ایران در عصر پهلوی

جلد چهارم

پهلوی دوم

در

فراز و نشیب

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی امینی

بحران نفت
و
ترورهای سیاسی ومذهبی

جلدپنجم ایران درعصرپهلوی درباره ترورها وقتل ها ومحاکم
ومحکومیت گروهی ازشخصیت‌های سیاسی ونظامی ومطبوعاتی کشو
میباشدکه پرده ازروی خیلی ازاسرارسیاسی برداشته میشود.
درباره ترورسپهبدرزم‌آرا - فرارسران توده از زندان قصر
استردادقراردادالحاقی نفت - نقش آیةالله‌کاشانی وفدائیا
اسلام- ترور:کسروی - عبدالحسین هژیر- محمدمسعود- احمددهقا
سپهبدتیموربختیار- ارتشبدغلامعلی اویسی وهمچنین قتل احمدآرامن
وچگونگی تصادف منجربه مرگ ارتشبدخاتم ومحاکمه ومحکومیت ارتشب
هدایت وخودکشی ارتشبدحجازی وکودتای نیم‌بندسرلشگرقرنی
زندگی پرماجرای گروهی ازامرای ارتش وروزنامه‌نگاران وسیاسی
پیشگان، مطالبی تهیه وگردآوری شده‌که‌دانستن آن برای هرایرانی
لازم وضروری است.

چون جلداول کتاب نایاب شده وجلددوم نیزدرشرف اتمام است
علاقمندان قبل ازاینکه منتظرتجدیدچاپ باشندمیتوانندبرا
خریدکتاب باارسال وجه نقدیاچک برعهده بانکهای انگلستان ازطری
آدرس زیراقدام فرمایند:

Book Press 4 Maclise Road
London W14 OPR

بهای هرجلدکتاب درانگلستان ۱۰پوند- درخارج ازانگلستان ب
افزایش هزینه پست.

پست زمینی هرجلد ۱/۵۰ پوند- پست هوائی هرجلد ۳/۵۰ پون

ایران در عصر پهلوی

جلد چهارم

پهلوی دوم

در

فراز و نشیب

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی امیری

کجا ست اهل دلی تا بگویمش چون شد
خجسته کشور ایران زجهل ونا دانی

جلدچهارم - ایران درعصر پهلوی
پهلوی دوم درفرازونشیب
تاریخ انتشار: مردادماه سال ۱۳۶۸شمسی
ماه اوت سال ۱۹۸۹ میلادی
لندن - چاپخانه پکا

حقوق قانونی محفوظ است

بشنو آوازمرا از دور، ای ایران زمین
ای گرامی تر زچشمان، خوبتر ازجان من
اولین الهام بخش وآخرین پیمان من
طبع من، تاریخ من، ایمان من

"ابوالقاسم لاهوتی"

فهرست مندرجات

پیشگفتار

۱ـ زندگی محمدرضاشاه پهلوی درچندسطر ..... ۱ تا ۳

۲ـ پهلوی دوم و ۳۷سال سلطنت پرفراز ونشیب ..... ۴ تا ۱۸

۳ـ محمدرضا شاه از تولد تا ترک کشور ..... ۱۹ تا ۴۹

۴ـ ازدواجهای محمدرضاشاه پهلوی وچگونگی جدائی از
ملکه فوزیه ..... ۵۰ تا ۷۳

۵ـ ملکه بدشانس وبدقدم ..... ۷۴ تا ۹۸

۶ـ شاه وشهبانو ..... ۹۹ تا ۱۰۸

۷ـ شاه ومعشوقه هایش ..... ۱۰۹ تا ۱۱۳

۸ـ راسپوتین ایران کیست ؟ ..... ۱۱۴ تا ۱۱۷

۹ـ سؤقصد به جان شاه واعضای خاندان پهلوی ..... ۱۱۸ تا ۱۳۹

۱۰ـ حمله با مسلسل به شاه درکاخ مرمر ..... ۱۴۰ تا ۱۴۸

۱۱ـ توطئه های دیگرعلیه شاه وخاندان سلطنت ..... ۱۴۹ تا ۱۵۵

۱۲ـ نقشه های پنهانی دشمنان شاه ..... ۱۵۶ تا ۱۵۸

۱۳ـ ترور والاحضرت اشرف ..... ۱۵۹ تا ۱۶۰

۱۴ـ ترورخواهرزاده شاه ..... ۱۶۱ تا ۱۶۷

۱۵ـ مصاحبه تاریخی با شاه ..... ۱۶۸ تا ۱۸۲

۱۶ـ نخست‌وزیران ایران ـ زمان سلطنت محمدرضاشاه ..... ۱۸۳ تا ۱۸۴
۱۷ـ ذکاءالملک فروغی یافیلسوف سیاست پیشه ..... ۱۸۵ تا ۱۹۵
۱۸ـ فروغی وانتقال سلطنت ..... ۱۹۶ تا ۲۰۱
۱۹ـ اهمیت استراتژیکی ایران ..... ۲۰۲ تا ۲۰۵
۲۰ـ فروغی وتثبیت نرخ لیره ودلار ..... ۲۰۶ تا ۲۰۷
۲۱ـ لغوفرماندهی کل قوا وانتخابات دوره سیزدهم و
کناره‌گیری وفوت فروغی ..... ۲۰۸ تا ۲۱۷
۲۲ـ نقش مهم سهیلی دراعلامیه تضمین استقلال ایران.. ۲۱۸ تا ۲۲۹
۲۳ـ اعلان جنگ ایران به آلمان ودستگیری عده‌ای ازمقامات. ۲۳۰ تا ۲۴۳
۲۴ـ فعالیت روحانیون وقتل طالب یزدی درمکه ... ۲۴۴ تا ۲۴۹
۲۵ـ قشقائیها وواقعه سمیرم ..... ۲۵۰ تا ۲۶۳
۲۶ـ اعلام جرم علیه سهیلی درباره انتخابات ..... ۲۶۴ تا ۲۶۷
۲۷ـ شورش افسران ونظامیان خراسان وفرار به شوروی .. ۲۶۸ تا ۲۷۹
۲۸ـ زندگی پرماجرای قوام‌السلطنه ..... ۲۸۰ تا ۲۸۶
۲۹ـ قوام‌السلطنه وکلنل محمدتقی خان پسیان ..... ۲۸۷ تا ۲۹۷
۳۰ـ محمدرضاشاه وقوام‌السلطنه وواقعه ۱۷ آذر ..... ۲۹۸ تا ۳۱۵
۳۱ـ دولتهای کوتاه مدت وخدمت تاریخی قوام‌السلطنه .. ۳۱۶ تا ۳۲۰
۳۲ـ واقعه آذربایجان وتخلیه ایران ازارتش سرخ.... ۳۲۱ تا ۳۳۰
۳۳ـ پیشه‌وری کیست ؟..... ۳۳۱ تا ۳۴۴
۳۴ـ بازیهای مهم سیاسی قوام‌السلطنه ..... ۳۴۵ تا ۳۵۲
۳۵ـ توقیف ناگهانی گروهی ازافرادسیاسی و
شخصیت های مملکتی ..... ۳۵۳ تا ۳۷۵
۳۶ـ کابینه ائتلافی قوام ..... ۳۷۶ تا ۳۸۵
۳۷ـ نقش مظفرفیروزوخودمختاری آذربایجان وکردستان ۳۸۷ تا ۴۰۳
۳۸ـ نهضت جنوب یا شورش درفارس ..... ۴۰۴ تا ۴۱۵
۳۹ـ پایان غائله آذربایجان ..... ۴۱۶ تا ۴۴۳
۴۰ـ اسنادسرّی آمریکائیها وچندنظر مهم درباره
واقعه آذربایجان ..... ۴۴۴ تا ۴۸۰

۴۱ـ درآرزوی استقلال کردستان ..... ۴۸۱ تا ۴۹۴
۴۲ ـ فرار سران فرقه دمکرات به شوروی وسفرشاه به
آذربایجان ..... ۴۹۵ تا ۵۰۲
۴۳ـ نخستین دولت حزب ساز ..... ۵۰۳ تا ۵۱۴
۴۴ـ مجلس پانزدهم ورد قرار دادنفت شمال..... ۵۱۵ تا ۵۲۰
۴۵ـ دولت قوام درسراشیبی سقوط ..... ۵۲۱ تا ۵۲۶
۴۶ـ بازیهای سیاسی علیه قوام السلطنه ..... ۵۲۷ تا ۵۳۱
۴۷ـ فعالیت رکن چهارم ومخالفین برای تعقیب
جناب اشرف ..... ۵۳۲ تا ۵۳۸
۴۸ـ ضمیمه کتاب ـ اظهارنظر معاون پیشه وری درباره
سران دولت آذربایجان دمکرات ..... ۵۳۹ تا ۵۴۷
۴۹ـ منابع ومآخذ ..... ۵۴۸ تا ۵۵۱

پیشگفتار

بنام خداوند گردان سپهر　　خداوند نیرو، خداوند مهر
ستایش همه ایزد پاک را　　که گویا وبینا کند خاک را

" فردوسی "

سپاس خدای بزرگ را که توفیق عنایت فرمود تا در روزهای دوری از وطن بتوانم چهارمین جلد از کتاب (ایران در عصر پهلوی) را که درحقیقت گنجینه‌ای برای تاریخ معاصر ایران میباشد تهیه وتنظیم نموده، در دسترس هموطنان عزیز بویژه مورخین وپژوهشگران بگذارم.

تشکر فراوان دارم از همکاران مطبوعاتی ودوستان بزرگواری که کتباً "وشفاها" معایب کتابها ومحاسن نوشته‌ها را با دقت یادآور شده ومرا به ادامه کار تشویق ودلگرم ساخته‌اند. بهمین جهت توانسته‌ام جلد چهارم را زودتر منتشر وجلد پنجم را برای چاپ آماده کرده وبقیه را نیز بصورتی تنظیم کنم که یکی بعد از دیگری بدست علاقمندان برسد.

در مورد مطالب زیادی که از سراسر جهان برایم رسیده متأسفانه بعلت کمی جا هنوز نتوانسته‌ام قسمت زیادی از آنرا منتشر سازم ولی چنانکه در جلد سوم ملاحظه فرموده‌اید قسمتی از مطالب که زودتر بدستم رسیده منتشر ومیکوشم در جلدهای بعدی بتدریج به انتشار بقیه

آن بپردازم تا زحماتی را که هموطنان بزرگوار کشیده و با ارسال خاطراتی نگارنده را یاری فرموده اند صمیمانه ارج نهاده برای بررسی مورخین در این مجموعه منتشر سازم.

کاری که انجام شده نقص و عیب فراوان دارد. ولی صمیمانه میگویم که بهتر از این برای نگارنده مقدور نبوده و نیست و امیدوارم در مراحل بعدی یا در تجدید چاپ این عیوب برطرف گردد. ولی فراموش نکنیم که از وطن بدور هستیم و امکانات فراوان برای تهیه مطالب و چاپ کتاب فارسی نداریم. شاید گفتن آسان باشد ولی انجام عمل خیلی مشکل است.

من بیشتر اوقات دوری از وطن را در میان کتابها و کتابخانه ها میگذرانم و دیگر به آن صمیمانه خو گرفته ام.

بقول دوست شاعرم علی کمالوند:

این کتابان آشنایان منند	دوستان و همزبانان منند
همدم و هم صحبت تنهائیم	با چنین همصحبتان تنها، نیم
با من، اینان گفتگوها میکنند	گفتگوها، جستجوها میکنند
تا مگر جوئیم راز سرنوشت	از میان اینهمه گفت و نوشت

بعضی ها به نگارنده ایراد میگیرند که چرا (زیرنویس) در کتاب نیست و چرا با دقت به منابع داخلی و خارجی در هر قسمت اشاره نمیشود و چرا اسامی دقیق نویسندگان بخصوص خارجیها و نام کتابهای آنها به لاتین ذکر نمیشود. درحالیکه این تذاکرات دوستانه آنها را از جان و دل میپذیرم و میدانم این یادآوریها برای کسانیکه میخواهند از هر نوشته ای با دقت بجزئیات آن پی ببرند لازم است، ولی به آنها یادآور میشوم که مخصوصاً سبک ساده نویسی را پیش گرفته ام و میخواهم مطالب را طوری تنظیم کنم تا کسانی که حوصله زیاد ندارند و اهل بررسی دقیق نیستند، بخواندن کتاب عادت کنند و خوشبختانه در این راه توفیق یافته ام و مفتخرم که بگویم صدها نفر با تلفن و نامه و حضوری یادآور

شده اندکه "ما درعمرخودحوصله خواندن کتاب را نداشته ایم ولی این سبک تهیه کتاب ومطالب شیرین وجالب وساده ،ما را کتاب خوان کرده وبا اشتیاق منتظرجلدهای بعدی هستیم". بنظرنگارنده این بهترین طریقی است که میتوان هموطنان خودرا کتابخوان بسازیم ولی برای محققین وپژوهشگران واهل تتبع هزارها کتاب بزبانهای فارسی وفرانسه وانگلیسی وسایرزبانها موجوداستکه میتوانندد رکتابخانه های معتبرآنرا بدست آورده وموردنقدوبررسی قراربدهند. این سلسله مطالعات فقط یک قسمت ازآن بررسیها خواهدبودنه همه آن ...

سعی نگارنده این بوده که مسائل تاریخی را خیلی روان وساده دردسترس هموطنانم قراربدهم تا ازمسائل ووقایع گذشته کشورخود بخوبی آگاهی حاصل کنند. بقول دکترباستانی پاریزی :

من ندانم راستی ماهیت تاریخ چیست ؟
چیست حاصل زین همه تکرارها ،تذکارها
پایه تاریخ راخشت وقایع کرده راست
وین بنای کهنه پی را،منشیان معمارها
بس حوادث چشم ما بیندکه نو پندارش
لیک چشم پیردنیا دیده آن را بارها

تازمانیکه ما بتاریخ کشورمان آشنا نگردیم .ندانیم چه کسانی خدمت وچه افرادی خیانت کرده ویا مرتکب خطاواشتباه شده اند،نمیتوانیم برای آینده مملکت با چشمان بازتصمیم بگیریم .پس باید تاریخ را بخوانیم .وقایع را بررسی کنیم وازگذشته پندبگیریم تا آینده را بهترسازیم.

هرکه ناموخت ازگذشت روزگار هیچ ناموزد زهیچ آموزگار

بایدحقایق راگفت ونوشت .آنهائی که ازنگارنده گله میکنندکه چرا پدران ویا بستگانشان موردانتقادقرارگرفته اندبایدبدانند

زندگی (محمدرضا شاه پهلوی) درچند سطر

۱ـ تولد: روزچهارم آبانماه ۱۲۹۸ شمسی (برابربا ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹) درمحله سنگلج تهران.

۲ـ صدورفرمان ولایتعهدی درروز ۲۶ آذرماه ۱۳۰۴ ومعرفی ولیعهددر روزچهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ درروزتاجگذاری رضا شاه بعنوان نخستین ولیعهدسلسله پهلوی.

۳ـ اعزام ولیعهدبه اروپا برای تحصیل در ۱۳شهریور ۱۳۱۰ درسن ۱۲ سالگی وبازگشت از اروپا درروز ۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۱۵.

۴ـ ازدواج با شاهزاده فوزیه درسال ۱۳۱۷ وتولدنخستین فرزندشاه (شهنازپهلوی) درسال ۱۳۱۹.

۵ـ انتخاب به مقام سلطنت درتاریخ ۲۵شهریور ۱۳۲۰.

۶ـ مقاومت دربرابرتقاضاهای فرقه دمکرات آذربایجان وتصمیم به اعزام قوا به آذربایجان ونجات آذربایجان وکردستان با همکاری قوام السلطنه نخست وزیرورزم آرا رئیس ستاد ارتش ومردم منطقه در روز ۲۵ آذرماه ۱۳۲۵.

۷ـ سوء قصدبجان شاه درروز ۱۵بهمن ۱۳۲۷هنگام شرکت درجشن دانشگاه تهران .

۸ـ اعلام جدایی ملکه فوزیه از شاه درتاریخ ۲۸ آبان ۱۳۲۸ .

۹ـ ازدواج با ثریا بختیاری اسفندیاری در ۲۷ بهمن ۱۳۲۹ .

۱۰ـ حمایت از دولت دکتر مصدق برای ملی کردن صنعت نفت درسال اول نخست وزیری و اختلاف شاه و نخست وزیر درسال دوم و تصمیم شاه بخروج از کشور درروز نهم اسفند ۱۳۳۱ و اجتماع مردم وممانعت از سفر شاه بخارج از کشور .

۱۱ـ صدور فرمان عزل دکتر مصدق از نخست وزیری و انتصاب سرلشگر زاهدی به نخست وزیری و عدم قبول نخست وزیر و حرکت شاه بطور ناگهانی از کشور همراه ملکه ثریا و سفر به بغداد و رم درروز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ .

۱۲ـ حرکت مردم درروز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کمک ارتش و سیاستهای خارجی به سقوط دولت مصدق و شروع بکار دولت زاهدی درروز ۲۸ مرداد و بازگشت شاه به ایران درروز ۳۱ مرداد ۱۳۳۲ .

۱۳ـ طلاق ملکه ثریا درتاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۳۷ بعلت نداشتن فرزند

۱۴ـ ازدواج با فرح دیبا درتاریخ ۲۹ آذرماه ۱۳۳۸

۱۵ـ تولد رضا پهلوی درروز نهم آبان ماه ۱۳۳۹ و معرفی او بعنوان ولیعهد ایران درتاریخ ۱۴ آبانماه ۱۳۳۹ .

۱۶ـ اعلام برنامه های انقلاب سفید و تصمیم به رفراندم درروز ششم بهمن ۱۳۴۱ و افزایش تدریجی برنامه های انقلاب سفید به ۱۹ اصل .

۱۷ـ تصمیم به انتخاب شهبانو فرح بعنوان نایب السلطنه و تشکیل مجلس موسسان و تغییر مواد قانون اساسی درسال ۱۳۴۶ .

۱۸ـ تاجگذاری محمدرضا شاه پهلوی و ملکه فرح با شرکت ولیعهد ایران

درمراسم رسمی‌درچهارم آبا نماه ۱۳۴۶.

۱۹ـ برگذاری جشن دوهزاروپا نصدمین سا ل شا هنشاهی با حضورسران ومقا ما ت ا کثرکشورهای جهان درسال ۱۳۵۰.

۲۰ـ ا بتلای به بیما ری سرطان و مخفی نگاهداشتن آن تابحران سال ۱۳۵۷

۲۱ـ خروج ازکشوردرروز ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ ومسا فرت به مصر ومرا کش ومکزیک وپا نا ما وآ مریکا .

۲۲ـ سقوط رژیم درروز ۲۲بهمن ۱۳۵۷ وتقا ضای استردادشاه ازکشورها ی خا رجی‌وتصمیم‌دولت پا نا ما به‌ا ستردا دشاه وحرکت نا گها نی شاه از پا نا ما به مصروا حضا رشا ه بدا دگستری ایران وصدورحکم غیابی اعدام شاه وچندتن ا زا عضا ی خا ندا ن سلطنت پهلوی .

۲۳ـ آخرین پیا م‌پهلوی دوم دربا ره‌سپردن ولیعهدنوجوان ایران به ملت بزرگ ا یران .

۲۴ـ درگذشت محمدرضا شا ه‌پهلوی در مصردرروز ۵مردا د۱۳۵۶وتشییع جنا زه‌رسمی ا وبا حضوررئیس جمهور مصرورئیس جمهورسا بق آ مریکا وعده‌ا ی ا زمقا ما ت خارجی وا یرانی‌وبه‌اما نت گذا ردن جنازه شاه‌درمسجد ا لرفاعی قا هره .

۲۵ـ اعلام سلطنت رضا پهلوی ولیعهدا یران پس ا زدرگذشت محمدرضا شا ه‌پهلوی بعنوان (رضا شا ه‌دوم) .

* * *

پهلوی دوم
و
۳۷ سال سلطنت پرفرازونشیب

درباره اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی که مدت ۳۷ سال برایران سلطنت کردندوطبعاً زندگی سیاسی نگارنده هم با اوایل سلطنت معظم له آغاز ودوروزپس ازخروج شاه ازایران عازم انگلستان شدم تقریباً خاتمه یافت، هرکس نوعی اظهار نظر میکند. ولی داورنهائی تاریخ است. هر فردی درآن ایام شغل وسمت وروابطی داشته باید مطالب رامنتشرسازد تا افرادبیطرف بتوانندبا اطلاعات عمیق ووسیع وبدون حب وبغض این دوران پرحادثه را موردقضاوت قراردهندتا نسل آینده بدانند که دردوران پهلوی برایران ما چه گذشته است ؟

محمدرضا شاه پهلوی درسایه تعالیم نظامی سخت پدر، برای پادشاهی ایران تربیت شده بودوبا تکمیل تحصیلات درسویس و علاقه فوق العاده به کسب اطلاعات سیاسی ونظامی واقتصادی وباکسب تجربه در دوران سلطنت بصورت یک شخصیت برجسته ویک دیپلمات ورزیده و

انسان مترقی درآمده بود. اطلاعات دقیق از وضع جهان و سیاستمداران دنیا داشت. مطبوعات و رسانه های گروهی شرق و غرب را خوب می شناخت. با تمام قدرت و توانائی و وسایلی که داشت می خواست ایران را از نظر اقتصادی و صنعتی و نظامی و پیشرفت و ترقی بپای کشورهای متمدن دنیا برساند. شتاب فراوان داشت که عقب ماندگیهای قرون و اعصار را جبران کند. همین امر موجب شده بود که با یدگفت خیلی از دولتی ها و کارکنان سازمانها و ساکنین ایران در این حرکتی که شاه می خواست بوجود بیاورد، هماهنگی کامل با او نداشتند. انسانی رئوف و مهربان و خجول بود که بهیچوجه قصد آدمکشی و جنگ و ستیز و کشمکش با داخلی و خارجی را نداشت. می خواست در سایه ثبات و آرامش و داشتن حسن مناسبات با همه کشورهای جهان بخصوص با همسایگان، هم کشور را بجلو ببرد و هم سلطنت توأم با حکومت داشته باشد. تربیت درباری او را (دهن بین) و انعطاف پذیر بار آورده بود و متأسفانه متملقین و چاپلوسان هم می توانستند با استفاده از حسن سلوک او نفوذی در مملکت کسب نموده و دست بکارهای خلافی بزنند که مخالفین گناه این تندرویها را به حساب او بگذارند. باید این حقیقت را قبول کرد که با صول دمکراسی و آزادی کامل مطبوعات و وجود احزاب مستقل و پارلمان قوی زیاد پای بند نبود. بهیچوجه مخالفین را تحمل نمی کرد. سعی داشت که نظیر دمکراسیهای جهان، کشور دارای پارلمان و مطبوعات و احزاب سیاسی و قوای مجریه و مقننه و قضائیه باشد ولی در عین حال می خواست که همه آنها مجری افکار و اندیشه های او باشند که معتقد بود بهترین راه و روش برای ترقی و تعالی کشور و پیشرفت و رفاه ملت ایران همان راهی است که او طی می کند. در برابر اطرافیان و اعضای خاندان سلطنت خیلی نرمش داشت بنحویکه آنها می توانستند شاه را تحت تاثیر قرار داده، افکار و امیال خود را در سازمانهای مملکتی پیاده کنند. دخالتهای صریح و آشکار افراد خاندان سلطنت و نزدیکان به شاه در معاملات و خرید و فروشهای داخلی و خارجی و مناقصه ها و مقاطعه ها

وکارهای مهندسین مشاوروانتصابات وگاهی حمایت شدیداز افراد غیرمناسب درمشاغل مهم‌لطمات فراوان به‌رژیم‌زددرحالیکه‌درروزهای سخت همه‌آنها خودرا ازماجرا کنارکشیده‌وگرفتاریهای فراونی برای شاه‌بجای نهادند.

عده‌زیادی معتقدندکه محمدرضا شاه‌پهلوی تاقبل ازمردادد ۳۲ هیچگونه‌مداخلاتی درامورمالی نداشت بهمین جهت وقتی به‌رم رفت نگران آینده‌خودوفامیلش ازنظرزندگی بودولی ازآن‌تاریخ ببعدوبا افزایش روزافزون قدرت‌اطرافیان‌کم‌وبیش اورا هم‌مداخله دادند. نتیجه‌آن است که‌اکنون ثروتی درخارج ازکشوروجوددارد ودراختیارخاندان‌پهلوی می باشد.

برخی می‌گویند تا چندسال آخرسلطنت هم‌ازدخالت شخصی در امورمالی پرهیزداشت‌ولی‌سرانجام‌تنی‌چندازنزدیکان که‌آلودگیهای مالی‌فراوان داشتندهمانطوریکه‌اطرافیان رضا شاه‌اورا با موراملاک‌وارد ساختند،محمدرضا شاه‌را هم‌درامورمالی دخالت دادند.ولی‌بهرصورت هروقت مقاماتی به‌شاه مراجعه‌وازدخالتها وتجاوزات بعضی ازافراد خاندان سلطنت با اوسخن میگفتند،با پاسخ تندخودمی‌گفت: بالاخره آنها هم‌ایرانی هستندوحق کاروتجارت وزندگی دارند. این‌در حقیقت مجوزی بودکه‌بعضی ازآنها درکارها خیلی‌ترکتازی می‌کردند.گاهی هم‌دستورات تندوشدیدی برای عدم‌دخالت آنها می‌دادولی پس ازچند روزفراموش‌می‌شدوبازهمان روشها ادامه می یافت.

محمدرضا شاه‌پهلوی همیشه‌ازصاحبان قدرت‌نگران می شدومی ترسید که‌به‌سلطنت‌خاندان‌پهلوی لطمه‌ای واردسازند.نخست‌وزیران ونظامیان قدرتمندرا تحمل‌نمی‌کرد ودرایام قدرت نمی خواست هیچکس درحکومت با او سهیم‌باشد.با اینکه‌ازدمکراسی صحبت می‌کرد ولی مملکت با اصول فردی اداره‌می‌شد.

شاه‌مشروطه‌سلطنتی را بهترین نوع‌رژیم‌می‌شناخت.بهمین جهت‌هر نوع اصلی راکه‌پایه‌گذاری می‌کرد مرتبط با قانون‌اساسی ومشروطه

سلطنتی می ساخت بنحویکه هرسه اصل حزب رستاخیز برپایه سلطنت بود. ولی عملا" درهنگام قدرت اصول قانون اساسی ازیاد میرفت .

بدون شک شاهان پهلوی ازنظر استقرار امنیت وعمران وآبادی وتوسعه فرهنگ ودانشگاهها وتربیت نیروی انسانی وتغییر افکار و اندیشه وحتی تغییر قیافه وشکل وحتی لباس وزندگی همه طبقات مردم وایجاد صنایع وتوسعه تأسیسات صنعتی وکشاورزی وبازرگانی ورسانیدن ایران به پای کشورهای متمدن جهان نقش مهمی داشته اند که درگذشته ایران هرگز سابقه نداشته ومیتوان گفت این پنجاه سال دوران پهلوی ازاین جهات با هیچیک ازادوار تاریخ ایران ازنظر توسعه وپیشرفت قابل مقایسه نبوده است وادامه این وضع میتوانست ایران را درچندسال آینده درردیف یکی ازکشورها باپیشرفت سریع قرار دهد وبطور مسلم ایران ما میتوانست با امکانات فراوانی که دارد بتدریج خودرا بپای ژاپن برساند .

ازاین زاویه بررسی میتوان گفت خیلی ازپیشرفتهای ایران ناشی ازاقدام این پدروپسر بودولی درعین حال بایدقبول کرد اصول دمکراسی وآزادی وحکومت مردم برمردم که جزوحقوق انسانی عصرماست دراین مدت ۵۰ سال هرگز موردتوجه نبوده وقانون اساسی که خودنگهبان وضامن سلطنت پهلوی هم بودرعایت نگردید . حتی چندبار هم که موردتغییر قرارگرفت اصولا" با افزایش آزادیهای قرن بیستم وتوجه زیادتر بحقوق بشر بایداین تغییرات بنفع مردم می بود درحالیکه هرتغییری صورت گرفت بیشتر بنفع سلطنت بود .

بی تردید میتوان گفت که وضع ایران درعصر پهلوی با دوران قبل وبعدازآن تفاوت فراوان دارد .قبل ازپهلویها کشورما ازهر جهت عقب مانده وناامن ودرمانده بودودرحال انهدام .بوضع فعلی هم که نمیتوان نام حکومت ورژیم داد .

نگارنده چون رضاشاه راازنزدیک ندیده بودم ودردوران سلطنتش درس میخواندم وفقط دررژه های مدارس اورا دیده ام آنچه درباره

او منتشر ساخته ام اکثرا "گردآوری ونقل قول از کسانی بود که با او تماس داشته اند .

اما درباره محمدرضا شاه پهلوی که در دوران سلطنتش هم فرمان معاونت نخست وزیر گرفته وهم ۵ دوره قانونگذاری نماینده مجلس بوده و ۵ سال رئیس گروه اکثریت و ۶ سال رئیس کمیسیون برنامه مجلس شورایملی بوده ام ودرتمام مدت بکار روزنامه نگاری اشتغال داشته وعضو دفتر سیاسی حزب ایران نوین وحزب رستاخیز بوده ام وظیفه خود میدانم حال که دست آن پادشاه وطنخواه از این دنیای ما کوتاه است وگفته ها ونوشته ها واعمال وافعال خودرا بتاریخ سپرده با صراحت وصداقت درباره او به بحث وبررسی بپردازم ونقاط ضعف واشتباهات را هم بیان کنم زیرا همه باید بدانیم :

حدیث نیک وبد ما نوشته خواهد شد

زمانه را سندی ودفتری ودیوانی است

بهیچوجه نمیخواهم نظیر بعضی ها تظاهر کنم که در آن ایام جزو مخالفین بوده ،با بعضی از کارها مخالفت میکردم ولی گوش شنوائی نبود .

اگر معتقد بودم که رژیم براه غلط میرود باید خودرا کنار میکشیدم .زیرا برای هرشغل ومقام آنقدر داوطلب بود که کمتر دنبال افراد میفرستادند والبته چندتنی هم هستند که آنها را بخدمت دعوت کرده ونرفته اند . که برخی درگذشته معرفی شده وبعضی نیز درآینده معرفی خواهند شد .

همچنین قصد ندارم اشتباهات وخطاهائی که صورت گرفته وهرکس در هرشغل ومقامی درگذشته باندازه کارش ومسئولیت داشته منکر شده آب پاکی بروی همه بریزم بخصوص شاهی که بهرحال کوچکترین تصمیمش درزندگی فردفرد ملتی موثر بوده است .همانطورکه شاه مقام والائی داشته ودرکارها دخالت میکرده طبعاً مسئولیتش هم زیاد تر واثر اشتباهاتش دامنه دارتر بوده است .

بیا ئیم صا دقا نه همه خدما ت وخطا ها را بگوئیم ونیک وبد را بدل تا ریخ بسپا ریم ونترسیم ا زبیا ن ا شتبا ها ت زیرا با یدنسل جوا ن ما ا شتبا ها ت گذشتگا ن را بدا ندتا برا ی آ ینده مرا قبت کندکه ا ین قبیل ا شتبا ها ت تکرا رنگردد .

ما همه بشریم .چه شا ه با شیم چه یک فردعا دی ... همه ا شتبا ه میکنیم . پرده پوشی بعدا زا ینهمه بلائی که بسرما ن آ مده خطا ست .

نا کرده گناه درجها ن کیست بگو
آ نکس که گنا ه نکرد ،چون زیست بگو

درتمام مدتی که درکا رها ی سیا سی وپا رلمانی وحزبی ومطبوعاتی بوده ا م ،هیچگا ه فرصت مذا کرا ت حضوری وخصوصی با محمدرضا شاه را ندا شته ا م .معمولا" عده کمی بودندکه میتوا نستندبصورت دونفره با شا ه صحبت کنند .درحقیقت با یدگفت درا کثرا وقا ت هم این مذاکرات یکطرفه بودیعنی شا ه دستور میدا دوآ نطرف دستور میگرفت وبرای ا جرا ی ا وا مرملوکا نه ا قدا م میکرد .ا ین ا فراد نزدیک یا صا حبان مقا م ویا محا رم هم طرز صحبت وکلامشان خیلی با خضوع وخشوع وادب وتواضع بود .حا ل ا گرکسا نی با شندکه مدعی هستندکه بشا ه چنین وچنان گفته اند وبا صرا حت گفته ها یش را ردکرده ا ندمن شخصا" با ورندارم چون هیچگاه شا هدنبوده ا م ودرا یا م قدرت شا ه هم تقریبا" ا زهیچکس نشنیدم ولی ممکن ا ست درما ههای آ خرسقوط رژیم بعضی ها توا نسته با شندبی پرده و صریح تربا شا ه صحبت کرده با شندوآ نهم بصورتی بودکه خود شاه میخواست مطا لب زیا دتروصریح تری با وگفته شودتا شا یدبا را هنمائیها وقبول ا ین گفته ها بتوا ن ا زبحران نجا ت یا فت .

تنها یک با رهم برای هیئت رئیسه دو مجلس ا ین فرصت پیش آ مدکه بتوا نندبا شا ه مسا ئل ومشکلات مملکتی را مطرح سازندوحقایق رابگویند وآ نهم درآ خرین روزها ی حکومت ا زها ری بودکه نگا رنده هم توا نستم نظرا ت خودونما یندگا ن ا کثریت مجلس را با طلاع ا یشا ن برسا نم و

خواستنا رشوم که از مسافرت در این شرایط صرفنظر کنند که مورد قبول واقع نشد. بموقع شرح تفصیلی آن منتشر میگردد.
در مراسم رسمی و سلامها و ضیافتها و سفرها از نزدیک شاه را میدیدم یعنی در صف دعوت ندگان قرار داشتم. در مسافرت بکشورهای رومانی، یوگسلاوی و مراکش جزو ملتزمین رکاب رسمی شاه بعنوان روزنامه نگار بودم که جریان آن بتفصیل بصورت نشریه ای منتشر شد.
در تمام مدت هرگز مشاهده نکردم که هیچکس با صراحت و قاطعیت با شاه صحبت کند. بلکه همه سعی داشتند با متانت و فروتنی مطالب را عنوان کرده و در اکثر مواقع هم مطالب شاه مورد تأئید قرار میگرفت.
محمدرضا شاه بعکس پدرش که همه از مذاکره و نزدیکی با او وحشت داشتند بسیار محجوب و مودب و متین و موقر بود. جملات را خیلی با تأنی و شمرده شمرده بیان میکرد. بندرت عصبانی میشد و بخصوص در مراسم رسمی اگر جریانی هم مخالف میلش بود از خود واکنش سریعی نشان نمیداد. فقط یکبار در یک دانشگاه نظامی شاهد بودم هنگامیکه یکی از افسران به شاه توضیح میداد و مطالبش ناقص بود سه تن از ارتشبدان با هم شروع بصحبت کردند که به شاه توضیح بدهند. شاه بشدت عصبانی شد و با پرخاش به آنها گفت چندبار گفتم با هم صحبت نکنید. هزار بار گفتم همیشه حرفهایتان را یکی یکی بزنید. این گفته تند شاه در یک مراسم در حضور تعدادی از رجال مملکت ارتشبدها را خیلی ناراحت کرد و همه مدعوین این روش را از آن شاه مؤدب و متین بعید میدانستند.
این سبک برخورد رضا شاهی بود نه محمدرضا شاهی ....
یکبار هم در یکی از شرفیابی های هیئت رئیسه مجلس وقتی مهندس ریاضی بمناسبت یکروز مذهبی یک جمله عربی بکار برد. شاه با صراحت گفت وقتی زبان فارسی اینقدر غنی است چه احتیاجی هست که متوسل به کلمات عربی بشوید. من معتقدم که هیچوقت عربها و ترکها با ما خوب نخواهند شد. عربها بما کینه دارند و ترکها حسادت.. البته من نمیتوانم این مطلب را جای دیگر بگویم ولی شما بدانید و هیچوقت

آنرا تکرار نکنید برای اینکه مصلحت سیاسی ما نیست . من اگر قرار باشد این مملکت از دست برود کمونیستها را بر آخوندها ترجیح میدهم زیرا آخوندها جاهل و قشری هستند و کشور را بقهقرا میبرند و کمونیستها لااقل یک جهان بینی دارند . ولی مردم ایران باید بدانند که رژیم سلطنت آنهم با بودن پادشاهان مترقی میتواند ضامن استقلال و وحدت و سعادت این ملت باشد . بنابراین هرچه میتوانید در بیانات خود از کلمات خارجی بخصوص عربی پرهیز کنید . چون آخوندها از اعراب پیروی میکنند .

در یکی از سلامهای رسمی کاخ گلستان هم که شاه خیلی عصبانی بود رئیس تشریفات هنگام شرفیابی گروههای ملی بهمه گفت که غیر از دکتر اقبال امروز کسی صحبت نخواهد کرد . چون معمولاً" رئیس سازمان برنامه ، رئیس بانک مرکزی ، رئیس اطاق بازرگانی ، رئیس کانون وکلا ، رئیس انجمن شهر ، نماینده روزنامه نگاران ، شهردار تهران ، هرکدام جداگانه تبریک میگفتند و شاه هم جواب میداد و گاهی هم با بعضیها چند کلمه صحبت میکرد . آنروز همه این تبریکات موقوف شد و شاه هم هنگام نطق دکتر اقبال چشمان خود را بسقف دوخته و نقاط دوردست را نگاه میکرد . معنی اش این بود که زودتر نطق تمام شود . درخاتمه هم با یک کلمه (متشکرم) از برابر صف حضار عبور کردند . این نشانه ای از بی حوصلگی شاه بود . وقتی بصف مطبوعات رسیدند چون روز ۴ آبان و روز تولد شاه بود عباس خلیلی در صف مطبوعات یک قدم بجلو گذاشت و با صدای بلندی گفت (چه فرخنده روزی است امروز . .) شاه در حالیکه بسرعت عبور میکرد با تندی گفت (بله . میدانم) و از برابر خلیلی گذشت و این امر نشان میداد که آنروز شاه بعلت کسالت یا جریانات دیگر خیلی ناراحت بوده است .

یکی از سفرا تعریف میکرد در ماموریتهای مختلف که بودم این توفیق نصیبم شد که شاه و ملکه به آن ممالک سفر کنند و طبعاً ایام متوالی با شاه و ملکه بودیم . بقدری با ملایمت و مهربانی با ما رفتار میکردند

که انسان بوجود این شاه و ملکه مهربان و مطلع افتخار میکند.
یکبار بتهران احضار شدم و همراه خلعت بری وزیرخارجه به کاخ نیاوران رفتیم. وزیرخارجه بمن گفت در شرفیابی مطالبی نگوئید که شاه ناراحت شود. وقتی وارد اطاق کار شاه شدم آن شاه متواضع و مهربان بصورت دیگری درآمده بود که حتی از دادن دست بمن مضایقه کرد و دیگر اینکه حتی بقیافه من هم نگاه نمیکرد. از پشت شیشه به پارک بزرگ سلطنتی مینگریست و از دور از من درباره مطالبی توضیح میخواست و مرتب میگفت (بگو ..... چه شد؟ چه میکنید) من متوجه مطلب نشدم. معلوم شد یکی از مقامات مهم آن کشور در یک کنفرانس بین المللی علیه شاه و رژیم صحبت کرده و ایشان بشدت عصبانی بودند به این علت باینصورت با من رفتار کردند. در آخر کار هم دست خود را دراز کرده و منهم با بوسیدن دست شاه با ناراحتی از کاخ خارج شده نزد وزیرخارجه رفته علت را جویا شدم. گفت شاه از جریانات مختلف و تحریکات فراوانی که علیه ایران در داخل و خارج میشود ناراحت است و مربوط بکار شما هم نیست و اینطور برخورد را بدل نگیرید من میدانم نسبت بشما خیلی علاقه دارند. گاهی گزارشات عجیبی بدست شاه میرسد که اینطور ناراحت میشوند.

× ×

هیکل از کیسینجر نقل میکند که در یکی از سفرهایش به تهران هنگامی که با خلعت بری وزیرخارجه به دیدن شاه رفتیم مرا تا پشت در اطاق شاه همراهی کرد و پس از خداحافظی رفت و من متحیر بودم که چرا وزیرخارجه مرا که میهمان رسمی او هستم همراهی نمیکند. وزیر خارجه بمن گفت (سیاست خارجی مملکت را اعلیحضرت تعیین میکنند و من اجازه مداخله در معقولات را ندارم).

× ×

در مسافرت به رومانی و یوگسلاوی و مراکش من شاه را خیلی مبادی آداب یافتم. نسبت بکلیه همراهان با مهربانی و عطوفت برخورد میکرد. در مذاکرات با مارشال تیتو و چائوشسکو و ملک حسن خیلی با صراحت و قاطعیت صحبت میکرد. مخصوصاً چون اجازه داده بود که در مذاکرات

خصوصی که درجزیره (بریونی) یوگسلاوی که مارشال تیتودرآن زندگی میکردنگارنده هم جزو ۹ نفری باشم که همراه معظم له بودند خیلی ازمطالبی راکه با مارشال تیتو، این چهره درخشان عصر ما صورت میگرفت شاهدبودم. مارشال تیتوکرارا" اطلاعات عمیق شاه را درمسائل سیاسی بین المللی موردتأئیدقرارمیدادوازدیدارشاه ایران ابرازخوشوقتی میکرد. تیتوقدری زبان انگلیسی میدانست ولی مترجم زبردستی داشت که مطالب لازم را ترجمه میکرد. درباره برنامه صلح جهانی شاه مطالبی میگفت که تیتوا ظهارداشت درصورتیکه بتوانیم این مطالب را دردنیا بمرحله اجرا بگذاریم دنیا وبخصوص منطقه خاورمیانه ازخطرجنگ رهائی خواهدیافت.

شاه بسیاردقیق ومنظم بود. برای اجرای برنامه ها نه تنها (دقیقه) بلکه حتی (ثانیه) را هم رعایت میکرد. برای هرمراسمی چنددقیقه زودتر آماده بودکه بوقت معین ودقیق دربرنامه شرکت میکرد. در یوگسلاوی وروما نی رهبران کشورهم آهنگ با شاه بودندولی بعکس درمراکش سلطان حسن دوم یکی ازبی نظم ترین مقامات بود. اگر ساعت اجرای برنامه ۸ شب بودوساعت ۹ اجرا میشدهمه خوشحال بودند. معمولا" میهمان ازنظرتشریفات تابع مقررات کشورمیزبان می باشد لباسها توسط روسای تشریفات همآهنگ میگردید. اگرلباس نظامی است بایدهردورئیس مملکت لباس نظامی داشته باشندواگرلباس دیگرازقبیل اسموکینگ است بهمان صورت بایدباشد.

دریکی ازمراسم که قراربودمدعوین بالباس اسموکینگ شرکت کنند من اولین کسی بودم که لباس پوشیده درسالن انتظارنشسته بودم. تصادفا" شاه ازاطاق خودخارج شدووقتی مرابا اسموکینگ دیدگفت برنامه تغییرکرده بهمه اطلاع بدهیدکه بالباس عادی بیایندومنهم بسرعت اینکاررا انجام دادم. همه لباس عادی پوشیده همراه شاه حرکت کردیم. وقتی به محل مراسم رسیدیم پادشاه مراکش با اسموکینگ آمده بود. شاه وقتی ازدورچشمش باوافتادنگاهی بهمراهان انداخت وگفت

(عجب مردمنا منظمی است)بما خبرداده که با لباس عادی بهتر است ولی خودش اسموکینگ پوشیده است .وقتی ملک حسن به تهران آمده بوددربا ریها خیلی ازبی نظمی اورنج میبردندودا ستانها میگفتند ولی درکارمملکت داری ونفوذ بین مردم وایلات وعشایرمراکش وضع ممتازوفوق العاده ای دارد .چون اوخودرا ازنواده های پیغمبراسلام میداند ازاین جهت موردا حترام خاص مردم میباشد .هم باصطلاح رهبر سیاسی است وهم رهبرروحانی .چون تربیت شده فرانسه میباشدخیلی با مراسم اسلامی سروکارندارد .

بهرصورت رفتارشاه با اطرافیان ودولتمردان بخصوص درایامی که دراوج قدرت بودبصورت آمروماً موربود .شاه درمقام خیلی بالا قرار داشت .نخست وزیروروسای مجلسین ووزیردربا روسا یسر مقامات در رده پائین ترازشاه قرارداشتند .هویدا کرارا" درنطقهای خود میگفت درایران شخص اول ودوم وجودندارد. یک شخص داریم که آن شاهنشاه است وفرمانده میباشدبقیه ازاودستورمیگیرندواوامرش را اجرا میکنند .فقط وقتی قوام نخست وزیربودروزنامه های طرفدار او مینوشتند (ما ازآقای نخست وزیرکه شخص اول مملکت هستند چنین میخواهیم) .دردوران نخست وزیری دکترمصدق هم شاه هیچگونه دخالتی درکارمملکت نداشت وبشدت درفشار بود .درزمان نخست وزیری دکتر امینی هم مداخلات شاه ودربا ریها درامورخیلی کم بود .

درباره مسائل پارلمانی بعلت مسئولیتی که داشتم ووزرائی که خودرا نزدیک بشاه میدانستندازقول شاه مطالبی نقل میکردند ومیخواستندلوایح خودرا بتصویب برسانندکرارا"با مهندس ریاضی صحبت میکردم تاروزشرفیابی نظروکلارا بعرض برساندوایشان هم قبول میکردولی اکثراوقات مطالب بی جواب میماندووقتی از ایشان نتیجه را میپرسیدم میگفت چون امروزاوقات شاه تلخ بود مصلحت ندیدم که فلان مطلب را بعرض برسانم .

ازجمله وقتی هیئت پارلمانی ایران به کره جنوبی رفته بودم خمزاوی

که سفیر ایران در ژاپن و کره جنوبی بود حتی بخود زحمت نمیداد که برای همراهی و همکاری با رئیس مجلس ایران بکره جنوبی برود و این امر بشدت وکلای همراه رئیس مجلس را عصبانی کرده و شکایت داشتند. آنها میگفتند ما شنیده ایم سفیر ما در ژاپن و هنگ کنگ و بانکوک مشغول خرید و فروش زمین و عتیقه است و کاری بکار مملکت و سفارت ندارد. مطلب را در دفتر سیاسی حزب ایران نوین مطرح کردم و از نخست وزیر خواستم که از سفیر ایران توضیح بخواهد که علت این روش او چه بوده است؟ هویدا که سعی داشت خود را از این ماجراها برکنار نگاه دارد گفت بهتر است رئیس مجلس مطلب را بعرض شاه برساند چون افراد متنفذی هستند که از حمزاوی حمایت میکنند و در نتیجه او چنین بی اعتنا بمقامات مملکتی شده است. قرار شد رئیس مجلس شاه را در جریان بگذارد. وقتی از شرفیابی مراجعت کرد جریان را پرسیدم. گفت شاه امروز خیلی عصبانی بود نخواستم با طرح این مطلب شاه را ناراحت تر کنم. با وزیر خارجه صحبت میکنم که خود ایشان بهر صورت مصلحت میدانند اقدام کنند.

بی شک اعلیحضرت محمدرضا شاه در هر رشته ای از سیاست و نظام و نفت و سازمانهای اداری و اجتماعی و اقتصادی اطلاعات عمیق و دقیق داشت. در مصاحبه با روزنامه نگاران خارجی خیلی دقیق و بی پروا و صریح و قاطع صحبت میکرد و یک دیپلمات ورزیده و باهوش بنظر میرسید و چند بار که در مصاحبه های شاه در خارج شرکت داشتم میدیدم روزنامه نگاران از مصاحبه با او خرسند بوده و طرز بیان او و تسلطش را بر زبان فرانسه و تا حدی هم زبان انگلیسی مورد تحسین قرار داده و در حقیقت او نمونه خوبی از رهبران یک کشور بود. ولی هرگز روح سلحشوری و نظامیگری و بی باکی و خشونت و مقاومت و قاطعیت رضاشاه را نداشت و بهمین جهت در هنگام شورش و فتنه و خرابکاری در سال ۵۷ دستور میداد که از خونریزی و آدمکشی پرهیز شود و مرتباً تأکید میکرد که خون از دماغ کسی جاری نشود و همین امر موجب گردید مخالفین

رژیم با جسارت و خرابکاری و خونریزی و آدمکشی اوضاع کشور را بهم بزنند. اگر تعدادی اعدام و حبس و بازداشت و شکنجه در دوران سلطنت او اتفاق افتاد باید گفت هرگز آرزوی قلبی او نبود. اطرافیان و مقامات مملکتی با عرض گزارشاتی، شاه را قانع میکردند که اجرای رأی دادگاه نظامی در مورد اعدام یا حبس و یا تبعید اشخاص بصلاح کشور و امنیت مملکت میباشد و بزحمت موافقت او را میگرفتند و الاکسانی که علیه رژیم سلطنت قیام کرده و قصد کشتن شاه و خانواده اش را داشتند چگونه می توانستند از دست او که وسایل اعمال قدرت و اعدام آنها را داشت نجات یابند.

محمدرضا شاه بعکس رضا شاه که مردی نیرومند و مصمم و قاطع بود همیشه در تصمیماتش نرمی و دودلی و تردید داشت و با احتیاط عمل میکرد. در خیلی از مواقع خود را از ماجرا کنار میکشید و سعی داشت که دیگران اقداماتی بنفع او بکنند. موارد زیادی پیش آمده که در هر مورد بررسی خواهد شد.

مثلاً هندرسن سفیر آمریکا در ۱۶ فوریه ۱۹۵۲ به وزیر خارجه آمریکا چنین مینویسد: (بعید بنظر میرسد که شاه روش معمول دودلی و بی تصمیمی و بانتظار فرصت نشستن را ترک کند. او منتظر است که نیروها و عوامل دیگری وارد میدان شوند و بی زحمت و بدون دردسر و بدون دخالت مستقیم او را از مشکلات نجات دهند.)

با صراحت باید گفت پهلوی دوم دیپلمات ورزیده و شخصیت مطلع بود ولی یک نظامی مهربان تا سرحد ضعف که همین امر موجب گردید در موارد متعدد یا کشور را ترک گفته و یا تصمیم بترک کشور بگیرد و سرانجام با سفر بدون بازگشت در دیماه ۵۷ وظیفه خطیر و رسالت مهمی را که بعنوان پاسدار سلطنت مشروطه ایران داشت بهر علت (کسالت، ترس، دخالت خارجیها، خیانت بعضی از صاحبان مقام، از هم گسیختگی اوضاع کشور و .....) نتوانست انجام دهد و این را میتوان نقطه ضعف مهم او دانست. بخاطر اینکه کشور دچار جنگ داخلی و خونریزی نشود و یا

از ترس جان خودوا فرا دخا نوا ده پهلوی خروج ا زکشوررا بمصلحت تشخیص دا دکه خودهم درکتا ب پا سخ بتا ریخ چنین مینویسد :

(یکی ازا شتبا ها ت من ا ین بودکه ا زکشورخا رج شدم .ولی بزرگترین ا شتبا ه من بدون شک ا ین بودکه سعی دا شتم با فشار ، ملت تا ریخی ا یرا ن را بسوی ا ستقلال ، سلامتی ،توسعه فرهنگ ، با لا بردن سطح زندگی ورفا ه ببرم .ا ینها آ ن چیزی بودکه ((تمدن بزرگ)) مینا میدم .میخوا ستم ا یرا ن را طوری بسا زم که سلامت اقتصادش تامین با شدکه وقتی نفت تمام شددچا رزحمت نبا شد .ا قدامات من درباره با لابردن قیمت نفت موجب سقوط من شد .)

بهرحا ل با یدگفت قضا وت نها ئی دربا ره ا عما ل محمدرضا شاه پهلوی با تا ریخ ا ست .با یدا قدا ما تی که شده موردبررسی دقیق وعمیق قرا رگیرد .کا رها ی مفیدوا شتبا ها ت درکنا رهم قرارگیردوآ نوقت گفته شودکه بیلان وترا زنا مه سلطنت پهلوی دوم چگونه بوده ا ست ؟ مملکت درکجا بوده وبه کجا رفته ا ست ؟ا عتبارات ومنابع مالی وانسانی کشورچه بوده ؟ وبا ا ستفا ده ا زا ین نیروها کشوربکجا رفته وبکجا میتوا نسته برود ؟

آ نچه با یدگفت ا ین ا ست که محمدرضا شا ه درآ خرعمردچا رسرنوشت غما نگیزی شد .با آ نهمه خدمتی که بکشورو ملت خودکردنبا یدچنین میشد .ولی چه با یدکرد ؟سرنوشت ا نسا نها وحوادث دردست مانیست .

ماا گرما لک ا بریم وا گرصا حب با د
بند برپا ی حوادث نتوانیم نهاد

خیا نت با ورنکردنی ا فرا دی نظیرفردوست که یک عمرهمیشه درکنا ر ا وبوده آ نچنا ن رنج ا و را ا فزودکه میتوا ن گفت روزها ی بسیا ر سختی را درپا یا ن حیا ت گذرا نیده ا ست .دربا ره ا فرا دی نظیر فردوست میتوا ن گفت :

آ ن شا ه که خا ئنا ن امینش با شند
چون مرگ همیشه درکمینش با شند

داوری نهایی درباره اقدامات (پهلوی دوم) باید بموقعی موکول گردد که همه کارهای مثبت و اشتباهات و لغزشهای او و کسانی که در دوران سلطنتش مسئولیتی داشته اند دقیقاً مورد بررسی قرار بگیرد تا خدای نکرده در این عصری که ما زندگی میکنیم و ایام تبعید و دوری از وطن را بسختی میگذرانیم قضاوتی برخلاف حق نکرده باشیم. دولتمردان این ایام نیز مکلف و مسئولند و باید خاطرات خود را به مورخین بسپارند تا اگر مورخین برای بررسی دقیق اعمال و افعال شاهان پهلوی به گرد هم آئی پرداختند سهلتر و راحت تر و دقیق تر بتوانند قضاوت کنند. امروز نه ساواک وجود دارد که ترسی بدل راه بدهیم نه شاه قدرتی دارد که از او ملاحظه کنیم. نه زنده است که بخواهیم تملقی بگوئیم. پس باید آنچه حقیقت است بگوئیم و بنویسیم و بررسی کنیم تا مورخین حقایق را بی چون وچرا در دسترس نسل آینده قرار دهند. امروز خیلی از کسانی که در رژیم گذشته سمتی داشته اند دور از وطن در گوشه عزلت با هزاران مشکل ایام را میگذرانند و بقول حکیم قاآنی :

کس نبرد خبر که کیستم، چکاره ام
نه مفتیم، نه محتسب، نه رند باده خواره ام
نه خادم مساجدم، نه مؤذن مناره ام
نه کدخدای جوشقان، نه عامل زواره ام
نه مشیر دولتم، نه جزء مستشارها

در چنین وضعی (که همه هیچ کاره ایم) پس میتوان صاف و صریح و بی پرده حقایق را گفت که همه در پیشگاه تاریخ روسفید باشیم.

* * *

(محمدرضا شاه) از تولد تا (ترک کشور)

محمدرضا شاه پهلوی سومین فرزند رضا شاه بود که در روز چهارم آبان ماه ۱۲۹۸ در تهران در محله سنگلج متولد گردید. مادرش تاج الملوک آیرملو بود که قبل از رسیدن سردار سپه بمقام سلطنت از او سه فرزند داشت. (شمس ـ محمدرضا ـ اشرف)

هنگام نبرد با یاغیان در شمال کشور به رضا خان میرپنج خبر داده شد که صاحب یک پسر و یک دختر (دوقلو) شده که با مسرت فراوان تلگرافی دستور داد که نام آنها را (محمدرضا ـ اشرف) بگذارند که این دو فرزند نقش مهمی در تاریخ معاصر ایران داشته اند.

رضا شاه به تعلیم و تربیت فرزندانش بخصوص ولیعهد علاقه مخصوص داشت. از کودکی مادام پاکروان را برای تعلیم زبان فرانسه انتخاب نمود. بهمین جهت تسلط کامل بزبان فرانسه داشت و ایراد نطق و بیان باین زبان حتی موجب تحسین فرانسویان و کسانی میشد که بخوبی زبان فرانسه را میدانستند. میرزا عبدالعظیم خان قریب ادبیات را باو آموخت. به ادبیات فارسی آشنایی کامل داشت و از خط خوب فارسی بهره مند بود که چند تن نامه خطی از او باقی مانده است. مدتی برای ولیعهد مدرسه اختصاصی بوجود آمد که بدستور رضا شاه عده‌ای از فرزندان امرا و نزدیکان شاه و عده‌ای از افراد عادی در آن شرکت داشتند. رضا شاه معتقد بود که هم کلاسیهای ولیعهد تنها نباید از اعیان و اشراف زادگان باشند بلکه باید فرزندان توده مردم هم در آن شرکت کنند که ولیعهد با همه آنها آشنا باشد که نمونه این قبیل همکلاسیها حسین فردوست بود. حتی برای تحصیلات عالیه همراه ولیعهد و بخواهش ولیعهد بسویس رفت. سرپرستی ولیعهد در سویس با دکتر مودب الدوله نفیسی بود که شخصیتی اصیل و دانشمند و سخت گیر بشمار میرفت که مرتب از وضع تحصیلی ولیعهد به شاه گزارش میداد و رضا شاه با تمام گرفتاریها باین گزارشها و وضع تحصیلی ولیعهد از هر جهت اولویت داده بود.

خانم ماه منیر جزایری (نفیسی) استاد دانشگاه تهران که از بانوان شایسته و فاضل ایرانی است درباره پدرش دکتر مودب الدوله نفیسی بمن چنین گفت: " پدرم مطب دائری داشت که همه روزه عده زیادی از بیماران باو مراجعه میکردند. روش او این بود از کسانی که بضاعت مالی داشتند ویزیت میگرفت ولی با فرادی بضاعت نه تنها کمک میکرد و ویزیت نمیگرفت بلکه داروخانه‌ای هم داشت که به آنها داروی مجانی میداد. با تیمورتاش دوست بود و معالجه خانواده او را بعهده داشت. یکروز تیمورتاش باو گفت اعلیحضرت رضا شاه تصمیم گرفته اند ولیعهد را بسوئیس بفرستند و شما را هم برای سرپرستی انتخاب کرده اند.

پدرم گفت شما میدانید من پزشکی هستم که همه روزه عده زیادی را معالجه میکنم. یکروز بمطب من بیائید و به بینید چه خدمتی انجام میدهم. برای این کار که خیلی هم خوب است فرد دیگری برود بهتر است و من هم از طریق طبابت بخدمت ادامه میدهم. چند روز بعد تیمورتاش بپدرم گفت میدانید رضا شاه به ولیعهد خیلی علاقه دارد و دلش میخواهد جنابعالی ضمن مراقبت از سلامتی و وضع مزاجی او و همراهانش سرپرست او باشید و تصمیم خود را گرفته جای هیچ بحثی هم نیست. پدرم بهر صورت این مسئولیت را پذیرفت و ماهی هم حدود ۵۰۰ تومان برایش حقوق تعیین شد که بخانواده ما داده میشد. پدرم سرپرستی ولیعهد و فردوست و مهرپور تیمورتاش و چند تن دیگر از والاحضرتها را بعهده داشت که در حقیقت میتوان گفت فردوست (عزیز دردانه ای) بود که مثل ولیعهد باید بوضع او رسیدگی میشد. پس از خاتمه تحصیلات و مراجعت به ایران پدرم تا مدتها پیشکار ولیعهد بود. وقتی ولیعهد به مقام سلطنت رسید به پدرم گفته شد چون متفقین به ایران وارد شده اند و انتشار داده شده که شما دارای احساسات بنفع آلمانها هستید بهتر است سمتی نداشته باشید تا این جریانات هم بگذرد. پدرم که اساساً داوطلب شغل و پست و مقام نبود گفت من همیشه به طبابت علاقه داشته و دارم و بهمان کار را ادامه میدهم. بهرحال همیشه مورد کمال احترام شخص شاه بود".

ولیعهد که روز ۱۳ شهریور ۱۳۱۰ از راه بندر پهلوی عازم سویس گردیده بود، پس از ۵ سال تحصیل وقتی به ایران بازگشت دکتر مودب الدوله نفیسی - سپهبدی سفیر ایران در مسکو - عدل وزیر مختار ایران در سویس - ساعد وزیر مختار ایران در رم - سرتیپ شفائی مامور خرید ارتش در اروپا همراه ولیعهد بودند که رضا شاه برای استقبال ولیعهد تا بندر پهلوی رفته بود. رضا شاه سعی داشت بتدریج ولیعهد را بهمه کارهای مملکت آشنا سازد تا روزیکه بسلطنت میرسد از هر جهت مسلط بر اوضاع باشد. با تمام خشونتی که رضاشاه داشت

درمقابل خواهشهای ولیعهدنرمش نشان میداد چنانکه بخواسته او دکتر مصدق را آزاد ساخت.

رضا شاه هنگامیکه دراوج قدرت بود میخواست از سلطنت کناره گیری کند تا کارها بدست شاه جوان بیفتد و خود از پشت پرده برتق وفتق امور بپردازد ولی جنگ دوم جهانی این فرصت را از او گرفت.

کیهان هوایی درشماره ۸۰۶ مورخ آذر ۱۳۶۷ مطالبی بعنوان خاطرات ارتشبد فردوست منتشر ساخته که بعضی از نکات آن چنین است:

محمدرضا پهلوی
کاپیتان تیم فوتبال مدرسه روزه

در دانشکده افسری هنگام تحصیل ولیعهد یک گروهان مخصوص تشکیل شد. که دانشجویانش منتخب بودند. فرماندهی گروهان باسروان محمود امینی (برادر دکتر امینی) بود که در امر نظام بسیار مسلط و خشن بود. ولیعهد بدرجه ستوان دومی رسید و هنگام سلطنت هم درجه سروانی داشت (صنیعی) آجودان او شد که بهائی است. بعدا وزیر جنگ گردید. سپس که ایادی هم پزشک شاه شد معلوم گردید که روابط صمیمانه ای با بهائی ها وجود دارد.

در تمام مدت ۵ سال یعنی از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰ رضاشاه حداقل روزی دو ساعت با ولیعهد در باغ قدم میزد و

صحبت میکرد .ولیعهدبرایم‌تعریف میکرد .جریانات روز ومسائل تاریخی ووضع جامعه ایرانی را برایم‌تشریح میکرد .فقط روزهای تعطیل این برنامه نبود .

مسائلی که میگویم‌بیشترش را از ولیعهدشنیده ام .

اشغال ایران با همفکری انگلیس وشوروی وآمریکا بوقوع پیوست چون آنها فکرمیکردندکه اگرارتش آلمان به مرزهای ایران برسد ، پدرم‌صددرصدایران را دراختیارآلمانها قرارخواهدداد .انگلیسها وسیله ایادی خودبه‌زمینه‌چینی پرداختند .منصورالملک باانگلیسها رابطه مستقیم‌داشت .هرروزبا سفیرانگلیس وبعضی مواقع با سفیر انگلیس وروس مشترکا ملاقات میکردوآنها میگفتندکه ازرابطه شاه ایران با آلمانها نگران هستند .ولی شاه میگفت آنهابی‌جهت اعتماد ندارند .ایران به‌آلمانها چنین اجازه‌ای را نمیدهد .انگلیسها خواستندکه‌آلمانها را اخراج کند .فورا"ششصدنفررا ازمرزترکیه‌خارج ساخت وسفرای روس وانگلیس را هم‌برای نظارت دعوت کرد .بعدآنها کمک نظامی آمریکا را بشوروی پیش کشیدندکه با آنهم‌موافقت کردو حتی گفت امنیت آنرا هم‌تضمین میکند .شاه‌که به منصورالملک اطمینان نداشت سفرای روس وانگلیس را خواست ودرکاخ سعدآبادآنهارا‌پذیرفت .

آنها گفتندکه‌طرح مشترک سه‌کشوربرای ایران تصویب ،وازآنها کاری ساخته‌نیست .شاه‌عصبانی شدوباعصای خودبه‌آن[illegible]له‌نمودکه ازدستش فرارکردند و درمحوطه‌کاخ میدویدند .البته‌ولیعهدازاین وضع ناراضی بودوآنرا نادرست میدانست .

بهرحال شاه منتظرحمله مشترک سه‌کشوربودکه‌وقتی حمله‌کردند دستور مقاومت داد .

پدرم‌گفت (درست است که‌کشورتاب مقاومت نداردا ما صدوراین دستوربا عث خوشنامی من درتاریخ‌میشودوبعنوان یک اقدام‌مثبت وشجاعانه‌ثبت خواهدشد .)

شاه‌روزپنجم‌شهریوروقبل ازآتش بس بدون اسکورت فقط همراه

صادق خان راننده شخصی اش با همان لباس سلطنتی وشنل آبی بخانه فروغی رفت وازوی راه نجات را خواست .فروغی گفت باید آتش بس قبول شود والاممکن است روسها بتهران بیایند ودستگیر شوید .شاه گفت قبول میکنم اما ترتیبی بدهید که سلطنت درخانواده من باقی بماند .فروغی گفت مطمئن نیستم ولی تلاش میکنم .

ازآنروز دیگر فکرش کار نمیکرد .خیلی لاغر وپشتش خمیده شده بود . بدون عصا نمیتوانست حرکت کند وبمحض ایستادن بجائی تکیه میداد . وقتی ریاضی ونخجوان امرای ارتش بشاه گفتند که متفقین میخواهند دولشگر تهران را مرخص کنید ،شاه دستور داد تا درجه های آنها کنده شده بزندان بروند ولی روز ۶ شهریور وقتی روسها به منصورالملک پیغام دادند که اگر دولشگر را مرخص نکنید تهران را تصرف خواهیم کرد ، شاه دستور داد که تمام سربازان وافسران به خانه هایشان بروند .انگلیسها اعتراض کردند که چرا مرخص کردید هرچه زودتر آنها را جمع کنید . بزور توانستیم ۳۰ درصد را جمع کنیم .بعد از آن روسها لشگر ۱ و ۲ را بمباران کردند که تلفات خیلی کم بود .

رضا شاه فرماندهی قوا را به ولیعهد داد وهمگروهی افسر تحصیلکرده وازجمله مرا هم باین ستاد بتا کاری انجام دهیم با اینهمه من دلیل اصلی انتقال را دستور انگلیسها میدانم .

* * *

بدون اینکه بخواهم درباره این مطالب منتسب به فردوست اظهار نظر کنم که خیلی زیاد پایه وماید ندارد بدنباله مطلب میپردازم که بهرصورت رضا شاه با اشغال ایران ازسلطنت کناره گرفت و محمدرضا شاه پهلوی هم برای ادای سوگند عازم مجلس شورا یملی شد که خود چنین مینویسد :

"درشهریور ۱۳۲۰ که برای ادای سوگند به مجلس رفتم مردم پادشاه

جوان خودرا با اتومبیل تقریباً روی دوش خودشان به مجلس بردندو برگردانندند. این بزرگترین قوت قلبی بودکه بمن داده شد.)

از ۲۵شهریور ۱۳۲۰تا ۲۲دیماه ۱۳۵۷یعنی مدت ۳۷سال محمدرضاشاه برایران سلطنت کردکه با حوادث مختلف روبروبودونشیب وفرازهای گوناگونی را طی کردووظایف خطیرسلطنت را گاهی با قاطعیت و زمانی با نرمش انجام میداد. گاهی آنقدرقدرت می یافت که همه کارهای مملکت درقبضه اقتدار او بودوایامی نیزفاقدهرگونه قدرت بودکه کوچکترین اثری دروضع کشورنداشت. ولی منصفانه بایدگفت دراین مدت نسبتاً طولانی توانست گامهای بلندی ازنظرعمران و آبادی وتوسعه اقتصادی واستقرارنظم وامنیت درسراسرکشوروحفظ حدودو ثغورمملکت برداشته وننام ایران وایرانی را بااحترام واهمیت فراوان همراه بسازد. درعین حال موردایرادمخالفین باشدکه اصول قانون اساسی را مراعات نکردوآزادیهای کامل ولازم رابه مردم نداد. حتی درباره خشونتهای ساواک وداشتن زندانیان سیاسی و نقض حقوق بشرمطالبی بیان شودکه درنتیجه وجهه سیاسی ایران در صحنه جهانی خدشه دارگردد. با شایعات فراوان درباره سوء استفاده های مالی ومداخلات اطرافیان ونزدیکان شاه واستقرار رژیم دیکتاتوری موجبات سقوط رژیم فراهم گردید.

درمدت ۳۷ سال سلطنت برای ۲۲نفرفرمان نخست وزیری صادر کردکه سه تن ازآنان ازنخست وزیران قبل ازسلطنت او بودند: (فروغی ـ قوام السلطنه ـ منصورالملک) وبقیه دردوران او بنخست وزیری رسیدندکه عبارتنداز (سهیلی ـ ساعد ـ بیات ـ حکیم الملک ـ صدرالاشراف، رزم آرا ـ علاء ـ دکترمصدق ـ سپهبدزاهدی ـ دکتراقبال ـ مهندس شریف امامی ـ دکترامینی ـ علم ـ حسنعلی منصور ـ امیرعباس هویدا، دکترجمشیدآموزگار ـ ارتشبدازهاری ـ دکترشاپوربختیار.)

بعضی ازاین نخست وزیران روی تمایلات شخصی اوبدریافت فرمان نائل میشدندوموردحمایت شدیدشاه بودندوبرخی روی ابرازتمایل

مجلس وفشارهای داخلی وخارجی ومصالح روزبه نخست وزیری میرسیدندکه هموارهٔ ازاین نخست وزیران بیم وهراس داشت تامبادا سلطنتش را بخطراندازند .بهمین جهت بطور مستقیم وغیر مستقیم برای برکناری وسقوط آنها اقدام میکرد .حتی درمصاحبه های مطبوعاتی سالهای ایام قدرت اشاره کرده که بعضی ازاین نخست وزیران را بعلت فشارخارجیها انتخاب کرده است .همچنین دریکی ازنوشته هایش چنین مینویسد : (درسالهای اول سلطنت وزمان نخست وزیری دکتر مصدق روزهای نگرانی وپراضطرابی راگذراندم وشایدجای شگفتی نباشدکه موهایم زودسفیدگشته است .)

محمدرضا شاه درمقایسه خودبا پدرش چنین مینویسد : (شخصیت پدرم با من تفاوت داشت وطینت وسجایای ذاتی اوبرای خدماتی که مصمم به انجام آن بودکاملا" اورا مجهزساخته بودکه برای اوضاع امروز مناسب نبود .قطع دارم اگردرآن ایام من بجای پدرم بودم نمیتوانستم کارهائی راکه اوکردبهمان خوبی انجام دهم ولی شایدشخصیت من برای اوضاع کنونی ازشخصیت پدرم مناسب تر باشد .پدرم مایل نبود روحانیت به سیاست آلوده شودبهمین جهت روحانیون را بشدت از دخالت درامورسیاسی منع میکرد .پدرم قصدداشت درسال ۱۹۴۰ بنفع من ازسلطنت کناره گیری کندوخودبعنوان سیاستمدارمجرب وارشد مرا ازتجربیات خودبرخوردارسازد .)

محمدرضا شاه با داشتن اطلاعات عمیق ورشنفکری وجهان بینی کاملمعهذا اعتقادات مذهبی اش همطوری بودکه نشان میدادازخرافات خیلی به دورنیست .نزدیکانش میگویندااین عقایدتحت تاثیرعقاید مذهبی ملکه مادربودکه خودچنین مینویسد : (درکودکی به بیماری حصبه دچارشدم .دریکی ازشبهای بحرانی مولای متقیان علی علیه السلام را بخواب دیدم درحالیکه شمشیر معروف خودذوالفقاررا دردامن داشت دردست مبارکش جامی بودکه بمن امرفرمودمایه ای که درجام هست بنوشم .منهم اطاعت کردم فردای آنروزتبم قطع شدوحالم بسرعت

روبه بهبودی رفت .
درمسافرت به اما مزاده داود ،یکی از افسران همراه ما مرابترک اسب نشانده بود .آنگاه اسب سُرخورد وسرمن بروی صخره تیزخورد ودرنتیجه سقوط ،ضعف کردم .پس از اینکه بهوش آمدم همه دچار شگفتی شدندکه چطورسرمن حتی یک خراش هم برنداشته است .به آنها گفتم وقتی که من میافتادم حضرت عباس را بطورروشن وواضح دیدم که پیش آمد ومن را وسط زمین وهوا طوری گرفت که نگذاشت سرمن بسنگ بخودر .پس ازآنکه پدرم از این رخداد وگفته های من آگاه شد مرا تمسخرنمود ولی من هنوزتردیدندارم که حضرت عباس را دیده ام .
رخداد بعدی این بودکه روزی با نگهبان خوددرباغ قصرسلطنتی قدم میزدم ناگهان مردی را با چهره ملکوتی دیدم که دورسرش هاله ای از نوربود .من اورا شناختم اوا ما مزمان بودکه غایب میباشد .من از نگهبان خودپرسیدم که اورا دیدی؟ با کمال تعجب گفت کسی اینجا نبود .
ممکن است برخی ازخوانندگان غربی بگویندکه این رویت ها نماینده یک وضع روانی ویژه است .آنها نمیدانندکه اعتقاد بعالم غیر مادی یکی ازمشخصات ما مردم مشرق زمین است .ازهمان ۶ سالگی من درخود احساس میکردم که شاید یک دست توانائی همیشه راهنمای من است .
گاهی میگویم پس شخصیت وارادهٔ خودم کجاست ؟ گاهی هم فکر میکنم اگرنیروی دیگری مرا باین سووآن سومیکشاند باید مصلحتی درکار باشد .سالها بعدچها رواقعه دیگربرایم روی دادوشرح آنها روشن میکندکه چرا ایمانی که دربچگی داشته ام هنوزبشدت درمن وجوددارد .
روزبروزایمان بی شائبه ام به مبدء مستحکم ترمیگردد .اولین واقعه هنگام پرواز با هواپیما برفرازسدکوهرنگ بود ،که هواپیما سقوط کرد ووقتی بزمین خوردچرخها یش کنده شدوهواپیما پشت بزمین وروبهوا قرارگرفت ومن بطوراعجازآمیزی نجات یافتم .دومین واقعه نجات آذربایجان ازتسلط اجانب بود .سومین واقعه در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷

دردانشگاه تهران اتفاق افتاد. ضارب از نزدیک چهار گلوله بسمت من شلیک کرد و هیچکس بین ما حائل نبود. با یک حرکت مارپیچی مطابق تاکتیک نظامی نجات یافتم. ضارب گلوله دیگری بشانه من زد و گلوله بعدی در طپانچه گیر کرد. ضارب با غضب اسلحه را بزمین زد و خواست فرار کند که متاسفانه بقتل رسید و محرکین اصلی درست معلوم نشدند. قضیه چهارم واقعه ۲۸ مرداد است که ایران را از چنگال مصدق رهایی داد. این وقایع ایمان مرا بخدای بزرگ زیادتر کرد.

در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ بمن سوء قصد شد ولی مقدر نبود. همانطوریکه از روز اول زندگی فکر میکردم خداوند ماموریتی برای من قائل است و تا آنروزی که ماموریت تمام نشده هیچ چیز نمیتواند مانع کار من شود. اگر ارتجاع سیاه و توده‌ای های بیوطن بخواهند که انقلاب سفید ایران را گلگون کنند هیچ مانعی ندارد. برای من بعنوان ناخدای کشتی سرنوشت کشورم در اقیانوس متلاطم جهان امروز، اتکاء به عنایات الهی اساس و بنیاد همه تصمیم‌ها و تلاشهاست و میدانم تا وقتی که راه من راهی باشد که خواسته اوست پیشرفت در این راه حتمی خواهد بود. احساس قلبی من این است که مشیت خداوندی مرا، که اگر چنین نبود قدرتی جز قدرت عادی یک فرد انسانی نداشتم. بعنوان رهبر این ملت در دوران سرنوشت ساز امروز جهان ماموریفای این رسالت فرموده است. تا وقتی که او بخواهد نه تنها هیچ نیروی سیاسی یا عامل اقتصادی بلکه هیچ عامل غیرقابل پیش بینی فردی و خصوصی نخواهد توانست مانع انجام این رسالت شود. رویدادهای شگرف زندگی من، برایم تردیدی نگذاشته است که یک نیروی مافوق بشری سرنوشت مرا و ملتم را در راهی که خود مقدور و معین فرموده هدایت میکند و همه آنچه که انجام میدهم از آن نیروالهام میگیرد که تاکنون ضامن موفقیت این رهبری و جهت دهنده آن بوده است. من تا حدی که در توان دارم میکوشم تا این رسالتی را که اراده‌ای مافوق اراده بشری بمن محول فرموده است با صداقت و ایمان و هوشیاری انجام دهم. در انجام این

رسالت خودم تا وقتی که مصمما نه بدین راه میروم همواره تحت حمایت کریمانه او هستم.

*

بعضی از نزدیکان شاه میگویند در روز ۲۵ مرداد پس از اینکه شاه ایران را ترک گفت و بعراق رفت برای زیارت مرقد مطهر علی بن ابیطالب عازم نجف اشرف گردید و زیارت شاه بدرازا کشید و هیچکس ندانست که شاه در آنجا چه راز و نیازی کرده است. پس از سقوط مصدق و بازگشت به ایران دستوراتی برای تعمیر حرم مطهر نجف با طلاو آینه کاری داد. من وقتی بزیارت نجف اشرف رفتم در آنجا آن تابلوی مراتب ارادت شاه را دیدم.

سپهبد پرویز خسروانی میگفت: "من از نزدیک شاهد بودم که شاه عمیقاً بمذهب اسلام اعتقاد داشت و در موارد مختلف پای بندی خود را نشان میداد. همیشه یک قرآن در جیب بغل داشت و معتقد بود که او را از بلایا مصون میدارد. یکبار هنگامیکه میخواست در مراسمی شرکت کند وقتی قصد داشت سوار اتومبیل شود دست بجیب خود برد و دید قرآن را همراه ندارد. به پیشخدمت دستور داد با طاق خوابش برود و قرآن را که در اطاق مانده همراه بیاورد تا در جیب بگذارد و در مراسم شرکت کند."

نزدیکان به شاه میگویند بزیارت ائمه و امامزاده ها علاقه داشت. مرتب به مشهد برای زیارت بارگاه حضرت رضا میرفت. به بارگاه (شاه چراغ) در شیراز عشق میورزید و مبالغ زیادی صرف تعمیرات آن میساخت و مبالغی به متولیان شاه چراغ پرداخت مینمود. هر وقت فرصتی می یافت بزیارت حضرت معصومه میرفت. در تعیین پرداخت مقرری به آخوندها خیلی مصر بود. عده ای میگویند وقتی صحبت از اعدام خمینی بود میترسید فردی را که مدعی است (سید اولاد پیغمبر) میباشد اعدام کند. اعدام نواب صفوی و دکتر سید حسین فاطمی هم روی اصرار نظامیها بود ولی او از هرگونه اعدام بخصوص اعدام سادات نگران

میشد .
درمراکش درمصاحبه با باربارا والترز شاه گفت (تا دیروز خدا آنطور میخواست وامروز خدا اینطور میخواهد) .
مذهبی بودن شاه وافکار او که نشان میدهد به پیرایه های مذهبی و تقدیرا عتقاد داشته ،شاید تا حدودی در ترک کشور و از دست دادن تاج وتخت موثر بوده است .
محمدرضا شاه از عاشقان عمران وآبادی بود خود او چنین مینویسد:
" هنگامیکه اسناد مالکیت را بدست کشاورزان میدهم ویا نخستین سنگ بنای کارخانه ای را نصب میکنم ویا دگمه کارخانه جدید برقی را میفشارم ویا نوار افتتاح درمانگاه تازه ای را قطع میکنم در دل من مسرت وشادمانی فراوانی پدید میآید .این کارها در نظر من نمودارهای مسرت انگیزی از فعالیت خلاقه ایران نوین محسوب میشوند و تصور میکنم من در این روش مانند پدرم هستم که در ذهنم همواره فکر ایجاد وسایل پیشرفت ورفاه کشور و مردم ایران در جنبش و هیچنان است .از همین جهت با وجود موانعی که گاه بگاه پیش میآید در خویش احساس کسالت وخستگی نمیکنم .تنها هدف من ارتقاء روزافزون کشور وملت ایران است وآرزوئی بجز این ندارم که استقلال وحاکمیت این مملکت را حفظ کنم وملت ایران را پا بپای مترقی ترین و سعادتمندترین جوامع برسانم وعظمت دیرینه این سرزمین وافتخارات تاریخی آنرا تجدید کنم ودر این راه حتی از بذل جان دریغ ندارم .
آرزوی من این بود که آینده ملت ایران افتخارآمیز ،سعادتمند و پررونق باشد .آینده ای فراخور تاریخ چندهزار ساله کشورم که همواره یکی از سازندگان اصلی تمدن جهانی بوده است .آرزو داشتم که در آستانه هزاره سوم ،ایران کاملا"نوسازی شده ،اقتصادش پررونق ، جامعه اش متحول وپیشرو باشد .مردمش از یک سطح آموزش مترقی برخوردار باشند ونظام سیاسی اش حکومت پرقوام مردم یعنی بریک دمکراسی واقعی استوار باشد .امیدوار بودم سیاهی های قرون وسطائی

را که پنجاه سال پیش ایران از آنها نجات یافته بود برای همیشه از میهنم دور کنم و حکومت روشنائی و روشن بینی را که چکیده تمدن و فرهنگ ایرانی است برای همیشه پا برجا سازم. در تمام مدت پادشاهی‌ام، من فقط بخاطر این آرمان بزرگ زیستم و کوشیدم. آرمانی که در شرف تحقق یافتن بود. برای رسیدن به این آرمان بزرگ بسختی کوشیدم، با دشواریها و موانع بسیار مبارزه کردم، با تحریکات و توطئه‌های فراوان مواجه شدم. با شرکتهای بزرگ و توانای خارجی و کارتلهای چندملیتی ستیز کردم. حال آنکه بسیاری از مشاورینم مرا از این مبارزه برحذر میداشتند. ممکن است در طی دوران سلطنتم اشتباهاتی مرتکب شده باشم. اما کوششم برای عظمت و اعتلای ایران هرگز خطا نبود. تلاش داشتم جامعه‌ای براساس عدالت اجتماعی و نه منازعات طبقاتی پی ریزی کنم، جامعه‌ای که در آن همه گروهها و طبقات به یکدیگر وابسته و همدل باشند. حسن تفاهم با همه کشورها چه دنیای غرب، چه کشورهای سوسیالیست و چه ممالک جهان سوم بمن این امکان را داد که در صلح و صفا، این کوشش را برای ساختن ایرانی با تمدن بزرگ انجام دهم."

در مدت ۳۷ سال سلطنت با دعوت رسمی سران کشورها باکثر ممالک دنیا سفر کرد و در همه جا مورد تجلیل و احترام خاص قرار گرفت. در جلسات مصاحبه‌های مطبوعاتی در برخورد با روزنامه نگاران و نمایندگان رسانه‌های گروهی زبردست بود. درباره هر مسئله یا موضوعی از نفت و اتم و پتروشیمی و سطح زندگی ملتها و ارقامی که هر کشوری صرف تسلیحات میکرد و چگونگی رژیمها آگاه بود. اعداد و ارقام زیادی را هم در حافظه داشت. بخصوص وقتی با پرسشهائی درباره شکنجه زندانیان سیاسی و اقدامات خشن ساواک و دزدی و سوء استفاده در ایران و نبودن آزادی و حکومت فردی مواجه میگردید دچار ناراحتی میشد ولی با خونسردی بهمه این سئوالات پاسخ میداد و از روزنامه نگاران میخواست که به ایران بیایند و از نزدیک اوضاع را ببینند و قضاوت کنند و بیشتر این اخبار و شایعات از ناحیه

مخالفین رژیم واقدامات زیرجلی کارتلها وخداوندان نفت وهم بستگی کمونیستها ومرتجعین میدانست ومیکوشیدکاری کندکه با اقداماتی درداخل مملکت این نقاط ضعف رژیم که قسمتی ازآن هم واقعیت داشت ازبین برودتا بهتروصریحتربتوانندبارو زنامه نگاران خارجی مواجه گردد.

محمدرضا شاه سه بار ازدواج کردوصاحب ۵فرزندشد .ازازدواج با ملکه فرح بسیار راضی وخشنودبودودوران زندگی با ملکه فرح از ایام خوب زندگی شاه بشمار میرفت .چهار فرزند از این ازدواج بوجودآمده اندکه نمونه آن(رضا پهلوی)یا (رضا شاه دوم)میباشدکه با وجوداینکه ایام را درتبعید میگذراندتوانسته تحسین محافل داخلی وخارجی را جلب کند.

شاه خلبانی ماهربودواصول وفنون نظامی را خوب میدانست .

به اقدامات اصلاحی ومسائل سیاسی ونظامی واقتصادی خیلی ابراز علاقه مینمود .بخصوص درباره نفت بصورت یک رهبرپرتلاش درآمده بودکه لقب (عقاب اوپک)را بخوداختصاص دادودراین راه توانست درراه استیفای حقوق ملت ایران وکشورهای صاحب نفت گامهای اساسی بردارد وشخصاً لطمه فراوان دیدکه چنین مینویسد :

"لازم نمیدانم که به مبارزات نفتی طی ۲۴ سال اشاره کنم . نمیخواهم خاطره خطرها وبه اصطلاح ریسک شخصی رادرمقابل امپراطوریهای نفتی یادآوری کنم .فقط میگویم این تحولات با خطرناکترین مبارزه جوئی های ممکن همراه خواهدبود .

قیمت نفت وسیله من دیکته میشدوهمچنین طرزتقسیم ثروت بین کشورهای توسعه یافته ودرحال توسعه ...مردان نفتی ازدشمنان من هستندبهمین جهت برای قربانی کردن،ایران را انتخاب کردند وحق تقدم بآن دادندنه لیبی وسایرکشورهای نفتی را .چنانکه دو شخصیت نفتی آمریکا اعلام کردندکه شاه ظرف دوسال کارش تمام است . ازنظرتأمین آینده کشوردودستگاه اتمی بفرانسه سفارش دادم هر

کدام ۹۰۰مگاوات قدرت داشت،با سرمایه‌گذاری ۱۵میلیاردفرانک. درصددتاسیس مرکزمطالعات اتمی دراصفهان بودم.ساختمان متروی تهران به‌ارزش ده میلیاردفرانک ،همچنین دوبله‌کردن وبرقی نمودن راه‌آهن وبخصوص راه‌تهران بندرشاهپوربه‌ارزش ۱۰میلیارد فرانک وساختمان ۶ اتوبان وخیلی اقدامات مفیدوقراردادهای باارزش که‌ایران را باشتاب هرچه‌تمامتربجلومیبرد.بعدازانقلاب خیلی‌ازاین قراردادها لغوشدوعده‌زیادی هم‌ازکشورخارج شدند. رژیم‌جدیدا غلب این قراردادهای مهم‌ولازم‌را با اکثرکمپانیهای آمریکائی وژاپنی وفرانسوی وایتالیائی بهم‌زد.باآمریکاقرارداد ۵ساله‌داشتیم‌که‌سالی ده میلیارددلارکالابما بفروشند. رژیم‌جدید اساس تمام‌اینکارها را بهم‌زد."

این نوشته‌شاه‌ایران نشان میدهدکه‌خارجیها بخیال خود از یکطرف با ایجادیک رژیم‌مذهبی درایران‌سدی دربرابرکمونیزم ساخته‌وازطرف دیگرباحاکمیت گروهی قشری برجامعه‌ایران اساس ترقی وپیشرفت ایران را متزلزل ساخته ،تارویای تبدیل (ایران به‌ژاپن دوم)را فراموش کنندوضمنا". همانطوریکه‌بعضی ازخارجیها درنشریات خوداشاره‌نموده‌اند ،فکر (تمدن بزرگ)را ازیادببرند.

شاه‌به‌ورزش واسب سواری واسکی برروی برف وآب علاقه‌فراوان داشت .دچارهیچگونه‌اعتیادی نبود.مدتی سیگارمیکشیدولی پس ازابتلای به‌سرطان‌سیگاررا هم‌ترک کرده‌بود.گاهگاهی ببازی (ورق) با بعضی ازنزدیکان میپرداخت .بعضی‌ازمردان سیاسی میخواستند ازاین راه‌باشاه‌نزدیک باشندولی دراین‌کاربمردان سیاسی اجازه نمیدادکه‌دربازیها شرکت کنند.شایعات درباره‌ماجراهای عشقی اواغراق آمیزبود.بااینکه‌دربرابربانوان حساسیت ونرمش داشت ونام‌چندتن بعنوان معشوقه‌های اوبرده‌میشد، عشقبازیهای اوباعشقبازیهای ملک فاروق وسایرقدرتمندان وثروتمندان قابل مقایسه‌نبود.

به قوای مجریه و مقننه و قضائیه و احزاب سیاسی و مطبوعات ابراز علاقه فراوان میکرد و میخواست آنها صورت خوبی داشته باشند مشروط بر اینکه بطور دربست در اختیار رژیم باشند. بهمین جهت با یک مصاحبه و یک اشاره بانحلال مجلسین و احزاب سیاسی میپرداخت و همین امر موجب شده بود که با وجود توسعه فرهنگ و افزایش تعداد باسوادها در مملکت رشد سیاسی در کشور توسعه نیافت.

شاه در پاسخ بتاریخ مینویسد: (یکی از اشتباهات دوران سلطنت من تشکیل حزب رستاخیز در اسفند ماه ۱۳۵۲ بود که بتوصیه من صورت گرفت. هدف من آن بود که همه گروهها بتوانند آزادانه در این حزب عقاید و نظرات و انتقادهای سازنده خود را ابراز دارند. و از طریق این حزب همگان در امور مملکتی سهیم و شریک شوند. متاسفانه این تجربه با ناکامی روبرو شد و قدر مسلم این است که حزب رستاخیز در تحقق هدفهای خود توفیق نیافت.)

وقتی شاه تشکیل حزب رستاخیز را اعلام نمود و اظهار داشت "هر کس که بعضویت این حزب درنیاید به ارکان اساسی کشور ایمان ندارد و نمیتواند صاحب توقع کاری باشد و میتواند بدون پرداخت وجه، گذرنامه خود را بگیرد و از کشور برود."

این گفته شاه وسیله‌ای بدست مخالفین داد که بخصوص در محافل خارجی خیلی از شاه انتقاد شد و زیان فراوانی از اینطریق به رژیم سلطنت وارد گردید و مخالفین با استفاده از این گفته شاه توانستند چهره دیکتاتوری و حکومت فردی را در همه محافل جهانی عرضه کنند و در مقابل هم حزب رستاخیز نتوانست پایه محکمی برای رژیم سلطنت و انقلاب سفید باشد.

امیرانی در آخرین روزهای سقوط رژیم درباره نقش شاه در دوران سلطنتش چنین مینویسد:

"شاه ما بدوران سلطنت ۳۷ ساله خود تاکنون چندبار بحق و از روی

شایستگی این مقام را بدست آورد و بناحق از دست داده است. نخستین بار که شاهنشاه ما از نظر محبوبیت به مقام قهرمانی رسید هنگام جلوس بر تخت سلطنت و رفتن بمجلس شورا یملی برای ادای سوگند بود. بار دوم که شاهنشاه ما مقام قهرمانی را بدست آرزو هنگام بازگشت از آذربایجان بود که از نخستین طاق نصرت در میدان ۲۴ اسفند تا کاخ سلطنتی را از فرط استقبال کنندگان دو ساعته پیمود. سومین بار بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ بود که اکثریت خاموش و صبور آن روز کشور از هرج و مرج و کسادی و بیکاری و بلاتکلیفی به تنگ آمده بودند و بدور کسی که بنام شاه پرچمی برافراشت جمع شدند. چهارمین بار هنگام طرح اصول انقلاب شاه و ملت بود. بخصوص در مورد اداروی شفابخش و مقوی آن چون اصلاحات ارضی و سهیم کردن کارگران در سود کارگاهها.
پنجمین بار هنگام احقاق حق و استیفای ایران در بالا بردن قیمت نفت بود. حال زمانی است که بار دیگر شاه باید بخاطر تمامیت و استقلال کشور و بقای مرام و مذهب ملی و رضایت اکثریت ملت ایران قیام کند. هیئت حاکمه را خلع ید و حکومت را بموجب قانون بمردم واگذار نماید تا این ستم زیاده از حد و فساد فوق العاده از بین برود. شاه و مردم باید هر دو علیه این دو بلای قرن قیام کنند و گرنه آنها با عوامل دیگر متحد شده دما را از روزگار ما درمیآورند. این آخرین شانس ملت ایران و پادشاه آنها برای رهائی از بلایاست." *

دوران اقتدار شاه را باید سالهای پس از مرداد ۳۲ بخصوص پس از اعلام برنامه های انقلاب سفید دانست که تقریباً همه چرخهای مملکت به اراده او میچرخید و همه مقامات مملکت چون مهره های حساس در دست او بودند که با یک اشاره تغییر میکردند. در سالهائی که توانست تاجگذاری کند، ملکه فرح را به مقام نیابت سلطنت برساند، جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را برگذار نماید و ضمناً قیمت نفت را هم بالا ببرد و برنامه های وسیع عمران و آبادی را در سراسر کشور پیاده کند.
(ژرار دوویلیه) چندسال قبل از سقوط رژیم به ایران آمد و

کتابی درباره (شاه ایران) نوشت که قسمتی از آن چنین است :
(من در مراسم رژه ۲۱ آذر شرکت کردم که هرگز فراموش شدنی نیست.
وقتی شاه از هلیکوپتر سلطنتی پائین آمد گوئی خدا از آسمان بزمین
آمده و مانند یک موجود افسانه ای او نیفورم پوشیده چشم ها را بخود
خیره کرده است. تمام وزراء صف بسته تعظیم میکنند. شاه با ابهت تمام
و سرمست از قدرت با اشاره سر به تعظیم کنندگان تفقد مینماید. آنگاه
بسوی جایگاه میرود و روی یک مبل طلائی کمی جلوتر از فرح مینشیند.
رژه نظامی که نمایش قدرت بسیار جالبی است آغاز میگردد. پس از
پایان قدرت نمائی ارتش، خدای زنده در حالیکه بیش از همیشه
شکست ناپذیر و دور از دسترس و با قدرت کامل بنظر میرسد، با ردیگر
با هلیکوپتر بعرش میرود. ولی این خدای زنده و زمینی و آسیب پذیر
هم هست. از چند سوء قصد جان بدر برده است. تمام دستگاه ها متکی باو
میباشند. اگر از بین برود چه اتفاقی خواهد افتاد؟ فکرش را کرده
و فرح را بعنوان نایب السلطنه برگزیده ولی اگر او بمیرد باحتمال
زیاد فرح برای مدت زیاد نمیتواند نایب السلطنه بماند زیرا
نایب السلطنه زن بنظر مردم ایران حیرت آور میباشد. اگر شاه آرزو
دارد که سلسله پهلوی دوام کند باید مردنش قبل از سن بلوغ ولیعهد
نباشد. شاه در زوریخ در سال ۱۹۷۵ گفت اگر من بقتل برسم خیلی
زود خواهد بود. اگر ۵ سال دیگر اتفاقی بیفتد مشکلات کمتر میباشد.
اگر ده سال دیگر حادثه ای رخ دهد ابداً مشکلی پیش نخواهد آمد.
محمدرضا شاه سرنوشت خودش را با سرنوشت مملکت یکی میداند.
بزرگترین غصه او همین است و با دلبستگی شدید بتربیت پسرش
میکوشد. زندگی ولیعهد سخت و غیرواقعی است. همیشه با پرستار
فرانسوی اش (ژوئل گریون) که زنی ۳۷ ساله و شوهر نکرده است بسر
میبرد. او ما در دوم ولیعهد میباشد که همیشه با او بفرانسه صحبت میکند.
موقعیت مهم امروزی شاه ایران مدیون ۶ رئیس جمهوری آمریکا و
پشتیبانی کامل از او میباشد. برای آمریکا وضع ایران خیلی مهم

است که اگر شاه هم برود در اردوگاه غرب باقی بماند. دور کن حضور آمریکا در خاورمیانه اسرائیل و ایران میباشند. شاه بسیار باهوش و مطلع است و اطلاعات زیادی در اختیار دارد. در مراسم تخت جمشید شاهد بودم که وقتی شاه در رولز رویس کالسکه ای ضدگلوله اش از میان مدعوین میگذشت و تنها و خندان روی نیمکت عقب نشسته بود یک جفت دستکش هم روی چرم زرد رنگ نیمکت دیده میشد. ناگهان شاه دست بلند کرد که به جمعیت سلام بدهد و برخلاف میلش دستکش جا بجا شد و هفت تیری که زیر آن بود بیرون آمد. یک هفت تیر خودکار سیاه رنگ.
شاه درباره پیشرفت برنامه های مملکت بخصوص مواد ۱۹ گانه انقلاب، در نطقهای خود همیشه ابراز خرسندی میکرد و میگفت (تمدن بزرگی که بشما وعده داده ام مدینه فاضله خیالی نیست. ما خیلی زودتر از آنوقتی که فکر میکردیم بآن خواهیم رسید. ما گفته بودیم که ظرف ۱۲ سال بدروازه های تمدن بزرگ خواهیم رسید اما در برخی قسمت ها ما هم اکنون از مرزها گذشته ایم.) *

محمدرضا شاه پهلوی سلطنت خود را توأم با خیر و ترقی و سعادت برای ایران و ایرانی میدانست که در این باره چنین مینویسد:
(من این درس را فرا گرفته ام که باید بمقام خود و وظیفه سلطنت با بیطرفی محض نگریست و اگر تا کنون احساس کرده بودم که سلطنت ایران از نظر طول دوران از انتفاع افتاده است با خرسندی از آن مقام استعفا میدادم و خودم نیز برای برانداختن آن مساعدت میکردم.
ولی وقتی منطق مانند روشنائی بامدادی حاکم میباشد می بینم این دستگاه شاهنشاهی با ایران خوب خدمت کرده و همانطوریکه در دوران عظمت نخستین برای مردم این کشور سودمند بوده امروز نیز در عصر اتم این ثمربخشی وفایده باقی و پای برجاست. در طی اینمدت دستگاه شاهنشاهی ما، آشوبها را به امنیت و اختلافات را به اتحاد مبدل ساخت. در ایران همیشه اختلافات نژادی و مذهبی و سیاسی و اقتصادی وجود داشته است ولی در پرتو مقام سلطنت همه این اختلافات

بیک نوع کمال ووحدتی که شخص شاه مظهر آن است مبدل گشته است. درتاریخ کشور ایران من اولین شاهنشاهی هستم که از قدرت قانونی خود بحد کمال استفاده کرده ام. بعضی از مخبرین خارجی مرا پادشاه مشروطه متمایل به دیکتاتوری خوانده اند و در همین حال برخی از هموطنان من وعده ای از خارجیها میل داشته اند که رویه من در کار سخت تر باشد و مانند پدرم مطلق العنان باشم.
بنظر من آن تعادلی که کوشش کرده ام بین این دو رویه بوجود آورم مشخص می باشد و تصور میکنم با تشکیل احزاب سیاسی بتوانم سنن سلطنتی باستانی را بر رویه های تازه بمقام عمل درآورم. وقتی اصول حزب اساس کار باشد شاه مانند کانون یا مرکز یک وحدتی خواهد بود که همه اغراض و مطامع خصوصی وشخصی را تحت الشعاع قرار میدهد. درعصر کنونی پادشاه بدیاشاهی که لیاقت متوسط داشته باشد دیگر تنها وسیله زیان واضرار مردم کشور خویش را نخواهد داشت بلکه مردم منفکر الفکر کشور زیر بار او نخواهند رفت و ناگزیرش خواهند ساخت که یا خود را اصلاح کند و یا تخت و تاج را بدیگری واگذارد. تدوین کنندگان قانون اساسی ایران از روی کمال خرد و دوراندیشی شاه را از هرگونه مسئولیتی مبرا ساخته اند و منظور آنها این بوده که شاه مافوق آن است که بهمان مفهومی که وزیران او در برابر مجلس مسئولیت دارند مسئول باشد. اما وقتی قانون اساسی شاه را مسئول نمیشناسد منظورش این نیست که شاه شخص غیر مسئولی است بلکه وظیفه دارد اختیارات مهم سلطنت را خردمندانه اعمال نماید. از این گذشته اگر شاه واقعاً نسبت بمردم و رفاه آنها علاقه داشته باشد وظیفه او حکم میکند که در تعیین سیاست ملی و اجرای آن رهبر حقیقی ملت باشد. طبعاً در میزان رهبری وقیادت شاه در پیشرفت و ترقی سریع کشور حدود وجود دارد. البته هیچکس در مقامی که من هستم نمیتواند از وسوسه هایی که قدرت بوجود می آورد برکنار باشد. ولی خوشبختانه علاقه من در زندگی چیز دیگری است و برای من فلسفه وجود معنی و

مفهوم دیگر دارد. بهترین لذت را در آن میدانم که با مسائل دشوار پنجه نرم کنم و در آن وقتی که دیگران از مقابله با مشکلات احساس ناراحتی میکنند با آنها روبرو باشم و بر دشواریهای مورد بحث فایق آیم.)

شاه با قدرت تمام توانست اصول انقلاب سفید را بمرحله اجرا بگذارد و از این حیث بسیار خرسند و راضی بود که در این باره چنین گفت (اکنون که اصول و مبانی انقلاب ایران و تاثیر آن در بنیان گذاری جامعه نوین ایران مشخص گردید از نظر بین المللی معتقدیم که دیگر توسل بزور و قدرت هیچ مشکلی را حل نمیکند و باید راه حلهای منطقی برای حل مشکلات یافت. سیاست بین المللی ما بر اساس صلح جوئی صمیمانه، همزیستی و تفاهم با کلیه جوامع ولو با سیستمها و ایده لوژیهای متفاوت، طرفداری از هرگونه کوشش برای استقرار عدالت اجتماعی در سطح ملی و بین المللی، پشتیبانی از هر تلاش جهانی برای تعدیل فاصله بین جوامع غنی و فقیر، همکاری بین المللی در مبارزه با بیسوادی و گرسنگی و بیماری و سایر بلاهای عصر حاضر. میگویند لوئی پانزدهم در مدخل کاخ ورسای نوشته بود (این برهان قاطع پادشاهان است.) ولینکلن نیز عادت داشت بگوید (هیچ منشوری با اندازه غریو توپ گویا و موجه نیست) در عصر ما وقتی به استالین برای پشتیبانی از واتیکان توصیه شده بود میگفت مگر پاپ چند لشگر دارد؟ این طرز تفکر گذشته است. من معتقدم در دنیای کنونی دیگر زور و قدرت مادی پاسخ گوی نهائی مشکلات نیست. البته در گذشته بندرت توپ نماینده حق بود ولی امروز قدرت اسلحه برای تحمیل اراده خود کفایت نمیکند.)

محمدرضا شاه بعکس پدرش که بسرعت مراسم تاجگذاری را انجام داد پس از ۲۶ سال سلطنت در روز چهارم آبان ۱۳۴۶ مراسم تاجگذاری را در کاخ گلستان برگذار نمود. این تاخیر بعلت عدم ثبات وضع کشور و مواجه شدن کشور و رژیم سلطنت با خطرات گوناگون و نداشتن ولیعهد در سالهای نخستین سلطنت و نبودن قدرت کافی در کشور بود.

پس از اینکه شاه بر اوضاع مسلط گردید و ولیعهد نیز بسن رشد رسید و حتی با اصلاح قانون اساسی ملکه فرح بعنوان نایب السلطنه تعیین شد شاه مراسم تاجگذاری را با تجلیل خاصی برگذار نمود و ضمن آن چنین گفت :

(خداوند متعال را شکرگذارم که بمن امکان داده است در مقام شاهنشاه ایران خدمتی را که در قدرت و توانائی من است نسبت به کشور و ملت خود م انجام دهم و از درگاه احدیتش مسئلت دارم مرا در آینده نیز مانند گذشته در ادامه این خدمت موفق بدارد و ارشاد فرماید. تنها هدف زندگی من ارتقاء روزافزون کشور و ملت ایران است و آرزوئی جز این ندارم که استقلال و حاکمیت این مملکت را حفظ کنم و ملت ایران را پا بپای مترقی ترین و سعادتمندترین جوامع برسانم و عظمت دیرینه این سرزمین و افتخارات تاریخی آنرا تجدید کنم و در این راه نیز مانند گذشته حتی از بذل جان دریغ نخواهم کرد. در این موقع که تاج شاهنشاهی را بر سر دارم و برای نخستین بار شهبانوی ایران نیز تاج بر سر نهاده خود را بیشتر از همیشه در کنار ملت عزیز و شرافتمند و میهن پرست خود احساس میکنم و موجب مباهات است که امروزه من و ملتم با پیوند ابدی ناگسستنی به یکدیگر پیوسته ایم و دست در دست هم در راهی که متضمن عظمت و ترقی و سعادت ایران است پیش میرویم. بروان پاک همه آنهائی که طی هزاران سال با فداکاری و جانبازی استقلال شاهنشاهی ما را حفظ کرده اند و این ودیعه را بدست ما سپرده اند، درود میفرستیم و از درگاه قادر متعال مسئلت دارم که توفیق عنایت فرماید که بنوبه خود کشوری سربلندتر و ملتی مرفه تر و مترقی تر و جامعه ای سعادتمندتر بدست آیندگان خویش بسپاریم و ولیعهد مرا نیز در مسئولیت خطیری که بعهده او نهاده شده است همواره یاری فرماید.)

نطقها و پیامهای شاه در نخستین سالهای سلطنت خیلی آرام و مردمی تر بود که در طی آن از احترام به مشروطیت و قانون اساسی و اراده

ملت ووحدت وهم‌بستگی ملی و حکومت قانون بحث میشدکه نمونه آن نطق اعلیحضرت درمردادماه ۱۳۲۱میباشدکه طی آن چنین گفتند :
(جشن مشروطیت وآزادی ایران را بملت ایران یعنی بخودم‌وبشما تبریک میگویم .ایکاش شادمانی توأم با ملال وتأثراوضاع‌اسف انگیز فعلی جهان نبودوابناء نوع ما درآتش جنگ نمیسوختند .
ما ملت زنده وخوشبختی هستیم‌که ازمزایای مشروطیت که تنها راه سعادت بشرمتمدن است میتوانیم‌استفاده‌کنیم .درکشورمشروطه است که ملت برخودحکومت میکند .یعنی وقتی بکسی‌اطمینان پیدا کردا ورا بنمایندگی انتخاب میکندوبمجلس میفرستدوا وهم‌تمام هم‌خودرا صرف خوشبختی ورفاه افرادواستقلال کشورمیکنند .بدین ترتیب مجلس شورایملی کعبه‌آمال ملت میشودودولتی راسرکار میآوردکه ملت را باعلی درجه‌خوشبختی برسانند .
خدا میداندوقتی میشنوم‌دریکی ازنقاط کشورمردم‌بفکرانجمنهای خیریه‌وتعاونی افتاده‌اندچقدرمسرورمیشوم‌ومیخواهم‌با آنهاشریک شوم‌وازهیچ مساعدتی دریغ ندارم .بایدهرکسی‌درهرکاری که‌دارد خدارا ناظربداندووجدان راحاکم عمل خودقراردهد .بابسط عدالت که‌وظیفه‌سازمان قضائی کشوراست سعادت مادی ومعنوی ملت تأمین میگردد .خوشبختانه‌تحت تعالیم‌دین مقدس اسلام میتوانیم بوظایف مادی ومعنوی خودپی ببریم .من شخصاً یقین دارم‌اگرهر کسی به‌تکالیف اسلامی خودعمل کندعدالت تامین میشود .
اینست که من پادشاه مشروطه‌شما ،پادشاه‌قانون دوست شما ،پادشاه آزادیخواه‌شما بنام‌اسلام وبنام‌انسانیت بشما برادران وخواهران توصیه میکنم‌به‌بینوایان کمک کرده‌وکمک بدرماندگان‌را نصب العین قراردادهتابتوانیدبایرانی بودن خودافتخارکرده‌وبه‌بقای مشروطیت مطمئن باشید .برویددراجرای مراسم‌مشروطیت وآزادی ایران برادرانه‌با هم‌شرکت کنید .دل من هم‌همواره‌با شماست .)
درتبریکات نوروزی چنین گفتند : (میدانم‌که‌بسیاری‌ازخانواده‌ها

استطاعت جشن گرفتن را ندارند ولباس نو هم برتن نخواهند کرد.
میدانم در سالی که بپایان رسید شدیداً زندگی اکثر شما را متاثر کرده وعده‌ای گرسنه وسرما زده بودند که شرح انواع بلیات روح اندوهگین مرا منقلب میسازد. ولی همانطوریکه تاریخ نژاد ایرانی نشان داده وتعالیم عالیه اسلامی دستور داده این صدمات را باکمال صبر وشجاعت تحمل نمودید وهمانطورکه شایسته یک ملت متین وبردبار است رفتار نمودید. به اولیاء مسئول کشور دستور داده ام که در رفاه وآسایش عامه اهتمام نمایند وباید در محیط زندگانی سه اصل اولیه انسانیت وتمدن (نان - بهداشت - فرهنگ) باید فراهم باشد ودولت باید این سه اصل حیاتی را در دسترس او بگذارد تا از این لحاظ بین افراد هیچ مزیتی نباشد. باید ثروتی که از دسترنج همه حاصل میشود، بفراخور استحقاق، همه از آن بهره مند شوند.
پس شما ای ملت عزیز من بکوشید خصال پسندیده پیشینیان خود را در باره پندار نیک وگفتار نیک وکردار نیک دوباره زنده کنید).
محمدحسنین هیکل (سیمای شاه) را چنین ترسیم میکند:
"تا پایان دهه پنجاه، شاه با وجود سقوط مصدق تلاش میکرد بنحو ظاهری سنتهای پارلمانی را ارج نهد وحداقل احزاب دولتی را در ارائه نظراتشان آزاد بگذارد. ولی با افزایش قیمت نفت وثروتمند شدن شاه فکرهای تازه‌ای در مغزش پیدا شد که وجود مشاورین فرصت طلب تاثیر بسیاری در این اندیشه داشت. نخستین آرزوی شاه داشتن یک ارتش قدرتمند بود. در این باره بین او ودکتر امینی نخست وزیر لیبرالش که قصد داشت از بازماندگان جبهه ملی در کابینه‌اش استفاده کند اختلاف افتاد. امینی با برنامه اقتصادی ضربتی جلوی واردات را گرفت. شاه که از قدرت گرفتن امینی راضی نبود پنهانی قراردادی برای تسلیحات جنگی بمبلغ پانصد میلیون دلار با آمریکا امضا کرد که امینی از مسئله ناراحت شد وبشاه گفت ما با تلاش زیاد موفق شدیم خزانه ورشکسته را بسامان برسانیم وحال شما قصد دارید بار دیگر آنچه

را بزحمت جمع کرده ایم بیا ددهید .ما با کسی دشمن نیستم . شوروی که بما حمله نمیکند .اگر حمله کند دنیا آرام نخواهد نشست .ازکشورهای همسایه هم که قویتر هستیم .واقعاً اینهمه اسلحه را برای چه میخواهیم .
من حاضر نیستم در اینکار سهیم باشم .امینی استعفا داد و رفت و نمیتوانست این بلندپروازیها را تحمل کند .پس از او مردان آمریکایی نظیر منصور و هویدا و آموزگار آمدند تا نخست وزیر اسمی باشند و شاه رسماً سلطنت و حکومت کند . منصور با گلوله بخارائی (یکفرد خمینی زده)درخون نشست ولی شاه راه خود را ادامه داد وگوش خود را بروی نصایح خیرخواهانی نظیر امینی و انتظام وبعضی افراد جبهه ملی که نگران اوضاع بودند بست .شاه بخیال خود با برنامه انقلاب سفید که یک بوروکراسی کهنه انگلیسی بود گام در راه کوروش شدن گذاشته بود .
جشن هنر- جشن تولد- جشن ۲۵۰۰ سالگی ...را برپا کرد. مردم میدیدند وبظاهر میخندیدند ولی هیچکس آگاه نبود که در دلها چه میگذرد .
ساواک با شتاب جلوی بحثها وروزنامه های آزاد و اجتماعات را گرفته بود و حوزه های علنی معتقد بقانون اساسی نظیر جبهه ملی و نهضت آزادی با فشار ساواک بسته میشد . هیچکس خبر نداشت که اینکار جلوی تندروها را باز خواهد کرد .تندروهائی که یا کمونیست بودند و یا مسلمانان افراطی که هیچکدام معتقد بقانون اساسی نبودند بلکه پیرو (تروریزم) کوری بودند که عاقبت کشور را به آتش کشید .
شاه هرگز از آخوندها نمیترسید .یکبار در ۱۵ خرداد پوزه خمینی را بخاک مالیده بود .برای اغلب آخوندها به عناوین مختلف مقرری برقرار کرده بود هر روز آنها را بیشتر تقویت میکرد تا بقول خودش اسلحه را از دست کمونیستها بگیرد و ضمناً یاران مصدق را هم در کنار کمونیستها هدف قرار میداد .پشت پرده آخوندها و کمونیستها دست در دست هم کمیته ها و سازمانهای مخفی خود را گسترش میدادند که اقدامات شورش خمینی را فراهم ساختند .
شاه در کاخ نیاوران بنقشه دنبال خمینی گریست و میاندیشید که بخت و

سرنوشت اورا برگزیده که شاه شاهان باشد وامپراطوریش را تاجنوب خلیج فارس گسترش دهد. زیرا در این منطقه هیچ قدرتی یارای مقابله با اورا نداشت. عربستان سعودی وعراق وامیران امارات خلیج فارس نمیتوانستند در مقابل او قرار گیرند. شاه از مالکیت بحرین دست برداشته بود ولی با سفرکارگران ایرانی به شیخ نشینها وکویت وقطر، که همواره به بازوی توانای ایرانیها نیاز دارند، آنها قدرت عظیمی در منطقه خلیج فارس شده بودند. روزی که شاه بکویت رفت ایرانیان مقیم کویت از فرودگاه تا (قصر الضیافه) را با فرشهای گرانقیمت ایرانی پوشانیدند. وقتی شاه در (رولزرویس درکنار امیرکویت نشسته بود و مردم فریاد (جاویدشاه) میکشیدند مثل اینکه شاه در یکی از شهرهای ایران حرکت میکند. حکام خلیج فارس با دیدن این مناظر بوحشت افتادند. آنها در جشنهای ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی شرکت داشتند و با دیدن قدرت شاه و نظم جشن اغلب امیران خلیج فارس دریافتند که باید حمایت ایران را در اختیار داشته باشند. بهمین جهت سالی یکی دو بار به ایران میآمدند و قصرهایی در ایران خریدند. شیخ راشد حاکم دوبی که روابط خاصی با شاه و مقامات ایرانی داشت میگفت باید از سرپرستی شاه برخوردار باشیم. شیخ زاید میگفت بدون حمایت ایران امنیت منطقه برقرار نخواهد شد. آمریکا هم همین نظر را داشت. نیکسن هم میگفت در هر منطقه از جهان باید از نیروهای محلی کمک گرفت و اسلحه لازم را در اختیار آنها گذاشت و اشاره او چنین بود که در این منطقه ایران دارای چنان شایستگی میباشد. زیرا هم قدرت داشت و هم کارشناسان و متخصصین وارتش نیرومند و هم آرامش و امنیت و هم رژیمی که هیچ تزلزلی در آن دیده نمیشد. کارخانجات اسلحه سازی با انتخاب ایران بعنوان ژاندارم خلیج فارس نفس راحتی کشیدند زیرا مشتری ثروتمندی برای فرآورده های خود یافتند. در ماه مه ۱۹۷۲ وقتی نیکسن وکیسینجر در بازگشت از شوروی وارد ایران شدند و شاه را کاملا" از نقشی که قرار است بازی کند آگاه یافتند،

شاه دو مسئله اساسی را برای آنان بازگو کرد یکی اینکه هنوز روسیه در اندیشه رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس است و دیگر اینکه خواهان نفت شمال ایران میباشد. شاه به نیکسن قبولاند که هیچ قدرتی غیر از ایران قادر به برقراری امنیت در منطقه نیست و نیکسن هم پذیرفت بشرط اینکه برنامه های آمریکا را اجرا کند.
شاه زیر بار نرفت و معتقد بود که ایران در این طرح میبایست مثل یک آمریکا باشد نه تابعش زیرا حضور مستقیم آمریکا مشکلاتی نظیر مشکلاتی که پس از دخالت آمریکا در سقوط مصدق ببار آورد بار دیگر بوجود خواهد آورد. شاه از نیکسن خواست کارشناسان آمریکائی تابع مقامات ایرانی باشند و ارتباط مستقیمی بین او و رئیس جمهور آمریکا و شورای امنیت ملی و کیسینجر برقرار باشد. اینکار هم عملی شد. بعدها بدلیل اینکه منابع آمریکایی اخبار خود را از کانال دولت ایران میگرفتند و "سیا" اطلاعاتش را از ساواک بدست میآورد مقامات آمریکائی نتوانستند ابعاد جنبشی را که منجر به پیروزی خمینی گردید ارزیابی کنند. مهمترین دلیل اینکه شاه یک تابع ضعیف آمریکا نبود بلکه بعنوان یک شریک قدرتمند عمل میکرد، مداخلات او در امور آمریکا بود. در حالیکه او اجازه نمیداد آمریکائیها در امور ایران دخالت کنند، سرمایه گذاریهای شاه در آمریکا او را صاحب شبکه قدرتمندی در آمریکا کرده بود که در تصمیم گیریهای مقامات آمریکائی نقش موثری داشته، از جمله باید گفت که همسر سناتور (یاکوب جاویتس) که در استخدام ایران بود و ماهی ده هزار دلار دریافت میکرد. یا کمک ۱۲ میلیون دلاری شاه به حزب جمهوریخواه در آمریکا که هرگز از خاطر دمکراتها نرفت و بعدها کارتر آنرا تلافی نمود تا دیگر کسی از جهان سوم بفکر دخالت در امور آمریکا نیفتد."

هیکل مینویسد: "در دیدار با شاه میتوان گفت خلاصه مجموعه حرفهای شاه چنین بود: اگر کسانی هستند که خیال میکنند رژیم پهلوی در خطر است، مطمئن باشند که این سلسله باقی خواهد ماند.

چون سرنوشتش با آینده ایران پیوندخورده است .هرکس میخواهد بمن برسدبا یدازسد ۷۰۰ هزارنفرکه بمن وتاج وتخت وفادارندعبور کند .اگردرایران ساقه درختی را قطع کنی ازآن خون سرخ میریزد چون هنوزکمونیستها درخیابان حرکت میکنند .اتحادشوروی میخواهد برایران تسلط یابد .اگرشدازطریق صندوقهای رأی .... ویااگر توانست ازراه فریادهای خیابانی ولی اواجازه نخواهدداد. فعلا با انداختن مقداری استخوان جلوی آنها ازقبیل گازوخریدهای نظامی وذوب آهن وضع آرام میباشدولی اعتمادی به آنها نخواهد داشت .

شاه گفت به ژنرال نصیری دستوردادهبا هرکس که میخواهی ملاقات کنی ازجمله همکاران دوست قدیمی ات مصدق وملامصطفی بارزانی یا هرفرددیگر . .آنها حتی نمیتوانندیک بچه را قانع کنند .

شاه گفت هیچ طمعی درخلیج فارس ندارد چون درخلیج فارس هیچ چیزبا ارزشی که با خطریک جنگ برابری کندوجودندارد .ارتش ایران توانست ظرف ۲۵ سال اخیربین ۹۰تا ۱۰۰میلیارددلارا سلحه داشته باشدوخریدهای نظامی ما افزایش خواهدیافت .نیروی نظامی مثل پاگیرجلوی درمیباشد .مدی میتواندجلوی حرکت را بگیردوهمین وقت بما فرصت خواهددادکه دوستانمان بکمک برسند .این سیاست من است .خطری که برای ما واقعیت دارد ،خطرشوروی است. درگیری با شوروی هم بعیداست چون هرحمله ای ازشوروی به ایران ممکن است منجربجنگ سوم بشود .من علاقمندهستم که روابط ما با همسایگان عرب دوستانه وحسنه باشد .من علاقه ای بداشتن سلاح اتمی ندارم زیرا موجباتش آماده نیست ولی تمام توجه من روی نیروی هوائی است. میخواهم آسمان ایران بگونه ای حمایت شودکه تجاوزبه آن غیرممکن باشد .بایدوسیله سرنگونی هواپیمای متجاوزرا در ۲۰۰یا ۳۰۰ کیلومتری خاک ایران داشته باشم .قصدمن قوی بودن درمنطقه ای است که درآن زندگی میکنم .منطقه ای که ثروت ومصالح وامنیت کشورمن

درآن قرار دارد. کمکم به سلطان قابوس برای حفظ ثبات منطقه است. شورشیان ظفار، کمونیست هستند و من ضدکمونیست هستم و میخواهم امنیت منطقه حفظ شود. من نخواهم گذاشت که تنگه هرمز که شریان حیاتی ما ست بدست کمونیستها بیفتد. وقتی سلطان قابوس از من کمک خواست بی درنگ بکمک او شتافتم. درکوتاه ترین زمان این نیروها باز خواهند گشت و آنجا نخواهند ماند."

محمدحسنین هیکل مینویسد: "درماه مه ۱۹۷۵ درکاخ نیاوران مهمان محمدرضا شاه پهلوی بودم. او گفت "پس از مرگ فرانکو در اسپانیا هنگامیکه خوان کارلوس پادشاه شود نخواهد توانست از عهده مسئولیت خود برآید زیرا فرانکو او را بمسائل سیاسی دنیا آشنا نکرده و از کارهای روزمره اطلاع کافی باو نداده است تا صاحب نظر باشد. این اشتباه است زیرا روزی که خوان کارلوس مسئولیت را عهده دار گردد خود را در بن بست خواهد دید." درمارس ۱۹۸۳ وقتی با کارلوس دیدار کردم مطلب را که همانموقع منتشر ساخته بودم برایش نقل کردم با صدای بلند خندید و گفت (شاه باید مطمئن باشد که دیگران درسهای خود را بلدند) من گفتم فاجعه محمدرضا پهلوی این بود که خودش درسهایش را فراموش کرده بود. کارلوس گفت (من از مرگ او متاثر شدم. او با شرائط سختی پیش از مرگش دست و پنجه نرم کرد.)

محمدرضا شاه همانوقت درباره جانشین سادات میگفت سادات مشکل جانشینی را چگونه حل خواهد کرد؟ گفتم چرا خودتان که دوست او هستید این سئوال را نمیکنید؟ شاه با خنده گفت چندبار بخاطرم رسید ترسیدم که مبادا مداخله در امور داخلی مصر باشد. شاه گفت چرا سادات همان کاری را که فرانکو با خوان کارلوس کرد با احمد فواد پسر فاروق نمیکند. او در اروپا زندگی میکند و ما باو کمک میکنیم. او مثل پدرش دزد نیست. من خودم او را در حال دزدی دیدم. سادات آنطوریکه بخواهد میتواند او را تربیت کند. گفتم شرایط مصر کاملاً متفاوت است. عبدالناصر رهبر انقلاب بود و فرانکو ضدانقلاب... انقلاب مصر تحولاتی

بوجودآورده که بزحمت میتوان تصورکردکه رژیم پادشاهی، آینده ای درمصرداشته باشد. بخصوص که خانواده محمدعلی پاشا غیرازخودش سهم مثبتی درتاریخ مصرنداشته اند. شاه گفت بله درست است. اکثرا" دیوانه بودند. گفتم ما درزن سابق شما ازاسلام برگشت وهمچنین فائزه وفتحیه کاتولیک شدند. شاه گفت وقتی ازاین موضوع باخبرشدم میخواستم کمک های خودرا متوقف کنم ولی بعدا" منصرف شدم. اوبیمار بودوزیرنظرپرستارکاتولیک قراردا شت که تصورمیکرد معجزه ای رخ داده وتحت تاثیرتلقین پرستارخودکاتولیک شد. بعدا شنیدم که احمدفوادازسادات اجازه گرفت که با زن یهودی خودبه مصربیاید و فرزندا ول اودرمصربدنیا آمد. بعدا" یکی ازشمشیرهای جدش را باو اهداکرد."

* * *

اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی پس از ۲۸مرداد ۱۳۳۲وبازگشت به ایران سلطنت خودرا انتخابی میدانست وبعدازاجرای برنامه های انقلاب سفیدکه متضمن منافع اکثریت ملت ازقبیل کارگران و کشاورزان بودا طمینان داشت که تا زنده است سلطنتش درخطرنخواهد بود. نگرانی اش این بود که پس ازدرگذشت اوفرزندش نتواندا ین کشوررا بصورتی اداره کندکه پایه های رژیم سلطنت پهلوی مثل زمان او محکم واستوار باشد. چندبار به بعضی ازمحارم گفته بودوقتی ولیعهد بسن قانونی برسدبنفع اوکنارخواهدرفت ودرنظرداردازپشت پرده کارها رااداره کندتا با وضع خطرناکی نظیرشهریور ۲۰مواجه نگردد. اوهرگزباورنمیکردکه زنده باشدودنیایی که زمامدارانش اوراکرارا" ستوده وتائیدکرده اند، ازاوروبگردانندوبصورت مخفی وعلنی علیه سلطنتش اقدام کنندوحتی پس ازترک کشوربا واجازه اقامت برای زندگی معمولی هم دریک نقطه ای ازدنیا ندهند.

وقتی درسال ۱۹۷۴ خبرنگاربی بی سی دراین باره ازشاه سئوال میکندچنین میگوید :

س ـ شما که بیش از ۳۳ سال است بر تخت سلطنت قرار دارید فکر میکنید تا چه مدت فعالانه این کشور را رهبری میکنید؟

ج ـ اگر بر این عقیده نبودم که باید پسرم را در زمان حیاتم بر تخت سلطنت بنشانم و خودم در کنار او بایستم، میگفتم تا روزیکه مرگ طبیعی من فرا برسد. ولی چون اینکار عملی خواهد شد نمیتوانم بگویم. و نمیتوانم بگویم چه موقعی از نظر جسمی و روحی آمادگی کامل برای انجام وظایفم را خواهم داشت. اما این را میدانم که تا ۱۳ یا ۱۴ سال دیگر شالوده این کشور چنان محکم و استوار خواهد شد که پس از آن فکر نمیکنم هیچ خطری بتواند این کشور را تهدید کند.

*

شاه در کتاب تمدن بزرگ چنین مینویسد: "برای من چه انگیزه‌ای در این راه بجز عشق بایران و آرزوی شکوه و سرفرازی آن در تامین رفاه و خوشبختی هرچه بیشتر ملت ایران میتواند وجود داشته باشد. رهبری ملتم در مسیر تمدن بزرگ برای من مقام با اقتدار بیشتری ایجاد نمیکند زیرا مقام من قابل ارتقاء نیست. اگر برای من فقط آسایش شخصی و استفاده بی دردسر از امتیازات مقامی که دارم مطرح بود سرمشق پادشاهان ۱۵۰ ساله گذشته سرمشقی جالب تر از آن راه و روشی بود که پدرم و من از آن پیروی کردیم.

اگر امری خارج از پیش بینی و حدود اختیار ما پیش نیاید ظرف ۱۲ سال آینده زیربنای مملکت را از نظر صنعتی و کشاورزی و تکنولوژی و عمرانی خواهیم ساخت و بسطح کنونی ترقی اروپای غربی خواهیم رسید. هدف من بیگمان جاه طلبانه و بلندپروازانه است ولی هدفی نیست که با امکانات فراوان مادی و معنوی و با سرمایه سرشار روحی و اخلاقی این ملت ناممکن باشد."

* * *

ازدواجهای محمدرضا شاه پهلوی

اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی سه بار ازدواج کرد. نخستین همسر او در هنگام ولیعهدی از طرف رضا شاه انتخاب شده بود که خواهر ملک فاروق پادشاه مصر بود که پهلوی دوم از او فقط یک دختر دارد بنام شهناز پهلوی که این ازدواج منجر بجدائی شد.

دومین همسر محمدرضا شاه پهلوی ثریا اسفندیاری از خانواده بختیاری بود که مادرش آلمانی است و قسمتی از تحصیلاتش را در خارج از کشور انجام داده است. این ازدواج بعلت نداشتن فرزند بطلاق منجر گردید.

سومین ازدواج محمدرضا شاه پهلوی با فرح پهلوی از خانواده دیبا صورت گرفت که محمدرضا شاه از همسر خود دارای ولیعهد گردید.

به اختصار درباره هریک از این سه ازدواج مطالبی بنظرتان میرسد.

۱ـ ازدواج با شاهزاده مصری

نخستین ازدواج محمدرضا شاه یک ازدواج مهم سیاسی بود که هم رضا شاه و هم ملک فاروق میخواستند از این وصلت در راه برنامه های

خودبهره برداری کنند .قبل از ازدواج نه محمدرضا شاه همسرآینده خودرا دیده بودونه فوزیه میدانست ولیعهد ایران چگونه جوانی است ؟ ولی خواست دوپادشاه ایران ومصر موجب شدکه این وصلت صورت بگیرد . مجله سپیدوسیاه چنین نوشته است:

فاروق در۱۷ سالگی حاکم برمصربود. وقتی ازدواج فوزیه خواهرش با ولیعهد ایران مطرح شد ،او درفکرخلافت اسلامی خود بود .با ازدواج فوزیه میخواست ایران را دردست داشته باشد .میخواست فائزه خواهر دیگرخودرا بعقدپسرملک عبدالله درآورد وفریال را هم به ملک فیصل پادشاه عراق بدهدوتقریباً همه کشورهای خاورمیانه را دراختیاربگیرد .مادرش ملکه نازلی با ازدواج فوزیه با ولیعهدایران مخالف بود .که به پسرش گفت این ازدواج توسط سیاستمداران ترتیب یافته ونتیجه ای برای دخترش ندارد .فاروق گفت بخاطرمصالح کشورمیباشد .ملکه نازلی گفت من نمیدانم این ازواج چه نفعی برای مصردارد؟فاروق گفت برای رسیدن من بخلافت اسلامی مفیدمیباشد .ملکه نازلی گفت بنفع شخص شماست نه کشورمصر .میخواهی تاجی برسرخودبگذاری که بزرگتراز تاج فعلی است واین دیوانگی محض میباشد .فاروق گفت مادرشما ازسیاست بوئی نبرده اید .سپس به رئیس تشریفات گفت فوزیه را بخواهند .وقتی فوزیه واردشدفاروق پرسیدآیا مایل هستی باولیعهد ایران ازدواج کنی؟ فوزیه گفت هرطورا علیحضرت امربفرمایند اطاعت میکنم .فاروق گفت بزودی عروسی سرخواهدگرفت .

فاروق سعی داشت ولیعهدایران را وادارب پیروی ازخودکندولی اوگفته بودمتابعت ازکسی که آزادنیست کشورخودرا اداره کندعملی است غیرممکن .فاروق میگفت عظمت مصرولیعهدایران را خیره کرده

ودرخودحس حقارت پیدا کرده است .
سرانجام اعلامیه رسمی ازدواج درتهران وقاهره همزمان انتشار یافت.
بدین مضمون :(محمدرضا پهلوی متولد ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ وفوزیه متولد ۵ نوامبر ۱۹۲۱ طی تشریفات رسمی ازدواج خواهندکرد.)
بمنظورتجلیل ازفوزیه ایستگاه راه آهن سفیدچشمه بنام فوزیه وهمچنین میدانی ازتهران بنام اونامگذاری شد.
روزپنجم اسفند ۱۳۱۷ ولیعهد ایران همراه محتشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس ـ دکترمودب نفیسی پیشکار ولیعهد ـ مقدم وزیرمختار ایران دربخارست ـ دکترقاسم غنی نماینده مجلس ـ عباس مسعودی مدیرروزنامه اطلاعات ـ دکترمتین دفتری وزیردادگستری وقت و چندتن دیگرعازم مصرشد.
طبق سنت معموله فاروق با میهمانان به مسجدبزرگ قاهره رفت. درمسجددرجای امام جماعت به نماز ایستاد .پس ازپایان نماز حاضران درمسجدفریاد می زدندزنده باد امام مسلمین .پاینده پادشاه.عده ای فریاد میزدند :زنده باد فاروق امیرمؤمنین .
شیخ المغربی رهبرمذهبی ورئیس جامع الازهرادرقاهره که اکنون دانشگاه اسلامی است درنطق خودخطاب به ولیعهد ایران چنین گفت : " بمناسبت نزدیک شدن ازدواج آن والاحضرت صمیمانه آرزو دارم که همواره بین دوفرقه مذهبی اسلام صلح وآشتی دائم وتفاهم متقابل برقرار باشدهرگاه درگذشته ازلحاظ دکترین اختلاف وانشعابی بوجودآمده ما امیدواریم دراثراین وصلت فرخنده بکلی برطرف گردد .اکنون وقت آن رسیده است تا تمام مسلمانان با یکدیگرمتحد شوند .این وصلت ازجانب خداوند است .
شیخ المغربی امیدوار بود اهل سنت که مصری ها تیره ای از آن هستندبا مردم شیعی مذهب ایران تحت تعالیم قرآن ورهبری سیاسی فاروق با یکدیگر متحدشوند .
درتاریخ ۱۵ مارس ۱۹۳۹ که روزاستقلال مصروتولدشاه بود

تشریفات عقددرقصرعابدین برگذارشد.

سلطان مصر، دامادآینده ونخست وزیردراطاق کارفاروق انتظار می کشیدند. دراین هنگام رئیس تشریفات ووزیردارائی به اطاقی که فوزیه درانتظارآنها بودرفتندورسماً ازاوخواستندتا شخصی را بنمایندگی ازطرف خودبرای شرکت درمراسم عقدمعرفی کند.

فوزیه اظهارداشت که مایل است برادرتاجدارش اعلیحضرت ملک فاروق ازطرف وی وکیل درتوکیل باشدووکالت نامه را امضاءنمود وهیئت مزبوروکالت نامه را تقدیم فاروق کرد.

ولیعهدایران روبه فاروق کردوبطوررسمی ازاوتقاضاکردتا شاهزاده فوزیه خواهرملک فاروق پادشاه مصروی را به همسری خود قبول نماید.

فاروق درپاسخ گفت: باکمال مسرت قبول میکنم خواهرخود شاهزاده فوزیه برطبق کتاب مقدس خداوندوسنت پیغمبربه همسری شما درآید.

شیخ المغربی عقدنامه را نوشت. ملک فاروق - شاهزاده وچهار نفرشهودآنرا امضاء کردند. بدین ترتیب ازدواجی صورت گرفت که مصریها آنرا نشانه اتحاد مسلمانان تلقی کردند.

دکترقاسم غنی می نویسد: هنگامیکه ولیعهددرسویس تحصیل میکرد، رضاشاه بفکرازدواج اوبایکی ازدختران خاندان سلطنت بود. مدتی شایع شدکه دخترا حمدشاه بعقدولیعهددرخواهدآمد. موقعی که رضاشاه ازترکیه دیدن میکردبفکروصلت باخاندان سلطنت مصرافتاد. پس ازاینکه توسط احمدرادوزیرمختارایران درمصرخواستگاری بعمل آمدشایعاتی برضدولیعهددردربارمصرانتشاریافت ولی رشدی ارس سفیرترکیه درلندن که بمصرآمده بودمیگفت همان موقع اقدام کرده وگفته ولیعهدایران ازلحاظ اخلاقی وفضائل اکتسابی ممتازمیباشد واین وصلت ازهرجهت بنفع دوخاندان سلطنت ودوملت میباشد. درآنموقع ملک فاروق ۱۷ساله بودکه بسن تاجگذاری نرسیده بودو

شورای سلطنت در مصر تشکیل بود. فوزیه ۱۶ سال داشت. پرنس محمد علی پاشا ولیعهد مصر و نحاس پاشا نخست وزیر مقتدر مصر هم موافق بودند که در نتیجه جم رئیس الوزراء برای خواستگاری عازم مصر شد.
هیئت اعزامی مرکب از دکتر مودب نفیسی پیشکار ولیعهد - ابراهیم دادمرز رئیس کابینه رئیس الوزراء - رشید یاسمی عضو دفتر مخصوص و اینجانب که سمت نمایندگی مجلس را داشتم به مصر رفته و در قصر (المنتره) نهار با ملک فاروق صرف و خواستگاری انجام شد.
طبق قانون اساسی باید مادر شاه ایرانی الاصل باشد و برای اینکه پس از تولد ولیعهد اشکالی نباشد، مجلس شورایملی اقدام به تفسیر قانون اساسی نمود و به ملکه فوزیه صفت ایرانی الاصل داده شد.
تا سال ۱۳۲۴ ملکه فوزیه در ایران ماند و از این ازدواج والاحضرت شهناز متولد شد. در خرداد ۱۳۲۴ ملک فاروق از ملکه فوزیه به مصر دعوت کرد و کاخ انتونباریس را در اسکندریه در اختیار ملکه ایران گذارد. تیمسار سپهبد یزدان پناه - خانم سرهنگ امینی و خانم محسن قراگزلو و بانو ارفع در التزام رکاب بودند. ملکه فوزیه در ایران به مالاریا مبتلا شد و وزن شان کم شده بود. پس از چند روز از اسکندریه به قاهره آمده تاج گلی نثار آرامگاه رضا شاه کبیر نموده و در کاخ (قبه) اقامت نمودند.
چون اقامت ملکه فوزیه در مصر طولانی شده بود شایعات درباره جدائی شاه ایران با ملکه فوزیه و همچنین جدائی ملک فاروق با ملکه فریده زیاد شده بود.
در نخستین روزهای ورود ملکه فوزیه به مصر اصرار داشتند که مطبوعات ایران برای ایشان فرستاده شود تا در جریان اوضاع باشند. یکبار هم متذکر شدند جواب تلگرافات شان از طرف اعلیحضرت داده نشده مگر در تهران چه خبر است؟ یکبار هم از دوری اعلیحضرت و والاحضرت شهناز ابراز ناراحتی میکردند ولی بعلت کسالت مالاریا و تب شدید به اقامت در اسکندریه ادامه میدادند. سرانجام در خرداد ۱۳۲۴ آقای جم سفیر ایران

درمصرتلگرافی بدفترمخصوص اطلاع دادکه اعلیحضرت ملک فاروق مرا احضارکرده فرمودخبربدی برای شما دارم وملکه فوزیه نمیخواهندبه ایران بازگردندوشرح مفصلی ازسوء رفتاریکه نسبت به ملکه شده ذکرکردند .بهتراست خودتان به تهران رفته مطالب را حضورا" باطلاع شاه برسانید .عرض کردم بین زن وشوهرازاین اختلافات پیش میآید امیدوارم باحسن تدبیراعلیحضرت مرتفع شود . جواب دادند مطلب اصلاح شدنی نیست .ازتهران هم جواب میرسیدکه تلگراف واصله باعث مزیدتعجب خاطرملوکانه گردید .واینکه ورق برگشته مارابفکرمیاندازد که شایددسیسه ای درکارباشد .تعجب شدیدذات ملوکانه راازاین رویه اغفال کننده هرطورکه مصلحت میدانیدبا علیحضرت ملک فاروق بفرمائیدکه ایشان یک طرفه قضاوت میفرمایند .مطبوعات مصرهم مینویسندهوای تهران بمزاج ملکه فوزیه نمیسازد .اعلیحضرت به آقای جم پیغام میدهندکه به ملک فاروق بگویندمطالب بعرض رسید وتاثیرنامطلوبی کرد .آیا منظوراز این اظهارات علیاحضرت دسیسه ورویه اغفال آمیزنیست ؟ تابحال من همه جورحاضربودم با علیاحضرت زندگی کنم وبرای حفظ آبروحیثیت هردوخانواده تحمل خیلی چیزها راکردم والاماجراها داشتیم .روابط زناشوئی من با علیاحضرت هرروزازساعت هشت ونیم شروع میشدوبقیه مربوط به علیاحضرت بوده است .بزودی آقای علاء وزیردربار به مصرخواهدآمد وهمه مطالب را پیش اعلیحضرت روشن خواهندکردآنوقت خواهید توانست قضاوت کنید .

وقتی آقای جم برای شرفیابی میرودملک فاروق وملکه فوزیه برای تفریح باکشتی بمدت ۲۰روزبدریای احمره میروند .

آقای جم گزارش میدهدکه به حسین پاشا گفتم قصدملاقات با ملک فاروق رادارم که باکشتی بسفررفته اند .گفتم مطالب ملک فاروق را بعرض اعلیحضرت رسانیدم معلوم شدمطالبی که بعرض ملک رسیده حقیقت ندارد .گرچه اعلیحضرت ازبی احتیاطهائی که علیاحضرت

کرده وبزبا نها افتا ده اندشکا یتها ئی دا رندولی با علاقه ای که نسبت به علیا حضرت دا رندحا ضرندا زگذشته صرفنظرکنندواضافه نمودم که وظیفه خیرخوا ها ن ا ست که ا یشا ن را نصیحت کنندزودتربه ا یران مرا جعت نموده بوظا یف ملکه ا ی که دا رندبهتررفتا رنموده وبیشتر بکا رشا ن علاقه نشا ن دهند .ا وجوا ب دا دعلیا حضرت ملکه نا زلی بهترین هوا خوا ه حفظ ا جا ق خا نوا ده هستند .

پس ا زورودآ قای علاء وزیردربا ربا سا بقه دوستی که دروا شنگتن با حسنین پا شا دا شتندبملاقا ت ا یشا ن رفتیم.آ قا ی علاء گفتندمتا سفم که علیا حضرت درمسا فرت هستندوا زدیدا رشا ه محروم هستیم.با وجود محبت فوق ا لعا ده ا ی که همه کس به علیا حضرت دا رندآ نطوریکه باید بوظا یف ملکه بودن خودرفتا رنمیکند .بجا ی ا ینکه با موراجتما عی وخیریه برسندهمیشه تا ظهرخوا بیده وبعدا زظهریا ا زاطاق خا رج نشده کسی را ملاقا ت نمیکنندویا ا ینکه تنها بگردش میروندوبهمه چیزدر ا یرا ن بی علاقه هستند .حتی دروظا یف زنا شوئی کوتا هی میکنند . ا لبته ا ین وضعیت تولیدبرودت مینما ید .امیدوارم باتوجه اعلیحضرت ملک ونصا یح مشفقا نه ملکه نا زلی رفتا رخودرا ا صلاح وبه ا یران مرا جعت نموده وبا علاقه ا یَ ه همیشه ا علیحضرت نسبت به علیا حضرت دا شته ودا رندوضعیت بهتری پیش آ ید .

درهمین موقع یک روزنا مه مصری نوشت بطوریکه درعقد ا زدواج توافق شده ملکه فوزیه درموقع توقف درمصربعنوا ن شا هزا ده خا نم مصری ودا را ی تا بعیت مصروموقع توقف خا رج ا زمصردارای تا بعیت ا یرانی میبا شد .یک عکا س معروف ا نگلیسی مینویسدملکه فوزیه زیبا ترین با نوئی ا ست که درعمرخوددیده چنا نکه به ها لیودبروندزیبا ترین با نوا ن آ نجا درمقا بل ا یشا ن دست وپا ی خودرا گم میکنند .

وقتی با ملکه فا روق مذا کره وتقا ضا کردم که علیاحضرت رانصیحت کرده زودتربه ا یرا ن مرا جعت کنندوبا را جیف ودسیسه ها ئی که علیه دو خا ندا ن سلطنت وجوددا ردخا تمه دا ده شود ،گفتندخودم نمیتوا نم

تصمیم بگیرم باید با خواهرم مذاکره کرده بشما جواب بدهم. پس از چندی محسن مرادپاشا از طرف ملکه فوزیه بملاقات اینجانب آمد و اظهار داشت تصمیم شان قطعی است و دیگر به ایران مراجعت نخواهند کرد. آنچه در قوه یکنفر بشر است در این چندسال در ایران متحمل بی اعتنائی و ناملایمات شده سلامتی خود را از دست داده و دیگر حاضر بتجدید آن زندگانی نیستند. با وجود این روز ۲۴ اسفند که مصادف با سالروز ازدواج است دسته گل اعلیحضرت با این پیام برای علیاحضرت فرستاده شد (در این روز که مرا بیاد ۷ سال پیش میاندازد از اظهار علاقه و محبت نمیتوانم خودداری نمایم. یادگارهای خوب و خاطره های گذشته در برابر من مجسم است.)

در این موقع جم به سمت وزیر جنگ تعیین و دکتر غنی بسمت سفیر ایران در قاهره منصوب میشود که چنین می نویسد:

بدیدن نقرشی پاشا نخست وزیر مصر رفته ضمن بحث مفصلی گفتم: وظیفه اسلامی و عقلی و وطنی و انسانی من و شما این است که برادرانه با یکدیگر همکاری کنیم تا این مشکل حل شود و به دو خانواده سلطنتی و مملکت مان خدمت کنیم. علیاحضرت فوزیه ملکه محبوب ایران و مادر فرزند معصوم و نازنینی چون والاحضرت شهناز هستند. این طفل احتیاج بشفقت و عنایت ما دارد. علیاحضرت هر نظری راجع بزندگی در باری و شخصی خود داشته باشند اعلیحضرت رعایت خواهند نمود. نقراشی پاشا تحت تاثیر قرار گرفت و قرار شد ترتیب ملاقاتی با ملکه فوزیه بدهد. همچنین تلگرافاتی از طرف اعلیحضرت و والاحضرت شهناز مخابره بشود که چنین است: (علیاحضرت ملکه فوزیه مادر عزیزم- دوری شما اصولاً خیلی بمن سخت میگذرد و حالا بخصوص که با سرایت مرض مالاریا ناراحت تر شدم. خواهش میکنم از حال خودتان بمن خبر بدهید. انشاالله خداوند همیشه شما را سلامت نگه دارد. شهناز).

(علیاحضرت عزیز ملکه فوزیه- عید میلاد تان را با بهترین احساسات و ادعیه خالصانه تبریک میگویم. خوشبختی و سعادت شما را خواهانم.

۱۲ آبان ۱۳۲۶ محمدرضا پهلوی) . ازقرار معلوم ملکه فوزیه به هیچیک از این تلگرافات جواب ندادند .بعداً حضور ملک فاروق شرفیاب شدم وگفتم باید توجه فرمائید که این امر سروسامانی بگیرد و به حیثیت دوخانواده مصر و ایران لطمه نزند .اعلیحضرت کمال علاقه را نسبت به ملکه فوزیه دارند و ملت ایران هم میخواهند ملکه محبوبشان بکشور باز گردد .و والاحضرت شهناز هم از سرگردانی و بدبختی ها نجات می یابند. ادامه این وضع مرضی خاطر خدا و خلق نیست .اعلیحضرت ملک فاروق گفتند من این وصلت را روی مصالحی که بیان کردید انجام دادم .
تعدادی از رجال مصر و دربار یها مخالف بودند و حتی مادرم چندان علاقه ای نداشت .من خیلی کوشش کردم تا ازدواج صورت گرفت .ولی متاسفانه درست از کار درنیامد .من خواهرم را دوست دارم .وقتی از ایران آمد خیلی علیل و ناتوان بود و حالا جانی گرفته است .بهرحال تصمیم قطعی گرفته نمیتوانند و نمیخواهد برگردد .من چه تصمیمی میتوانم بگیرم .گفتم اعلیحضرت آنچه لازمه سعادت و خوشبختی و رضایت خاطر ایشان است تهیه خواهند فرمود .هرگاه بخواهند دربار را مطابق میل و سلقه خود درآورند مختارند و هرکس را از مصر و ایران بخواهند آزادی عمل دارند .ملک فاروق گفت متاسفانه کار از کار گذشته است و دیگر دیر شده و خواهرم تصمیم قطعی را گرفته و راه التیام هم نیست و دیگر منهم نمیتوانم کاری انجام دهم .چند روز بعد از دربار بمن خبر دادند که ملکه فوزیه تقاضا دارند بنحو مسالمت آمیز امر بطلاق داده شود .قبول نکردم و گفتم باید با ملکه فوزیه ملاقات کنم .
ایشان گفتند من تصمیم گرفته ام و دیگر به ایران برنمیگردم و تصمیم خود را هم تغییر نخواهم داد .میدانم اعلیحضرت احساسات خوبی دارند ولی احساسات من تغییر کرده که حتی تلگراف اعلیحضرت و والاحضرت باسکوت روبرو شد .شایعات درباره ارسال کاغذ هم صحت ندارد .از شما میخواهم که با علیحضرت بگوئید بطور مسالمت آمیز تفریق فرمایند . والا من اقدام خواهم کرد .گفتم استدعای چنین امری که در حکم شکنجه

روحی‌است بفدوی‌نفرمائید. این جدائی متضمن مضار بسیار برای دو کشورودوملت میباشد. چندروزمطالعه‌فرمائیددومرتبه شرفیاب میشوم. گفتندپس فعلا" چیزی بعرض نرسانید. پس ازچندروزدومرتبه پیغام‌دادندکه‌به‌تصمیم‌خودباقی هستندواگربطورمسالمت‌آمیزطلاق صورت نگیردبشورای سلطنت متوسل میشوند. این شوری تحت‌ریاست پرنس محمدعلی ولیعهدتشکیل میشد.

با ایشان ملاقات کردم‌گفتندازطرف ملک صحبت شده‌شدیدا" مخالفت کرده‌اند. اخیرا" وزیرخارجه مصربمن گفت چندروزقبل سفیرمصردر ایران حضورملک بوده‌چنین پیغام‌دادند:

۱ـ بازگشت ملکه‌فوزیه‌به‌ایران غیرممکن است. ایشان تصمیم قطعی گرفته‌اندوبایدطلاق واقع شود.

۲ـ هرگاه‌طلاق با مسالمت باشدبهیچوجه‌درمناسبات سیاسی و اجتماعی دوکشورتغییری روی نخواهدداد. مناسبات دوستانه‌دوکشور حتی میتواندبرزمینه‌اتحادقرارگیرد.

۳ـ هرگاه‌تفریق دوستانه‌باشدروابط برادرانه‌من واعلیحضرت کماکان برقراربوده‌بهمان نحوکه‌درآغازپیوندوخانواده‌دوستانه وبرادرانه‌بوده‌است.

ذوالفقارپاشاگفت درحضورمن اعلیحضرت ملک فاروق بملکه‌فوزیه گفت بهتراست طلاق واقع نشود. فوزیه‌گفت بسیارخوب‌میگوئیدبروم. پس بدانیدکه‌دیگرهیچوقت مرانخواهیددیدوبایدازمن‌چشم‌بپوشید. گفتم‌یعنی چه؟ گفتندمرا مسموم خواهندکردوخواهندگفت مرده‌است. دربین‌مردم‌شایع شده‌که‌ملکه‌فوزیه میترسدبایران برود.

سفیرآمریکا بمن گفت ملکه‌بایران برنمیگردد ومیترسدکه‌هیچوقت باواجازه‌خروج ندهند. ذوالفقارپاشا میگویدآخروالاحضرت شهناز راچه‌میکنید؟ گفتنداین برای من مصیبت است. بایدکاری کردکه هرماه‌یکبارا ورا بمصربفرستند. یک قالی نفیس کارتبریزبناظر ملکه‌داده‌شدکه‌حضورشان تقدیم‌شود. اوبسفارت آمدوگفت‌ملکه‌فوزیه

قبول نکرده‌اند ولی ملک فاروق گفته من شخصاً قبول کرده و نگاه میدارم. گفتم اشکالی ندارد هدیه‌ای که همسر تا جدا رویگانه دخترشان فرستاده‌اند نپذیرفته‌اند. او گفت مناسبات خوب نخواهد شد و ملکه فوزیه به ایران باز نمیگردد و چرا این اندازه اصرار میکنید. سفیر مصر در ایران بمن گفت ملکه فوزیه حس اعتماد و اطمینان نشان به اعلیحضرت کم شده و میترسند با ایران برگردند. نخست وزیر مصر بمن گفت ملکه فوزیه گفته‌اند تصمیم جدی است و حتی ملک فاروق هم تاثیری ندارند و از ایشان همکاری ساخته نیست. یک خانم درباری میگفت ملکه فوزیه گفته در اندرون دربار ایران نمیگذاشتند و الاحضرت شهناز نزد من بیاید و با من انس بگیرد بلکه همیشه او را از من دور نگاه میداشتند به تهران گزارش دادم که ادامه این وضع مصلحت نیست و لازم است که تصمیمی اتخاذ گردد. در مورد تفریق باید چند امر رعایت گردد.

۱ـ نباید تصدیق کنیم علیاحضرت بستوه آمده‌اند باید صورت مجلس شود که با رضایت کامل از شاهنشاه ولی بعلت ناسازگاری آب و هوا ناگزیر بتفریق شده‌اند.

۲ـ استرداد جواهرات گرانبهائی که علیاحضرت با خود بمصر آورده و متعلق به ملت ایران است. چون ملک فاروق علاقه عجیبی بجمع مال و جواهر دارند و کوشش دارند جواهرات را پس ندهند یا جزیی از آنرا مسترد دارند. چنانکه تمثالها و نفایس جنازه شاهنشاه فقید را نزد خود نگاه داشته‌اند.

۳ـ باید کاری کرد که مصریها وارد مذاکره طلاق شوند. زیرا تا بحال مذاکرات غیر رسمی بوده.

سرانجام حضور ملک فاروق شرفیاب شدم. گفت خیلی کوشش کردم که کار بطلاق نکشد متاسفانه نشد. خواهر من برای اینکه نقش ملکه را بازی کند ساخته نشده و فطرتاً از این مزیت محروم است. بدبختانه خواهر من نمیتواند ملکه خوبی باشد. زناشوئی حکم بلیط بخت آزمائی را دارد گاهی تصادفاً درست درمیآید و انسان می برد ولی غالب اوقات

درست درنمیآ یدوا نسان میبا زد .من گفتم متا سفا نه کا ربجائی رسیده که جبران پذیرنیست وپیش آ مدبدی شدوموجب تاسف میبا شد . پس از انجا م طلاق دکترغنی سفیرا یرا ن درترکیه وعلی دشتی سفیرا یران درمصرشد .دکترغنی دردنبا له یا ددا شتها چنین مینویسد :
صا حبدیوا نی پیشکا رملکه بمن گفت تما م ا ین کا رها زیرسروالاحضرت اشرف ا ست که میخوا ست رل ملکه را دردست بگیرد .ا ومیخوا هد ریاست دا شته با شد ولی فوزیه حا ضرنیست .زن علاء هم دست ا ندرکار ا ست که میخوا هددخترخودرا بشا ه بدهد .وا شرف هم همین نظررا دارد .
ذوا لفقا رپا شا درمصربمن گفت دوکا غذ حا ل فوزیه را منقلب کرد قطعا" ا ین کا غذها را همین ها دا ده ا ندخدا میدا ند .خانم محسن قراگزلو گفت شا ه ا ظها ر داشت به فوزیه بگوئیدا گربخوا هدمن،ا شرف ومادرم را ا زا یرا ن خا رج میکنم ولی فوزیه گفت حا لادیگردیرا ست .ا شرف ا زفوزیه نا را ضی بودوما یل نبودفوزیه برگردد .چون حا لاهمه کاره دربا رشده وما یل نیست با زهم فوزیه بیا یدوا وتحت الشعاع قرارگیرد .
ا وگفت فوزیه موقتی بمصرآ مدولی کا غذی با ورسیدکه وقتی خواند گریست ودررا بروی خودبست وکسی را نپذیرفت وغذا نخوردتا ا ینکه ۳ بعدا زنیم شب ملک فا روق آ مدوا ورا برد .نمیدانست کا غذازکیست؟ ا شرف منکرشد .خا نم علاء وما درش شا یددرا ینکا ردست دا شته اند . در مصرشهرت بدی دربا ره فوزیه وجوددا شت که دا ئما" با برا درخود میبا شدوفاروق را وسیله آ شنا ئی با بعضی دخترا ن قرا رمیدهدوچیز دیگری هم شنیده ا م که شرم دا رم دردفترم قیدکنم .میگویندفوزیه به ا سمعیل شیرین علاقه دا ردکه پسرعموی یکی ا زمعشوقه های شاه میباشد ملکه فریده هما زملک فا روق خیلی نا را ضی ا ست .ا وپرستا ر ۳ بچه ا ست ومریض وضعیف میبا شد .پدرش گفت قبل ا زا زدواج بدخترم گفتم ا گرمیخوا هی خوشبخت با شی زن ملک نشو . .سعا دت تودراین نیست .
ا وگفت ملکه فریده تنها درقصرعا بدین زندگی میکند .ولی ملک فا روق با فوزیه درقصرقبه بسرمیبرند .ملک حتی بچه های خودرا

نمیبینند .روزتولدیکی ازبچه ها یش شاه درقصرقبه میهمانی چای داشت که با فوزیه هزار زن آنجا بودند .تنها مردملک فاروق بوده است که عکسی هم برداشته است .درباره فجایع دربارمصرخیلی سخن گفته میشد .شایع بودکه فوزیه درایران با یک صاحبمنصب ایرانی روابطی داشته که شاه ایران مطلع شده وآن پسرکشته شده است .شاید علت اینکه فوزیه گفته اگربروم مرا هم خواهندکشت همین است . من گفتم این حرفها دروغ است شاه ایران آدمکش نیست واین نسبتها صحت ندارد .ازمطالب دیگراینکه وقتی ملکه نازلی درتهران بود،جوانی راکه خاطرخواهش بودهمراه داشت .یکروزوقتی خواست واردکاخ شود چون کارت مخصوص نداشت راهش ندادند .ملکه نازلی اوقاتش تلخ شد .رضا شاه گفت تاکنون کاخ من پاک بودوحالا بدست این زن . . آلوده شده است .

یکی ازدربار یان مصرکه بعلت عاشق شدن بیک مردآمریکائی ازعناوین درباری خلع شده بودمیگفت خوب بودا ول ملک فاروق مادرش ملکه نازلی وبعدخواهربزرگش فائقه که با یک رقاص ایتالیائی زندگی میکندودوخواهرش فوزیه وفائزه راکه هرشب درکاباره ای مست میشوند ازمنصب محروم کندتا نوبت بمن برسد .

ملیحه شفیق درمصربمن گفت فوزیه درتهران با امامی مناسبات خاصی پیداکرده با اوبگردش میرفت .ازطرفی شاپورغلامرضا دلباخته فوزیه بود .روزی با اتومبیل به تعقیب آنها پرداخت وآندورا درگردش دید .

شبی که فردایش به آمریکا میرفت مراتب را بشاه عرض کرد .شاه قبلا" همچیزهائی میدانست ولی اعتنائی نمیکرد .پرون وفردوست سبب شدندکه امامی را بیرون کردند .

عسل بیک سفیرمصردرتهران هم درباره روابط امامی وملکه فوزیه وگزارش شاپورغلامرضا ودورساختن امامی ازتهران وممانعت ازمسافرت اوبخارج بیان میکرد .دربارمصرخیلی خراب بود .افرادخاندان

سلطنت مصر مادی وغیرعفیف بودند .پدر ملک فاروق هم‌خیلی عیاش وبی پروا بود .یکروزهمسرش را با دشنام از خانه میراندکه بخانه برادرش امیرسیف الدین میرودوا وهم‌تصمیم میگیردکه ملک فوادرا بکشدودریکی ازباشگاهها اورا هدف قرار میدهد .تیربگلوی اومیخورد ولی جان بدرمیبردولی تا آخرعمرصدای حرف زدنش خراب بودوبشکل آوازخروس بود .ملک فوادا زپرنسس جدا شدوملکه نازلی به‌ازدواج‌او درآمدوا میرسیف هم‌تبعیدشد .ملکه‌نازلی هم‌درکاخ زندانی بودو پس ازفوت اومثل اینکه‌اززندان آزادشده‌باشدبطوری سوء استفاده کردکه رفتارش وردزبانها شده‌بود .بطوریکه مورداعتراض ملک‌فاروق قرارگرفت ومدتی درلبنان بسربرد .

سرانجام‌روز۲۸ آبان ۱۳۲۸ اعلامیه‌ای با مضای جم‌وزیردربار در باره‌طلاق ملکه‌فوزیه‌چنین انتشاریافت (علیا حضرت‌ملکه‌فوزیه‌که ازدیرزمانی مبتلابکسالت بودندوبیش ازسه‌سال است که‌بدستور اطباء جهت تغییرآب وهوا ومعالجه‌بقاهره‌تشریف فرما شده‌اند،بعد ازمدتی مداوا متاسفانه‌اینطورتشخیص داده‌شدکه‌اقامت دائمی در ایران بواسطه‌ناسازگاری آب وهوا برای مزاج ایشان مضروخطرناک است ومعذوراز مراجعت هستند .لذا اراده‌سنیه ملوکانه‌اقتضافرمودکه محض سلامت معزی الیها ازمعاودتشان بایران صرفنظرشودوبارضایت طرفین طبق قانون مقدس اسلام مواصلت بتفریق وطلاق منتهی گردد . بدیهی است این پیش آمدکه موجب اصلی آن کسالت علیا حضرت است باعث هیچگونه‌تزلزلی درروابط دوکشورنبوده‌ومناسبات کماکان برقرارخواهدبود .)

دکترغنی متن نامه‌ای راکه‌ازمحمدرضا شاه‌پهلوی به ملک فاروق بزبان فرانسه‌نوشته‌درکتاب خودچاپ کرده‌که‌ترجمه‌فارسی آن چنین است :

(من متاسفم‌باطلاع شما برسانم‌مطلبی راکه‌بشما گفته‌اندکه من قبل ازازدواج معشوقه‌ای داشته‌ام‌واینکه‌پدرم‌مراوادار به‌ازدواج

کرده کاملا" برخلاف حقیقت میباشد. عشق و علاقه من بخواهرشما آنچنان برهمه آشکار است که احتیاجی باصرار در این باره ندارم. من میتوانم قویا" تأکید کنم که برای مدت ۳ سال تا وقایع شهریور ۱۳۲۰ بهترین شوهر بودم. پس از واقعه برکناری اعلیحضرت پدرم که علیاحضرت ملکه یک مسافرت ۲۰ الی ۳۰ روزه به اصفهان نمودند احساسات علیاحضرت نسبت بمن پس از مراجعت از این سفر تغییر کرده بود و بلحاظ ناخوشی و کسالتی که به آن مبتلا شده بودند من از سرزنش مشارالیها خودداری کردم. احتیاج بتذکر نیست که آن اعلیحضرت کاملا" واقف میباشند که پس از شهریور ۲۰ من تا چه حد گرفتار و سرگرم امور مملکتی بودم و تا چه حد احتیاج بکمک و مساعدت داشتم. باید خاطرنشان کنم که متأسفانه خواهر آن اعلیحضرت کوچکترین کمکی بمن ننموده اند و چنانچه حال مرا متهم بداشتن معشوقه مینمایند غرور من بمن اجازه نمیدهد که حقایقی را در مورد خواهرتان افشا کنم. چنین کاری موجب هتک حیثیت هردو فامیل خواهد شد. روابط زناشوئی صمیمانه من با علیاحضرت ملکه فقط از ده ماه قبل متوقف گردید و آنهم بدلایلی که افشای آن موجب شرمساری خواهد بود. با وجود آنچه که متذکر شدم حتی یکروز اتاق نیفتاد که من بکاخ مراجعت نکرده و غذای خود را با علیاحضرت صرف نکنم و بایستی مجددا" بگویم که من همیشه ساعت ۹ بمنزل مراجعت میکردم و خیلی بندرت اتفاق میافتاد که تأخیر داشته باشم. آنچه مربوط بوضع مزاجی علیاحضرت است نباید آنرا بمن نسبت داد. برعکس دلیل آن وضع شرم آوری است که برای خود ایجاد کرده اند. اتهاماتی که بمن نسبت داده شده آنچنان بی اساس است که من از خود سئوال میکنم هدف از اینگونه اتهامات چیست؟ اطاق خواب من و علیاحضرت از هم جدا نیست و من همیشه کمال اشتیاق را نسبت به ملکه داشته ام و علیاحضرت بودند که هیچگاه علاقه ای بمعاشقه نشان نمیدادند. همیشه یکساعت بعد از ظهر از خواب برمیخاستند و غالبا" بدون راننده از کاخ خارج میشدند و اجازه نمیدادند

کسی همراه‌شان باشد. من تمام سعی‌خودرا مبذول داشتم‌که این وقایع شرم آور محرمانه بماندولی علیاحضرت آنچنان بی احتیاط بودند که مطالب درتهران شایع شد. چنانچه علیاحضرت علاقمندهستنددرمصر بمانندبایدبه اطلاع شان برسدکه‌گذرنامه‌شخص موردعلاقه علیاحضرت مصادره‌شده‌است. من باین نتیجه میرسم‌اتهاماتی‌که‌بمن‌نسبت‌داده شده‌برای دفاع ازخودشان بوده‌و (بهیه) و (کاک نیش) که‌دوندیمه مصری هستند، بهترین شاهدهستندکه میتوانندبشما بگویندمن چه ساعتی بمنزل مراجعت میکرده‌ام.)

با اینحال روز ۲۴مهر ۱۳۲۷ تلگراف رسیدکه‌چون طلاق فوزیه انجام‌یافته‌دیگرمقتضی نیست شما درمصرباشید.

روز ۲۷ آبان واردتهران شده‌محتویات صندوق راکه‌سرآن بسته‌بود ودرگمرک شهرت یافت که‌جواهرات شاه‌فقیداست به‌آقای بهبودی‌در دربارتحویل‌شدوچنین بود: (مبلغ‌به‌لیره‌ـ قالی ۱۰۸۲۰ـ اشیاء شخصی ۲۶۸ـ جواهرات ۶۳۸ـ مسکوکات ۱۸۶۴ـ باسایروسایل جمعاً ۱۸۵۸۹لیره).

پس از ۵ماه‌ونیم‌بعدازطلاق، فوزیه‌بعقد (اسمعیل شیرین بک) درآمد. درا علامیه‌دربارمصربودکه‌اوازنوادههای محمدعلی کبیراست. میخواستندنشان دهندکه‌دامادازمقربین خانوادههای سلطنتی است دامادسال ۳۱ ساله‌وسه‌سال ازعروس بزرگتراست وتحصیلات را درکمبریج تمام‌کرده‌ودرنخست وزیری خدمت میکرده‌ودارای درجه‌سرهنگی است.

*

ناصرقشقائی درخاطراتش مینویسد:

دکترغنی وبرادرزاده‌اش امین نهارنزدمن آمدندموضوع طلاق فوزیه‌مطرح شد. دکترغنی گفت ازاسرار است خواهش میکنم بکسی نگوئید. فوزیه‌درایران به‌مالاریا مبتلا میشود. شاه‌میگوید‌هرجا میخواهی برو... میگویدبه‌مصرمیروم. پس ازمدتی شاه‌به‌یزدان‌پناه که‌باخانمش ملتزم‌رکاب فوزیه‌بودتلگراف میکندچون کاری هست شما به‌تهران بیائیدولی خانم[illegible] نزدملکه‌باشد.

فوزیه میگویدچون تا ۱۶روزدیگرتهران میروم بمانیدبا هم میرویم .
به شاه هم همینطور تلگراف میکنند .
چندروزبعدعلاء وخانمش ومحسن قراگزلووارد مصر میشوندودونامه
به ملکه فوزیه میدهندکه بی اختیار بنای گریه وزاری را میگذارد .
هرچه میکنندآرام نمیشودتا به برادرش فاروق تلفن میکنندکه
خواهرش را میبردمنزل خود .فاروق دستورمیدهدکه همراهان ملکه
دیگربا اوحق ملاقات ندارندومیتوانندبروندایران.سئوال کردم
دونامه چه بوده است ؟ گفت دونامه وسیله خانم علاء آورده شدونامه ای
هم بوسیله سفارت بودهرچه تحقیق شدمعلوم نگردیدچگونه آمده است؟
بعدازآنکه شبی درحضورشاه، والاحضرت اشرف شمعدانی نقره رابسمت
فوزیه پرتاب کردواگرفوزیه ردنکرده بودسرش میشکست یا کورمیشد
اومیخواست فوزیه را ازدربارطردکندو ولایتعهدی خودرا پابرجا
کند .بخانم علاء هم وعده داده بودکه دخترش را ملکه ایران کند .
پرسیدم درنامه ها چه نوشته شده بود .گفت درهردونامه فوزیه راتهدید
کرده بودندکه اگربه ایران آمدی وسیله زهرترا خواهندکشت وامضاء
خیرخواه بوده است .بدنبال این جریانات شاه ازمن خواست که برای
سفارت به مصربروم .به تهران آمدم .شاه اصرارداشت برای مراجعت
فوزیه شرحی به پادشاه مصربنویسندکه دکترغنی ازطرف من همه نوع
اختیاردارد .من هم رفتم مصربا ملک فاروق ملاقات کردم وهرچه اصرار
شدفوزیه گفت اگربه ایران بروم کشته خواهم شددرنتیجه طلاق روی داد
(این قسمت ازمطالب دکترغنی درکتاب خودا وهم نیست ودرکتاب
والاحضرت اشرف هم چنین مطلبی وجودندارد .دعوای فوزیه واشرف
پهلوی وپرت کردن شمعدانی نقره درجای دیگرهم انعکاس ندارد و
دربارییها هم آنرا تکذیب میکنند .موضوع ولایتعهدی والاحضرت اشرف
که بنظرنگارنده دروغ محض است زیراکه قانون اساسی ایران آنرا اجازه
نمیدهدو چنین مطلبی تا بحال شنیده نشده است .فقط ازنظرثبت
درتاریخ نقل گردید) .

*

روزنامه کیهان هوائی درشماره ۸۰۵مورخ ۹آذرماه ۱۳۶۷مطالبی تحت عنوان (خاطرات فردوست)منتشرساخته که بدون اینکه بخواهم درباره صحت وسقم این مصاحبه بحثی کنم قسمتی ازآنرا که درباره ازدواج محمدرضا شاه با فوزیه ویکی ازمعشوقه هایش میباشد منتشر میسازم.

درباره ازدواج با فوزیه مسلماً انگلیسها دخالت داشته اند چون به نزدیک کردن ایران ومصر علاقمندبودند .من که با دربار نزدیک بودم وهرروزمسائل را می شنیدم از این مسئله اطلاع نداشتم تا اینکه یکروزولیعهدبمن گفت پدرم تصمیم گرفته که با فوزیه خواهر ملک فاروق ازدواج کنم .فاروق هم بدون هیچ صحبتی موافقت کردچون می بایست دستورانگلیسها را اجرا میکرد . رضا خان شخصاً برای استقبال ازعروس آینده وهمراهانش به ایستگاه راه آهن رفت .

فوزیه یک زن فوق العاده خجالتی بود .هربارکه با او صحبت میکردند صورتش قرمزمیشد .او بزبان فرانسه با خانواده پهلوی صحبت میکرد وتا اندازه ای هم فارسی یادگرفته بود .

زندگی محمدرضا درآن زمان خیلی محدودبود .فقط من و (پرون)بیشتر اوقات شامونها روساعات فراغت را درکاخ ولیعهدمیگذرانیدیم . فوزیه هیچوقت به مستخدمین ایرانی کاری نداشت کلفتی ازمصر آورده بودکه با او صحبت میکرد .حتی درصددیافتن دوستانی بین خانمهای ایرانی هم نبود .با خواهران شاه خیلی سردرفتار میکرد .آنها وظیفه خودمیدانستندروزانه حتی برای چنددقیقه بدیدنش بروند . اما محسوس بودکه ازدیدن آنها لذت نمیبرد .تنها به کلفت مصری وسفیر مصروخانمش علاقه داشت .ولیعهدا صرارزیادی داشت که فوزیه درامور خیریه شرکت کندولی اوصریحاً جواب منفی میداد .

پنج یا شش سال پس از ازدواج سیاست انگلیسها عوض شدومن از کارهای (ارنست پرون)فهمیدم که سیاست آنها جدائی بین ایران و مصراست . پرون هم نقش فعالی دراین جدائی داشت .یکبار اطلاع

یافتم‌که‌خانم (دیوسالار) عریضه‌ای به‌ولیعهدداده‌ودخترخود، ابا
اوآشنا ساخته‌است .درنتیجه‌روابط عاشقانه‌ای بین‌شاه‌واوبوجود
آمد .پرون گفت اگرولیعهدباین کارادامه‌بدهدمن ترتیبی میدهم
یانزدآن زن نرودیاازفوزیه‌جداشود .
ارنست پرون ماجرارابرای فوزیه‌تعریف کردونقشه‌ای هم‌کشید
بدین ترتیب که‌اومطلع بودکه‌ولیعهدچه‌وقت نزدمعشوقه‌اش‌میرود .
روزی که‌ولیعهدبه‌آنجا میرود ،فوزیه‌راسوارا تومبیل کرده‌باسرهنگ
رفعتیان نزدیک خانه‌دیوسالار میبرد .درآنجا پرون به‌سرهنگ
دستورتیراندازی بطرف اطاق خواب میدهدکه‌تیربسقف خانه‌خورد
ودختربکنارپنجره‌آمدوفوزیه‌دختررابخوبی دید .بعدپنجره‌رابست
ویکی دوساعت بعدولیعهدازساختمان خارج شدوشخصاً رانندگی کرد
وبدون اسکورت رفت .پرون شب همانروزماجرارابطوردقیق برای
من تعریف کرد .آن شب شام‌رابا ولیعهدوفوزیه‌وپرون خوردیم .
سرمیزشام‌فوزیه‌حتی یک کلمه‌هم‌صحبت نکردوچهره‌اش درهم‌رفته‌بود .
ولیعهدهم‌مطلبی نگفت ونمیدانست موضوع ازچه‌قراراست ؟یکماه
بهمین ترتیب گذشت فوزیه‌یک کلمه‌حرف نمیزدوبرای نجات ازتنهائی
فقط باسفیرمصروخانمش ملاقات میکرد .
پس ازمدتی توجه‌یافتم‌که‌فوزیه‌بعنوان استراحت میخواهد به‌مصر
برود .پس ازیکماه‌براثرنصیحت بستگانش به‌تهران بازگشت وتیر
پرون به‌سنگ خوردونقشه‌دیگری کشید .اوشخصی بنام (تقی امامی) را
باخودبه‌کاخ آورد .اوچون ورزشکاربودوولیعهدهم‌ورزشکاربودبا
هم یک سازش اخلاقی پیداکردند .پس ازمدتی پرون‌ازروابط تقی
امامی وفوزیه‌مطالبی بمن گفت وجریان راهم‌به‌ولیعهداطلاع‌داد .
محمدرضا مراخواست وگفت برورانندهٔ‌فوزیه‌رابببین وجریان‌رابپرس .
رانندهٔ‌گفت یک شب درمیان یاهفتهٔ‌ی دوشب وگاهی هرشب فوزیه
تقی امامی رابه‌تپه‌های محمودیه‌میبرم .درآنجا میگویندازتومبیل پیاده‌شده‌مقداری دورتربروم‌تابعدمراخبرکنند .جریان

را به محمدرضا که شاه شده بود گفتم و او هم دستور داد که دیگر تقی امامی را به کاخ راه ندهند. پس از ۱۵ روز فوزیه به مصر رفت و دیگر برنگشت و فاروق هم از شاه خواست که فوزیه را طلاق بدهد. وجدانا" تردید دارم بی عفتی فوزیه را تائید کنم چون واقعا" چنین خصلتی نداشت.

*

ماهنامه روزگار نو خاطرات یکی از رجال درباری را در این باره چنین منتشر ساخته است:

ازدواج شاه و فوزیه جنبه سیاسی داشت بهمین جهت بعد از شهریور ۲۰ بتدریج روابط شاه و فوزیه بنحوی سرد شد که آنها فقط موقع شام و نهار همدیگر را میدیدند. و خیلی با هم کم صحبت میکردند. فوزیه به ایران و ایرانی علاقه ای نداشت و سعی نکرد زبان فارسی را بیاموزد با شاه و درباریان بزبان فرانسه صحبت میکرد. معاشرین او سفیر مصر و خانمش بودند. پرون سویسی که در زمان رضا شاه مدیر هتل رامسر بود بعد از تبعید رضا شاه بتهران آمد و بدربار راه یافت. در جلب زنان مهارت داشت. پرون توانست پای دو نفر ورزشکار را بدربار باز کند که امیر علائی و تقی امامی بودند. شاه به فوزیه اجازه داده بود هر وقت دلش تنگ میشود با شمس - اشرف - پرون - فردوست - امامی، امیر علائی برای هواخوری به نقاط شمالی تهران برود. فوزیه تقی امامی را انتخاب کرد و هفته ای یکی دو روز با او بود و پس از چند ساعت هواخوری به کاخ برمیگشت. موقعیکه فوزیه و امامی به (زعفرانیه - محمودیه - صاحبقرانیه) میرسیدند دستور میدادند راننده خارج شده و آن دو مدتی داخل اتومبیل تنها بودند. پس از چند ماه راننده اتومبیل جریان را برای پیشخدمت شاه تعریف میکند و او هم مطلب را به شاه میگوید و او ظهار نظر میکند که از نظر مذهبی به مصلحت است که شاه از ملکه جدا شود. پرون از موقعیت استفاده کرده موقعی که شاه با زن جوانی در داخل کاخ مشغول عشقبازی بوده فوزیه را به اطاق شاه میفرستد. از آن تاریخ روابط شاه و فوزیه قطع میگردد.

جریان طلاق هم بشاه و فوزیه مربوط بوده نه به ملک فاروق . قبل از رفتن فوزیه به مصر تقی امامی از دربار طرد میگردد و تا ده سال بدربار راه نداشت تا اینکه والاحضرت اشرف از شاه اجازه میگیرد در دفتر خود باو کاری بدهد. شاه موافقت میکند باین شرط که هر وقت بآنجا میرود امامی نباشد و بهمین طرز هم عمل شد.

*

بعقیده نگارنده کتاب این جریانات نشان میدهد بعکس تصور رضا شاه و ملک فاروق نه تنها این ازدواج موجب توسعه روابط دو کشور ایران و مصر نشد بلکه فوزیه هم ملکه خوبی برای ایران نبود و روابط زناشوئی شاه و ملکه ایران نیز در موقعیت بسیار بدی قرار داشت که احتمال تیرگی روابط هر دو کشور میرفت. سرانجام این ازدواج که با مصلحت اندیشی دو پادشاه صورت گرفته بود با مداخلات درباریان دو کشور بافتراق کشید. نقش تقی امامی در بهم خوردن این ازدواج نشانه آنست که درباریانی که علاقه داشتند شاه از فوزیه جدا شود بصورت مستقیم و غیر مستقیم او را در دربار نگه میداشتند. بهمین جهت مدتی کوتاه مغضوب بود ولی بار دیگر در سازمانهای درباری وابسته به دربار سر و کله او پیدا شد

مدتها رئیس فدراسیونهای ورزشی بود و در سالهای آخر رژیم هم رئیس سازمان انجمنهای بین المللی بود. بیاد دارم که وقتی حزب ایران نوین میخواست سومین کنگره خود را برگذار کند و من هم بریاست کنگره انتخاب شده بودم چون حدود ۴۵ هیئت نمایندگی از احزاب مختلف جهان در آن شرکت کرده بودند. تمام امور ترجمه نطقها و نصب بلندگوها و انتخاب مترجمین اختصاصی برای این هیئتها طی قراردادی بعهده همین سازمان گذاشته شد که روزها تقی امامی شخصاً برای بررسی وضع کنگره میآمد و از این راه درآمد سرشاری نصیب این سازمان میشد. یکی از بستگان تقی امامی میگفت بعد از انقلاب هم در ایران مانده و خانه و زندگیش هم مصون از تعرض بود که شاید این ناشی از روابط

او با فردوست بوده است .
ولی فوزیه پس از طلاق از شاه هیچوقت دیگر به ایران نیامد. والاحضرت شهناز گاهگاهی مادر خودرا در سویس میدید .
نگارنده یکبار که از ژنو عازم تهران بودم در فرودگاه یکی از اعضای سفارت ، خانم موقر و زیبائی را بمن نشان داد و گفت شما این همسفر خودرا میشناسید ؟ گفتم نمیدانم کیست . گفت او ملکه سابق ایران فوزیه است که همراه شوهر و دو بچه اش عازم ترکیه میباشد . تا استانبول در هواپیما با فوزیه بودیم . زیبائی و وقار خودرا حفظ کرده بود ولی دیگر آن شادابی و جلوه خیره کننده ایام جوانی را نداشت . او میگفت فوزیه با شیرین بیک زندگی خوب و شیرینی را دارد و اکثرا" بین مصر و سویس و ترکیه در سفر هستند و خیلی از ایرانیها او را میشناسند ولی با هیچ ایرانی معاشرت ندارد . شیرین بیک هم بعکس اسمش که انسان خیال میکند یکمرد معمر مصری است خیلی متین و موقر و قیافه اروپائی و مرتبی داشت و در هواپیما هم از فوزیه و فرزندان خود خیلی پذیرائی میکرد و نشان میداد که زندگی خوبی دارند . این امر نشان میدهد که چقدر افراد عادی از سلاطین و ملکه ها خوشبخت تر هستند . ملکه فوزیه که در دو خانواده سلطنتی مهم و بزرگ وضع ممتازی داشت زندگی معمولی و عادی را بر زندگی شاهانه و سلطنتی ترجیح داد . او سعادت و سلامتی و شادکامی را در دربار نیافت ولی آنچه او میخواست و به آن رسید و خودرا خوشبخت میدانست زندگی خانوادگی و داشتن روابط حسنه زن و شوهر و دور از تحریکات درباریان و اطرافیان است که با رنج و زحمت فراوان از زندگی درباری گسست و بزندگی عادی پیوست .
از نکات جالب اینکه تنها فرزند (شاه و فوزیه) یعنی والاحضرت شهناز که مدتی همسر اردشیر زاهدی بوده و از او فرزندی بنام (مهناز) دارد ، پس از اینکه به عقد یکی از افراد خانواده جهانبانی درآمد او هم از زندگی درباری بیزار بود . اکنون چنان مذهبی شده که حتی

به اطرافیان خودتاکید میکندکه به اسلام بگروندووظایف مذهبی را تمام وکمال انجام بدهند.
ازقرار معلوم (شهناز) نام خودرا به (هاجر) مبدل کرده وقسمتی از ثروت خودرا صرف ساختن مسجدی دریکی ازشهرهای آمریکا میکندو خودنیزدرلندن همراه فرزندانش با (روسری اسلامی) دیده میشود.
شهناز با اینکه خیلی خوب زبان فارسی را نمیدانست اکنون قسمت اعظم وقت خودرا صرف خواندن کتابهای مذهبی میکندوبه تمام معنی یک (زن اسلامی) شده است.
فوزیه وشاه دیگرهیچوقت با هم روبرو نشدند. پس از فوت شاه در مصر اوتلگراف تسلیتی برای شهبانو فرح فرستاد.

*

امیرعلائی مینویسد: درحکومت علاء که بوزارت دادگستری منصوب شده بودم روزی شاه مستقیماً ازرامسر بمن تلفن کردندکه جواهراتی ازبانکملی برای عروسی فوزیه گرفته شده که مفقودگردیده وازشما میخواهم که موضوع را تعقیب کنیدوشما میتوانیدتمام اقدامات لازم را که مقتضی میدانیدبرای یافتن جواهرات بعمل آوریدومادام که جواهرات پیدا نشده خیالم راحت نیست واگرکاربه نتیجه رسید مرا فوراً مستحضرسازید. شاه گفت یوسف بهرامی رئیس آگاهی زیرنظر شما انجام وظیفه خواهدکرد. فوراً بهرامی را خواستم گفتم این جواهرات بچه کسی تحویل شده گفت به ملکه مادر. گفتم باید ازهمین جا شروع کرد. باو گفتم آبروی شاه درخطراست وایشان بسیارعلاقه دارندکه موضوع کشف شود. بفکرافتادم که ازملکه مادرتحقیقاتی بشود. گفتم عده ای بازرس دورخانه ملکه مادربگذاریدتا مدتی که ما داخل قصر هستیم کسی خارج نشود. همراه حائری شاه باغ دادستان کل که جواهرات پشتوانه زیرکلیدایشان بودنزدملکه مادررفتیم.
بایشان عرض کردم که ماموریت دارم تحقیقاتی بعمل آورم تاشاید جواهراتی که برای عروسی بدربارتحویل شده پیدا شود. مساعدتی

بفرمائیدتا توفیق حاصل شود .ضمناً" دستوربفرمائیدکسی ازقصر خارج نگرددولی هرکس میتواندداخل قصربشود .ایشان گفتندمگر من یا اشخاص دیگرتوقیف هستیم .گفتمنه اما شاه دستوردادهاندهر طورصلاح میدانم اقدام کنم واقدامی جزتحقیقات میسرنیست .
صورتی ازندیمه ها خواستم .معلوم شدنام یکی ازندیمه های ملکه ما دردرصورت نیست . ازهمین جاسرنخ بدست من افتاد .به آقای بهرامی گفتم بازرسان آگاهی منزل اورا تفتیش کنند .پس از تفتیش عین جواهرات زیرخاکسترهای اجاق خانه خانم مزبوربدست آمد .فوراً" بهرامسرتلفن کردم ومژده دادم که شاه اظهارتشکرکرد .
ولی من ازکارخودبیمناک بودم زیرا موقعی که نزدملکه مادربودم حس کردم که دردل خودازمن سخت ناراحت شده اند .وقتی نزدشاه بودم ماجرا راگفتم وپیش بینی کردم که اگرعلیه من اقدام کنند بی اثر باشد .شاه گفت درهرحال شما مصون هستید .

*

والاحضرت اشرف درکتابش درباره روابط خودبافوزیه چنین مینویسد :
طی سالهائی که برادرم با فوزیه زندگی میکردوهمچنین درجریان دو ازدواج بعدی شایعات زیادی درباره رقابت من با زنان برادرم انتشار یافت اما واقعیت این است که مبنای روابط من با آنها این بود که همیشه سعی کرده ام هرکسی درزندگی برادرم نقشی داردا ورا دوست بدارم زیرا درنظرمن این کارجزئی ازدوست داشتن برادرم بود .
خیلی زودبا فوزیه تفاهم پیدا کردم .شاهزاده فوزیه واقعاً" اولین دوست نزدیکی بودکه من داشتم .او وهم مانندهمسربعدی برادرم نسبتاً" خویشتن دار وحتی گاهی قدری سردبودا ما قلبی مهربان وبخشنده داشت .چون میدانستم که دل اوبرای خانواده اش درمصرتنگ میشود سعی داشتم موجبات راحتی وآسایش خاطراورا فراهم کنم .

* * *

ملکه (بدشانس) و (بدقدم)

وقتی طلاق فوزیه صورت گرفت مرتب درباره ازدواج محمدرضاشاه با بعضی از دختران ایرانی وخارجی شایعاتی انتشار می یافت.حتی یکبار عکس ایران علاء درپشت جلدیک مجله داخلی چاپ شدکه اوبزودی ملکه ایران خواهدشد .با اینکه ازدختران شایسته ایرانی بودولی درنشریه ای خواندم که (شاه بیکی ازشاهپورها گفته بودهروقت بفکر ازدواج با دخترعلاء میافتم وقتی فکرمیکنم زن علاء مادرزنم میباشد بوحشت میافتم وازاین فکرمنصرف میشوم) .

یکبارهم خبرازدواج محمدرضا شاه با یک پرنسس زیبای ایتالیائی درروزنامه های خارجی انتشار یافت که موردتکذیب دربارقرارگرفت .

(ژرارِدُویلیه) فرانسوی مینویسد :

محمدرضا شاه درسفرسال ۱۹۴۹ خودبه آمریکا با (روت استیونس)دختر ۲۳ساله آمریکائی آشنا شدکه ازخانواده های قدیمی سانفرانسیسکو بودوقصدداشت با او ازدواج کندولی اشرف ازاوخواست که این دختر آمریکائی را ترک گویدوبا یک دختربختیاری بنام (نینا) ازدواج کند .شاه وقتی عکس دختررا دیدگفت چاق است واز (پرون) معروف به (راسپوتین)دربار ایران اظهارنظرخواست واوهم نظرشاه راتائید کردتا اینکه با یک دختربختیاری دیگر(ثریا)دخترخلیل خان اسفندیاری

ازدواج نمود.

این ازدواج که تقریباً عشقی هم در آن بوجود آمده بود، با ناکامی روبرو شد زیرا ثریا نتوانست برای شاه ولیعهدی بوجود بیاورد و با نگرانی محمدرضا شاه از آینده تخت سلطنت و سلسله پهلوی، سرانجام این ازدواج با تأسف بجدائی کشیده شد.

از ملکه ثریا خاطراتی انتشار یافته که بزبان فارسی هم ترجمه شده و مترجم آنهم (موسی مجید) میباشد. همچنین قسمتی از خاطرات ثریا در مجله امید ایران انتشار یافته که چون اصل آنرا ندیده ام بقسمت هائی با نقل از این دو نشریه اشاره میکنم:

والاحضرت شمس در پاریس مرا دید. مردم میگفتند او سگهایش را از بچه هایش بیشتر دوست دارد. یکروز بمن گفت برادرش مدتی است تنها مانده و بهتر بود اگر دختر جوانی مانند شما حاضر میشد با محمدرضا زندگی مشترک داشته باشد. من بجای هر پاسخی خندیدم. هنوز غیر محتمل میدانستم که ملکه ایران بشوم. نمیخواستم وعده ای بدهم حتی اگر خود شاه ایران هم میبود. او گفت من ته دلم تورا در نظر گرفته ام اگر با برادرم ازدواج کنی من واقعاً دوست نزدیک شما خواهم بود. من در زمان فوزیه ناشاد بودم زیرا فوزیه خواهرم اشرف را ترجیح میداد و همیشه با هم بودند. او مسئول بهم خوردن ازدواج فوزیه است. شمس از اینطریق میخواست نفوذ خود را در دربار افزایش دهد و جای اشرف را در دربار بگیرد.

شمس میگفت برادرم با ازدواج من با پهلبد موافق نبود و میگفت از خانواده ای موزیسین است که در ایران زمینه اجتماعی مناسبی ندارند. ما به قاهره رفتیم و پنهانی ازدواج کردیم و پس از تولد دومین فرزند ما شاه موافقت کرد به تهران بیائیم بشرطیکه نام خانوادگی

(مین باشیان) به (پهلبد) تغییر یابد .
درهمانجا با فاطمه وشوهرش هیلر آشنا شدم .او در (هاروارد) بامحمودرضا آشنا میشودوازهمانجا فاطمه وا وتصمیم به ازدواج میگیرند .شاه مخالف بود .شمس که ناراحتی خودرا فراموش کرده بود میگفت شاه را راضی خواهم کردکه با شما موافقت کند .

شبی که فردایش عازم تهران بودیم دراطاق خواب خودم نامه ای را دیدم که نوشته بود : (شما دختر نجیب و مهربانی هستید هیچگاه تن با ازدواج با شاه ندهید چون سادیسم دارد وعلت فرار فوزیه این بود که اوراکتک میزد- خیرخواه) . آنشب تا صبح نخوابیدم وگریه کردم. فردا صبح والاحضرت شمس وقتی مرا دید گفت چرا افسرده هستی؟ ما جرا را گفتم وکاغذ را نشان دادم .شمس همنامه ای با همان خط بمن ارائه داد که چنین بود : (ثریا درآلمان رفیق داردودارای شهرت مطلوبی نیست .نبایدشما ازخانواده بختیاری چنین انتخابی بکنید که بضرر ملت ایران است .خیرخواه) .
۶ماه بعد ازخانم ایران مشارا زنزدیکان والاحضرت اشرف شنیدم که نامه ها بدستورا وتوسط فروهرفرستاده شده وهدف این بوده است که عروسی بهم بخورد .

وقتی بتهران آمدم .خانم فروغ ظفر (عمه ام) راهنمای من بود . شام بمنزل ملکه مادر دعوت شدم .وقتی شاه میخواست واردشود خدمتگار گفت (اعلیحضرت همایونی) ما همه ازجمله مادرش سرپا ایستادیم. لباس نیروی هوائی که مطلوب وی بودبتن داشت .مادرش را درآغوش کشید .خواهران وبرادرانش تعظیم کردند .پس ازمعرفی منهم تعظیم کردم .برادرهایش با واعلیحضرت میگفتند .او هم به مادرش (شما) میگفت .درنخستین برخوردبسیار مهربان ورفتارش را جالب دیدم. درسرمیزشام خواست کنارش بنشینم .ازتحصیلاتم درسویس وانگلستان پرسید .درمجموع مرا جذاب تشخیص داد .پس ازرسیدن به منزل پدرم پرسیدچه فکر میکنی گفتم دوستش دارم .پدرم گفت آیا مایلی با او

ازدواج کنی؟چون شاه از من خواست که همین امشب نظرترا جویا شوم.
از شدت هیجان وذوق زدگی در اطاق ماندم.کاری باین عظمت
بساده ترین شکل سرگرفت وبا این ازدواج موافقت کردم.
سرور وشادی من حدی نداشت.از همان آغاز وابستگی های چشمگیری
بین من وا ووجود داشت.هرروز شاه را میدیدم.با همرانندگی داشتیم.
از بابت خلبانی خیلی بخود میبالید.بتدریج پی بردم انحطاط
حیرت آوری همه دربار را فرا گرفته وفضای موجود به آرامش پیش از
طوفان شباهت داشت.یکروز شاه بمن گفت باید مراقب باشی که دست
از پا خطا نکنی ـ من دریافتم که این مرد تاج وتخت خودرا بیش از
هرکس وهرچیز دوست دارد.
اوایل دچار بیماری حصبه شدم.شایع شده بود که مرا مسموم کرده اند.
خواهران شاه چنان با همحسادت داشتند که اگر با اشرف گرم میگرفتم
شمس با من قطع رابطه میکرد.از اعلام خطر شاه سرگیجه گرفته بودم.
سه روز بین مرگ وزندگی بودم دکترا یادی دینی بزرگ برگردنم
دارد.درسایه مهارت خودزنده ام کرد.
کم کم با آداب ورسوم دربار آشنا شدم.مدتی دریکی ازخانه های
شمالی تهران که بعداً بخیابان ثریا معروف شدوزمانی درخیابان
سعدآباد درخانه یکی ازدوستان خانوادگی خودا صغرپناهی زندگی
میکردم و روزی دوساعت زبان فارسی میآموختم.زبان آلمانی زبان
مادریم بود.به انگلیسی وفرانسه هم آشنا بودم.شاه اکثرشبها بعداز
ساعت ۹ شب بدیدن من میآمدوا فرادخاندان سلطنت غیراز اشرف
پهلوی ازمن دیدن میکردند.ازشاه پرسیدم که چرا اشرف نیامد.گفت
مریض است.اوگفت اشرف خواهرلایق وفداکاروصمیمی وباشهامت
من میباشد.ازآنجا فهمیدم که اشرف درشاه خیلی نفوذ دارد.یکروز
که درقصرسعدآباد بودیم همراه شاه بدیدن اشرف رفتیم.اوشاه ومرا
بوسیدوخیلی ازقیافه من تعریف کردوگفت ازعکسش بهتره.دراطاق
اودریک قاب نقره عکس من را همگذاشته بودکه بهوش وزرنگی وکاردانی

اووا قف شدم .شا ه ا ززندگی خا نوا دگی ما دقیقاً خبر دا شت و میدانست که پدرم تما م زندگی خودرا درقما ربا خته ا ست .درهما ن ا یام ا زطرف سفیرآ مریکا ضیا فتی برا ی نا مزدی ما دا ده شد .ده نفرشرکت داشتند. پس ا زمیهما نی حا لم بهم خورد و مرا به بیما رستا ن بردند که گفته شد مسمومیت غذا ئی است .ا حتما ل حصبه و تیفوئید بود ولی دکترا یا دی بشا ه گفته بود حصبه نیست و مسمومیت ا ست .وقتی خون بآ زما یشگا ه ذوا لریا ستین دا ده شد مسمومیت قطعی شد . (درا ینجا مجله امید ایران ا زقول ما درثریا مینویسد که خا نم صدیق ا لسلطنه ا زدوستان من گفته بود من وخا نم ا یرا ن تیمورتا ش وا لاحضرت ا شرف را درپا ریس دیدیم میگفت ا ین عروسی ،سرنخوا هد گرفت .)

سرا نجا م مرا سم عروسی درکا خ گلستا ن برگذا رشد . (دراین مراسم هم بعلت ا زدحام جمعیت حا ل ثریا بهم خورد) .

ثریا مینویسد : مدعوین همگی ا زا روپا سفا رش کفش وکیف ولبا س وجوا هردا دندوولخرجیها وسوء ا ستفا ده ها ی فراوان هم دراینموردصورت گرفت .روزسه شنبه ۲۷ بهمن ۱۳۲۹ ا نجام شد .آ قا خا ن محلاتی و همسرش هم شرکت کردند .نخست وزیررزمآ را بود .ا زدحا م جمعیت بعلت ا ختلاف دربا رودولت وکا رشکنی ها ی بین آ ن دوموجب شد که بیش ا زظرفیت کا خ ا فرا ددعوت شوند .

لبا س عروسیم را که کریستین دیوردرپا ریس تهیه کرده بود بتن کردم . خیلی سنگین بود .محمدرضا ودکترا یا دی چا ره ا ندیشی کردندکه ده یا ردا زپیرا هن را دربا ریا ن بریدند .

با وجودبرگذا ری عروسی با زهم بمن میگفتندبعضی ا زدربا ریها مخا لف هستند .ا زما دا م (فا نتل) معلم آ لما نی خوددرا صفها ن نا مه دا شتم که دخترفرما نده لشگرا صفها ن که پدرش با دربا ریا ن مربوط ا ست گفته میخوا هدعشا یربختیا ری را وا دا رکندکه بشاه نامه بنویسند که چون ما درثریا آ لما نی ا ست وپدرش قما ربا زوعیا ش ا ست بدرد نمیخوردکه ملکه ا یرا ن با شد .میخوا ستم نا مه را بشا ه بدهم بعلت

کسالت صرفنظر کردم.
بدلایل سیاسی نتوانستیم به ماه عسل برویم. به ویلای شاه کنار دریای خزر رفتیم. بمحض مراجعت به تهران یکروز صبح درحالیکه داشتیم ناشتا میخوردیم یکی از آجودانها آمد و زیر گوش شاه چیزی گفت شاه رنگش پرید و بمن گفت (نخست وزیر مرا در مسجد ترور کردند. قاتل از فدائیان اسلام است).
مجله امید ایران در این باره چنین می نویسد: علم خود را بشاه رسانید و خبر ترور رزم آرا را بشاه داد. شاه خیلی متاثر و ناراحت شد گفت (کار مصدقیها بود؟) علم گفت نمیدانم. گفتند از فدائیان اسلام بود. امروز صبح در مسجد شاه ختم آیت الله فیض بود. رئیس شهربانی بمن خبر داد که مجلس ختم خیلی مجلل و شلوغ است خودم را بنخست وزیری رسانیده نزد سپهبد رزم آرا رفته پرسیدم به مجلس ختم میروید؟ گفت الان باتفاق میرویم. با اتومبیل نخست وزیری رفتیم. جلوی مسجد شاه سرتیپ زاده کارگشا رئیس آگاهی مطالبی بنخست وزیر گفت که من مطلع نشدم ولی رزم آرا بمن گفت رئیس آگاهی میگفت مجلس خیلی شلوغ است کاش تشریف نمیآوردید. با وگفتم تیمسار گلوله ای که در کار خانه تقدیر بسازند بموقع خودش خواهد آمد. وقتی بکنار حوض مسجد شاه رسیدیم صدای گلوله بلند شد و گروهی صلوات میفرستادند و فارب دستگیر شد و نخست وزیر را هم به بیمارستان بردند.
وقتی دکتر مصدق نخست وزیر شد وضع بصورت دیگری درآمد.

*

شاه ساعت ۷ صبح بیدار میشد و بکاخ مرمر میرفت. محسن قراگزلو پس از صبحانه بدیدار رم میآمد. برنامه روزانه آغاز میشد. خانم قراگزلو و خانم علم از دوستان من بودند. نخستین دیدار با شاه سرناهار انجام میگرفت. برای عیدنوروز میخواستم پیام بفرستم. در وسط سخنرانی چند کلمه را انداختم. خنده ام گرفت. بعداً متوجه شدم که ملکه چه نقشی دارد. در خیلی از سازمانهای خیریه ریاست داشتم. شام در ساعت

هفت ونیم بعدا زظهر صرف میشد .تقریبا" تمام اعضای خانواده حاضر میشدند .بعدفیلم تماشا میکردیم .بعدبازی بریج شروع میشد .من پیش از ازدواج هرگزدست بورق نزده بودم .

وقتی بدربار آمدم متوجه شدم که محیط بی دغدغه خانواده که پرازصفا وصمیمیت بوده با محیط پرازنازونعمت دربارکه بیشتر روابط بر پایه رقابت وهمچشمی است بسیار متفاوت میباشد .تنها کسانی را که درآن دوران دوستشان داشتم عمه ام فروغ ظفر وپزشکم دکتر یادی بود .هرزمانی که اشتباه میکردم آنها گوشزد مینمودند . فروغ ظفر همواره بمن آرامش میداد .هفته ششم ازدواج ،شاه بمن گفت (من دوست ندارم که فروغ ظفر هرروزبدربار بیاید .زیرا ما گمان میکنیم که او جاسوس باشد) .گفتم محمدرضا این محال است برای چه کسی جاسوسی میکند؟ گفت برای عناصری درتهران .گفتم او عزیزترین دوست من است وبا یاریهای خودزندگی را بمن بازگردانده است . شاه گفت بیشتر ازاین نمیتوانم توضیح بدهم .ازآن تاریخ اجازه دیدار با فروغ ظفربمن داده نشد .یکی دوبار پنهانی ملاقاتش کردم .ازآن ببعدبکلی دیدارفروغ ظفر ممنوع شد .باین نتیجه رسیدم که مادرشاه باین امرا صرار داشته است .

محمدرضا وارث تخت طاووس بودا وفقط میتوانست ورزشکار خوبی باشد .مشروب کمتر میخورد .بتوصیه پزشکان روزی ده عددسیگارمیکشید . بخلبانی خیلی علاقمندبودوظاهرا" نمیترسید .تحصیلاتی داشت . مطالعاتش خیلی رمانتیک بود .سعی میکرددرکوران مسائل وجریاناتی باشدکه درجهان میگذرد .روزنامه های عمده اروپا وآمریکا رامطالعه میکرد .درمصاحبه های مطبوعاتی میتوانست درپاسخ بآنها ازاطلاعات خودبهره بگیرد . درباره پدرش میگفت شخصیت بزرگی بود .همه ازاو میترسیدیم . کافی بودکه چشمان نافذش را بما بدوزد .حق نداشتیم درمحافل فامیلی نظریات خودرا بگوئیم .نظرمان را فقط دربرابر پرسش او میتوانستیم بگوئیم .ازمعلمان خواسته بودکه باوی نسبت

بدانش آموزان دیگر سختگیرتر باشند. پیش خود سوگند خورده بود که بمحض رسیدن بقدرت کارها و روشهایش با پدرش کاملا" متفاوت باشد.
وقتی بسلطنت رسید پیمان ازدواج با فوزیه را فسخ کرد. اختلافات خود را با بختیاریها و سایر قبایل ایران حل نمود. با روحانیت از در صلح و آشتی درآمد.
آن دو کاملا" متفاوت بودند. رضا شاه تندخو ولی او ملایم و کمرو بود. بسختی میتوانست درخواستی را رد کند. خیلی از اطرافیانش از این نقطه ضعف او بهره برداری میکردند. او نمیتوانست و نمیخواست انفصال یا اخراج رجلی را با صراحت بخودش اعلام کند. ترجیح میداد که اینکار با مسالمت و در خفا انجام شود. اغلب اتفاق میافتاد که روزی شخصی را با مهربانی بپذیرد و روز دیگر با نفرت و با بی میلی با او برخورد کند. از اینجهت بداشتن دو چهره متفاوت در یک زمان متهم شده بود. بطور کلی بنظریات دیگران گوش میداد ولی تصمیم نهائی را خودش میگرفت. آنوقت در تصمیم خود سخت و آهنین بنظر میرسید.
درباره ازدواجش با فوزیه چیزی بمن نگفت آشنایان میگفتند ازدواج با فوزیه از همان آغاز با شادی همراه نبود. فوزیه تهران را کوچک و در حکم ولایتی میدانست. در مقام ملکه همیشه بکشور خود میاندیشید. پس از طلاق فوزیه با وجود روابطی که با زنان خارجی داشت نخواست با آنها ازدواج کند.
او خود را مذهبی نشان میداد و بداشتن اعتقادات مذهبی و تسلیم در برابر سرنوشت تظاهر میکرد. رویهمرفته خصوصیات پیچیده و نامشخصی داشت.
مادر شاه در رأس سلطنت قرار داشت. دربار ایران اساساً دربار زنان بود. گرچه از نظر عنوان از ملکه مادر بالاتر بود ولی همیشه بدیدن او میرفتم و هرگز بین ما صمیمیت و دلبستگی نزدیک وجود نداشت. در تصمیمگیریهای دربار خیلی اثر داشت. بهمین جهت در دربار دسیسه و پشت هم اندازی زیاد بود. در گرد هم آئی با زنان همسال خود به

کتابخانه تخصصی تاریخ معاصر ایران

شایعات توجه میشدوبیشتربدگوئیها متوجه من بود .
شایع بودکه یکبار رضا شاه گفته بوددرمیان افرادخانواده یک مرد وجودداردوآنهم اشرف است که البته این شایعه درست نبود . ولی بطورکلی محمدرضا شاه مردضعیف النفسی بود .
وقتی فوزیه ازشاه جدا شد اشرف نخستین بانوی دربارگشت .منهم اشرف را به شمس ترجیح میدادم زیرا گاهگاهی تفاهم داشتیم ولی با شمس ممکن نمیشد .هرزمان که اشرف را دعوت میکردیم شمس نمیآمد ولی اشرف همیشه میآمدواغلب جشنهائی درخانه اش برپا میکرد .
شمس انتظار احترام ومحبت داشت درحالیکه اشرف با من دوست شدو تاپایان هم دوست ماندیم .
علیرضا تنها برادرتنی شاه که درسویس بهمراه برادرش تحصیل کرده بوددرپاریس با یک زن لهستانی طلاق گرفته بنام (کریستیان شولوسکی) ازدواج میکندوصاحب یک پسر میشود .وقتی من اورا دیدم بازنی زندگی میکردکه هرگزاورا بمن معرفی نکردند .اوپای بندآداب واصول اجتماعی معمول نبود .شاه دررفتارش دقت مخصوص داشت یکزمان شایع شدتوطئه ای درکار است که علیرضا میخواهدجای محمدرضا بنشیند .
روز ۲۸ اکتبر ۱۹۵۴ جشن سالروزتولدمحمدرضا بود .مانندمعمول همه خویشان گردآمده بودندتادورهم شام بخوریم .ملکه مادربابی صبری پرسید (علی کجاست ؟)اوباهواپیما بمزرعه پنبه خودبه مازندران رفته بود .شاه گفت اگراوحرکت کرده بودتابحال میرسید . شاه هواپیمائی را که چندروزپیش دوتائی سوارش شده بودیم بایک خلبان دراختیاربرادرش گذارده بود .فردا صبح شنیدیم که هواپیمای علیرضا بکوه خورده وکشته شده است .شاه دستوردادکه فوراً گروه تجسسی بمحل انفجارهواپیما بروند .درکنارملکه مادرماندیم تا به تسکین درد واندوه اوبپردازیم ولی اوآرام نمیشد .بقراری که منشی علیرضا میگفت آنروزهوابسیارنامساعدبود ،تاآخرین لحظه خلبان علیرضا

را تشویق میکردکه از پروا زخودداری کند .ولی او میخواست درجشن تولدبرادرش شرکت داشته باشد .گذشته از آن بخاطرنا راحتی که یکی از کارگرانش داشت میخواست هرچه زودتر اورا به تهران بیاوردوبه بیمارستان برساند .بهمین جهت جای مرا بآن کارگردادندوالامنهم کشته شده بودم .

غلامرضا با دختریک پزشک خوشنام ایرانی ازدواج کرده بود .پس از مدتی زندگی غلامرضا غیرقابل تحمل شده بودکه هما از او جدا شد .

عبدالرضا از همه برادرنش با هوشتر است .با یک زن طلاق گرفته بنام پری سیما ازدواج کردکه از زیباترین زنان کشوربود .زندگی شاد وپرمیمنتی داشتند . دوستی ما با پری سیما تا امروزپایدارمیباشد.

درواقع میتوان گفت حمیدرضا برادردیگرشاه زنش اورا طلاق داد. مینوخواهرزاده مصدق چون قبل از ازدواج بخصوصیات ناپسند حمیدرضا آشنا بودحق طلاق را درسندمربوطه به ثبت میرساند .بعداً با یک دیپلمات بنام (روزنبرک) ازدواج میکندودردربارهم پذیرفته شدند .

با شهناز دخترشاه برخوردخوبی داشتم .طفلک از محبت وعشق والدین بی بهره بود .از مردان نیرومنددربارعلاء بودکه اغلب تحت تاثیر زنش قرارداشت .اگرچه مرا ندیده بودولی از آغازدشمن من بود . علاء مطمئن بودکه شاه با دخترش ازدواج میکند .دوشیزه علاء هرگز مایوس نمیشد .درمراسم عروسی من دردربارحضورنیافت .رودرروی من احترام میگذاشت اما پشت سرم دسیسه چینی میکرد .

پس از رانده شدن فروغ ظفرتنها کسی که دردربارمن باواطمینان داشتم دکترایادی بود .او هرروزبرای معالجه من بسعدآباد میآمد .یکروز شاه بمن گفت بایدازخدمات ایادی چشم بپوشیم .زیرا وازخانواده بهائی استه مادرش از اعضای رهبری فرقه بوده است .برای حفظ سلامت خودش هم شده باید مدتی بدربارنیاید .آیة الله کاشانی مردم را بمبارزه با بهائیت دعوت کرده وصدها نفررا کشته وخانه هایشان را

آتش زده است. ما از این آزار و اذیتها متاسفیم ولی در مسائل مذهبی اختیاری نداریم باید منتظر بود تا طوفان رفع شود. این حرفها درد مرا دوا نمیکرد. فکر میکردم بدون ایادی که همیشه تسلی ده و پشتیبان من بود تحمل زندگی در دربار برایم سخت باشد. پزشکان دیگر پیشنهاد شدند لکن جز در موارد ضروری استفاده نشد. بناچار برای استراحت همراه شهناز بسویس رفتیم. وقتی بپدر و مادرم رسیدم سخت همدیگر را در آغوش گرفته با شدت هرچه تمامتر اشک میریختم. مادرم پرسید چرا اینهمه ضعیف و رنگ پریده ای؟ توانستم او را در جریان بگذارم و رنجهای خود را بگویم. مادرم بمن دل و جرئت داد. پس از سه هفته بتهران بازگشتم. و آماده تحمل مصائب و گرفتاریهای زیادتر بودم.

وقتی دکتر مصدق نخست وزیر شد ایام سخت زندگی ما آغاز گردید. ما ایامی را میگذرانیدیم که در سایه طپانچه های پر و آماده بالای سرمان بخواب میرفتیم. ما مشعوف شکست شرکتهای غارتگر خارجی بودیم. مصدق با دادن هرگونه امتیاز بآنها مخالف بود. پس از بازگشت مصدق از آمریکا شاه با وپیامی داد که (با ادامه وضع ما ایران را به لبه پرتگاه خواهیم برد و باید بکوشیم که بتوافق برسیم). مصدق پاسخ داد (که ما هرگز گوهر درخشان را با آش معامله نخواهیم کرد.) شاه و دربار تصور میکردند که مصدق گناه عدم موفقیت خود را بگردن آنها میاندازد. شاه در آن ایام کاری نمیکرد. وزیران با او اعتنائی نداشتند. بیشتر به ورزش و اسب سواری میپرداخت و خیلی غمگین بود. من او را دلداری میدادم.

شبی که دکتر مصدق برای در اختیار گرفتن ارتش کاظمی را نزد شاه فرستاد و او که از قدیم با دربار ارتباط داشت خیلی با ادب به شاه گفت برای تقویت دولت اجازه فرمائید که برای مدت ۶ ماه دکتر مصدق نخست وزیر و وزیر جنگ باشد تا جلوی تحریکات مخالفین را بگیرد. آنشب شاه تا صبح نخوابید و مرتب قدم میزد و فکر میکرد.

شاه مرد بسیار منظمی بود. ۶ صبح از خواب بلند میشد. از ساعت ۷ صبح

مقامات مختلف را میپذیرفت .هردولتی را خودش تعیین میکرد غیر ازدولت مصدق .حال که مصدق وزارت جنگ راهم میخواست خیلی ناراحت شده بود .چندتن ازمشاورین ازقبیل امام جمعه تهران ـ آیة الله بهبهانی ـ حشمت الدوله والاتبار ـ دکتر متین دفتری ـ امیر اسدالله علم ـ دکتر اقبال ـ سرلشگر شفائی ـ سرلشگر بهارمست را خواست وبا هرکدام جداگانه صحبت هائی کردوچون دکتر مصدق هم استعفا کرده بودقوام السلطنه را برای نخست وزیری درنظرگرفت . با طاق پذیرائی آمدوبا حضور ملکه مادر ـ والاحضرت فاطمه ـ پدرمن گفت مصدق رفت وقوام نخست وزیرشد .قراگزلوبا ناراحتی واردشد وگفت قوام السلطنه اعلامیه ای منتشرساخته ورادیورا باز کردیم . وقتی گوینده گفت (کشتی بان را سیاستی دگرآمد)شاه گفت قوام کار را خراب کردومردم شورش خواهندکردودولت شکست میخورد.پیش بینی شاه درست بودوعصرروز ۳۰تیرقوام فرارکردواستعفا داد وباردیگر دکتر مصدق موردتمایل مجلس قرارگرفت .

مصدق بشاه پیغام داده باید ملکه مادرواشرف ازکشورخارج گردند . ملکه مادرمیگفت این خروس جنگی است که ازبیست سال قبل از دربار دلخوشی ندارد زیرا اورا تبعیدکرده بوده اند .مصدق گفته بود اگرملکه مادرواشرف ازکشورنروندددستگیرخواهندشدکه آنهاهم بسرعت ازکشوررفتند .کم کم شاه میگفت با اینطرزبایدازکشورخارج گردیم .

پس از ۲۸ مرداد بتدریج احساس کرده ام واقعاً (ملکه)هستم واز نفوذ خاصی برخوردارمیباشم . یکشب میهمانی باشکوهی درکاخ سعدآباد برگذارشدکه درآن سرلشگرزاهدی وافسرانی که درمقابله با مصدق نقشی داشتندشرکت نمودند .بسیاری ازافرادکه ورودشان بدربارممنوع بودموردپذیرائی قرارگرفتند .تعدادی ازخانمها که پشت سرمن بدسیسه چینی مشغول بودندبچاپلوسی وستایش ازمن پرداخته بودند . دکترایادی دوست دیرینه من بکارخودگمارده شد .

عمه‌ام فروغ ظفر را بعنوان خادمه مخصوص استخدام کردم. دوستان صمیمی ما عبارت بودند از مجید و جمشید و قباد ظفر از بختیاریها و پروفسور عدل و مسعود فروغی و همسرانشان، حسین فردوست و شفیع و ویدا نمازی ... ویدا وجه مشترکی با من داشت. یکبار برای نامزدی شاه پیشنهاد شده بود بهمین جهت شاه با وعلاقمند بود و باشوهرش بدربار دعوت میشد. زن بسیار زیبا و جذابی بود. اغلب با دوستان بازی بریج میکردیم.

مسافرت رسمی بسایر ممالک شروع شد. از کاخ سفید گرفته تا کاخ کرملین همه جا میهمان بودیم. در یک میهمانی با ژاکلین کندی و همسر جوانش آشنا شدیم. با ملکه الیزابت نهار خوردیم. وقتی پادشاهان از همدیگر پذیرائی میکنند بهیچوجه درباره سیاست بحث نمیکنند. سیاستمداران به وزرایشان واگذار مینمایند. با چرچیل دیدار کردیم که در زمینه سیاست ایران علاقه نشان میداد. با پاندیت نهرو و نظام حیدرآباد که ثروتمندترین مرد دنیا بود ملاقات داشتیم با وجود ثروتمندی نظام حیدرآباد صرفه‌جوئی را در هرچیز ممکن رعایت میکرد. با جلال بایار رئیس جمهور ترکیه ملاقات داشتیم بقدری به ما محبت داشت که ما خودرا عضو خانواده او بحساب میآوردیم. این تنها دیدار دولتی بود که ما توانستیم با میزبان خود ورق بازی کنیم. در مسکو خروشف دائماً از ما میخواست که بخوریم و بیاشامیم. خروشف در سر میز شام غذاهای مخصوص را با چنگال برمیداشت و در بشقاب من میگذاشت و کراراً از من تمجید میکرد و میگفت امیدوارم در مقام همسر شاه زن زیبائی چون شما بتواند بیش از هرکس شاه را وادار به برقراری و نگهداری صلح کند.

از مطالب جالب اینکه در مسکو هرچه را صحبت میکردیم برایمان فراهم میشد. یکروز بطور خصوصی بشاه گفتم علاقه دارم بالشوئاتر برویم. بلافاصله موجبات دعوت آن فراهم شد. یکروز یکی از خادمانم گفت (کاش میتوانستیم یک کت خز بخریم) روز بعد دولت شوروی یک کت

خزبعنوان هدیه برایم فرستاد. شب بعد شاه بمن گفت هواپیمای کوچک وجالبی را مشاهده کردم که در تهران برای ما مفید خواهد بود نمیدانم چندا رزش دارد؟ روز بعد یک دستگاه از همان هواپیما بشاه هدیه شد. نمیدانم تصادف بود یا در اطاق ما میکروفون گذارده بودند که حرفهای ما را میگرفتند و بآن عمل میکردند.

از مسافرت بشوروی خیلی لذت بردم. وقتی با طاق خواب تزار رسیدیم علی اوف ریسمانی را نشان داد که بمیدان کرمیلین آویزان بود تا مردم شکایات خود را در آن بریزند و تزار شخصاً طناب را بالا بکشد و بشکایات رسیدگی کند. او میگفت تزار چند روز طناب را بالا کشید ولی بعداً فراموش کرد و کاغذها تا نصفه دیوار تل انبار شد و دیگر تزار هرگز طناب را بالا نکشید. من به شاه گفتم (سطل تزار) بی شباهت بگونی های دفتر مخصوص نیست که شکایات مردم را میآورد. ولی شاه گفت این شکایات رسیدگی میشود.

شاه همیشه نخست وزیران مطیع وآرام میخواست. هژیر مرد لایقی بود وانتشار داشت که میخواهد با والاحضرت اشرف ازدواج کند ولی باترور فدائیان اسلام اینکار انجام نشد. رزم آرا خیلی قاطع و محکم و امیدوار حرف میزد. علم خیلی بشاه نزدیک بود و حتی با طاق خواب شاه هم میآمد و مورد احترام افراد خاندان سلطنت بود.

یکشب شاه بمن گفت (ثریا میخواهم ماموریت محرمانه ای بتو واگذار کنم) گفتم چیست؟ گفت دوست دارم که شهناز با شاه عراق ازدواج کند. شاه فکر میکرد این ازدواج پیوند میان دو کشور را محکمتر خواهد ساخت. گفت کسی نباید در این مورد چیزی بداند و این ملاقات در جنوب فرانسه صورت گرفت. شاه گفت نامزد دومی هم هست. اگر کار با ملک فیصل سر نگرفت. شنیدم صدرالدین آقاخان از برادر دیگرش علی شایسته تر است. اگر ازدواج دخترم با او سر بگیرد آقاخان کهنسال او را وارث خود خواهد کرد.

بشاه قول دادم همه کوشش خود را بکار خواهم برد. معرفی آن جوانها

بنظرم کار آسانی بود. ولی امروز متوجه میشوم که واسطه‌گری یکی از پرمکرترین کارهاست.

شمس به سویس رفته بود تا شهناز را از مدرسه به میعادگاه بیاورد. فیصل با کشتی مخصوص خود بجنوب فرانسه آمد. آقاخان، من و فیصل را به ویلای خود دعوت کرد. هر دو آنها میدانستند که بدختر شاه ایران معرفی خواهند شد ولی نمیدانستند که در آینده رقیب یکدیگر خواهند بود.

وقتی فیصل را به شهناز معرفی کردم بنظر نمیرسید که یکی از آن دو نسبت بدیگری کشش و تاثیری داشته باشند. همچنین صدرالدین و شهناز هم با هم آشنا شدند. من وظیفه خود را انجام داده بتهران مراجعت کردم. وقتی شهناز بتهران رسید پدرش از او پرسید آیا ملک فیصل توجه ترا جلب کرده است؟ شهناز در حالی که سرش میلرزید گفت متشکرم. نه. شاه با وگفت یکبار دیگر بیشتر فکر کن. شاه علاقه شدیدی باین پیوند داشت. بعداً فاش شد که فیصل برای انجام این امر بی علاقه تر از شهناز میباشد. شهناز آن موقع ۱۵ ساله بود و به پروانه‌ای میماند که هنوز از پیله خود بیرون نخزیده باشد. پس از اینکه بزرگتر و زیباتر شد در سایه عشق با اردشیر زاهدی ازدواج کرد. پیش خود فکر کردم اگر شهناز به ازدواج ملک فیصل درمیامد پس از کودتای عراق چه سرنوشتی در انتظارش بود.

یکروز وقتی شاه سرحال بود اشرف با وگفت وضع دربار مناسب زمان نیست و بهتر است اعلیحضرت این پیرهای زمان پدرم را مرخص کرده عده‌ای جوان تحصیل کرده بیاورند. شاه گفت اینها خدمت کرده‌اند نمیشود یکباره همه را کنار گذاشت. مثلاً این مودب الدوله نفیسی که سرپرست من در سویس بوده آدم یکدنده منظمی است که در سویس مجبور بودم از او اطاعت کنم. حالا هم که برگشته و شاه شده‌ام چون معتقد است بگردن من حق پدری دارد میخواهد همه کارها را طبق نظر او انجام دهم. نمیشود خدمات صادقانه این قبیل افراد را ولو اینکه پیر هستند نادیده گرفت. قبل از عروسی من و شاه برای دیدن کاخ گلستان

رفتم که دفتر نخست وزیر هم آنجا بود. من گفتم اطاق نخست وزیر را هم به بینم با تفاق شاه با طاق رزم آرا رفتیم. هنگام بازدید از قصر گلستان و عمارت کلاه فرنگی شمس العماره حکیم الملک وزیر دربار گفت بهتر است این ساختمانها را که میراث ملی ایران است بصورت موزه حفظ کنیم. شاه هم قبول کرد. شاه بعداً بمن گفت اینها با هم اختلاف دارند برای همکارشکنی میکنند.

مسئله ولیعهد و جانشینی همواره در دربار مطرح بود. شاه معتقد بود که به تنهائی مملکت را رهبری میکند. او تنها برای برادرتنی خود علیرضا اهمیت قائل بود و میگفت (علی شخصیت برتر از من دارد). در عین حال نمیخواست که روزی برادرش را در مسند سلطنت به بیند. شاه از آنجا که بمن عشق میورزید ناشکیبائی خود را از من پنهان میداشت. من هم نگران بودم که نمیتوانستم خواست او را برآورد کنم. مرگ ناگهانی علیرضا بحران خانواده سلطنتی را افزونتر کرد. زیرا برادران دیگر شاه از ما در قاجار بودند و نمیتوانستند جانشین شاه شوند.

آزمایش دقیق پزشکی از من و شاه در خارج از کشور شد. دوازده نوع آزمایش صورت گرفت و گفتند هر دو از سلامت کامل برخوردار هستیم. ولی گفتند نمیدانیم بچه دلیل صاحب فرزند نمیشوید. باید صبر کنید. بعداً این موضوع مطرح شد که (علی پاتریک) پسر شاهپور علیرضا میتواند جانشین شود. وقتی شهناز با زاهدی ازدواج کرد به شاه گفتم پسر شهناز میتواند جانشین شود. گفت خانواده زاهدی نمیتواند ادامه دهنده سلطنت پهلوی باشد. گفتم خود شهناز چطور؟ گفت حرفش را نباید زد ایرانیان هرگز اجازه نمیدهند که یک زن بر آنها حکومت کند.

شاه در آوریل ۵۷ دکتر اقبال را نخست وزیر کرد. او تحصیلات پزشکی داشت و استاد دانشگاه بود. از جمله نخست وزیرانی بود که با هزار فامیل بستگی نداشت. یک زن فرانسوی داشت که تحصیل کرده و روشنفکر بود. پس از نخست وزیری شنیدم دکتر اقبال بشاه میگوید

(ملکه باید وارثی را درآینده ارائه دهد یا اینکه راه حلی برای مسئله جانشینی پیش بینی شود). اگر من و او در زندگی مختار بودیم و عوامل دیگر دخالت نداشت میدانستیم چگونه مسائل را حل کنیم. یکروز بشاه گفتم ما نمیتوانیم این چنین زندگی کنیم. مردم بیقرار شده اند اگر اتفاقی برای شما افتاده بود من میتوانستم بنوبه خود با قبول مسئولیت بیشتر کشور را یاری دهم. من در زیر این فشارها نمیتوانم بزندگی در اینجا ادامه بدهم. گفت منظورت را می فهمم ولی راه عملی داری؟ گفتم اگر از مسئله قاجار بودن مادر برادرها صرفنظر شود میتوانی غلامرضا یا عبدالرضا را بجانشینی انتخاب کنی. شاه گفت این امر مستلزم تغییر قانون اساسی است در آن صورت شورای سلطنت ضروری خواهد بود. گفتم شورای سلطنت را تشکیل بدهید. گفت اگر پیشنهادما را رد کردند چه میشود؟ گفتم در آنصورت راهی جز جدا شدن از هم نداریم. ابتدا شاه از گوش کردن باین پیشنهاد اباکرد ولی پس از هفته ها آرام آرام به بحث درباره آن خو گرفت. یک شب شاه گفت (تحت هیچ شرایطی نباید این تصور پیش بیاید که من میخواهم ترا از کشور بیرون کنم). بالاخره موافقت شد که من با هدف بازی اسکی به (سن موریتس) بروم. قرار گذاشتیم هیچکس از موضوع با خبر نشود. خودم به تنهائی تصمیم بگیرم. فکر میکردم کار درستی کرده ام. اشخاص رمانتیک معتقد بودند که شاه با یدنقش (دوک ویندسور) را بازی میکرد و تاج و تخت را فدای عشق مینمود ولی من امید چنین گذشتی را نداشتم. چرا که او مثل بسیاری از ایرانیان اعتقاد چندانی بزن نداشت و سلطنت و داشتن تاج و تخت را بهر چیز و هر کس ترجیح میداد. در هفتمین سال ازدواج مان با احترامات کامل و بدرقه شاه تهران را ترک گفتم و بجز من و محمدرضا هیچکس نمیدانست که ممکن است دیگر همدیگر را نبینیم. فردای عزیمت من نخستین جلسه شورای سلطنت تشکیل شد. شاه با مکالمه تلفنی مرا در جریان میگذاشت. او گفت غلامرضا و عبدالرضا را پیشنهاد کرده ام نپذیرفتند. از صدایش فهمیدم

که دیگرا میدی نیست .جریا ن را بما درم گفتم .به قرگزلو رئیس تشریفا ت هم گفتم . ا وگیج شدوهق هق کنا ن گریه میکردوفریادمیزد حقیقت ندا رد .ا ین من بودم که ا ورا تسلی میدا دم .
بعدمعلوم شدقرگزلوبرخلاف آ نچه تظا هر میکردفریبمدا ده .با وگفتم خودرا ا فسرده نشا ن نده .
درا ینموقع مچ پا ی پدرم شکست که نزدا ورفتم .چندروزبعد دکتر ا یا دی ـ سپهبدیزدا ن پناه ـ عموی من ا سعدبختیاری وهمسر روسی یزدا ن پنا ه نزدمن آ مدند .گفتندشورا ی سلطنتی ازدکتراقبال، علاء علم-ا مام جمعه تهرا ن ـ روسا ی مجلسین وتعدا دی ا فراددیگرتشکیل شد .روحا نیون طرفدا رتوبودند .دکترا قبا ل بیطرف بود .علاء ازتو نفرت دا شت .سرا نجا م پیشنها دشا ه را ردکردند .تصمیم شورابه بیرون درزکرده ا ست .زنا ن میخوا ستندتظا هرات ا عترا ض آ میزی بنفع من بکنند .ا شرف با چشما نی گریان نزدشا ه رفته تقا ضا ی تجدیدنظر در تصمیمش را کرده ا ست .تعدا دی ا زچهره ها ی ملی نظردا ده بودندکه شا ه بدون آ نکه ثریا را طلاق بدهدبرای حل مسئله جا نشینی بانظرثریا طبق قا نون ا سلام زن دومی ا ختیا رکند .گروه ا عزا می هدفش این بود ا ین آ خرین پیشنها درا با من درمیا ن بگذا رندوبقبولانند . من با نا با وری فریا دزدم بچه منا سبت چنین پیشنها دی را میکنید .شما میدا نیدومطمئن هستیدکه من هرگزبا چنین راه حلی موا فقت نمیکنم .
یزدا ن پنا ه گفت ما درشا ه ا جا زه دا دکه رضا شا ه با زن دیگری ازدواج کند .من گفتم آ دا ب ورسوم ا زآ ن زمان تا بحا ل خیلی تغییرکرده است .
عمویم گفت موقعیت توکا ملا"بگونه ا ی که بوده نگهدا شته میشود .
من گفتم یقیننا"بصورت تئوری . .با شنا ختی که ا زشخصیت شا ه دا رم مطمئنم که ا وهرگزچنین نظری را جا مه عمل نخوا هدپوشا ند .هیئت ا عزا می گفتندچرا به تهرا ن نمیرویدوبا شا ه صحبت نمیکنید ولی میدا نستم که نتیجه ندا رد .گفتم زیا دبحث کرده ا یم ا مکا ن توفیق ا ز را ه دیگرا مکا ن پذیرنیست .چندروزبعدشا ه بمن تلفن کرد .گفتگوی

ما خیلی سردبود .شاه گفت یکبار دیگر در این زمینه فکر کن. اما برای هردوی ما مسلم بود که این پایان کار است .
بعداً بی آنکه تماس مجددی داشته باشیم موضوع طلاق من اعلام شد .
روز جمعه ۱۷ فروردین ۱۳۳۷ شاه طلاقنامه را که میر اسکندری محضردار دربار زیر نظر امام جمعه تهران آماده کرده بود امضا کرد .وقتی امام جمعه میخواست بگوید عنوان ثریا در طلاقنامه چه نوشته شود شاه گفت بعد از این عنوان او (والاحضرت) میباشد .شهود طلاق دکتر اقبال و حسین علاء بودند که طلاقنامه را امضا کرده اند .

(سرانجام پس از انجام طلاق، والاحضرت اشرف به آلمان رفت وطلاقنامه را باو داد .) چند روز بعد شاه نامه کوتاهی برای من فرستاد حاکی از تاسف بود .جوابش را ندادم احساس کردم نیاز وانتظاری برای پاسخ من نیست .یکهفته بعد اثاثیه خصوصی من با کشتی به کلن ارسال شد که عبارت از جواهرات ،لباسها ،ومقداری هدایا و یادگاریهای مسافرت بود .بعلاوه شاه مقداری پول هم برای من فرستاد ومتذکر شد که برابر قوانین ایران نمیتوانم از دارائی شوهر سهمی ببرم .اگر حادثه ای برایش پیش میآمد میتوانستم یک هشتم ماترک را سهم ببرم .او میخواست با بخشیدن مقداری پول وزمین وسهام وغیره رفع تکلیف کرده باشد .من این سرمایه را بکار انداخته بودم بطوری که هنگام طلاق با مجموع دارائی خودم میتوانستم تا آخر عمر راحت زندگی کنم .همه دارائی ها ،چه آنهائی که شاه داده بود وچه آنهائی که قبلاً وبعداً داشتم در ایران موجود است وپدر وبرادرم برای جمع آوری درآمد آن بایران میروند .شایعه حقوق ماهیانه از طرف شاه کاملاً بی اساس است .از سال ۱۹۵۸ جز درآمد شخصی خود چیزی دریافت نکرده ام .بعد از طلاق هیچ تاثیری در زندگی من نداشته است .شاه لقب (والاحضرت) را بمن داده بود که خیلی باشکوه بود .امتیازی برابر با برادران وخواهران شاه بود .پاسپورت سیاسی داشتم .افرادی را که بدربار معرفی کرده بودم یا از آنها دفاع کرده بودم نخستین کسانی بودند

که بمن پشت کردند .بهترین دوستان من تلاش میکردند دختری را به عنوان جانشین من بشاه معرفی کنند .در دسامبر ۱۹۵۸ شاه میخواست با یک شاهزاده اروپائی ازدواج کند .وقتی ازدواج با فرح صورت گرفت خوشحال شدم .وقتی با خبر شدم که وارث تاج وتخت بدنیا آمده خشنود گردیده فکر کردم تصمیم درستی اتخاذ کردم و بیهوده نبود که خودرا فدا کردم زیرا افق با زوروشنی را در برابر دیدگان خودگشودم ، ازآن ببعد شایعات فراوان درباره ازدواج من انتشار یافت که چندان صحت نداشت .با هرکس میرقصیدم یا دیده میشدم شایعه ای منتشر میشد .بعضیها میگفتند من ممنوع الازدواج هستم که بهیچوجه درست نبود .شایعات درباره اختلاف من با والاحضرت اشرف صحت نداشت من همیشه با او روابط صمیمانه داشته ام .

من وقتی (بیوه)بودن خودرا احساس کردم بمردی میاندیشیدم که روزگاری اورا دوست داشتم .ازنظر من دیگر او مرده بود .مطبوعات مینوشتند که او برایم گل فرستاده یا تلفن کرده است .من صادقانه میگویم پس از طلاق نه صحبت کرده نه مکاتبه داشته نه دیداری داشته ایم. محمدرضا از بابت مطالبی که روزنامه های آلمان درزمینه طلاق ما نوشته میشد عصبانی بود .بدنبال آن وزارت خارجه (لایحه ثریا)را مطرح کرد که هرگز تصویب نشد .

مادرم روزی بمن گفت توجوان هستی وشایسته نیست که همه روزه در گوشه اطاقی بنشینی وافسوس بخوری .بناچار به اسپانیا رفتیم .در آنجا با گاو بازان (دومینگوین)ونابرادریش (آنتونیو)آشنا شدیم . روز بعد (دومینگوین)را گاو شاخ زد که ۲۴ ساعت بعد مرد . بعدا" (آنتونیو)را در بازی دیدم .ما درلژ نشسته بودیم که او مقابل لژ من ظاهر شد و کلاهش را به نشانی اینکه گاوش را قربانی من خواهد کرد برداشت .در بازی گاو اورا مجروح کرد که از صحنه بروی برانکار کشیده شد .من بی نهایت افسرده شدم .بخود گفتم در مدت ۴۸ ساعت مسبب بدبختی دونفر از بهترین گاوبازان اسپانیا شدم .ازآن پس دیگر

گا وبازان ریسک نکردندوگا وخودرا قربا نی‌من ننمودند .گا هی وقتی خودرا تنها میدیدم‌ا حسا س وحشت میکردم .
مطبوعا ت برا ی من دا ستا نها سا ختند .نزا عها ئی را بین من وپدر وما درم‌ا ختراع کردند .میگفتندبدون اجازه شا ه‌نمیتوانم‌ازدواج کنم . یک نشریه‌هفتگی پا ریس جوا نی را ا ستخدا مکرده‌بودکه‌کارش‌تعقیب من بودوهمه‌جا اورا میدیدم .دردا منه‌کوه‌درکا بین که‌برا ی ا سکی میرفتم .گفتم‌چرا مرا تعقیب میکنی وآزا رمیدهی ؟
هرزما ن که‌با جوا ن برا زنده‌ا ی میرقصیدم‌یا درکنارافرادی مینشستم عکس میگرفتندوا فسا نه‌درست میکردند .دوست ما درم‌باوروزنا مه‌ای نشا ن دا دکه‌نوشته‌بودمن درا ثریک عشق نا فرجام‌دست بخوردن قرص خوا ب آورزده‌وپزشکان‌نجاتم دا ده‌ا ند .ما درم‌گفت میدا نی که‌ا ینها حقیقت ندا رد .درسا ل ۱۹۶۱پدروما درم‌که‌نگران وضع‌روحی من بودند با یک حقوقدا ن آلما نی صحبت کردندکه‌ا وا زمطبوعا ت خوا ست به تبلیغا ت خودپا یا ن دهندوا لابا یدتا وا ن جبرا ن‌خسارت را بدهند .
نتیجه‌ا ین شدکه‌ا زآ ن پس دیگرکمترموجبا ت آزا رمرا فراهم‌میساختند وتوا نستم‌هوا ی تا زه‌ا ی را ا ستنشا ق کنم .وقتی به‌پا ریس رفتم‌شاه وفرح آنجا بودند .روزنا مه ها خبرا زملاقا ت محرما نه‌شا ه‌با من و دوئل ثریا وفرح دا دندکه‌همه‌دروغ‌بود .

*

دربا ره‌عقیم‌بودن ملکه‌ثریا شا یعا ت زیا دی منتشرشد .بگفته مطلعین علت ا صلی ا ین بودکه‌درنوجوا نی دچا ر (ا ریون)شده‌بود وعوا رض‌ا ین بیما ری تا ثیرخودرا دربدن ا وگذا شت ودیگرا ینکه‌به تنگی دها نه‌رحم‌دچا ربودوحتی یکبا ربا پزشکا ن شوروی تماس‌گرفته شدکه با تزریق هورمون آیا ا مکا ن حا ملگی هست که‌جواب منفی بود .
مجله‌آلما نی (هورسو)دربا ره‌ملکه‌ثریا چنین نوشته‌ا ست :
وقتی ثریا با شا ه‌ا یرا ن ا زدوا ج کردلبا س عروس حدود ۲۰کیلووزن

وزن داشت .توسط دیورخیاط مشهورفرانسه با ۳۵مترلمه نقره‌ای دوخته‌شده وبا ششهزارقطعه برلیان تزئین گردیده بود .

وقتی طلاق ثریا صورت گرفت ،شاه دستوردادرآمدحاصل ازچای های صادراتی ایران باوداده‌شودودرآمدسرشاری نصیب او گردیدکه مانندمارلن دیتریش هنرپیشه آلمانی دریک آپارتمان ۸ اطاقه‌که‌درپاریس خریداری کرده‌زندگی میکند .بعلاوه مزرعه‌ای‌در نرماندی وویلائی هم‌دررم‌دارد .قشنگ ترین کلکسیون زمرد جهان بملکه‌سابق ایران تعلق دارد .تمام‌مزون های پاریس اسم‌اورادر لیست افرادفوق العاده مهم‌ثبت کرده‌اند .ببازی رولت علاقه زیادی داردوهمیشه‌روی رنگ قرمزبازی میکندواغلب هم‌برنده‌است .هرماه یکبار برای دیدن مادرش به‌مونیخ میرود .چون ازپروازباهواپیما واهمه‌داردباترن سریع السیرسفرمیکند .دریک مصاحبه‌تلویزیونی گفت پس ازجدائی ازشاه‌دچاربحران روحی شدم‌فقط مادرم‌بودکه بمن کمک کردومرا ازبحران نجات داد .دریک فیلم‌بنام (حکایت از یک زن) شرکت کرده‌که موفقیتی بدست نیاورد .رژیسوری که‌این فیلم‌را تهیه‌کرده‌بوددرحادثه‌ای کشته‌شد .

ثریا درباره‌برنامه‌آینده‌اش گفت درنظرداردکتاب بنویسدوبرای یک فیلم‌سرمایه‌گذاری کند .

*

روزنامه (المستقبل)عربی درباره‌ثریا چنین نوشت :

ملکه‌ثریا بعدازجدائی ازشاه‌تنهادری که‌بروی اوگشوده‌شد (نحوست ـ شومی ـ بدشانسی) درعشق وزندگی بود .هرزمان که پنداشته‌روزگاربرویش لبخندمیزنددرهمان زمان‌چشمانش اشکبار شده‌است . (هانری استادلهوفن) درکتابی تحت (ثریای بدشانس) چنین مینویسد : ثریا پس ازجدائی ازشاه‌در۱۴مارس ۱۹۵۷ درهر کدام ازعشقهایش همینکه‌به‌دلداری چراغ سبزنشان‌داد وبااوقرار ازدواج گذاشت پنجه مرگ شمع زندگی مردآینده‌اش راخاموش ساخت .

ثریا دوسال بعدازطلاق ازشاه درا سپانیا عاشق یک گاوبازاسپانیائی شدکه اودریک نمایش گاوبازی بضرب شاخ گاوکشته شد .ثریا برای فراموشی مرگ اوبه (فرانکواندوفیا)سناریونویس ایتالیائی دلباخت واین بارنیزعشق اوبناکامی انجامیدواودریک حادثه هوائی برفرازجزیره سیسیل کشته شد .این بارثریای ناکام به (رومیوریاشی)یکی ازشخصیت های برجسته لبنان آشنا شدودرکمتر از ۷ماه نهال دوستی آنها به گُل نشست وصحبت ازازدواج بمیان آمد . دیری نپائیدکه جسم بی جان اودرپاریس پیدا شد .درسال ۱۹۷۴در پاریس میان ثریا ویکی ازدولتمردان فرانسه بنام (کلودکافزا) رابطه عاشقانه بوجودآمد .درحالیکه این دودلداده برای ساختن آشیانه عشق خوددرجستجوی آپارتمان بودندخبررسیدکه (کافزا) در اثرمصرف موادمخدرمسموم شده ودرگذشته است .ازآن پس ثریامردان جاافتاده راکه یکی پس ازدیگری بکام مرگ کشیده میشدندرها کردو بسوی جوانان رفت .نخستین معشوق اوازجوانان مردجذابی بنام (ادوان باربو) بودکه ازبدشانسی چندی بعدجسداودراطاقش که در یکی ازهتلهای مجلل پاریس بودبدست آمدومعلوم شدازروی اشتباه درخوردن قرصهای خواب آ، رزیاده روی کرده وبجای خواب موقت بخواب ابدی فرورفته وبازهم ثریا راتنها گذارده است . ثریاکه وضع راچنین دیددیگرا ززندگی عشقی دست کشیدوبزندگی عادی پرداخت ولی زیبائی خیره کننده اوبصورتی بودکه بازهم عاشقان را بدنبال میکشیدوسال بعدبا یک مردسویسی بنام (بارون ادواردتار) نردعشق باخت .عجیب است که گفته شود (بارون)درکاخ سربه فلک کشیده اش در (سن تروپه) بخاطرعشق آتشینی که نسبت بصاحب چشمهای غمگین یعنی والاحضرت ثریا داشت دست بخودکشی زد . تا امروزکه این قصه غم انگیزنوشته میشوددست اجل گریبان هرمردی راکه پای درراه عشق ثریا نهادگرفته است دیگرثریا تصمیم داردبه کسی دل نسپاردوشوهرنکند .زندگی خودرا درتنهائی خویش سپری

سازدیا بسختی بهتراست خودرا فراموش سازدبرای اینکه نمیخواهد پروانه های بیشتری درآتش عشق اوبسوزند.
شاه هم درکتاب خودا شاره کرده که پس از عروسی ماه عسل اوبصورت تبعیددرآمد. وقتی ثریا ملکه بودشاه روزهای سختی راگذرانید. ترورزم آرا - روی کارآمدن حکومت مصدق - واقعه ۳۰تیر - واقعه نهم اسفندوبالاخره واقعه ۲۵مرداد. تنها نقطه روشن ازنظرشاه و خانواده سلطنت واقعه ۲۸ مرداد بودکه آنهم با اینکه ثریا نتوانست برای شاه ولیعهدی بوجودآوردبا طلاق ازشاه جدا شد. ثریا میخواست درآخرین روزهای عمر، شاه را دربیمارستان ببیندا ما متأسفانه از آنجائیکه شاه درحال اغماء بوداین دیدارمیسرنشد. دردوماه آخر عمرش شاه بشدت ضعیف شده بود. بهترشدکه ثریا درآن ایام اورا ندید زیرا شاه ترجیح میدادهمه اورا همانگونه که بودبخاطربیاورند.

*

مجله ایران پست با نقل ازروزنامه سندی اکسپرس درباره ثریاچنین مینویسد:
ثریا در۱۸ سالگی با شاه ایران ازدواج کرده بود. اودرمحله کنزینگتون لندن درپانسیونی زندگی میکرد. شاه وقتی استخوان بندی زیبای صورت اووچشمان سبزش را درعکس دیدبا وعلاقمندشد. وقتی یکی ازکارکنان سفارت با اوتماس گرفت که بتهران برودبادختری خجالتی روبروشدکه تصورمیکردا ورا برای پرستاری بچه هادر دربار انتخاب کرده اند.
شاه وقتی ثریا را دیدا ورا پسندیدوبا اوبزبان فرانسه صحبت میکرد زیرا خیلی خوب فارسی حرف نمیزد. دراولین برخوردشاه وثریا عاشق هم شدندووقتی هم بعلت بچه دارنشدن ثریا ازهم جدا شدندبشدت یکدیگر را دوست داشتند.
ثریا وقتی وارد کاخ سلطنتی شدگرچه کاخ پرازآینه وسنگ مرمربود اما درحقیقت یک کاخ فکستنی بشمارمیرفت که هیچکس ازآن مراقبتی

نمیکردولی ثریا کوشیدکاخ را بصورتی درآوردکه قابل زندگی برای شاه وملکه باشد .ثریا اززندگی پرازدسیسه دربار رنج میبرد .درباریان میگفتندثریا با هوش نیست وخوش قدم هم نمیباشدزیرا شاه درآن ایام با مشکلات زیادی روبروشد .

وقتی شاه همراه ثریا به رم رفته بودبشدت در مضیقه مالی بودو میخواست بهرصورتی است مزرعه ای درکالیفرنیا تهیه کندوهمه فامیل رادر آنجا جمع کند .

بعدا ز۲۸ مرداد وبدست آمدن درآمدهای سرشار شاه قدرت تازه ای بدست آوردوفرمانروای واقعی کشورشد .

وقتی طلاق صورت گرفت شاه بیک روزنامه نگارگفته بودثریا دوست داشتنی ترین زنی بودکه درتمام زندگیش وجودداشت اما بخاطر ملتش وبرای دوام سلطنت ناچارشداورا قربانی کند . گفتن این حرف ازمردرازداری که بیماری سرطان را مدت ۶ سال مخفی نگاه داشته بودمهم است .شاه برای ثریا ۵۰ هزارپوندفرستادوثریا بعدا" مقرری ماهیانه ۱۵۰۰ پوندرا تکذیب کرد .جواهراتی که شاه به ثریا داده بودحدودیک میلیون پوندقیمت داشت که خانواده اش باوفشار میآوردندکه ازثریا پس بگیردولی قبول نکرد .وقتی ثریا درفیلم (سه چهره ازیک زن)را بازی کردشاه ناراحت شدوگفت حق نبودکه ملکه سابق ایران با شرکت درفیلمی بمقام سابق خودلطمه بزند .

شاه نمیخواست ثریا باکسی بعدازاوازدواج کند .

وقتی شاه درگذشت شهبانوفرح نخستین تسلیت را ازثریا دریافت کرد .

* * *

چندی قبل روزنامه دیلی میل چاپ لندن گزارش دادکه فیلمی بنام (عشق شاه وثریا)دردست تهیه است که هزینه آن ده میلیون دلار پیش بینی شده ودوشیزه (کواستارک)دوست دخترسابق پرنس (اندرو) نقش ثریا را بازی میکند .

(شاه) و (شهبانو)

سومین ازدواج شاه با فرح دیبا صورت گرفت که میتوان آنرا مهمترین ازدواج شاه دانست زیرا محمدرضا شاه پهلوی ازاین ملکه صاحب ولیعهد شد و بعلاوه با اقداماتی که صورت گرفت مادر ولیعهد طبق قانون اساسی بعنوان (نایب السلطنه) معین گردید. که بررسی و اقدامات وکارهای شهبانو به آینده موکول میگردد. حال به بینیم نظر شخص محمدرضا شاه درباره ازدواجهای خود چه بوده است ؟

"هنگامیکه درسویس تحصیل میکردم ندرتاً فرصت آنرا داشتم که با دوشیزگان آشنا شوم. سرپرست من بسلیقه خود یا بدستور پدرم مرا ازمعاشرت منع میکرد. پس ازبازگشت ازاروپا دراواخر تحصیلات دردانشکده افسری پدرم بفکر افتاد که همسر شایسته ای انتخاب کند. وازاین اقدام دو منظور داشت یکی اینکه میخواست همسر من شاهزاده خانمی اصیل وازدودمانی نجیب باشد و دیگر اینکه میل داشت دربار ایران با خانواده سلطنتی دیگر نسبت پیدا کند و روابط ایران با یکی ازکشورهای دوست استوارتر گردد. ظاهراً عکس شاهزاده خانم فوزیه را دیده و به سفیر ایران در مصر دستور میدهد که با خاندان سلطنتی مصر مذاکره کند. این امر سریعاً انجام و اولین اطلاعی که بمن داده شد

خبرنامزدی من بودکه درسال ۱۳۱۷ منتشرگردید. تا آن تاریخ من هنوزچهره همسرآینده خودرا ندیده بودم وترتیبی داده شدکه طی دو هفته به مصررفته با شاهزاده فوزیه آشنا شوم. دراینمدت ازدواج ما رسماً درتهران وقاهره به ثبت رسیدو مشکلات حقوقی وقانونی آن حل شد. مراسم عقددرقاهره وسیله یکی ازروحانیون عالیمقام ومراسم عروسی درایران برگذارشد. پس ازاستعفای پدرم ازسلطنت مسئولیت سنگینی برعهده من گذاشته شد. درآن هنگام دیگرمجالی برای تمتع اززندگی بی دغدغه خانوادگی برای من باقی نمانده بودوهمسر من درامرخدمات عام المنفعه شرکت میجست. تنها نقطه روشن وپر مسرتی که دراین ازدواج پدیدارگردیدتولددخترعزیزم شهناز درسال ۱۳۱۹ بود. (درسال ۱۳۳۸شاهدخت مهنازنوه امازاومتولد گردید.) ومتاسفانه بعللی که هنوزبرای پزشکان نامعلوم است از شاهزاده خانم فوزیه فرزندذکوری بوجودنیامد. بموجب قانون اساسی ایران سلطنت با اولادذکوربلافصل شاه است. بدین جهت دختر و خواهرم ازاین حق محرومند. برادران ناتنی من که مادران آنها از نسل قاجارهستندازاین حق محرومند. یگانه برادرصلبی من متاسفانه درسال ۱۳۳۳ براثریک سانحه هوائی درگذشت. با این محدودیت قانونی شگفتی نداشت که مشاورین من باین امرکه همسرمن دارای پسری شودا همیت میدادند. گذشته ازآن مردی جوان مانندمن درآرزوی داشتن چندفرزندبودباین جهات باوجودمساعی پزشکان حاذق نتیجه ای بدست نیامدوپس ازبازگشت شاهزاده خانم فوزیه به مصر تصمیم بطلاق گرفتم. دوسال بدون همسرزندگی کردم. دراینمدت عده ای ازدوشیزگان رابمن معرفی کردندتا بالاخره درسال ۱۳۲۹ خواهرم والاحضرت شمس درباره صفات حمیده ثریا اسفندیاری به من نوشت ودرآخرهمانسال ثریا بعنوان ملکه آینده ایران رسماً نامزد گردید. پدرثریا ازروسای ایل بزرگ بختیاری ومادرش ازاهالی آلمان بود. ثریا بزبانهای فارسی ـ آلمانی ـ فرانسه تسلط

کامل داشت وبرای تکمیل زبان انگلیسی به‌آن‌کشوررفته‌بودکه نامزدی پیش‌آمد .پس ازبازگشت به‌ایران واعلام‌رسمی نامزدی دچارحصبه‌شدوهمه‌ما رادچارنگرانی ساخت .پس ازپایان نقاهت مراسم‌عقدوازدواج بسادگی برگذارشد .درمراسم‌عروسی نزدیک بود ازحال برود .چندروزپس ازاین ازدواج رزم‌آرا نخست وزیربقتل رسیدومصدق برسرکارآمدوبجای سفرماه‌عسل اوضاع‌طوری پیش‌آمد که‌من وهمسرم‌ازایران خارج شده‌وبه‌بغدادورم‌رفته‌واین مسافرت بدوران عشرت مصدق پایان بخشیدوملت میهن پرست ایران وی ویاران اوراسرنگون کردند .پس ازبازگشت به‌ایران که‌حدوددو سال ونیم‌ازازدواج ما میگذشت همسرم‌بسیاست چندان‌علاقه‌ای نداشت وبیشترتوجهش بآن بودکه‌برای من شریک زندگانی باشد . سلیقه خاصی درتزئین منزل داشت .اوقصداتلاف پول راانداشت ولی میخواست همه‌جاپاکیزه‌باشد .درمدت ۷ سال زناشوئی علاقه‌اش به خدمات اجتماعی افزایش یافت .

باهمه مهروعلاقه‌وقتی بعللی مربوط به‌مصالح کشورطلاق ملکه ثریالزوم‌حتمی پیداکرددرجه‌تأسف واندوه‌ما دونفررامیتوان قیاس نمود .درطی ازدواج فرزندذکوری ازمابوجودنیامدوهرروزبرمن این نکته‌مسلم‌ترمیشدکه‌وجودولیعهدواجب است .سرانجام‌مشاورین فکرمراتأئیدکردندوطلاق دراسفند ۱۳۳۷ انجام‌شد .

پس ازآن عده‌زیادی ازدوشیزگان رابرای ازدواج من پیشنهاد میکردند .روزی دخترم‌شهنازگفت که‌وی وشوهرش بادخترجوانی بنام فرح دیباآشناشده‌اندکه‌بنظرآنها برای احرازمقام‌ملکه‌ایران از هرحیث شایستگی دارد .

معلوم‌شدپدروی ازیک خانواده‌مشهورقدیمی آذربایجان ومادرش ازیک خانواده‌محترم‌روحانی گیلان است .پدرش قسمتی ازتحصیلات رادرروسیه‌انجام‌وسپس بفرانسه‌رفته‌وبه‌تحصیل دررشته‌حقوق پرداخته‌وبأخذ درجه‌لیسانس موفق گشته ودردانشکده‌افسری

(سن سیر) فارغ التحصیل گشته ودر دادستانی لشکر تهران وارد خدمت شده است. یگانه فرزند خانواده فرح دیبا در سال ۱۳۱۷ متولد و با پسر دائی خود که همسن او بوده در یک خانواده پرورش یافته و این دو کودک مانند برادر و خواهر با هم بزرگ شده اند. فرح در دهسالگی پدر خود را از دست داده است. فرح در تهران بمدرسه ایتالیائیها و سپس بمدرسه ژاندارک رفت و تا ۱۶ سالگی در آنجا بود و دو سال سردسته بازیکنان باسکتبال بود. پس از طی دبیرستان رازی برای تحصیل در رشته میکرب شناسی و پزشکی عازم پاریس شد و در نتیجه تشویق استادانش بمدرسه معماری پاریس رفت. پس از دو سال تحصیل در سال ۱۳۳۸ برای تعطیلات تابستانی بتهران آمد. دخترم ترتیبی داد تا او را در یک میهمانی ببینم و با او گفتگو کنم. یکهفته بعد با او پیشنهاد ازدواج کردم. مراسم عقد اسلامی روز ۲۹ آذر ۱۳۳۸ انجام و همانشب ضیافت باشکوهی در کاخ گلستان داده شد.

چند ماه بعد پزشک مخصوص خبر داد که ملکه حامله است. یکی از روزنامه ها نوشت که به مردم الهام شده مولود پسر خواهد بود. برای من تفاوتی ندارد هر فرزندی که خداوند عنایت کند مقدمش موجب مسرت خواهد بود.

پس از تولد (رضا پهلوی) موجی از شادی سراسر کشور را فرا گرفت.

متن فرمان ولایتعهد چنین است:

با تائیدات خداوند متعال، ما، محمدرضا پهلوی شاهنشاه ایران

چون همواره در پرتو توجهات لایزال افکار و تدابیر و اعمال ما از بدو سلطنت مصروف تحکیم استقلال و حفظ شعائر دینی و ملی و حدود و ثغور مملکت ایران و انتظامات این کشور و فراهم داشتن وسایل آسایش و ترقیات اهالی ایران استوار بوده است درود و سپاس خداوند را که بما توفیق عنایت فرموده و ترقیات قابل تقدیری در

هررشته نصیب ایران وایرانیان کرده است .یکی ازقوی ترین ارکان سلطنت مشروطه ایران وجودولایتعهداست که خوشبختانه قادر متعال با عنایات خاص خودپسری بما عطا فرمودونظراساسی ما وعموم ملت ایران راکه باکمال اشتیاق انتظارآنرا داشتیم تأمین فرمود . علیهذا به مقتضای وظایف خودمان درابقای سلسله شاهنشاهی ایران وتضمین مفاخرتاریخی وتکمیل ترقیات کشورو ملت ایران ونظر باصل سی وهفتم قانون اساسی اینک که مقام ولایتعهدی مملکت ایران بعهده لیاقت وشایستگی فطری وجبلی فرزندارجمندم والاحضرت شاهپوررضا پهلوی است بموجب این فرمان مقرر میداریم که کلیه خاندان ما وعلمای اعلام وهیئت های دولت ونمایندگان مجلسین سنا وشورایملی واستانداران وفرمانداران استانها وشهرستانها وعموم فرماندهان نیروهای مسلح زمینی- هوائی - دریائی ارتش وژاندارمری وشهربانی کل کشورایران وتمام طبقات کشوروقاطبه ملت بزرگ ایران وظایف مقرره واحترامات لازمه را درباره والاحضرت شاهپوررضا پهلوی ولیعهدکشوربجاآورند .

کاخ مرمر- بتاریخ ۱۴آبانماه ۱۳۳۹

*

ثمره این وصلت ۴ فرزندمیباشد .رضا پهلوی در ۹آبانماه ۱۳۳۹ وفرحناز در ۲۱ اسفند ۱۳۴۱- علیرضا در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۵ - لیلادر ۷ فروردین ۱۳۴۹ متولدشدندکه اکنون رضا پهلوی بنام رضا شاه دوم درخارج ازکشورفعالیت داردوسه فرزنددیگردرآمریکا بتحصیل اشتغال دارند .

شهبانوفرح درباره ازدواج خودچنین مینویسد :نخستین باری که شاهنشاه ایران رادیدم هنگام بازگشت ازآذربایجان بود .در خیابان شاهرضا جنب سینما دیانا که اتومبیل مان را برای تعمیر برده بودیم شاهداجتماع مردم گشته بهمراه عده ای دیگربیام گاراژرفته ومیدیدم که همه ابراز احساسات میکردند .واین افتخاررا یافتم که

برای اولین بار شاهنشاه را ببینم. بعداً کراراً در مراسم ورزشی بدیدار شاهنشاه نایل شدم. من هر وقت در مراسمی شاه را میدیدم از فرط احساسات گریه ام میگرفت. وقتی شاهنشاه به پاریس آمدند اطلاع حاصل شد که دانشجویان قصد شرفیابی دارند. شایع بود که شاه میخواهد همسر ایرانی بگیرد. بچه ها بشوخی میگفتند چرا آن دخترتو نباشی. نامه ای همراه عکسهایت برای شاه بفرست و ببین چه میشود؟ ولی من هرگز چنین اندیشه ای را بخود راه نمیدادم و نمیخواستم مثل قهرمان افسانه ای باشم که در انتظار شاهزاده اسب سوار بسر میبرد. وقتی دانشجویان در پاریس بدور شاه حلقه زده بودند از من پرسیدند چند سال دارید؟ چند وقته در پاریس هستید و در چه رشته ای تحصیل میکنید؟ ولی فشار دانشجویان برای اینکه شاه را ببینند مرا بکناری زد. تابستان همان سال در تهران برای ارزتحصیلی نزد آقای اردشیر زاهدی رفتم نمیدانم ایشان چه چیزی در من دیدند که گفتند والاحضرت شهناز علاقمندند شما را ببینند. این دعوت را با اجازه مادرم پذیرفتم. ضمن دیدار توجه یافتم که اعلیحضرت هم بحصارک میآیند. سعی کردم برخوردم با اعلیحضرت خیلی طبیعی باشد. همین عمل مورد تحسین شاهنشاه قرار گرفت. این پیش آمد غیر منتظره بود. در دیدار بعدی اعلیحضرت از من تقاضای ازدواج کردند. طبیعی است که این پیشنهاد را با اشتیاق پذیرفتم.

پدرم از یک خانواده قدیمی و اجداد م بعنوان استاندار ایالت، دیپلمات یا رهبران مذهبی بکشور خدمت میکردند. یکی از آنها نفوذ عمیقی در شاه داشت که از او در زمان خودنظرخواهی میکرد.

پدربزرگم مدتها در هند بود و در زمان تزار در تفلیس خدمت میکرد. پدرم با عمویم در جوانی در سن پطرزبورگ روسیه تحصیل میکردند که پس از انقلاب ۱۹۱۷ بپاریس رفتند. از طرف پدرمن بیک خانواده (سید) تعلق دارم یعنی اصل و نسبم بخاندان نبوت و حضرت علی میرسد. نام خانوادگی من دیباست برای اینکه اجداد من شنل هائی

ازابریشم میپوشیدند. مادرم از هالی گیلان است که درسلسله مراتب روحانی مقام مهمی داشتند. من دختر منحصر بفرد خانواده هستم و آرزوی یک برادر یا خواهر را داشتم ولی با پسر دائی‌ام مثل برادر وخواهر هستیم. مادرم از تولد من که دختر بودم چندان راضی نبود. من اغلب لذت را درخوشی دیگران میدانم تا خوشی خودم.

*

درنشریات دیگر خواندم که پدربزرگ فرح (مرحوم طباطبائی دیبا) درسال ۱۲۵۲ شمسی درتبریز متولد و در ۱۸ سالگی بنجف رفته و در ۲۸ سالگی با اخذ درجه اجتهاد از ۸ نفر از روحانیون طراز اول بتهران مراجعت کرد. او درجنبش مشروطیت درآذربایجان نقش مهمی داشت و بریاست انجمن ایالتی آذربایجان منصوب و در دوره چهارم به نمایندگی مردم تبریز انتخاب و تا دوره دهم کرارا" نماینده مجلس و مدتی هم نایب رئیس مجلس بود.

درحقیقت هردو فامیل (دیبا ـ قطبی) جنبه روحانیت و اصالت داشته و از دو خانواده مهم گیلان و آذربایجان بودند. منوچهر دیبا عموی ملکه فرح یک دوره از آذربایجان از طرف مردم بنمایندگی مجلس انتخاب شد و اکنون درآذربایجان بسر میبرد و با اینکه تحصیلات خود را درفرانسه انجام داده و مختصر کارکشاورزی و دامداری در آذربایجان داشته بعلت مصادره اموالش در وضع بدی درآن منطقه زندگی میکند. او را مردی شریف و اصیل و صمیمی شناختم.

*

والاحضرت اشرف مینویسد: با آنکه برادرم عمیقا" ثریا را دوست میداشت چون از اوصاحب فرزند نشد بخصوص بعد از مرگ برادرم علیرضا که تنها عضو خانواده سلطنت بود که میتوانست جانشین او باشد بالاخره ثریا را طلاق داد. وقتی شاه در بیمارستان نیویورک بدرمان سرطان مشغول بود تلگراف ثریا رسید. با آنکه من و ثریا هیچگاه باهم دوست صمیمی نبودیم ولی این عمل او آنچنان برمن تاثیر گذاشت که آرزو

میکردم او را در آغوش بگیرم و ببوسم. در جستجوی همسر دیگری برای برادرم بودیم که اسفندیار دیبا دندان پزشک در باره اردشیر زاهدی گفت برادرزاده آراسته او بنام فرح برای همسری شاه ایده آل است. وقتی برادرم او را دید پیشنهاد ازدواج کرد. با اینکه دانشجو بود و ۲۱ سال بیشتر نداشت بنحوی وظیفه ملکه بودن را آموخت که گوئی از کودکی برای اینکار تربیت شده است. همواره همسری بی همتا و مادری نمونه بوده است. برنامه معاشرت خانوادگی ما منظم شده بود مرتب همدیگر را میدیدیم. برادرم در میهمانیها همحالت رسمی داشت. هرگز گره کراوات شل و یا دگمه پیراهنش را باز ندیدم. همانند پدرم زیاد غذا نمیخورد و فقط بیک سیگار پس از غذا اکتفا میکرد. با خانمهای مدعو بسیار مبادی آداب بود. برخلاف بسیاری از مردان ایرانی با همسرش رفتاری احترام آمیز داشت.

*

دکتر بختیار در کتاب یکرنگی مینویسد: فرح دیبا صاحب فرهنگ است. ذوقی سلیم در ادب و شعر و حتی شعر فرانسه دارد. یعنی صفاتی که در خاندان پهلوی بسیار نادر است. تنها فرد خانواده سلطنتی است که از فرهنگ ایران ذخیره ای کم و بیش منسجم دارد. من در او نه ذره ای از فخرفروشی دیدم نه نشانه ای از بدذاتی.

او در آغاز ازدواج کمترین نفوذی بر اعلیحضرت نداشت. برخلاف ثریا که همیشه چند قدم جلوتر از شاه راه میرفت. فرح در مقابل شاه خود را عقب میکشید. او عقایدی لیبرال حتی نزدیک به سوسیالیسم داشت. به مستمندان و تیره روزان توجه مینمود. من این گفته را که خیلی ها میگویند (شهبانو باعث بوجود آمدن وضعی است که ایران با آن دست بگریبان میباشد) قبول ندارم. شهبانو را جریان آن سیاستی آلوده کرد که برطبق آن رادیو و تلویزیون موظف بود روزی ۶ بار از خاندان سلطنتی نام ببرد. باید او را منشاء آشنائی ایران با غرب دانست. پل میان فرهنگهای شرق و غرب را که پادشاه ایجاد

کردمدیون شهبانوهستیم که پای عده‌ای از هنرمندان وفلاسفه را به کاخ سلطنتی باز کرد. من وقتی او را دیدم عقایدش بعقایدمن بسیار نزدیک بود وگفت اگر ساواک مزاحم من بود او را هم راحت نگذارده است ونسبت بموقعیت ها این مزاحمت ها شدت وضعف داشت.

* * *

در اینجا لازم بنظر میرسد قسمتی از اعترافات فردوست را درباره ازدواج شاه بنظرتان برسانم:

"پس از اینکه شاه فوزیه را طلاق داد طی سفرهایش بخارج از کشور با دختری از خانواده سلطنتی سابق ایتالیا آشنا شد. حتی موسولینی با این خانواده درنهایت احترام رفتار میکرد.

این دختر بهمراه برادرش بایران آمد تا با بررسی اوضاع مقدمات ازدواج را فراهم کند. البته مادر شاه وشمس واشرف وهمه افراد خانواده سلطنتی نگران بودند که چگونه یک دختر مسیحی میتواند مادر شاه آینده ایران باشد بهمین جهت موافق این ازدواج نبودند. مادر شاه این دختر را به دهش در مرداد با دعوت کرد. اتفاقا" این دختر وبرادرش با همسر عبدالرضا در یک اتومبیل قرار گرفتند. پری سیما دربین راه بدختر گفته بود چگونه میخواهی با مادر شاه واشرف کنار بیائی؟. خلاصه آنقدر بدگوئی کرد که مسئله منتفی گردید. فردای آنروز برادر دختر نزد شاه رفت وگفت خواهرش آمادگی ازدواج ندارد. وقتی شاه جریان را پرسید گفت مطالبی از همسر عبدالرضا شنیده و منصرف شده است. آنها فورا" به ایتالیا بازگشتند ولی شاه دستور داد که عبدالرضا وهمسرش حق ندارند در هیچ میهمانی شرکت کنند. فقط پس از ۳۰ سال آنها را بخشید.

* * *

ملکه فوزیه
خیلی زیبا ولی همیشه غمگین

ملکه ثریا
بدون ولیعهد- بدشانس

ملکه فرح
با فرهنگ ولی جاه طلب

شاه و معشوقه هایش

درباره شاه و معشوقه هایش بعد از سقوط رژیم مطالبی درمطبوعات خارجی وهمچنین روزنامه های داخلی نوشته شدکه خیلی اغراق آمیز بود. حتی نوشتندکه از یکی از آنها دوفرزند دارد که درخارج زندگی میکنندکه معلوم شدبکلی دروغ است. بدون شک شاه غیر از سه بار ازدواجی که کرده بودبا تعدادی اززنان داخلی وخارجی آمیزش داشت. نام عده ای از بانوان ایرانی برده میشودکه خیلیها اسامی آنها را شنیده اند. همچنین عده ای از درباریان ونزدیکان شاه متهم هستند که درخانه های خودوسایل عیاشی شاه را فراهم میساختندوبخصوص بعضی اززنها را ازخارج میآوردندولی درمقایسه باکارها وزن بازیهای ملک فاروق بایدگفت شاه ایران خیلی محتاط بوده وبطورکلی در این باره بهیچوجه افراطی نبوده وبا شاخ وبرگهائی که پس از سقوط رژیم بعشق بازیهای شاه داده اندنتوانستندموردمشخص ومهمی را منتشرسازند.

بعد از سقوط رژیم مجله زن روزمقاله ای از مجله آلمانی (بونته) را چاپ کردکه درآن چنین نوشته شده بود:

روابط فوزیه با شاه چنان تیره بودکه حتی روزتولدش را با وتبریک

نمیگفت .سرگرمی شاه قبل از رسیدن بقدرت (زن و اسب) بودند . ولی بجای او (اشرف) خواهر دوقلوی شاه قدرت دربار را در دست داشت . درباریان از اشرف خیلی حساب میبردند .او هیچوقت به اخطارهای برادرش توجهی نداشت وکارخودرا میکرد .زنان خارجی وهنرپیشگان معروفی که با شاه ایران ارتباط داشته اند عبارتند از: مارتین کارول ستاره فیلمهای فرانسه - لانا ترنر ستاره معروف هالیوود- اورسلا اندرس ستاره سکسی اروپا که شبی درزوریخ به هتل شاه رفت وصبح صاحب یک پالتوی پوست گرانقیمت شد- سیلوانا مانگانو ستاره ایتالیائی - جین ترنر هنرپیشه معروف سوگلی شاه بود .ایوون دوکارلو نیز روابط صمیمانه ای با شاه داشت .

*

هنگام اقامت درفرانسه درروز ۱۷ ژانویه ۱۹۸۶ درتلویزیون آنتن ۲ فرانسه دیدم که درباره انتشار کتابی بحث میشود که (ماری لبی) ۲۷ ساله آنرا منتشر ساخته وخودرا معشوقه شاه ایران معرفی کرده است . او میگفت که سنش ۱۶ سال ونیم بوده که به ایران رفته ویک سال ونیم درایران دریکی ازکاخهای مربوط بیکی ازنزدیکان شاه اقامت داشته وشاه ایران با وعلاقه زیادی داشته است .ماری نوشته که نخستین بار با شاه ایران توسط یکی ازبستگان شاه آشنا شده و کرارا" درکاخ او با شاه بسربرده است .ماری چندی قبل ازانقلاب تهران را ترک گفته وبا نتشار خاطرات خودپرداخته است .

روزنامه نیمروزکه اخیرا" درلندن منتشرشده مطالبی ازکتاب (عشق من شاه ایران) چاپ کرده که نویسنده آن همین (ماری لبی) هنرپیشه فرانسوی است که خاطرات خودرا ضمنا" (عشق ۱۷ ساله به ۵۷ ساله) همنامیده است .او نوشته که با سپیده همسریکی ازشاهزادگان قاجار که دوست شاه ایران است آشنا شده که اورا بتهران به خانه خوددعوت کرده وماری درکاخ اختصاصی شاه با او آشنا میشود .او شاه را آدم مقدسی دانسته که بمسائل اسلامی معتقد میباشد .او مینویسد اززندگی

یکهفته‌ای درکاخ و مصاحبت با کاخ نشینان خسته شده بپاریس بازمیگردد. باردیگر از طرف سپیده با یران دعوت میشود و چندکرات برای شاه سوغات میبرد. شاه از سوغات او خوشحال میشود و او را به کیش میفرستد.

او مینویسد بتدریج عاشق شاه ایران میشود. ولی مادر ماری او را از عشق به شاه منع میکند. در روزهای انقلاب او مینویسد همیشه شاه بفکر او بوده است. سرانجام شاه ایران را ترک میکند و ماری هم بپاریس باز میگردد.

*

مادام (کلود) که معروفترین زن فرانسوی از جهت تهیه زن برای بزرگان جهان میباشد در کتابی که نوشته یادآور شده سه نفر از پادشاهان از مشتریان او بوده‌اند (ملک فاروق ـ ملک حسین ـ محمدرضا پهلوی) و ضمناً نام عده زیادی از معروفترین شخصیت‌های جهان را در زمره مشتریان دائم خود معرفی کرده است.

*

منصفانه باید گفت محمدرضا شاه پهلوی شاه عیاشی نبود. خیلی از مردهای معمولی از او عیاشتر بودند. شایعه سازان با تمام شایعاتی که علیه محمدرضا شاه میساختند غیر از چند مورد که اصالت آنهم خیلی مشخص نبود نتوانستند برایش داستان بسازند. اگر بخواهیم بگوئیم عیاشی هم نمیکرد خواهند گفت که میخواهیم پرده پوشی کنیم. عیاشی میکرد ولی نه بی پروا... نظیر شاهانی چون ملک فاروق و امثالهم..

مجله روزگار نو هم درباره زندگی خصوصی ملک فاروق چنین مینویسد: آخرین پادشاه مصر ملک فاروق سه خصلت زشت داشت: پرخوری ـ هرزگی و عیاشی ـ جنون دزدی.. روزی فاروق گفته بود تا یکربع قرن دیگر فقط ۵ شاه روی کره زمین باقی میمانند. یکی پادشاه انگلستان و چهار شاه ورق بازی.. بدون تردید فاروق موجودی غیرعادی بود. گاهی برای مرگ یک خرگوش گریه میکرد و زمانی گربه‌ای را میگرفت و آنقدر کله‌اش را بدیوار میکوبید تا

بمیرد .وقتی بسلطنت رسیدتصمیم‌گرفت‌که‌همه‌ا تومبیلهایش‌را برنگ قرمزشبیه ماشین های آتش نشانی دربیاوردوهیچکس دیگر حق استفاده از اتومبیل قرمزرا نداشته باشد .تا بتوانددرخیابانهای شهربراحتی براند .وقتی افسران جمهوریخواه علیه‌ا وکودتاکردند وبکاخ سلطنتی رفتنددرآنجا دیدندسرشا را زفیلمها وعکسها ووسایل سکسی است .حتی دست بندهائی را پیداکردندکه‌فاروق وسیله‌آن معشوقه‌هایش را نیمه‌برهنه‌بپای تخت خودمی بست وازدست‌وپا زدن آنها لذت میبرد .بخشی ازخزانه‌سری اوراا شیاء دزدی تشکیل میداد مثل بندساعت چرچیل ـ شمشیرجواهرنشان ونشانهای رضا شاه‌که همه‌را ازداخل تابوت دزدیده‌بود .بعضی چیزهای بی ارزش هم‌در میان‌آنها بودازقبیل دربطری ـ لوله‌خمیردندان‌یاساعتهای ارزان . با اینکه‌فاروق در۱۸سالگی عاشق دخترذوالفقارپاشا شدونام اورا فریده‌گذاشت وتظاهرمیکردکه‌هیچ زنی را برابراونمیداندوسال بعدبشکارزنهای خوشکل باشوهروبی شوهرپرداخت وهرروزعاشق زنی میشدوسعی داشت ناتوانی جنسی خودراکه‌از۲۳سالگی دراو ظاهرشده‌بودمخفی نگهدارد .با اینکه‌قدش یکمترو۸۳ سانتیمتربود بعلت افراط درغذا ومشروبات الکلی وزنش به ۱۵۰کیلورسیده‌بود وبرای قوه‌باء ازهرپزشکی نسخه‌ای میگرفت .ازپنجهزارزن که فاروق باسماجت سراغ آنها میرفت برای اینکه‌بعضی راازچنگ شوهرشان خارج کندپول فراوان خرج میکرد .فریده‌باداشتن ۳دختر پس از۱۱سال ازاوجداشد .وقتی یک زن آوازه‌خوان فرانسوی رادید که‌ازاطاق خواب اوخارج میشودتقاضای طلاق کرد .پس ازآن فاروق بدنبال دختربی اسم‌ورسمی بنام‌نریمان رفت‌که‌درسال ۱۹۵۲پس ازخلع فاروق ازسلطنت همراه‌اوبه‌ایتالیا رفت ودوسال بعد تقاضای طلاق کرد .

ازآن پس‌فاروق ۱۱سال پای ثابت رستورانها وکازینوهاوکاباره‌های مشهوراروپا بودویکی ازملکه‌های زیبائی ایتالیاهمدم اوبودکه

هرزگیهای فاروق را تحمل میکرد. تا اینکه در ۴۵ سالگی در یکی از رستورانهای اروپا بعلت پرخوری سکته کرد و مرد.

*

مطلعین میگویند همسران شاه هم هیچکدام تمایلی نداشتند که در ایران بمانند. بزندگی در غرب بیش از اقامت در ایران علاقه نشان میدادند. فوزیه که اساساً ایرانی نبود و از محیط دربار ایران خوشش نمیآمد ولی میخواست در مصر زندگی کند. ثریا که عمری را در خارج از ایران گذرانیده بود و هرگز قصد اقامت در ایران را نداشت و همیشه بشاه میگفت بهتر است بخارج از کشور برویم و زندگی آرامی داشته باشیم. فرح هم که مدتی از عمر خود را در فرانسه گذرانیده و بفرهنگ فرانسه علاقه مخصوص داشت. میخواست با همسر تا جدار و فرزندانش در اروپا بسر برد. با اینکه اهل مداخله در کارهای سیاسی نبود و بکارهای فرهنگی و هنری و اجتماعی عشق میورزید معهذا خیلی از نزدیکان شاه میگویند او هم مشوق شاه بخروج از کشور بود. منتها عده‌ای میگویند وقتی وضع آرام بود تصور میکرد میتواند با عنوان نیابت سلطنت با مور کشورداری بپردازد ولی بعد از اینکه دامن شورش و خرابکاری توسعه یافت او هم مرتب از شاه میخواست که از کشور خارج گردند که از هرگونه حوادث احتمالی مصون بمانند. بی تردید میتوان گفت ملکه فرح ملکه‌ای با فرهنگ و عاشق کارهای اجتماعی و هنری بود ولی متاسفانه عده‌ای از اطرافیانش بخصوص گروهی که در کارهای هنری بودند لطمه زیادی بکشور زدند و توجه نیافتند که در یک کشور اسلامی نمیتوان دست بهرکاری زد. حتی کاری که در اروپا هم زیبنده نیست نمیتوان در یک کشور اسلامی بروی صحنه آورد.

اینها مسائلی است که باید مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار بگیرد.

* * *

راسپوتین ایران کیست ؟

ازجمله کسانی که درکنار علیحضرت محمدرضا شاه پهلوی دردربار ایران قرار داشت ، ارنست پرون سویسی بود که هنگام تحصیل محمدرضا شاه بعنوان نظافتچی درمدرسه روزه کار میکرد . یکروزکه شاگردهای مدرسه روزه اورا آزار میدادند ، محمدرضا بکمک اوشتافت وازآن ببعد اودوست ولیعهد ایران شد . سنش ده سال بزرگتر ازولیعهد بود . اوشعرهم میگفت وبرای ولیعهد ازشعروادبیات صحبت میکردو حتی بعضی ازنویسندگان خارجی مینویسندکه درنوشتن انشاء فرانسه باوکمک میکرد . وقتی ولیعهدبتهران آمدپرون هم خودرا به تهران رسانید . بااینکه رضاشاه ازخارجیها خوشش نمیآمدوشرکت آنها را در دربار زیانبخش میدانست بخاطرولیعهدچیزی نگفت وبتدریج پرون فردموثری دردربار ایران شد . واسطه خیلی ازکارها بودوتوانست دکترمصدق را اززندان بیرجندبمزرعه اش دراحمدآباد منتقل سازد .

برخی ازنویسندگان معتقدندکه اوماموریت سیاسی وجاسوسی داشته وبمحض رفتن محمدرضا بمدرسه روزه ، انگلیسها (پرون)را در اختیارگرفته درکنار ولیعهدقرار دادندکه اووفردوست که باهم رابطه نزدیکی هم داشتند ازعوامل موثرایام سلطنت پهلوی دوم بودند .

درواقعه ۲۵مرداد ۱۳۳۲ ازجمله‌کسانی که‌بدستور مصدق توقیف شد همین پرون بودکه‌روزی موجبات آزادی اورا فراهم‌ساخته‌بود.
قبل ازآن هم‌آیة‌الله‌کاشانی پرون را عامل انگلیسها میدانست که‌روزنامه‌داددر ۳۱/۸/۳۰ چنین نوشت: بقرار اطلاع آیة‌الله کاشانی بدکتر مصدق تلفن کردکه (ارنست پرون) ازاتباع سویس‌که ازچندسال قبل بنفع دیپلماسی انگلیس وشرکت سابق نفت جاسوسی میکندبایدازایران خارج گردد. برای اینکه‌جهت سقوط دولت مشغول اقدام است. ازپاسخ دکتر مصدق حالت عصبانیت بکاشانی دست داده‌ومیگویداگرشما بااخراج اوموافقیدپس چرااینکارصورت نمیگیرد. مقامی که‌بااخراج اومخالفت میکندکیست؟ ازجان مردم چه میخواهند؟
سرهنگ نجاتی مینویسد: ارنست پرون بانام‌مستعار (حلقه گل سرخ) ازطریق یکی ازجاسوسان انگلیسی درایران‌وسیله ملاقات کرومیت روزولت را باشاه‌فراهم‌ساخت. پرون صبح روز۲۵مرداد ۳۲ خبرشکست کودتا راازتهران بکلاردشت اطلاع دادوهمان روزنیزدر تهران دستگیرشد.
شاه‌پرون راکه‌بعلت سانحه‌ای لنگ شده‌بودوبه‌بیماری قلبی نیز مبتلابودبرای درمان بسویس‌فرستاد. وی درسال ۱۹۶۱درسن ۶۳ سالگی دربیمارستان درگذشت واسرارزیادی راباخودبگوربرد.

*

ملکه‌ثریا درخاطراتش چنین مینویسد:
یکی ازمرموزترین اشخاصی که‌من درایران دیدم‌ارنست پرون سویسی بودکه‌بسیاری ازاشخاص اورا (راسپوتین‌ایران میخواندند) باوجوداینکه‌این لقب برای اومبالغه‌آمیزبودولی بجاست که بگویم‌اودراطراف شاه‌یک رل نگرانی‌آوری رابازی میکرد. پرون که‌تادم‌مرگ هیچگاه‌بکشورخودبازنگشت هیچ سمت رسمی نداشت اما دردربارمثل دوست شخصی شاه‌زندگی میکرد. باوجوداینکه‌درمدرسه

روزه با غبان بوده وسوابق خوبی نداشت ولی یکی ازبرجسته ترین مشاورین شاه بود. هرروزصبح با طاق شاه میرفت وبا او مذاکره میکرد وهیچکس از مذاکرات خبرنداشت. مثل بسیاری از اشخاص که بدون معلم وخودسرسوادآموخته وخودرا شاعروفیلسوف میخواندند او هم خود را چنان میدانست ویک نوع واسطه بین شاه وسفرای انگلیس وآمریکا بود. پیش از ورود من بدربار یک حادثه ای برایش اتفاق افتاده که یکی از پاهایش فلج شده بود که بسیاری معتقد بودند مسموم شده است. وقتی من ملکه شدم پرون سعی داشت که درزندگی خصوصی من دخالت کند. غالباً با طاق من میآمد وراجع بمسائل خصوصی که بهیچوجه باو ارتباط نداشت صحبت میکرد. عاقبت حوصله من سرآمد. یکبارهنگامیکه درباره روابط جنسی من وشاه صحبت میکرد با وگفتم (فراموش نکنید که با چه شخصی صحبت میکنید. برای من بسیار نامناسب است که چنین سئوالاتی را مطرح میکنید. با ونا سزا گفتم وازاطاق خارجش کردم). ازآن تاریخ هیچ فرصتی رابرای تهمت زدن بمن ازدست نداد. من تنها قربانی او نبودم. او خواهران شاه را برضدیکدیگر تحریک میکرد. روزی به شمس حمله مینمود. روزدیگربه اشرف. هیچوقت نمیشدفهمیدکه طرفدارکیست؟ زیرا مانندیک ماهی لیزبود که ازدست سرمیخورد.

پرون درسال ۱۹۶۱ مردواسراخودرا بگوربرد. من که یک ملکه بودم هیچگاه بدرستی بحقیقت روابطی که بین شاه وپرون بودپی نبردم.

*

فردوست دراعترافات خودازتلویزیون جمهوری اسلامی چنین گفت:

رئیس دبستان (لوروزه) سوئیس گواینکه درسویس واقع شده از طرفداران خیلی محکم انگلیس بود. این مدیرشخصی رابنام "ارنست پرون" چندماه قبل ازورودولیعهدبه این مدرسه بعنوان نظافتکار استخدام کرد. برای من درآن سنین جای تعجب نبودونمی توانستم متوجه مسائل بشوم، اما درطی شش سال اقامت درسوئیس مشاهده

میکردم که "ارنست پرون" در ساعات فراغت ولیعهد همیشه در کنار او و در اطاق او قرار دارد. حسادت نمیکردم و دلیلی هم نداشت. ضمناً "ارنست پرون" احترام مرا کاملاً رعایت میکرد. دوستی شش ساله "ارنست پرون" با ولیعهد ادامه داشت و حتی پس از خاتمه دوره‌ی تحصیلات و بازگشت او به ایران "پرون" را هم همراه خودش به ایران آورد. این شخص احتیاج به بحث مفصل و جداگانه‌ای دارد.

برای اینکه این شخص خارجی، سوئیسی، ولی بعدها مشخص شد که از بدو امر مأمور انگلستان بوده است. در سیاست اساسی مملکت نقش مهمی داشت. بعدها من متوجه شدم که از گماشتن او در مدرسه "لوروزه" در دو سه ماه قبل از ورود ولیعهد تمام این پرونده یکی است یعنی سیاست انگلیس برای تربیت و راهنمائی و استفاده بعدی از ولیعهد.

این شخص تاثیرات فوق العاده‌ای در سیاست مملکت داشت که مسلماً باور کردنی نخواهد بود. وقتی این مسئله را به موقع بشکافم این مسئله روشن تر خواهد شد و من بعدها در سنین بالاتر از سیاست انگلیس در ایران متعجب گردیدم.

* * *

عکسی از آخرین سالهای زندگی شاهزاده حمید میرزا قاجار که انگلیسها میخواستند بعد از شهریور ۲۰ او را به سلطنت برسانند.

بعضیها هم اظهار نظر میکنند که ارنست پرون بعلت رابطه‌ای که با انگلیسها داشت در بهم زدن این نقشه موثر بوده است.

سوء قصد بجان شاه واعضای خاندان پهلوی

مطالعه زندگی محمدرضا شاه پهلوی نشان میدهدکه ازبدوسلطنت خودبا مشکلات فراوانی روبروبوده وکراراً قصدداشته ازکشورخارج گردد. علاوه براینکه چندبارگفته است (سلطنت برملت فقیرافتخارندارد) وقتی باتحریکات داخلی وخارجی روبرومیشده درمذاکرات خصوصی با نزدیکان بی میلی خودراازادامه سلطنت ابرازمیداشت.
بعضیها موارد متعددرا ذکرمیکنندکه قصدداشته ازکشوربرود. نمونه های بارزآن شهریور ۲۰-۲۱ آذر ۱۳۳۲- اسفند ۱۳۳۱- ۲۵ مرداد ۱۳۳۲- اواسط آبان و۲۶دیماه سال ۱۳۵۷بود. مواردديگری را هم نزدیکان ذکرمیکنندکه گفته است این سلطنت چه ارزشی دارد. غیرمستقیم تمایل بکناره گیری داشته که درخاطرات مختلف هم دیده میشود.
حتی درشهریور ۲۰وقتی سفرای انگلیس وشوروی باسلطنت اومخالفت میکنندبه فروغی هم میگویداصرارزیادی باینکارندارد.
چندبارسوء قصدبجان اوهم موجب گردیدکه وقتی مشکلات فراوان

کشوروتحریکات زیاد ازحدرا درداخل وخارج میدیدمیخواست خودرا ازماجراکناربکشد .شاه درکتاب پاسخ بتاریخ چنین مینویسد :

اقلادرچهارموردتفضلات خاص الهی شامل حال من شدوایمان عمیق مذهبی مرا یاری داد .نجات خودرا ازیک سانحه هوائی وسوء قصدی که در ۱۵بهمن ۱۳۲۷نسبت بمن شدفقط مرهون رحمت خداوندی میدانم وبس .هنگام ورودبدانشگاه ازمیان انبوه خبرنگاران وعکاسان ازفاصله ۳متری (ناصرفخرآرائی)بسوی من شلیک کردکه چهارگلوله بمن اصابت نمودوخراشهائی درمنطقه گردن وصورت واردآورد .من که ضارب را ازنظردورنداشتم بسرعت چندبارتغییرمحل دادم بنحویکه گلوله پنجم بشانه ام اصابت کردودیگرضارب نتوانست ازهفت تیر خوداستفاده کندوبضرب گلوله ای ازپای درآمد .شایدهم گروهی مایل نبودندکه وی اسراری راکه میدانست فاش کند .تحقیقات نشان داد که با اعضای گروه محافظه کارافراطی باصطلاح مذهبی دوستی داشته ورفیقه اش دختربا غبان سفارت انگلیس بوده ودرمحل سکونتش اوراق متعلق بحزب توده کشف شده است .شکست معجزه آسای این سوء قصدو نجات من ،مرادرایمان باینکه ازتفضلات خاص خداوندی برخوردار هستم استوارترکرد .

روز ۲۱فروردین ماه ۱۳۴۳ هنگام ورودبدفترم به کاخ مرمرسرباز جوانی بنام شمس آبادی مرا هدف قرارداد ودوتن ازمحافظان من بقیمت جان خوداورا ازپای درآوردند .تحقیقات بعدی نشان داد که یکباردیگرچپ گرایان افراطی توطئه را ترتیب داده بودند .مغز متفکراین توطئه پرویزنیکخواه بودکه به ده سال حبس محکوم شدواندکی بعدمن وی را عفوکردم .پس ازآزادی اززندان نیکخواه جزوطرفداران پابرجای سلطنت شدوبهمین علت پس ازحوادث اخیر تیرباران گردید .همدستان نیکخواه دراین توطئه غالبا "مهندسان فارغ التحصیل دانشگاه منچستربودندکه آنها را هم عفوکردم .

*

دربا ره وا قعه ۱۵ بهمن سرلشگردفتری چنین گفته ا ست:

من آ نسا ل درجه سرهنگی دا شته ورئیس دژبان بـــودم با تفا ق تیمسا رصفا ری رئیس شهربا نی جلوی دربزرگ دا نشگاه ایستاده بودیم که شا هنشا ه با ا تومبیل وا ردشدندوپس ا زعبورا زبرا برگا رد مقا بل دسته موزیک توقف نمودند .وقتی دکترسیا سی خوا ست خیـــر مقدم بگویدصدا ی گلوله بلندشدکه شا هنشا ه بسرعت سرشان را پائین آورده وشا نه را چرخا نیدند .وقتی بدومتری رسیدم ضا رت ا سلحه را بکنـــا ر پا ی من پرتا ب کرد .شا هنشا ه را دربغل گرفته با عجله سوا را تومبیل شدیم .دکترا قبا ل همسوا رشـــد .ا زلب شا ه خون میآ مد. وا زصورت خون آلودشا ه نگرا ن شده بگریـه ا فتا دم .ا علیحضرت گفتندچرا گریه میکنی ؟درخدمت بمملکت ا زا ین وقا یع زیا دا تفا ق میا فتد .چـه ا همیت دا رد . بسرعت بسوی بیما رستا ن ا رتش میرفتیم .وقتی ا ز دا خل ا تومبیل چشم را ننده ا زدا خل آ ینه ا تومبیل بصورت خون آلود شا ه ا فتا دبی ا ختیا رفرما ن را رها کردوگفت (وا ی چه خاکی بسرم شد) وبا ا ینطرزنزدیک بودکه ا تومبیل بدرخت بخوردکه شا هنشا ه گفتنـد آ را م با ش ومقررا ت را ننندگی را مرا قبت کن وبحا ل عا برین توجه دا شته با ش .وقتی به بیما رستا ن رسیدیم من ودکترا قبا ل خوا ستیم به شا ه کمک کنیم .گفتندا حتیا ج نیست من خودم پیا ده میشـــوم . در ا طا ق جرا حی سرتیب دکترنجف زا ده شروع بکارکردند ،معلوم شدخراش کوچکی ا ست که فقط گلوله درتما س با پشت شا نه ا یجا دکرده ا ست .

دکترا قبا ل مشغول پا نسما ن جرا حت لب شد .شا هنشا ه ا مرفرمودنـد که بدا نشگا ه برو م وسلامت شا ه را بهمه خبر بدهم .

بعدا" ا نتشا ریا فت که ا ول ضا رت را شا هپور علیرضا وبعدا" صفا ری بـا گلوله زده ا ندکه ا سرا رمکنون بما ند .ولی سرا نجا م سران حزب تـوده به شرکت درتوطئه ا عترا ف کردند .

*

سرلشگرسا لاری درلندن بمن گفت من روز ۱۵ بهمن با درجه سـرگردی

افسرکشیک دژبان دردانشگاه بودم وازنزدیک شاهد ماجرای سوء قصد بجان اعلیحضرت همایونی . وقتی ضارب شروع بشلیک کرد اعلیحضرت بخودحرکت مارپیچی دادندکه خوشبختانه گلوله به نقاط حساس بدن اصابت نکرد . هنگامیکه اعلیحضرت را به اتومبیل سوار کرده شفقت (ارتشبدبعدی) فرمانده گاردوقت وسرهنگ دفتری با اعلیحضرت به سوی بیمارستان بسرعت حرکت کردند . من درکنار سرتیپ صفاری ایستاده بودم که هیچگونه تیری شلیک نکردولی نمیدانم ازچه ناحیه ای گلوله ای شلیک شدکه فخرآرائی برروی زمین افتاد . وقتی نزد او رفتیم معلوم شدکشته شده است . اسلحه اورا برداشته وقتی آزمایش کردم معلوم شددوفشنگ دیگرداردکه دراسلحه گیرکرده موجب شدکه اعلیحضرت نجات یابندواگرشلیک ادامه می یافت خطرمرگ حتمی بود . فقط سرتیپ صفاری رئیس شهربانی یک دانشجوی چکوسلواکی راکه مشغول عکسبرداری ازجنازه فخرآرائی بودمضروب ساخت ودوربین راگرفت. دکترسیاسی بجریان امراعتراض کردوگفت چرا دانشجوی دانشگاه را مضروب کرده اید؟ درآن هنگام دستوردادهشدکه درهای سالن بسته شودوتازه تفتیش وبازرسی ازمدعوین صورت گرفت که کار بیهوده ای بود . آنوقتها وضع حفاظت شاه خیلی دقیق نبود . بسهولت افراد میتوانستندبه شاه نزدیک شده و نظرسوء خودراعملی سازند . بعدها گاردشاهنشاهی با تجهیزات ووسایل وافرادکافی این مسئولیت را بعهده گرفت که توانست سالها مانع سوء قصدبجان شاه بشود .

*

یکی ازمقاماتی که ناظرماجرای تیراندازی به شاه بوده است میگفت وقتی فخرآرائی دیدگلوله گیرکرداسلحه را بزمین انداخت ودست های خودرا بلندکرد . سپهبدیزدان پناه گفت (بزنیدحرامزاده را) که سربازان بجان اوافتادندکه نقش زمین شد . وگلوله ای بمغز اوخالی گردید . دکتراقبال فوراً خودرا به شاه رسانیدواورابغل کرد وبااتومبیل سلطنتی به بیمارستان برد . *

دکتر اقبال وزیر وقت کشور در مجلس درباره حادثه ۱۵ بهمن چنین گفت :

طبق پرونده موجود ناصرفخرآرائی عضو حزب توده و شورای متحده که دارای کارت عضویت شماره ۲۵۲۷ میباشد با عبدالله ارگانی که عضو حوزه شمالی ۱۹۲ حزب توده بوده و بمنظور رابطه نزدیکتری با احسان طبری و دکتر کشاورز از حوزه ۱۹۲ بحوزه ۷۱۶ که مبلغ آن احسان طبری بوده و جلساتش در منزل دکتر کشاورز تشکیل میشده انتقال می یابد و سران حزب توده نقشه سوء قصد را در مغز ناصرفخرآرائی و همدستانش پرورش میدهند و در آخرین جلسه که حوزه ۷۱۶ در تاریخ ۱۳ بهمن ۱۳۲۷ در منزل دکتر کشاورز تشکیل میشود بتنظیم نقشه قطعی خود پرداخته و روز ۱۵ بهمن را برای این منظور انتخاب مینمایند. بدون شک سران حزب توده در واقعه سوء قصد دخالت داشته اند و متواری بودن آنها از تاریخ سوء قصد بهترین دلیل دخالت آنها در واقعه میباشد. *

سپس دکتر اقبال لایحه غیرقانونی بودن حزب توده را به مجلس داد و اعلامیه دولت را چنین قرائت نمود : (دولت ملاحظه کرده که مدتی است عده ای علیه استقلال و تمامیت ارضی کشور توطئه کرده تا بنیان مملکت را متزلزل سازند و این جنایت را بحد اعلی رسانیده سوء قصدی نسبت به مقدس ترین افراد این کشور یعنی اعلیحضرت همایونی نمودند که بحمدالله و لطف خداوند بطور معجزه آسائی از خطر جستند. دولت خود را موظف میداند که برای جلوگیری از این هرج و مرج حکومت نظامی اعلام کند.)

سپس سرلشگر خسروانی بسمت فرماندار نظامی تهران تعیین و این اشخاص توقیف گردیدند. آیة الله کاشانی - برادران امامی، دکتر جودت - دکتر یزدی - رضا روستا - سید محمد باقر حجازی - دکتر حجازی - احمد قاسمی - برادران لنکرانی - دکتر کیانوری. همچنین عده ای از اعضای حزب توده و سازمان کارگران نیز بازداشت گردیده

وتمام مرا کزحزب توده اشغال شد .سرهنگ بقائی دادستان ارتش شروع ببازجوئی ازمظنونین کردکه عبارت بودندازدکترفقیهی ـ باغچه بان ـ اسمعیل رحیم وچندتن دیگر .

*

حسین مکی درباره ترورشاه چنین مینویسد :

بعدازظهرروزجمعه ۱۵بهمن جشن استقلال دانشگاه بودکه من بدانشگاه نرفتم .عصرآنروزوقتی ازخیابان پهلوی میگذشتم اتومبیلی که چندتن ازروزنامه نگاران درآن بودندبمن رسیده و گفتندشاه را دردانشگاه ترورکردند .من ازاین حادثه یکه خوردم و گفتم امشب درتهران کودتا خواهدشدومرا هم خواهندگرفت .با عجله بمجلس رفتم .گفتندکه نمایندگان برای احوالپرسی شاه بدربار رفته اند .حائری زاده درحضورچندتن ازنمایندگان گفت این ترور ازناحیه اطرافیان شاه بوده وبرای اینکه فاش نشودضارب را جابجا کشته اند .حائری زاده میگفت این توطئه ازطرف نظامیها صورت گرفته وبظن قوی رزم آرا درجریان کاربوده است .کما اینکه یکی از نمایندگان که درموقع کشتن ضارب حضورداشته اظهارمیداردهمین که اولین گلوله بسمت فخرآرائی شلیک شدبعلامت تسلیم دستهارابالا نگه داشته اظهارداشت (اینکه دیگه قرارنبود)برای اینکه کلامی دیگر ازدهان ضارب خارج نگرددسیل گلوله ازطرف نظامیها بسوی اوشلیک شد .گفتندچهارگلوله شلیک شده ولی بمن خبردادندکه دربدن فخرآرائی جای ۱۱گلوله بوده است .ساعت ۱۱ شب بمن خبردادندکه آیة الله کاشانی را باوضع فجیعی دستگیرکرده وبرده اند .دکترمصدق تصمیم داشت فردای آنشب برای احوالپرسی شاه بدربارربرودولی بعداز دستگیری آیة الله نرفت .من وحائری زاده تصمیم باستیضاح دولت گرفتیم وبرای اینکه کارما را حمل برمخالفت با شاه نکنندصبح به دربارررفتیم ودفترمربوطه را امضاء کردیم .متن ورقه استیضاح چنین بود : ۱ـ علت توقیف وتبعیدآیة الله کاشانی .

۲ـ ازبین بردن ضارب شاه بمنظورلوث کردن وشناسائی محرکین اصلی جرم.
۳ـ توقیف وتبعیدسایراشخاص وبستن احزاب وتوقیف جراید.
درجلسه خصوصی آشتیانی زاده بمن گفت نمایندگان میخواهند من وحائری زاده را ازپنجره اطاق جلسه خصوصی به بیرون پرتاب کنند، بهمین جهت درجلسه خصوصی شرکت نکردیم .ولی درجلسه علنی من و حائری زاده وآزادورحیمیان باکمال شهامت بدولت رأی کبود دادیم .درآنموقع دکتربقائی هم دولت را استیضاح کردوبصف اقلیت پیوست .شاه بواسطه این حادثه بین مردم محبوبیت پیدا کرده بود ولی تندرویهای اطرافیان مجال ندادکه محبوبیت شاه دوام یابد.

*

هاشمی مدیرروزنامه اتحادملی دراین باره چنین مینویسد:
درزمانیکه این مطلب نوشته میشودپرونده قطورسوء قصدبجان شاه هنوزدردادرسی ارتش مطرح است وکسی را به آن راهی نیست. حتی چندبارلطفی وزیردادگستری مصدق ،آنراخواست ولی به آن توجهی نشد.
دراین پرونده می بینیدمهین اسلامی رفیقه ناصرفخرآرائی دختر غلام باغبان سفارت انگلیس بوده که خیلی زودآزادومورد بخشودگی شاه قرارمیگیرد .وقتی ناصرفخرآرائی تیراندازی میکندپاسبانی اورا میگیردکه فرارنکندکه دست مرموزی پاسبان را موردهدف قرار میدهد .شاه میگوید (ضارب را نکشید)ودکترمتین دفتری فریادمیزند ضارب را نابودنسازیدکه هیچکس توجهی نمیکند .درپرونده عکسی هست که پدرعبدالله ارگانی باآیةالله کاشانی وآیةالله شهرستانی ومهندس غروی کنارهم نشسته اندولی هیچکس دراین باره تحقیق نمیکند. وقتی دادگاه نظامی حکم اعدام عبدالله ارگانی وحدادرا صادرکرد باتقاضای بستگان آنان توسط آیةالله کفائی ـ سیدمحمدصادق طباطبائی ـ امام جمعه تهران ـ موسوی نماینده خوزستان،شاه یکدرجه

تخفیف دادکه تبدیل بحبس ابدشد .

*

درکتاب (تاریخ ایران درفاصله دوکودتا) چنین نوشته شده است :

ناصرفخرآرائی بسمت خبرنگار روزنامه پرچم اسلام متعلق بدکتر فقیهی شیرازی درمراسم شرکت کرده بود .با وجوداینکه اسلحه خود را بزمین انداخته وشاه گفته بوداورا نکشیدبا شلیک سه گلوله ازپای درآمد .کارت خبرنگاری روزنامه فریادملت واوراق دیگری که در جیب داشت اورا منتسب به (جمعیت مقاومت ملی)هم میکرد .مقداری مواد محترقه وشیمیائی ونامه ای خطاب به رفیقه اش(مهین اسلامی) ومتن قوانین اساسی ایران ویوگسلاوی ازجیب اوبدست آمد .

بعضیها معتقدندکه چون مجلس تحت تاثیرافکارعمومی بسوی لغو قراردادنفت میرفت وشاه هم اقدام قاطعی برای تحکیم موقعیت شرکت نفت نمیکردلذا نقشه سوء قصدمحرمانه با توافق سفارت انگلستان و رزمآرا تهیه شده بود .یا شاه کشته میشدکه رزمآرا با یک کودتا بقدرت میرسیدوبرنامه های نفتی پیاده میشدویا ازمهلکه نجات می یافت که با ایجاد اختناق جلوی نقشه های مخالفین گرفته میشدوشاه مرعوب هم حرف شنوتر میشد .

درباره عدم حضوررزمآرا درجشن دانشگاه گفته میشودبرنامه این بود که پس ازانجام سوء قصدگارد احترام تمام حاضرین راکه ازسران کشور بودنددرهمان سالن دانشگاه بازداشت کندوسپس افرادپادگانها سازمانهائی نظیرحزب توده را با شغال درآوردندوکودتا خودبخود صورت بگیرد .چنانکه پس ازواقعه درهای سالن بسته شدوچندگروهبان با اسلحه لخت مانع خروج همه شدندوحتی وقتی عده ای ازوکلای مجلس که قصدداشتندبه مجلس رفته تشکیل جلسه بدهندسربازها به آنهافرمان ایست دادند .ولی چون نقشه اجرانشددرهای سالن بازشدوهمه آزاد گردیدند .گزارشی درپرونده هست که درآن نوشته شده رضازاهدی سرباز وظیفه ماشین نویس رکن ۲ستاد ارتش درسال ۱۳۲۷کارت خبرنگاری

ناصرفخرآرائی را ماشین کرده وبا وداده است (چون درآن ایام خبرنگاران وعکاسان وقتی اجازه ورودبمراسم رسمی داشتندکه کارت خبرنگاری آنها توسط رکن دوم تائیدشده باشد.).

مهین اسلامی رفیقه فخرآرائی دختربا غبان سفارت انگلیس بود. درکالبدشکافی فخرآرائی گفته شدجای ۱۵گلوله دربدن اوبوده است. فخرآرائی مردبیسوادی بودوازقانون اساسی ایران ویوگسلاوی سردرنمیآورد. ازقرارمعلوم اسنادی درجیبش گذاشته شده بود. زیرا سرگردشاهقلی ازوکلای متهمین واقعه دردادگاه گفته بود بروید تحقیق کنیدازاین واقعه چه کسانی استفاده میکردند؟نه فخرآرائی شاه میشدونه مهین اسلامی ملکه ایران ... آنهائیکه استفاده میکردند این اسنادرا درجیب اوگذارده بودند.

درهمانوقت روزنامه ها نوشتند: وقتی فخرآرائی دربیمارستان سینا فوت میکندواسنادزیرازاوبدست میآید:

شناسنامه ـ ناصرفخرآرائی فرزندحسین، متاهل ومتولد سال ۱۲۹۹ کارت خبرنگاری پرچم اسلام صادره درروز ۱۵بهمن ۱۳۲۷ـ کارت عضویت اتحادیه کارگران چاپخانه ها ـ کارت خبرنگاری روزنامه فریادملت کارت عضویت حزب توده ایران.

وقتی دکترفقیهی شیرازی مدیرپرچم اسلام بازداشت میگردد میگوید ازجریان بکلی بی اطلاع هستم. این شخص قبلا" مخبراین روزنامه بوده ومدتها مریض شده نیامده بود. روز ۱۵بهمن بغتتا" واردشدوکارت خبری برای ورودبدانشگاه راخواست وچون ازاوشکایتی نداشتم کارت صادرگردید. متن کارت خبرنگاری ناصرفخرآرائی

شماره ۱۶۹ تاریخ ۱۳۲۷/۱۷/۱۵ روزنامه پرچم اسلام

آقای ناصرحسین فخرآرائی دارنده شناسنامه شماره ۴۳۱ صادره از تهران بسمت خبرنگاروعکاس این روزنامه درتهران معرفی میشود.

این کارت غیرقابل انتقال بوده ومدت اعتبارآن تاتاریخ۲۸/۱۱/۱۵میباشد.

مدیرروزنامه پرچم اسلام ـ دکترفقیهی شیرازی

دکترفریدون کشاورزدربا ره واقعه ۱۵بهمن چنین مینویسد :

دکترکیا نوری با ناصرفخرآرائی ازچندماه قبل ارتباط داشت . درمسکوشنیدیم که کیا نوری درتیراندازی بشاه دخالت داشته است . چهارماه قبل ازواقعه کیا نوری درجلسه کمیته مرکزی پیشنهادکرده بودهرکس خانه دارد بفروشدوپول کافی دراختیارتشکیلات کل یعنی اوبگذاردزیرا بزودی حزب مجبوربا ختفاء خواهدشد .وقتی درمسکو قاسمی وبقراطی گفتندکیا نوری درتیراندازی بشاه دخالت داشته تازه دلیل پیشنهادآنروزکیا نوری را فهمیدیم .روزیادبودارانی ۱۴بهمن بودنه ۱۵بهمن که همه ساله درمقبره اوجمع میشدیم.درسال ۲۷ کیا نوری پیشنهادکردکه بجای ۱۴بهمن روز ۱۵بهمن که جمعه است مراسم برگذارگرددکه جمعیت بیشتری بیاید .ازسال ۲۰برای اولین بارروزیادبودتغییرکرده بود .با اینطرز روشن شدکه کیا نوری در جریان تیراندازی بشاه بوده است .دروسط میتینگ امامزاده عبدالله کیا نوری بدون اطلاع بسرعت بشهررفت ومراجعت کرد .وقتی علت را پرسیدیم گفت رفتم لوازم عکاسی بخرم .کیا نوری بنزدیک دانشگاه رفته بودتا (ارکانی)را ملاقات ومطمئن شودکه فخرآرائی بدانشگاه داخل شده است .درپایان مراسم ارانی،پیشنهادکیا نوری این بود که همه ده هزارجمعیت پیاده بشهربرویم که مخالفت شدوهیئت اجرائیه گفتنداینکاربه پلیس بهانه میدهدوتیراندازی خواهدشدوعده ای کشته میشوند .اومیخواست قدرت حزب را پس ازتیراندازی بشاه نشان بدهد .وقتی عصرآنروزهمراه رادمنش وطبری بخانه آمدم پسرم گفت دردانشگاه بشاه تیراندازی شده واورا به بیمارستان برده اند .بطرف کلوپ حزب بخیابان فردوسی رفتیم دیدم کلوپ اشغال شده ودفاتر حزب توسط سربازان باکامیون برده میشود .یزدی ـ بقراطی ـ نوشین ـ علوی ـ قاسمی ـ جودت بازداشت شدند .رادمنش که از جریان بی اطلاع بودبخانه همسایه پریدودرمنزل دوستی مخفی شد . درمنزل علی علوی که بعداً تیربارانشدجمع شدیم .اسکندرسرابی

ازمهاجرین شوروی که درزمان اشغال ارتش سرخ درسمنان آتشها روشن کرده بود محل کیانوری را به پلیس خبردادکه اورا بازداشت کردند. منهم چندشب درمنزل شوهرخواهرم (پدردکترنهاوندی) بسر بردم.

روز ۱۶ بهمن به صفاری رئیس شهربانی تلفن کردم وگفتم میدانید که حزب توده درتیراندازی بشاه دخالت نداشته چرا کلوپ مارا اشغال کردید؟ اوگفت من دستوردارم وحالاخوبست همدیگرا به بینیم.

معلوم بود میخواست مرا هم توقیف کند. گفتم وقت ملاقات با شما را ندارم وگوشی را گذاشتم. ازآن تاریخ مهاجرت من که چندماه بعد با رادمنش صورت گرفت آغاز شد. تقریباً ۴ ماه بعد به مسکو رفتیم. وقتی درجلسه کمیته مرکزی درمسکو به کیانوری اعتراض شدکه تیراندازی بشاه باعث غیرقانونی شدن حزب وکشته شدن افرادزیادی گردید. کیانوری گفت (من که بشما گفته بودم) درحالیکه درجلسه منزل علوی وقتی گفته شدکه دولت اینکاررا بما نسبت خواهدداد وکلوپ را اشغال وما را بازداشت میکند. رادمنش درحضورکیانوری گفت: (اینکاربا هزارمن سریش بما نمی چسبد) آنوقت میگفت من که شما را درجریان گذارده ام.

بقراطی وقاسمی درمسکوگفتندآنها را اززندان تهران بشیرازفرستادند که درآنجا با یک دانشجوی عضوحزب بنام ارکانی آشنا شدندکه از کودکی با ناصرفخرآرائی دوست بوده است. آنها به ارکانی گفتند چرا حزب را با تیراندازی بشاه مربوط کردید. وچرا توکه ازاین جریان خبرداشتی حزب را خبرنکردی. ارکانی با تعجب گفت اواز چندماه قبل گفته های فخرآرائی را به کیانوری اطلاع داده وکیانوری گفته دراین باره باکسی صحبت نکن ومنتظرباش. یک هفته بعد کیانوری گفت با فخرآرائی درتماس باش واگرکمکی لازم است فراهم خواهدساخت.

فخرآرائی بدنبال شاه یکبار به اصفهان ویکبار به تبریزویکبار

بمیدان جلالیه رفت ولی موفق نشدوهردفعه کیا نوری را درجریان میگذاشت .حتی یکبار کیا نوری به ارکانی گفته فخرآرائی ترسو است وبالاخره کاری نخواهدکرد .
فخرآرائی ۴۵۰ تومان برای خریدا سلحه دریافت کرد .ارکانی بدستور کیا نوری درروز ۱۵ بهمن فخرآرائی را تا دانشگاه مشایعت کرد و پس از آن درمحل دردانشگاه (موقع مراجعت کیا نوری ازامامزاده عبدالله)با وخبردادکه فخرآرائی واردداانشگاه شد .قاسمی وبقراطی گفتندهمینکه درزندان معلوم شدکه ارکانی راتوفیف کرده اند، کیا نوری سراسیمه شدومی پرسیدمجازات کسانی که درتوطئه کشتن شاه شرکت داشته باشندچیست ؟ کیا نوری بااقداماتی وسایل فرارخود را اززندان فراهم کرده بود .درموقعیکه فرار دسته جمعی مطرح بود حسام لنکرانی بزندان آمدوگفت به کیا نوری بگوئیدوسایل فرار آماده خواهدشد .حسام که خیال میکردفرارکیا نوری باموافقت هیئت اجرائیه است این پیغام را دادکه همه ازکیا نوری عصبانی شده واو را توبیخ کردند .درمسکوا عضای کمیته مرکزی به کیا نوری معترض بودندکه چرا مسئله تیراندازی بشاه را مطرح نکرده واین عمل برای حزب چه نفعی داشته است ؟
درحالیکه درتابستان ۱۳۲۷وقتی جلسه هیئت اجرائیه درمنزل کیا نوری تشکیل بودا وپرسیداگرشاه را بکشندا وضاع چه میشود ؟یکی گفت اوضاع تغییرنخواهدکرد .دیگری گفت برای ما چه فایده دارد ؟ احسان گفت تروربا اصول تئوریک ما مغایرت دارد .بسیاری ازکادرهای حزب کیا نوری را مردی حسابگر- ناروزن - حقه باز شناخته اندکه هنوزهمگاهی میگوید (من حقه زده ام) .درمسکواعضای هیئت اجرائیه میگفتندچندبارکیا نوری همراه دونظامی اززندان بیرون رفت .قراربوددریکی ازاین اوقات فرارکند .وقتی از او پرسیدندکجا میروی؟ گفت برای ساختن کاخ اشرف یا وزارت دارائی.
یکروزهم بهبودی ازمحارم شاه بزندان آمدودرمقابل همه ۱۶هزار

تومان بابت مزدکیانوری باوداد. تعجب این است که من برادر کوچک شما حمیدرضا را دوماه هرروزعیادت کردم وا ورا ازفلج دیفتری نجات دادم، دربارحتی یکشاهی همبمن نداد. آنوقت به یک زندانی ومحکوم برای کشتن شاه ۱۶ هزارتومان درزندان میدهند. بهبودی درزمان مصدق ازطریق فدائی علوی باکیانوری رابطه داشت تا وسایل سقوط مصدق را فراهمسازد. خلاصه بنظر میرسدکه تیراندازی بهشاه ازطرف رزمآرا طرح ریزی شده بودکه ارتش را دردست داشت. و روزتیراندازی، رزمآرا برخلاف معمول پروتکل، دردانشگاه حاضر نشده به بهانه تظاهرات توده ایها درا ما مزاده عبدالله این احتیاط وآمادگی اووارتش را ایجاب میکرد. کشتن فخرآرائی که اسلحه را برزمین انداخته بودموجب شداوکه ازخیلی مسائل آگاهی داشت برای همیشه ساکت بماند. رزمآرا بظاهرخودرابسیاروفادارومطیع بهشاه نشان میداد واین تظاهربصورتی بودکه روزی برای آزادی کارگران که بدیدنش رفتم وقتی شاه تلفن کرداز جا بلندشدوبحالت خبردارسئوالات شاه را باکلمه (غلام) جواب میداد. درآن زمان حزب توده قدرت نداشت که حکومت را دردست بگیرد. این فقط رزمآرا بود که ارتش را دردست داشت واستفاده میکرد.

*

ژراردوویلیه فرانسوی مینویسد:

شاه باخلق خوش، خودرا برای شرکت درجشن دانشگاه تهران آماده کرده بود. وقتی میخواست واردتالارجشن بشودناصرفخرآرائی طپانچه خودکارخودراازدوربین عکاسی خارج کرده با دومترفاصله سه تیر بسوی شاه شلیک میکند. کلاه شاه ازسرش میپرد. شاه تلوتلومیخوردو نزدیک بودکه تعادل خودراازدست بدهدا ما خودرا حفظ کردوگیج بطرف ضارب که باونزدیک میشدبرگشت. سه تیرشلیک شده فقط پوست صورتش راآغشته بخون کرد. با وجوداینکه خیلی سهل بودکه با یک جهش بسوی فخرآرائی اوراخلع سلاح کنندولی هیچکس حرکتی نکرد.

ترس همه را فرا گرفته بود و همه کس با بی نظمی فرار را برقرار ترجیح میداد. یعنی پلیس محافظین شاه، کارمندان دانشگاه، افسران و سپهبدان که سینه های خودرا مملو از نشان و مدال کرده بودند همه فرار کردند. ضارب فقط شاه را درنظر داشت نه سایرین را... در یک دایره ۳۰ سانتیمتری دو مرد روبروی هم بودند. یکی مسلح و دیگری دست خالی با چشمان آلوده بخون و صورت سرخ، درحالیکه صورت خودرا با دو دست گرفته بود تلوتلو میخورد. فخرآرائی بطرف او نزدیک میشد تا کارش را بسازد. شاه برای زنده بودن هیچ شانسی نداشت. فقط روی شخص خودش حساب میکرد بهمین جهت بچپ و راست درحرکت بود. در این حال تا پنجمین گلوله بسمت شاه شلیک شد که آنهم اصابت نکرد. با گلوله ششم میخواست کار شاه را تمام کند که فشنگ درطپانچه گیر کرد. با عصبانیت میخواست خودرا بروی شاه بیاندازد که اطرافیان تازه حس کردند که دیگر فخرآرائی خطری ندارد همه جرئت یافته او را احاطه میکنند و با یک گلوله که بپایش خورده بود بروی زمین غلتید. اصلان راننده شاه او را دستگیر میکند درحالیکه طپانچه را رها کرده ودستهایش را هم بلند کرده بود و شاه هم فریاد میزد که او را نکشید من او را زنده میخواهم ولی کسی بحرف او گوش نداد یا عمداً نمیخواستند گوش بدهند. دو گلوله دیگر به پهلو و شکم فخرآرائی اصابت کرد که بروی زمین افتاد. یک دانشجوی اهل چکسلواکی هم که میخواست فخرآرائی را از معرکه خارج کند بسرنوشت او گرفتار شد. چند نفری هم که در اطراف دانشگاه آماده بودند در میان جمعیت گم شدند و خود را بکنگره حزب توده رسانیدند که درکنار مقبره دکتر ارانی در شهرری تشکیل شده بود. در آنجا بسیاری از افراد مسلح بودند و چماقهای بزرگی هم همراه داشتند.

*

انور خامه ای در این باره مینویسد:

ترور ناموفق شاه در ۱۵ بهمن یکی از مرموزترین حوادث تاریخی

دوران اخیراست .با وجودافشاگریهای دکترکشاورزواینکه شرحت کیانوری درآن محرزگردیدولی هنوزسئوالات فراوان بی‌جواب باقی مانده‌است .وقتی دکتراقبال ونادرآراسته‌وسرهنگ دفتری شاه‌را با اتومبیل بردند ،رئیس شهربانی با شلیک گلوله‌پای ضارب را مجروح ساخت ولی مامورین انتظامی اوراگلوله‌باران کردندو کشتندوبدنبال آن محیط اختناق برقراروونفسها درسینه‌حبس شد .
هنوزهوا تاریک نشده‌بودکه‌نظامیان محل حزب توده‌را اشغال‌واثاثیه آنرا مصادره‌کردندوگروهی ازرهبران حزب توده‌بازداشت شدند .
اکنون پس ازگذشت سالها وافشاگریهای فراوان مسلم‌گردیدکه رزم‌آراگردانندهاصلی این ترورربوده‌وانگلیسها بدست اواین برنامه‌راپیاده‌کرده‌اندتایک دیکتاتوری نظامی روی کارآورده وجنبش مبارزه‌باامتیازنفت جنوب وبانک شاهی ونفوذ استعماری خودرادرنطفه‌خفه‌سازند .مهمترین دلیل دخالت رزم‌آراسودی است که‌اومیتوانست ازاینکاربرد .اگرشاه‌کشته میشدباحتمال قوی قدرت مطلق بدست رزم‌آرامیافتادوهیچ قدرت دیگری نمیتوانست دربرابراوایستادگی کند .بعدازشاه‌همه‌ازرزم‌آراحساب میبردند .درارتش ودستگاههای انتظامی اگرنفوذ اوبیش ازشاه‌نبوددرعوض آن، تنها قدرت موجودبود .
ارفع ودارودسته‌اش بکلی سرکوب وخانه‌نشین شده‌بودند . اکثر نمایندگان مجلس یاوابسته‌به‌انگلیسها بودندیامتکی به‌شاه‌و رزم‌آرا ... آنهائیکه‌وسیله‌قوام انتخاب شده‌بودندارباب عوض کرده‌یازیرچترحمایت شاه‌قراردداشتندیارزم‌آرا ..میزان قدرت رزم‌آرارا ازاینجا میتوان درک کردکه‌وقتی شاه‌کشته‌نشدبازمجلس چنان مرعوب بودکه‌تامدتی نفس ازکسی درنمیآمدورزم‌آراهمه‌کاره بود .ولی سرانجام‌براثرتحریکات پنهانی شاه‌بعضی ازنمایندگان یخ سکوت راشکستندوبه‌رزم‌آراحمله‌کردند .بدون شک اگرشاه‌کشته میشددیکتاتوری رزم‌آراحتمی بود .

انورخامه‌ای می نویسد: برای اینکه بدانید قدرت رزم‌آرا تا چه حد بوده قسمتی از خاطرات ساعدنخست وزیر وقت را نقل میکنم:
(من در آنروز بعلت ذات الریه در خانه بستری بودم. حتی خبر سوء قصد را در آغاز بمن ندادند بلکه چند ساعت بعد مطلع شدم. همانشب رزم‌آرا بخانه من آمد و گفت نسبت به کاشانی مشکوک شده‌ایم و او را گرفته، میخواهیم محاکمه کنیم. من محاکمه کاشانی را صلاح ندیده گفتم بهتر است او را تبعید کنیم. رزم‌آرا گفت من سیدضیاء و قوام‌السلطنه را هم توقیف کردم چون بنظر میرسید که آنها هم در ماجرا دست داشتند. من که احساس میکردم جریان از جای دیگر است به رزم‌آرا گفتم من سالهاست که سیدضیاء و قوام را می شناسم توقیف آنها بنفع ما نیست. وقتی رزم‌آرا رفت به اعلیحضرت تلفن کردم و استدعا کردم که سیدضیاء و قوام را آزاد کنند. فرمودند به مسئولیت خودتان اینکار را بکنید. سیدضیاء و قوام برای امضای دفتر همایونی رفتند و هر دو مورد تفقد اعلیحضرت قرار گرفتند. رزم‌آرا میخواست از واقعه ۱۵ بهمن که بدست اجنبی ترتیب داده شده بود بسود خود حداکثر استفاده را بکند و با دستگیری شخصیتهای با نفوذ راه نخست وزیری خود را هموار سازد.)
این اظهارات ساعد نشان میدهد که عصر روز ۱۵ بهمن رزم‌آرا حاکم مطلق بوده است حتی وزراء از او اطاعت میکردند و نخست وزیر از همه جا بی خبر بوده است. حتی برای آزادی افراد از شاه اجازه میگرفته که اگر شاه کشته شده بود هیچکس نمیتوانست این احکام را لغو کند. جالبتر اینکه ساعد بصراحت رزم‌آرا را طراح این ترور معرفی کرده و ارتباط او را با اجانب تذکر میدهد. قرائن دیگر در دست است که نشان میدهد رزم‌آرا برخلاف همه ساله در جشن دانشگاه شرکت نکرده و در ستاد ارتش مراقب اوضاع بوده است. با توجه به روابط رزم‌آرا با کیانوری و خسرو روزبه معلوم میشود که رزم‌آرا منتظر کشته شدن شاه بوده تا دست به کودتا بزند چون آنروز همه پادگانهای پایتخت به دستور رزم‌آرا در حال آماده باش بوده‌اند. قرینه دیگر اینکه کارت

فخرآرائی بتوصیه رکن ۲ستاد ارتش صادرشده وهمان روز ۱۵ بهمن باوداده شده است وسرباز وظیفه زاهدی شب قبل کارت را درمطب دکترفقیهی ماشین کرده است درحالیکه ضارب کارت دیگری هم از طرف روزنامه فریاد ملت داشته است که احتمال این بوده که ترور به جمعیت های مذهبی نسبت داده شود. لیکن پس از عقیم ماندن ترور نظرخودرا تغییرداده حزب توده را مسئول دانسته اند. گواه دیگر اینکه پس از زخمی شدن ضارب سرپاسبانی بنام عبدالرسول موهای اورا میگیرد که فرار نکند لیکن افراد ناشناسی از پشت سرپاسبان شلیک میکنند که سرپاسبان زخمی شده ضارب را رها میسازد در این هنگام نظامیان ضارب را از پای درمیآورند. جالب اینکه هیچکدام از این وقایع درکیفرخواست دادستان ارتش موردا شاره قرارنگرفته وعلیرغم تقاضای وکلای مدافع، ازنظامیانی که فخرآرائی را کشته اند بازجوئی نشده است. تا اینجا معلوم میشود که رزمآرا طراح اصلی ترور بوده است وکیانوری مسئول سازمان افسران ومسئول کمیته ترور ورابط با مقامات شوروی دراین ماجرا دخالت داشته است.

رئیس دادگاه سرتیپ شکرالله هدایت ازبستگان رزمآرا ودادستان علی اکبرمهتدی ازعمال سیارنزدیک اوبوده اند. این مطلب را دکتربقائی ضمن استیضاح مفصل خوددرجلسه ۲۴ فروردین ۱۳۲۸ در مجلس درهمان زمانیکه محاکمه درجریان بوده است روشن کرد.

ازاین مدارک معلوم میشود که مهتدی درزمان رضاشاه بارتبه همردیف ستوان یکم بازپرس دادرسی ارتش بوده وبعلت فساد اخراج میشود ولی درسال ۱۳۲۳ که رزمآرا رئیس ستاد ارتش بوده اورا مجددا" استخدام میکند. پس ازبرکناری رزمآرا وانتصاب سرلشگرارفع بعلت مقالات مارکسیستی که درروزنامه داریا مینوشته تحت تعقیب قرار میگیرد. وقتی مجددا" رزمآرا رئیس ستاد میشود مهتدی را با درجه همردیف سرهنگی به دادستانی ارتش میگمارد. دادیار پرونده سروان سخائی بوده او عضوسازمان افسران توده ای بودکه بعدازکشف

سازمان نظامی به‌شوروی گریخت وبعدهمراه قاسمی ودکترفروتن ازحزب توده انشعاب کرد. بنابراین شکی نیست که رهبران سازمان افسری وهیئت اجرائی حزب توده ازجریان امرکاملا" آگاه بوده‌اند. سرهنگ سیامک که درزمان رضاشاه برای شورویها جاسوسی میکردو موردا عتماد فراوان مقامات شوروی وکامبخش بوده ازجزئیات کار آگاهی داشته است.

واما متهمین این دادگاه ۹نفربودندکه ازآنها فقط ۳ نفر عضویت حزب توده را داشتند. یکی ارکانی عضوحوزه ۷۱۶، دیگری حسن صفرزاده عضوحوزه ۲۴۲وسومی علی محبی که‌فقط یک ماه ونیم‌پیش از واقعه‌درحزب نام‌نویسی ودرحوزه‌آزمایشی شرکت کرده‌بود. شش‌نفر بقیه همه‌کسانی بودندکه‌به‌نحوی ازانحاء با ناصرفخرآرائی آشنائی یا رابطه عادی داشته‌اند. عزت کیفیچیان همسراو، مهین اسلامی رفیقه او، ابوالحسن ثقفی صاحب خانه‌او، حسین اشتری، حسن ساغری وحسن حاج فرج حدادفقط دوست وآشنای اوبودند. دادستان نتوانست کوچکترین قرینه‌یا نشانه‌ای که‌بتواندیکی ازاین شش نفررا به حزب توده مربوط سازدارائه‌دهد. بعضی ازآنها مانندا شتری وحداد طبق محتویات پرونده‌دارای اعتقادمذهبی شدیدوطبعا" مخالف حزب توده‌بوده‌اند. باوجوداین دادستان ادعا می کردکه‌ترورشاه‌ازطرف رهبران حزب توده‌طرح شده‌وبه‌منظوربرانداختن حکومت وبدست گرفتن قدرت انجام گرفته‌است. دادستان انداختن‌مراسم‌یادبود ارانی راازروز۱۴به ۱۵بهمن دلیل براین‌امرمی آوردومی گفت‌در هنگام‌اجرای مراسم‌مزبوررهبران‌حزب‌نگران ومنتظربه نظر می رسیده‌اند، پس‌ازعمل فخرآرائی اطلاع‌داشتند. ولی حتی ذکری ازیک نفرازاین رهبران درسراسرکیفرخواست نیست جزدکترکشاورز که‌حوزه ۷۱۶ درخانه‌وی تشکیل می‌شده‌وطبری که‌گویا درآخرین جلسه این حوزه‌گویندگی آن رابرعهده‌داشته‌است. عجیب است کسه‌حتی یکبارهم‌ازدکترکیانوری ذکری نشده‌است درحالیکه‌او مسئول و

گوینده دائمی همین حوزه و مسئول تشکیلات حزب توده بوده و با ارکانی نیز ارتباط دائمی داشته است. کیانوری را همراه ۵ تن دیگر از اعضاء هیات اجرائیه حزب توده همزمان با این دادگاه در دادگاه دیگری به اتهام تشکیل جمعیت اشتراکی و مخالفت با سلطنت مشروطه محاکمه و محکوم می کنند ولی آنها را با این پرونده تروریستی نمی دهند! مثل اینکه تعمدی بوده است که این پرونده را چنان رسوا سرهم بندی کنند که حاصل آن در افکار عمومی تبرئه حزب توده و رهبران آن باشد. چنانکه این محاکمه و محاکمات دیگر توده ایها در مجموع همین اثر را داشت و باعث تحکیم معنوی حزب توده گردید.

مثلا" دادستان در کیفرخواست نوشته است "لیدران حزب توده با ایجاد یک دستگاه تروریستی که تحت رهبری عبدالله ارکانی عضو بانک صنعتی ... تشکیل می شده اشخاص را ... برای ترور و جنایت انتخاب می نمودند". هرکس این جمله را بخواند بلافاصله خواهد پرسید چرا این "لیدران" را در کیفرخواست معرفی نکرده و بمحاکمه نکشیده اید؟ چون کوچکترین نامی از رهبران حزب توده و دستیاران مرموز کیانوری نبوده که رهنمودها و دستورات ویژه ای به ارکانی می داده اند؟! از این گذشته طبری که در آن جلسه گوینده این حوزه بوده است کجا رفته و چگونه از این مذاکرات اطلاع نداشته است؟ هیچ چیزی پرده از روی این معما برنمی دارد، نه جریان دادگاه، نه مدافعات وکلای مدافع، نه افشاگریهای دکتر کشاورز، احمد هاشمی و دیگران! آیا راز این مرد ناشناس هیچگاه فاش نخواهد شد و این معما تا ابد پوشیده خواهد ماند؟!

نکته شگفت انگیز در جریان این پرونده دستگیری عبدالله ارکانی است. حدود سه ساعت پس از واقعه، هادی ارکانی را (گویا شوهر خواهر عبدالله ارکانی است) توقیف میکنند. و او را بشهربانی میآورند عبدالله هم بعنوان کمک بشهربانی میآید و هنگامی که از هادی بازجوئی میکردند او در گوشه اطاق نشسته بوده است. مامورین نیز

مانع حضورا ونمیشوند .وقتی با زجوئی ازهادی شروع میشود ،پی میبرندکسی که درتعقیب اوهستندهادی نیست بلکه عبدالله میباشد که درگوشه اطاق نشسته بوده وفی المجلس اورا دستگیر میکنند .اوهم درهمان جلسه اول میگویدفخرآرائی با من رفیق بودوتا ساعت دو ونیم صبح نیزهمراه اوبودم واورا تا دم دانشگاه همراهی کرده ام .
چه کسی این نام را به پلیس داده جزواسرار است . دکترفقیهی شیرازی یا رکن ۲ ستادارتش ؟

روزنامه اتحادملی نوشت پدرارکانی (محمدجوادارکانی) بوده که زمان رضاشاه چنددوره ازخوزستان وکیل بوده است وموسوی نماینده دشت میشان نیزآنها را میشناخته که وقتی باو مراجعه میکنند واوهم به رزم آرا میگوید (حزب توده درا ینکاردخالت داشته وعبدالله ارکانی متهم است)ولی بعداً هادی ارکانی را مرخص میکند .
وقتی ازدکترفقیهی میپرسندکه چرا به فخرآرائی کارت خبرنگاری داد؟ میگویدا وسابقه ابتلا به سوزاک داشت که اورامعالجه کرده ام و ۱۶۹ نفرازمن کارت خبرنگاری گرفته اندکه یکی هم اوبوده ولی چون سابقه مرض داشته ازاوتعهدگرفتم که کاربدی نکند . فقیهی شیرازی راآزادمیکنندولی صاحبخانه فخرآرائی را شریک جرم میدانند .طبق گفته مکی علت عدم تعقیب فقیهی شیرازی وابستگی اوبه رکن ۲بوده است وبتوصیه رکن ۲هم کارت خبرنگاری فخرآرائی را صادرکرده است .

فخرآرائی بطور مسلم عضواتحادیه چاپخانه ها وابسته بشورای متحده کارگران بوده اما کارت عضویت اودرحزب که بنا به ادعای دادستان دراردیبهشت ماه ۱۳۳۵ صادرشده بدست نیامده است ...

کیانوری مسلماً درجریان بوده وباحتمال قوی سفارت شوروی را درجریان گذاشته است .درآنزمان شورویها نسبت به شاه بدبین و نسبت به رزم آرا خوشبین بوده اند .

حسین اشتری اعتراف کرده که ناصرمرا تبلیغ میکردکه بحزب

توده وا ردشوم و میگفت با دکتر کشا ورز و کا مبخش و دکتر یزدی و کیا نوری مرا وده دا شته و هر دستور آنها بخوا هند با و میدهند. تحریک به ترور هم از طرف حزب توده بوده تا بتوا نند زمام امور را بدست بگیرند. آنوقت دا دستا ن با هیچیک ا زسرا ن حزب توده کا ری ندا شته و در حا لیکه دکتر یزدی و بقرا طی و کیا نوری و قا سمی وجودت با زدا شت بوده ا ند حتی آنها را مورد با زجوئی قرا رندا ده ا ست. مثل ا ینکه با زپرس را منع کرده بوده ا ند که در ا ین با ره ا زسرا ن حزب توده با زجوئی بکنند.

دلیل ا ینکه شورویها درجریا ن بوده ا ند آنکه وقتی دکتر کشا ورز در مسکو به کیا نوری حمله میکند و میخوا هد به ا ینکا ر رسیدگی بشود هفته ا ی بعد مسا ئل دیگر بمیا ن میآ ید و پرونده تیرا ندا زی به شاه و شرکت کیا نوری در آ ن ا زصورت جلسه خا رج میگردد و ا صرا ر کشا ورز هم بی نتیجه میما ند.

یک موضوع مبهم دیگر در ما جرا وجود دا رد که طبق با زجوئی یکی ا زا عضا ی حوزه ۷۱۶ معلوم شد در آخرین جلسه حوزه در ۱۳۲۷/۱۱/۱۳ در منزل دکتر کشا ورز عبدا للهٔ ا رکا نی با مردنا شنا سی بحوزه آمده بود که در با ره ترور شا ه تصمیم گرفته شود. ا عضا ی حوزه با دیدن عکس فخرآ را ئی تکذیب کرده ا ند که ا و آ نمردنا شنا س نبوده هیچکس نمیدا ند آ ن مردنا شنا س کیست؟

ا حتما ل دا رد که یکی ا زما مورین شوروی بوده که میخواسته ا طلاعات بیشتری در با ره ترور بگیرد.

*

ا حسا ن طبری مینویسد: پس ا زما جرا ی تیرا ندا زی بسوی شاه حکومت نظا می ا فرا د رهبری حزب را مقصر شنا خت و نا م دکتر کشاورز و من را تصریح کرد. جرم کشا ورز آ ن بود که حوزه حزبی که ا رگا نی در آ ن شرکت میکرد در منزل کشا ورز بود و جرم من ا ین بود که در ا ین حوزه بعنوا ن گوینده شرکت میکردم. برا ین پا یه مضحک برای من و کشاورز

حکم اعدام غیابی صادر شد. علاوه بر این ده تن از رهبران حزب توده غیاباً محکوم به اعدام شدند که نصیب من و کشاورز دو با رحکم اعدام غیابی بود. جالب این بود برای رهبرانی که زندانی شده بودند حکم اعدام صادر نشد. هیئت اجرائی تصمیم گرفت من و رادمنش و کشاورز از ایران خارج شویم که عازم شوروی گردیدیم.

*

ناصر فخرآرائی در کتاب خاطراتش که بدست آمده چنین نوشته است: من همیشه شخص شروری بودم. دو سال در زندان قصر بسر بردم بعداً وارد خدمت وظیفه شده ام. چون روزنامه رهبر توجه مرا جلب کرده بود وارد اتحادیه کارگران شدم و سپس داخل حزب مقدس توده گردیدم. چون میخواستم ملت ایران را از بردگی و سرمایه داری نجات دهم.

*

در نشریه ای چنین خواندم: در مورد قتل ناصر فخرآرائی به طوریکه شاهدان عینی اظهار داشته اند ابتدا اصغر امیرصادقی راننده مخصوص به طرف ضارب هجوم می برد و چون فخرآرائی تصمیم میگیرد با دشنه از خودش دفاع کند، شاهپور علیرضا او را به ضرب گلوله از پای درمی آورد.

مطالب مختلف درباره تیراندازی بسوی فخرآرائی برای ثبت در تاریخ نقل گردید.

* * *

حمله با مسلسل به شاه درکاخ مرمر

درسال ۱۳۴۴ درحالیکه محمدرضا شاه پهلوی دراوج قدرت بود وهمه‌کارهای مملکت را با انگشت خودبحرکت درمیآورد درروز ۲۱ فروردین وقتی که ازکاخ اختصاصی با اتومبیل خودبرای شروع‌کار روزانه بکاخ مرمرمیآمد ،بمحض پیاده‌شدن ازاتومبیل درکنارا ستخر مقابل کاخ ،سربازوظیفه رضا شمس آبادی با مسلسل شلیک بسوی شاه‌راآغازمیکند .

شاه‌با شنیدن صدای تیربا سرعت وباحرکات مارپیچی بسوی کاخ میدودودرهمان طبقه‌اول واردا طاقی میگرددودررا محکم‌میبندد و روی زمین درازمیکشد .شمس آبادنیزبدنبال اورفته‌و چندگلوله‌هم‌بدراطاق شلیک میکندکه‌گلوله‌ها وارد اطاق شده‌ولی به‌شاه‌نمیخورد .محافظین شاه‌از قبیل محمدعلی بابائیان وآیةالله‌لشگری که ازگروهبانان گاردشاهنشاهی‌بودندشمس‌آبادی را موردهدف قراردادهواوهم‌با مسلسل بسوی آنها وچندتن دیگر شلیک میکندولی این دوگروهبان کشته‌میشوندکه‌درامامزاده عبدالله بخاک‌سپرده میشوندوبه‌آنها لقب (شجاعان شهید)داده‌شد .شمس آبادی

همجا بجا کشته میشود .

شاه پس از این واقعه بدفترکار خود میرود و کار روزانه را شروع میکند .یکی از کسانیکه وقت شرفیابی داشت میگوید "با اینکه مدت کمی از واقعه گذشته بود و باور نمیکردم که ملاقاتی صورت گیرد ولی وقتی شاه مرا پذیرفت دیدم حالت عادی داشت و روحیه اش خیلی قوی بود و میگفت خدا را شکر که نجات یافتم و خداوند میخواهد که بخدمات تم باین ملت ادامه دهم .نجات از این حادثه واقعاً معجزه بود ."

اعلیحضرت درباره حادثه ۲۱ فروردین چنین مینویسند :

یکی دیگر از مظاهر فعالیتهای تخریبی واقعه ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ بود .هنگامیکه بدفترکارم در کاخ مرمر میرفتم ،یک سرباز گاردکه مثل همه سربازان سوگند وفاداری خورده بود با رگبار مسلسل درصدد قتل من برآمد .ولی مشیّت الهی که مرا تا آنوقت بارها نجات داده بود در آنروز نیز مرا از یک مرگ حتمی حفظ کرد .همچنانکه بلوای ۱۵ خرداد ارمغانی بود که ارتجاع سیاه برای ما همراه آورده بود این توطئه نیز ارمغانی بود که کمونیستهای تربیت شده در دانشگاههای انگلستان برای مردم ما تهیه دیده بودند .ولی هر دو تلاش و تلاشهای مذبوحانه دیگر خنثی شد .زیرا در آنموقع چرخ اصلاحات با قاطعیت و کوبندگی کامل بکار افتاده و نیروهای اهریمنی ،از هرکجا سرچشمه گرفته بود خواه و ناخواه سرنوشتی جز اینکه در زیر این چرخها خرد شوند ،نداشتند .

*

بدنبال این ماجرا گروهی با تهام شرکت در توطئه دستگیر میشوند که پرویز نیکخواه تحصیل کرده دانشگاه انگلستان مغز متفکر این واقعه شناخته شد .

احمد سمیعی مینویسد :پرویز نیکخواه تا سال ۱۳۳۳ عضو سازمان جوانان حزب توده بوده است .تا سال ۳۷ چندان فعالیتی نداشت . پس از چندی با حزب اختلاف پیدا میکند و جدا میشود .از سال ۱۳۳۹ در

اروپا نقش موثری درفعالیتهای سیاسی خارج ازکشورداشته است.
درسال ۴۲برغم‌فعالیتهائی که‌درخارج برضدرژیم‌داشته‌مورداغماض قرارمیگیردودرپلی تکنیک تهران مشغول تدریس میگردد. درسال ۴۳به‌تشکیل گروهی دست میزندوتدارک عملیات پارتیزانی میبینند. ازجمله‌افرادی که‌بگروه‌اومیپیوندنددوجوان کاشانی به‌اسامی (رضا شمس آبادی ـ احمدکامرانی)بودندکه‌اولی برای‌خدمت درگارد شاهنشاهی انتخاب ودومی مغازه‌رادیوسازی درجوادیه‌داشته‌است. درفروردین ۴۴شمس آبادی قصدخودرا مبنی برترورشاه‌به‌کامرانی میگویدکه‌اوهم ازطریق منصوری به‌نیکخواه‌اظهارمیدارد. ولی پس ازطرح مسئله‌درکمیته‌گروه‌این اقدام‌موردتصویب قرارنمیگیرد. ولی شمس آبادی که‌تحت کنترل نبوده‌در ۲۱ فروردین با مسلسل دستی بسوی شاه‌شلیک میکندکه‌خوداوهم‌کشته میشودواعضای گروه دردادگاه‌ابرازندامت میکنندکه‌درنتیجه منصوری وکامرانی به اعدام‌ونیکخواه‌بحبس ابدمحکوم‌میشوندکه‌دردادگاه‌تجدیدنظر نیکخواه‌به‌ده‌سال حبس محکوم‌میگردد. درسال ۴۶نیکخواه‌به‌بروجرد تبعیدمیگرددکه‌درآنجا موردعفوقرارمیگیرد. ازآنجا دیگرنیکخواه ازنظرپردازان حزب رستاخیزومفسررادیووتلویزیون درمسائل سیاسی واجتماعی میگردد.
منصوری وکامرانی هم‌موردعفوشاهانه‌قرارمیگیرند (هیچیک از متهمین این واقعه‌اعدام‌نشده‌بلکه‌همه‌آزادگردیدند).

*

دکترحسن صفوی دراین باره‌درکیهان‌چاپ لندن‌چنین مینویسد:
پس ازتشکیل کنفدراسیون دانشجویان خارج ازکشوردرآغاز دهه ۶۰ از ۸ تن ریش سفیدان فدراسیون دانشجویان انگلستان دعوت شدکه‌درهتل کلاریج با پادشاه‌فقیدنهارصرف کنند. حمیدعنایت وامیرطاهری ـ پرویزنیکخواه ـ حسن رسولی وچندتن دیگربودند. گفتگوباپادشاه‌به‌درازاکشید. هنوزدرمعظم‌له‌نشانه‌ای ازفرعونیت

آریا مهری نبودکه من بعدها درمراسم‌سلام‌درصف دانشگاهیان دیدم. حرف پادشاه این بودکه درمملکت یک انقلاب درونی شده‌واگرشما مدعی اصلاحات هستیدبرخیزیدوازموقعیت بهره‌بگیرید. تاآنجاکه بیاددارم‌همه‌پذیرفتیم‌وپرویزخونساری هم‌سنگ تمام‌گذاشت وهمه را باوسایل کافی ودعای خیرعازم‌ایران ساخت.

نخستین درگیری باسازمان امنیت بزمان تیراندازی به‌شاه‌ودستگیری نیکخواه، منصورپورکاشانی، منصوری، فیروزشیروانلوپیش آمد. ساعت ۵بعدازظهر ۲۲فروردین فردی بنام (مهندس مبینی) ازمن خواست که‌فرداصبح درخانه‌ای درخیابان ثریا با او ملاقات کنم. از من اطلاعاتی درباره‌آن چهارنفرکه‌با من درمنچسترهم‌خانه‌بودیم میخواست. درپایان نظرم‌را درباره‌علت تیراندازی بشاه‌وامکان ارتباط دوستانم‌با فدائیان اسلام‌وسربازی که‌ظاهراً عامل آنهاو مامورکشتن شاه‌بودبدهم. گفتم نمیدانم‌واگراحتمالی باشدباید بدیگران نگریست نه‌پرویزنیکخواه‌که‌یک ماتریالیست ـ ایده‌آلیست ضدخشونت بود. روزبعدهم‌مجدداً اوراکه‌مامورساواک بوددیدم‌ودر باره‌شخصیت پرویزنیکخواه‌سئوالاتی میکردکه‌دوسال ازشب وروزم را با اوزیریک بام‌گذرانده‌بودم. اوگوهری تابان وشخصیتی‌درخشان بود. حتی نوشتم‌که‌درمدت زندگی با من با عوامل خارجی ارتباط نداشته‌ودستورنمیگرفته‌است.

هنگام‌وداع‌ازآن عضوساواک شنیدم‌که‌پادشاه‌پرویزرا به‌کاخ‌خواسته وباوگفته (آیاحق نان ونمکی که‌درلندن خوردیم‌وقولی که‌درآنجا داده‌شده‌بودهمین بود. پاسخ پرویزکه‌بعدازآزادی‌ازاوشنیدم‌این بود: من دستم‌هیچگاه‌بخون کسی آلوده‌نخواهدشدوهرگزدرکشتن‌کسی شریک نخواهم‌گشت چه‌رسدبچنین کاری درموردشما. چون معتقدم نبودن شما درشرایط فعلی پیآمدی بدتربرای مملکت ازوضع کنونی خواهدداشت.)

شگفت آنکه‌پادشاه‌اورا بخشودچه‌می پنداشت که‌اگرگناهی شده

دربا ره‌جا ن ا وبوده‌نه‌درمسیرتجزیه‌خا ک میهن .
کا ری که‌دربیشترقوا نین دنیا مجا زا ت مرگ همرا ه‌دا رد .

*

فرشیدمها م‌درکیها ن مینویسد :

تضا دمسلکی بین چین کمونیست وشورویها موجب شدکه‌سران حزب توده‌ا زسیا ست شوروی پیروی کنند .درنتیجه عده‌ا ی ازا عضای حزب بخصوص درا روپا وآ مریکا با ا ین روش حزب مخا لفت کرده‌به فعا لیت پردا ختند .گروهی ا زآ نا ن درا نگلستان برهبری پرویزنیکخواه اقدا ماتی کردندونیکخوا ه‌به‌ا یرا ن آ مدوبا درنظرگرفتن عامل (مذهب)بتلاش خودا دا مه‌دا دند .آ نها درصددبرآ مدندکه‌ا زا ین عامل درکا رها ی تبلیغا تی خودا ستفا ده‌کنند .درنشست ها ی مختلف که ا فرا دی را تحت تا ثیرقرا ردا ده‌بودندیکی شمس‌آ با دی سربا زگارد ودیگری ستوا ن یکم‌کلاهدوز ا فسرگا ردشا هنشا هی بودکه‌با آ نها همکا ری نمودند .معرف کلاهدوزدرگاردشا هنشا هی فردوست بوده‌است . پس ا زتیرا ندا زی بسوی شا ه‌درکا خ مرمروبا زدا شت متهمین وقتل شمس‌آ با دی متهمین با عدا م‌محکوم‌وموردعفوقرا رگرفتند .
کلاهدوزپس ا زوقا یع بهمن ۵۷ تشکیلات سپا ه‌پا سدا را ن را سرو صورتی دا دکه‌بعدا"درسقوط هوا پیما ی سران ارتش کشته‌شد .نیکخوا ه هم‌توسط عما ل توده‌ا ی‌وملاها ا عدا م‌گردید .
فردوست معرفی ستوا ن کلاهدوزرا بگا ردشا هنشا هی یک کا ر عا دی قلمدا دکردویا دآ ورشدکه‌ا زگرا یش‌های‌ا وا طلاعی ندا شته‌است بهمین جهت تا مدتی ا زا لطا ف ملوکا نه‌محروم‌بودکه‌بعلت سفا رشا تی با ر دیگرلطف شا ه‌را بدست‌آ وردوتا بهمن ۵۷ بکا را دا مه‌دا د .
(با مرا جعه‌بسوا بق ا مرومطا لب منتشره‌درمطبوعا ت درحادثه‌فروردین ۲۱ هیچگا ه‌نا م‌فردوست وستوا ن کلاهدوزدیده‌نمیشود .ستوان‌کلاهدوز جزومتهمین نبوده‌بلکه‌درگا ردتا روزسقوط رژیم‌کا رمیکرده‌وکمک مهمی هم‌طبق ا ظها را ت خودبه‌رژیم‌جمهوری ا سلامی کرده‌ا ست ونقش

خرابکار انه خودرا درگاردشاهنشاهی وروابطش را با انجمنهای اسلامی بیان داشته است). *

پروانه نیکخواه (همسر مهندس سیف که از بستگان من است) میگفت: پرویز برادر من بهیچوجه اهل ترور و این قبیل کارها نبود. از زمانی که از حزب توده جدا شد معتقد گردید که مداخله و نفوذ روسها برای ایران بسیار خطرناک میباشد و باید با این امر مبارزه کرد و بهمین جهت درصدد بود تشکیلاتی بوجود آورد که بتواند افکار خود را پیاده کند. طبعاً با اشخاص مختلف در تماس بود. تا آنجائیکه ما میدانیم اصلاً" شمس آبادی را نمیشناخت. از قرار معلوم منصوری با شمس آبادی در تماس بوده است. یکبار هم وقتی شمس آبادی اظهار میداشته که قصد ترور از این قبیل کارها را دارد منصوری حرف او را خیلی جدی تلقی نکرده و حرفی هم با پرویز نزده است. اطلاع ما این است که گروه دیگری که بعضی از امرای ارتش هم در میان آنها بوده اند قصد کودتا داشته اند و درصدد قتل شاه برآمدند ولی چون شمس آبادی توفیق نیافته و کشته شده است آنها این توطئه را با این گروه که در بین آنها افرادی هم وابسته بدستگاههای مختلف امنیتی بوده اند نسبت داده اند. چنانچه وقتی ما بوسایل مختلف با مقدم درساواک تماس گرفتیم، اطلاعی از جریانات نداشت.

از قرار معلوم دستگیرشدگان مورد شکنجه برای اعتراف قرار میگیرند و منصوری مطالبی میگوید و اظهار میدارد که اگر مرا نزد شاه ببرید همه حقایق را خواهم گفت. با اجازه شاه اینکار صورت میگیرد و منصوری را یکروز بکاخ میبرند که روی پای شاه میافتد و میگوید اعلیحضرتا ما را خیلی شکنجه داده اند که اعتراف کنیم قصد کشتن شما را داشته ایم ولی قسم میخورم که ما چنین برنامه ای نداشته ایم و شمس آبادی را هم میشناختیم ولی مثل اینکه گروههای دیگری هستند که شمس آبادی را باینکار وادار کرده اند و چون شکست خورده اند بگردن ما انداخته اند. شاه هم بچند سازمان دیگر دستور رسیدگی دقیقتر میدهد و بهمین جهت

از اعدام متهمین واقعه که محکوم شده بودند صرفنظر شد.

*

نگارنده پرویز نیکخواه را خوب میشناختم. از امپریال کالج انگلستان درجه فوق لیسانس داشت و از شاگردان بسیار ممتاز و برجسته بشمار میرفت. اکثرا فرادخانواده او تمایل چپی داشتند. بعد از اینکه مورد عفو شاه قرار گرفت و قسمتی از کارهای تلویزیون باو محول گردید و در حزب رستاخیز از متفکرین حزبی شده بود کراراً او را میدیدم. وقتی با او صحبت میکردم میدیدم به رژیم خیلی علاقمند شده و میگفت بعقیده من اگر شاه لطمه ای ببیند و رژیم سلطنت در ایران ضعیف شود وضع مملکت خیلی بدخواهد شد و منهم با تمام قوا میکوشم که به شاه و رژیم خدمت کنم. با اینکه میگفتند او را از زندان برای دیدار شاه برده بودند نه خودش مطلبی بمن گفت و نه افراد فامیلش این مطلب را تأئید کردند بلکه میگفتند تا آنجائیکه ما در جریان هستیم او از زندان بدیدار شاه نرفت. فقط منصوری را بردند ولی بعداً که برنامه های تلویزیون را اداره میکرد و در حزب رستاخیز فعالیت داشت شرفیاب شد و مورد علاقه شاه قرار گرفته است.

پس از سقوط رژیم روزنامه های جمهوری اسلامی نوشتند که شمس آبادی هم تحت تاثیر مبلغین مذهبی بوده و در جلسات قرائت قرآن شرکت میکرده و بدستور چندتن از روحانیون دست باین اقدام زده است. حتی استوار عباسعلی ساری را بجرم تیراندازی بسوی شمس آبادی که منجر بقتل او شده است اعدام کردند.

پرویز نیکخواه و محمود جعفریان که هردو در حزب توده سابقه فعالیت داشته و در سالهای آخر رژیم از کارگردانان تلویزیون و مبلغین رژیم شاه شده بودند در همان روزهای نخستین انقلاب دستگیر و بجوخه اعدام سپرده شدند. عده ای معتقدند کمونیستها و اعضای حزب توده و چپی ها که پس از سقوط رژیم در دادگاههای انقلاب راه یافته بودند، مسبب خیلی از این اعدامها بوده اند و بخصوص کسانی را که

درگذشته با حزب توده ارتباط داشته و از آن حزب جدا شده و به خدمت رژیم درآمده اند زودتر از دیگران اعدام کردند تا از آنها انتقام بگیرند.

*

باستانی پاریزی مینویسد:

ناصرالدوله فرمانفرما حکمروای سنگدل کرمان فریاد مردم را به هفت فلک رسانده بود. از جمله بیدادگریهایش این بود که یکبار سردار حسین خان بلوچ را برای دریافت اموالش زندانی کرد و و پسرش را در زیر غل و زنجیر در زاغه ای محبوس نمود. پسر جوان بدیفتری مبتلا بود. سردار حسین خان از زندانبان خود میخواست تا نوجوان بیمارش را آزاد کنند شاید در خارج بهبود یابد. سرانجام سردار حسین خان به افضل الملک کرمانی پیام میدهد که اگر حکم آزادی پسرش را بدهد ۵۰۰ تومان پیشکش خواهد داد. افضل الملک در فرصت مناسب جریان را به ناصرالدوله میگوید ولی رضایت نمیدهد. افضل الملک میگوید (آخر خدائی هست - پیغمبری هست - ظلم است که پسری چنین رشید برا برچشمان پدرش زیر غل و زنجیر بمیرد. اگر پدر گناهکار است. پسر که گناهی ندارد.

فرمانفرما با غرور میگوید (فرمانفرمای کل کرمان، انتظام مملکت خود را به ۵۰۰ تومان نمیفروشد.) سرانجام پسر در مقابل پدر جان میدهد.

قضای روزگار سه روز بعد یکی از پسران فرمانفرما به دیفتری دچار میشود. اطباء هرچه سعی میکنند فایده ای نمیبخشد. فرمانفرما دستور میدهد ۵۰۰ گوسفند قربانی کنند و به فقرا ببخشند. او از همه واعظان و درویشان خواست که شب و روز دعا کنند. دست بدامن افضل الملک میزند. وقتی وارد اطاق او میشود فرمانفرما میگوید (باور کن خدائی نیست، پیغمبری نیست، پیری نیست. اگر من پیرمرد قابل ترحم نبودم لااقل بدعای این همه فقرا و سادات و علماء و ببرکت این ۵۰۰ گوسفند قربانی و نذورات باید فرزندم نجات

یافته باشد.) افضل الملک میگوید خدائی هست، پیغمبری هست، پیری هست. فرمانفرمای کل عالم انتظام مملکت خود را به ۵۰۰ گوسفند رشوه ناصرالدوله نمیفروشد.

مرحوم امیرانی با نقل این مطلب درخواندنیها بمناسبت واقعه ۲۱ فروردین ورای صادره درباره پرویز نیکخواه آنرا نقل کرده و نوشت این جریان عبرت آموز است تا عبرت گیرنده که باشد و از کدام قسمتش چگونه عبرت بگیرد.

امیرانی بخود من گفت که قلی ناصری آجودان شاه با وگفته بود که روزی بدفتر شاه احضار شدم. شهبانو هم آنجا بود و مشغول خواندن خواندنیها و همین جریان بود که وقتی آنرا تمام کرد رو به شاه کرد وگفت پرونده نیکخواه مطرح است (اعلیحضرتا ـ آخر ما خودمان هم بچه داریم.) این تجلی احساسات مادرانه چنان شاه را تحت تاثیر قرار داد که نیکخواه و دیگران را عفو کرد و زندگی دوباره بهمه آنها بخشید. نیکخواه مارکسیست انقلابی و کمونیست بود. چندسال بعد داوطلبانه در زندان بمصاحبه تلویزیونی آمد و گفت مارکسیسم و کمونیست جزرژیم‌هائی دیکتاتوری وضدآزادی عرضه نمیکنند ولی انقلاب شاه و ملت میتواند سرمنشاء تحولات بزرگی باشد. (وپس از آزادی بمدیریت گروه بررسی وتحقیق رادیوتلویزیون منصوب گشت وسالها با ایمان ووفاداری کار کرد. پس از انقلاب اسلامی تیرباران شد. او دربرابر شکنجه‌گران خود از آنچه انجام داده بود شجاعانه دفاع کرد وگفت: حکومت دینی همطراز حکومتهای کمونیستی واستبدادی وضدآزادی است).

باستانی پاریزی مینویسد: پایان کار این نوه فتحعلیشاه که با ظلم وجورگذرانیده بود عبرت آموز میباشد. درسال آخر حکومت خود دچار درد گلوئی شده بود که آنرا نوعی طاعون میگفتند. سه چهار پسر و دختر شاهزاده را از حیات محروم ساخت. شب و روز آرام نداشت. وقتی مرد هیچکس بالای سر او نبود و هیچ برایش نمانده بود.

* * *

توطئه های دیگر علیه شاه وخاندان سلطنت

درنشریات مختلف دیده میشودکه چندبار دیگرهم به شاه سوء قصد شده است :درارديبهشت ۱۳۴۶ یک گروه کماندوئی به اتومبیل شاه حمله کردندوخساراتی هم وارد ساختندولی شاه دراتومبیل نبوده است. درهمان سال هنگام دیدارشاه ازبرلن غربی یک دانشجوی ایرانی کوشیدبا استفاده ازاتومبیل پرازموادمنفجره شاه رابکشدولی توفیق نیافت واتومبیل کشف شد .شاه چندبارهم دچارحادثه هوائی شدکه مهمترین آن هنگام بازدیدازسدکوهرنگ اصفهان بودکه هواپیما بوضع بدی روی زمین افتادولی شاه صدمه ندید .بهمین جهت باتمام علاقه ای که شاه بفن خلبانی داشت وهمیشه هواپیمای حامل خودرا هدایت میکردخیلی ازنزدیکان بخصوص ملکه مادراورا ازاشتغال بامرخلبانی منع میکردندولی شاه توجهی نداشت زیرایکی ازکارهائی که بشادی اوکمک میکردخلبانی بود .شاه انواع واقسام هواپیما را هدایت میکردودریک سفرهم درقسمتی ازراه هدایت هواپیمای کنکورد را بعهده داشت .کسانی که با مرخلبانی آشنا هستندوشاهدکارخلبانی شاه بوده ویا تعلیم اورا بعهده داشته اندمعتقدندیکی ازبااستعدادترین افراددرامرخلبانی بوده است .شاه درپاسخ کسانی که او را

ازخلبانی منع میکردندویا میگفتنددرحفظ جان خوداحتیاط زیادتری نشان دهدوحتی یکبار بخبرنگار فیگاروچنین گفت :
(من نه ازخطرمیترسم ونه ازمرگ .فقط برای خدمت به ایران وایرانی زنده هستم وایمان دارم وبسرنوشت معتقدم .تجربه عمرکوتاه بمن آموخته که بسرنوشت کمک کنم .ژنرال دوگل گفته بودحالاکه موقعیت مناسب نیست ما موقعیت را عوض خواهیم کرد .این دقیقاً همان کاری است که من بدان مشغولم .)

درمهرماه سال ۱۳۵۲یکباردیگرازطرف دستگاههای امنیتی اعلام شدکه گروهی قصدداشتندخاندان سلطنت را ازبین ببرند .آنها در درجه اول هدفشان شخص شاه بودولی چون دسترسی باین امرامشکل میدانستندبفکردستگیری شهبانوفرح وولیعهدافتادند .اینها میخواستندشاه وشهبانووولیعهدراکشته ویادرصورت امکان آنها را بربایندوتقاضای آزادی زندانیان سیاسی را بنمایند .ودرصورت عدم موفقیت گروگانها را بکشند .جریان ازاینقراربودکه هنگام نزدیک شدن رضا علامه زاده برنده جایزه فستیوال بخاندان سلطنت (شاه ـ فرح ـ ولیعهد)برنامه را اجرا کنند .پس ازدستگیری توطئه ـ کنندگان معلوم شددونفرازافرادگروه سابقه محکومیت دارند .یکی منوچهرمقدم سلیمی که درواقعه ۲۱فروردین ۴۴دخالت داشت وبه سه سال زندان محکوم شده بود .دیگری کرامت دانشیان بودکه سابقه محکومیت داشت .درمیان دستگیرشدگان چندتن نویسنده وفیلمبردار هستندکه میخواستنددرفستیوال فیلمهای کودکان نقشه را اجرا کنند .
بدینطرزکه هنگام شرفیابی علامه زاده یکی دیگرازافرادگروه بنام عباسعلی سماکاربااسلحه ملکه وولیعهدراتهدیدکرده ودرصورت لزوم ایرج جمشیدی فرد دست بتروربزندوکرامت الله دانشیان و طیفوربطحائی اقدامات مسلحانه انجام دهند .سایرافرادگروه عبارتنداز :خسروگلسرخی نویسنده ـ رحمت الله جمشیدی خبرنگار ـ شکوه فرهنگ روزنامه نگار ـ مریم اتحادیه ومرتضی سیاهپوش کارمند

روزنامه ـ ابراهیم‌فرهنگ وفرهاد قیصری کارمند.
طیفوربطحائی دراعترافات خودگفته با تصویب اعضای گروه قراربود دریکی ازمراسمی که با عنوان فیلمبردارشرکت میکندبا استفاده ازپوشش دوربین وسیله اسلحه یا موادمنفجره بجان شاه وملکه وولیعهد سوء قصدراانجام دهد. یکی دیگرازاعضای گروه اعتراف کرده قصد ربودن والاگهرمهنازرا داشته وهمچنین درنوشهرمحل سکونت والاحضرت فاطمه راکه گاهگاهی شاه وملکه به آنجا میرفتندزیرنظر داشته است. دراین گروه شکوه فرهنگ وابراهیم رازی که زن وشوهر هستندفعالیت مشترک داشتند.
روز ۲۶ دیماه ۱۳۵۲ محاکمه ۱۲ نفرمتهمین توطئه علیه شاه وخاندان سلطنت دردادرسی ارتش شروع شدودادستان گفت متهمین میخواستند با انفجارپل نوشهرهنگام عبورشاه وشهبانوسوء قصدرا اجرا کنند.
دیگراینکه درمراسم اسکی یا تعطیلات تابستانی در (سن موریتس) شاه وملکه را بقتل برسانند. یا اینکه درمراسم فستیوال فیلم شهبانو وولیعهدرا بگروگان بگیرند. اماکن تعیین‌شده ازطرف متهمین کاملا" شناسائی شده واسلحه ومهمات ووسائل کافی تهیه نموده بودندکه متهمین هم بجرائم خودا عتراف کرده اند. یکی ازمتهمین مریم اتحادیه دوست والاگهرمهنازبودکه آدرس ومحل اقامت را دراختیارمتهمین گذارده است. علامه زاده دردادگاه گفت من میخواستم پرویزنیکخواه را باچاقوبقتل برسانم چون ازاوخیلی ناراحت بودم. بعدا" بفکر گروگان گیری شهبانووولیعهدافتادم. خسروگلسرخی خودرا پیرو مکتب مارکس دانست وگفت همه مسائل راازاین دریچه مینگرد.
دانشیان هم خودرا مارکسیست می دانست واقدامات اصلاحی درکشور رانفی کرد. علامه زاده گفت من ازگروگان گیری شهبانو مطلع بودم ولی موضوع ترورولیعهدصحت ندارد. ابراهیم فرهنگ گفت من ازطریق همسرم با این گروه آشنا شدم وچندبار با همسرم کاربجدائی کشیدولی وجوددوبچه مانع شد. ازطرفی همسرم نمیتوانست ازآنها جداشودچون

گفته بودند هرکس جدا شود کشته خواهد شد و تقاضای بخشش کرد. شکوه فرهنگ گفت من نویسنده ام و مسحور حرفهای این گروه شده بودم. دستگیری من بزرگترین واقعه زندگی من بود. تصور من از مامورین ساواک شکنجه و بوی خون بود در حالیکه بمن محبت کرده و از بچه هایم هم نگاهداری کردند و تقاضای عفو و بخشش دارم. یکی از وکلای مدافع گفت شکوه فرهنگ باعث کشف توطئه شده و از مجازات معاف است. سرانجام در دادگاه بدوی ۷ تن از متهمین علامه زاده - گلسرخی - بطحائی - جمشیدی - مقدم سلیمی - دانشیان - سماکار محکوم به اعدام و فرهنگ رازی و شکوه رازی بسه سال حبس و مریم اتحادیه و مرتضی سیاهپوش به ۵ سال زندان و فرهاد قیصری بسه سال زندان محکوم شدند.

در دادگاه تجدید نظر خسرو گلسرخی گفت: جامعه ایران باید بداند که من صرفاً بخاطر داشتن افکار مارکسیستی محاکمه و محکوم به مرگ شده ام. من در این دادگاه تجدید نظر که روزنامه نگاران خارجی در آن شرکت دارند علیه این پرونده و علیه رأی صادره بتمام مراجع و کمیته های حقوقی و قضائی جهان اعلام جرم میکنم. دادگاه بدوی حتی بخود زحمت ندادکه پرونده را بخواند. من که یک مارکسیست لنینیست هستم بشریعت اسلام ارج میهم و معتقدم که در کشورهای وابسته و تحت استعمار حکومت ملی نمیتواند وجود داشته باشد. مگر آنکه حتماً یک زیربنای مارکسیستی داشته باشد.

سماکار در دادگاه تجدید نظر گفت من اعتقاد دارم که اغلب زندانیان سیاسی ایران دچار بیعدالتی شده و از حق انسانی شان که زندگی خلاق است دور مانده اند. من در برابر برنا راحتی دیگران دگرگون شده و سعی داشتم که در رفع ناراحتی آنان کوشا باشم و عمل گروگان گیری برای همین مطلب بود.

علامه زاده گفت من بعنوان یک انسان متکی باصول اخلاق در مورد آزادی زندانیان سیاسی فکر کرده و بخاطر همین محکوم به اعدام شده ام. امیدوارم مورد بخشش قرار گیرم.

رحمت الله جمشیدی گفت من در مقابل مردم غیور ایران روسفیدم. مردم بخشم آمده و مشت گره کرده، نزد تو دهقان آزاد شده و کارگر از یوغ استعمارها گردیده روسفیدم. ولی میخواهم خط بطلان بر تمام عمر ۲۵ ساله گذشته ام بکشم چرا که سهم خود را نسبت به شاهنشاه و وطنم ادا نکرده ام اینکه میگویند مارکسیست هستم صحت ندارد.

پس از ابراز ندامت منوچهر سلیمی مقدم و رحمت الله جمشیدی، حکم اعدام به ۱۵ سال حبس تبدیل شد ولی خسرو گلسرخی و طیفور بطحائی و کرامت الله دانشیان و عباسعلی سماکار و محمدرضا علامه زاده محکوم به اعدام شدند.

بعد از خاتمه دادگاه تجدید نظر چون علامه زاده و بطحائی و سماکار از پیشگاه شاهانه خواستار عفو شدند با یک درجه تخفیف محکوم به حبس ابد گردیدند.

شاه هم طی مصاحبه ای گفت: کسانی را که علیه من و پسر ۱۳ ساله ام و ملکه توطئه کرده بودند بخشیدم ولی حق ندارم کسانی را که بکشور خیانت میکنند مورد عفو قرار دهم. فقط دزدها و جنایتکاران و خرابکاران حرفه ای تیرباران میشوند.

سپهبد پرویز خسروانی میگفت یکشب که بعنوان آجودان شاه در دربار کشیک داشتم اعلیحضرت بمن بسپهبد مدرس بگو اگر امکان دارد از این گلسرخی هم توبه نامه بگیرد تا اعدام نگردد. از قرار معلوم سپهبد مدرس با گلسرخی صحبت میکند او میگوید حاضر بامضای توبه نامه نیست و اگر از قول او مطلبی در روزنامه ها نوشته شود در زندان خودکشی خواهد کرد.

وقتی جواب سپهبد مدرس را بشاه عرض کردم گفتند پدر و مادر او بدیدارش بروند شاید او را راضی کنند که نامه ای بنویسد و مشمول عفو بشود. سپهبد مدرس نزد آنها رفته و دسته جمعی از گلسرخی میخواهند که تقاضای بخشش کند ولی او نمیپذیرد و میگوید میخواهد بزندگیش خاتمه داده شود.

شا یدعده‌ا ی نمیخوا ستندکه‌گلسرخی آ زا دشودوا عدا م‌ا ورا وسیلـــــه خوبی برا ی تبلیغا ت میدا نستندوگو یا گلسرخی ازنظر مالی‌هم‌مشکلاتی دا شت که همه‌دست بدست هم‌دا دتا بهیچوجه‌قبول‌نکندکه‌با توبه‌نامـــه مشمول عفوقرا رگیرد .وقتی پا سخ را بشا ه‌دا دم‌چون دیروقت هم‌بود وا علیحضرت گفتندبا ا ینطرزغیرا زا جرا ی رأ ی دا دگا ه‌را هی وجود ندا ردوجا ی تأ سف ا ست .

*

سرا نجا م‌خسروگلسرخی وکرا مت ا للـه‌دا نشیا ن ا عدا م‌شدنـــــد . ا عترا فا ت آ نها دررا دیووتلویزیون پخش شـــــد .مخصوصا"ا عترافات گلسرخی که‌دردا دگا ه‌خیلی مقا ومت‌کرده‌وبا صرا حت وشجاعت ازعقاید خوددفا ع میکردتولیدسروصدا ی فرا وا ن کردومخا لفین رژیم‌ا زاین ا عدا م‌حدا کثربهره‌برداری را میکردند .

متن وصیت نا مه‌خسروگلسرخی چنین ا ست :

سحرگا ه ۵۲/۱۱/۲۹ من یک فدا ئی خلق هستم‌وشنا سنا مه‌من جز عشق بمردم‌چیزدیگری نیست .من خونم‌را بتوده‌ها ی گرسنه‌وپابرهنه ا یرا ن تقدیم‌میکنم وشما آ قا یا ن فا شیست ها که‌فرزندان‌خلق‌ایران را بدون هیچگونه‌مدرکی بقتلگا ه‌میفرستیدا یما ن دا شته‌با شیدکه خلق محروم‌ا یرا ن ا نتقا م‌خون فرزندا ن خودرا خواهندگرفت .شمـــا ا یمان‌دا شته‌با شیدا زهرقطره‌خون ما صدها فدا ئی‌برمیخیـــزدو روزی قلب همه‌شما ها را خوا هدشکا فت .شما ا یما ن دا شته‌با شیدکه‌حکومت غیرقا نونی ا یرا ن که‌در ۲۸ سیا ه‌مردا دبخلق‌ایران توسط آ مریکـــا تحمیل شده‌درحا ل ا حتضا را ست ودیریا زودبا ا نقلاب قهرآمیزتوده‌های ستم‌کشیده‌ا یرا ن درو ووا ژگون خوا هدشد .

شا عرونویسنده‌فدائی‌خلق‌ایران ـ خسروگلسرخی

نما ینده‌دا دستا نی‌ا رتش ـ سرگردقیا ئی

ا فسرا طلاعا ت ـ سروا ن جا ویدنسب

فرما نده‌گردا ن زندا ن ـ سروا ن حسن زا ده

قا ضی عسکـــر ـ صا دقی متقی

بعدا زسقوط رژیم روزنا مه ها نوشتندکه احمدرضا خردمندداد دستا ن دادگا هی که گلسرخی ودا نشیا ن را تحت محا کمه قرا ردا ده بوددریزد دستگیروتحویل کمیته ا نقلاب گردیدکه قطعا" ا ورا هم بجوخه ا عدام سپرده ا ند .

*　　*　　*

خسروگلسرخی

با تهام توطئه قتل محمدرضاشاه پهلوی وربودن ا فرا دخا ندا ن سلطنت محکوم به ا عدا م شد .
وقتی خوا ستندا زا و (توبه نا مه) بگیرندگفت خودکشی خوا هم کرد .

نقشه های پنهانی دشمنان شاه

با تمام دقت و مراقبتی که مقامات امنیتی برای حفظ جان شاه و ملکه و اعضای خاندان سلطنت میکردند معهذا گاهگاهی پرده از روی یک توطئه تازه برداشته میشد که برخی از این اقدامات مخفی نگاه داشته میشد. پس از سقوط رژیم کم و بیش خبرهائی انتشار یافت و افرادی مدعی شدند که برنامه هائی در این باره داشته اند که ببعضی از آنها اشاره میشود.

ملکه ثریا درباره ترور شاه و ملکه چنین مینویسد:

ما مخالف و دشمن زیاد داشتیم. در ماه سپتامبر مقامات انتظامی شبکه ای را کشف کردند که با شرکت عده زیادی از افسران جوان بوجود آمده بود. آنها اطلاعات کافی از محل سکونت و زندگی ما بدست آورده بودند و در نظر داشتند که ما را بکشند. زاهدی صدها افسر را دستگیر کرد. بیگناهی عده زیادی ثابت شد. پنجاه و دو نفر از آنها از نظامیان دربار بودند. نوارهائی که از محافل و گفتگوها و تصمیمات محرمانه آنها ضبط شده بود نشان میداد که آنها در نظر داشتند پس از رسیدن بقدرت حمام خون راه بیاندازند. آنها خودشان را هوادار مصدق معرفی میکردند. ولی معلوم بود که طرحشان از جانب کمونیستها تهیه شده

بود .نظا میا ن دربا ربمرگ محکوم‌شدند .من ا زشا ه‌خوا ستم‌کـه‌ا جرا ی حکم آ نها را بتعویق بیا ندا زد .ا ودرجوا بم‌گفت که‌درآ ن صورت عده دیگری با ین کا رتشویق وجری خوا هندشد .بنابراین دستوردادحکم‌اجرا شود .

*

طرح ترورشا ه‌درجزیره (کیش)ـروزنا مه‌ا طلاعا ت درسلسله مقا لاتـی بقلم‌محمدطا هری درا وا یل رژیم‌جمهوری ا سلامی‌دربا ره (ترورشا ه‌در جزیره‌کیش) چنین مینویسد :

یکی ا زکا رها ی گروه‌ترورشنا سا ئی نقا ط حسا س جزیره‌کیش برای ترورشا ه‌وا فرا دخا نوا ده‌ا ش بود .یکی ا زبرا درها بنام هما فربهلول ا صغرزا ده‌چندین ما ه (جودو)وتا کتیک ها ی رزمی ا نفرا دی راتمرین کردوحتی توا نست با رها خودرا به‌نزدیکی کا خ شا ه‌برسا ندودراطراف آ ن مشغول تجسس بود .وی درگرما ی سوزا ن‌جزیره‌روی شنهای‌داغ قدم میزدتا بخودسا زی بپردا زد .ا زکا رها ی دیگرگروه‌ماتماس دا ئمـی با کا رگرا نی بودکه‌مشغول سا ختن کا خها ی سلطنتی بودند .با ا نتقال برا درا ن گروه‌بتهرا ن ـ با بلسرـ مشهد دا منه‌فعا لیت گروه‌توسعه یا فت .هما فررشیدخرا سا نی ا زگروه‌با بلسرکه‌پا شیده‌شده‌بودخیلـی فعا لیت دا شت .یکی ا زا عضا ی گروه‌بنا م‌ا ستوا ردرپا با ری لورفته دستگیرشد .فردا ی آ نروزهما فرخرا سا نی بدا م‌ا فتا د .با ا ینطرزبجز گروه‌با بلسربقیه‌گروهها دست نخورده‌با قی ما نده‌بفعا لیـت ادامه دا دند .گروه‌با بلسرهم‌پس ا ز ۵ و ۶ ما ه‌با ردیگربفعا لیت پردا خت . یکی ا زبرا درا ن مبا رزهما فررضا شا پورزا ده‌بود .اوفعا لیت مذهبی خودرا توسعه‌دا ده‌بودکه‌هنگا م‌ا نتقا ل یکسری‌ا زکتا بها وجـزوات دستگیرشدولی درزندا ن با رجا ئی ویکعده‌ا زروحا نیون‌آشنائی‌حا صل کرد .گروهی که‌درمشهدبودبدنبا ل تلاش برا درخوروزی با سه‌وا سطه به‌سیدعلی ا ندرزگو متصل شدکه‌نا م‌خودرا دکترجوا دی گذا رده‌بود . ا ندرزگوبا لبا سها ی مبدل وا ردپا یگا ه‌هوا ئی مشهدمیشدودرخانه‌های سا زما نی به‌برا درا ن آ موزش نگهدا ری سلاحها ونظا یرآ نرامیآموخت.

برادرنوروزی اطلاعاتی ازجزیره‌کیش دراختیار اندرزگوگذارده‌بود وبرادرانی مانندهمافر عطاالله‌قنبری ـ همافرداوداکبریان، همافربهلول اصغرزاده‌را معرفی کرد .نقشه‌دقیق جزیره‌کیش‌و روزهائی که‌شاه‌به‌جزیره‌میآمدمشخص شد .قرارشداندرزگو دوقبضه مسلسل بجزیره‌وارد کند .ولی این طرح به‌نتیجه‌نرسید .

*

درکتاب (نهضت روحانیون ایران) چنین خواندم :

درروزعاشورای حسینی یک درجه‌داربنام اسمعیل سلامت بخش وسربازوظیفه‌امیدی عابدی که‌قبلا"طرح حمله‌بپادگان‌لویزان را ریخته‌بودنددرساعت ۱۲ ظهرطرح خودرا بموردا جراگذاردند .آنها متفقا"افرادحاضردرسلف سرویس را بگلوله‌بستندوخودباعمل‌ماهرانه خواستندفرارکنندولی بوسیله‌سایرمامورین کشته‌شدند .باین ترتیب عده‌ای ازافسران ودرجه‌داران درنهارخوری کشته‌ویازخمی شدند .

اینهاازیک گروه ۷ نفری تشکیل میشدند .روز ۲۱آذرسال ۵۷ گروه تصمیم‌داشت شاه‌را درجایگاه‌هنگام‌مراسم‌رژه‌نیروهای نظامی بقتل برساندولی شاه‌درمراسم‌شرکت نکرددرنتیجه‌اجرای‌طرح بتعویق افتاد .

درحمله‌لویزان اشتباه‌سلامت بخش این بودکه‌بجای ورودبه‌سالن نهارخوری افسران، بسالن نهارخوری درجه‌داران واردمیشودکه‌چند درجه‌دارتیرمیخورند .وقتی متوجه‌اشتباه‌خودمیشودومیخواهدبسالن نهارخوری افسران برودسربازامیری درآنجا مشغول تیراندازی بوده‌وافسران وافرادمسلح بسوی آنها حمله‌میکنند .

هنگام‌تیراندازی ،شاه‌درمنطقه‌لویزان درمنزل تیمساربدره‌ای بوده‌است .پس‌ازجریان عده‌ای موردسوءظن قرارگرفته‌بازداشت میشوند . ازهردونفروصیت نامه‌ای بدست‌آمده‌که‌ما ممکن است‌در راه‌خداوقرآن کشته‌شویم .

* * *

ترور والاحضرت اشرف

تنها فردی از اعضای خانواده پهلوی که درزمان سلطنت شاهان پهلوی موردسوء قصدقرارگرفت غیرازشخص محمدرضا شاه خواهردوقلوی او والاحضرت اشرف بود .روزنامه فاینشال تایمزدراین باره در تاریخ ۱۴سپتامبر ۱۹۷۷ چنین مینویسد: خواهردوقلوی شاه ایران ازیک حادثه سوء قصدکه نزدیک خانه اودرجنوب فرانسه (ژان له پن)در ساعت ۵ صبح روی دادنجات یافت .

شاهدخت اشرف ۵۷ ساله که ازبازی رولت درکازینوی پالم بیچ کان بخانه خودمراجعت میکردوروی صندلی کناردست شوفرنشسته بوداتومبیل رولزرویس! وازطرف یک پژوه آبی ۵۰۴ متوقف شدو چهارتروریست ازداخل اتومبیل به بیرون پریده وبا اسلحه کلت بروی سرنشینان اتومبیل آتش گشودندو ۷ گلوله شلیک کردندو بسرعت ناپدیدشدند .

خانم فروغ خواجه نوری ۶۳ ساله که درصندلی عقب اتومبیل نشسته بودکشته شدورانندهکه یک تاجرایرانی بودمجروح گردید (منظور امیراعتمادیان است) .

والاحضرت که نفوذ فراوانی درشاه ایران داردورئیس هیئت نمایندگی

ایران درسازمان ملل متحدورئیس کمیسیون حقوق بشرسازمان ملل متحداست درکنفرانس حقوق زن درمکزیکوسیتی مبلغ ۵۰۰ هزاردلار ازثروت خودرا دادکه بمصرف احیای حقوق زن برسد.
سال قبل همواره بسته فرهنگی ایران درپاریس (همایون کیکاوسی) موردترورقرارگرفت وبشدت مضروب گردیدوگروه طرفداران (رضا رضائی) مسئولیت آنرا بعهده گرفتندولی هنوزهیچ گروهی مسئولیت تیراندازی بسوی خواهرشاه را نپذیرفته است ولی فعالیت مخالفین رژیم سلطنت پهلوی درخارج ازکشورخیلی افزایش یافته است.

*

والاحضرت اشرف مینویسد: نزدیک ساعت سه بعدازنیمه شب وقتی از کازینوخارج شدیم چون اتومبیل مرادچارسرگیجه میکندمعمولا" علاقمندم که درصندلی جلوبنشینم. درسه کیلومتری منزل اتومبیلی مسیرما راسدکردودومردمسلح ازآن بیرون پریده شروع به تیراندازی کردند. راننده باسرعت انتقال استثنائی باتومبیل پژوه کوبید ومنهم خودم راکف ماشین انداختم وبرای اولین بارازاینکه جثه کوچکی دارم خوشحال بودم. ولی فریادی ازعقب اتومبیل بگوشم رسیدویکی ازدوستانم تیرخورده بود. باسرعت حرکت کردیم معلوم شدموتورسیکلتی درتعقیب ماست. زن زخمی را به بیمارستان رسانیدیم که پس ازنیم ساعت فوت کرد. روزبعدکه اتومبیل را دیدم متوجه شدم که نجات من بیک معجزه بیشترشبیه بوده است. چهارده گلوله شلیک شده بودکه بیشترآنها بطرفی که من نشسته بودم اصابت کرد. پس ازاین واقعه مانندبرادرم اعتقادمن به تقدیرافزایش یافت و توجه یافتم که زمان مرگ افرادتغییرناپذیرمیباشد.

بدنبال این جریان باردیگربازارشایعات گرم شد. برخی آنرا به مافیا وتروریستهای حرفه ای ربط دادندولی روشن بودکه آنها ازتروریستهای مبتدی ایرانی بودندکه مخالفین اجیرشان کرده بودند.

ترور خواهرزاده شاه

یکی از افسران لایق نیروی دریائی ایران که در پاریس ترور شد، شهریار شفیق خواهرزاده شاه میباشد. که هرکس او را دیده و شناخته از ادب و کاردانی و محبوبیت او بین افسران یاد میکند. او تنها فردی از خاندان سلطنت پهلوی است که ترور شد. روزنامه ها چنین نوشتند: روز جمعه ۱۶ آذر ۱۳۵۸ هنگامیکه شهریار (مصطفی) شفیق فرزند والاحضرت اشرف پهلوی از خیابان (ویلا دوپون) پاریس میگذشت جوان موتورسیکلت سواری بسوی او نزدیک شده یک گلوله بسوی گردنش رها کرده که پس از اصابت تیر، شهریار بزمین میافتد که بسرعت گلوله دیگری بسوی سر او شلیک کرده متواری میگردد.
دو جوان دیگر موتورسوار که در دو سمت خیابان مراقب او بودند پس از ترور شهریار متواری میگردند. بعداً خلخالی اعلام کرد که فدائیان اسلام شهریار شفیق را کشته اند زیرا مشغول تدارک توطئه ای نظیر ۲۸ مرداد بوده است. چنانچه اخیراً در نیویورک با دائی خود محمدرضا شاه ملاقاتهائی کرده و موجباتی را علیه جمهوری اسلامی فراهم نموده است.
همچنین خبرگزاری فرانسه اطلاع داد که یک گروه کماندوئی مجهز شهریار را بقتل رسانیده اند. این اظهارنظر پس از تحقیق از یکصد نفر صورت گرفته و نشان میدهد که گروه مزبور وضع شهریار را تحت نظر داشته اند. خبرگزاریها ضمن تشریح ترور شهریار از داریوش (هیلر) فرزند ۲۲ ساله فاطمه پهلوی سئوال کرده اند که آیا نمیترسد که نظیر شهریار ترور شود؟ گفته است که ۱۵ سال است در آمریکا زندگی میکند. تقریباً ۷ ساله بوده ام که از ایران خارج شده ام و در ماجراهای

ایران هیچگونه دخالتی نداشته که از ترور بترسم.

خبرگزاری فرانسه گفت آزاده شفیق که خواستار انتقام خون برادرش میباشد، گفت در روزهای اخیر برادرم احساس خطر میکرد و از مقامات فرانسوی درخواست کرده بودیم که حفاظت جان او را بعهده بگیرد. چند روز قبل رفت و آمدهای مشکوکی اطراف خانه برادرم میشد و قاتل ریشوئی بوده که قیافه شرقی داشته است. پلیس فرانسه گفت شهریار از پلیس تقاضای حمایت نکرده بود و گناه بگردن خود او میباشد که وقتی احساس خطر کرد پلیس را آگاه نساخت.

آزاده گفت شهریار را برای این کشته اند که میدانستند او میتوانست بسرعت گروهی را علیه خمینی مجهز کند و قصد داشت محرمانه به ایران برود و به عمل بپردازد. او در بین نظامیان صاحب عنوان بود. برادرم امتیازات خاندان سلطنت را قبول نمیکرد و نقش مهمی در توسعه نیروی دریائی ایران داشت. محبوبیت او محدود بسربازخانه‌ها نبود. او میگفت ارتش یک اسباب بازی نیست باید بکار گرفته شود و فواید آن در ایران بیشمار میباشد. از زمانیکه برادرم ایران را ترک گفت از بقیه افراد خانواده جدا شد. میخواست یک سرباز انقلابی باشد. از نظر سیاسی میخواست از امور انقلاب آگاهی داشته باشد. او وسایل کار را در دست داشت و هنگامیکه میخواست وارد عمل شود کشته شد. او با مخالفین تماس میگرفت و میگفت حاضر است علیه خمینی اقدام نماید. جمهوری اسلامی یک گروه تروریست بفرانسه برای ترور مخالفین فرستاده که قاتلین شهریار از آنها هستند.

*

روزنامه‌های فرانسه چنین نوشتند:

در اوایل نوامبر شخصی بنام فردوست سفر کوتاهی به پاریس کرد بعنوان خرید لوازم یدکی و در محل اقامت سفیر ایران که بنهران رفته بود ساکن شد. ماموریت او و همراهانش تعقیب و ترور ایرانیان مخالفین رژیم بود زیرا خمینی گفته بود فرزندان اسلام در تمام اروپا

وآمریکا با یک جدیت خستگی نا پذیرسعی خواهندنمودریشه های فاسد رژیم گذشته را بزبالهدان تاریخ بفرستند.
بدنبال این اقدامات شهریار شفیق ترورشدوخلخالی گفت (مجاهدان اسلام) که ریاست آنها را عهده دارا ست مسئولیت ترورشهریار شفیق را بعهده گرفته اند.
بدنبال آن وزارت خارجه ایران چنین اعلام نمود (پیروشایعات مربوط بقتل شهریار شفیق با طلاع میرساندکه صادق خلخالی هیچ سمت دولتی ندارد ودردادگاه انقلاب نیزمسئولیتی بعهده ایشان نیست).
امیرعلائی سفیرایران درفرانسه همضمن تکذیب نامه ای نوشت (من نه فردوست، نه فرازیان، نه کاوه را که ادعا شده بسفارت ایران آمده اند می شناسم ونه شخصاً آنها را دیده ام. خلخالی همکه مسئولیت قتل شهریار شفیق را بعهده گرفته هیچ سمتی در دادگاه انقلاب وحکومت ایران ندارد.)

*

علی رضائی بمن گفت شهریار شفیق را چندشب قبل ازترورش دیدم. اومیگفت برای همسرودوفرزندم خانه ای درآمریکا خریداری کرده ومبلغی هم وجه نقدبحسابشان ریخته ام که ازحیث زندگی آنها نگرانی نداشته باشم. خودم تا چندروزدیگربسواحل ایران میروم تا به نیروی دریائی ایران ملحق شده با رژیم بجنگم. با محبوبیتی که شهریاردر نیروی دریائی داشت وبا توجه باینکه رژیم اسلامی درآن ایام هنوز نتوانسته بوددربین دریابانان ایران رخنه کندامیدفراوان میرفت که شهریار موفقیت هائی داشته باشدکه تروریست ها با ومهلت ندادند وشانس بزرگی ازدست رفت.
روزنامه اطلاعات درشماره ۱۶۶۸۲مورخ دوشنبه ۹ فروردین ۶۱ چنین مینویسد: سیدعبدالله برقعی ازجوانان پرشورحزب الله قم پس از انقلاب دراعدام انقلابی شهریار شفیق خواهرزاده شاه درپاریس اقدام کردوبدون اینکه برگه ای ازخودبرجای نهدپاریس را ترک گفت. او

که در عملیات آزادسازی شهرسنندج شرکت داشت در جنگ ایران و عراق کشته شد .

*

من شهریار شفیق را ندیدم ولی همه از کاردانی و محبوبیت او بین ارتشیان تعریف میکنند. او دامادد کتر اقبال بود. مریم اقبال که مدت کوتاهی همسر شاهپور محمودرضا بود بعقد شهریار درآمد و زندگی خوبی با هم داشتند. دکتر اقبال میگفت هنگام استقرار نیروی ایران در سه جزیره خلیج فارس شهریار که فرمانده هوروگرافت بود نخستین کسی است که بطور مسلح وارد اولین جزیره شد و شهامت و دلیری خود را نشان داد. ملکه مادر میگفت که رشادت شهریار شبیه رضا شاه است که شجاعت و دلاوری او را بارث برده است. دکتر اقبال میگفت پس از فوت احمد شفیق والاحضرت اشرف بمن گفت باین دامادتان بگوئید حالا که پدرش فوت کرده بهتر است نام خانوادگی خود را از شفیق به (پهلوی نیا) تبدیل کند. من هم با شهریار صحبت کردم و گفتم نظر والاحضرت مادرتان این است. در پاسخ گفت فامیل پدر شما چه بود؟ گفتم اقبال. شفیق گفت پس چرا من باید نام فامیل مادرم را انتخاب کنم. مگر خودشما نام فامیل پدرتان را ندارید. مادرم از خانواده پهلوی است بسیار خوب ولی هرکس باید نام فامیل پدر خود را داشته باشد و من شهریار شفیق هستم.

بین شهریار شفیق و شهرام (پهلوی نیا) که فرزند علی قوام میباشد تفاوت زیادی وجود داشت. در خیلی از امور مالی نام شهرام شنیده میشد. بعکس از شهریار همه جا با خوشنامی گفتگو میشد. انتشار داشت شاه با داشتن ارتشبد خاتم در رأس نیروی هوائی خیالش راحت بود و میخواست پس از چندسال شهریار را هم در رأس نیروی دریائی بگذارد که از این سازمان هم خیالش راحت باشد تا وقتی ولیعهد به سلطنت رسید دستیاران خوبی داشته باشد که این برنامه ها بمرحله اجرا نرسید.

پرویز راجی آخرین سفیر ایران در لندن در زمان شاه، در کتاب خود

مینویسد : یکروزشهریار شفق بدیدن من آمدوگفت نیروی دریائی شاهنشاهی دورل مهم دارد .یکی پاسداری خلیج فارس ودیگری حفظ شاهراههای نفتی است که قادربانجام این دوکارنیست .دزدی وسوء استفاده واخراج ومحاکمه درنیروی دریائی موجب شده که کسی کاری انجام ندهد . حبیب الهی فرمانده نیروی دریائی مردشایسته و خوبی است ولی قدرت اتخاذ تصمیم ندارد .تجهیزات آمریکائی راکه دراختیار داریم قابل استفاده نیست .افرادی که برای تعلیم و استفاده از این وسایل به آمریکا میروند اکثراً مراجعت نمیکنند . اخیراً هم عده ای برای کسب تعلیمات به انگلستان رفته اند .

من شک دارم که شهریار این حرفها را بدائی خود (شاه) بزند .

*

والاحضرت اشرف درباره (شهریار شفیق)چنین مینویسد :

هنگام وقایع ۲۲بهمن ۱۳۵۷شهریار درایران بود.ازسرنوشت اوفوق العاده نگران بودم .روزنامه ها نوشتندکه اورا دستگیر کرده اندومیدانستم که رژیم انقلابی حکم اعدام اورا صادرکرده است . تا مدتی ازاو هیچ خبری نشد .انتظارش دردناک بود .یکروزازیکی ازکشورهای عربی خلیج فارس تلفن کردوگفت میدانم خبربازداشت من بشما رسیده ولی بدانیدکه هنوززنده ام .این معجزه است وراهی پیدا خواهم کردکه بزودی بشما ملحق شوم .اوگفت وسیله یک قایق موتوری کوچک تفریحی با یکی ازدوستان نیروی دریائی اش توانسته فرارکند .دریا طوفانی وبا این قایق سفرکارخطرناکی بود .این دوجوان با قایق گریختند .پس ازمدتی انقلابیون دردریابتعقیب آنها پرداختندولی بعلت شدت طوفان نتوانستندبه آنها برسندوبه ساحل مراجعت کردند .دوستش تصمیم گرفت بایران بازگرددکه بلافاصله دستگیروا عدام شد .دردیدارمجددبمن میگفت زندگی درتبعیدبرای اوتحمل ناپذیراست وسوگندخورده بودکه بهرقیمتی شده به ایران بازگردد .نگرانش بودم ولی میدانستم که اگربجای او بودم همین

را میگفتم .بی اندازه شبیه پدرم وبرادرم علیرضا بود فقط سرباز بود نمیتوانست چیز دیگری باشد .

دریکروز سرد دیماه ۵۸ آزاده دخترم با تلفن خبر داد که پسرم شهریار در یکی از خیابانهای پاریس کشته شده است .غم و اندوه من مانند تمام مادرانی بود که فرزند خود را از دست میدهند اما عمق اندوهم بیشتر بخاطر پسری بود سرباز و از فرماندهان نیروی دریائی ایران که بارها بمن گفته بود نمیتواند زندگی در تبعید را تحمل کند .
بهمین جهت بخود اجازه ندادم جسدش را در خاک بیگانه بخاک بسپارم بلکه جسدش مومیائی شده وقول میدهم که سرانجام روزی فرا خواهد رسید که پسرم در خاک وطنش بخاک سپرده شود .

اکنون که مدتی از آن واقعه میگذرد ،آنروز برای من بصورت یک خواب هولناک درآمده است .رؤیای وحشتناکی که انسان امیدوار است واقعیت نداشته باشد .هرگز نمیتوانم باور کنم که او را هرگز نخواهم دید .ولی با گذشت ایام آهسته آهسته وبتدریج احساس تهی بودن در من قوی تر میشود .همچنانکه در سوگ او نشسته ام وبه زن ودو فرزندش می اندیشم از خود میپرسم چه کسی پاسخگوی مرگ فرزندم خواهد بود ؟ شاید بالاخره نوبت بمن هم برسد .زیرا کسانی که فرزندم را کشتند خوب میدانند که بیکار نخواهم نشست وتا زمانیکه جان در بدن دارم بهر طریقی که امکان داشته باشد خواهم جنگید .مدتهاست که این احتمال را پذیرفته ام واز آن واهمه ای ندارم .نگران دخترم هستم که بی محابا علیه رژیم وچه در جلسات خصوصی وچه از طریق رسانه های گروهی سخن میگوید .من از او میخواهم که محتاط باشد ولی او مثل خودم مستقل و با اراده ای قوی است وبکاری دست خواهد زد که بنظرش ضروری میآید. فکر میکنم پس از برادرم او وبیش از دیگر اعضای خانواده ما از این تبعید رنج میبرد .برادرش نیز باین جهت کشته شد که نمیخواست به آرامی تبعید را تحمل کند .

*

شهریار شفیق در اسفندماه ۱۳۲۳ درقاهره متولدشد. پس ازخاتمه تحصیلات درمدرسه رازی ودانشکده نیروی دریائی داتموث انگلستان با درجه ناوبان دومی بعنوان افسرمخابرات ناوبا یندرخرمشهر خدمت نظامی خودرا شروع کرد.

درسال ۴۶تا ۵۱ پایگاههای هوادریای خسروآباد وخارک را ایجاد کردودرسال ۴۹ فرماندهی پایگاه خارک وسمت بخشداری جزیره بابو محول شد.

درسال ۱۳۵۱ دوره فرماندهی وستادرادرکالج گرینوج انگلستان گذرانیدوبفرماندهی ناوگروه ناوشکنهای سبک ودرسال ۵۴ بفرماندهی ناوشکنها منصوب گردید. ازسال ۱۳۵۵تا سال ۱۳۵۷جانشین فرمانده ناوگان دریائی درخلیج فارس ودریای عمان بود.

شهریار شفیق فرماندهی هواناواسکورت کشتی ابن سینارا در اروندرودبرعهده داشت وفرمانده نیروهائی بودکه درجزایرتنب بزرگ وکوچک وابوموسی پیاده شدند.

شهریار شفیق دردیماه ۱۳۵۸درپاریس ترورشد.

* * *

مصاحبه تاریخی با شاه

(اوریانا فالاچی) مصاحبه‌گر معروف ایتالیائی درمهرماه ۱۳۵۲ مصاحبه‌ای با محمدرضا شاه پهلوی بعمل آورد که از جالب ترین مصاحبه‌های او میباشد و متن آن چنین است :

هنگامیکه بدیدن شاه ایران رفتم (عالیجناب) در وسط سالن لوکسی منتظرم ایستاده بود و جوابی به تشکرم نداد. در سکوت و سردی حرفم را شنید و بعد دست راستش را بعنوان سلام بطرفم دراز کرد. دست دادنی بی میل و خشک و دعوتی بنشستن از آن خشک تر.... همه چیز بدون حرف و لبخند اتفاق افتاد. لبهایش چفت شده بود. مانند یک دربسته و چشمانش یخی مانند با دزمستانی بود. فکر میکردی میخواهد از چیزی شکایت کند. شاید میترسید که لحن شاهانه را از دست بدهد. موقعی که نشستم او هم نشست. پاهای چسبیده، دستهای بصورت صلیب، سینه راست، (تصور میکنم بخاطر جلیقه ضدگلوله نظیر هیلاسلاسی) بیروح و خشک بمن چشم دوخت.

گفتم هنگام ورود یکی از نگهبانان مانع ورود بود و نزدیک بود قرار ملاقات را از دست بدهم. گفت متأسف است ولی بخاطر وظیفه سنگین نگهبانان معمولاً" اتفاق میافتد. صدای غمگین و خسته‌ای داشت.

موهای سرش سفیدوپشم‌گونه بودودماغ بزرگی درصورتش خودنمائی میکرد .بدنش بنظرشکننده میرسیدوقدری لاغرشده بودکه بی درنگ حالش را پرسیدم .گفت هرگزاینگونه خوب وسرحال نبوده واخبارمربوط باینکه سلامتی اش درخطراست بی اساس میباشدوبراساس تصمیم‌شخصی، خودرا لاغرکرده است .پرسیدم‌آیا میتوانم‌سیگاری‌آتش بزنم .گفت: بله‌ولی خودمن سیگاررا ترک کرده‌ام اما ازبوی آن‌خوشم‌میآید.وقتی چای درفنجان‌طلائی با قاشق‌های طلائی آورده‌شددیدم‌همه‌چیزدرآن سالن ازطلابود .حتی زیرسیگاری .کنارمیزکوچکی که‌دوسوی‌آن‌نشسته بودیم‌ازالماس بودوروی آن جعبه‌ای ازیاقوت قرارداشت. رومبلی ها پوشیده‌ازمروارید .من درآن‌اطاق‌طلائی، مرواریدی،الماسی، یاقوتی بیجهت ماندگارشدم‌تا بلکه‌بتوانم‌درعالیجناب نفوذکنم ولی چون موفق نشدم‌درخواست کردم‌درفرصت دیگری همدیگررابببینیم. دفعه‌بعدعالیجناب مهربانترشده‌بود .بخاطرمن کراوات ایتالیائی غیرقابل‌تحملی زده‌بود .اولین پرسشم‌پیرامون کتابی بودکه‌در موردویت نام نوشته‌ام‌وگفتم‌هنگام‌سفرنیکسن بایران کتاب مرا از ویترین کتابفروشی ها جمع کردند .مثل اینکه‌خنجربرنده‌ای از جلیتقه‌ضدگلوله‌اش عبور کرده‌باشدبفکرفرورفت که‌نکندنام‌من‌جزو لیست سیاه‌پلیس اوباشد .نگاهش ناآرام‌وخشمگین شد. (من یک‌لحظه فکرکردم‌آدم‌خطرناکی هستم)چنددقیقه‌طول کشیدتا تصمیم‌بگیردچگونه خودرا زاین مخمصه‌نجات دهد .لبخندسردی زدوبصحبت‌کردن پرداخت آنهم‌درباره‌رژیم‌دیکتاتوری که‌بآن علاقه‌داردوازروابط باروسیه وسیاست نفتی اش حرف زد .وقتی ازآنجا خارج شدم‌یادم‌آمد ازتنها چیزی که‌حرف نزده‌ایم‌بیماری روحی وبیرحمی است که‌باونسبت میدهند .باوجودسرعت گفتگو متوجه‌شدم‌که‌اورا خیلی کم‌شناخته‌ام‌و برایم‌یک مجهول باقی ماند .نمیدانستم‌اویک کودن است ویا یک باهوش .مسلما"مثل "بوتو"مردی است باتضادهای بیشمار ،که همیشه برای کنکاش درشخصیت اویک مجهول برجای میماند .مثلا"اوبخواب،

پیشگوئی،فالگیری،خواب نما شدن وخدای بچگانه اعتقاد دارد.وبعد مثل یک متخصص (که هست)درباره نفت بحث میکند .مانند یک شاه مطلق حکومت میکند .رهبری انقلاب سفیدرا برعهده دارد وتلاش میکند که بیسوادی را ریشه کن سازد . بنظرا وزنان دستیاران ظریفی هستند که درفکرکردن ناتوانند . بعددراجتماعی که زنان هنوزچادربسر دارند دستور میدهدکه دختران خدمت نظام وظیفه انجام دهند .

ما اروپائیها ازشاه شخصیتی ساختیم که وجودندارد .توصیف شاه دشوار میباشد .شخصیتی است که تضادهای عجیب اخلاقی اش موجب معما شده است .همچون یک سلطان مقتدرحکومت میکندوچنان باملت حرف میزند که گوئی همه باو معتقدندودوستش دارندورهبرانقلاب سفیدمیباشد .

آیا محمدرضا شاه به قالیهای پرنده تعلق داردیاازفرمانروایان کمپیوتراست ؟ آیا ازبازماندگان پیغمبراسلام است یا ضمیمه ای از چاههای نفت .راستی این شخص کیست که از ۳۲سال پیش تاکنون روی سوزان ترین تخت دنیا نشسته است ؟ میترسم که اعلیحضرت مردی قدرت طلب وخطرناک باشدزیراخوی قدیمی وامروزدروجودش درمیآمیزند .این نه فقط بزیان ملتش میباشدبلکه بزیان اروپاست . اعلیحضرت معتقداست که روح داریوش دراوحلول کرده وخداوند او را فرستاده تا شاهنشاهی ازدست رفته کوروش را زنده کند . (پل ارمن) نویسنده کتاب (سقوط ۷۹) اوراجاه طلبی توصیف کرده که خواب جنگ سوم وپیروزی درآنرا میبینند .اما با همه این حرفها فرضیه (ارمن) محتمل است .مگرمحمدرضا شاه بادوام ترین چاههای نفتی دنیارا ندارد؟ مگرارتش او ارتشی نیست که تنها بمب اتم کم دارد .آیا نمیتواند عربستان یا کویت را اشغال کند؟ودرتمام سواحل خلیج فارس مستقر گردد؟ مخل آسایش آمریکا وشوروی شودکه قدرت هردورا خنثی کند . مگرنه اینکه با خریدسهام پان آمریکن وفیات وخیلی چیزهای دیگر بغرب هجوم آورده است . من نتوانستم درک صحیحی ازاوداشته باشم ولی فهمیدم که میتواند دروغ بگوید .مثلا"وقتی مصاحبه من منتشر

شدوا فزا یش قیمت نفت را که با من درمیان گذا شت ا نتشا ردا دم ولی ا وتکذیب کرد .درحا لیکه بعداً دیدیم قیمت نفت را با لابرد .بهرحال سئوا لها آ غا زشد .

س ـ عا لیجنا ب ،چون نسل شا ها ن روبا نقرا ض ا ست .بیا ددا رم که دریکی ا زمصا حبه ها یتان گفته بودیدا گربتوانم بعقب برگردم یا (ویولن زن) خوا هم شدیا (با ستان شنا س) ؟

ج ـ بخا طرندا رم چنین حرفی زده با شم .ا گرگفته با شم منظورم ا ین بوده که سلطنت مثل یک سردردمیبا شد .ا غلب برای شاهان اتفاق میافتد که خیلی خسته شوند .برا ی من گاهی ا تفا ق میا فتد .ولی وقتی شما میگوئیدنسل پا دشاهان روبه ا نقرا ض ا ست فقط جوا ب میدهم که وقتی سلطنت نبا شدآ نا رشیسم یا حکومت چندنفری یا دیکتا توری خواهدبود. درهرصورت نظام سلطنتی تنها فرم موجه برای ایران است .بشرطی که من شاه باشم .برا ی ا نجا م کا رها قدرت لازم ا ست ونبا یددرموردتصمیم ها بحث کردوا لبته ممکن هم هست ا شتبا ه کنم .من هم آ دم هستم وچون میدا نم ما موریتی دا رم که با یدآ نرا بپا یا ن برسا نم . بنا برا ین تصمیم دا رم بدون کنا رگذا ردن تاج وتخت آ نرا بآ خربرسا نم .مسلما" آ ینده را هرگزنمیتوا ن پیش بینی کردولی حتم دا رم که سلطنت دراین کشوربیشترا زحکومتها ی شما طول خوا هدکشید .حکومتها ی شما زیا د طول نمیکشدولی مال ما چرا ....

س ـ چندربا رخوا سته ا ندشما را بقتل برسا نند ؟

ج ـ رسماً دوبا روبعدخدا میدا ند .ا ما چه معنی دا ردکه من دروحشت کشته شدن زندگی کنم درحا لیکه هرگزبا ین مسئله فکرنمیکنم .بیست سا ل پیش با ین موضوع فکرکردم ومیگفتم نبا یدبآ ن محل برومشا ید برا یم نقشه قتلی کشیده با شند .یا نبا یدسوارفلان هوا پیما شوم چون ا مکا ن دا ردبمبی درآ ن کا رگذا شته با شندکه هنگام پروازمنفجرگردد. ا ما حا لادیگرا زمردن ترس ندارم .ا ین ا طمینا ن وآ را مش ازآنجادرمن بوجودآ مده که فکرمیکنم تا وقتی ما موریتم را بپا یا ن نرسانم کشته

نخواهم‌شدواین اطمینان‌کورکورانه‌ایست که‌دارم.
س ـ پس اینهمه غمگینی برای چیست؟ شما همیشه‌حالت ترس‌ونگرانی دارید. شایداشتباه میکنم؟
ج ـ شایدحق با شما باشد. درته‌دل مردغمگینی هستم. اما غمگینی‌من مذهبی است. چون حالاهمه‌چیزهائی راکه میخواستم‌داشته‌باشم دارم چه‌ازنظریکمردوچه‌ازنظریک شاه‌وواقعاً همه‌چیزدارم. زندگی‌من مانند یک رؤیا پیش میرود. وگاهی فکرمیکنم‌دردنیا هیچکس خوشبخت تراز من نیست (فالاچی ـ ولی هرگزنمیخندید) چراوقتی که‌واقعاً چیز خنده‌داری اتفاق‌بیفتدمیخندم. من ازآنهائی نیستم‌که‌بخاطرهر چیزمسخره‌ای بخندم. زندگی من همیشه‌مشکل وخسته‌کننده‌بوده‌است. کافی‌است ۱۲سال اول سلطنت مرا بخاطربیاورید. رم ۱۹۵۳. مصدق.. وبخاطرمیآورید. منظورم‌ناراحتی شخصی خودمن نیست بلکه‌مقصودم ناراحتی‌های من (شاه) است. چون قبل ازاینکه‌یک مردباشم‌شاه‌هستم. وشاه‌همه‌زندگیش ماموریتی است که‌بایدبه‌انجام‌برساندوبقیه‌اش بحساب نمیآید.
فالاچی ـ بایدناراحتی بزرگی باشد. کسی که‌میخواهدبجای مردی، شاهی کندبایدموجودخیلی تنهائی باشد.
ج ـ انکارنمیکنم‌که‌تنهائیم‌بی نهایت عمیق است. پادشاهی‌که هرحرفی میزندویا هرکاری که‌انجام‌میدهدومیداندکه‌نبایدبکسی حساب پس بدهدمسلماً خیلی تنهاست. ولی بطورکلی‌من تنهانیستم. بلکه‌نیروئی مرا همراهی میکندکه‌دیگران‌آنرا نمی‌بینند. قدرت من، قدرت خدائی است ودرضمن دستورهای مذهبی دریافت میکنم. من خیلی مذهبی هستم. بخدا اعتقاددارم وهمیشه‌گفته‌ام‌که‌اگرخدا وجودنداشته‌باشدبایداختراعش کرد. آن‌بدبختهائی که‌خدانداشتند مرا خیلی رنج میدهند. بدون خدا نمیشودزندگی‌کرد. من از ۵ سالگی با خدا زندگی میکنم، یعنی ازهمان زمانی که‌بخواب‌آمد.
(فالاچی ـ درخواب چه‌دیدید؟) من تعجب میکنم‌که‌شما دراین مورد

چیزی نمیدانید .من چندبار خواب نما شده ام .در ۵و۶ سالگی . .بار اول حضرت علی را خواب دیدم .داشتم روی سنگی میافتادم او خودش را بین من وسنگ حایل کرد .حتی شخصی که مرا همراهی میکرد او را ندید .
(نه تنها درخواب بلکه درواقعیت)
فالاچی ـ این داستان خواب نما شدن شما برای من روشن نیست .
شاه ـ برای اینکه شما اعتقاد ندارید نه بخدا .ونه بمن .خیلیها باور ندارند .حتی پدرم نیز باور نمیکرد بلکه مرا هم مسخره میکرد خیلیها از من سئوال کردند .در این مورد شک نکرده ام .جواب میدادم خیر .بخاطر اینکه بخدا اعتقاد دارم و میدانم از طرف او برای انجام یک ماموریت انتخاب شده ام وخواب نما شدن من معجزه ای بود که کشور را نجات داد .سلطنت من کشور را نجات داد بخاطر اینکه خداوند کنار من بود .میخواهم بگویم تمام کارهائی که انجام داده ام خداپشت سر من بوده است .
س ـ درکودکی خواب نما شده اید یا اینکه درسن بلوغ هم چنین اتفاقی افتاده است ؟
ج ـ گفتم فقط درکودکی .درسن بلوغ هم فقط درخواب دیدم .خوابها پس از دوسه ماه اتفاق میافتاد .چون جزو اسرار است نمیتوانم بگویم .
من به از پیش خبردار شدن معتقدم .من مرتباً از آینده خبردار میشوم .
شامه من بسیار قوی است حتی روزی که از فاصله ۱۸۰ سانتیمتری بمن تیراندازی شد حس بویائی نجاتم داد .وقتی ضارب شلیک کرد من با رقص پای صاعقه وار خودرا نجات دادم .طوری خودرا جا بجا کردم بجای اینکه فشنگ به قلبم بخورد بسر وصورتم وکلاهم اصابت کرد وگلوله هم درلوله هفت تیر گیر کرد .باید بمعجزه اعتقاد داشت .من باحوادث بیشمار هوائی روبرو شده ام ولی همیشه سلامت بیرون آمده ام آنهم بخاطر معجزه وخواست خدا وپیغمبران .شما را نا باور می بینم .
فالاچی ـ بیشتر از نا باوری من قاطی کردم برای اینکه خودرا نزد شخصی میبینم که نمیتوانستم پیش بینی کنم .من هیچ چیزی درباره

این معجزه ها وخواب نما ها نمیدانستم .آمده ام درباره نفت وخودتان وازدواجها وطلاقها صحبت کنم .این طلاقها بایددرام تلخی باشد؟
ج ـ گفتنش مشکل است .برای اینکه زندگی من درماه سرنوشت نگاشته شده وزمانی که میبایست احساسات خودرا جریحه دار کنم کرده ام .در یک پادشاه احساسات شخصی بحساب نمیآید .یک شاه هرگز برای خودش گریه نمیکند .چون حق ندارد .سلطنت وظیفه است ودرمن همیشه احساس وظیفه خیلی قوی بوده است .مثلا" وقتی پدرم گفت بایدبا شاهزاده فوزیه ازدواج کنی من حتی فکر مخالفت کردن ویا اینکه بگویم نمی شناسمش را نکردم .چون وظیفه من بودفوری قبول کردم .
فالاچی ـ خودتان ثریارا بعنوان همسر انتخاب کردید .رها کردنش دردناک نبود؟
شاه ـ خوب چرا . .یک مدت زمانی چرا .حتی میتوانم بگویم برای مدتی یکی ازبدبختی های بزرگ من طلاق ثریا بود .اما خیلی زود برخودمسلط شدم وازخودسئوال کردم (برای کشورم چه بایدبکنم) جواب این بودکه همسردیگرانتخاب کردن وتقسیم سرنوشت بااوودرخواست جانشین تاج وتخت .من احساسات خودرا روی مسائل شخصی متمرکز نمیکنم بلکه بیشتر متوجه مسائل پادشاهی هستم .من خودرا طوری تربیت کرده ام که برای تاج وتخت کشورم نگران باشم نه برای خودم .
اصلا" بهتراست درباره طلاقها وغیره حرف نزنیم .من چون بالای هر چیزوخیلی بالاترازبعضی چیزها هستم .
س ـ آیا حقیقت داردکه همسردیگری اختیارکرده اید؟
ج ـ این دروغ شاخدار است .عکس آن دختری که بعنوان همسرچهارم من چاپ شده خواهرزاده من است که عروسی کرده ویک بچه هم دارد .
س ـ شما مسلمان هستیدومذهب شما اجازه میدهدبدون نفی شهبانو همسردیگربگیرید .
ج ـ مذهبم اجازه میدهدبشرطی که ملکه اجازه بدهد .وقتی زن مریض است ویا نمیخواهدبوظایف همسری احترام بگذارد .دراینصورت آدم

با یدبیشعوربا شدکه شوهری چنین زنی را تحمل کند .درکشورشما مردا ن معشوقه میگیرندد را جتماع ما با توا فق همسراول واجازه دا دگاه همسردوم ا نتخا ب میگردد .من دربا ره ا ین شا یعات حتی زحمت تکذیب را هم بخودندا دم .

فا لاچی ـ نکندکه درزندگی شما زنها هیچ بحسا ب نمیآ یند ؟

شا ه ـ چیزها ی که برمن ا ثرگذا رده ا ندنه زنها هستندونه ازدواجها ی من .من زنا ن را بی ا رزش نمیدا نم وا نقلاب سفیدمن هم بیش ازهمه بنفع آ نها شد .برا ی ا ینکه آ نها حق مساوات داشته با شندمـــن مبارزه کرده تا جا ئی که حتی وا ردا رتش شدندوبرا ی مبا رزه بابیسوادی روا نه روستا گردیدند .نمیتوا نم نگویم که تحت نفوذیکی ا زآ نها بوده ام . زنان برا ی زیبا ئی وزن بودنشا ن بحسا ب میآ یندوقانونا "هم مساوی هستنددرحا لی کها زنظرتوا نا ئی چنین نیستند .مثلا "ا زبین زنا ن (میکل آ نژیا با خ)برنخا سته ،حتی یک آ شپـــزبزرگ بیـــن زنـــا ن ندیده ام .خودشما با چندزن آ شنا شده ا یدکه قا دربحکومت با شند ؟

(فلاچی ـ حدا قل دونفر .گلدا ما یرـ ا یندیرا گا ندی)نمیتوانم بگویم زنا ن وقتی حکومت میکنندا زمردان سرسخت ترهستند .یعنـــی وقتـــی قدرت دا رنددیگرترحم ندا رند .مثلا "به (کا ترینا مدیچی)فکرکنید . به کا ترین روسیه . .به ا لیزا بت ا نگلیس . .به (لوکوس بورژیا) بـا زهرها یش ودسیسه ها وبدخلقی هایش . .

فا لاچی ـ پس تعجب میکنم چرا شهبا نورا بعنوان نا یـــب ا لسلطنه ا نتخا ب کرده ا ید .

شا ه ـ یک شورا ی مشا ورا ن خوا هدبودکه شهبا نوبا آ نها مشورت میکند . ا ما من هیچ ا حتیا ج به مشورت با کسی راندارم . تفاوت را می بینید ؟

فا لاچی ـ بهرحا ل همسرشما قیم ولیعهدخوا هدبود .بنظرشما ا وقا در بحکومت هست ؟

شا ه ـ من درزما نی ا ین تصمیم را گرفتم که حس کردم قادربچنین کاری هست و . .فکرمیکنم ما ا ینجانشسته ا یم تا فقط دراینموردصحبت کنیم.نه

فالاچی ـ من هنوزدربا ره مسا ئل جا لبی با شما صحبت نکرده‌ام .وقتی میخوا ستم‌با مردم‌دربا ره‌شما صحبت کنم‌درسکوتی ازترس‌فرو میرفتند وسعی دا شتندا سم‌شما را بزبا ن نیا ورند .

شا ه ـ تصورمیکنم‌مردم‌برا ی من احترام زیا دی قا ئل هستند .زمانیکه ا زآ مریکا برگشتم‌توی ما شین روبا زا زفرودگا ه‌تا قصرحدا قل نیم میلیون نفربرا یم‌کف زدند .زما نی که‌شا ه‌شدم‌مردم‌ا تومبیل مرا روی دست بردند .

فا لاچی ـ خیلی‌ها عالیجنا ب را دیکتا تورمینا مند .

شا ه ـ ا ین را لوموندمینویسد .چه‌ا همیتی دارد ،من برا ی ملتم‌کا ر میکنم‌نه‌برا ی لوموند .

س ـ ا نکا رنمیکنیدکه‌شا ه‌مقتدری هستید ؟

ج ـ نه‌ا نکا رنمیکنم .برا ی ا نجا م‌ا صلاحات نمیتوان مقتدرنبود . بویژه‌ا گرا ین ا صلاحا ت درا یرا ن با شد .که‌فقط ۲۵درصدمردم‌سوا د خوا ندن ونوشتن را دا رند وده‌سا ل طول میکشدتا بیسوادی نابودشود. یعنی کمترا ز ۵۰ سالـه‌ها با سوا دگردند .وقتی ۷۵درصدملت سوادندارد جزا زطریق ا قتدا رنمیتوان‌ا صلاحات را ا نجام دا د .ا گرسخت گیر نبودم‌نمیتوانستم ا صلاحات ا رضی را ا نجا م‌دهم .تما م برنا مه‌ها ی ا صلاحی شکست میخوردودست چپ ا فراطی ظرف چندسا عت دست راست ا فرا طی را ا زمیا ن برمیدا شت . ا ین ا نقلاب سفیدبودکه‌پیروزشد . حا لا گفتن‌ا ینکه‌دمکرا سی وجودندا رد (فا لاچی ـ مگرهست ؟) بشما ا طمینا ن میدهم‌که‌ا یرا ن ا زبسیا ری جها ت خیلی دمکرا ت ترا ز کشورها ی شما درا روپا میبا شد .کشا ورزان مالک‌زمین هستند .کارگران درسودکا رخا نه‌مشا رکت دا رند .مجتمع ها ی بزرگ‌صنعتی دست دولت ا ست .ا نتخا با ت درشهرها وروستا ها برا ی تشکیل ا نجمنهای شهرو روستا شروع‌شده‌ا ست .شما دردا نشگا هتا ن چه‌آ موخته‌ا ید ؟ا گراین وضع ا دا مه‌یا بدچگونه میخوا هیدبا مقتضیا ت تکنولوژی همگام‌باشید .آ یا درنتیجه‌فقدا ن تدا رکا ت برده‌آ مریکا نخوا هیدشد ؟بصورت کشورهای

درجه‌دوم‌وچهارم‌درخواهیدآمد.درپارلمان ایران فقط دوحزب وجوددارد‌که‌انقلاب سفیدرا قبول دارند.چندحزب باید‌وجودداشته باشندتا انقلاب سفیدرا معرفی کنند.درواقع این احزاب هستندکه باید‌باندازه‌کافی رأی بیاورند.دیگران حتی نمیتوانندیک‌نماینده انتخاب کنند.حزب توده‌نمیتواندآزادباشدزیراکمونیستهادرایران غیرقانونی هستند.آنها غیرازخراب‌کردن چیزی نمیدانند.عوض اینکه‌بکشورشان وبه‌شاهان قسم‌بخورندبچیزدیگرقسم‌میخورند.آنها خائن هستندوحق فعالیت ندارند.

فالاچی ـ نوع دمکراسی ما درغرب باینصورت است که‌بهرکس اجازه میدهدهرطورمیخواهدفکرکندواحزاب کوچک هم‌میتوانندرپارلمان نماینده‌داشته‌باشند.

ج ـ من آن دمکراسی را نمی پسندم.چون نمیدانم‌با چنین دمکراسی دراین کشورچه‌بایدکرد؟بعدازچندسال خواهیددیدکه‌آن‌دمکراسی شما را بکجا میبرد.درایران فکرنمیکنم‌انتقادکردن ازمن‌کارساده‌ای باشد.چرا بمن حمله‌کنند.برای سیاست خارجی؟ برای سیاست نفتی من ؟ برای تقسیم‌اراضی بین دهقانان؟ برای سهیم‌کردن‌کارگران درسودکارخانه‌ها ؟ برای مبارزه‌با بیسوادی ؟

فالاچی ـ نه‌بخاطراینها . .بلکه‌بخاطراختناقی که‌درایران برای متفکران ودانشجویان وجوددارد.مثلا"بمن گفته‌اندزندانها چنان پرشده‌که‌زندانیان رادرمیدانهای نظامی نگاه میدارند.راستی چقدرزندانی سیاسی دارید؟

ج ـ بطوردقیق نمیدانم.اگرمنظورتان کمونیستها وتروریستها هستندکه‌با حملات مسلحانه مردم‌بیگناه‌را میکشندآنها زندانی‌سیاسی نیستند.طبق قانون مجازات خواهندشد.ولی کسانی‌که‌بمن‌سوء قصد کرده‌اندآنها را بخشیده‌ام.ولی خائنین بکشوربشدت مجازات خواهند شد.بعضیها اعدام‌میگردند.چون درقوانین ما اعدام‌وجوددارد.

فالاچی ـ آیا این چنین سخت وشایدهم‌غمگین پشت نقاب پدرتان

پنهان شده اید .آیا دلیل این نیست که بشدت تحت نفوذ او قرار دارید ؟
شاه ـ اصلا" چنین نیست .هیچکس نمیتواند مرا زیر نفوذ خود بگیرد .
من از لحاظ محبت بپدرم وابستگی داشتم و تمجیدش میکردم ولی هرگز
نخواستم از او تقلید کنم و اگر هم میخواستم امکان نداشت .من و پدرم
دو شخصیت کاملا" متفاوت داریم .
س ـ شما درباره مرگ آلنده چه میاندیشید ؟
ج ـ مرگ او درسی بما داد .میانه روی و سازش فایده ندارد .یا
انقلابی هستیم یا خواهان نظم و قانون .نمیتوان یک انقلابی با نظم
و قانون بود و اغماض کرد .اگر آلنده میخواست بر اساس اندیشه مارکسیستی
خود حکومت کند چرا به ترتیب دیگری کشور را سازمان نداد .وقتی
کاسترو بقدرت رسید ده هزار نفر را کشت در حالیکه شما فریاد آفرین
آفرین میزدید .برای اینکه او هنوز قدرت داشت .اما من هنوز در
قدرت هستم و تصمیم دارم در قدرت بمانم و ثابت کنم که میتوان با قدرت
خیلی کارها را کرد و حتی ثابت کنم که عمر سوسیالیست شما بسر آمده
و کهنه شده و از مد افتاده و تمام گردیده است .چند سال پیش از سوسیالیزم
حرف میزدید .امروز دیگر سوسیالیزم با تکنولوژی مدرن تطبیق نمیکند .
من بیش از آنچه سوئدیها کسب کرده اند بدست میاورم .مگر نمی بینید
که حتی سوسیالیستها در سوئد هم دارند از دور خارج میشوند .آنها حتی
آب و جنگلها را ملی نکردند که من کرده ام .
فالاچی ـ منظور شما این است که شما سوسیالیست هستید و سوسیالیزم
شما پیشرفته تر از سوسیالیزم اسکاندیناوی است ؟
شاه ـ البته .زیرا سوسیالیسم اسکاندیناوی بمعنای یک سیستم ایمنی
برای کسانی است که کار نمیکنند و در پایان ماه مثل آنهائیکه کار
میکنند حقوق میگیرند بر عکس سوسیالیزم ما .انقلاب سفید من مشوق
کار است و یک سوسیالیزم تازه و مدرن میباشد .باور کنید ما در ایران
خیلی پیشرفته تر از شما هستیم .و واقعا" چیزی نیست که از شما بیاموزیم.
اما اینها را شما اروپائیها نمی نویسید .مطبوعات بین المللی

با ندا زه‌ای ا زدست چپی ها پرشده‌که‌حدی ندا رد .خوا هیددیدکه‌ا ین چپی ها شما را بکجا خوا هندکشید .

فا لاچی ـ ا زسیا ست خا رجی بگوئید .ا زهمسا یه‌ها ؟

شا ه ـ با شوروی روا بط سیا سی وبا زرگا نی بسیا رخوبی دا ریم .ما ا زطریق خط لوله گا زبشوروی میفروشیم .وا زآنجا برای مامهندس میآیدوجنگ سردهم‌تما مشده‌ا ست .ا ما مسئله ما با شوروی هما ن ا ست که‌بود .سیا ست ا مپریا لیستی هموا ره‌درروسیه‌بود .من معتقدم‌مبارزه با ا مپریا لیزم‌آسان‌ترا زمقا بله‌با آنها ئی ا ست که‌ا مپریا لیست وکمونیستند .موضوع ما نورگا زا نبری شوروی درمیان‌است. رؤیای شوروی دررسیدن به‌ا قیا نوس هندا زخلیج فا رس است وایران بازپسین ا ین دره‌با ا رزش میبا شد .لذا مسئله‌پا سدا ری ازهم‌ا کنون‌مطرح‌است .

فا لاچی ـ حا لاا یرا ن ا زنظرنظا می بسیا رنیرومندا ست ؟

شا ه ـ خیلی قوی ا ما نه‌به‌آن ا ندا زه‌که‌درصورت حمله روسها در مقا بلشا ن پا یدا ری کنم .من بمب ا تم‌ندا رم‌ا ما آنقدرخودرانیرومند ا حسا س میکنم‌که‌دربرا برجنگ سوم‌جهانی پا یدا ری کنم .خطرجنگ‌سوم بخا طرا یرا ن خیلی بیشترخوا هدبودتا مدیترانه . درواقع‌ماهستیم‌که منا بع نیروی جهان‌را کنترل میکنیم .ا گرسرنگون شویم‌کشورهای غیر کمونیست دست روی دست نخوا هندگذا شت ودخا لت خوا هندکردوا ین جنگ سوم‌جهانی‌خوا هدبود .بدیهی ا ست که‌جها ن غیرکمونیست نمیتواند نا بودی ا یرا ن را بپذیرد .زیرا خوب میدا ندکه‌ا زدست دا دن ا یرا ن بمنزله‌همه‌چیزا ست . (فا لاچی ـ ولی دوستا ن بزرگ‌تان مثل‌آمریکا خیلی دورهستند)آمریکا دوستی ا ست مثل دیگرا ن .بسیا رندا ز کشورها که‌نسبت بما دوستی نشان میدهند .ا همیت ما را با وردا رند . ا ما آمریکا بهتردرک میکندبعلت ا ینکه‌ا ینجا منا فعی دارد .منا فع مستقیم‌ا قتصا دی ومنا فع غیرمستقیم‌سیا سی .ا یران یکی ازکلیدهای جهان‌ا ست .آمریکا دیگرنمیتوا ندخودرا درمرزها یش محصورکند . نا گزیرا ست بمسئولیت ها ی خوددرقبا ل جهان عمل‌کندیعنی بمابرسد

این هیچ ازاستقلال ما نمیکاهد. زیرا همه میدانند که دوستی ما با آمریکا ما را (برده) نمیکند. تصمیمات در تهران گرفته میشود نه در واشنگتن و هیچ جای دنیا. من با نیکسون موافقم همانطور که با سایر روسای جمهور آمریکا موافق بودم. من نمیتوانم بموافق بودن ادامه بدهم مگر که مطمئن شوم که با من بعنوان یک دوست رفتار میشود. دوستی که تا چندسال دیگر مبین یک قدرت جهانی خواهد بود.

س ـ آمریکا دوست اسرائیل است و شما علیه اسرائیل سخن رانده اید. مثل اینکه میخواهید روابط خودرا با اعراب بهبود بخشید. شما حق را به اعراب میدهید در حالیکه به اسرائیل نفت میفروشید.

ج ـ ما سیاست خودرا براصول بنیادی استوار کرده ایم و نمیتوانیم بپذیریم که اسرائیل بزور اسلحه خاک دیگران را منضم بخود بکند. نفت را شرکتهای نفتی بهرکس که بخواهند میفروشند. نفت ما بهمه جا میرود. اسرائیل درکشور ما سفارتخانه ندارد ولی چند کارشناس اسرائیلی در ایران کار میکنند. ما مسلمانیم اما عرب نیستیم و درسیاست خارجی روش کاملا" مستقلی داریم.

س ـ شما گفتید که ایران یک قدرت جهانی خواهد شد. آیا پیش بینی اقتصاددانهائی را که میگویند ایران تا ۳۶ سال دیگر از ثروتمندترین کشورهای جهان خواهد شد قبول دارید؟

ج ـ اغراق آمیز است که بگوییم ایران ثروتمندترین کشور جهان خواهد شد. اما گفتن اینکه درصف ۵ کشور بزرگ و ثروتمند قرار خواهد گرفت اغراق آمیز نیست. ایران در ردیف آمریکا ـ شوروی ـ ژاپن ـ فرانسه قرار خواهد گرفت. تا ۲۵ سال دیگر ۶۰ میلیون جمعیت خواهیم داشت. یک ثروت سرشار و یک نیروی بزرگ انتظار ما را میکشد. حالا کمونیستها هرچه میخواهند بگویند. ما باید از قالی به کامپیوتر برسیم. قالی داریم و باید کامپیوتر را هم بآن اضافه کنیم. ما هرسالی تولید ملی خودرا دوبرابر میکنیم. علائمی نشان میدهد که ما باید بیک قدرت جهانی برسیم.

س- همه ثروت شما از برکت نفت است. حالا درباره نفت گفتگو کنیم نظرتان چیست؟

شاه- ما این نفت را نمیتوانیم بیاشامیم. تصمیم گرفته ایم بدون تبعیض بهمه بفروشیم. کشور من مسلمان است ولی عرب نیست. من هر کاری میکنم در جهت منافع ایران است. کشورهائی که میگویند ما به غرب نفت نمی فروشیم نمیدانند با پولشان چه کنند و نگران آینده هم نیستند. ایران با این جمعیت و برنامه توسعه اقتصادی بپول نیاز دارد. چون ما میدانیم با این پول چه کنیم. من نمیتوانم نفت استخراج نکنم و آنرا بکسی که خریدار است نفروشم. (در اینصورت قذافی بشما بد میگوید) من نمیتوانم قذافی را جدی بگیرم. من که همه امور نفتی کشورم در دست بیگانگان بود در دست گرفته ام. امیدوارم که همانطوریکه من کرده ام او هم بکشورش خدمت بکند. باید باو بگویم زیاد سر و صدا راه نیاندازد. در لیبی تا ده سال دیگر نفت تمام میشود در حالیکه ایران تا ۵۰ یا ۶۰ سال دیگر نفت دارد. بزودی استخراج ما به میزان ۸ میلیون بشکه در روز خواهد رسید. (فالاچی - هرچه باشد شما دشمن تازه ای پیدا کرده اید.) هنوز نمیدانم. اوپک در مورد نفروختن نفت به غرب هنوز تصمیم نگرفته است. احتمال دارد تصمیم من در مورد رها نکردن غرب موجب گردد که اعراب از من پیروی کنند. بعضی از کشورها باندازه ایران مستقل نیستند. آنها ملت را پشت سر خود ندارند ولی من دارم. من میتوانم نظر خود را بقبولانم ولی آنها هنوز نمی توانند. آسان نیست کسی که خود را از شرکتهای انحصار نفتی رها کرده نفت را مستقیماً بفروشد. اگر کشورهای عرب از این روش پیروی کنند کشورهای غرب مسلماً خریدار مستقیم خواهند بود. دیگر این تنفرها و باج گیریها وجود نخواهد داشت.

فالاچی - در آنصورت بهای نفت بالا میرود؟

شاه - بله. افزایش خواهد یافت. میتوانید این خبر را اعلام کنید و بگوئید کسی آنرا میگوید که از موضوع آگاه است. این واقعاً تخصص

من است وبعنوان یک کارشناس بشما میگویم بهای نفت باید افزایش یابد راه دیگری وجود ندارد. شما غربیها قیمت گندم را ۳۰۰ درصد افزایش داده اید و بهای شکر و سیمان را بهمین نسبت. بهای فرآورده های شیمیائی را تا بآسمان بالا برده اید. شما هرچیز را به قیمت گران میفروشید. عادلانه است که بابت بهای نفت مبلغ بیشتری بپردازید مثلا" ده برابر گرانتر. تا کمتر از صد سال دیگر داستان نفت پایان می یابد. شما بناچار باید منابع تازه ای پیدا کنید. اتمی- خورشیدی وغیره..

فالاچی - من اینجا را ترک میکنم بدون اینکه شما را ترک کرده باشم. از یکطرف بسیار سنتی و از طرف دیگر چقدر مدرن هستید. این ناشی از دو عنصر شرقی و غربی است که در شما وجود دارد.

شاه - ما ایرانیها چندان تفاوتی با اروپائیها نداریم. اگر زنان ما چادر بسر میکنند شما هم روسری کاتولیک کلیسا را بسر دارید. اگر مردهای ما چند زن میگیرند مردهای شما هم رفیقه دارند. ما هیچ عقده ای نداریم. فراموش نمیکنیم آنچه که شما میدانید ما سه هزار سال پیش بشما آموخته ایم.

فالاچی - سه هزار سال پیش. می بینم که حالا شما میخندید و آن افسردگی قبلی را ندارید. وقتی شما از نفت حرف میزنید کاملا" عوض میشوید. روشن میشوید. شخصیت دیگری پیدا میکنید. بدون اینکه شما را خوب بشناسم حس میکنم که شما آمیزه ای از دو چیز کاملا" متفاوت هستید. قدیمی و مدرن. یکی غربی و دیگری شرقی. حالا که میخندید میتوانم بپرسم که آیا اسم من جزو لیست سیاه شما هم هست؟

شاه - اگر شما در لیست سیاه دستگاه حکومتی من باشید من شما را در لیست سفید قلبم میگذارم.

فالاچی - خیلی متشکرم عالیجناب... ولی دارید مرا میترسانید.

* * *

نخست وزیران دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی

۱ـ ذکاء الملک فروغی	از شهریور ۱۳۲۰ تا اسفندماه ۱۳۲۰
۲ـ علی سهیلی	از اسفندماه ۱۳۲۰ تا مردادماه ۱۳۲۱
۳ـ قوام السلطنه	از مردادماه ۱۳۲۱ تا بهمن ۱۳۲۱
۴ـ علی سهیلی	از بهمن ۱۳۲۱ تا فروردین ۱۳۲۳
۵ـ محمدساعد (ساعدالوزاره)	از فروردین ۱۳۲۳ تا آذرماه ۱۳۲۳
۶ـ مرتضی‌قلی بیات (سهام السلطان)	از آذرماه ۱۳۲۳ تا اردیبهشت ۱۳۲۴
۷ـ ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)	از اردیبهشت ۱۳۲۴ تا خرداد ۱۳۲۴
۸ـ محسن صدر (صدرالاشراف)	از خرداد ماه ۱۳۲۴ تا آبانماه ۱۳۲۴
۹ـ حکیم الملک	از آبانماه ۱۳۲۴ تا بهمن ۱۳۲۴
۱۰ـ قوام السلطنه	از بهمن ۱۳۲۴ تا آذرماه ۱۳۲۶
۱۱ـ حکیم الملک	از دیماه ۱۳۲۶ تا خردادماه ۱۳۲۷
۱۲ـ عبدالحسین هژیر	از تیرماه ۱۳۲۷ تا آبانماه ۱۳۲۷
۱۳ـ محمدساعد	از آبانماه ۱۳۲۷ تا فروردین ۱۳۲۹
۱۴ـ علی‌منصور (منصورالملک)	از فروردین ۱۳۲۹ تا تیرماه ۱۳۲۹
۱۵ـ سپهبد رزم‌آرا	از تیرماه ۱۳۲۹ تا اسفند ۱۳۲۹
۱۶ـ حسین علاء	از اسفند ۱۳۲۹ تا اردیبهشت ۱۳۳۰

۱۷ـ دکترمحمد مصدق (مصدق السلطنه)	از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا تیرماه ۱۳۳۱
۱۸ـ قوام السلطنه	از ۲۵ تیر ۱۳۳۱ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱
۱۹ـ دکتر مصدق	از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۲۰ـ سپهبد فضل الله زاهدی	از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا فروردین ۱۳۳۴
۲۱ـ حسین علاء	از فروردین ۱۳۳۴ تا فروردین ۱۳۳۶
۲۲ـ دکتر منوچهر اقبال	از فروردین ۱۳۳۶ تا شهریور ۱۳۳۹
۲۳ـ مهندس جعفر شریف امامی	از شهریور ۱۳۳۹ تا اردیبهشت ۱۳۴۰
۲۴ـ دکتر علی امینی	از اردیبهشت ۱۳۴۰ تا تیر ماه ۱۳۴۱
۲۵ـ امیر اسدالله علم	از تیر ماه ۱۳۴۱ تا اسفند ۱۳۴۲
۲۶ـ حسنعلی منصور	از اسفند ۱۳۴۲ تا بهمن ۱۳۴۳
۲۷ـ امیر عباس هویدا	از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶
۲۸ـ دکتر جمشید آموزگار	از مرداد ماه ۱۳۵۶ تا شهریور ۱۳۵۷
۲۹ـ مهندس شریف امامی	از شهریور ۱۳۵۷ تا آبانماه ۱۳۵۷
۳۰ـ ارتشبد غلامرضا ازهاری	از آبانماه ۱۳۵۷ تا دیماه ۱۳۵۷
۳۱ـ دکتر شاپور بختیار	از دیماه ۱۳۵۷ تا بهمن ۱۳۵۷

*　*　*

ذکاء الملک فروغی یا فیلسوف سیاست پیشه

یکی از شخصیت های معروف ایران که نقش مهمی در دوران پهلوی داشت و در سخت ترین ایام توانست با قبول مسئولیت خدماتی بکشور انجام دهد، ذکاء الملک فروغی میباشد که مردی متفکر و فیلسوفی واقع بین و ادیبی فرزانه بود که مقامات مهم سیاسی از قبیل نخست وزیری و ریاست مجلس و ریاست دیوان عالی کشور را طی کرده و تألیفات زیادی از خود بیادگار گذارد .

محمدعلی فروغی در سال ۱۲۹۴ هجری قمری در تهران متولد شد . پدرش میرزا محمدحسین فروغی اصفهانی بود . در سال ۱۳۱۰ قمری در مدرسه دارالفنون بتحصیل پرداخت و زبان فرانسه را در مدرسه کاتولیک ها و زبان انگلیسی را نزد دکتر بازیل با یک دوره طب فرا گرفت . از سال ۱۳۱۹ قمری بتدریس زبان فرانسه پرداخت و هنگامی

که پدرش رئیس مدرسه سیاسی بود او بعنوان ناظم مدرسه بپدرش کمک میکرد و پس از فوت پدر رئیس مدرسه سیاسی شد.
در دوره دوم مجلس شورایملی از تهران بنمایندگی انتخاب و از ریاست مدرسه سیاسی مستعفی گردید. پس از مدتی بریاست مجلس شورایملی انتخاب شد. بعد از پایان دوره نمایندگی بوزارت منصوب و مدتی هم رئیس دیوانعالی کشور گردید. در سال ۱۹۱۹ بنمایندگی از طرف دولت ایران به اروپا رفت و پس از دو سال مراجعت کرد و مدتی وزارت خارجه دارائی، اقتصاد ملی را عهده دار بود. چندبار بنمایندگی ایران در جامعه ملل شرکت کرد و مدتی هم سفیر ایران در ترکیه شد.
فروغی با وجود علم و دانشی که داشت خیلی فروتن بود. وقتی موتمن الملک کاندیدای ریاست مجلس شد با اینکه او رئیس مجلس بود گفت بدون تعارف موتمن الملک از من شایسته تر است. من نه تنها بنفع او کنار میروم بلکه با کمال خرسندی نیابت او را میپذیرم که همین کار را هم کرد.
فروغی در کابینه مستوفی الممالک بطوری جواب استیضاح مدرس را داد که مدرس با او نوشت شما در دوره آینده رئیس الوزراء هستید و همینطور هم شد.
اخلاق و روش فروغی بطوری سردار سپه را جلب کرده بود که وقتی به ریاست حکومت موقت انتخاب گردید، فروغی را قبلا" بعنوان کفیل نخست وزیر و پس از نیل بسلطنت بعنوان نخست وزیر معرفی کرد.
فروغی نخستین رئیس الوزراء رضا شاه و اولین نخست وزیر محمدرضا شاه بود. در سال ۱۳۱۴ پس از اعدام اسدی نایب التولیه خراسان، از نخست وزیری کنار رفت
مطلعی میگفت وقتی اسدی در رابطه با واقعه مسجد گوهرشاد دستگیر شد از خانه او مقداری سند بدست آمد. در یکی از این نامه ها فروغی به اسدی نوشته بود که مراقب خود باشد (در کف شیر نر خونخواره ای غیر از تسلیم و رضا کو چاره ای ؟) مامورین شهربانی نامه را برای

رضا شاه میفرستندوا وهم‌وقتی فروغی را میبینندمیگوید (ای فروغی دروغی بروا ستعفا بده) .ا وهما زنخست وزیری کنا رمیرود . بعدا ز شهریور ۲۰با ردیگراز طرف رضا شاه برای قبول شغل نخست وزیری دعوت میشود .

فروغی بیوگرافی خودرا چنین نوشته است :

خانواده ما ازاصفهان بوده اند .پیش ازپدرم اجدادم همه در سلک تجارت ومعروف به ارباب بودند .جدم محمدمهدی ارباب درتاریخ وجغرافیا وهیئت تبحرداشت ودرجوانی به هندوستان رفت و ۱۵سال‌در آنجا دراثر معاشرت با انگلیسها وهندیها بمعارف جدید آشنائی یافت وبرتری اوضاع‌مغرب را برمشرق یافت .اولین ایرانی است که‌شاهنامه‌فردوسی را چاپ کرد .دربازگشت به ایران‌به‌ترویج علوم اروپائی پرداخت .پسرش میرزا محمدحسین فروغی معروف به ذکاء الملک پدرنویسنده‌بود .ازجوانی‌طبع شعرداشت وبرموزتربیت فرزندآگاه . .من آنچه‌دارم‌ازحسن تربیت اومیباشدوآنچه‌ندارم از قصورطبیعی خودم‌میباشدیا نقص وسایل . .با مردان دانشمندحشرو نشرداشت ومایل بودکه‌با وجودکمی سن ،منهم‌شرکت کنم .درخصوص تعلیم ،اول بزبان فارسی وبعدبه‌عربی والسنه‌خارجی مخصوصاً زبان فرانسه‌اهمیت میداد .خودشخصاً در ۴۰سالگی به‌تحصیل فرانسه پرداخت. درکتابخانه‌پدرم‌یک کتاب قرائت ابتدائی آمریکائی پیداکردم آنقدرزیبا ودلربا بودکه‌ازآن طریق انگلیسی آموختم .فراگرفتم که‌بهترین تعلیم‌برای کودکان ایجادذوق وشوق درآنها است که ازقدیم‌گفته‌اند :

درس معلم ار بود زمزمه محبتی جمعه‌به مکتب آورد طفل گریزپارا

پدرم‌همیشه‌این شعررا یادآورمیشد :

چون شیربخودسپه‌شکن باش فرزند خصال خویشتن باش

جائی که بزرگ بایدت بود فرزندی من ندارت سود

*

درآداب معاشرت میگفت :

آسایش دوگیتی تفسیراین دوحرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا

*

پدرم کتاب نجوم کامیل فلاماریون را که بزبان فرانسه بود بمن داد و همین امر موجب شد که با خواندن آن فرانسه من تقویت شود. سی سال بعد در سفر بفرانسه با فلاماریون آشنا شدم... *

ابراهیم خواجه نوری درباره فروغی مینویسد :

محمدعلی فروغی در ردیف تیپ (کمال پرست عاطفی) بود که این قالب گیری مطبوع را مدیون پدرش میباشد. پدرش قیود خشک اشرافیت را نداشت و جزو اعیان و اشراف هم نبود به راهنمائی فرزندش عشق مفرطی نشان میداد بنحویکه تا آخر عمر آرامش خاطر و متانت و صفای قلب فروغی همیشه در چهره اش هویدا بود.

فروغی چهار سال طب خواند چون نمیخواست طبابت را وسیله کسب معاش خود کند و با سرمایه ناچیز علمی نمیتوانست مسئولیت جان مردم را بعهده بگیرد بهمین جهت بدنبال فلسفه و ادبیات رفت. از اوایل سلطنت مظفرالدین شاه به معلمی پرداخت. سرانجام بجای پدرش ریاست مدرسه علوم سیاسی را برعهده گرفت و وارث لقب پدرش (ذکاء الملک) شد.

درجنبش مشروطه خواهی تصمیم گرفت بکار قانونگذاری بپردازد. بهمین جهت بنمایندگی تهران انتخاب و بلافاصله بریاست مجلس انتخاب گردید. چندین وزارت با و تکلیف شد که نپذیرفت و این نشان میداد که در ارتقاء طلبی و کمال پرستی فروغی فقط بخاطر قدرت خواهی یا مقام دوستی و جلال پرستی نبود بلکه ارتقاء را حقیقتاً در کسب معرفت و فضیلت میدانست و سمتهای اجتماعی را بیشتر برای خدمتگذاری میخواست. همین خصوصیت اخلاقی بود که او را بریاست دیوانعالی

تمیزا نتخا ب کردند .ا ما بمحض ا ینکه مستوفی‌ا لمما لک نخست وزیر شدفروغی‌با میل وزا رت عدلیه‌را قبول کرد .
بعلت ا عتبا ری که‌فروغی یا فته‌بودا ورا بنما یندگی ایران بکنفرانس صلح پا ریس ا نتخا ب کردندتا با تفا ق مشا ورا لمما لک وعلاء مدافع حقوق ا یرا ن شوند .
فروغی درچهل وپنج سا لگی همسرخودرا ا زدست دا دوازا ین وا قعه دچارغم‌بزرگی شد ودیگرزن نگرفت وبه‌تربیت فرزندان‌خود پردا خت بهمین جهت فرزندا نش بحدپرستش ا ورا دوست میدا شتند .
دردوره‌چها رم‌تقنینیه‌وقتی مستوفی ا لمما لک نخست وزیرشد، سردا رسپه‌را برا ی وزا رت جنگ وفروغی را برا ی وزارت خارجه‌دعوت کرد .همه مستوفی را تمجیدکردندکه‌توا نسته‌فروغی رابکابینه‌بیاورد .
سردا رسپه‌تحت تا ثیرقرا رگرفت ووقتی دیدکه‌فروغی بخلاف غا لب با سوا دا ن ذره‌ا ی تکبروغروربا سوا دی را ندا ردومعلوما ت خودرا بهیچوجه‌وسیله‌عیب‌جوئی وتحقیرسا یرین قرا رنمیدهدوسردا رسپه که‌به‌سوا دخودنمی با لیدومنتظربودکه‌دیگرا ن فضل ومعلومات‌خود را برخ ا ونکشندوا ین ا حسا س حقا رت ا ورا دردنا ک ترسا زند ، با لنتیجه‌فروغی را چنین یا فت که‌ا ین نوع‌غروررا درخودکشته‌و ا حتیا ج به‌برتربودن ندا ردوگفتا رش غروردیگران‌رامجروح‌نمیسازد بلکه‌برعکس جرا حات عزت نفس دیگرا ن را مرهم‌میگذا رد .
سردا رسپه مجذوب فروغی شدوتوجه‌یا فت که‌با کسی‌مثل‌فروغی میشود مشورت‌کردوا زنظرصا ئب وبیغرضا نه‌ا وا ستفا ده‌نمود .
درما جرا ی مسجدگوهرشا دوا عدا م‌ا سدی(پدردا ما دفروغی) ا و نخست‌وزیربود وبعدکنا ررفت .زما مدا رحقیقی‌آنزمان شخص رضا شاه بودوعنوا ن نخست‌وزیربیشترا زنظرفرم‌بودتا معنی
شش سا ل فروغی خا نه‌نشین بودکه‌ا زبهترین ایام‌عمرش بود .تألیفات زیا دی نمودولی وقتی قوا ی متفقین به‌ا یرا ن هجوم‌بردندرضا شاه درآ ن تنگنا ی سیا ست فورا"بیا دفروغی ا فتا دوا ورابرای‌آخرین بار

نخست وزیر کرد. هم او بود که استعفای رضا شاه را نوشت.
در آن موقع تبلیغات ماهرانه آلمان هیتلری بطوری افکار عامه را برانگیخته بود که امضای پیمان تضمین استقلال ایران را بزرگترین خیانت جلوه گر میساخت ولی فروغی آنرا به مصلحت دانست و امضا کرد و روشن هم بسوی او سنگ پرتاب نمود.

*

مسعود بهنود درباره رضا شاه و فروغی چنین مینویسد:

از میان همه کسانی که با اشاره سفارت انگلیس و یا با قتضای روحیه خود در طرفداری از قدرت برای رساندن (رضا خان) به جائی که رضا شاه شود زحمتها کشیده بودند، ذکاء الملک فروغی بیشتر از همه شایسته زمامداری بود. درایت بیشتر داشت. متین و ادیب و دیپلمات بود. وضع سلیمان میرزا اسکندری رهبر سوسیالیستها نگران کننده تر از بقیه بود. او مدتها معلم و مشاور رضا خان شد. این همکاری تا زمانی ادامه داشت که توجه یافت رضا خان خیال سلطنت دارد. قرار قبلی این بود که این همکاری به استقرار یک جمهوری دمکراتیک در ایران بیانجامد.

رضا خان مشیرالدوله و موتمن الملک را از میدان بدر کرد. فرمانفرما را که روزی در رکاب او خدمت میکرد بتمکین وادا شت. در این میان کششی که بین رضا خان و مستوفی الممالک وجود داشت از همه جالب تر بود. (آقا) که مظهر وجاهت و سنگینی بود (رضا خان) را بعنوان افسر لایق و وطن پرست شناخت. چون مستوفی عملا "بختیاریها و قشقائیها را در دست داشت، نزدیکی او به رضا خان موجب شد که همه آنها را در دست داشته باشد. حتی لقب (همدم السلطنه) که به خواهر مستوفی - الممالک تعلق داشت به دختر بزرگ رضا خان اختصاص یافت. پس از اینکه این نادر عصر، تاج برسر گذاشت مستوفی و سلیمان میرزا به نقشی که خورده بودند واقف شدند ولی فروغی تا مدتها بخدمت اساسی مشغول بود.

درسلطنت رضا شاه تیمورتاش سیاسی وزباندان ومجلس آرا و داورسخت کوش وحاج آقا رضا رفیع معمم بذله گو ونکته سنج بیش از همه دردل دیکتاتورجا گرفتند. امیراحمدی - یزدان پناه - خزاعی، آیرم - شاه بختی - طهماسبی ودرگاهی ودیگرنظامیان که فرمانده خودرا برتخت سلطنت نشانده بودندعامل اصلی بودند.

هیئت مشورتی رضاخان دردوران صدارت یکروزدرزیرزمین منزل سلیمان میرزا جمع شدند. میرزا یحیی دولت آبادی ودکترمصدق هرچه دردل داشتندگفتند. سلیمان میرزا هم اسم تعهدنامه ای رابه میان آوردکه دوسال قبل بین رضاخان وچهارتن دیگرامضاء شده بود. رضاخان گفت: (شاهزاده همه چیزتمام شدوگذشت. اگردیگربار ازآنچه دراین زیرزمین گذشته سخنی برزبانت جاری شدباورکن کاری میکنم که همین آجرها برایت گریه کنند) سلیمان میرزا گفت (ماباید ازهمین آجرها شرم کنیم. درهمین زیرزمین تعهدسپردیم وسوگند خوردیم).

با اینطرزتکلیف این عده روشن بود.

ولی فروغی ازهمان روزهای نخست صدارت دانست که باید مجری بی چون وچرای تیمورتاش باشد. فرزندسردارنردینی خراسانی دارای موقعیت استثنائی وشخصیت کارساز شده بودکه هیچکس نمیتوانست درایت اورا ندیده بگیرد. ولی شبها نقشی چون راسپوتین اجرا میکرد.

دراین ایام دیگردراتاق محقرودرکنار منقل آتش مدرس کسی دیده نمیشد. مردان قاجاردرمراسم تاجگذاری رضاشاه درفکرتهیه هدیه ای بودندکه میبایست به منقرض کننده سلسله شان تقدیم کنند. وقتی امان الله خان پادشاه افغانستان به ایران میآمدتاج الملوک همسررضاشاه ودخترانش بخانه مستوفی الممالک میرفتندتا آداب ورسوم درباری را یادبگیرند. درمیهمانی مفصل تیمورتاش بافتخار پادشاه افغانستان سفیران خارجی با زنهای بی حجاب شرکت کردند.

خانواده رضا شاه هم‌شرکت داشتند. ملکه افغانستان اشتباهاً خانم سرورالسلطنه همسر تیمورتاش را بجای همسر رضا شاه گرفت که طلاوجواهر مفصل بخودآویخته بود. تاج الملوک جریان را برای رضا شاه نقل کرد که از آنروز دستور داده شد جواهرات سلطنتی برای میهمانی در اختیار خانواده سلطنت گذارده شود.

وقتی مدرس به خواف فرستاده شد و تیمور و نصرت الدوله دستگیر شدند. مستوفی واسطه شد و رضا شاه همان پیغام را میداد (نمی‌کشمش)..

رضا شاه مردی متعصب بود و اهل بزم نبود. در تعصب چنان بود که وقتی شیطنتی از همدم السلطنه مشاهده کرد تصمیم به نابودی او داشت.

در دوره رضا شاه علاوه بر سپهسالار تنکابنی- علی‌اکبر داور و عده‌ای دیگر از قبیل حبیب میکده- سیف الدین کرمانشاهی - رضا کمال‌شهرزاد، مجتبی طباطبائی - سیدرضا صدر که فضای پراختناق را طاقت نیاورده بودند بحیات خود خاتمه دادند.

پرونده‌سازی بصورتی بود که وقتی هنگام عروسی ولیعهد، خیرخواه هنرمند نمایش (مشدی عباد زن گرفت - خرجیش از من گرفت) بروی صحنه آمد او را بزندان بردند.

رضا شاه تمایلات هیتلری داشت ولی آنرا پنهان میکرد. حتی دوبار دکتر متین دفتری را که در حضور عده‌ای از پیروی هیتلر ابراز شادمانی کرده بود بباد فحش گرفت ولی به حاج آقا رضا رفیع گفته بود که اگر من در آلمان زاده شده بودم حتماً آدلف هیتلر میشدم. در حالیکه جم با وگفته بود تاریخ اعلیحضرت را در کنار ناپلئون قرار خواهد داد.

ولی آلمانها بدنبال جانشین رضا شاه میگشتند که حتی مدتی آیرم را در نظر گرفته بودند که بدنام بود.

بهرحال تا شهریور ۲۰ رضا شاه حاکم مطلق بر کشور بود و هیچیک از رجال سیاسی و نظامی نقشی نداشتند و این فقط شخص شاه بود که تصمیم میگرفت و بس.

این وضع ادامه داشت و سکوت مطلق همه جا را فرا گرفته بود تا شهریور ۲۰ فرا رسید.

وقتی قشون خارجی به ایران وارد شد منصورالملک به تلفنچی کاخ سعدآباد گفت (بمسئولیت من اعلیحضرت را از خواب بیدار کنید (*) او هم با ترس ولرز اقدام نمود. رضا شاه هیبت خود را گم کرد. ظرف چند دقیقه چنان ضعیف شده بود که باور کردنی نبود. رضا شاه فروغی را مناسب دانست. کسی را که ۶ سال قبل بعنوان (زن ریش دار) از دربار رانده بود بخانه اش رفت و با او خلوت کرد و او را بکار دعوت نمود. شرط رضا شاه این بود که او فرزندش را روی تخت بنشاند. فروغی پیرو بیمار هم بشاه وعده مساعدت داد. سهیلی هم بعداً قول داد که آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس و دوست دیرینه اش را وادار بانکار خواهد کرد.

وقتی فروغی شروع بکار کرد با مشکلات زیادی روبرو بود. قبل از هر چیز سلطنت شاه جوان بود که در تشریفات آن توفیق حاصل نمود. اقدام بعدی مرحمت ذات ملوکانه به بازماندگان کسانی بود که در دوره رضا شاه از بین رفته بودند. فروغی از دکتر مصدق - تقی زاده، حکیم الملک - قوام السلطنه - سلیمان میرزا - ملک الشعراء بهار، دبیر اعظم - موتمن الملک - رهنما - تجدد - وثوق الدوله، محتشم السلطنه - مستشار الدوله - منصورالملک - بهاء الملک برای

---

* نصرالله انتظام گفته است که وقتی سمت رئیس تشریفات دربار را داشت رضا شاه با او اجازه داده بود که در موقع ضروری او را از خواب بیدار کند. بهمین جهت چند بار که این ضرورت پیدا شد مقامات لشگری وکشوری با او مراجعه کرده و او هم نیمه شب با طاق خواب رضا شاه رفته و با احترام شاه را صدا کرده است. وقتی بیدار نمیشد مجبور بود او را تکان بدهد تا خواب از سرش بدر رود. وقتی بیدار میشد با حال اضطراب میپرسید بگو، بگو چه شده؟

انتظام هم میگفت با عرض معذرت یادآور میشدم که چنین کار مهمی پیش آمده و منتظر دستور هستند. آنوقت رضا شاه بلافاصله بخود میآمد و فوراً تصمیم میگرفت و دستور میداد.

جلسه مشورتی دعوت کرد .قوام درجلسه مشورتی شاه را نصیحت کرد . دکتر مصدق درمقابله با زیاده روی دول خارجی صحبت کرد .قوام گفت بهتر است این دولت جای خودرا بدولت مقتدری بدهدکه بتواند در مقابل زور گوئی روس وانگلیس بایستد .تقریبا "اشاره بقدرت آمریکا بودکه دولت تازه را موردحمایت قرار دهد .

ازوقایع جالب آنکه درنخستین روزهائیکه فروغی درنخست وزیری بکار اشتغال ورزیدمختاری رئیس نظمیه که صبح آنروزخیال استعفا داشت بفروغی تلفن کردوگفت به تحریک زندانیان کمونیست زندانیان قصرباشنیدن خبراستعفای رضا شاه دست به شورش زده ونزدیک بود تمام زندانیان باکشتن نگهبانان وزندانبانان آزادگردندولی نظمیه باشلیک هوائی شورش را سرکوب کرده است .درحالیکه چهارتن قربانی شده بودندولی نظمیه گزارش دادکه هیچ اتفاقی نیفتاده است .ازطرفی طرح عمومی عفوزندانیان هم دردستورکاردولت بود .

ازفردای آنروزصفحات روزنامه ها پرشدازاعلامیه های دولت مربوط به بخشش های شاهانه به افسران،به معلمان، به کارمندان دولت ،به یتیم خانه ها و . . .رسیدگی بوضع املاک واستردادآن .

ازطرف دیگربازماندگان قربانیان گذشته موردمرحمت ملوکانه قرارگرفتند .مظفرفیروزودیگرفرزندان نصرت الدوله ،مهرپور و منوچهروهوشنگ وایراندخت تیمورتاش ـ سهراب اسعدفرزندسردار اسعد ،ناصرومحمدحسین قشقائی ،بازماندگان مدرس ـ عبدالحسین دیبا ـ محمدولی اسدی ـ اقبال السلطنه ماکوئی ـ سردار معزز ـ بجنوردی ـ شیخ خزعل ـ خوانین بختیاری ـ خلاصه همه کسانی که در گذشته صدمه دیده بودندپیامهای مهرومحبت دریافت داشتند .

* * *

فروغی وهمکارانش

اینها گروهی از همکاران نزدیک فروغی هستندکه درروزهای سخت شهریور ۲۰ توانستندخدمات ارزنده‌ای بکشورانجام دهند. اقداماتی برای حفظ استقلال وتمامیت ارضی کشورنمودندولی مخالفین، امضای قراردادبا متفقین وافزایش بهای ارزرا بشدت موردانتقادقراردادندوفروغی میگفت با وجودکهولت سن میمانم ووظایفی راکه برای نجات کشوربرعهده دارم انجام خواهم داد.

فروغی وانتقال سلطنت

نخستین ومهمترین اقدام فروغی انتقال سلطنت از رضاشاه به محمدرضا شاه بود که سیاستهای خارجی با ادامه سلطنت پهلوی مخالف بود وفروغی را برای ریاست کشور نامزد کرده بودند. ولی فروغی مصلحت کشور را سیر طبیعی انتقال سلطنت وحکومت برطبق قانون اساسی میدانست تا طوفانهای موجود اساس رژیم وکشور را درهم نکوبد. محمدرضا شاه پهلوی که بیش از ۲۲ سال نداشت وقتی درباریان هم مصلحت نمیدانستند که برای ادای سوگند بمجلس برود وملکه مادر به نظامیانی نظیر سپهبد امیر احمدی ودیگران متوسل شده بود به تشویق فروغی واظهار نظر افرادی نظیر سرلشگر شفائی (که میگفت این شمشیر را ما نظامیان برای چه روزی بکمر بسته ایم) وبا اقدامات قاطع سپهبد امیر احمدی فرماندار نظامی تهران چنان مراسمی از سوگند برگذار شد که احساسات مردم شاه جوان را بی نهایت تحت تاثیر قرار داد.

ابراهیم صفائی با استفاده از خاطرات ساعد مینویسد:

سلطنت محمدرضا شاه مدیون فروغی است زیرا متفقین میخواستند رضا شاه وولیعهد از ایران بروند ومحمودرضا فرزند کوچک شاه بعنوان پادشاه تعیین ویکی از رجال مورد اعتماد متفقین نایب السلطنه بشود. این مطلب در مسکو بین مولوتف وزیر خارجه شوروی وسر استافورد کریپس سفیر انگلیس در شوروی مورد توافق قرار گرفته و روز ششم شهریور ساعد مراغه‌ای وزیر مختار ایران در مسکو به سفارت انگلیس دعوت وبا وگفته میشود که متفقین به رضا شاه به مناسبت روابطش با آلمانها اعتمادی ندارند که باید برود وولیعهد هم که جوان ایده آلیست وافزون طلبی است نباید در ایران بماند وبهتر است یکی از فرزندان صغیر رضا شاه بسلطنت انتخاب گردد ونایب السلطنه مورد اعتماد ما کارها را انجام دهد وخود شما اگر بخواهید نایب السلطنه

بشوید .
ساعدبه سفیرانگلیس گفته بودبرفرض اینکه رضا شاه برودبایدولیعهد که جنبه قانونی داردبه سلطنت برسد .مردم ولیعهدرا دوست دارند و اینکاربسودمتفقین است .روزهفتم شهریور مولوتف نیـــزساعدرا بوزارت خارجه درمسکودعوت میکندوهمین موضوع را مطرح میسازد .
ساعدمیگویدبنفع متفقین است که ولیعهدبسلطنت برسد .ساعدسپس با تلگراف رمزفروغی را درجریان میگذاردکه متفقین را راضی کند که با سلطنت ولیعهدموافقت کنند .
کوشش فروغی وسهیلی وساعدموجب شدکه متفقین ازرفتن ولیعهـــد چشم پوشی کنند .

*

فروغی توانست با اعلام حکومت نظامی وبرقراری حسن رابطه با متفقین کشوررا ازهرج ومرج وقحطی وگرسنگی نجات دهدوتمامیت ارضی واستقلال ایران را حفظ کند .
وقتی مطبوعات ونمایندگان مجلس بمتفقین که بخاک ایران وارد شده بودندحمله میکردندوخواستارتخلیه ایران بودندفروغی گفت : (اینها میآیندومیروندوحوائجی دارندوبکسی کاری ندارند .)وبا اینطرزخواست بگویداین ایام را تحمل کنیدخیلی زودخواهدگذشت واستقلال ایران صدمه نخواهددید .
مهمترین کارفروغی را بایدتضمین استقلال ایـــران باامضای پیمان اتحاد ایران با دولتین انگلستان وشوروی دانست کهامضای مقامات این دوکشوررا گرفت که پس ازجنگ خاک ایران راتخلیه کنند .
اگرچنین پیمانی نبوداحتمال داشت ایران هم مثل خیلی ازکشورها که پس ازجنگ اشغال شدندونیروی شوروی برای همیشه درآنجا ماند به آن صورت درمیآمد .با وجوداین قراردادمعهذا شورویها تا قـــول تصویب قراردادنفت شمال را نگرفتندازخاک ایران نرفتند .
این پیمان درروز ۱۳۲۰/۹/۳۰ ازطرف فروغی نخست وزیـــرتسلیم مجلس شورایملی شدودرجلسه ۱۳۲۰/۱۱/۱۶با ۸۰ رأی موافق بتصویب

مجلس رسید .پس از آنکه بتوشیح ملوکانه رسید با تشریفات رسمی در کاخ وزارت امورخارجه با مضای فروغی نخست وزیر ایران ـ اسمیرنوف سفیرشوروی ـ سرریدربولاردوزیرمختار انگلستان رسیدومبادله شد .بعدازآن متن این پیمان بین شاه ایران ورئیس جمهورآمریکا بصورت تلگرافی مبادله گردیدکه رسمیت یافت .متن این پیمان مهم تاریخی که با استفاده ازآن دولت ایران توانست نیروهای شوروی را از ایران خارج کندچنین است :

متن پیمان اتحادبین دولت شاهنشاهی ایران
و دولت اتحادجماهیرشوروی ودولت انگلستان

"اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران ازیکطرف واعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیروایرلندومستملکات انگلیس ماوراء بحاروامپراطورهندوستان وهیئت رئیسه شورایعالی اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی ازطرف دیگر ،نظرباصل منشور اتلانتیک که رئیس جمهوردول متحده آمریکا ونخست وزیر دولت انگلستان درچهاردهم ماه اوت ۱۹۴۱برآن توافق کرده و بجهان اعلام نموده اندودولت اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی نیزدر۲۴ سپتامبر ۱۹۴۱ اصل مزبوررا تائیدنموده ودولت اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران هم توافق کامل خودرا با آن اصل ابرازمینمایندوما یلندکه با ملل دیگرجهان بطور یکسان ازآن بهره مندشوندوچون آرزومندمی باشندکه رشته دوستی وحسن تفاهم فیمابین استوارشودونظربا ینکه این مقاصدبوسیله عقدپیمان اتحادبهترحاصل میشودتوافق نمودند که برای این منظورپیمانی منعقدسازندونمایندگان مختار خودراازاینقرارتعیین نمودند .

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران ـ جناب آقای علی سهیلی

وزیرا مورخا رجه‌شا هنشا هی .

ا علیحضرت پا دشا ه‌بریتا نیا ی کبیروا یرلندو مستملکات ا نگلیس ما وراء بحا روا مپرا طورهندوستا ن بنام مملکت متحده‌بریتا نیا ی کبیروا یرلندشما لی ـ جنا ب سرریدویلیام بولاردوزیرمختا رونما ینده‌فوق ا لعا ده‌ا علیحضرت پا دشا ه ا نگلیس درا یرا ن .

هیئت رئیسه‌شورا یعا لی ا تحا دجما هیرشوروی سوسیالیستی جنا ب آقا ی آ ندره‌آ ندرویچ اسمیر نوف سفیرکبیرفوق‌العاده ا تحا دجما هیرشوروی سوسیا لیستی درایرا ن ونما یندگان‌مزبور ا ختیا را ت تا مه‌خودرا ا را ئه‌نمودندکه‌صحیح ومعتبربود بر قرا رمقررا ت ذیل موا فقت کردند .

ا ین پیما ن ا تحا ددا ری نه‌فصل میبا شدکه‌ما درا ینجا بذکرچندفصل مهم‌آ ن ا کتفا میکنیم .

فصل ا ول ـ ا علیحضرت پا دشا ه‌بریتا نیا کبیروا یرلند ومستملکا ت ا نگلیس ما وراء بحارو ا مپرا طورهندوستان‌وهیئت رئیسه‌شورا یعا لی ا تحا دجما هیرشوروی سوسیا لیستی (که‌ا ز ا ین پس‌آ نها را دول متحده‌خوا هیم‌نا مید)مشترکا"وهریک منفردا"تعهدمی‌کنندکه‌تما میت خاک ایران وحا کمیت وا ستقلال سیا سی ا یرا ن را محترم‌بدا رند .

فصل سوم ـ دول متحدمشترکا"وهریک منفردا"متعهدمیشوند که‌به‌جمیع وسا ئلی‌که‌درا ختیا ردا رندا یران‌را درمقا بل هر تجا وزی ا زجا نب‌آ لما ن یا هردولت دیگردفا ع نما یند .

فصل پنجم‌ـ پس ا زآ نکه‌کلیه‌مخا صمه‌بین دول متحده‌با دولت‌آ لما ن وشرکا ی ا وموجب یک یا چندقرا ردا دمتا رکه‌جنگ، متوقف شدقوا ی دول متحده‌درمدتی که‌زیا دا زشش ما ه‌نبا شد ا زخاک ا یرا ن بیرون برده‌خوا هدشدوا گرپیمان‌صلح با آ نها

بسته شدولوا ینکه قبل ا زشش ما ه بعدا زمتا رکه با شدبلافا صله قوا ی خودرا بیرون خوا هندبرد .مقصودا زشرکای دولت آ لما ن هردولت دیگری ا ست که ا کنون یا درآ ینده بنا ی مخا صمت گذا شته یا بگذا رد .

فصل ششم- دول متحده متعهد میشوندکه درروا بط خودبا کشورها ی دیگرروشی ا ختیا رنکنندکه بتما میت خا ک ا یران و حا کمیت یا ا ستقلال سیا سی ا یرا ن مضربا شدوپیمانهائی نبندند که با مقررا ت ا ین پیما ن منا فا ت دا شته با شدو متعهد میشوند که درهرا مری که مستقیما"با منا فع ا یران مرتبط باشدبا دولت ا علیحضرت هما یون شا هنشا هی مشا وره نما یند .

فصل هفتم- دول متحده مشترکا" متعهد میشوندکه بهترین مسا عی خودرا بکا ربرندکه حیا ت ا قتصا دی ملت ا یران را در مقا بل تضییقا ت وا شکا لات که درنتیجه جنگ حا ضرپیش بیا ید محفوظ بدا رند .

*

ا ین قرا ردا دموا فقین ومخا لفین زیا دی دا شت .حتی بعضی ا زنما یندگا ن مجلس با آ ن مخا لف بودند .دونفرازنمایندگان مجلس پس ا زتصویب قرا ردا دا ستعفا کردند . دکترجوا ن ودکترا هری گفتندتصویب ا ین قرا ردا دیعنی تسلیم وطن به بیگا نگا ن وچون ما مخا لف بودیم ا کنون ا زنما یندگی مجلس ا ستعفا میکنیم .

وقتی که شوردوم لایحه پیما ن سه جا نبه درمجلس آ غا زشد ،فروغی پشت تریبون رفت ودربا ره لزوم تصویب پیما ن مزبورصحبت میکرد نا گها ن محمدعلی روشن ا زصف تما شا چیا ن بیرون جست وسنگی بسوی فروغی پرتا ب کردوبسرعت وا ردتا لارجلسه شدوخودرا به پشت تریبون رسا نیدوبا فروغی گلاویزشد .چندتن ا زوکلاخودرا به آ نا ن رسا نیده فروغی را ا زدست روشن نجا ت دا دندوضا رب نیزتوقیف گردید .رئیس

مجلس تنفس اعلام کرد و با تشکیل مجدد مجلس فروغی پشت تریبون رفت و گفت (جمله معترضه ای بود و کلام بنده را قطع کرد. البته جای تأسف است ولی جای تعجب نیست چون مطلب خیلی بزرگ است شبهاتی القاء میشود و اشخاصی هم که درست از اوضاع و احوال مسبوق نیستند با شتباه میافتند و بر اثر اشتباهی که به ایشان دست میدهد عقایدی اتخاذ میکنند.)

فروغی قبلاً هم گفته بود آنچه میکنم برای خیر و صلاح وطن میکنم و خدا را بشهادت میطلبم که متاسفانه چنین پیش آمده است که متصدی امور مملکت باشم. هرچه در عالم سیاست میکنم برای مصلحت مملکت است و تصور میکنم خوب باشد ممکن است اشتباه بکنم ولیکن انسان چه تکلیفی دارد جز اینکه به عقل خود رجوع کند و هرچه عقلش گفت صلاح است بر طبق آن عمل نماید. البته مشاوره هم باید بکند. مشاوره هم کرده ام و بعد از این مطالعات با این نیت خدمت بآب و خاک اینکار را کرده و نیت دیگری هم نداشته و ندارم. مقتضی دانسته ام که این پیمان تهیه و به مجلس پیشنهاد بشود.

سرانجام لایحه با اکثریت ۸۰ رای موافق از ۹۳ نفر عده حاضر در مجلس بتصویب رسید. وقتی هم روشن سنگی به فروغی پرتاب کرد یکی از روزنامه ها این شعر را منتشر ساخت:

فروغی با کلوخ کهنه خویش سر ملت شکست و گفت جنگ است
حریفی بر سرش سنگی زد و گفت کلوخ اندازرا پاداش سنگ است

محمدعلی روشن کارمند شهرداری از طرف بازرسی مجلس توقیف و تسلیم دادگستری گردید. قرار وثیقه ای بمبلغ ۵۰ هزار تومان برایش صادر شد که عده زیادی برای دادن وثیقه سند بدادگستری آوردند و با سلام و صلوات روشن را آزاد کردند و بعدها فروغی هم از شکایت خود صرفنظر کرد و دیگر روشن کارش بمحاکمه نکشید.

* * *

اهمیت استراتژیکی اشغال ایران

دکترهمایون الهی دراین باره چنین مینویسد:

انگلیس ازخاک ایران وهمچنین حمل موادجنگی ازطریق ایران موافقت نخواهدکردبهمین جهت نقشه اشغال ایران را موردبررسی قرار دادند. بدواً سیاست انگلستان این بودکه بعدازیورش بخاک ایران ازرژیم موجودحمایت کندتا هم خودرا زقید اداره مملکت برهاندوهم خطرشرکت روسیه شوروی را درامورد ولتی ایران رفع کند. زیرا این مطلب قابل پیش بینی بودکه اگرانگلیسها اقدام بدخالت مستقیم میکردندشوروی هم خواستارچنین امری میشد.

هرگاه متفقین تشکیل دولت مرکزی را برعهده میگرفتند مسلماً بعنوان دول اشغال کننده درگیری مستقیم با توده مردم پیدا میکردندچنانکه چرچیل همچنین نوشته است: (درحال حاضرما علیه شاه نیستیم. اما چنانچه نتیجه خوبی ازمذاکرات بدست نیاید ما طرزحکومتش را مستمسک قرار داده اورا موردحمله قرارخواهیم داد.) این نظرمتفقین نسبت به رضا شاه خیلی زودتغییر پیدا کرد. بعدازاینکه دولت ایران برای تصویب قرارداددیکته شده متفقین قاطعیت نشان نداد تغییر فکردرآنها بوجودآمدبنحویکه شاه مجبوربه استعفا شد.

رادیوهای لندن ودهلی ومسکوتبلیغات شدیدی را علیه رضا شاه و حکومت دیکتاتوری آغازکردندواورا عامل فسادوتباهی ایران خواندند. دستگاه تبلیغاتی آلمان نیزضمن انگشت گذاردن براصل حمایت انگلستان ازشاه اورا هدف اصلی تبلیغات ضدانگلیسی خود قرارداد. آلمانها میگفتنداشغال نظامی ایران نتیجه توافقهای محرمانه رضا شاه ومقامات انگلستان بوده است. علت دیگرسقوط شاه مخالفت شدیدروسیه شوروی با شاه بودواوراکارگزاردولت انگلستان تلقی میکرد. بدواً قراربوددولت شوروی فقط آذربایجان رااشغال کندولی بسرعت تاقزوین وسمنان پیشروی کرد. بارسیدن

محمدرضا شاه بسلطنت نگرانیها وناراحتی های انگلیسها رفع شد.
با اینطرز آلمانها برگ برنده‌ای راکه تبلیغات ضد انگلیسی آنها بودودروجودرضا شاه خلاصه میشدا زدست دادندوا زطرف دیگرانگلیسها با قربانی کردن رضا شاه درراه جلب اعتماد روسیه قدمی موثرتر برداشتندکه بدنبال آن دول متفق درایران آزادی عمل کافی یافتند.
اشغال نظامی ایران بعدازوقایع سوریه وعراق شکاف درجبهه دفاعی انگلستان درخاورمیانه وخاورنزدیک را پرکرد. انگلستان سرپل مهمی بین متصرفاتش ازکانال سوئزدرغرب تا هندوستان وسنگاپوردرشرق بدست آورده بود.
اشغال نظامی ایران امکانات وسیع تری را درمقابل حمله ارتش آلمان دراین منطقه دراختیار انگلستان قرارداد ولی احتمال چنین حمله‌ای راازبین نبرد. ایران هنوزمهمترین گذرگاه برای ادامه پیشروی ارتش آلمان بسوی متصرفات انگلستان درخاورمیانه و هندوستان بودولی انگلستان فرصت یافت برای زمستان سال ۱۳۲۱ نیروهای نظامی خودرا درمقابل خطراحتمالی شوروی آماده کند.
آماده کردن پیش نویس قراردادسه جانبه دولتهای ایران و انگلستان وشوروی که دارای ماهیت استعماری بودموردمخالفت افکارعمومی قرارگرفت که دولت برای مطرح کردن آن درمجلس شورایملی دچارتردیدگردیدوبرای دومین بارپس ازقراردادسری ۱۹۰۷ باردیگرایران بین انگلستان وروسیه شوروی تقسیم گردید.
درهمین موقع کابینه جنگی انگلستان پیشنهادا عزام نیروی نظامی به قفقازرا مطرح کرد. زیراادامه جنگ دراین منطقه سبب درگیری آلمانها دراینجا وانحراف ازسایرجبهه ها میشدوشانس نابودی مناطق نفتی باکو زیادترمیگردیدومانع پیشرفت آلمانها بسمت جنوب میگردیدواین امربرای دفاع منافع امپراطوری درخاورمیانه خیلی اهمیت داشت ولی روسیه شوروی آنرا نپذیرفت زیرا مقامات شوروی آنرا موجب نفوذ انگلیسها دربخش شمالی ایران که تحت

اشغال نظامی آنها بودتلقی میکردند. مقامات انگلیس معتقد بودندتا زمانی که شمال ایران وشمال عراق بدست دشمن تسخیرنشده خطوط ارتباطی با خلیج فارس محفوظ است.

فرمانده کل قوای هندوستان طرحی تهیه کرده بودکه چون شوروی ها ازشمال ایران دفاع نخواهدکردوازرفتن نیروی انگلس هم به آنجا ممانعت میکنندخودرا مجبور میبینندکه خط دفاع احتمالی را تا حدود قزوین وهمدان وکرمانشاه بعقب بکشندوهمیشه آماده باشندکه قوا بشمال ایران اعزام دارند. وقتی آلمان با حمله به روسیه شوروی یک جنگ برق آسا را موردنظرقرار دادطرح دیگری هم درجهت ادامه جنگ علیه مواضع انگلستان درخاورمیانه داشت و منتظرفرصت مناسب بود.

فرمانده قوای آلمان درنظرداشت دربهار یا تابستان سال ۱۳۲۱ قفقاز را بتصرف درآوردوتا شهریور ۲۱ راه خودرا ازکوههای مرزی ایران به عراق بازکند. همچنین درزمستان سال ۱۳۲۱ سواحل خلیج فارس را تصرف کند. تا خیردراین برنامه جایزنبودزیرا متفقین میتوانستند با همکاری آمریکائیها مواضع خودرا درخاورمیانه تحکیم بخشندو عملیات کوبنده ای را علیه آلمانها انجام بدهند.

با پیشرفت آلمانها بسمت استالین گرادوهمچنین پیشرفت آلمانها تا اعماق قفقازوپیشرفت ژنرال رومل تا العلمین درشمال آفریقا وضع انگلستان خیلی وخیم گردید. چرچیل مینویسد: (بعدازکنفرانس مسکودر ۱۹۴۲ ژنرال بروک معتقدبودکه نیروی نظامی آلمان از قفقازگذشته وسواحل دریای مازندران را بتصرف درخواهدآورد.

ازاین روبایدخودرا درجهت جنگ تدافعی درسوریه وایران آماده سازیم).

آماده کردن چنین نقشه تدافعی ازطرف انگلستان بدون همکاری با شوروی غیرممکن بودوانگلستان هم نمیتوانست نیروهای خودرا در ایران تقویت کند. بهمین جهت انگلیسها بفکرافتادندبا حمله به

چاههای نفت باکو عملیات آلمانها را که هدف در دست داشتن نفت این منطقه بود متوقف سازند تا اگر آلمانها بقفقاز رسیدند تا مدتی بترمیم تاسیسات نفتی مشغول بوده بسرعت نتوانند بجنوب ایران برسند ولی با محاصره نیروهای آلمان در استالین گراد و پیاده شدن نیروهای آمریکا و انگلستان در شمال آفریقا نقشه های آلمان بکلی بهم خورد ولی قوای آلمان به تلاش خود ادامه میدادو آلمانها امیدوار بودند که اگر روسیه را شکست بدهند انگلستان نخواهد توانست منطقه خاورمیانه بخصوص ایران و افغانستان را به عنوان جبهه دفاع هند وبصورت کمربند امنیتی بکار گیرد. بهمین جهت آلمانها برنامه تبلیغاتی خود را بر آزادی ایران از نفوذ انگلستان و شوروی قرار داده و رژیم ایران را بازیچه دست متفقین اعلام میکردند.

آلمانها میخواستند در ایران یک دولت طرفدار خود را روی کار بیاورند و معتقد بودند که پس از ورود نیروهای آلمانی به آذربایجان یک رژیم طرفدار آنها قدرت را در دست خواهد گرفت اما چون آلمانها نتوانستند در قفقاز پیشرفتی حاصل کنند لذا تمام نقشه آنها بهم خورد. متفقین که در ایران همه چیز حتی دولت را در دست داشتند برای پرداخت هزینه کمتر قیمت لیره انگلیسی را از ۶۷ ریال به ۱۴۰ ریال افزایش دادند و گام به گام آلمانها را به عقب راندند و در جنگ پیروز گردیدند.

*

چرچیل درباره اشغال ایران چنین مینویسد:

ایجاد یک راه ارتباط از طریق ایران برای تماس گرفتن با شورویها و ارسال اسلحه و مهمات به آن کشور برای ما اهمیت حیاتی دارد. چاههای نفت ایران عامل درجه اولی هستند. برای ورود نیروهای متفقین با ایران چاره ای نیست.

ژنرال ویول در جلسه هیئت دولت گفت: روش دوستانه ای که با ایران میخواهیم پیش بگیریم برای من غیرقابل فهم است. برای دفاع از هند باید هرچه زودتر آلمانها از ایران اخراج گردند. اگر فوراً دست به

عمل نزنیم دچار مشکلاتی خواهیم شد. اگر دولت فعلی ایران قادر بهمکاری با ما نیست باید دولت دیگری روی کار بیاید که با ما روابط دوستانه داشته باشد.

ایدن گفت: اگر روسیه در جنگ آلمان با شکست مواجه گردد باید فوراً چاههای نفت ایران را اشغال کنیم. بهرصورت اگر نیروهای ایران که در اطراف چاههای نفت هستند آنرا اشغال و اعضای شرکت نفت را بگروگان گرفتند ما چه باید بکنیم؟ آیا امکان دارد ایرانیها چاههای نفت را برای اینکه بدست ما نیفتد منهدم کنند؟ بهمین جهت با همکاری روسها تصمیم گرفتیم ایران اشغال شود. درنتیجه رضا شاه بنفع فرزندش استعفا کرد.

*

فروغی وتثبیت نرخ لیره ودلار

ازجمله کارهائی که در دولت فروغی سروصدای زیاد بلند کرده بود تثبیت قیمت لیره ودلار بود. چون متفقین برای کارهای خود هزینه هائی داشتند دولت فروغی را درفشار گذاردند.

درتاریخ پنجم مهرماه ۱۳۲۰ دولت به پیشنهاد وزارت دارائی طی تصویب نامه شماره ۲۳۱۵۶ مقرر داشت که نرخ دلار از ۱۷ ریال به ۳۵ ریال ونرخ لیره از ۶۷ ریال به ۱۴۰ ریال افزایش یابد. مخالفین میگفتند این خیانت بزرگی بملت ایران است زیرا متفقین بهای پولی خودرا بدوبرابر افزایش داده ودرحقیقت با پولی که از دولت ایران بابت لیره های خود میگیرند نصف هزینه های سابق را میپردازند. کاسه وکوزه این کار برسر مشرف نفیسی شکست. او هرچه استدلال میکرد فایده ای نداشت وهمین امر موجب شد که مشرف نفیسی مدتها مورد حمله شدید مطبوعات ونمایندگان مجلس باشد ونتواند بهیچ پستی اشتغال ورزد.

قوام السلطنه وقتی نخست وزیر شد جرئتی بخرج داد و مشرف نفیسی

را بعنوان وزیرکابحضورشاه معرفی کردولی مجلس و مطبوعات بشدت ازقوام عصبانی شده اورا موردحمله قرار دادند .حتی روزی که قوام برای معرفی هیئت دولت بمجلس آمده بود مشرف نفیسی هم همراه او بود .وکلای طرفدار قوام با ویادآور شدندکه با معرفی مشرف نفیسی ممکن است وضع دولت بخطر بیفتد بهمین جهت قوام از او خواست که از مجلس برود و نامش را از ردیف وزراء حذف کرد .

*

دکتر علی اکبر سیاسی درگزارش یک زندگی مینویسد :

وقتی قوام السلطنه وزارت کار را تاسیس کرد دوست صمیم و دیرین من دکتر مشرف نفیسی را به عنوان وزیر حضور شاه معرفی کرد . من به نخست وزیر تبریک گفتم که دکتر مشرف نفیسی را که بسیار فاضل و کاردان است به همکاری دعوت فرموده اید ولی گفتم بهتر است او را به وزارت فرهنگ یا وزارت دادگستری منصوب کنید .علت را پرسید گفتم چون مشرف نفیسی مخالفین سرسختی دارد برای اینکه او را بکوبند با وزارت کار مخالفت خواهند کرد .قوام گفت موافقت متولیان مجلس جلب شده است .

روزیکه قوام با مشرف نفیسی وارد مجلس میشود چندتن از هواداران قوام با وخبر دادند که گروهی از وکلا میخواهند با وزارت کار مخالفت کنند که ورود مشرف نفیسی درکابینه شما منتفی شود .احتمال دارد علیه دولت هیاهو بشود .نخست وزیر به وحشت افتاد و به وسیله هژیر از مشرف نفیسی خواهش کرد که مجلس را ترک کند و او هم با کمال ناراحتی از مجلس رفت .روز بعد قوام به من گفت با اینکه از من جوانتر هستید بهتر این وکلا را میشناسید .

*

مشرف نفیسی بعدها بریاست شرکت بیمه ایران منصوب شد که میهمانسرای شاه عباس کبیر را در اصفهان ساخت و زمینهای غرب تهران را از قرار متری ۳۰ ریال برای شرکت بیمه خرید که علیه او

اعلام جرم شد و پرونده قطوری در دادگستری تشکیل و مشرف نفیسی هم از کشور خارج گردید و زمینهای غرب تهران هم با بانک عمران معامله شد و قسمتی از شهرک غرب فعلی را تشکیل میدهد که دولت و شرکت بیمه و بانک عمران از آن سرنفع سرشاری بردند. سرانجام هم مشرف نفیسی بعلت همین مخالفتها در خارج از مملکت ماند و با اینکه دادگستری قرار منع تعقیب او را صادر کرد دولی در خارج از کشور درگذشت.

*

لغو فرماندهی کل قوا - لایحه الغاء قانونی ریاست عالیه کل قوا که از امتیازات شخص رضا شاه پهلوی بود بشرح زیر در دولت فروغی از طرف وزیر دادگستری تقدیم مجلس شد که بتصویب رسید.

(نظر باستعفای اعلیحضرت پادشاه سابق و مسافرت ایشان از کشور و نظر باینکه ماده واحده مصوب ۲۵ دلو ۱۳۰۳ راجع بریاست عالیه قوای دفاعیه و تامینیه مملکتی که بموجب اصل پنجاهم قانون اساسی با شخص شاه میباشد اکنون دیگر با مقتضیات فعلی وفق نمیدهد و بنابر این ماده یگانه زیر بمجلس شورای ملی پیشنهاد و تصویب آن درخواست میشود.

ماده یگانه - ماده واحده مصوب ۲۵ دلو ۱۳۰۳ راجع بریاست عالیه کل قوای دفاعیه و تامینیه مملکتی نسخ و الغاء میشود.)

*

انتخابات دوره سیزدهم مجلس در زمان سلطنت رضا شاه انجام شد. وقتی فروغی نخست وزیر گردید سر و صدای فراوان براه افتاد که باید انتخابات تجدید شود ولی فروغی که در آن شرایط سخت انجام انتخابات را مقدور و میسر و بمصلحت نمیدانست زیر بار تجدید انتخابات نرفت و گفت این انتخابات بر اساس قانون انجام شده و بنده وارد این بحث نمیشوم که انتخابات درست بوده یا نبوده است. طبق قانون مجلس باید بکار ادامه دهد. در همانوقت در مطبوعات نوشته شد که چون دولت شوروی مایل بتجدید انتخابات بود لذا انگلیسها همکاران

روسی خودرا قانع کردندکه بعلت نفوذ آلمان نازی اگردرایران انتخابات جدیدی صورت گیردطرفداران نازیها توفیق خواهند یافت واکثریت را بدست میآورندوبا اینطرزآنها را راضی کردندکه با مجلس سیزدهم مخالفت نکنندوسرانجام مجلس مزبوربا موافقت متفقین بکار ادامه دادکه حملات شدیدی هم برضا شاه کرد.

*

کناره‌گیری فروغی – دوران نخست وزیری فروغی توأم با مشکلات فراوان بود. فشار متفقین وازهم‌گسیختگی اوضاع کشوروبا رسنگین جنگ وکشمکش فراوان سیاسی درداخل مملکت بکلی فروغی را خسته وناتوان کرده بود. صف بندیهای موافق ومخالف وفشارهای اطراف موجب شدکه وقتی فروغی ازمجلس رأی اعتماد خواست فقط ۶۴ نفرباو رأی موافق دادند. فروغی توجه یافت که با این اکثریت ضعیف نمیتوان کاری انجام بدهد. یکساعت بعدمجلس را ترک گفت وبا عجله بخانه خودرفت ونامه‌ای نوشت وروی میزتحریرخانه گذاشت بدین مضمون: (من با این اوضاع واحوال مملکتی وبا این کهولت سن وضعف مزاجی که دارم قادربرفع بحران کشورنیستم وازخانه نیز بیرون میروم که بی جهت مواجه با اصرارآقایان نشوم.)
با اینطرزهیچکس دسترسی باو پیدا نکردومجلس به سهیلی وزیرخارجه فروغی برای نخست وزیری رأی تمایل داد.

فروغی مدتی وزیردربار بود. بعداً بعنوان سفیرایران درواشنگتن تعیین شد. ولی درپنجم آذر ۱۳۲۱ بطورناگهانی درتهران درگذشت و نتوانست برای قبول تصدی سفارت به آمریکا برود.
پس ازدرگذشت فروغی ازاوخیلی تجلیل شد. سعیدنفیسی درباره او چنین گفت: "یکی ازمشهورترین وبرجسته‌ترین ودانا‌ترین معلم من فروغی بود. روزنامه تربیت را با چاپ سنگی درتهران منتشر میساخت. شاعرونویسنده بود. کلمه فروغی راکه تخلص شاعرانه پدر بودبعنوان نام خانوادگی انتخاب کرد. اودرمدرسه فیزیک درس

میداد. او در دبیرستان دارالفنون بتحصیل طب پرداخت و بهترین شاگرد در زبان فرانسه بود و درس معلمین را بفارسی ترجمه میکرد و بتدریج انگلیسی را هم فرا گرفت و کتابهای زیادی را از فرانسه و انگلیسی ترجمه کرد.

فروغی نماینده ایران در جامعه ملل بود و یک دوره هم رئیس جلسه عمومی جامعه ملل گردید. از جمله کارهای مهم او تأسیس فرهنگستان بود که مانع تندروی گروهی شد که اگر کامیاب میشدند زبان مهمی بزبان فارسی وارد میکردند. از من خواست که از روی اساسنامه های آکادمیهای اروپا اساسنامه ای برای فرهنگستان ایران تهیه کنم. رساله او درباره فرهنگستان خیلی اهمیت دارد. آخرین بار که پس از شهریور ۲۰ نخست وزیر شد رنجهای فراوانی را تحمل کرد. بدخواهان، روزگار را برای این مرد بزرگ سیاه کردند. بنحویکه او را از پای درآوردند. راضی شد ایران را ترک گوید و سفارت کبرای واشنگتن را پذیرفت. هنگامیکه عازم آمریکا بود به بستر مرگ افتاد. همان روزی که در اواسط شب این جهان را بدرود گفت فرهنگستان علوم شوروی برای احترام مقام علمی و ادبی فروغی، او را بعضویت خود انتخاب کرد. ولی دیگر فروغی فرصت نداشت و بجهان باقی شتافت. این مرد از بزرگانی بود که من در جهان ندیدم.

*

باستانی پاریزی از قول حبیب یغمائی چنین نقل میکند:

یکروز در محضر فروغی قبل از شهریور ۱۳۲۰ بودیم که دیوان سعدی را تصحیح میکردیم. وقتی باین شعر رسیدیم

به فلک میرود آه سحر از سینه من
تو همی برنکنی دیده ز خواب سحری
خفتگان را خبر از عالم بیداران نیست
تا غمت پیش نیاید غم مردم نخوری

در این لحظه فروغی چنان تحت تاثیر قرار گرفت که بگریه افتاد. مدتی گریست و کتاب را بست و گفت امروز بس است تعطیل کنیم. گفتم اگر

روزی دوباره بریاست وزرائی رسیدیدا میدوام این شعررا فراموش نفرمائید.

فروغی که درعین بیماری وپیری بودوازقتل اسدی ناراحت وکار حساسی همنداشت گفت من دیگررئیس الوزراء نمیشوم که نصیحت سرکاررا بکاربندم. اتفاقاً شهریور ۱۳۲۰ شدوا ونخست وزیرگردید.

موضوع امضای قراردادبا متفقین مطرح شد. خیلی ها بخصوص طبقهای که طرفدارآلمانها بودندبا اوبدشدند. فروغی اصرارداشت که قراردادی بایدبسته شودوتمامیت ارضی ایران بایدمحفوظ وقشون متفقین پس ازجنگ ازایران خارج گردند.

یغمائی میگویدنزدفروغی رفتم وتبریک گفتم برای نخست وزیری.. گفت متاسفانه امروزدیگرتبریک ندارداگردوماه زودتربااین کار رسیده بودم شایدامروزسه سپاه خارجی مقیم ایران نبودند. گفتم مصلحتاً میگویم مردم بشما خوشبین نیستندوازمماشات شما با متفقین بدمیگویند. خوبست برای حفظ نام نیک خوداین مقام را ترک کنید. امروزبرای ریاست وزرائی شما مناسب نیست. لااقل این قرارداد را امضاء نکنید. بگذاریدبرای نخست وزیربعدی ... فروغی گفت فرزندتو اشتباه میکنی.. اتفاقاً همین امروزموقع ریاست وزرائی من است ۶۰ سال این مملکت بمن نان وآب ومقام وموقعیت داده تا چنین روزی بکارآیم. برخلاف شما من بایداین قراردادرا ببندم نه دیگری.. زیرادراین قراردادیک(واو)هم برخلاف مصلحت مملکت نیست. اگرامروزمن بعنوان حفظ ظاهروعوام فریبی شانه خالی کنم معلوم نیست دیگری چگونه قراردادی خواهدبست. من ازغوغای عوام باک ندارم.

* * *

دررثاء فروغی حبیب یغمائی چنین سرود :

به‌روح پاک فروغی درود باد درود
که افتخار زمان درفنون ودانش بود
نه هیچگاه زگفتار او دلی آزرد
نه هیچوقت ز رفتار او تنی فرسود
بخیردولت وملت چه طرحها که فکند
زکار مردم وکشور چه عقده‌ها که گشود
بحفظ ملک تن خویش را نمود سپر
اگرچه شد هدف طعنهای زهرآلود
حجاب خاک بپوشد فروغ رای حکیم
نمیتوان رخ خورشید را به گل اندود
همان دعا که بگفتم نخست گویم باز
به‌روح پاک فروغی درود باد درود

*

دکترقاسم‌غنی درمجلس یادبودفروغی چنین گفت :

براستی مرگ این مردبزرگوار برای فرهنگستان وبلکه برای کشورایران یک مصیبت بزرگ ویک ضایعه بشمار میرود . دست اجل فروغی را بردوفرهنگ ایران را ازیکنفردانشمندمعتدل بافکرو یکنفرنویسنده پرفکرمحروم‌ساخت .

سیمای نجیب وآرام وقیافه احترام‌آمیزاین مردبزرگ که‌درزیرآن مجموعه‌ای ازملکات فاضله انسانی مندرج شده بوددرنظرهمه هست . بیش ازهمه‌چیزمردی بودبتمام‌معنی فرهنگی که‌آثاروتألیفات نفیسی ازخودبیادگارگذارده‌است .شاغل مقامات متعددی بود . همه‌مقامات صوری راطی کرده‌ولی آنچه‌درتمام این تحولات صفت لایزال اوبوده‌همانا علاقه‌بفرهنگ واشتغال بمطالعه‌وتألیف بوده که‌درموقع گرفتاری تنها مایه‌تفریح وتسلی ودرموقع‌کناره‌گیری تنها شغل رسمی اوبوده‌است .عقلای ما ازقدیم‌دانشمندان رابه‌شمعی

تشبیه کرده اندکه خودمیسوزندتا انجمنی را روشن کنندوراستی فروغی موردصادقی از این سخن حکیمانه است .دراین اواخردست بکاربزرگی زده بودوآن ترجمه کتاب شفا بود .فروغی ابن سینا را بزرگترین شخصیت فلسفه شرق میدانست وکتاب شفا را دایرةالمعارف فلسفه شرقی اسلامی میدانست .

فروغی رفت وگذشت ولی خاطره اش دردل دوستان وآثارزیبایش برصفحه روزگار باقی ماند .

*

هنگامیکه دکترنهاوندی رئیس دانشگاه تهران بودبمناسبت سی امین سال درگذشت فروغی مراسمی دردانشگاه برپا ساخت .پس از بیانات عبدالله انتظام ـ دکترصدیق اعلم ـ مجتبی مینوی ، حبیب یغمائی ازسوابق علمی وادبی وسیاسی اوازپیکره فروغی درکتابخانه دانشگاه تهران درروزنهم آذرماه ۱۳۵۰ پرده برداشته شد .

*

بعلت خدماتی که فروغی بکشوروخاندان پهلوی کرده بود، فرزندانش موردعلاقه محمدرضا شاه بودند .با سه پسرآنمرحوم ازنزدیک آشنائی داشتم .همه تحصیلکرده ،نجیب ،اصیل .با مسعودفروغی که دردولت دکتراقبال معاون نخست وزیربودوبعداً وزیرمشاور و رئیس بازرسی شرکت نفت بودهمکاری نزدیک داشتم .ازطرزکارو روش ملایم وحسن سلوک اوهمه راضی بودند .متاسفانه سرطان خیلی زودبحیات اوپایان داد .مهندس محسن فروغی که سالها استاددانشگاه ورئیس دانشکده هنرهای زیبا ومدتها وکیل وسناتورودرسالهای آخر وزیرفرهنگ وهنربود ،ازکارشناسان برجسته آثارباستانی بشمار میرفت وتوانسته بودبازحمات وهزینه های فراوان مجموعه بزرگی ازآثارنفیس هنری ایران راازرمانهای پیش ازمیلادتا عصرحاضر جمع آوری کند .مهندس فروغی عضوآکادمی هنرهای زیبای فرانسه بودودربرگذاری نمایشگاه ۷۰ هزارسال هنرایران درپاریس خدمت

ارزنده‌ای انجام داد. یکی از فرزندان او بنام مهندس محمدعلی فروغی در ۳۵ سالگی بدنبال حادثه سقوط از اسب در بازی چوگان درگذشت.

مهندس فروغی در رژیم اسلامی در گوشه زندان روزهای بسیار سختی را گذرانیده بود بهمین جهت بیماری قلبی اش شدت یافت و پس از آزادی از زندان در مهرماه سال ۱۳۶۲ درگذشت. بیاد دارم روزی در دولت شریف امامی در مجلس نهار میهمان بودو با وگفتم چرا صورت خارج کنندگان ارز را منتشر نمیکنید که این همه درباره آن هیاهو شده تا حقیقت روشن شود؟ گفت اشکال اساسی کار این است که عده زیادی از تهران برای خمینی بپاریس ارز فرستاده اند و دولت که نام خودرا (آشتی ملی) گذارده مصلحت نمیدانند که نام آنها فاش شود.

یک فرزند دیگر مرحوم فروغی هم در دوران جوانی فوت کرده و از فرزندان پسر او فقط محمود فروغی حیات دارد. که مدتی سفیر ایران در کشورهای خارج بود. هنگام معاونت پارلمانی وزارت خارجه او را میدیدم. نظیر سایر افراد خانواده فروغی مطلع، روشنفکر بی تظاهر بود. مدتی رضا شاه دوم او را مشاور اصلی خود قرار داده بود ولی چندی بعد روزنامه ایران آزاد که از طرف آزاده شفیق دختر والاحضرت اشرف منتشر میشد، سندی از جلد ۲۸ اسناد بدست آمده از سفارت آمریکا چاپ کرد که روز ۲۶ شهریور سال ۱۳۲۸ بین (هنری برشت) مدیر امور ایران و محمود فروغی ملاقاتی بعمل آمد که گزارش چنین است: محمود فروغی یک جنتلمن کلاسیک ایرانی، متمدن، رفتار ممتاز، مغرور بخانواده و کشورش و واقع گراست. پدرش دوبار نخست وزیر رضا شاه بود و تنها فردی بود که شاه پیر توانست در سال ۱۹۴۱ وقتیکه کشورش اشغال شده بود با وتکیه کند. برادرش وزیر فرهنگ و هنر شریف امامی بود. محمود فروغی یک مقام ارشد وزارت امور خارجه ایران و سفیر کبیر در افغانستان و آمریکا بود. او چند سال پیش بخاطر اینکه نمیتوانست فساد را تحمل کند از وزارت خارجه استعفا

کرد . پائیزگذشته هویدا از او خواست که وزیردربار شود .چون آنها بکسی احتیاج داشتندکه بشاه (نه)بگوید .فروغی این شرط را مطرح کردکه پاکسازی واقعی منجمله دربارهٔ اعضای خانواده سلطنتی وجود داشته باشد .خلافکاران بزرگ بایدمحاکمه واعدام شوند . فروغی انتخاب نشدودرآن سال ایران را ترک گفت .او برای بدست آوردن تبعیت آمریکا اقدام نموده است . فروغی معتقداست که برتری ملاها یک دوره زودگذراست .ولی میترسدکه ممکن است کوتاه نباشد .ملاها برای اداره امورپیچیده کشورمجهزنیستند .ولی سئوال این است که چه نوع دولتی جانشین آنها میشود .او ایمان داردکه ملی گراهای میانه رو غلبه خواهندکرد .او همچنین ازقدرت فزاینده کمونیستها میترسد .من گفتم که بزرگترین گناه شاه این بودکه ایران را ازیک نسل رهبران سیاسی محروم کرد .فروغی موافق بود واشاره کردکه پدرشاه همچنین کاری راکرد .این غم انگیزاست که هیچ شخصیت مردمی خارج ازروحانیت وجودندارد . درسالهای ۴۹-۵۰ سنجابی وبازرگان ودیگرجبهه ملی ها ناشناخته بودند .سه سال طول کشیدتا پیروانی پیداکنند .این احتیاج اکنون درایران هست با ۳یا ۴سال دموکراسی که بگروهی ازرهبران سیاسی اجازه دهدکه خودرا نشان دهندودرصحنه ملی آزمایش شوند .خطراین است که چپ یا راست توسعه سیاسی را ببندند .من خطوط اصلی سیاستی راکه ما درقبال ایران دنبال میکنیم برای فروغی تشریح کردم .او فکرمیکندکه این مهم است که مردانی نظیربازرگان قدرت بخشیده شوند .برای اینکه آنها مردانی پاک و قابل هستندوتنها امیدایران درحال حاضرمیباشند .آمریکا بطور بدی ازشکست درانجام کامل سیاست حقوق بشردولت درپائیزگذشته صدمه دید .حمایت آمریکا ازحقوق بشریک محرک بزرگ برای مخالفین بوده است .آنها وقتی که مخالفت شدت گرفت وحمایت آشکاروجود نداشت ناامیدشدند .همچنین صدمه زیادی بوسیله زاهدی به آمریکا واردشد .هربار او به ایران بازگشت تا راهنمائی های بدبه شاه بکند،

دوستان آمریکا چاپلوسانه فروتنی کردندچونکه ایرانیان زاهدی را پیغامبرواشنگتن میدیدند .من بفروغی مشکل سختی راکه آمریکا دردرگیری با تمایل شاه به آمدن باینجا روبروبودگفتم .آیا امکان داردکه شاه ادعایش را از تاج وتخت انکار کند .فروغی گفت ما میبایستی تشخیص میدادیم که شاه شخصی ضعیف بودکه مقدراتش درهر بحرانی بوسیله دیگران نجات داده میشد .اگردولت موقت ایران پیشنهاد معاملهای با ومیکردممکن بودادعایش را پس بگیرد .ولی هیچ دورنمائی برای این موضوع همانطوریکه درافغانستان بوده است وجودندارد .شاه بسختی موردتنفراست .ایرانیها ممکن است فکرکنند که سه سال پیش وضعشان بهتربود .ولی هیچکس از عزیمت شاه پشیمان نیست .فروغی فکرمیکندخیلی خیلی برای آمریکا وغرب بدخواهد بوداگرشاه دراینجا سکنی گزیند .ایرانیان اینرانخواهندفهمید . آنها قبولی ما را بعنوان عملی برعلیه ایران وبرعلیه منافع دراز مدت دولت متحده آمریکا یعنی خودمان خواهندديد .بگذارشاه به آفریقای جنوبی برود .هرکسی روابط نزدیک اورا با آن رژیم میداند .اویک دوست حقیقی آمریکا نبوده وما را برای مزیت خودش موردا ستفاده قرارداده است .فروغی گفت که وی با میانه روترین گروه ازچهارگروه شورشی افغانستان درتماس است .نماینده آنها از لندن باوبرای صوابدیدتلفن میکندنظراواین بودکه یک جمهوری اسلامی ترتیب ندهید .اوگفت بدبختانه آن(جمهوری اسلامی) برای تمامی مخالفین افغانی الزامی بنظرمیرسد .

*

بهرحال باوجودتجلیل فراوانی که ازذکاء الملک فروغی شده عدهای ازمخالفین بعضی ازکارهای اوبخصوص افزایش نرخ لیره و دلاررا صدمهای بزرگ بخزانه مملکت میدانندوسازش اورا با متفقین موردانتقادقرارمیدهند .بفرزندان فروغی بخصوص بکارهای ساختمانی مجلس سنا وروش محمودفروغی علیه محمدرضا شاه ایرادات دارند .

اندرز (فروغی) به (فرزندانش)

اکنون که بکارهای ذکاء الملک فروغی وفرزندانش پایان میدهیم لازم بنظر رسید مطلبی را که او بفرزندانش اندرز داده بعنوان یک فیلسوف سیاست پیشه در اینجا بنظرتان برسانم:

فرزندجان ـ سخن فراوان است وپندبسیار میتوان گفت اما من پرگفتن خوش ندارم. حاصل عمروتجربه شصت ساله خودرابرای تووخواهر وبرادرانت مینگارم.

بدانکه هیچ پیش آمدی هراندازه بدبنظرآید بلیه ومصیبت حقیقی نیست وازآن آشفته نباشید مگراینکه کاری بکنی که شرافت ذاتی ترا لکه دارکندوپیش نفس خودخجل گردی وخدا ازآن راضی نباشد.

پس راست بگوودرست رفتارکن. حرص وطمع راکنار بگذار. کینه جوئی ورشک وحسدبخودراه نده. بدخواه مردم مشووهرقدربتوانی به بندگان خدا دلسوزومهربان باش.

با دوستان مروت وبا دشمنان مدارا کن. از مردمان بدبپرهیز. به اقبال روزگار غرّه مشو. درسوانح وحوادث صبرپیشه کن وهمیشه بفضل خداوندامیدوارباش.

سعادت وشرافت دراین احوال است نه درجاه ومال. این سخنان را جدی بدان ویقین کن که اگربا این صفات متصف شدی خیردنیاوآخرت باتست.

فروغی

نقش مهم سهیلی

درصدور اعلامیه تضمین استقلال ایران

یکی از نخست وزیرانی که توانست بی سروصدا خدماتی دردوران سخت انجام دهد علی سهیلی بودکه پس از فروغی بمقام نخست وزیری رسید.

او که سالها سفیروو وزیرخارجه بود، بخصوص در امر سیاست خارجی موفقیت فراوانی داشت.

نخست وزیری او مواجه با روزهائی شدکه سران سه کشور بزرگ دنیا (استالین - روزولت وچرچیل) برای شکست هیتلر درتهران گردآمدندوکنفرانس موفقیت آمیزی درتهران داشتند.

محمدرضا شاه پهلوی که با سران سه کشور ملاقات داشت مخصوصا" تحت تاثیردیدار استالین قرارگرفته بودکه به بازدیدشاه به کاخ مرمررفت ومذاکرات گرمی بین سران دوکشوربعمل آمد.

محمدرضا شاه در (پاسخ به تاریخ) چنین مینویسد:

درکنفرانس تهران با استالین - روزولت وچرچیل دیدارکردم. استالین تنها کسی بودکه بدیدن من آمدورعایت پروتکل سیاسی را ازنظر

کشور میزبان انجام دادند در حالیکه از روزولت و چرچیل هم در سفارت شوروی دیدار کرده بودم. وقتی استالین را دیدم گفت از وضع پنجاه سال آینده نگران نباشید. اینطور فکر کردم نظیر قولی است که تزار به قاجار داد. استالین مرد مودبی بود. قبل از من بچای دست نزد. موضوعهای مختلف مورد بحث بود. از وضع ارتش که در اثر اشغال شوروی و انگلستان متلاشی شده بود نگران بودیم و میخواستیم درباره احتیاجات خود از تانک و هواپیما صحبت کنیم که او بمن پیشنهاد کرد تعدادی تانک و هواپیما بایران خواهد داد. در مورد تحویل این سلاحها و تربیت متخصصین بعداً مذاکره خواهد شد. من تشکر کردم و گفتم حالا قدمهای محکم درباره استقلال و پرستیژ کشور برخواهم داشت. چند هفته بعد نماینده اعزامی استالین شرایط تحویل سلاحها را ارسال داشت. او پیشنهاد کرد که تانکها در قزوین و هواپیما ها در مشهد مستقر گردد که هر دو قسمت در اشغال روسها بودند و تا پایان جنگ فرماندهی آنها زیر نظر شورویها باشد. ولی من هر دو پیشنهاد را رد کردم که در نتیجه روابط من با استالین تیره شد. در حقیقت برنده و فاتح جنگ جهانی دوم استالین بود نه چرچیل که در تهران و یالتا و پوتسدام قدمهای اساسی را برداشت. استالین سردار بزرگی بود. یکروز هنگام نهار با چرچیل در خانه شماره ۱۰ داونینگ استریت در حالیکه مجدداً به نخست وزیری رسیده بود خانمش بمن گفت بنظر شما آیا چرچیل باید بعنوان یک شخصیت برجسته حفظ شود یا بکارش ادامه دهد من جواب منفی دادم و گفتم حیثیت سیاسی و اجتماعی چرچیل بصورتی است که بنظر من باید بعنوان یک شخصیت برجسته و مرد بزرگ تاریخ و رهبر پیروز جنگ حفظ شود.

روزولت هنگام سفر بتهران که دوران ریاست جمهوریش بپایان میرسید میگفت علاقه دارد که پس از پایان دوره ریاست جمهوری برای انجام کارهای تخصصی جنگل بایران بیاید. من از این گفته او خیلی تعجب کردم. روزولت یک سیاستمدار بزرگ غربی و ممتاز و برجسته بود. با

اینکه با بعضی از کارهای او در سیاست خارجی مخالف بودم ولی باو با دیده تحسین مینگریستم.

*

دکتر غنی چنین مینویسد:

روزی سا عدنقل میکرد هنگامیکه استالین در تهران شاه را ملاقات کرد و با و دلگرمی داد و برا زدوستی زیاد میکرد. وقتی میرود شاه در عالم جوانی میگوید وضع من خیلی خوب است که حتی استالین هم پشت سر من ایستاده است و با گفتن این مطلب قیافه خاصی بخود گرفت.

*

باری روبین در کتاب (جنگ قدرتها در ایران) مینویسد:

در دسامبر سال ۱۳۴۳ سران سه کشور متفق در ایران دیدار کردند. علت آن بود که استالین حاضر نمیشد برای ملاقات با رهبران متفق از کشور خود دور بشود و نزدیکترین جا تهران بود. در جریان این ملاقات بین شاه و سران سه کشور دیدار هائی صورت گرفت. شاه ناچار شد برای دیدن روزولت بسفارت شوروی برود و مدتی برای ملاقات او منتظر شود. با وجود این بی احترامی که شاه آنرا بدل گرفت روزولت در انتشار اعلامیه سه دولت برای تضمین استقلال ایران نقش عمده ای داشت. طراح اصلی اعلامیه ژنرال پاتریک هورلی مشاور مخصوص روزولت بود. او بهمان اندازه که از کمونیستها متنفر بود از انگلیسها نفرت داشت و تشکیل این کنفرانس فرصت مغتنمی بود برای مهار کردن تمایلات قدرت روس و انگلیس در ایران ... وقتی این اعلامیه امضاء شد او بشدت ابراز شادمانی نمود.

*

موفقیت مهم سهیلی این بود که در کنفرانس تهران توفیق یافت سند مهمی درباره استقلال و حاکمیت ایران به امضای سران سه کشور برساند.

سهیلی نخست وزیر، نمایندگان دوره چهاردهم و سران لشگری و کشوری

وروزنامه‌نگاران را بکاخ وزارت خارجه دعوت کرد وضمن گزارش اجتماع سران سه کشور بزرگ را چنین گفت :

"دولت ایران خوشوقت است که محل وقوع این کنفرانس تاریخی نصیب کشور ما گردیده ودرتهران بعمل آمده ودولت ایران نهایت مسرت را دارد که توافق سه دولت بزرگ درمنویات خودبمنظور نیل به پیروزی وبرقراری صلح جهانی، دراینجا حاصل گردیده است . وباز خوشوقت است که منافع عالیه ایران را متفقین همواره منظور نظر داشته ومساعدتها وزحمات ملت ایران نیزموردتصدیق روسای سه دولت بزرگ قرارگرفته است (کف زدن حضار) .دولت ایران آینده خوبی برای ملت ایران نویدمیدهدوامیدواری کامل دارد که از زحمات خودنتایج ذیقیمت ورضایت بخش میگیرد".

سپس متن اعلامیه سران سه کشوررا چنین خواند :

بتاریخ نهم آذرماه ۱۳۲۲مطابق اول سپتامبر ۱۹۴۳

رئیس جمهور متحده آمریکا ـ نخست وزیر اتحاد جماهیرشوروی ـ نخست وزیر ممالک متحده انگلستان پس از مشورت خودوبانخست وزیر ایران ،مایلندموافقت سه دولت را راجع بمناسبات خودبا ایران اعلام دارند .

دولتهای کشورهای متحده آمریکا ،اتحاد جماهیرشوروی ،ممالک متحده انگلستان کمک هائی که ایران درتعقیب جنگ برعلیه دشمن مشترک وخصوصاً درقسمت تسهیل وسایل حمل ونقل مهمات ازممالک ماوراء بحار باتحاد جماهیرشوروی بعمل آورده تصدیق دارند .

سه دولت نامبرده تصدیق دارندکه این جنگ مشکلات اقتصادی خاصی برای ایران فراهم آورده وموافقت دارندکه با درنظرگرفتن احتیاجات سنگینی که عملیات جنگی جهانی برآنها تحمیل میکند وکمی وسائل حمل ونقل دردنیا وهمچنین کمی موادخام وسایرحوائج کشوری کمک های اقتصادی خودرا تاحدامکان بدولت ایران ادامه بدهند . راجع بدوره بعدازجنگ دول کشورهای متحده آمریکا و

اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان با دولت ایران موافقت دارند که هر نوع مسائل اقتصادی که در پایان مخاصمات ایران با آن مواجه باشد از طرف کنفرانس ها یا مجامع بین المللی که برای مطالعه مسائل اقتصادی سایر ملل متحد بعمل میآید مورد توجه کامل قرار گیرد.

دولتهای کشورهای متحده آمریکا و جماهیر شوروی و ممالک متحده بریتانیا در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران با سایر ملل صلح دوست در برقراری صلح بین المللی و امنیت و سعادت بعد از جنگ بر طبق اصول منشور آتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند.

امضاء وینستون چرچیل ژ.د. استالین فرانکلین.د. روزولت

*

خبرگزاریها بدیدار سران سه کشور در تهران خیلی اهمیت داده چنین گزارش دادند:

روزولت ـ استالین و چرچیل در تهران درباره مسائل بسیار مهمی تصمیم گرفتند.

این ملاقات پس از جلسه ای روی داد که روزولت و چرچیل و چیانکایشک در قاهره با هم داشتند. این هفتمین باری است که بین روزولت و چرچیل ملاقات صورت میگیرد. ولی برای نخستین بار است که استالین با آنها ملاقات میکند.

استالین پس از ۲۰ سال برای اولین بار بود که از کشورش خارج میشد.

خبرنگار "دیلی میل" در قاهره خبر داده بود که جاسوسان و کارآگاهان آلمانی وسیله چتربازدر ایران فرود آمدند تا هنگامی که سران سه کشور در تهران تشکیل جلسه میدهند در میان عشایر ایران اغتشاش برپا کنند و کوشش آنها را عقیم بگذارند ولی عده ای از آنها بلافاصله بازداشت گردیدند و تدابیر مخصوصی اندیشیده شد تا هیچگونه خللی در مذاکرات پیش نیاید.

در این کنفرانس علاوه برسران سه کشور ،شخصیت های دیگری نیزشرکت داشتندکه اسامی آنها بدست نیامد .همراهان استالین که نامشان منتشرنشد .ولی همراهان روزولت عبارت بودنداز:هوپکینز آجودان روزولت ودریاسالارویلیام لیهی رئیس ستادروزولت ، ارل هارپا رسفیرکبیرآمریکا درروسیه وجان وایتنت سفیرکبیرآمریکا درانگلستان وژنرال ژرژ.ت .مارشال رئیس ستادارتش آمریکا وژنرال هانری آرنولدفرماندهکل نیروهای هوائیآمریکا و دریاسالارانرست .ژی .کینگ فرماندهکل ناوگان آمریکا وژنرال پاتریک .آ .هرلی نماینده فوق العاده ومخصوص رئیس جمهوری آمریکا درخاورمیانه ونزدیک وسرگردواتسون رئیس دفترمخصوص ریاست جمهوری آمریکا وژنرال سمرول رئیس اداره خواربارارتش آمریکا ودریاسالارویلسن بروان آجودان مخصوص دریائی رئیس جمهوری وسرهنگ روزولت فرزندوسرگردجلن باتیکردا ما دروزولت رئیس جمهورآمریکا وچارلزابوهلن مترجم ومعاون فرمانده لشگراروپا .

*

سهیلی جریان کنفرانس سران را پس ازرفتن آنها ازتهران در روز ۱۳ آذر ۱۳۲۲چنین اعلام داشت :

روز ۲۹ آبان ۱۳۲۲ کاردارسفارت شوروی موضوع تشکیل کنفرانس سران سه دولت را به اینجانب اطلاع دادکه موجب خوشوقتی گردید . روزچهارآذرماه سفارت شوروی خبرورودمارشال استالین ومولوتف را دادوکاردارسفارت ضمن نامه ای یادآورشدکه بدستورکمیسر امورخارجه شوروی افتخاردارم که حسن نیت مارشال استالین رابحضور اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران تقدیم ومراتب را به شخص شما ابلاغ نمایم .

همانروزخبررسیدکه آقای روزولت رئیس جمهورآمریکاوآقای چرچیل نخست وزیرانگلستان روز ۵ آذربتهران واردمیشوند .روزهشتم آذر اعلیحضرت همایونی مذاکراتی باآقای روزولت باحضوراینجانب

ووزیردربا رووزیرا مورخا رجه ووزیر مختا رآ مریکا بعمل آ وردندکه درمحیط دوستا نه بودوهما نروزهم مذا کرا تی با آقا ی چرچیل بعمل آ مدکه حسن تفا هم کا مل حا صل بود .

روزنهم ما رشال ا ستا لین ا زا علیحضرت هما یونی دیدن نمودندو مذا کرا تی بعمل آ مدوحسن منا سبا ت وروا بط ودا د بین دوکشور تا ئیدشد .

ا علامیه مبنی برهمکا ری ا یرا ن وکمک ها ی آ تیه دول مزبوربه ایرا ن وا ستقلال وتما میت ا رضی ا یرا ن حا کی ا زحسن منا سبات میبا شد .

صبح روز دهم آ ذرروسا ی کشورها ی متفق وهمرا هان باهواپیماتهران را ترک گفتندوسرا ن هرسه کشورهنگا م حرکت ا زا یران پیامهائی برا ی ا علیحضرت فرستا دند .

روزولت یا دآ ورشد (میهما ن نوا زی ا علیحضرت بنا م ا یرا ن ا ین ا حسا سا ت را برا ی سا لها ی متما دی درخا طرملت آ مریکا زنده نگا ه خوا هدداشت .ا یرا ن درقلوب آ مریکا ئیها همیشه محبوبیت دا شته و ا مروزکه درجنگ کنونی مقام برا دری خودرا ا حرا زنمودیم ا ین محبوبیت تشدیدشده ا ست .)

چرچیل چنین متذکرگردید : (همیشه خا طره روزها ی درخشا نی را که در کشورا علیحضرت هما یونی بسربرده ا م درنظردا شته ورجاء وا ثق دارم که این روزها ی درخشا ن درشکست سریع دشمن مشترک خودما ن وطلوع دوره صلح وسعا دت گیتی عا مل موثری خوا هدبود .)

تلگرا ف ا ستا لین چنین بود : (هنگا میکه خاک ا یرا ن متحدودوست را ترک میکنم ما یلم سپا سگذا ری خودرا ا زمیهمان نوا زی که نسبت به من وهمرا ها ن شده ا برا زبدا رم وخوا هشمندم همین مراتب را باستحضا ر ا علیحضرت برسا نید .با بهترین آ رزوها نیک بختی وسعادت را برا ی ملت ا یرا ن خوا ستا رم .)

ا زنکا ت جا لب ا ین کنفرا نس که بعدا انتشا ریا فت یکی نطق ا یدن وزیرخا رجه ا نگلستا ن درکا خ وزا رت ا مورخارجه بودکه چنین

گفت : (این با رحس میهمان نوازی که یکی از شعارایرانیان است ازحدودهمیشگی خودتجاوزکرده است .درانگلستان تمام مردم ممنون مساعدتهای گرانبهای ایران درحصول بمقصودمشترک بوده ومرهون خدمات آن درطول قرون متمادیه به پیشرفت هنرهای زیبا وقوه فکریه وادبیات ایران میباشند .معلوم میشودهیتلرهیچ کتاب سعدی را نخوانده است والابگرفتاریهای فعلی دچارنمیشدزیرا بایددانسته باشدکه: بنی آدم اعضای یکدیگرند که درآفرینش زیک گوهرند

ایدن این شعررا بزبان فارسی خواند .چون سالها قبل مدتی درایران بوده وبفارسی آشنا شده ودردانشگاه نیززبان فارسی را آموخته است .

اقدام جالب دیگرتقدیم شمشیرجرج ششم پادشاه انگلستان به استالین بودکه طی مراسم رسمی وباشکوهی باحضورسران سه کشور انجام شد وضمن تقدیم آن چرچیل گفت ازطرف اعلیحضرت ژرژششم ماموریت دارم این شمشیرافتخاررا که خوداعلیحضرت طرح ونقشه آنرا پسندیده اندبشما تقدیم بدارم که بشهراستالین گرادبدهید . روی تیغه آن نوشته شده " هدیه ژرژششم به اهالی باشهامت ودلیر استالین گرادبعلت احترام وسپاسگذاری ملت انگلیس " .

مارشال استالین که درحال سلام ایستاده بودتشکرکردوسپس افسر حامل شمشیرجلوآمدوآنرا به چرچیل دادکه چرچیل با دودست شمشیر را گرفته تقدیم استالین نمود .استالین هم آنرا بوسیده به مارشال وروشیلف داد .سپس استالین وچرچیل متفقاً نزدروزولت که روی صندلی چرخدارخودنشسته بودرفتندواستالین شمشیررا به روزولت نشان دادکه روزولت گفت "واقعاً مردم استالین گرادلی ازپولاد داشتند ." درمیان ابرازشادمانی عمومی شمشیربا تشریفات از اطاق کنفرانس خارج گردید .

نکته دیگراینکه روزسه شنبه ۸ آذرکه سران سه کشوردرتهران دور هم جمع بودندمصادف با جشن شصت ونهمین سال تولدچرچیل بودکه

درا یرا ن جشن گرفته شد .ا زطرف ا علیحضرت یک قطعه قا لی خرا سا ن خیلی ا علاتقدیم شد .درا ین ضیا فت که درسفا رت ا نگلیس تشکیل یافت ا ستا لین چرچیل را (دوست جنگجوی خود)نا میدوچرچیل هم میگفت (ا ستا لین کبیر) .

هنگا میکه سرا ن کشورها تهرا ن را ترک گفتندسه خیا با ن مهم تهرا ن با سا می سرا ن سه کشورا ختصا ص دا ده شد .

*

وا لنتین برژکف مترجما ستا لین درکنفرا نس تهرا ن درخا طرات خود چنین مینویسد :

مشکل بوددرتهرا ن جا ئی منا سبترا زسفا رت شوروی برای مذا کرا ت محرما نه رهبرا ن سه کشورپیدا کرد .ساختمان ا صلی سفارت برا ی ا قا مت روزولت رئیس جمهورآ مریکا درنظرگرفته شده بود.زیرا اگرروزولت میخوا ست درسفا رت آ مریکا ا قا مت کندرفت وآ مدتوأم با خطربود .طبق ا خبا ررسیده جا سوسا ن هیتلر تصمیم دا شتند شرکت کنندگا ن درکنفرا نس را ترورکنند .درسال۱۹۶۶ (اتواسکورسنی) که عملیا تش موجب نجا ت موسولینی شده بودا عتراف کردکه دستور دا شت روزولت را درتهرا ن بدزدد .یکی ازصا حبمنصبان(اس-ا س)نازی بیکی ازجا سوسا ن روسی گفته بودکه درا وا خرما ه نوا مبرسران سه دولت بزرگ درتهرا ن ا جتما عخوا هندکردومنهم با یرا ن خوا هم رفت وسرا ن سه کشوررا ا زبین میبرم ومسیرجنگ را عوض خوا هیم کرد .سعی ما ا ین ا ست که روزولت را بدزدیم تا پیشوا بتوا ندرا حت تربا آ مریکا کنار بیا ید .ا وگفت هما نطوریکه (ا سکورسنی)درقتل دولفوس صدرا عظم ا طریش درسا ل ۱۹۳۴وتوقیف پرزیندمیکلاس وصدرا عظم شوشین و دزدیدن موسولینی موفق بودا ینجا هم موفق خوا هدشد .

وقتی درسا ل ۱۹۴۳ رژیم فا شیست درا یتا لیا شکست خوردو موسولینی توقیف ودرهتل کوهستا نی (کا مپوا یمپرا توره)با زدا شت گردیدو نخست وزیرجدیدا یتا لیا گفت آ ما ده مذا کره با آ مریکا وا نگلستان و

خروج ازجنگ میباشد ،هیتلر عصبانی شدوتصمیم‌گرفت موسولینی را بدزدد .دسترسی به‌هتل مزبورفقط ازطریق جاده‌معلق مقدوربودکه وسیله‌محافظین مراقبت میشد .اسکورسنی باتفاق ۱۰۶نفرازخرابکاران باهواپیمای مخصوصی بطورناگهانی درکنارهتل محل بازداشت موسولینی پیاده‌شده‌وگاردمحافظ راخلع سلاح نموده‌وموسولینی را دزدیده‌وباخودبه‌آلمان بردند .ولی عملیات تهران بعلت اینکه (کوزنتسف) جاسوس شوروی جریان‌را قبلاً اطلاع داده‌بودباشکست روبروشد .بااینکه‌دولت ایران کلیه‌آلمانها راازتهران‌اخراج کرده بودولی یکی ازآنها بنام (شولتسه‌هولتوس)سرکنسول سابق آلمان درتبریزدرایران مخفی شدوچون فارسی راهم‌خوب میدانست لباس آخوندی بتن کردوریش گذاشت وحتی بمنطقه‌قشقائی رفت وسه‌ماه هم‌بالباس دهقانی درقبرستان ارامنه‌تهران قبرکنی میکرد .
شش روزقبل ازکنفرانس تهران چندخرابکارچتربازدرتهران به‌او ملحق شدندوازطریق رادیومخفی بااسکورسنی درارتباط بود .
تمام‌برنامه‌ها برای ازبین بردن سران سه‌کشوردرتهران فراهم‌شده بودولی بعلت رسیدن اطلاعات بدست سران، روزولت قبول کردکه‌در سفارت شوروی اقامت کندودرمراجعت بآمریکا هم‌درمصاحبه‌ای گفت:
(استالین بمااطلاع داده‌بودتوطئه‌ای ترتیب داده‌شده‌که‌سران سه کشورازبین بروندتاازدست ماخلاص شوند .بهمین جهت ازمن‌خواست که‌درسفارت شوروی بمانم‌تامجبوربرفت وآمددرسطح شهرنگردم‌چون میخواستندهنگام‌عبورماراازبین ببرند .)
دراولین برخوردوقتی استالین به‌روزولت خیرمقدم‌گفت‌واظهار داشت "شماتقریباً"درخاک شوروی ومیهمان من هستید".روزلت‌با خنده‌گفت :"من اعتراض دارم .قراربوددریک کشوربیطرف باهم ملاقات کنیم وچون محل سکونت من همینجاست بنابراین شما میهمان من هستید ." استالین گفت "باهم‌بحث نمیکنیم .بایدکارراشروع‌کرد"
بعدازجنگ فاش شدکه‌تمام‌اطلاعات مربوط بکنفرانس تهران

بدست آلمانها میرسیدوآنهم ازطریق (الیاس بازن) خدمتکار(سرهیو) سفیرانگلیس درآنکارا که جاسوس نازیها بودبدستشان میرسید.
باونام (سیسرون) داده بودند. (بوین) هم درپارلمان انگلستان گفت خدمتگارسفیرما درترکیه ازمدارک عکسبرداری میکردوعکسها را دراختیارآلمانها میگذاشت.

سرریدبولارد درباره کنفرانس تهران چنین مینویسد:

درآذرماه سال ۱۳۲۲کنفرانس تهران درمحل سفارت شوروی تشکیل گردید. روزولت محل اقامت خودرا درسفارت آمریکا قرارداده بود که باسفارت شوروی نیم مایل فاصله داشت. ولی بدعوت استالین در سفارت شوروی اقامت گزیدزیرا استالین ومولوتف ادعا کردندکه توطئه قتل سران سه کشورتوسط مامورین امنیتی شوروی کشف شده است. ولی موضوع توطئه زیادقابل پذیرفتن نبود. قبلا" قرار بود روزولت وچرچیل درسفارت انگلیس اقامت کنندکه فاصله اش باسفارت شوروی فقط یک خیابان بود. چنانچه قبلا" تکنیسین های آمریکائی ریختندودرهرنقطه ای که لبه ای میدیدندآنرا بشکل مسطح شیب دار درمیآوردندکه رئیس جمهورآمریکا باصندلی چرخدارش بتواندراحت عبورکند. ولی بعدقرارشددرسفارت آمریکا اقامت کنند. گویا روزولت نمیخواست که درسفارت انگلیس باشدتا روسها مظنون شوند. بسفارت شوروی رفت ودرآنجا تشخیص دادکه استالین آدمی است قابل دستیابی واگربااوملایمت شودبه آسانی میتوان اورا رام کرد وبراه آورد. بهمان طرزتلقی بودکه روزولت نتیجه گرفت وحشت دنیا ازامپریالیسم انگلیس بمراتب بیش ازروسیه شوروی است. کنفرانس تهران تمام وقت خودرا صرف گشودن (جبهه دوم) علیه هیتلرکرده بود ودرباره ایران جزانتشاریک اعلامیه کاردیگری نکرد.

چون روز ۳۰نوامبر ۱۹۴۳ یعنی آخرین روزکنفرانس مصادف با سالروز تولدچرچیل بود، تصمیم گرفت یک میهمانی بافتخاراستالین و روزولت درسفارت انگلیس بدهد. درشب جشن مارشال وروشیلف به

عکسی اشاره کرد و گفت متعلق بکیست ؟ گفتم متعلق بجرج پنجم پادشاه فقیدانگلستان است .وروشیلف گفت فکر میکردم نیکلای دوم (آخرین تزار) ما میباشد که از نظر قیافه خیلی بهم شباهت دارند .من گفتم ولی خصوصیات آنها با هم بکلی متفاوت بود .

استالین گفت یک پادشاه دیگر هم یعنی (ادوارد هشتم) از همه بهتر بود یعنی بما اجازه داد که در سال ۱۹۰۷ کنفرانس خودرا در لندن برگذار کنیم . (کنگره پنجم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه که در آن ۳۴۰ نفر بنمایندگی از ۱۵۰ هزار عضو حزب شرکت داشتند .لنین،وروشیلوف، شائومیان ، ماکسیم گورکی و استالین در آن شرکت داشتند که سالها قبل از انقلاب بود) . من گفتم نمیدانستم که شما در آن سال در لندن بودید .

استالین گفت .بله من در لندن در وایت شاپل اقامت داشتم .

در همین جشن بود که استالین میگفت (من واقعاً نمیدانم اگر کمکهای آمریکا نبود کار ما بکجا میکشید ؟)

* * *

اعلان جنگ ایران به آلمان و
دستگیری عده‌ای از مقاملت ایرانی

با اینکه نیروی متفقین روز سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ به ایران وارد شده بودند معهذا تا شهریور ماه ۱۳۲۲ هنوز دولت ایران بدولت آلمان اعلان جنگ نداده بود. ولی به پیشنهاد دولت سهیلی و تصویب مجلس شورایملی و صدور فرمان شاه اعلان جنگ ایران به آلمان چنین انتشار یافت:

با تائیدات خداوند متعادل، ما محمدرضا شاه پهلوی شاهشاه ایران بنا به پیشنهاد دولت برطبق اصل پنجاه و یکم قانون اساسی از تاریخ هفدهم شهریور ماه ۱۳۲۲ حالت جنگ را بین کشور خودمان و آلمان مقرر و اعلام میداریم. شاه

سهیلی نخست وزیر در این باره چنین گفت: پس از قضیه شهریور ۱۳۲۰ و انعقاد پیمان با دول انگلیس و شوروی وضع خاصی برای ایران پیش آمد و انتظار میرفت دولت آلمان هم این موقعیت را برای ایران درنظر داشته و اقداماتی نکند که ایجاد زحمت و مشکلات سیاسی برای این کشور تولید شود. درخلال این احوال مخصوصاً از سال پیش اطلاعاتی رسید که عمال آلمانی در ایران دست به عملیات مخوفی زده عشایر

ا یرا ن را بر علیه دولت تحریک به طوریکه به خا طردا ریدبا لاخـــره به
خونریزی منجرشدوبعلاوه تشکیلات جا سوسی درا یرا ن برقرا رسا خته
وحتی با هوا پیما ما مورین مخصوص برا ی اغوای عشایروایلات وا نهدام
خطوط آ هن وپل ها وتونل ها فرستا دندمثل ا ینکه چندی قبل دولـت
عرا ق ا طلاع دا دکه یک هوا پیما ی آ لما نی با چندنفرپا را شوتیست
درحدودموصل پا ئین آ مده ووقتی دستگیرشدندمعلوم شدمقدارهنگفتی
پول ا یرا نی همرا ه دا رندوقصدشا ن ا ین بوده ا ست که درکردستـــان
ا یرا ن پیا ده شوندوعوضی درموصل فرودآ مده ا ندبعداً هما طلاع رسید
که درخا ک قشقا ئی طیا ره دیگری چندنفرپا راشوتیست را پیا ده کـرده
که مقدا ری موا دمحترقه همرا ه دا شتندکه هنوزهم محل آنها معلوم نیست
ودستگیرنشده ا ندعلاوه برا قدا مات مزبوردرتهرا ن وسا یرولایـــات
تشکیلاتی دا ده وما مورین را ه آ هن وبعضی عنا صردیگروبعضی ازافسران
ا رتش را ا غوا نمودندبه ا ین ترتیب معلوم شدکه دولت آ لما ن دست
به کا ری زده ا ست که جزدشمنی به چیزدیگری نمیتوا ن تعبیرکرد .
با ا ین عملیا ت دولت آ لما ن نه تنها ا ختلال وفسا ددرا یرا ن ا یجاد
میکردبلکه زحما ت دوسا له ملت ا یرا ن را هم به هدرمیدا د .بنا براین
دولت ا زچندما ه قبل تصمیم گرفت به نا م حفظ مصا لـــح کشوردرحال
وآ ینده بدولت آ لما ن ا علان جنگ بدهد .که فرمان هما یونی صا درشد .

*

مسعودبهنودمینویسد : درآ خرین ما ههای سلطنت رضا شا ه (سپـــاه
طوفا ن)که توسط آ لما نها تشکیل شده بودفعا لیت بسیا ردا شـــت .
پولهای شرکتها ی بظا هرآ لما نی نظیر زیمنس وسینگروفروشتال در
فعا لیت آ نها بی ا ثرنبود .روز ۲۵شهریورکه آ لما نها ازتهران ا خـراج
شدند (ا تل) سفیرهیتلردرتهرا ن وچها رصدآ لمانـــی ا سیردولـت
انگلستان شدندوششصدنفرنصیب شوروی . .که گـــروه دوم بسرنوشت
هما نگیزی دچا رشدند .ا تل چون موقع حرکت مرکزعملیاترا بسفارت
ا پن منتقل کرده بود (ما یر ـ گا موتا ـ شولتسه)جا سوسان کارکشته

آلمانی خودرا بصورت مخفی نگه داشته نخست درتهران سپس بمناطق ایل نشین جنوب کشوررفتند .درروزهای آخردولت فروغی تماس این جاسوسان با ستون پنجم آلمان درایران ـ گروه حزب کبودنوبخت برقرارشد .نوبخت توانست جمعی ازفرماندهان ارتش ورجال و نویسندگان را با خودهمراه وهم قسم کرده دراختیار آنان قراربدهد . مناسب ترین منطقه این گروه فارس واصفهان بود .درآنجا سرلشگر زاهدی فرمانده لشگراصفهان وخانهای قشقائی بودندکه امکانات وسیعی دراختیار آلمانها میگذاشتند .

درا وایل حکومت سهیلی طرفداران آلمان یک فرستنده رادیوئی درخاک بختیاری نصب کردند .چندآلمانی بتعلیم تیراندازی واستفاده ازضدهوائی بجوانان قشقائی وبختیاری پرداختند .نوبخت درتهران نهضت ملیون را بجای حزب کبودتشکیل داد وشبکه‌ای را سرپرستی میکرد .امیران ارتش که با اوتماس داشتندفتح استالین گرادرا توسط آلمانها زمان مناسب شروع عملیات دانستندتا در یک تصور رویائی سرلشگرزاهدی نامزدریاست جمهوری ازطرف آنان بشود . نوبخت درجلب سیدابوالقاسم کاشانی اقدام کردکه پدرش توسط انگلیسها کشته شده بود .او به مفتی فلسطین مربوط بود .نوبخت میخواست کاشانی را درنهضت ملیون واردکند .

با شکست آلمانها دراستالین گراد جاسوسان آلمانی که میکوشیدند وضع ایران را برای روزموعودآماده نگه دارندبخطرافتادند .در اردوی ستون پنجم آلمان درایران اختلافاتی بروزکرد .قصد خرابکاری درتأسیسات نفتی ونظامی آشکارشد .با دستگیری زاهدی ونوبخت اسنادی درباره ستون پنجم آلمانها کشف شدوعده زیادی دستگیرشدند .ارتش انگلستان درارک زندانی آماده ساخت .ارتش شوروی زندانی دررشت به بازداشت شدگان اختصاص داد .

دردولت سهیلی این عده توقیف شده درنقاط مختلف کشوردرشمال وجنوب غربی زیرنظرمتفقین دربازداشت بسرمیبردند .حدوددوسال

درزندان بودندکه پس از آزادی ،برخی از زندانیان طی مقالاتی نوشتندکه آنها را درچه مناطق غیرقابل تحملی نگه داری کرده وبحد اکثر با آنها بدرفتاری میکردندوا یا مسخت زندان وحاکمیت ارتش خارجی را درزمان جنگ بخوبی تشریح نمودند .با فشار خانواده های آنها واقدامات مجلس ودولت سرانجام بتدریج این گروه از بازداشتگاههای متفقین آزادگشتندکه بعداً بعضی از آنها بمقامات نخست وزیری وریاست مجلس سنا ووزارت وسفارت ومشاغل مهم دیگر رسیدندوهموارهخاطرات تلخ زندان متفقین را بیادمیآوردند .تا آنجاکه بسوابق دسترسی بوده است این اسامی بدست آمده وامکان دارد افراددیگری هم باشندکه نتوانستم سوابق را پیدا کنم .

دکترمتین دفتری - مهندس جعفرشریف امامی - سرلشگرزاهدی- آیه اللهکاشانی - حبیب اللهنوبخت - شیخ عبدالمجید مینوچهر- جوادبوشهری - علی هیئت - دکترسجادی - علی اکبرموسوی زاده- مهندس داودرجبی - جهانگیرتفضلی - خسرواقبال - احمدنامدار- سرلشگرآق اولی - سرلشگرپورزند- سرتیب کوپال-سرهنگ باتمانقلیچ دکتربابایان - سرهنگ حسن بقائی - سرهنگ زنده دل - سرهنگ فروهر سرهنگ انصاری - سرهنگ محموددولو- سرهنگ مهین - سرهنگ افطسی- سرهنگ احمداخگر- سرهنگ بهرامی - سرهنگ منوچهری - سرهنگ جهانبگلو- سرهنگ قائم مقامی - سرهنگ دکترابطحی - سرهنگ ولی اللهانصاری - سرهنگ منتظمی - سرهنگ صولتی - سرگرد جهانبگلو- سرگردمظاهری- مهندس صفاری- سرگردهمایون - سرتیپ پور کارگشا - سروان متینی - سروان گل محمدی - سروان لطف الله زاهدی - سروان فتحی - سروان نوری سپهر- ستوان یحیائی- ستوان عبدالمجیدمهاجر- ستوان صالح علیزاده- رسدبان علی نجومی - استوارحسین نوری - پاسیارعبدالله اشرفی - پاسیار مهدی عامری- حمیدمجتهدی - حسینعلی مشایخ- دکترمحمودمشاور- ابراهیم سپهری - دکتررضی رضاپور- دکتروصی اسلامی - دکتر

محمودشروین ـ دکترناصرمنشی ـ مهندس ناطق ـ مهندس فضل الله
میرهادی ـ مهندس حسین هاشمی نژاد ـ مهندس علاء الدین وکیلی ـ
مهندس نهرودی ـ مهندس داودرجبی ـ مهندس فتحی ـ مهندس حسین
مالکی ـ مهندس هوشنگ سمیعی ـ مهندس حسین رودکی ـ مهندس
اشرف ـ مهندس عباس سلجوقی ـ مهندس رضا زاهدی ـ مهندس
گرنیفلد ـ جوادفرخو ـ مهندس عباس مزدا ـ مهندس علی انتظام وزیری ـ
محمدسمیعی ـ مهندس فریدتالبرک ـ مهندس حسین گرگانی ـ مهندس
ناصرمستوفی ـ صادق فرزانگان ـ مهندس حسین بنوعزیزی ـ دکتر
رمضانی ـ دکترصمدالهی ـ دکتراسدالله فرزانه پور ـ منوچهرفرزین
علی اصغرقزل ایاغ ـ محمودکیانوش ـ حسین محمدی ـ حرمت الله
شهراسبی ـ زین العابدین منتظمی ـ مهندس علی باستانی ـ
اسمعیل شیردل ـ دکترمحمودکاویانی ـ حسین ماهوتچی ـ رجبعلی
شهسوارانی ـ حسین گلریز ـ حسین اسکوئی ـ کارل دولوهی ـ
حشمت الله حجازی ـ ویلهم فرانسی ـ علی نقی غفاری ـ جوادا خوان ـ
عزت الله سلیمی ـ ژاکوپ ویکتور ـ حسین دهنا د ـ محمد حسین
نجدی ـ علی عالم پور ـ نورالله لارودی ـ حیدرقلی نهرودی ـ موسی
تیمور ـ خلیل وزیرنظامی ـ سلطانعلی شهاب بختیاری ـ غلامحسین
قره گزلو ـ عبدالوهاب اقبال ـ محمدحسین امیرشرفی بدر ـ
نصرالله رفعت ـ منوچهرعدل ـ عباس ریشاد ـ بیوک فتحی ـ محمد
رضا خلعت بری ـ منصورا علم ـ عباس کمال سائی ـ عزیززنگنه ـ
حسین نیوندی ـ مهندس لطیف جوانشیر ـ یحیی ویرا ـ باوانس گرنیفلد
غلامرضا نظرپور ـ احمدشمسائی ـ علی اکبرکمیلی ـ علی گل
محمدی ـ حبیب خیلتاش ـ مصطفی حمدی ـ عبدالصمدفقیه ـ جواد
علی آبادی ـ بهروزدشتی ـ محمدحسین دشتی ـ غلامرضاعالی شوندی
مهندس مهدی قاسم زاده ـ کدخدا سلطانعلی ـ سیدآقاهاشمی ـ ناد
علی مشکل گشا ـ سیف الله اردلان ـ جوادامین خوانساری ـ حسین
شاه نوری ـ محمدسیادتی ـ ابوالحسن علوی ـ نبی کجوری زویانی

مانوک مارتین ـ نصرت الله صوفی ـ علی اکبر نراقی ـ مالکوسیان خاچیک ـ اژدرفورتولان ـ جعفر فیض بخش ـ علی نبی فیض ـ عبدالله صدیقی ـ حسین مستشاری ـ شاه ولی قاسمی ـ حسین کیهانی ـ احمد اکبری ـ محمدعلی صدیق ـ حسین قره گزلو ـ علی آذرتکین ـ خانم پیرایش ـ خانم دارا ب ـ خانم گرینفلد ـ ابوالقاسم بهزادی .

نخست وزیر در مجلس درباره بازداشت شدگان چنین گفت :

مدارکی بدست آمده که عمال آلمانی دست بعملیات وسیعی در کشور زده و بمنظور تخریب راه آهن وقطع وسایل ارتباط کارهائی نموده قصد سلب امنیت و آرامش و انقلاب داخلی را دارند . دولت ایران این عملیات را نامشروع و خصمانه تلقی کرده و برای حفظ مصالح عالیه کشور موظف میباشد اقداماتی بمنظور خاتمه دادن باین عملیات بعمل آورد و در عین حال از امروز حالت جنگ بین ایران و آلمان را اعلام میدارد . در مورد بازداشت شدگان نبایدنگرانی وجود داشته باشد . آنها به اراک اعزام میگردند و پس از سئوالاتی در صورتیکه بیگناهی شان ثابت گردد آزاد میگردند . سه چتربازآلمانی گویا چندی پیش در حوالی شیراز پائین آمده و مواد محترقه همراه خود داشته اند که برای تخریب راه آهن وراهها بوده . از جاسوسان آلمانی مدارکی بدست آمده در نتیجه عده ای متهم بهمکاری با آنها هستند که بازداشت شده اند .

*

ایوانف مورخ شوروی چنین مینویسد :

پس از شروع جنگ دوم بین المللی وحمله آلمان بخاک شوروی سازمانهای هیتلری در ایران با وجود بیطرفی ظاهری ایران، فعالیت خود را تشدید کرده و هیتلریها ایران را به پایگاه خود در خاورمیانه مبدل ساختند . آنها در نواحی مرزی ایران و شوروی از بقایای گارد سفید داشناکها ـ مساواتی ها باندهای مسلح تشکیل داده تا آنها را علیه نواحی مهم نفتی در باکو و گروزنی و همچنین ترکمنستان

شوروی با نجام عملیات تروریستی وارد سازند. آنها در جلفا و میانه وسایر نواحی شمالی ایران انبارهائی جهت نگهداری اسلحه و مواد منفجره بوجود آوردند که تونل راه آهن فیروزکوه ـ پل میانه زنجان را منفجر سازند. آلمانها در نواحی مرزی ایران از تأسیسات شوروی مرتباً عکسبرداری میکردند. در رشت و تبریز و قزوین و سایر شهرها گروههائی بطرفداری هیتلریها تشکیل شد و این سازمانها گاهی زیر نظر پلیس و فرماندار فعالیت میکردند. ایستگاههای فرستنده مخفی سیارفاشیستها با استفاده از برنامه های رادیو آلمان در شهرهای تهران ـ همدان ـ میانه و غیره پخش میشد. همچنین در تهران بولتن هائی بزبان فارسی منتشر میگردید.

*

داودا مینی در کتاب (از سوم تا بیست و پنجم شهریور) که در سال ۱۳۲۱ در تهران منتشر شد نوشت: (بسیاری از روزنامه ها توسط هیتلریها خریداری شد. در ارتش ایران گروهی برهبری آریانا خود را برای استقبال از هیتلر آماده میکردند. عمال آلمانها و طرفدار انشان در میان همه طبقات از وزراء و امرای ارتش و سایر طبقات وجود داشت. آلمان تقاضا کرد که فرودگاهی از ایران را در اختیار آنها بگذارند.) وزیر مختار شوروی: آلمان در ایران در ۱۷ اوت ۱۹۴۱ بمنظور جلب ایران بجنگ علیه شوروی بدولت ایران پیشنهاد کمک نظامی نمود. بدین ترتیب که ارتش شوروی طبق قرارداد ۱۹۲۱ مجبور شد ارتش خود را وارد خاک ایران بکند و همزمان نیز ارتش انگلستان وارد خاک ایران شد.

در نتیجه مذاکرات بین ایران و شوروی و انگلستان موافقت شد که کلیه عمال و جاسوسان و هیئت های سیاسی آلمان و ایتالیا و سایر کشورهای هم پیمان با آنها از ایران بیرون رانده شوند.

تا وقتی رضا شاه بود ظاهراً موافقت میکرد ولی عملاً کاری انجام نمیشد اما با استعفای رضا شاه کلیه نمایندگان و عمال آنها و هم پیمانان

هیتلرا زا یرا ن ا خرا ج گردیدندولی عده‌ا ی ا زعما ل آ نها خودرا مخفی سا خته‌بودند .آ نها با ژنرا ل زا هدی ونوبخت نما ینده مجلس درتما س بودند .ما یررهبری شبکه‌ا مورتجسسی آ لما ن را دا شت ویک سا زما ن مخفی بنا م (ملیون ایران)تشکیل گردیدکه‌جمعی ازژنرالهای ا یرا ن ونما یندگا ن مجلس وما لکا ن وسرا ن عشا یردرآ ن عضویت دا شتند .

پس ا زا ین ا قدا ما ت عده‌ا ی ا زعشا یرجنوب بدستورآ لما نها قیا م کردندونما یندگا ن دولت را ا زنوا حی خودبیرون را نده‌وحا کمیت خودرا ا زنوبرپا سا ختند .همچنین طبق یک طرح ا زپیش سا خته شده قرا ربودکه‌وقتی ا رتش آ لما ن استا لین گرا درا تسخیرکردوقشون هیتلربمرزها ی ا یرا ن نزدیک شدعده‌ا ی دیگرا زعشایرایران قیام‌کنند. درسا ل ۱۹۴۲ جا سوسا ن هیتلری موفق شدندکه‌قیا م‌عشایررا درمنطقه رضا ئیه‌سا زما ن دهند . (شولتسه)وسا یرما مورین‌هیتلرموفق شدندکه به‌فارس نزدخا نها ی قشقا ئی بگریزند .درما ه‌ما رس ۱۹۴۳هفت آ لمانی با پول وا سلحه‌فرا وا ن درا طراف دریا چه‌نمک قما زهوا پیماً با چتر فرودآ مدندوتوا نستندخودرا بتهرا ن رسا نده‌با ما یرا رتباط‌برقرا ر کنند .در ۱۵ژا نویه ۱۹۴۳ سه‌ما مورسا زما ن جا سوسی آ لما ن با یک ا یرا نی که‌با سا زما ن مزبورهمکا ری دا شتندبوسیله‌چتردرنوا حی فا رس بزمین نشسته‌وبه‌شولتسه‌پیوستند .ما موران‌وهمکاران آ لما نها با ا ستفا ده‌ا زروحیه‌ضدا ا نگلیسی وضددولتی عشا یرموفق شدندآ نها را بقیا م‌علیه‌دولت ومتفقین وا دا رکنند .خا نها خوا ستا را ستردا د ا را ضی خودشده‌ومیخوا ستندکه‌قوا ی متفقین ا زا یرا ن بروند .

کوششها ی دولت ا یرا ن با خا موش سا ختن غا ئله‌جنوب مواجه‌باشکست شدوعشا یرقشقا ئی وبویرا حمدی درژوئن ۱۹۴۳ ا رتش دولتی رادر سمیرم‌شکست دا دند . ولی شکست هیتلردرکنا ررودولگا سران ایلات وعشا یررا متوجه‌سا خت که‌نبا یدچشم‌به‌آ لما ن هیتلری دا شته‌با شند بهمین جهت بمبا رزه‌علیه متفقین پا یان‌دا دنددرنتیجه مذا کرا ت

ممتدبا خا نها ی قشقا ئی ونما یندگا ن دولت ا نگلستا ن، وا یـــران ، خا نها ی قشقا ئی دربها رسا ل ۱۹۴۴ شولسه وعما ل هیتلری را که نزد آ نها مخفی شده بودندبه ا نگلیسها تحویل دا دند .
عشا یروسرا ن آ نها ا را ضی خودرا مستردداشته وبمقا ما تی رسیدند . درپا ئیزسا ل ۱۹۴۳ما یروسا یرعما ل طرفدا رنا زیها حدود ۱۷۰ نفـــر دستگیرشدندوا ین بزرگترین ضربه بسا زما ن آ لما نها درا یران بودو پس ا زآن سا زما ن طرفدا رآ لما نها نتوا نست شکل بگیردوکمرا ست کند .

*

سرریدربولاردسفیرسا بق ا نگلیس درا یرا ن مینویسد :

با وجودحضورنیروی متفقین درا یرا ن هنوزخطرعوا مل دشمن درمرا کزحیا تی کشوربخصوص نفوذ آ نها درتا سیسا ت نفتی وراه آ هن کا هش نیا فته بود .دوتن ا زعوا مل آ لما نها تا مدتها توا نسته بودند خودرا ا زدیدما مورین پلیس ا یرا ن مخفی نگه دا رند .یکی ازآنهاموفق شدبترکیه بگریزدودیگری که (ما یر)نا مدا شت پلیس ا یرا ن تامرداد ۱۳۲۲نتوا نست ا ورا دستگیرکند .ا وبا عده ا ی ا زا یرا نیها بخصوص سرلشگرزا هدی که درا صفها ن دستگیرشده بودعلیه متفقیـــن مشغول توطئه چینی بود . (شولتسه هوس)یک آ لما نی دیگرکه درکنسولگـــری تبریزخدمت میکردبنا صرخا ن قشقا ئـــی پنا هنده شد .ناصرخان وسرلشگر زا هدی ودیگرا ن قصددا شتندزمینه را برا ی وردآ لما نها فراهم سازند. پس ا زمدتی با خبرشدیم که دوگروه آ لما نی با چترنجا ت وا ردا یـــرا ن شده ا ند .یکعده وا ردتهرا ن شده ویکعده به شولتسه درمنطقه قشقا ئـــی پیوستند .پس ا زمدتی همه آ نها توسط سرویس ا منیتی انگلیس دستگیر شدند .بعدا"توا نستم موا فقت دولت ا یرا ن را با با زدا شت ایرانیهائی که تصورمیشدعلیه متفقین بفعا لیت مشغولندجلب کنیم وآ نهارا تحت نظا رت مرا جع ا یرا نی وا نگلیسی دربا زدا شت نگه دا ریم .
دولت ا یرا ن سعی دا شت حتی المقدورا فرا دمشکوکی را که نا مشان در فهرست ما بودبا زدا شت کندولی گا هی هم دربا ره ا فرادی طفره میرفت .

دستگیری دونفرا زسرشناس ترین آنها را ما شخصاً بعهده گرفتیم .
سرلشگرزاهدی وآیةالله کاشانی ..ما یک سرتیب انگلیسی را بنام (فیتزروی مکلین)ما موربازداشت زاهدی کردیم ولی دریفوس سفیر آمریکا بما درخصوص بازداشت شدگان بخصوص سرلشگرزاهدی اعتراض کرد .کاشانی بهواداری آلمانها ودرجهت کمک به رشیدعالی گیلانی درعراق اقدام میکرد (یکبارهم وقتی سرریدبولاردرعراق فرماندار نظامی بوده است ،کاشانی بعلت مخالفت با انگلیسها تحت تعقیب قرارگرفت وازاینجهت بولاردا ورا خوب میشناخت) .
یکبارژنرال کانالی فرمانده نیروهای آمریکا درایران فهرست ۳۰نفرازایرانیان راارائه دادوگفت که بنظراواین افراددرکار راه آهن وحمل ونقل اخلال میکنندومعتقدبودکه بایدبازداشت شوند.

*

یکی ازکسانی که تحت تعقیب قرارگرفت دکترجعفرقدسی دندان پزشک بودکه ازدست مامورین متفقین فرارکرد .اورا خوب میشناسم پزشک شریف وارزنده ایست .پدرش اعظام قدسی درباره دستگیری او چنین مینویسد :
من درانتخابات دوره چهاردهم مجلس شورایملی ازقزوین کاندیدای نمایندگی مجلس شدم .فرماندارقزوین منتظم الدوله به وزارت کشورتلگراف میکندکه (ازطرف مامورین شوروی اخطارمیشود که اگراعظام قدسی انتخاب گرددشما فرماندا روسایرمامورین قزوین را تحت اللحفظ به مسکوخواهیم فرستاد .جواب دادم انتخابات ملی است وتنها وظیفه من حفظ انتظامات است .جواب دادند مطلب همانست که بشما گفتیم .تکلیف چیست ؟)
تدین وزیرکشورمراخواست وگفت صلاح شما این است که استعفا کنید .
گفتم هنوزوکیل نشده ام که استعفا کنم .با وجواب رددادم وزیرکشور گفت میبینیدکه افسران وسربازان انگلیسی وهندی افرادرا از ادارات میگیرندومیبرندوما نمیتوانیم جلوگیری کنیم .گفتم چرا

پشت این میزنشسته اید برویدخانه تان . .چرا برای دوروزوزارت به چنین بی شرفی تن میدهید .گفتم که من دیشب نزدنخست وزیربودم چنین مطلبی را بمن نگفت .وزیرکشوربا عصبانیت از اطاق خارج شد ونزدنخست وزیررفت .منهم از طرف سهیلی نخست وزیرا حضار شدم .
سهیلی گفت این سیددیوانه را بجان من انداخته اید .شما با وفحش داده اید .آمده بود استعفا بدهد .بمن میگوئیدا زاعظام قدسی استعفا بگیریدولی خودتان چیزی با ونمیگوئید .
نخست وزیرگفت فرماندار قزوین تلگراف کرده که کاندیدای روسها از قزوین (کامبخش)وکاندیدای انگلیسها فطن السلطنه مجدمیباشد .
با روسها مذاکره کردم که کامبخش از جای دیگرانتخاب گرددولی آنها میگویندا عظام قدسی طرفدار آلمانها ست وپسرش دکترقدسی عضوفعال ستون پنجم آلمانها بوده که فراری میباشد .اگرپسرش را تسلیم کنند ممکن است با انتخاب او موافقت بشود .سیهلی گفت بهرحال فعلا" بقزوین نروید .اگرهم میتوانیددکترقدسی را بمن تحویل بدهیدکه بسفارت انگلیس معرفی کنم .چون انگلیسها ازفرار او خیلی عصبانی هستند .اگراورا تحویل بدهیدقول میدهم که صدمه ای با وواردنشود ضمنا" هم خودتان ازجنوب بوکالت انتخاب خواهیدشد .چنانکه احمد شریعت زاده هم همین کاررا کردودکترمحمود مشاورا تحویل داد و ازما زندران انتخاب خواهدشد .من ازنخست وزیرجدا شده ونزد سلیمان میرزا اسکندری رفتم وجریان را گفتم .او گفت چون شماپول وزورندارید ببهانه طرفداری آلمانها انتخاب نمی شوید ولی فطن السلطنه چون هم پول داردوهم سفارت انگلیس زوراوست انتخاب میگردد .سهیلی همکه دوست ایشان است دروغ میگوید .
سلیمان میرزا گفت رابط من با سفارت شوروی دکتریزدی است موضوع را وسیله او پیغام میدهم .پس ازچندی گفت دکتریزدی باآنها مذاکره کرده گفته اندکه دیگرکاراز کارگذشته وجریان انتخابات قزوین وانتخاب کامبخش ازآنجا هم بمسکوگزارش شده .فقط قول میدهیم با

انتخاب اعظام قدسی از جای دیگر مخالفت نکنیم.
درهمین ماجراها بود که بمن خبر دادند انگلیسها دکتر قدسی را دستگیر کردند. وقتی بخانه اش رفتم مادر و خواهران دکتر قدسی باصدای بلند گریه میکردند گفتند شب قبل عده ای افسران انگلیسی و سربازهندی بخانه دکتر قدسی ریخته او را با لباس خواب برده اند.
چند روز بعد دو تن از کارکنان سفارت انگلیس همراه ابوالفضل آلبویه بخانه ام آمدند. گفتند پسر شما را دستگیر کرده بمحل توقیفگاه برده بودیم. از او سئوالاتی شد که نفرات تحت سرپرستی خود را و نشانیهای آلمانها را بما بدهد ولی او منکر گردید. او را توی باغ بدرختی بسته و ده نفر سرباز با تفنگ برای تیرباران او در مقابل چشمش حاضر کردیم. گفته شد تا عدد ۱۰ میشماریم اگر مطالب را گفتید آزاد میگردید والا تیرباران خواهید شد. وقتی بشماره ۷ رسید گفت آزادم کنید حاضرم اطاعت نمایم. او را باطاقی برده پس از وعده وزارت و وکالت حتی پیشنهاد کردیم که اگر بخواهید خانه ای در لندن با تمام وسایل و مخارج آن را باختیار شما میگذاریم. او دست شرافت بما داد و با اطمینان گفت مرا بمنزلم ببرید تا وسایل تحویل دادن آلمانها را برای شما فراهم کنم. ما قبول کرده با دو افسر و ده نظامی او را بمنزلش بردیم. وسایل فراوان پذیرائی و مشروبات کافی تهیه گردیده بود. قرار شد آن شب استراحت کرده فردا صبح شروع بکار کنیم. صبح زود او ما را بخانه ای که محل اقامت یکی از آلمانها بود در سراب وزیر برد. دکتر قدسی گفت مصلحت در این است که تنها وارد خانه بشوم. افسران هم روی قول شرافت و اطمینانی که داده بود قبول میکنند. دکتر قدسی از یک در وارد و از در دیگر فرار میکند. با اینطرز دکتر عهدشکنی کرده و ما از شما میخواهیم که نشانی او را بما بدهید.
من گفتم تا بحال تصور میکردم که دکتر قدسی در توقیف شماست و اصلا" نمیدانستم که فرار کرده و هیچ اطلاعی هم از او ندارم. منهم معتقدم که کاربدی کرده زیرا باید بقولی که داده بود وفادار میماند. آنها حرفهای

مرا قبول کردندوگفتندهروقت از او اطلاع یافتیدما را مطلع سازید یا خودتان او را بیاورید وبسفارت انگلیس ویا بشخص نخست وزیر تحویل بدهید .نباید آنها تصورکنندکه ما از آنها دست بردار هستیم . هروقت باشدما دشمنان خودرا وسیله ایرانیها از بین خواهیم برد . چنانکه بدست رضا شاه همین کار را کردیم .از این اظهارات خیلی تعجب کردم وگفتم شب آبستن است تا چه زاید سحر . .با خاتمه جنگ معلوم نیست که وضع دنیا چه خواهد شد .

آنها عکس دکتر قدسی را بتمام پاسگاههای ژاندارمری فرستاده بودند ویادآور شدندکه هرافسری او را دستگیرکندیک درجه ارتقاء میابد واگر دستگیرکننده غیرنظامی باشد ۵هزار تومان باو پاداش داده خواهد شد .

بعداً معلوم شددکتر قدسی وقتی از آن خانه فرار میکندبا زارکهنه فروشها رفته یک دست لباس کهنه کارگری خریده وسروکله خودرا هم میتراشد .یک چیق بلندتهیه کرده وخورجین هم بپشت خودمیبندد تا مدتی دریکی از دهات برعیتی میپردازد .سپس با گله گوسفندبصورت چوپان حرکت کرده از نطنز عازم اصفهان میشودوقصدداشته درشیراز وبمنطقه قشقائی نزدناصرخان برود .ولی دربین راه از این تصمیم منصرف میگردد .دربروجن با لباس وعمامه سیدی مشغول کاغذنویسی وسرکتاب برای مردم میشود .با اینطرزوقت میگذراندوهیچکس هم برازاوپی نمیبرد .

*

<u>دستگیری زاهدی وتبعیدبه فلسطین</u> - یکی دیگرازبازداشت شدگان سرلشگرزاهدی بودکه وزارت کشورا علامیه زیررا منتشرساخت : (یک سازمان جاسوسی آلمانی کشف شده که قصدانفجارپلها را داشت تااز حمل موادموردا حتیاج متفقین جلوگیری کند .دراین رابطه عده ای ازجمله سیدابوالقاسم کاشانی وحبیب الله نوبخت بازداشت شدند . نوبخت گفت که جلساتی با مایرآلمانی داشته که محمدحسین حسام وزیری

وحسین نیوندی ونقیب زاده مشایخ واحمدنامدار بنمایندگی سرلشگرزاهدی درآن شرکت داشتند. سیدابوالقاسم کاشانی اعتراف نموده که به رشیدعالی گیلانی ومفتی اورشلیم که دربرلن هستند مراتب را اطلاع داده وهمچنین وسیله جوادعلی آبادی ازهمکاران مایربا اودرتماس میباشد. کاشانی گفته که ورودچتربازان آلمانی را درمنطقه قشقائی ازسرلشگرآق اولی شنیده است)

(فیتزروی مک لین) افسرمخفی انگلیس که مامور دستگیری زاهدی میباشد چنین مینویسد: با اتومبیل ستاد ارتش که پرچم انگلیس داشت باقامتگاه زاهدی دراصفهان واردشدم وازنگهبان خواستم که با او ملاقات کنم. مرا باطاق پذیرائی بردند. لحظه ای بعدزاهدی با سرووضع کاملا" برازنده ولباس نظامی خوش دوخت واردشد. فورا" سلاح کمری امرا زیرگلوی اوگذاشتم وگفتم اگرکوچکترین مقاومتی بکنی ماشه را میکشم. سپس ازپنجره اطاق که راننده امرا زیرآن نگاه داشته بودم اورا خارج کرده کف اتومبیل خوابانده ازمحل اقامتگاه خارج شدم. بلافاصله مامورین اطاق کار اورا بازرسی میکنند. مجموعه ای ازسلاحهای خودکارآلمانی ـ نامه هائی ازمامورین آلمانی که مخفیانه با چترنجات درمنطقه فرودآمده بودندویک پرونده کامل با عکسهای جالب اززنهای زیبا بدست آمد. *

وزیرتسلیحات آلمان درزمان هیتلرهم درخاطرات خودمینویسد:

(هیتلردرجلسه مشاوران نظامی همیشه ازپیروزی دم میزد. او میگفت ما ازراه ایران به پیروزی نهائی خواهیم رسید. ازایران است که به روسها سوخت وکمک میرسد. ما دوستان زیادی درایران داریم. بکمک دوستانمان به ایران هجوم خواهیم بردوسپس ازآنجا بشوروی حمله میبریم ودرآنصورت کارتمام است. باید ازراه دریای خزرحمله کنیم. دست انگلیسها باید ازنفت کوتاه شود. باید بشورشهای موجود درایران وعراق علیه انگلیسها کمک کرد. ما اگرجنگ را ببازیم باید همه شماها خودرا بطناب بیاویزید.)

* * *

فعالیت روحانیون پس از شهریور ۲۰
و قتل حاج طالب یزدی در مکه

پس از شهریور ۲۰ روحانیون که در دوران سلطنت رضا شاه خود را در فشار شدید میدیدند فرصتی یافتند تا بتوانند برنامه های مورد نظر خود را در سطح کشور اجرا کنند. با توجه بعقاید مذهبی شخص محمدرضا شاه پهلوی وضعف حکومت ورژیم در سالهای مزبور واحترام خاصی که شاه بمراجع تقلید آیة الله اصفهانی و آیة الله بروجردی میگذاشت در شهریور ماه ۱۳۲۱ آیة الله بروجردی درخواستهای شیعیان را باین شرح باستحضار اعلیحضرت رسانید.

۱ـ مسائل حجاب به میل مردم باشد.

۲ـ درآمد اوقاف کما فی السابق به مصرف معین وقفنامه برسد.

۳ـ تامین ارزاق عمومی ورعایت آسایش مردم.

۴ـ تدریس شرعیات در آموزشگاه ها جزء برنامه وزارت فرهنگ باشد.

۵ـ وادار کردن دولت ابن السعود به تجدید بنای قبور ائمه بقیع.

برای اینکه بعضی از پیشنهادات آیة الله بروجردی مورد توجه قرار گیرد تصمیم گرفته شد که یک شورایعالی دینی تشکیل شود. هنگام نخست وزیری سهیلی اینکار صورت گرفت.

اولین جلسه (شورا یعالی علوم دینی) در مدرسه عالی سپهسالار تشکیل یافت که خبر آن در مطبوعات وقت چنین انعکاس یافت :

اولین جلسه شورای عالی علوم دینی با حضور آقای میرسید محمد مجتهد بهبهانی و آقای حاجی امام جمعه خوئی و آقای امام جمعه تهران و آقای سهیلی نخست وزیر و آقای صدر وزیر دادگستری و نایب التولیه مدرسه عالی سپهسالار، آقای دکتر صدیق وزیر فرهنگ و آقای حسن اسفندیاری (حاجی محتشم السلطنه) آقای حاج سید نصرالله تقوی رئیس دیوان کشور و آقای مهدی آشتیانی مستشار دیوان کشور، آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه در مدرسه عالی سپهسالار منعقد گردید.

آقای صدر جلسه را با نطق کوتاهی افتتاح کردند و علت لزوم گذراندن قانون مربوط به این شورا و تشکیل و اهمیت آن را متذکر شدند و همچنین از طرف آقای دکتر صدیق وزیر فرهنگ توضیحات لازم داده شد. سپس انتخاب رئیس به عمل آمد و آقای اسفندیاری (حاج محتشم السلطنه) به اتفاق آراء به این سمت برگزیده شد.

*

البته از این قبیل شوراها کاری ساخته نبود زیرا آنچه را روحانیون قشری میخواستند بصورتی بود که برای دولتها قابل اجرا بنظر نمیرسید. ولی آیة الله بروجردی چون یک روحانی منطقی و پرهیزکار و روشن ضمیر بود سعی داشت بین دولت و شاه و روحانیون وضع مسالمت آمیز را حفظ کند.

تا زمانیکه آیة الله اصفهانی و بعد آیة الله بروجردی زنده بودند تا حدودی باین مسائل توجه میشد ولی بتدریج با تحکیم رژیم و اجرای برنامه های انقلاب سفید اقداماتی صورت گرفت از جمله تساوی حقوق زن و مرد و تقسیم اراضی که موجب عدم رضایت طبقه روحانی بخصوص روحانیون قشری گردید.

شخص مطلعی میگفت یکی از روحانیون قشری معترض در موارد

مختلف همین (حاج سیدروح الله خمینی) بودکه آیة الله بروجردی هم ازاوخوشش نمیآمدوکراراً گفته بوداین شخص برای اسلام وایران مشکلاتی فراهم خواهدساخت. یکبارهم درحضورچندتن ازروحانیون حکم تدریس حاج سیدروح الله ویک روحانی دیگرراگرفت وپاره کرد وآن دو راازتدریس ممنوع ساخت وروابط آنها باآیة الله بروجردی همواره تیره بود.

ازشهریور ۲۰ باردیگرمجالس روضه خوانی رونق گرفت ودر خیابانهای تهران عده زیادی با عبا وعمامه دیده میشدندوبکلی مسئله متحدالشکل بودن لباس منتفی شد. بنحویکه دولت ناچارشد وسیله شهربانی بمسئله لباس اشاره کندولی ازترس روحانیون نامی ازآنها نبردوچنین اعلام کرد.

"واردین به شهرازاشخاص ایلی ودهاتی بایدرعایت قانون اتحادشکل را نموده وبا کلاه نمدی واردشهرنشوندوکلاه لبه دارتهیه نمایندوالا ازورودآنها جلوگیری بعمل آمده بدادگاه خلاف جلب خواهندشد. وهمه طبقات بایدرعایت قانون مزبوررا بنمایند.

*

قتل حاج طالب یزدی درمکه - ازوقایع مهمی که درسال ۱۳۲۲ اتفاق افتاداین بودکه (حاج طالب یزدی) یک جوان متعصب ایرانی را درمکه گردن زدند. این کارموجب قطع رابطه ایران وعربستان شدوتا سالها حجاج ایرانی ازرفتن بمکه ممنوع شدندوسرانجام باعذرخواهی دولت عربستان سعودی مجدداً روابط برقرارواعزام حجاج بمکه شروع شد.

اقدام وحشیانه دولت عربستان سعودی درباره قتل حاج طالب یزدی بشدت مردم ایران را عصبانی کرده بودبخصوص جامعه روحانیت راکه آیة الله اصفهانی مرجع تقلیدوقت بشاه تلگرافی کردکه متن تلگراف وپاسخ آن منتشرمیگردد:

تهران ـ حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی عزسلطانه،
بعدازدعوات صمیمه بعرض اعلی میرساندسکوت ذات شاهانه
ازقتل دلخراش طالب نام ایرانی درحجاز به بهانه یک تهمت
بی اساس روا نیست لهذا اصرار او امر مضافاً به تعقیب قضیه
ومواخذه مرتکبین را منتظر وتمدید عمر جهانبانی ذات ملوکانه
را ازحضرت باری جل جلاله سائل .

ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

*

نجف اشرف ـ جناب مستطاب حجت الاسلام آیة الله اصفهانی
دامت افاضاته . ازاحساساتی که درتلگراف راجع به قضیه قتل
دلخراش طالب نام ایرانی ابرازداشته اید امتنان داریم در
این باب ازطرف ماسکوت اختیار نشده است وبه دولت دستور
موکدداده ایم که قضیه را باکمال جدیت تعقیب نمایند تا احقاق
حق به عمل آید ومنافع ایرانیان ومسلمین محفوظ بماند .

اول بهمن ۱۳۲۲ شاه

*

این تلگراف بخوبی نشان میدهد که بین شاه ومرجع تقلید
شیعیان چه رابطه صمیمانه ای وجودداشته است. اما جریان واقعه چگونه بود؟
به قرار اظهار خبرگزاری انگلیس به موجب اعتراضی که دولت
ایران به دولت عربستان سعودی نموده در مکه عمال سعودی یک حاجی
ایرانی را گردن زدند. به طوری که اظهار میشود این جوان ۲۲ ساله
ایرانی که با همسرش به زیارت خانه خدا رفته بود هنگام اجرای مناسک
حج بین صفا ومروه براثر حرارت آفتاب ورفت وآمد زیاد در کعبه
حالش به هم خورده وبرای آن که خانه خدا را آلوده نکند در لباس احرام
استفراغ می کند. حجاج وعرب های وحشی وی را متهم میکنند که
قصد اهانت به خانه خدا را داشته واورا نزد فرماندار برده ودرحضور
فرماندار اورا به توهین به خانه خدا متهم می کنند لذا فرماندار حکم

به اعدام ومی دهدوبا وضع فجیعی نا مبرده را درحضورجمعیت زیادی گردن می زنندوبه طوری که اظهار میشودبه سایرزوّار ایرانی نیز صدمه وآزار میرسانند.

چون یادداشت دولت ابن سعودراجع به قضیه طالب نامایرانی قانع کننده نبود، وزارت امورخارجه ایران جوابی توسط سفارت کبرای ایران درمصرتسلیم سفارت عربی سعودی درقاهره نموده است که ذیلا" متن آن درج میشود:

دولت ایران عمل منتسب به طالب نامایرانی را به دلائل زیر جرم وقابل مواخذه نمیداند.

علاوه براینکه حجاج ایرانی وعراقی شهادت داده اندکه دراثر کسالت وگرمی هوا هنگام طواف کعبه حالت تهوع به نامبرده دست داده وبرای اینکه خانه کعبه آلوده نشوددردامن احرام خوداستفراغ نموده ومیخواسته است آنرا به خارج ببرد. اصولا" هیچ ذی شعوری نبایدباورکندکه کسی که به شوق ادای فریضه دینی با تحمل خسارت ورنج چنین سفری به بیت الله مشرف میشودقصدا وملوث نمودن خانه کعبه باشد.

بسیار موجب تاسف است که یک دولت اسلامی اینقدرازرسوم بین المللی وقواعددینی بی خبرباشدصرفا" به استناد اظهارات ناحق عده ای ازجهال متعصب که درفروعات دینی با مسلمین شیعه اختلاف نظردارندبدون دقت لازم وتحقیق درمقام اعدام بی گناهی برآیند که برطبق کرم الهی بایددرخانه خدا ازهرگونه تعرضی مصون باشد.

جای هیچ گونه تردیدنیست که عملی که ازطالب نامایرانی دیده شده فقط دراثرکسالت وکاملا" اضطراری بوده وبا این حال معلوم نیست چگونه دولت سعودی که دریادداشت خودکرارا" به آیات قرآن استنادمیجویددراین موردبرخلاف کلام الهی رفتارنموده وتبعه یک دولت اسلامی دوست خودرا درموقعی که میهمان ودرپناه اوبوده بی رحمانه گردن زده وبه حال همسربیچاره اورحم وشفقت ننموده است

عجب تر اینکه وزارت امورخارجه سعودی برای پرده پوشی این امر فجیع استدلال به آیاتی از قرآن کریم نموده و آیه شریفه " انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله " را مدرک و مجوز این عمل قرار داده درحالیکه درهیچیک از تفاسیر معتبره اشاره ای به آن نیست که عملی ناشی ازشخص مقتول منطبق با مدلول این آیه باشد .

مطلب دیگر یادداشت دولت سعودی که موجب تعجب گردیده وسوء نیت مامورین وابسته را مسلم میدارد .این اظهار آنها است که قبل از ورود ایرانیان، خانه کعبه تمیز بوده و بعد از آمدن ایرانیها کثافاتی در آنجا مشاهده شده است .

اگر عده قلیلی از ایران در ایام حج به خاک حجاز میآیند و در تمام سال عده بیشتری مرتباً به زیارت مشاهد مقدسه عراق میروند، هرگز چنین نسبتی به آنها داده نشده است .

انتشار خبر اذیت و آزار حجاج ایرانی و کشتن یک نفر بی گناه در ملت ایران انزجار و تنفر شدیدی تولید نموده و تاثیرات بسیار ناگواری بخشیده است .

وزارت امورخارجه دولت شاهنشاهی اتهامات مذکوره در یادداشت دولت سعودی را به هیچ وجه قابل قبول نمیداند و تا وقتی که جان و حیثیت ایرانیان درخاک دولت عربی سعودی محفوظ نباشد و استرضای خاطر دولت ایران فراهم نگردد و جبران این رفتار که در مناسبات بین المللی اسمی برای آن نمیتوان یافت ،نگردد شک نیست که دولت ایران خورا مجبور خواهد دید در ادامه مناسبات با دولت عربی سعودی تجدید نظر نماید .

دولت در اعلامیه اعتراض آمیز جبران این فاجعه اسفناک را که قلوب تمام ایرانیان وکلیه مسلمانان دنیا را جریحه دار ساخته از دولت سعودی خواستار شده و اظهار داشته تا زمانی که از طرف دولت سعودی اطمینان لازم در مورد تامین جان حجاج ایرانی داده نشود، دولت ایران بایرانیان اجازه نخواهد داد که بزیارت خانه خدا رهسپار شوند .

* * *

قشقائیها و واقعه سمیرم

با وقوع حوادث شهریور ۲۰ دوران تبعید سران قشقائی هم بپایان رسید. ناصر قشقائی رئیس ایل و برادران قشقائی یکی پس از دیگری خود را به فارس و بین عشایر قشقائی رسانیدند و باردیگر ایل قشقائی و فعالیت سیاسی سران ایل از مسائل مهم مملکتی شد که حوادثی از قبیل واقعه سمیرم و نهضت جنوب بدنبال داشت.

با محمدحسین قشقائی درباره مخالفت خانواده قشقائی با رژیم پهلوی صحبت میکردم و گفتم خیال نمیکنید که یک ایل مقتدری مثل قشقائی نباید اینطور در برابر رژیم بایستد که اینهمه مشکلات برای شما و همه افراد خانواده شما و بالاخره برای ایل قشقائی فراهم شود. گفت حقیقت امر را بخواهید ما هم مثل خیلی ها بلکه همه مرتکب اشتباهاتی شده ایم و اینهم یکی از آنها بود ولی کارها دو ریشه مهم داشت. یکی اینکه پدر ما صولت الدوله قشقائی که به رضا شاه خیلی کمک کرده بود و وقتی سردار سپه بقدرت رسید میگفت ما هم از این امنیتی که برقرار شده خیلی راضی هستیم و هر روز با ایلات و عشایر دیگر جنگ و ستیز نداریم و هر ماموری هم نمیتواند بما زور بگوید و ما مجبور نیستیم که برای حفظ امنیت منطقه بماموریـن باج بدهیم.

رضا شاه پدرم را بتهران خواند و از او پذیرائی کرد و در اغلب سفرها جزو ملتزمین رکاب بود. او و ناصرخان بنمایندگی مجلس انتخاب شدند. ولی بعداً پدرم و ناصرخان را با داشتن مصونیت پارلمانی بازداشت کرد و پدرم را در زندان از بین بردند و ما برادران هم در تبعید و با مشکلات فراوان زندگی میکردیم. این پدرکشتگی روی هر انسانی اثر میگذارد و ما هم بهمین جهت با خانواده پهلوی مخالف شدیم و حق هم داشتیم. مطلب دیگر روابط نزدیکی بود که با دکتر مصدق هنگام اقامت او بعنوان حاکم فارس پیدا کردیم. وقتی دکتر مصدق بفارس آمد با مردم خیلی خوشرفتاری میکرد. روز سلام دیده بود که جوانی کم سن و سال در سالن فرمانداری جزو مستقبلین بود. پرسید این کیست گفتند ناصرقشقائی است که فرمانفرما حاکم قبلی او را بعنوان گروگان در استانداری و در شیراز نگهداشته تا اگر ایل قشقائی عملیاتی انجام دادند که مخالف نظر حاکم بود گروگان آنها مجازات شود.

دکتر مصدق ناراحت شد و گفت که فرمانفرما دائی من بود ولی کار بسیار بدی کرده و دستور داد که ناصرخان نزد پدر و خانواده اش برود. از آن روز بین ما و دکتر مصدق الفتی بوجود آمد که در مجلس و در زمان نخست وزیری او هم ادامه یافت و تا ۲۸ مرداد هم ما دوستی خود را حفظ کردیم. در روزهای قبل از ۲۸ مرداد هم آمریکائیها در تهران با من و خسرو ملاقاتی کرده حتی مبلغ ۵ میلیون دلار وعده کمک میدادند که ما علیه مصدق وارد شویم ولی زیر بار نرفتیم و گفتیم یکماه بما مهلت بدهید که مطالعه کنیم آنها میگفتند کار فوری است که بهر صورت حاضر نبودیم که عهد خود را با مصدق بشکنیم و در این راه صدمه فراوان دیدیم که شرح آن مفصل است. این جریانات خواهی نخواهی ما را در صف مخالف خانواده پهلوی قرار داده بود. منهم منکر خیلی کارها و خدماتی که در آن ایام شده نیستم ولی اشتباهات هم زیاد بود که باید خوب و بد مورد بررسی دقیق قرار بگیرد. *

بطوریکه مورخین مینویسند: ایل قشقائی از ریشه دارترین

ایلات ایران هستندوتا چهارده پشت اجدادآنها را میشمارند .یکی از اجدادآنها را ازمشاورین کریمخان زندمیدانند .
قشقائیها مالک ۳۳۸ آبادی درفارس بودندو (باغارم) معروف شیراز به آنها تعلق داشت .درتهران نیزدارای مستغلات قابل توجهی بودند .

پس ازاینکه صولت الدوله قشقائی موردغضب رضا شاه قرارگرفت درسال ۱۳۱۱طبق نامه محرمانه شماره ۱۶۵مورخ ۱۳۱۱/۱/۱۱مخبر-السلطنه نخست وزیرونامه ۶۶۹مورخ ۱۳۱۱/۲/۳تیمورتاش وزیر دربارکلیه املاک قشقائیها ضبط ودراختیاردولت قرارگرفت .تا شهریور ۲۰مقداری ازاملاک قشقائیها توسط دارائی فارس بفروش رسیدوقسمتی نیزبه مهاجرین تبعیدی ازقبیل برادران هزاره و چندکردولر واگذارشد .ولی بعدازرفتن رضا شاه درمهرماه ۱۳۲۰تمام املاک قشقائی ومقداری ازدهات خالصه بتصرف قشقائیها درآمد .

پس ازاینکه صولت الدوله قشقائی درزمان رضا شاه درزندان درگذشت یاکشته شدهنگام ازدواج ولیعهدبافوزیه ناصرقشقائی مورد عفوقرارگرفت وبدواً بخراسان وسپس به (آران)شهریاررفت وبه کشاورزی درآن منطقه مشغول گردید .باوقوع حادثه شهریور ۲۰عازم فارس گردیدوباردیگرزمام امورفارس بدست قشقائیها افتاد .
درحکومت قوام السلطنه باوساطت نوبخت نماینده فارس قرارشداختلاف قشقائیها با دولت حل شود .ناصرخان پیشنهادکردکه فوراً انتخابات فیروزآباد انجام شود (که باآنطرزخودا وبوکالت انتخاب میشدو مصونیت می یافت)وضمناً خواستارآن بودکه دولت املاک موروثی قشقائیها را پس بدهد .دولت قوام قبول پیشنهادات راموکول بحضور ناصرخان درتهران کرده بودکه بجائی نرسید .

دردولت قوام هنگامیکه سپهبدشاه بختی استاندارفارس وفرمانده نیروی جنوب بودعشایرفارس دست بشورش زدندکه شاه بختی طی نامه ای بناصرخان قشقائی چنین نوشت :

(وضعیت کنونی کشور محتاج به آرامش است .شما را بنام خدمت به میهن دعوت میکنم .بدون واهمه وباکمال اطمینان مرا درشهر ملاقات کنید واصلاح امور را از من بخواهید وقوای خودرا درصحرا بنفع دیگران بمصرف نرسانید وجمعی رعایای بیچاره را هدف گلوله ها و ارابه های جنگی وخمپاره اندازغیره قرار ندهید .بطوریکه درتلگراف نخست وزیر که بشما مخابره شده دولت تصمیم دارد بنا امنی وبی ترتیبی منطقه فارس خاتمه دهد .دراینصورت تردیدی درعملیات نظامی نداشته باشید .)

لیکن سران عشایر فارس وناصرخان اعتنائی باین نامه ها نکرده بعملیات خود ادامه دادند تا اینکه ستونهای نظامی برای خلع سلاح عشایر حرکت میکنند .لشگر اصفهان یک ستون ازقوای خودرا بفرماندهی سرهنگ شقاقی به سمیرم اعزام میدارد که مورد حمله قشقائیها وبویر احمدی ها قرار میگیرند .پس از ۴۸ ساعت زدوخورد نظامیان از پای درمیآیند درنتیجه کامیونهای نظامی وخواربار وا سکناسها بآتش کشیده میشود .با محاصره ستون اعزامی سه شبانه روز زد وخورد ادامه داشته وکلیه پادگانها غارت ونظامیها خلع سلاح شده وسرهنگ شقاقی و۱۲تن ازافسران کشته میشوند .حتی انتشار داشت که سرهنگ شقاقی مستقیم مورد حمله خسرو قشقائی قرارگرفته وخسرو نقش مهمی درقتل او داشته است (خانواده شقاقی بخصوص دختر اوثریا همسر مهندس والاهموار ه درصدد انتقام جوئی ازخسرو قشقائی بوده وکرارا "مجله تهران مصور دراین مورد مطلب مینوشت ویادآوری میکرد)

درهمانوقت حبیب الله نوبخت نماینده مجلس شورایملی ازفارس که ازطرفداران قشقائیها بود درجلسه علنی مجلس شورایملی چنین گفت :

به شما اخطار می کنم که اگر بخواهید به اسم حفظ امنیت آدمکشی را شروع کنید وعناصر وطن پرست را ازمیان بردارید پرده ازروی اسرار شما خواهم برداشت ودولتی راکه ازاین فجایع جلوگیری نکند

استیضاح خواهم‌کرد.

درپائیزگذشته هنگامی که طایفه‌دره‌شوری ازایل قشقائی تا سرحدبه‌گرمسیر میرفت دربرابر محلی که‌کامفیروزنام‌داردبافاجعه‌ای مواجه‌گردیدکه‌درتاریخ بشرنظیرآن بندرت یافت میشود. آنها که حرکت ایلات را دیده‌اندمیدانندکه مردان طایفه همیشه درعقب تیره خودحرکت میکنند. درجریان حمله، هزارها زن وبچه‌وگاو وگوسفند این طایفه تیره‌بخت بعدازآنکه‌آماج توپ وتفنگ ومسلسل های پادگان محل واقع شدند، تعدادزیادی ازآنها کشته‌وزخمی ونا پدیدشدندو احشام واغنام آنها به‌غارت رفت. مردان ایل که‌ازعقب طایفه رسیدندباآنکه‌صدها زن وبچه‌بیگناه‌وبی دفاع‌خودرا غرق خاک وخون مشاهده‌کردندجوانمردی آنها اجازه‌ندادکه‌این حرکت وحشیانه‌را تلافی کنند. لذا به‌گرفتن یکی دومسلسل وچندقبضه‌تفنگ ازپادگان کامفیروزاکتفا نمودند. جناب سرهنگ مجلسی فرمانده‌این پادگان هم‌فرارکرده‌به‌شیرازرفت وبا پیشدستی به‌تهران چنین‌گزارش‌کردند که‌ایل قشقائی به‌پادگان کامفیروزحمله مسلحانه‌نموده‌وپادگان راخلع سلاح کرده‌اند. درتهران هم‌سپهبدهای ستادوفاتحین‌میزهای ریاست ووزارت‌گزارش مذکوررا آب وتابی دادند. آنها که‌سالیان درازازاین‌قبیل راهها، بنام‌مخارج اردوکشی وسرکوبی اشرار، دارائی این ملت بدبخت را صرف تجملات خودنموده‌انددوباره بفکر پرکردن جیبهایشان افتادند. اما طولی نکشیدکه‌حقیقت بردولت آشکارشدوبا ارسال تلگرافهای بسیارزیاد ازنقاط مختلف فارس وشکایت ازکردارجناب سرهنگ به‌مرکزدرصددبرآمدم‌که‌ثابت کنم ایل‌قشقائی مظلوم‌واقع شده.

نخست وزیروقت، معاون خود، آقای دکترامینی را نزدمن فرستادندومرا به‌هیات دولت دعوت نمودندوبرای آنکه‌ازهرگونه پیش‌آمدی جلوگیری شود، قرارشدبه‌فارس عزیمت کنم. ازنخست وزیر وقت، آقای قوام‌پرسیدم‌دولت ازایل‌قشقائی چه‌میخواهد؟ گفتند

دوچیز: اول آنکه اسلحه ای که گرفته اند مسترد دارند. دوم آنکه آقای محمدناصر قشقائی به تهران بیایند.

با آنکه دولت حق خواهش دوم را نداشت در جواب گفتم بشرط آنکه پیشنهادهای مرا بپذیرید و آقای نخست وزیر هم قبول کردند.

وقتی به شیراز رسیدم افراد ایل قشقائی در کوههای اطراف شیراز بودند زیرا شایع شده بود که ستاد ارتش حکم کرده است که آنها را تعقیب نمایند من در ظرف یک روز موفق شدم که آنها را مجبور کنم که اطراف شیراز را تخلیه نمایند. حسن نیت تیمسار فیروز و وطن پرستی آقای ناصر قشقائی باعث شد که بتوانم پس از چند روز مذاکره آقای سرهنگ خسرو دادرئیس ژاندارمری فارس را که فرمانده محترم لشگر معین کرده بود به فیروزآباد ببرم و قسمتی از اسلحه منظوره را گرفته تحویل بدهم. سپس خانواده آقای محمدناصر قشقائی، والده ایشان و پسرشان امیرعبدالله با من به شیراز آمدند و با فرمانده لشگر ملاقات کردند و بدولت تلگراف کردند که برای هرگونه خدمتگذاری حاضر هستند.

رئیس دولت نیز به ایشان اطمینان داد و این خود موجب شد که خسرو برادر آقای محمدناصر نیز که حمله موهوم به پادگان کامفیروز را به او نسبت داده بودند به شیراز بیاید و با فرمانده لشگر ملاقات کند و برای هرگونه خدمتی اعلام آمادگی کند.

درباره محمدناصر قشقائی چند پیشنهاد کردم که دولت یکی از آنها را پذیرفت و تیمسار رستیپ فیروز هم موافقت نمود و محمدناصرخان با آن پیشنهاد حاضر شد که به تهران بیاید. افراد ایل قشقائی نیز اسلحه خود را بعضاً تحویل داده و به کار زراعت مشغول شدند و از آنوقت تاکنون نه شرارتی دیده شده و نه سرقتی روی داده است.

ولی دولت پیشنهادی که پذیرفته بود عملی نکرد و ناگهان بدون هیچگونه علتی فرماندهی واستانداری جنوب را تغییر داد و یکی از سپهبدهای سه گانه تیمسار شاه بختی چنانچه شنیده شد با دویست میلیون ریال اعتبار با پنجاه کامیون وعده زیادی سرباز و افسر با

اختیار تام به جنگ برادران و هم‌وطنان خود گماشته شد. چه کسی او را گماشت و چگونه در مملکتی که ادعا میشود آزادی و دموکراسی است به یک نفر اختیار تام میدهد؟ اینها بماند برای بعد. *

کار اختلاف دولت و قشقائیها ادامه یافت و پس از تغییر دولت قوام در دولت سهیلی موضوع در جلسه علنی مجلس شورایملی مطرح گردید. یکبار هنگام اعتراض نوبخت سهیلی نخست وزیر در مجلس چنین گفت:

هفته پیش با آقای نوبخت در اطاق ریاست مجلس جلسه داشتیم و ایشان اظهار داشتند که به دولت سابق پیشنهاد کرده بودند که آقای ناصر قشقائی از فیروز آباد وکیل شود (من چنین حرفی نزدم ـ نوبخت) نه خیر، شما خودتان گفتید و بدهم گفتید. حالا که دولت سابق این کار را نکرد بهتر است از طرف مجلس به ایشان قول داده شود تا به تهران بیایند به هر حال این مسئله در هیات دولت مطرح شد و تلگرافی به آقای ناصر قشقائی شد ولی ایشان دفع الوقت می کنند، دلیلش هم اینست که از طرف مراجعی تلگرافها و کاغذهای رمز و حتی اشخاصی به شیراز فرستاده میشوند که این تلاشها را خنثی می کنند.

بنده اطلاعی نداشتم که آقای نوبخت وارد مذاکرات طولانی خواهد شد و لاممکن بود اسناد و مدارکی بیاورم تا به عرض آقایان برسانم.

موضوع قشقائی ها که در مجلس مطرح شده باید مورد توجه دقیق قرار گیرد و باید به اصول لازم توجه کرد. یا باید قوای مسلح در اختیار دولت باشد یا در دست مردم.

طرح قضیه قشقائی ها با این حرفهائی که در مجلس زده میشود هم وقت مجلس را میگیرد و هم به ضرر کشور است. آقای نوبخت، به عقیده من آقای قوام هر خدمتی به مملکت کرد، فرستادن شما به فارس از بزرگترین خبطهای ایشان بود و من نمیدانم چه اقدامات و اصلاحاتی آنجا کرده اید ولی دولت وظیفه دارد امنیت و آسایش را برقرار کند و کار به این مهمی را نمی شود به امروز فردا موکول کرد. من پس از اینکه

سرکار آمدم به آقای ناصر قشقائی تلگراف کردم و الان یک هفته است جواب نداده اند.

این وضع باید خاتمه یابد من از شما خواهش میکنم با این حرفها و تلگرافها این جوان ساده را تحریک نکنید و بگذارید این مسئله حل شود.

*

سرانجام نوبخت دولت سهیلی را درباره قشقائیها استیضاح کرد که استیضاح او چنین است:

خیلی سعی کردم خودرا مجاب نمایم که چون کلام پیشرفت ندارد سکوت و خموشی اختیار نمایم و از مرگ هزارها افراد این آب و خاک که بدون هیچ موجب مشروعی کشته هوا و هوس بعضی عناصر میشوند بهمان تاثیری که در قلب خودم دارم، اکتفا کنم. اما متاسفانه این نفس ضعیف و روح متشنج من نتوانست این بار سنگین را تحمل کند. وجدانم قانع نشد زیرا هنوز زبانم بریده نیست و گفتارم تحت اختیار من است.

خدا را به شهادت میطلبم که آنچه در پشت این تریبون گفته ام و آنچه میگویم تنها صلاح کشور خودرا درنظر داشته ام و یک ذره غرض خصوصی و نظر خاصی به کسی یا چیزی ندارم.

این را هم یاد آور شوم که خود آقایان میدانید بسیاری از مطالب است که اظهار آنها بشکل تذکر در مجلس لازم میشود در صورتیکه در ضمن شور لوایح دولت اظهار آنها بیجا و خارج از موضوع است. در اینجا نظامنامه ما معین کرده است که نماینده میتواند از نطق قبل از دستور با سئوال یا استیضاح استفاده کند.

در تاریخ بیست و دوم اردیبهشت و پنجم خرداد سئوالهائی برای وزارت جنگ فرستاده ام و آقای رئیس هم در بیست و پنجم اردیبهشت و نهم خرداد آقای وزیر جنگ را احضار کرده اند و بالاخره پس از یادداشتهای متوالی وزارت جنگ جواب داد که آقای وزیر جنگ در روز ۲۹ خرداد برای جواب حاضر میشوند.

آن روزنیامدندوروزهای بعدراهمکه معین شده بودبه دست فراموشیسپردندوتاالان برای جواب سئوال حاضرنشده اندبنابراین من ناچارمازآنچه نظامنامه درقانون بمن حق داده است بنفع کشورم استفاده کنم.

ما هرهفته درا ینجا جمع میشویم برای مردم قانون وضع میکنیم اما به یک نکته کمتر توجه داریم وآن اینکه آیا دربرابر تعدیات وتجاوزات خارجی وداخلی، ملتی باقی مانده است که برای او قانون وضع شود؟

دراثر قحطی وفقر وتنگدستی هرروزه ازنفوس این کشور به مقدار معتنابهی کاسته میشود چه آنها که دراثر امراض مختلف میمیرند وچه آنها که ازگرسنگی تلف میشوند، چه آنها که ازاین کشور مهاجرت میکنند چه آنها که به قتلهای عمدی وغیرعمدی دوستان متفق شماجان میسپارند وچه آنها که خوددولت بوسیله توپ ومسلسل وطیاره وخمپاره انداز از میان میبرد.

دولت فعلی ما با این نحوه عمل کشوررا بسوی انقلاب واغتشاش سوق میدهد ومعلوم است اگرانقلابی هم دراین مملکت روزی لازم باشد، آن روزامروزنیست زیرا درکشورما متاسفانه چندین قسم نیروی خارجی وجوددارد وهرانقلابی درچنین کشوری بنفع بیگانه تمام میشود.

ازآقایان خواهش میکنم به وزارت خارجه ودادگستری مراجعه فرمایند وملاحظه کنندکه روزانه چقدرازنفوس این کشوررا بطورعمداز میان میبرند ودولت فعلی بواسطه بی کفایتی تاکنون نتوانسته است نیروی متفقین راکه موقتاً درشهرهای ایران رفت وآمد میکنند ملزم نماید که قوانین ومقررات داخلی کشوررا محترم بشمارند. ازآقایان خواهش میکنم یک ساعت وقت خودرا دراین راه مصروف داشته وبه ادارات شهربانی مخصوصاً به زندانهای موقتی ودائمی تشریف فرما بشوند تا اولاً این نکته به شما معلوم شودکه وزارت جنگ ما هم وزارت جنگ است وهم اداره ژاندارمری، هم شهربانی وهم دربار محمدعلی میرزا. امور

مجبس ها هریک بنوبه خودداستانی داردغمانگیز .

من هنوزبه این مسئله پی نبرده ام که چه نوع مصلحتی ازمصالح عالیه کشورایجاب کرده است که دولت فعلی بنیان وحدت ملی این کشوررا متزلزل کندویک دسته ازاهالی این مملکت رابه کشتن دسته دیگروادارنماید .

البته همه آقایان ازخونریزی مدهشی که دولت درفارس واصفهان ایجادکردا طلاع دارید وشایدبدانیدکه چقدرنفوس این مملکت بکشتن رفته است معلوم نیست چراخون هزارها اهالی دهات وقصبات وافراد ایلی وسربازوافسروافسرهای جوان بایدریخته شوداینها چه گناهی کرده اند .

آیا مالیات نداده اند؟ آیا به کسی تعدی کرده اند؟ آیا اجنبی را به مملکت خودراه داده اند؟ آیا ازدارائی کشورمیلیونها دزدی کرده اند؟ آیا چیزی ازپول وخزانه اسلحه راکه دورکن حیاتی کشور است به دیگران بخشیده اند؟ چه کرده اندکه بایدخون آنهاریخته شود. دردنیا معمول است وهمه روزه درضمن اخباردنیا میخوانیم که نیروی یک مملکت شهربی دفاع کشوری دیگررا بمباران نمی کندزیرا این عمل را برخلاف انسانیت وبرخلاف مقررات وقوانین جاری دنیا میدانند .تاریخ چنین عمل جابرانه را یادندارد که درهیچ مملکتی چنین جنایتی وقوع یافته باشدکه دولتی تنها دریک نقطه چندبمب دوازده کیلوئی وشانزده بمب پنجاه کیلوئی فروبریزدآنهم برسریک مشت زن وبچه برروی یک قصبه وچندین دهات .یک مشت مردم بی دفاع آنوقت مامورین قتل نفوس هم سینه های خودرا به مدال های اعطائی ذات شاهانه مزین نمایندودربرابراهل مملکت افتخارکنندکه هموطن خودرا برای خاطردیگران کشته ایم ونشان گرفته ایم.خدامیداند که اظهاراین مطالب انسان راازحیات بیزارمیکندوشرم آوراست که بازآقای سهیلی بیایدپشت تریبون وکلمه مصالح عالیه را برزبان مبارک اجرانماید .اگراینجا با یک مشت مغلطه وسفسطه ودروغ به من

جواب بدهند در برابر محکمه الهی چه جوابی خواهند داد؟ بنابراین من خودم را در پیش خدا مسئول میدانم اگر در این مورد خموشی اختیار کنم و خودم را گناهکار میدانم اگر چنین دولت گناهکاری را استیضاح نکنم. این است که بموجب اصل چهل و دوم قانون اساسی و ماده چهل و چهارم دولت آقای علی سهیلی را در مواردی که در این ورقه ذکر شده است استیضاح میکنم بر طبق ماده ۴۴ نظامنامه تقاضا میکنم آقای رئیس امر فرمایند آنرا قرائت نمایند.

ریاست محترم مجلس شورای ملی

بموجب اصل چهل و دوم قانون اساسی و مطابق فصل ششم ماده چهل و چهارم نظامنامه مجلس شورای ملی اینجانب دولت آقای سهیلی را بواسطه تصمیم مشترک آقای سپهبد احمدی وزیر جنگ بالاخص از لحاظ مسئولیت انفرادی که در اصل شصت و یکم متمم قانون اساسی تصریح شده است در مواردزیر استیضاح مینمایم.

۱ـ در تاریخ بیست و دوم اردیبهشت ببعد سئوالاتی درباره تلفات ارتش از حیث افراد و وسایط و وسایل و اخراج افسران تحصیلکرده و بعضی تبعیض‌ها و در باب حملات نیروی ارتش به (ایذه) و اتلاف نفوس و حمله قوای دولتی برایل بختیاری چند سئوال بوسیله ریاست مجلس فرستاده و متجاوز از دو ماه است که آقای وزیر جنگ برخلاف اصل چهل و دوم قانون اساسی و اصل شصت متمم قانون اساسی برای جواب حاضر نگردیده اکنون سئوال های مذکور را با اضافه تاخیری که بر خلاف قانون روا داشته است نخستین مورد استیضاح خود قرار میدهم.

۲ـ طبق اطلاعی که به اینجانب رسیده با مروز ارت جنگ شماره معتنابهی در حدود دو هزار و هشتصد نفر سرباز و افسر بدوا در کوههای سمیرم تمرکز یافته و بواسطه این عمل که هیچ موجبی مشروع و قانونی نداشته است نظر ایلات بختیاری و بویراحمدی و قشقایی را به قصد حمله خود جلب نموده و پس از آن بواسطه زد و خورد و حملاتی که نموده است نفوس بسیاری از مردم قصبات و دهات و بسیاری از زارعین و افراد

ایلات وشماره زیادی سربازوافسرجوان کشته ومجروح وناپدیدشده اند .
همین قسم به نیروهای متمرکزدرجیرفت وپاره ای ازنواحی کرمان وبعضی نقاط دیگرتلفات سنگینی رسیده است ومخصوصاً دراثراین اقدام درمناطق بهبهان، سمیرم ،شهرضا ،ایزدخواست ،آباده،فیروزآباد کازرون وغیره به ساکنین واهالی تلفات وخسارات مهمی واردآمده است .

۳ـ برخلاف نص صریح قانون اساسی واصل نهم وسیزدهم و چهاردهم متمم قانون اساسی نیروی هوائی دولت برحسب امروزارت جنگ شهرها وقصبات جنوب ایران راچه درمنطقه فارس وچه درمنطقه اصفهان دفعات متوالی ومتناوب درساعات مختلف بمباران نموده هزارها نفوس بیگناه کشوررا درزیرآتش چه ازهوا وچه اززمین بهلاکت رسانیده است وگذشته ازاینکه هیچ موجبی نمیتواند چنین عمل خصمانه را ایجاب کند ،این خلاف قانون وخلاف انسانیت را درباره مردمی بکاربرده است که قسمت اعظم آنها کسبه وبرزگروزن وبچه بوده اندو طبعاً هیچ وسیله دفاع نداشته اند .درصورتیکه هیچ دولتی نسبت به دشمن خودچنین معامله را درباره شهرهای بیدفاع روانمیدارد ودولت فعلی ایران درباره ملت ایران بکاربرده است .

۴ـ دولت بایدتوضیح داده وثابت کندکه چه مصلحت عالی وچه نفع بزرگی برای کشورملحوظ بوده است که این جنگ داخلی را ایجاب نموده ووحدت ملی ایران بوسیله این عمل یعنی ایجادجنگ میان سربازکشورونفوس کشورمتزلزل گردیده است .

۵ـ مامورین وزارت جنگ سربازان را بدون کفش وبعضی بی لباس وبی خوراک وبعضاً مریض به جنگ ایلات فرستاده بقسمی که غالب آنها ازگرسنگی هلاک شده اندودراثرتذکری که یکی ازافسران ارتش فرستاده وسه روزگرسنگی خودوسربازان راشرح داده برهنگی آنها را متذکر شده است .فرمانده سپاه جنوب فوراً اورا به دادگاه نظامی تسلیم نموده درصورتیکه فرمانده سپاه فارس خودبایدبدادگاه نظامی تسلیم

گردد .

۶- با وجودفقرعمومی دولت آقای سهیلی مبالغ گزاف بنام اردوکشی ازخزانه ملت بذل وبخشش نموده وبا پول مملکت بسیاری ازنفوس کشوررا ازمیان برده است .

۷- بواسطه بی کفایتی وعدم لیاقت دولت فعلی تاکنون نتوانسته اندنیروی متفقین راکه موقتاً متمرکزدربعضی شهرهای ایران شده اند ،ملزم نمایندکه قوانین ومقرّرات داخلی کشوررا محترم بشمارندودراثراین بی کفایتی دولت غالباً تلفات زیادی به نفوس مردم ازقبیل قتل های عمدی وغیرعمدی واردمیشودکه چندفقره از آنها را دراستیضاح به عرض مجلس خواهم رسانید .

*

مهدی فرخ درخاطراتش مینویسد :بعدازشهریور ۱۳۲۰جانگدازترین فاجعه تاریخ نظامی ایران واقعه پادگان سمیرم بفرماندهی سرهنگ حسنعلی شقاقی است .سرهنگ شقاقی گزارش جامعی مبنی برتعداد هفت هشت هزارنفری عشایرکه اورا محاصره کرده اندبفرمانده لشگر میدهدوتقاضای کمک میکندونیروهای کمکی نیزاعزام میگردند .
روزهفتم تیرماه افرادمسلح بویراحمدی بسرکردگی ضرغام پوروایل قشقائی برهبری خسروقشقائی وجمعی دیگرازایلات که حدود ۸ هزار نفربودندسمیرم وپادگان نظامی را محاصره کرده وکشتاربیرحمانه ای را شروع میکنند .عده ای ازعشایرلباس سربازانی راکه روزقبل کشته بودندپوشیده دست بکشتاروغارت میزنند .سرهنگ شقاقی باتفاق ۷۰۰ نفرازنیروهای مسلح مقاومت میکنندکه سرهنگ شقاقی وعده ای کشته وتعدادی هم اسیرمیشوندورفتارجنایتکارانه ای باجنازه ها میشودکه موجب کمال تاثراست .بااینطرزقشقائی وعشایرفارس تمام استان رادراختیارداشتندوحکومت مرکزی هم بعلت ضعف نمیتوانست کاری انجام بدهدتاپس ازواقعه آذربایجان نهضت جنوب پیش میآید .

* * *

واقعه سمیرم سروصدای زیادی تولید کرد تا اینکه سرانجام وزارت جنگ چنین اعلام داشت:

برحسب امریه به وزارت جنگ برای آن که علت اصلی فاجعه سمیرم معلوم شود و افسران و افراد فراری طبق قوانین نظامی مجازات گردند مقرر گردیده است برای رسیدگی به اتهام متهمین و بررسی پرونده متشکله در دادرسی ارتش دادگاه فوق العاده زمان جنگ تشکیل گردد.

بازرسی محلی به وسیله آقای تیمسار سرتیپ بهارمست انجام گردیده و بازرسی به وسیله آقای سرتیپ مالک به عمل آمده است.

نظر باینکه مطابق قوانین دادرسی ارتش دادستان دادگاه زمان جنگ همان بازپرس اولیه خواهد بود. دادستان این محکمه همان آقای سرتیپ مالک خواهند بود. لذا دادگاه متشکله به موجب فرمان عمومی ارتش از افسران زیر تشکیل گردیده است.

آقای سرتیپ انصاری رئیس دادگاه

آقای سرتیپ مالک دادستان و آقایان سرتیپ اعتماد مقدم - سرهنگ ثقفی - سرهنگ احتسابیان - سرهنگ بایندر - سرهنگ اعتمادی ناخدا دوم شاهین.

قرار است متهمین وکلای خود را تعیین و دادرسی بزودی آغاز گردد.

*

از نتیجه رأی این دادگاه و مجازات مسببین واقعه سمیرم خبری ندارم. مثل اینکه روی آن سرپوش گذاشته شد چون بهرحال دولت تهادر آن شرایط وضع خاص منطقه را مورد نظر داشتند و نمیخواستند تشنجی ایجاد شود. (درباره نهضت جنوب و فعالیت قشقائی‌ها تا اعدام خسرو قشقائی مطالبی تنظیم گردیده که بعداً بنظرتان خواهد رسید.)

* *

اعلام جرم علیه سهیلی درباره انتخابات

پس از شهریور ۲۰ یکی از ماجراهای مورد بحث و گفتگو، مسائل مربوط به انتخابات بود.

پس از خاتمه انتخابات همواره اعلام جرمهای فراوان علیه استانداران و فرمانداران و نمایندگان منتخب میشد ولی تنها نخست وزیری که با تهام مداخله در امر انتخابات مورد اعلام جرم قرار گرفت علی سهیلی نخست وزیر و تدین وزیر کشور او بود که کار بدادگستری و برائت آنها کشید. اعلام جرم از طرف دکتر مصدق بود و اسنادی دال بر مداخله دولت در امر انتخابات ارائه گردیده که مورد رسیدگی در جریان تعقیب قرار گرفت.

با وجود اینکه سهیلی از جمله نخست وزیرانی بود که بجزئیات کار انتخابات توجه داشت. نمونه آن مکاتبه سید محمد صادق طباطبائی رئیس انجمن نظارت انتخابات تهران (رئیس بعدی مجلس شورایملی) و علی سهیلی نخست وزیر میباشد که متن آن انتشار می یابد.

نامه انجمن مرکزی انتخابات به آقای نخست وزیر

جناب آقای نخست وزیر، بر اثر اطلاعات و شکایاتی که از مداخله شهرداری و بعضی از ادارات دولتی تهران در امر انتخابات به انجمن

مرکزرسیده بودچندین دفعه به طورخصوصی با جنا بعالی وجنا ب آقای وزیرکشور مذاکرات لازم به عمل آمدومعایب قانونی واخلاقی این رویه توضیح داده شدتا روزسه شنبه هفته گذشته که جناب عالی وجناب آقای وزیرکشوردرانجمن مرکزی حضوربهم رسانیده ودرنتیجه مذاکرات وعده فرمودیدرئیس ومعاون شهرداری ازتهران خارج شده وهیچگونه مداخله درامرشهرداری نخواهندداشت وهمچنین روسای برزن ها به فوریت تغییرخواهندیافت ونیزدرجلسه هیئت وزرا مذاکره ومقرر می شودکه آقایان وزراء به تمام ادارات تابعه خوددستوراکیدصادر نمایندتاکمترین مداخله ای درامرانتخابات ننمایندودرصورت تخلف ازاین وظیفه قانونی ازمقام خودمنفصل گردند.

ازآن روزتاکنون کراراً چه به وسیله ملاقات رئیس انجمن وچه به وسیله دادن پیغام مراتب یادآوری ونتیجه عملی این مواعیدسئوال شدولی تاکنون جزانفصال رئیس شهرداری نتیجه دیگری ظاهرنشده ودراین مدت وقت انجمن مصروف استماع شکایت ازعملیات ومداخله نامشروع شهرداری وبعضی مامورین درامرانتخابات بوده وحتی تجری بعضی زیادترشده وبه اطراف شهرهم برای مداخله رفته اند.

علیهذا متذکرمیگرددچنانچه تاعصرسه شنبه پانزدهم آذرانفصال رئیس ومعاون شهرداری ومسافرت آنها جداً تائیدنشودواقدام به تغییر روسا برزن ها وصدوردستورجامع ازطرف آقایان وزراء بتمام ادارات تابعه خوددرمنع مداخله مامورین درامرانتخابات صادرنگردیده وبه اطلاع عامه نرسدانجمن ناچاردرحدودوظیفه مبادرت به اتخاذ تصمیمات دیگری خواهدنمودوممکن است انتخابات راتعطیل نماید تابرطبق مذاکرات روزسه شنبه اقداماتی برای جلوگیری ازعملیات غیرقانونی مامورین کاملاً عملی گردد.

رئیس انجمن نظارت مرکزس انتخابات تهران

سیدمحمدصادق طباطبائی

پاسخ آقای نخست وزیر به انجمن نظارت انتخابات تهران :

جناب آقای طباطبائی رئیس انجمن نظارت انتخابات تهران

درپاسخ به نامه شما به اطلاع میرساند هرچند به وسیله تلفن از اقداماتی که راجع به شکایت از عملیات مامورین دولت به انجمن نظارت شده خاطرشریف را مستحضر داشتند ولی لازم می داند متذکر گردد:

۱ـ همانطوری که وعده داده شده بود به کلیه آقایان وزراء ابلاغ شد که به تمام ادارات تابعه خود دستور اکید صادر فرمایند که مداخله ای در امر انتخابات ننمایند و با متخلفین طبق قانون عمل نمایند. این مطلب را کتباً به شکل بخشنامه به کلیه وزارت خانه ها نوشتم که البته درجرایدملاحظه فرموده اید.

۲ـ با اینکه کراراً دستور داده شده بود که مامورین شهرداری مانند سایر مامورین دولت در امر انتخابات تهران دخالت و مداخله نکنند چون شهردار تهران و معاون ایشان موردنظر انجمن بود هردوی آنها برای مدت انتخابات از کار کنار رفتند و به آنها ماموریت داده شده که از تهران خارج شوند و نسبت به روسای برزن های موردنظر نیز دستور داده شد که نظر انجمن تامین گردد.

درخاتمه از ذکر این نکته نیز ناگزیر است آنچه به این جانب اطلاع می رسد شاید معایب جریان انتخابات تنها در این نیست که بعضی از مستخدمین دولت ممکن است از مقام خود سوء استفاده کنند بلکه چون غالب اعضاء انجمن های فرعی داوطلب برای انتخابات هستند و یا نسبت به اشخاص معینی نظریات خاصی دارند باید این موضوع هم مورد توجه خاص انجمن مرکزی قرار گیرد که با بی طرفی کامل به آن رسیدگی شود.

بهرحال آنچه مربوط به مستخدمین دولت است همانطور که وعده داده شده بود وزارت کشور مراقبت خواهد داشت ولی آنچه مربوط به خود انجمن است نیز باید تصمیماتی درباره آن اتخاذ نماید که رفع شکایت از مراجعه کنندگان شود.

امیدوارم با مراقبت هائی که از هردوطرف بعمل می آید دیگر موردی برای نگرانی باقی نماند.

علی سهیلی ـ نخست وزیر

*

انتخاباتی که درزمان نخست وزیری سهیلی انجام شد انتخابات دوره چهاردهم میباشد که روسها و انگلیسها در امر انتخاب نمایندگان نقش مهمی داشته اند. این دوره تقنینیه از مهمترین ادوار پارلمانی ایران بود که افرادی نظیر دکتر مصدق ـ سیدضیاء الدین طباطبائی و ۸ نماینده فراکسیون پارلمانی حزب توده در آن عضویت داشتند و بعلت اشغال مملکت توسط قوای بیگانه و دسته بندیهای شدید پارلمانی دولتها نمیتوانستند زیاد دوام داشته باشند.

درسال ۱۳۲۴ بدنبال دو واقعه مهم یکی فرار افسران خراسان و دیگری قیام پیشه وری و فرقه دمکرات آذربایجان مجلس به قوام السلطنه رأی تمایل داد که به تفصیل از وقایع آن ایام اطلاع حاصل خواهید فرمود. حال میپردازم به چگونگی قیام افسران درخراسان .....

* * *

شورش افسران ونظامیان وفرار به شوروی

درسال ۱۳۲۴قبل ازتشکیل فرقه دمکرات درآذربایجان گروهی ازافسران ونظامیان لشگرخراسان دست بشورش زدندکه ابراهیم زند وزیرجنگ کابینه صدرالاشراف درمجلس چنین گفت :

تلگرافی ازمشهدرسیده بودکه ۲۰تن ازافسران لشگرخراسان که سرهنگ نوائی وسرگرداسکندانی ارشدآنها بودندباتفاق ۱۵درجه دار درنیمه شب دوکامیون دولتی راتصرف کرده باودوستگاه بی سیم و مقداری اسلحه ومهمات بطرف بجنوردحرکت میکنندوحدس زده میشود که عازم ترکمن صحرا هستند .آنها در (مراوه تپه)خودرا بازرس معرفی کرده اسلحه یک اسواران راکه حدود ۱۲۰نفرهستندگرفته وافسران این اسواران هم به آنها پیوسته دسته جمعی عازم بجنوردشده اند .ازقرار معلوم درترکمن صحرا حدود ۲هزارترکمن مسلح وجود دارندکه اینها قصددارندخودرا بآنها برسانندوبالاتفاق نقشه ای رابموردا جرا بگذارند.

بعداً درمطبوعات کشورانتشاریافت بعدازظهرروز ۲۹مرداد ۱۳۲۴ هنگامیکه این افسران باتجهیزات کامل واردگنبدکاووس میشدند طبق دستورات واصله ازمرکزوسیله گروهان ژاندارمری محل بفرماندهی ستوان یکم حیدرحسینی غافلگیرشده و۷تن ازافسران ازجمله سرگرد

اسکندانی بقتل میرسندوبقیه متواری میگردند.
سرلشگرارفع رئیس وقت ستادارتش چنین گفت : ارتش خبرداشت که حزب توده درصددفراهم آوردن یک طغیانی مسلحانه میباشدوبرای وصول باین منظوربا پاره‌ای ازافسران تماسهائی برقرارکرده است. برای خنثی نمودن این توطئه تدابیری بموقع اجراگذارده شدکه ازآنجمله جابجائی پاره‌ای ازافسران بود. گروهی ازافسران مقتول وگروهی ازمرزگریخته‌اند.

حزب توده که درحقیقت درماجرای مزبوردچارشکست شده بود بکلی منکردخالت درکارشده وچنین اعلام نمود :

ادامه دهندگان سیاست قبل ازشهریور ۲۰ با همدستی وهمکاری ارفع دارندبرای حزب توده پاپوش میدوزندوادعا میکنندکه حزب توده با اسلحه فراوانی که جمع کرده درخیال کودتا ویااشغال قسمتی ازکشورمیباشد. اسلحه حزب توده قلم وزبان ونطق جوانان روشنفکر ومشت گره کرده زحمتکشان وارادهوایمان وخون قرمزملت است. ما اسلحه احتیاج نداریم. آنها که پیش آمدهای محلی وعصبانیت چند افسرازخودگذشته وامثال آنها را بحزب توده نسبت میدهندآنها اراده این حزب دلاوررا بازیچه تصورکرده‌اند. *

اعلامیه افسران متواری شده همچنین انتشاریافت :

ارفع ببهانه‌های مختلف ما را درفشارمیگذاشت وعلیه ماپرونده سازی میکردوچون ما افسران حیثیت وشرافت خودرا درمعرض تهدید مشتی مغرض دیدیم تصمیم بکناره‌گیری ازارتش وحفظ شرافت خود گرفتیم. بنابراین اگرستادارتش یاسایرمقامات دولتی بجای اینکه بمطالب حقه ما رسیدگی کنندبرای حق کشی ونابودی ما دست به اقداماتی بزنندچون متکی بحق وحقیقت وقانون اساسی واصول مشروطیت ایران هستیم تاآخرین رمق که درتن وآخرین نفسی که داریم ازشرافت خوددفاع میکنیم. *

صدرالاشراف نخست وزیر وقت در این باره مینویسد :

بدولت خبر داده شدکه ۷ افسر و ۲۰ سرباز و ۴ کامیون ارتش مملو از تفنگهای دولتی و مسلسل وفشنگ ونارنجک دستی با ۸۰۰ هزار تومان پول از لشگر خراسان برداشته وگریخته اند .بلافاصله جلسه فوق العاده دولت تشکیل گردید .سرتیپ ضرابی رئیس شهربانی وسرهنگ اعتماد مقدم فرمانده نظامی را خواستم وجریان را جویا شدم .ازگنبد خبر رسیدکه اینها وارد گنبد شده ودرباغ کشاورزی که محل تمرکز قوای شوروی است اقامت جستند .برئیس ژاندارمری گنبد تلگراف رمز کردیم تا بهروسیله ای که ممکن است آنها را بزنید وکامیونها را بگیرید. جواب رسیدکه روسها قدغن کرده اند اینجا نباید حتی یک تیر صدا کند. برای تقویت ژاندارمری گنبد دولت دستور داده شدکه ۲۰ ژاندارم از رامیان بگنبد بروندکه روسها اجازه حرکت ندادند .ژاندارمری گنبد ۲۵ ژاندارم وشهربانی ۲۰ پاسبان داشت که به آنها دستور دادیم یک جا جمع شوند . حدس من این بودکه آنها میخواستند همراه عده ای ترکمن بمازندران بیایند وبا کمک افراد حزب توده مازندران ژاندارمها را خلع سلاح کرده با راه آهن ووسایل دیگری که روسها دراختیارشان میگذارند بتهران بیایند .درمرکز هم توده ایها وغیرتوده ایها که در ارتش همدستانی دارند اغتشاش کرده انقلاب براه بیاندازند .

با سرلشگر رفیع رئیس ستاد وروسای شهربانی وفرماندارى جلسه کردیم وبرای استقرار نظم به آنها اختیارات تام داده شد .شبانه کلوپ حزب توده وسازمانهای مختلف حزبی اشغال و ۱۸ نفر از سران حزب دستگیر ونوشته ها واسناد ضبط شد .معلوم شد یکعده افسر با آنها همدست هستند ودرنظر بودکه پس از تکمیل قوا دریک شب مرکز برق و تلفن را تصرف کرده وشهر را خاموش وارتباطات را قطع ومواد احتراقی ارتش را از دینامیت وباروت منفجر سازند .تمام این مراکز تحت مراقبت قرار گرفت ودریک شب ۱۵۰ افسر مشکوک بولایات جنوبی اعزام وقوای کافی از ولایات بتهران آورده شود .یک موضوع دیگر هم

برای دولت اسباب توهم شد وآن اینکه همه روزه چندکامیون سرپوشیده متعلق بروسها از خارج تهران وارد وبسفارت میرفت و مامورین دولت هم حق تفتیش نداشتند. در این موقع اطلاع رسید که قوای ژاندارمری وشهربانی کامیونهای مسروقه را با تمام اسلحه گرفته اند.

جریان چنین بود که این عده بعد از دو روز توقف نزد قوای روس با کامیونها بگرگان رفته وبعد از دو ساعت برگشته اند. هنگامیکه از برابر عمارت ژاندارمری عبور میکردند افسران وسربازان تیراندازی کرده سه افسر وچند سرباز کشته شده وکامیونها وسلاحها بدست مامورین دولت میافتد. روسها به تیراندازی اعتراض کردند. به آنها جواب سخت داده شد. خبر موفقیت قوای دولتی در رادیو گفته شد ونقشه آشوب طلبان باطل گردید. نمایندگان حزب توده در مجلس بنای اعتراض را گذاشته ودستگیری سران حزب واشغال کلوپها وتوقیف روزنامه ها را مورد حمله قرار داده وهمراه عده ای از افراد حزبی بطرف کلوپ رفته تا از دست نظامیان خارج کنند. دکتر کشاورز که در جلوی جمعیت بود کتک مفصلی خورد وسر شکسته وخون آلود بمجلس آمد وغوغا بپا کرد. ولی افراد مخالف دولت که جزو حزب توده نبودند سکوت کردند وموضوع خاتمه یافت. من بجهاتی صلاح ندانستم که نقشه آنها را فاش سازم و فکر میکردم شاید حزب توده بعد از این شکست دست از اقدامات مخالف مصالح کشور بردارد.

دکتر یزدی ودکتر رادمنش مذاکراتی انجام دادند وقرار شد اگر کاری خلاف استقلال وآزادی مملکت نکنند به آنها آزادی داده شود. من هم فکر میکردم شاید از اینطریق روسها با دولت نزدیک شوند و مشکلات سیاسی حل گردد ولی این خیال خامی بود. آنها باز هم براه خود ادامه دادند.

*

انور خامه ای مینویسد: نخستین حوزه افسران حزبی در اوایل سال

۱۳۲۳تشکیل شدکه اعضای آن عبارت بودند از سرهنگ آذر- سرگرد اسکندانی - سروان عنایت رضا وچندتن دیگر . .درآن موقع خسرو روزبه نه تنها عضو حزب نبود بلکه حتی مخالف بود و تمایلات ناسیونالیستی داشت ودر رأس گروهی مانند سروان عباسی - مرتضوی - رصدی با تشکیلات نهضت ملی سرهنگ منوچهری (بعدا" ارتشبد آریانا)همکاری میکرد .آذر و اسکندانی و روزبه از دانشکده افسری با هم دوست بودند و از تمایلات یکدیگر آگاهی داشتند .سرانجام روزبه هم به دوستانش پیوست و دوستان روزبه هم وارد تشکیلات شدند .آرداشس گویندگی سازمان افسری را بعهده گرفت .حدود سی افسر جوان وتحصیلکرده در این حوزه فعالیت داشتند .چند شب بعد آرداشس در جشن سفارت شوروی درحال مستی از نقش سفارت شوروی در ایران هنگام طرح لایحه نفت کافتار را دزه گله میکند .سه روز بعد شورویها او را ظاهرا" بسفارت دعوت میکنند و در همانجا او را بازداشت نموده در اتومبیل انداخته میخواهند به اردوگاه ارتش سرخ ببرند و زندانی کنند .

آرداشس با داشتن مصونیت پارلمانی یکماه در بازداشت بود و ماکسیموف سفیر شوروی میخواست او را بشوروی بفرستد و بجرم خیانت محاکمه کند که با پادرمیانی سران حزب توده او را آزاد میسازند .

در این ماجرا نورالدین الموتی - دکتر بهرامی - ایرج اسکندری نوشین- دکتر یزدی و روستا اعتراض کردند و تنها کسی که هیچ اقدامی نکرد کامبخش بود که از اینکار سود میبرد زیرا مسئول اداره حوزه های افسری حزب شد .پس از آزادی، دیگر آرداشس سابق نبود .

بدنبال فعالیت سازمان نظامی حزب شب ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ ۱۹ افسر و شش سرباز از لشگر خراسان مسلحانه علیه رژیم قیام کرده و از مشهد بگنبدکاووس رفته تا با کمک ترکمنها یک پایگاه چریکی علیه دولت تشکیل دهند .

کمیته مرکزی حزب توده و مقامات شوروی از این قیام خبر نداشتند و واکنش منفی آنها موجب شکست قیام شد .مبتکر قیام سرگرد اسکندانی

مسئول سازمان افسری خراسان بود اما بطور مسلم روزبه و آذر از این قیام خبر داشتند. ستوان تفرشیان از افسران قیام کننده میگوید: اسکندانی میگفت جنگ داردتمام میشود و همین رژیمی که در ایران هست مورد تائید خواهد بود. حزب توده هم سروصدائی ایجاد نمیکند ولی وقتی ما پیروز شدیم ما را تائید خواهد کرد. زیرا به محض اینکه ارتش شوروی از ایران برود همه ما را تیرباران میکنند. ما با این قیام نمیخواهیم بحکومت برسیم بلکه راه رسیدن حزب توده را بحکومت هموار میکنیم. هدف قیام پایگاه چریکی بود که روی چند عامل تکیه میشد (۱ـ حزب توده آنها را تائید خواهد کرد. ۲ـ دولت شوروی به آنها کمک خواهد کرد. ۳ـ منطقه برای مبارزه چریکی مساعد است ۴ـ افسران توده‌ای در تهران و شهرستانها با آنها خواهند پیوست) گویا طراح سرهنگ آذر بود و روزبه و سایرین هم موافق بودند. از رهبران حزب هم آرداشس با آنها موافق بود.

وقتی حزب توده مطمئن شد که قیام خراسان با موافقت مقامات شوروی نبوده دستور داد که با قیام کنندگان هیچگونه همکاری نشود در روزنامه رهبر نوشته شد: (بعلت دسته بندی ارفع ورزم آرا در ارتش و تبعید افسران جوان از طرف ارفع بجنوب آنها برای دفاع از جان خویش چند قبضه اسلحه را برداشته بمبارزه پرداختند. مبارزه در ارتش در نتیجه حمله‌ی طبقه پوسیده شدت یافته است. ما بدون اینکه درباره قیام افسران خراسان اظهار نظر کنیم میگوئیم تمام فسادها از تهران و اولیای مرتجع ارتش میباشد) که دستور توقیف روزنامه رهبر داده شد.

بعداً حزب توده طی بیانیه‌ای چنین اعلام کرد: ما هیچ چیز دیگری غیر از قانون اساسی و مشروطه و اصول واقعی دمکراسی نمیخواهیم. ما مقام سلطنت را که قانون اساسی برقرار نموده محترم شمرده‌ایم و این احترام تا موقعی است که با اصول قانون اساسی سازگار باشد. آنهائیکه عصبانیت چند افسر از خودگذشته را بحزب توده نسبت میدهند

ارادهاین حزب دلاوررا بازیچه تصورنموده اند . *

پروین گنابادی هم در مجلس گفت :فرار افسران بهیچوجه مربوط بحزب توده نمیباشد .درحالیکه سرگرد اسکندانی و ۶ افسردیگروعده ای سربازکشته شده بودند .

*

علت مخالفت مقامات شوروی با این قیام بعلت نقشه هائی بود که برای آذربایجان داشتند .پیشه وری به تبریزرفته و مقدمات کار را فراهم ساخته بوددرچنین موقعیتی مقامات شوروی مصلحت نمی دیدندکه درجای دیگردرگیرشوند .

ایرج اسکندری درباره قیام افسران خراسان مینویسد :

یک شب سرهنگ آذرودانش نزدمن آمدندوگفتندکه ما میخواهیم درگرگان یک رشته ازپادگان ها را خلع سلاح کنیم چون ارفع به عده ای ازما مشکوک شده میخواهدما را تبعیدکندوما ناچاریم اینکاررابکنیم. من با تصمیم آنها مخالفت کرده گفتم اینکاربی فایده است .چون اصرار داشتندگفتم با کمیته مرکزی بایدصحبت کنم .فردای آنروزبه سرهنگ آذرگفتم که کمیته مرکزی باتفاق آراء مخالفت کرده است .

سرهنگ آذرناراحت شد .کامبخش هم دراین جلسه حزبی حضورنداشت. دوشب بعدافسرها با یک اتوبوس ازتهران بطرف خراسات حرکت میکنندکه اتوبوس راکامبخش برای آنها تهیه میکند .

بدون شک کامبخش این تصمیم را بدستور مسئولین (ک ـ ژ ـ ب) گرفته بود . پس ازشکست قیام یکروزکامبخش درمجلس ازمن پرسیدتوبااقدام افسران موافقت کرده بودی؟ گفتم من نه تنها مخالف بودم حتی مخالفت کمیته مرکزی را بسرهنگ آذرابلاغ کردم .کامبخش گفت سرهنگ آذربمن گفت توموافقت کرده بودی ومنهم اتوبوس تهیه کردم .بعداً معلوم شدمسئولین نظامی ارتش سرخ با این عمل بشدت مخالف بودندولی علت موافقت کامبخش شایدارتباط اوباسایرسازمانها بوده که این نمونه ای ازجریانهای مختلف درشوروی میباشد . بهر

حال وقتی جریان بهم‌خوردکا مبخش با زرنگی خاص‌خودش میخواست تقصیررا بگردن من وکمیته مرکزی بیاندازد .درخارج ازکشورراد منش بمن گفت درپرونده افسران خراسان سرهنگ آذرودانش نامه امضاء کرده اندکه من با عمل آنها موافقت کرده بودم .ازسرهنگ‌آذرپرسیدم گفتم چرا دروغ‌نوشته اید .گفتندکا مبخش ازما خواسته بود . گفتم خوبست تکذیب کنیدوآنها هم‌مطلبی نوشتندکه دوپهلوبودوحرفهای خودرا صریحا"تکذیب نکردند .*

پروفسورا حمدشفائی ازافسران قیام‌کننده پس‌از۳۷سال مهاجرت بشوروی وبازگشت بایران چنین مینویسد :

بعدازشهریور ۲۰من دردانشکده افسری تدریس میکردم .همیشه ازدزدی وتبهکاری ورشوه‌خواری وبیکاری ودروغگوئی‌انتقادمیکردم. رزم‌آرا درآنوقت رئیس دانشکده افسری شده‌بود .مرادرارتش (پدر توپخانه ایران)نامیدند .رزم‌آراازباهوشترین وزرنگترین و حیله‌گرترین ومقام‌پرست ترین افسران ارشدارتش بود . درآنوقت شاه‌جوان بدانشکده افسری میآمدوبا رأفت زیادباافسران ودانشجویان برخوردمیکرد .محبوبیت فراوان بدست آورده‌بود .درتیم‌فوتبال خوب بازی میکرد .انصافا"سوارکارخوبی بود .کم‌کم‌طوری شدکه‌هنگام بازگشت ازدانشکده ،افسران صف میکشیدندوبه‌برازاحسات میپرداختند .یکروزهم‌واحدهای پیاده‌با بتکارخودیا بدستورمحرمانه قبلی، شاه‌جوان را روی دست بلندکردند .رفته‌رفته‌این عمل‌چاپلوسانه بصورت سنتی درآمد .من همیشه‌بیطرف میماندم .یکروزهم‌درکلاس گفتم‌درست است که‌شاه مظهروحدت کشوروفرمانده‌کل قواست ولی پرستش مخصوص خدا میباشد .شاه‌پرستی هم‌نوعی بت پرستی است .

روزبعدرزم‌آرا بخشنامه‌کردکه‌هنگام‌مراجعت شاه‌واحدهاباید صف بکشندودرمحوطه‌خودشاه‌را روی دست بلندکنند .من دانشجویان را بکلاس برده‌توجهی باین بخشنامه‌نکردم .ولی انتشاردادندکه‌من عضو حزب توده‌هستم‌درحالیکه‌چنین نبود .درا وایل بهارقراربودمانوری

درمنطقه جا جرودداده شود .طبق معمول اسلحه خانه ها به افسرنگهبان تحویل شد .روزبعدگزارش دادندکه دوقبضه تفنگ برنوگم شده است . رزمآرا مرا احضارکردودستورتوقیف مرا داد .رزمآرا تصورکرده بود که من عضوحزب توده هستم واسلحه ها را دراختیارحزب گذارده ام .
دربیستمین روزتوقیفم درباشگاه افسران بدیدن رزمآرا رفتم وگفتم چرا مرا ۲۰روزاست توقیف کرده اید؟ گفت توخوب میدانی تفنگها کجاست ؟ بقدری عصبانی شدم که میخواستم باو بگویم دراسلحه من ۷ تیراست .۵تیربرای زن وسه فرزندم وخودم ودوتیرهم برای شما . رزمآرا که جریان را حس کرد ،دکمه زیرمیزش را فشارداد که استواری واردشدومرا محکم گرفت .رزمآرا گفت اسلحه اش را بگیرید . زندان انفرادی بدون خدمت وملاقات ..دراطاق رزمآرا اسلحه کمری وشمشیر وحتی کمربندم را گرفتندومرا بزندان بردند .نقطه عطفی درزندگی من ازهمانجا شروع شد .یک افسرشرافتمندوپاکدامن بصرف توهم یک مافوق بدون کوچکترین مدرک بزندان رفت .آیا این افسرحق ندارد بدستگاه حاکمه کشوربدبین شود؟
سرانجام باوساطتی مرا بلشگرمشهدمنتقل ساختند .درآنجا علی اکبراسکندانی همدوره من درتوپخانه که فعالیت محرمانه داشت مرا بسوی خودجلب کرد .با نظرا وافسران را بعضویت حزب توده درمیآوردیم .بزودی تفرشیان ـ بهرام دانش ـ حسین فاضلی بما اضافه شدند .سرهنگ دوم عابدین نوائی هم بما پیوست .یک هیئت اجرائی افسران برهبری اسکندانی تشکیل شد .با دبیران کمیته ایالتی مشهدآشنا شدم که اسامی بعضی ازآنها چنین بود :باقرعاملی، نیری ـ محمدزاده و...با امضای مستعارحمیدبرعلیه فرماندهان مقاله مینوشتم .افرادی راکه با ما همکاری نداشتندنامطلوب معرفی میکردیم ازجمله آنها سرهنگ یکرنگیان بودکه ازاوشرمنده هستم .
بالاخره روزی حسین فاضلی رئیس نقلیه لشگرکه چندسال قبل در حسرت بازگشت بوطن درگذشت شبانه مرا بمشهدبردتا درجلسه هیئت

اجرائیه شرکت کنم. اسکندانی گفت ما درصدد هستیم قیامی مسلحانه علیه حکومت مرکزی براه اندازیم. تمام مقدمات کار فراهم شده است. اعضای سازمان نظامی لشگر که ۱۹ نفر هستند در این قیام شرکت میکنند. برنامه این بود که در سرحدات شوروی پایگاه مقاومتی بوجود بیاوریم. کامبخش با این نقشه موافقت کرده بود. او میگفت تا ارتش شوروی در ایران هست باید این تکیه‌گاه را بوجود آورد ضمناً بهرام دانش هم بتهران رفته موافقت کمیته مرکزی حزب را گرفته که خودش شما را درجریان میگذارد.

با اینطرز در نیمه شب ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ حدود ۱۹ افسر و یک سرجوخه و ۵ سرباز با دو کامیون ارتشی و یک جیپ و تعدادی تفنگ و مسلسل و نارنجک دستی و وسایلی دیگر در خارج از شهر مشهد گرد آمدند. افسران عبارت بودند از: اسکندانی - نوائی - شفائی - پیرزاده - تفرشیان، فاضلی - دانش - سلیمی - قمصریان - شریفی - احسانی - نجفی، نجدی - شهبازی - مینائی - رئیس دانا - کیهان - ندیمی و یکنفر دیگر..

من وصیتنامه‌ای را نوشته در جعبه‌ای نزد برادرم گذاشتم. از وضع زن و بچه‌ام خیلی نگران بودم چون هیچگونه پس اندازی نداشتم. در آنموقع وضع چنان بود که همه افراد خانواده را به آسانی فدا کردم. در ساعت ۱۱ و نیم شب سرود خوانان بسوی قوچان حرکت کردیم. در بین راه سیمهای تلفن و تلگراف را قطع میکردیم. پادگان مراوه تپه را خلع سلاح کردیم که شامل یک اسوار ان بود. چند نامه جعلی از فرمانده لشگر در اختیار داشتیم و هیچکس در کار ما تردیدی نداشت. با یک حکم جعلی فرمانده پادگان را معزول و خود او را دستگیر کردیم و سلاحهای پادگان را در اختیار گرفتیم. روز بعد شب هنگام به گنبد قابوس رسیدیم. فرمانده پادگان شوروی جلوی ما را گرفت اسکندانی گفت برای نقشه برداری بشوروی میرویم. قرار بود احمدقاسمی بما کمک کند وعده‌ای دیگر از افسران توده‌ای از تهران و کردستان و نقاط دیگر

بما ملحق شوندکه خبری نبود .شبانه بسوی گرگان حرکت کرده در جنگلی متوقف شدیم .اسکندانی درگرگان بدیدن قاسمی میرود و او میگویدکاربیخودی کرده اید ما دروضعی نیستیم که بتوانیم قیام مسلحانه بکنیم ما بهیچوجه نمیتوانیم با شما همکاری کنیم.نیمه شب ۶ افسر متواری دیگر (آذر- رصدی - پزشکیان- وطن پور- آگاهی پورهرمزان)بما پیوستند .شادی کنان بسوی گنبدبازگشتیم .
اسکندانی وبهلکه مذاکراتی نمودند .تهران هم از اقدامات ما آگاه شده بود .

عصرروز ۲۹مرداد دستون ما براه افتاد .اسکندانی بعنوان فرمانده نجفی ونجدی وشهبازی ومینائی وسرجوخه بهلول وسروظیفه رفیعی حرکت کردند .رانندگی با خوداسکندانی بود .هنگام عبوراز جلوی ساختمان شهربانی رگبارگلوله بسوی ما باریدن گرفت ظرف چند ثانیه تمام سرنشینان جیپ نابودشدند . .ما متوحش شدیم بسمت پادگان شوروی رفتیم ما را نپذیرفتند .شورویها بکلی برکنار ازماجرا بودند .یک افسرشوروی ضمن انتقال باقیمانده افسران به شوروی گفت چرا نسنجیده چنین اقدامی کرده اید .دونفرهم درماجرا مجروح شده بودند .شریفی بشوروی فرارکردودرباکوفوت نمود .اصغراحسانی بتهران رفت وکارمندوزارت کارشد .

تا آنجاکه میدانم اصولا"قیام افسران خراسان موردتائیدمقامات شوروی نبوده وناشی ازروش ماجراجویانه کامبخش بوده است .

باینصورت ما ۹نفرگریختیم .مدتی درجنگل پنهان شدیم.برای سرهرکدام ما هزارتومان جایزه گذارده بودند .پیرمردی لباسهای افسری ما راگرفت بما لباس گدائی داد .وسط راه گرفتارترکمنها شدیم .میخواستندما را بدرخت ببندندتا ازگرسنگی درمقابل چشم هم بمیریم .آذرگفت ما افسران توده ای هستیم .آنها بما ترحم کردند گفتندما هم طرفدارحزبیم .درهمان سختی ها مهدی کیهان شروع کرد فحاشی به مارکس وانگلس ولنین واستالین که مارا به این روز

انداخته اند. بتدریج از هم جدا شدیم. من و پیرزاده با هم بودیم. در بیابان سه روز با یک قرص نان قناعت میکردیم وضع طوری بود که به مرگ نزدیک شده بودیم.

سرانجام مهندس علوی عضو کمیته مرکزی حزب اقدامات کرد و ما را با دو دست لباس سرباز شوروی بعنوان مهاجر سیاسی به بندر انزلی بردند. در آنجا چندتن دیگر از رفقای خود را در لباس سرباز شوروی دیدیم. سرگرد هدایت الله حاتمی ـ سروان محمدقاضی اسداللهی و برادرش رضا. آنها را از کردستان آورده بودند و معلوم شد که شورویها مشغول جمع آوری افسران فراری و مورد سوء ظن هستند. ضمناً به ما گفته بودند که اگر در مرز از شما سئوالی کردند بگوئید سرباز شوروی و از اهالی تاجیکستان هستید. در آنجا با دو افسر دیگر سروان یوسف مرتضوی (پس از فرار دمکراتها در تبریز اعدام شد) و ستوان حسن نظری آشنا شدیم. ما را به باکو بردند و بسایر افسران فراری ملحق شدیم و از شرایط یک فرد ممتاز شوروی برخوردار گشتیم. جیره ما برابر یک وزیر بود. اما یکسال بعد پس از اینکه جنبش آذربایجان شکست خورد و مجدداً بشوروی پناه بردیم حتی جیره بخور و نمیر هم به امثال ما نمیدادند. کوچکترین خبری از خانواده های خود هم نداشتیم.

شورویها میکوشیدند ما را برای کارهای جاسوسی آماده سازند. عناصری از قبیل فروغیان ـ کیهان ـ حاتمی ـ رصدی ـ رزم آور و ... را بمقامات بالای حزبی کشیدند و مورد اعتماد شورویها قرار گرفتند و عده ای مانند من که تسلیم نشدند و تن بجاسوسی ندادند مغضوب گردیدند. گروه گرائی در تمام مدت مهاجرت در شوروی وجود داشت. حادثه اعترافات تلویزیونی کیانوری و طبری درس عبرتی برای نسل جوان میباشد.

من ۳۷ سال در شوروی در میان آنها ماندم و در حریم خاص قدم ننهادم و در عین حال زندگی نسبتاً آبرومندی داشتم. از راه معلمی و پژوهشگری در زبان مادری به میهنم خدمت کردم.

* * *

زندگی پرماجرای قوام‌السلطنه

یکی از نخست وزیرانی که زندگی پرفراز و نشیبی داشته است احمد قوام (قوام‌السلطنه) میباشد. او از دوره قاجار دست اندرکار بود و با زندگی اشرافی و مرفهش در بازیهای سیاسی بقدری مهارت داشت که میتوانست با حزب توده ائتلاف کند، استالین و مولوتف را بصورتی بازی بدهد که براحتی ارتش سرخ را از ایران خارج کند، با آمریکائیها آنچنان بدوستی بپردازد که هر وقت مصدر کار میشد آنها را بوعده امتیاز نفت دلخوش میساخت و سرانجام هم هیچگونه نفتی به آمریکائیها نداد. ولی در همه حال با انگلیسها روابط دوستانه داشت.

قوام در کودتای ۱۲۹۹ بدست کلنل محمدتقی خان پسیان دستگیر و بزندان سیدضیاء رفت و تنها کسی است که از داخل زندان فرمان نخست وزیری بدست آورد و بالاخره برای انتقامجوئی از سیدضیاء بعد از شهریور ۲۰ در وقایع آذربایجان او را بزندان انداخته

قوام‌السلطنه تنها نخست وزیری است که با ۶ پادشاه کار کرده است.

قوام که بیش از هر کس در ایران فرمان نخست وزیری داشته ده کابینه تشکیل داده که دو کابینه اش در زمان احمدشاه و ۷ کابینه اش در زمان محمدرضا شاه بود. درباره آخرین کابینه اش مشغول بررسی بود که با وقایع ۳۰ تیر مخفی شد و اموالش مصادره و مَهْدُورالدَّم اعلام گردید.

قوام السلطنه در سیاست خود را پیش کسوت میدانست زیرا یکی از وزرایش یعنی سردار سپه بمقام سلطنت رسید ولی سرانجام با تهام سوء قصد بجان سردار سپه نزدیک بود که بزندان برود که با وساطت احمدشاه با روپا رفت و در مدت سلطنت رضا شاه پنج سال در اروپا بحال تبعید بسر برد.

بعلاوه تعدادی از وزرایش بمقام نخست وزیری رسیدند که عبارتند از دکتر مصدق - ابراهیم حکیمی - محمد ساعد - عبدالحسین هژیر - دکتر اقبال و نیز دو نفر از نخست وزیران سابق دکتر متین دفتری و محمود جم وزارت کابینه اش را پذیرفتند. همچنین سه تن از وزرایش بریاست مجلس سنا رسیدند. حکیم الملک - تقی زاده - دکتر سجادی و نیز دو نفر از وزرایش بریاست مجلس شورایملی و مجلس موسسان رسیدند مستشار الدوله صادق و حاج محتشم السلطنه اسفندیاری.

بی شک و تردید خدمت قوام السلطنه در راه نجات آذربایجان فراموش شدنی نیست. ولی متأسفانه بعلت آلودگیهای بعضی از اطرافیانش با مورمالی و فروش جوازها حتی بشخص قوام هم اتهامات مالی زده شد و با وجود شایستگی فراوان و بازیهای ظریف سیاسی او بعلت روش دیکتاتوری و کبر و نخوت زیاده از حدی که داشت مورد حملات شدید قرار گرفت و چون هنگام قدرت با مطبوعات در میافتاد روزنامه نگاران هم در فرصت مناسب (جناب اشرف) را نمدمال میکردند و دخالتهای او را در امر انتخابات و فروش جواز جو و چوب و حمایت از افراد بدنام آشکار میساختند و چون قوام با حزب توده و طرفداران مصدق هم در افتاد آنها هم در لجن مال کردن قوام السلطنه سهم بسزائی داشته اند.

قوام السلطنه که بمناسبت خدمت بنجات آذربایجان لقب (جناب اشرف) را گرفته بود بعلت اعتراض بتشکیل مجلس موسسان برای تغییر قانون اساسی بدستور محمدرضا شاه از او پس گرفته شد.
حال به بینیم قوام کی بود؟ چه کرد؟ چه سرنوشتی داشت؟
احمدقوام دومین فرزند ابراهیم معتمدالسلطنه آشتیانی بود. در دربار قاجار سه لقب گرفت (دبیرحضور- وزیرحضور- قوام السلطنه) پنج بار فرمان نخست وزیری گرفته و ۲۲ فرمان وزارت و دو فرمان ایالت داشته است. مخالفینش او را به قلع وقمع ستارخان و باقرخان وتهیه موجبات قتل کلنل محمدتقی خان و میرزا کوچک خان جنگلی متهم میکنند. موافقین او بزرگترین خدمتش را نجات آذربایجان میدانند و میگویند اگر قوام نبود قسمتی از ایران مثل اروپای شرقی زیر سلطه شوروی میرفت.
قوام السلطنه با اینکه نویسنده چیره دستی بود و گاهگاهی هم شعر میگفت و خط بسیار زیبائی هم داشت که فرمان مشروطیت را یادگار او میدانند معهذا هیچگونه خاطره مدونی از خود بجای نگذاشت و اسرار سیاسی مهمی را که باید بتاریخ ایران سپرده میشد با خود بگور برد. خاطرات قوام گنجینه گرانبهائی بود که میتوانست خیلی از مسائل مهم سیاسی تاریخ معاصر ایران را روشن کند. حیف که اینکار نشد.
معتصم السلطنه فرخ که در زندگی سیاسی خود همیشه با قوام السلطنه کشمکش داشته و مدتی هم وزیر خوار بارکابینه اش بوده درباره او چنین مینویسد:
صاحب اختیار برایم تعریف کرد که (میرزا محمدقوام الدوله) پدربزرگ احمدقوام فرماندهی قشون ایران در جنگ با خان خوارزم و تراکمه را برعهده گرفت. حدود ۶۰ هزار سرباز برای سرکوبی بخراسان اعزام گردید. آنها بمحض شنیدن این خبر استدعای عفو نمودند ولی قوام الدوله اعتنائی نکرد و بجنگ پرداخت که در نتیجه ۳۰ هزار سرباز ایرانی تلف شدند و خود او هم متواری گردید. بهمین جهت موردبی

مرحمتی ناصرالدین شاه قرار گرفت. وقتی بتهران رسید به امرشاه (رحیم‌کن کن) لباس چرکین با وپوشانید و زنجیر بگردنش آویخت و او را سوار قاطر کرده با کلاه کاغذی در سلطنت آباد نزد شاه برد. شاه با فریاد میرغضب را خواست و دستور داد شکم او را پاره کنند.
مستوفی الممالک روی پای شاه افتاد و استدعای عفو نمود و با قبول پرداخت دویست هزار تومان شکم قوام الدوله را خرید. قوام الدوله بحبس میرود و قبل از آنهم در حضور همه رجال او را بچوب می بندند. قوام الدوله ۱۶۰ هزار تومان از وجوه را میپردازد و بقیه را مستوفی‌الممالک و دیگران میدهند.

حکیم الملک میگفت در کابینه‌ای که من و قوام السلطنه و وثوق‌الدوله وزیر بودیم گزارشی از دزدیهای بزرگ معتمدالسلطنه پدر آنها رسید که او را عزل کردم و این اقدام موجب سردی روابط من با دو فرزند او که وزیر کابینه بودند شد.

میگویند پدر قوام السلطنه با پرداخت یکهزار اشرفی توانسته بود او را بدربار ناصرالدین شاه بفرستد. بعلت خط خوب و انشاء درستی که داشت لقب (دبیرحضور) را باو دادند و در دربار مظفرالدین شاه هم همین سمت را داشت.

وثوق الدوله میگفت وقتی پدر ما مرد یک جلد قرآن بما رسید که من سهم خود را به قوام بخشیدم.

فرخ در کتاب خود این شعر فرخی یزدی را نقل کرده است:

محو شد ایران ز اقدام قوام السلطنه

محو باد درجهان نام قوام السلطنه

(بنظر نگارنده این نهایت بی انصافی است مردی را که در یکی از سخت ترین شرایط مملکت خدمت بسزائی در بارهٔ آذربایجان کرده است بخاطر اختلافات شخصی چنین مورد حمله قرار داد فقط از نظر ثبت در تاریخ این قسمت نقل گردید.)

*

مدرس درباره قوام میگفت هیچ رجلی را سراغ ندارم که از قوام بالاتر باشد. او که در برنامه دولت مستوفی الممالک بعنوان مخالف صحبت میکرد وقتی مورد ایراد واقع شد گفت مستوفی مثل شمشیر جواهرنشان و مرصعی است که فقط بدرد تشریفات میخورد. برای روزهای بزم و سلام بایستی آنرا بکمر بست. ولی قوام شمشیر فولادی است که برای روز رزم بایستی آنرا بدست گرفت. اکنون ما احتیاج بشمشیر فولادی داریم نه تشریفاتی.

مستوفی الممالک در مجلس چهارم در پاسخ استیضاح مدرس چنین گفت: من هیچوقت اصرار ندارم که مصدر کار باشم. متاسفانه افرادی میخواهند داخل کار بشوند و (آجیل هائی) بگیرند. ولی (من نه آجیل میگیرم و نه آجیل میدهم) و اصراری هم بماندن ندارم. در ایام غیبت مجلس را که بعضیها ایام (بره کشی) میدانند با شخاصی واگذار میکنم که اشتها دارند. زیرا معده من خراب است و نمیتوانم هضم کنم و میروم خدمت اعلیحضرت استعفا میکنم.

قوام السلطنه که از مشهد بنمایندگی مجلس انتخاب شده بود در پاسخ مستوفی الممالک چنین گفت:

آقای مستوفی الممالک اظهاراتی کردند که شایسته شأن و مقام خودشان بود نه شایسته شئونات زمامداران سابق و لاحق. من از زمامدارانی هستم که در دوره چهارم مجلس بعقیده خودم وطر فدارانم در هر دو نوبت زمامداری با کمال عفت و پاکدامنی حکومت کرده ام. اگر معده بعضی از آقایان ضعیف است دندان سایرین هم برای خوردن آجیل خیلی کند میباشد. در این دوره دو نوبت من و یکنوبت آقای مشیرالدوله زمامدار بوده ایم. اگر بنده و آن شخص محترم و اشخاصی که با من کار کرده اند با صطلاح جدید یا قدیم آجیل خورده اند و لو هر قدر حقیر و قلیل باشد من حاضرهستم از تمام دارائی خود صرفنظر کنم. همینطور اگر این نسبت به آقای مشیرالدوله یا حواشی ایشان داده شود باز هم حاضرم تمام ثروت خود را بشخص مدعی بدهم. من صریحاً گفته ام اگر

مجلس هم با تفاق آراء رأی اعتماد ندهد با زهم من بطور قطع حاضر بقبول زمامداری نیستم. شاید آقای مشیرالدوله هم حاضر نباشند و بهتر است آقای مستوفی الممالک را تقویت کنند و در کار باقی بگذارند. آیا شایسته است که ایشان بگویند اشخاصی میخواهند زمامدار بشوند که آجیل بدهند و آجیل بگیرند. من با کمال تأسف بدولت آقای مستوفی ورقه کبود خواهم داد. *

ابراهیم صفائی می نویسد: استعداد قوام در خط و انشای فارسی بخصوص خط نستعلیق خیلی زیاد بود و بهمین جهت ناصرالدین شاه باو لقب (دبیر حضور) را داد.

قوام در دوران نخست وزیری خود همواره با قدرت و دیکتاتوری کارها را اداره میکرد. یکبار در مجلس بعنوان وزیر جنگ درباره لایحه نظام وظیفه که مورد مخالفت شدید وکلا قرار گرفت گفت (اگر لایحه را باین شکل که هست قبول میکنید فبها والا آنرا پس میگیرم). این گفته او در میان وکلا عکس العمل شدیدی داشت که علی دشتی چنین گفت (در هیچ جهنم دره ای اینطور رفتار نمیکنند. ما تازه از زیر بار استبداد بیرون آمده ایم حالا بیائیم زیر بار استبداد قوام السلطنه برویم؟). قوام هم گفت (من و همکارانم سستی و بی عزمی را در خود راه نمیدهیم و اختیارات قانونی را عاطل نخواهیم گذاشت و بگفته های کسانی که برای پوشانیدن اغراض باطنی خود همواره دنبال بهانه میگردند وقعی نخواهیم گذارد.)

علی بصری از قول رضا شاه مینویسد: قوام السلطنه را سیدضیاء بزندان انداخت ولی من بعد از استعفای سید او را رئیس الوزراء کردم زیرا میپنداشتم که مردی است شایسته و میهن پرست و دوستدار شاه.. او با وزیران خود پنهانی با من سر مخالفت برداشت و با خوانین و اشراف بدخواه همدست شد. بیخبر از اینکه من خاموش و در خواب نبودم.

چون دیدم که باید پیشدستی کرد و پیش از جنبیدنش او را سرکوب کرد او را دستگیر کردم. او به همه چیز اعتراف کرد و سوگند یاد نمود که دیگر

با سیاست سروکار نداشته باشد. *

مسعود بهنود مینویسد: قوام نخستین سیاستمدار ایرانی است که ابرقدرت آینده جهان را شناخت وچشم به آمریکا وسرمایه داری حریص وبظاهر بی خطر آن کشور داشت. در راه این سیاست قوام بعنوان کوشش برای گشودن خط سومی در سیاست خارجی در مقابل روس وانگلیس آنرا برگزید. از کاردانی حسین علاء استفاده کرد که در آن زمان نماینده ایران در آمریکا بود. قوام پنداشته بود که آمریکا بعلت دوری از ایران خطری برای استقلال ایران ندارد و با طلسم جادوهای انگلیس وروسیه در ایران خواهد بود. با شاره او حسین علاء از وزارت خارجه آمریکا خواست که چندتن مستشار مالی به ایران معرفی کند و ضمناً خواست امتیاز نفت شمال را هم به آمریکائیها بدهد. قوام میخواست مجلس چهارم را زودتر افتتاح کند که تا امتیاز نفت شمال را تصویب کند مجلس نیز با اتفاق آرائی بی سابقه قرارداد امتیاز نفت شمال را برای آمریکا تصویب کرد ولی روسها ایران را تهدید کردند و انگلیسها هم که رقیب تازه نفس را میدیدند امتیاز خوشتاریا را پیش کشیدند (با وجود لغو آن خوشتاریا این امتیاز ملغی شده را بشرکت نفت انگلیس فروخته بود). قوام راه حلی یافت وقرار شد انگلیسها با آمریکائیها شرکت کنند و مجلس هم این اجازه را داد. بدنبال آن قوام دکتر میلیپو وشوستر مستشار آمریکائی را استخدام کرد و با این اقدام، قوام خواست جلوی مداخلات رضاخان را در امور مالی بگیرد. در این موقع خودکشی حبیب میکده افسر ادیب وتحصیل کرده ژاندارمری فرزند سلیمان میکده وتندی پدر او در مجلس ختم پسرش به رضاخان باعث شد که در محافل سیاسی همه جا از فساد در قزاقخانه صحبت بشود. ولی منکوب کردن سمیتقو چنان قدرتی بسردار سپه بخشید که هیچ چیز نمیتوانست جلوی او را بگیرد و اختلاف قوام و سردار سپه همچنان بالا گرفت که رضاخان قصد کناره گیری داشت که با پادرمیانی ولیعهد روابط قوام و رضاخان التیام یافت.

* * *

قوام السلطنه وکلنل محمدتقی خان پسیان

قوام سلطنت این دور، دور تو است بکن
که انتقام از این دور، آسمان گیرد
"عارف"

مهدی نیا در کتاب زندگی سیاسی قوام السلطنه چنین نوشته است: روزی که قرار بود قوام در مشهد توقیف شود ماژوربها درخان حوالی ژاندارمری چند ژاندارم کاملا" مجهز را آماده کرده بود و مسیر ارک و خارج از دروازه را مورد دیده بانی قرار داده بود. ناگهان اتومبیل شیکی رسید که بدستور ماژور زنجیر و راه عبور وسایل نقلیه وحتی پیاده رو را مسدود نمودند. در این هنگام اتومبیل سفارت انگلیس رسید که اجازه عبور داده شد. بلافاصله اتومبیل جناب اشرف رسید. که از خط زنجیر هم عبور کرد ولی ماژوربها درخان فرمان ایست داد و اسکورت هم برحسب دستور قبلی دور او را محاصره کردند.
قوام السلطنه در اتومبیل را باز کرد و گفت ماژوربها در منم، منم.. ماژور جواب داد میدانم شما هستید و منهم با شما کار دارم. بلافاصله دستور توقیف او را صادر کرد. قوام به اعتراض پرداخت که کلنل محمد تقیخان از بالکن ژاندارمری گفت حضرت اشرف امر امر دولت است

وصلاح حضرت اشرف دراطاعت .
قوام از اتومبیل پیاده شد .دریکی دوقدمی اتومبیل جوی آبی میگذشت وقوام چون درحال طبیعی نبودپایش لغزیدوبدرون جوی افتاد .زیربغلش راگرفته اورا بلندکرده گفت بسیارخوب کجا باید رفت ؟ ماژوبها درخان گفت بفرمائیددرژاندارمری ...قوام در اطاقی که قبلا" آماده شده بودمحبوس گردید .

با اینطرزفرمانروائی سه سال وچندماه قوام درخراسان پایان یافت وژاندارمری رسما"زمام امورخراسان را بدست گرفت .اسبهای حضرت اشرف باصطبل ژاندارمری انتقال یافتندو۳۶ اسب اورا (به استثنای دواسب ترکمنی)داغ ژاندارمری زدند .

قوام السلطنه ازایالت خراسان یکسربزندان رفت واززندان سیدضیاء بافرمان نخست وزیری خارج شد .دوبارا حمدشاه اورا به نخست وزیری برگزیدکه متن فرمان وتلگراف اوچنین است :

"دستخط احمدشاه برای نخست وزیری قوام السلطنه"

نظربه حسن کفایت وخدمتگذاری جناب اشرف قوام السلطنه و امتحانات عدیده کافیه که دراین موقع دراستقرارانتظامات مملکتی داده واعتمادکامل خاطرهمایون مارا بصداقت ودولتخواهی وشاه پرستی خودجلب نموده است محض اهمیت موقع وبرای تهیه آسایش عمومی معزی الیه را بصدوراین دستخط مهرطلعت مبارک به ریاست وزراء منصوب فرمودیم که هیئت وزراء را تشکیل داده ودرانتظامات مملکتی وامنیت وآسایش عمومی مساعی جمیله بعمل آورده مزید رضامندی واعتمادخاطرملوکانه را جلب وتحصیل نمایند .

شاه ۲۲رمضان ۱۲۹۹

تلگراف احمدشاه از پاریس به قوام السلطنه :

درسال ۱۳۰۱ پس از استعفای مشیرالدوله از نخست وزیری بعلت اختلاف نظر با سردار سپه احمدشاه تلگراف زیر را به قوام السلطنه مخابره کرده است . و برای دومین بار نخست وزیر شد .

جناب اشرف قوام السلطنه ـ مسرور هستم که باردیگر موقع خدمتگذاری شما رسیده ونظر باعتمادی که بشما داشته وداریم شما را بریاست وزراء منصوب میداریم که هرچه زودتر کابینه راتشکیل نمائید . امیدوارم که انشاء الله تعالی موفقیت کامل درخدمت به مملکت حاصل کنید . شاه

وقتی سیدضیاء برکنار وقوام نخست وزیر شد کلنل پسیان به احمدشاه چنین تلگرافکرد : (شما بمن امرمیکنید که قوام السلطنه، مردخودمختار را دستگیر وتوقیف نموده واورا بتهران بفرستم .سپس چیزی نمیگذرد که اورا رئیس الوزراء ایران میکنید .این کار چه معنی دارد؟ آیا سزاوار است که من بدون دلیل موردتوهین قرارگرفته واکنون درمقابل کینه توزی آقای رئیس الوزراء شما که تا چندروز پیش بعنوان گناهکار زندانی بود قرار بگیرم .)

کلنل پسیان که طرفدار سیدضیاء الدین بود بمقام فرماندهی قوای نایب الایاله خراسان رسید .ولی انتقامجوئی قوام السلطنه وبرنامه خاص سردار سپه مانع ازآن بود که کلنل بتواند درخطه خراسان باقی بماند بهمین جهت برای برکناری او اقدام شد .و احمدشاه هم که با وقول حمایت داده بود تسلیم گردید .

در ۷ خرداد ۱۳۰۰ احمدشاه تلگرافی کلنل را که فرمانده کل نیروی خراسان بود از مداخله درامور سیاسی وکشوری منع نمود وقوام هم نجدالسلطنه را والی خراسان کرد .کلنل ازاینکار بشدت ناراضی شد وبفکر قیام علیه حکومت مرکزی افتاد ونجدالسلطنه را توقیف وخود

را والی خراسان اعلام نمود. قوام بلافاصله صمصام السلطنه را بسمت والی خراسان منصوب میکند. والی جدید بهترین راه را این میداند که کلنل را بسمت کفیل ایالت منصوب نموده تدریجاً قدرت را بدست بگیرد. ولی کلنل طی تلگرافی که به صمصام السلطنه میکند مراتب بی اعتمادی خود را بقوام السلطنه و دولت مرکزی اعلام و مینویسد که هیچ اطمینانی برئیس الوزراء ندارم زیرا او قصد انتقامجوئی دارد. اگر من یکروز قوام السلطنه را توقیف کرده ام به امر دولت مرکزی بود و حتی بمن امر شد که او را تلف کنم ولی من اطاعت نکرده گفتم او در هیچ محکمه ای محکوم بمرگ نشده و تحت الحفظ او را بمرکز فرستادم. باین دلیل حاضر بقبول هیچ خدمتی در این دولت نیستم ولی اگر دولت و رئیس الوزراء قصد انتقامجوئی داشته باشد با تمام قوائی که در اختیار دارم مقاومت خواهم نمود. خدا شاهد است این وضع پایدار نمیماند و ممکن نیست با اینطرز امور مملکت اصلاح شود.

*

کلنل محمدتقی خان در خراسان جمعیت (آزادیخواهان جمهوری طلب) را تشکیل داده بود. از اسناد سال ۱۳۰۳ شمسی این سند بدست آمده است:

روز ۳ شنبه ۱۷ شهرجای سه ساعت بغروب منزل آقای برهان الدوله کنفرانسی راجع باصول جمهوریت داده خواهد شد.

از خدمت باشرافت آقای ..... تمنا میشود که در ساعت مزبور تشریف آورده با جمعیت آزادیخواهان جمهوری مشارکت فرمائید.

هیئت مدیره کنفرانس

در این کنفرانس کلنل چنین گفت:

من بخراسان خدمت کرده ام. دستور کشتن قوام بمن داده شده بود ولی او را بتهران فرستادم تا خودشان هرچه میخواهند بکنند. ولی حالا قوام قصد انتقامجوئی دارد. قصدش توهین و آزار من است و میخواهد من را از بین ببرد. من حاضر نیستم که خونی از بینی یک ایرانی

بریزدوراضی ترم‌گلوله بسینه من بخوردتا آن گلوله بدیوار قلعه‌ای اصابت کند. من درمقابل قوام قصدمقاومت دارم‌وآقایان‌را ازقضایا آگاه‌کردم. باقی را خوددانید. *

با اینطرزکلنل محمدتقیخان دست بطغیان زدوجنگ خونینی بین قوای اووقوای دولتی وعشایرشدت یافت. سردارسپه‌وزیرجنگ قوای کافی بمنطقه‌فرستاد. سرانجام‌کلنل نزدیکی قوچان درتپه‌های جعفرآباد کشته‌شد وکردهای قوچانی سرش را ازبدنش جدا کردندولی جنازه‌اورا بمشهدآورده‌با تجلیل درآرامگاه‌نادربخاک سپردند. اسمعیل بهادرمعاون اوموجبات این تجلیل را فراهم‌ساخت ودولت مرکزی را هنگام ایرادنطق برجنازه‌کلنل تهدیدکرد. ازطرف‌دولت دستوردستگیری اوصادرشدولی ازایران گریخت.

ملک الشعرای بهاردرباره‌کلنل محمدتقی‌خان چنین مینویسد: کلنل قصدحمله‌بتهران ودردست‌گرفتن زمام‌امورکشوررا نداشت بلکه‌آرزومندبودخراسان را استقلال بخشدوخودبریاست جمهوری خراسان برقرارگردد. چنانکه‌هنگام‌مخالفت با تهران به‌ماژور محمودخان چنین تلگراف میکند (عملیات سرداربجنوردی را تحت تفتیش‌قراردهید. تابحال کلیه‌امورباروفق مرادگذشته‌امیدوارم بیرق جمهوری خراسان را من بردوش بکشم. محمودواسمعیل‌هم‌جناحین آنرا محافظت کنند.)

درنشریه‌دیگری چنین خواندم: (دراواخرمرداد ۱۳۰۰قوای کلنل وقوای دولتی درمقابل هم‌قرارگرفتند. کلنل مرتب قوام‌را خائن ومغرض مینامید. قوام‌هم‌مرتباً خوانینی ازقبیل شوکت الملک علم وسرداربجنوردی وخوانین زعفرانلورا علیه‌کلنل تحریک میکرد. کلنل شش هزارژاندارم‌وسلاحهای جدیدوچندعراده‌توپ وتعدادزیادی صاحبمنصب جدی داشت. کردهای قوچانی شورش‌کردند. کلنل برای سرکوبی آنها رفته‌بوددر دوفرسنگی قوچان تعدادی ازافرادکلنل کشته‌وگروهی متواری گردیدند. کلنل یکه‌وتنها ماندوپس‌ازدستگیری

سرش را از تن جدا کردند ودر ۳۲سالگی درآرامگاه نادربخاک سپرده شد .سرتیپ خزاعی بعنوان فرمانده قوا ونظام السلطنه مافی بعنوان والی بمشهدآمدندوجنازه کلنل را ازآرامگاه نادرخارج ساخته در قبرستان عمومی بخاک سپردند .

کلنل درنامه هائی که ازخودبجای گذارده چنین مینویسد : (همسایه جنوبی ودولت فشارمیآوردندکه بخارج سفرکنم ولی من ازوطن دست نمیکشم وهمین جا بگورخواهم رفت .پس ازشنیدن خبرکشته شدن من درراه وطن بمادروعمویم نامه بنویسیدوروی کاغذرنگی تبریک بگوئید)

کلنل بیوگرافی خودرا چنین مینویسد :من مهاجرهستم .اجداد من ازقفقازبه ایران آمده اند .پدران من همه سوگلی های رجال نامی ایران امثال امیرکبیربودند .من درتبریزمتولدشده درتهران مدرسه نظام مراطی کرده ام .مدتی هم درمدرسه صاحبمنصبان ژاندارمری درس خوانده ام .درجنگهای غرب شرکت داشته اصطرارا ازکارکناررفته مدتی درآلمان وسویس وعراق بسربردم .بتحصیل ریاضیات عالی و موسیقی وخلبانی هواپیما پرداختم .سرانجام با مبلغی قرض به ایران مراجعت کردم .مرا بفرماندهی ژاندارمری خراسان فرستادند .بعلت مشکلات استعفا کردم که نپذیرفتند .ومیخواستند مرا به بی کفایتی بشناسانند درحالیکه با مرهما یونی فرماندهی کلیه قوای خراسان را عهده دارشدم .)

*

بهرصورت این اقدام دولت مرکزی درزمان نخست وزیری قوام وجلوگیری ازتجزیه خراسان وسرانجام بقتل رسیدن کلنل محمدتقی خان درجنگ موجب شده بودکه مخالفین ،قوام السلطنه را قاتل کلنل محمدتقی خان افسررشیدایرانی معرفی میکردندوازاین بابت او را موردحمله قرارمیدادندکه بخاطربازداشت اوچنین انتقام گرفته است .

فرخ مینویسدبعلت همکاری من با کلنل محمدتقی خان پسیان قوام با من خیلی مخالف شده بود .دستوراعدام مرا هم داده بود .بعد

ازسقوط کابینه‌ا وبتهران آمدم .قوام ازخراسان بنمایندگی‌مجلس انتخاب شده‌بودوبا مدرس همکاری میکرد .او برای موفقیت دست بهر کاری میزد .

یکبار قوام‌از تیمورتاش خواهش کردکه‌با (یورینف) مستشارسفارت شوروی که‌ازدوستان خیلی‌نزدیک‌اوبودآشنایش کند .بعداً قوام‌چنان با روسها گرم‌گرفته‌بودکه‌شایع‌شدحتی دربمباران حرم مطهررضوی اسنادی بروسها داده‌بود .پس ازانقلاب شوروی ۹۰درجه‌برگشت .وقتی اوحاکم‌خراسان بودوزیرمختارانگلستان‌نشانهای (ژرژسنگ)و(سن میشل)راکه‌دولت انگلستان برای اوفرستاده‌بودوسیله‌من‌فرستاد . این فقط‌هنرقوام‌بودکه‌میتوانست با همه‌باشد .

پس‌ازکودتا قوام‌درجلسه‌ای که (رئیس التجار)هم‌حضورداشت گفته‌بود (خراسان دوبرابرخاک بلژیک است چرا ما اعلام استقلال نکنیم‌وخراسان راازایران جدانسازیم) .

اینکه‌میگویندکلنل محمدتقیخان قسم‌خورده‌بودکه‌مطابق‌نظریه قوام‌السلطنه‌عمل کندصحیح نیست.اویکی ازباشرف ترین مردم‌ایران بود .حقیقت این است که‌قوام‌باورجوع‌کردکه‌آیا شما با من همراهی خواهیدکردودستورات مراا جرامینمائید؟ کلنل گفته‌بودتا وقتی که‌جنابعالی والی خراسان ومطیع اوامرمرکزهستیدکه‌اوامرشمادر حدودوظایف من است بدون چون وچرا اجراخواهدشد .فکرتجزیه‌طلبی قوام‌به‌تهران رسیدودستوردادهشدکه‌ایشان راتوقیف کنند .کلنل هم‌طبق دستورمرکزعمل نمود .

من وکلنل درخراسان تصمیم‌گرفتیم‌کارقوام‌نخست وزیررا بسازیم‌باینصورت که‌دست بکودتای دوم‌بزنیم .قرارشدکلنل پسیان باعده‌ای ژاندارم‌مسلح به‌تهران رفته‌قوام‌را توقیف وحکم نخست وزیری (مشارالملک) وزیردربار راازاحمدشاه‌بگیرد .

ظهیرالاسلام‌که‌واسطه‌امربودباانگلیسها برای کمک تماس‌گرفت وآنها هم‌جریان رابه‌قوام‌گفتند .اوهم‌ماجرا رابسردارسپه‌گفت وافزودکه

مشا را لملک قصدترورمن وشما را دا شته ا ست .درنتیجه مشا را لملک که سمت نما یندگی مجلس را هم‌دا شت مستعفی وبهمدا ن تبعیدگردید . ا زطرف کنسول ا نگلیس در مشهدبه کلنل پسیان ومن واسمعیل‌خان بهادر پیشنها دشدکه آقا ی قوا م‌گفته حقوق دوسا ل رابگیرید وا یرا ن را ترک کنید .چون کلنل مقا ومت کردکنسول گفت دستور میدهم‌که بشما حمله کنندکه ا ین ا مرموردا عترا ض کلنل قرا رگرفت وگفت ا گر خلاف مقررا ت بین ا لمللی عمل کنیدشما را روا نه هندوستان میکنم .با ا ینطرزکلنل ا فسرا ن وسربا زا ن خودرا جمع کرده وبمقاومت پرداخت حتی پیشقرا ولی نیروی خودرادربجنوردبعهده گرفت ولی بعلت خیانت ا فسرا ن وا فرا دخودتک وتنها درجبهه ما ندودرهما نجا ئی‌که نا درشاه ا فشا رکشته شدمردا نه بقتل رسید .ا وآخرین گلوله را پس ا ززخمی شدن شخصاً بقلب خودخا لی کرد .دونفرا زچریکهای سردا رمعززبجنوردی بدستورا وسرکلنل را بریده بمشهدآورده وسررا برنیزه گذا رده یکروز درمشهدگردا ندند .قوا مدستوردا د (تما ما شخا ص ا عما زنظا می وشخصی که فریب خورده وجها لت کرده ا ندا زطرف دولت بخشوده میشوند بجز معتصما لسلطنه فرخ کا رگزا رخرا سا ن .

ا ما با حما یت مردا نه (شوکت ا لملک علم)که مرا دربیرجندپنا ه دا دنجا ت یا فتم .ا ودربحرا نی ترین شرا یط زندگی مرا یا ری کرد وا ین جوا نمردی ا ورا هرگزنمیتوا نم‌فرا موش کنم .مجلس اعتبارنامه مرا بعنوا ن شرکت درکودتا ردکرد .قوا مچندبا ربشوکت الملک تلگراف کردکه مرا به تهرا ن تسلیم‌کندوا وهم‌مقا ومت مینمود .تصمیم‌به انتحار گرفته به‌گلخا نه (ا کبریه)رفتم‌وا سلحه‌کمری را بردا شتم‌ووقتی‌میخواستم تصمیم‌خودرا عملی سا زم‌شوکت ا لملک رسیدوگفت به قوا متلگرا ف کرده ا مننمیتوا نم‌شما را تسلیم‌کنم .ا گرهم‌ما موربفرستندشمارا بجا ئی میفرستم‌که هرگزدست آنها نخوا هدرسید .

دروا قعه ۱۷ آذرقوا مبخیا ل ریا ست جمهوری افتاده میخوا ست وزا رت جنگ را هم‌بدست گرفته با شد .ا علیحضرت ازاین نقشه جلوگیری

کردوچون درتمام عملیات نظرش از بین بردن سلطنت بودواقعه ۱۷ آذرپیش آمدوعده‌ای کشته‌شدندواموال مردم‌هم‌بغارت رفت .خانه خودقوام‌را هم‌صورتاً غارت کردندولی چون دستوری بودخسارت زیادی نرسیدکه‌آنهم‌ازطرف دولت جبران شد .

*

فتح الله‌فرودکه مدتی آجودان کلنل‌پسیان بودبنویسنده‌کتاب میگفت :کلنل مردی تحصیلکرده‌وافسری بسیارشجاع بود .وقتی سید ضیاء نخست وزیرشدودستورتوقیف قوام‌را دادمنهم‌جزوافسرانی بودم که‌قوام‌السلطنه‌را بازداشت کردیم (بعداً قوام‌هنگام‌نخست وزیری خودبعدازشهریور ۲۰دستورتوقیف فرود را داده‌بودکه مدتی‌درمخفیگاه بسرمیبرد) .فرودمیگفت کلنل بسیدضیاء علاقه‌زیادی داشت وسیدهم میخواست اورا رئیس ستادارتش بکند .هنگام‌نخست وزیری قوام کلنل ۵هزارنظامی مسلح دراختیارداشت باسردارسپه‌هم‌رابطه‌اش صمیمانه‌بودکه‌سردارسپه‌ازکلنل یک هزارقبضه‌تفنگ‌ومقداری‌فشنگ خواست که‌بسرعت برای اوفرستاد .

چون قوام‌که‌پس ازسیدضیاء نخست وزیرشده‌بودمیخواست ازکلنل انتقام‌بگیرداوبانیروی مسلحی که‌دراختیارداشت ایستادگی کرد وبتدریج خواستارجمهوری برای ایران شد .اومیخواست کشورایران جمهوری شودوقصدجدائی خراسان راندا‌شت که‌با رفتن سیدضیاء از ایران برنامه‌های اوبهم‌خوردوجان خودرا هم‌دراین‌راه‌ازدست داد .

*

وقتی سربریده‌کلنل محمدتقی خان پسیان را برای دفن‌آوردند عارف شاعرمعروف چنین سرود :

این سر که‌نشان سر پرستی‌است — آزادورها زقیدهستی است
با دیده‌عبرتش به بینید — کاین عاقبت‌وطن‌پرستی است

*

عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام مینویسد: در زمامداری دوم قوام السلطنه شبی بدیدار او رفتم. رئیس الوزراء سرگرم پذیرائی از یکی از سفرا بود. خانم اشرف الملوک دولو همسر قوام برایم چنین تعریف کرد:

هنگامیکه آقا را در خراسان گرفتند مامورین تمام اموال ما را توقیف نمودند. چند زن مفتش تمام زر و زیور شخصی مرا هم ربودند و سپس مرا با یک کالسکه شکسته روانه تهران نمودند. در بین راه خیلی رنج بردم و فاقد کلیه وسایل حیات بودم. در شاهرود بسید ضیاء رئیس الوزراء تلگراف کردم که عمل شوهرم بمن ارتباطی ندارد و من خود ثروت شخصی دارم که باید از آن برای زندگی خودم استفاده کنم. بلافاصله از سید ضیاء پاسخ رسید که مبلغ ۲۰۰ تومان بمن بدهند و یک کالسکه خوب و یک پرستار هم همراه من روانه کردند. من بمروت و رأفت سید ضیاء امیدوار شدم بهمین جهت یک تلگراف دیگر کردم که وقتی وارد تهران شدم کجا وارد شوم زیرا منزل شخصی ما را جبراً تصرف کرده و محل وزارت امور خارجه قرار داده اند. من اکراه دارم که بمنزل خویشاوندان خود بروم. من تلگراف را مخابره کرده و عازم سمنان شدم. وقتی از سمنان حرکت کردم دیدم تلگرافچی با اسب خود را بما رسانده و تلگراف نخست وزیر را داد که (وقتی وارد تهران شدید منزل خودتان وارد شوید. قوام السلطنه) معلوم شد در همان فاصله سید ضیاء معزول و قوام را از زندان بکاخ نخست وزیری برده اند و در نخست وزیری تلگراف همسر خود را دیده که فوراً جواب داده است.

*

خلیلی مینویسد قوام در خراسان اقتدار عجیبی داشت. در حقیقت نایب السلطنه خراسان بود. وقتی سید ضیاء شروع بباز داشت رجال مملکت کرد قوام از کلنل محمدتقیخان پسیان میپرسد که اگر برای شما دستور برسد که مرا باز داشت کنید چه خواهید کرد؟ کلنل میگوید هرگز به آن دستور عمل نخواهم کرد. قوام گفت من او را سوگند دادم و مطمئن شدم والا آنقدر خام نبودم که بما نم تا دستگیر شوم. متأسفانه کلنل مرا

دستگیرکردوتحت الحفظ به‌تهران فرستاد.

این حوادث کوچک مایه عبرت است. قوام‌ازکنج زندان بمسند ریاست وزراء نشست وکینه سیدضیاء را بدل گرفت ودردوران سومین نخست وزیری خودسیدضیاء را بزندان انداخت. نویسنده هم‌درآن هنگام‌درزندان بدستورقوام افتادم. درآنجا با سیدضیاء که‌کدورت داشتم‌آشتی کردم‌وبا قوام‌که‌دوست بودم‌دشمن شدم.

* * *

مخالفین قوام‌السلطنه میگفتند اوقاتل کلنل محمدتقی‌خان پسیان میباشد.

محمدرضا شاه وقوام السلطنه
وواقعه ۱۷ آذر

ششمین پادشاهی که قوام همکاری با او را آغاز کرد محمدرضا شاه پهلوی بود. با وقوع حادثه شهریور ۲۰ قوام السلطنه بفعالیت سیاسی پرداخت وخانه او مرکز رفت وآمد رجال مملکت شد. بدنبال همین اقدامات نمایندگان مجلس شورای ملی پس از برکناری سهیلی از نخست وزیری، به قوام السلطنه ابراز تمایل نمودند که فرمان شاه در سال ۱۳۲۱ بشرح زیر برای او صادر شد:

جناب احمد قوام نخست وزیر

در این موقع که حفظ انتظامات واصلاح امور کشور مورد توجه مخصوص ماست ولازم بود یکی از رجال کارآزموده ومجرب که بحسن کفایت موصوف ومشهور باشد برای تصدی مقام نخست وزیری منتخب وما مور گردد، نظر بکمال اطمینان واعتمادی که بمراتب دولتخواهی وشایستگی وکاردانی آنجناب داریم بموجب این دستخط شما را باین سمت منصوب وبرقرار نموده مقرر میداریم هیئت وزیران را معین وبحضور ما معرفی کرده وبطوریکه منظور نظر است از حسن انجام این خدمت به مراتب اعتماد بیفزائید.

۱۲ مرداد ۱۳۲۱ محمدرضا پهلوی

با صدور این فرمان مردی که سردار سپه را بعنوان وزیر جنگ معرفی کرده بود از طرف فرزند جوانش بعنوان نخست وزیر تعیین شد. معلوم است قوام السلطنه کار کشته و با تجربه بشاه جوانی که پدرش وزیر او بوده اکنون با تبعید پدر بمقام سلطنت رسیده چگونه مینگرد و دستورات او را چگونه اجرا میکند؟ بتدریج آثار اختلاف بین شاه و نخست وزیر آشکار شد که نمونه بارز آن واقعه (۱۷ آذر سال ۱۳۲۱) میباشد. شاه در (ماموریت برای وطنم) چنین مینویسد:

"هنگام اشغال ایران متفقین از قوام نخست وزیر خواسته بودند که مقداری اسکناس برای حوایج روزانه آنها منتشر سازد. او در پاسخ گفته بود که احتیاج بقانون هست و احتمال دارد که مجلس زیر بار نرود. متعاقب این مذاکرات روزی سفیر انگلیس نزد من آمد و گفت قوام مورد اعتماد آمریکا و انگلستان و شوروی میباشد. ولی با مجلس فعلی قادر بکاری نیست و تقاضای انحلال مجلس را داشت. با و گفتم این من و ملت ایران هستیم که باید بدولتی اعتماد کنیم نه شما و من اجازه نخواهم داد که بیگانگان بما دستور بدهند. دیری نگذشت که تظاهراتی براه افتاد و انگلیسها نیروی خود را بتهران وارد کردند." *

این تظاهراتی که شاه به آن اشاره میکند واقعه ۱۷ آذر است که جریان چنین بود:

ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۱۶ آذر جلسه ای در کاخ سلطنتی با حضور شاه و ۱۵ تن از نمایندگان مجلس تشکیل شد که مدت دو ساعت بطول انجامید. بدنبال آن انتشار یافت که روز ۱۷ آذر جلسه خصوصی مجلس تشکیل خواهد شد تا درباره تعیین تکلیف دولت، اتخاذ تصمیم شود.

روز ۱۷ آذر که بطور معمول برای شرکت در لژ مطبوعات بمجلس رفتم دیدم در میدان بهارستان اجتماعی از مردم وجود دارد که شعار میدادند و تظاهر میکردند. معلوم شد محصلین مدارس دارالفنون و ایرانشهر و دانشجویان دانشگاهها بمیدان بهارستان آمده شعارهائی درباره کمی نان و گرسنگی مردم میدادند. عبور نمایندگان از بین

تظاهرکنندگان بسیار مشکل شده بود. بسختی خودرا بباغ بهارستان رسانیدم از محتشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس خبری نبود. گفته شد سهام السلطان بیات جلسه امروز را اداره خواهد کرد. چون تعداد تظاهرکنندگان افزوده میشد نایب رئیس مجلس، رئیس شهربانی و مقامات امنیتی و انتظامی را خواسته بود که مراقب امنیت باشند تا نمایندگان بتوانند جلسه را تشکیل داده وظایف قانونی خودرا انجام بدهند.

بتظاهرکنندگان پیغام داده شد چند تن از نمایندگان خودرا بداخل مجلس برای مذاکره بفرستند. افرادی بنمایندگی آنها آمدند که نمایندگان مجلس و مقامات دولت از جمله سا عدوزیر خارجه برای آنها مطالبی بیان کردند ولی موثر واقع نشد.

درمیدان بهارستان شاهد تظاهرات جمعیتی بودم که فریاد میزدند (ما نان میخواهیم). آنها از بدی وضع نان بخصوص نان سیلو که بشکل آجر تحویل مردم میشد شکوه داشتند. یکی از ناطقین گفت ما شاگردان مدرسه دارالفنون هستیم. امروز از بدی وضع نان در مدرسه اجتماع کرده و با اعتراض پرداختیم. سرتیپ ابراهیم رفع فرماندار نظامی تهران گروهی سرباز مسلح به دارالفنون فرستاد و شاگردان مدرسه را مضروب ساخت که ما بناچار برای دادخواهی بخانه ملت آمده ایم.

درمیدان بهارستان طبقات مختلف مردم اجتماع کرده و با شاگردان مدرسه دارالفنون و ایران شهر و دانشجویان دانشگاه همصدا شده بودند. سربازان مسلح با تیراندازی بتفرقه جمعیت پرداختند و مردم بداخل مجلس هجوم برده از در و دیوار بالا میرفتند و گروهی خود را بتالار و سرسرای مجلس رسانده عکسها را پاره کرده شیشه ها را میشکستند. تظاهرکنندگان وارد تالار جلسه علنی مجلس شده صندلیها را اشغال کرده با ایراد نطق پرداخته و از بدی وضع نان و هجوم مامورین نظامی شکایت میکردند.

درحالیکه گروهی از تظاهرکنندگان مجلس را دراشغال داشتند گفته شدچندتن از نمایندگان مجلس انتخاب شده اندتا بدربارپروند وباشاه ملاقات کنندبهمین جهت ازجمعیت خواسته شدکه آرامش ونظم را تا مراجعت آنان حفظ کنند .درمیان تظاهرکنندگان قیافه های برادران لنگرانی ـسیداسمعیل خلیلی ـ عبدالقدیرآزاد ـ محمود والانژادوگروهی دیگرازافرادسرشناس دیده میشدکه درگوشه وکنار میدان بهارستان بایرادنطق وسخنرانی میپرداختند .

درمراجعت نمایندگان ازنزدشاه صدرالاشراف وعباس مسعودی میخواستندجریان را باطلاع مردم برسانندکه موردحمله قرارگرفتند بخصوص عباس مسعودی مضروب گردیدکه باکمک سایرین بداخل مجلس برده شد .

اقدام وحشیانه بعدازظهر ۱۷ آذرشروع شدکه علاوه برشکستن شیشه های مجلس وبردن مقداری ازتابلوها حمله بمغازه های میدان شاه وخیابان استانبول بخصوص نمایشگاه بزرگ کالای ایران درخیابان استانبول شدت یافتکه غارتگران هرچه بدست شان میرسیدیامی‌شکستند ویا میبردند .این اقدامات تقریباً تا ۸ شب ادامه داشت .ازسوی دیگرجمعیتی هم بخیابان کاخ وبخانه قوام نخست وزیررفته خانه او را هم غارت کردندولی چون نخست وزیردرخانه خودنبودازتعرض مصون ماند .

ازطرف دولت سپهبداميراحمدی بفرمانداری نظامی تهران منصوب وکلیه روزنامه های کشورتوقیف فقط روزنامه (اخبارروز) بمدیریت حسینقلی مستعان منتشرمیگردیدو ۱۵۶نفرنیزبعنوان محرکین واقعه دستگیرگردیدند .نخست وزیربا ایرادنطق درراديو وصدوراعلامیه های پی درپی وفرمانداری نظامی با اعمال قدرت موجباتی فراهم ساختندکه باردیگرآرامش درکشوربرقرارگردید .

قوام السلطنه چنین یادآوردشد :عده ای ببهانه اینکه میخواهند عرضحال خودرا بسمع نمایندگان مردم برسانندبطرف مجلس شورایملی

روا نه شدندو ما مورین شهربا نی هم برا ی ا ینکه ما نع بیا ن عرضحال نشده با شند ممانعت نکردندلیکن جمعیت بنا ی شرا رت را گذارده بشکستن دروپنجره مجلس پردا خته وا منیت را مختل سا ختند .این اقدام شرارت آ میزکه درسطح شهرتهرا ن وجودداشت ،موجب کما ل تأسف میبا شد .
درا ین شرا رت دست عده ا ی محصل ودا نشجوهم درکا ربوده که تأثرآ ور میبا شد .آ نها ئیکه کمی نا ن را بها نه کرده ا ندبا یدبدا نندکه با این ا قدا م دستگا ه پخت نا ن بکلی ا زکا رخوا هدا فتا د .دولت بشدت با ا هرمن فسا دوا غتشا ش مبا رزه خوا هدکردوشدیدترین عقوبت درانتظار کسا نی ا ست که سلسله جنبا ن آ شوب بوده ا ند .برا ی این منظورکمیسیونی ا زرجا ل مجرب وبیغرض تشکیل شده تا درکشف حقیقت ا قدا م گردد .
زیا ن خسا رت دیدگا ن جبرا ن خوا هدشدولی برا ی جبرا ن خسارت خا نه خودتوقعی ندا رم وچیزی قبول نخوا هم کرد .دولت با مسا عدت کا مل متفقین درحل مسا ئل ا قدا م میکندوکسر غله جبران خوا هدشدوهمه با یدا ین شعررا بخا طربسپا رند :

نیم نانی گرخوردمردخدای بذل درویشا ن کند نیم دگر

ا میدوا رم با حسن ا عتما دی که عا مه مردم بدولت دا رندو مخصوصا با تجربه تلخی که ا ین روزها زعملیات مفسدت آ میز مفسدین وا شرا ر حا صل شدونتا یج شوم تبلیغا ت ا ربا ب نطق وقلم درآ شفتگی وهرا س عا مه مشا هده نمودندیقین دارم همه ،دولت را یا ری خوا هندکرد.با اتکاء بنما یندگا ن مجلس وهمکا ری صمیما نه دولت ومجلس که ضا من ا من کشور میبا شدا طمینا ن میدهم که محرکین بشدت مجازات خواهندشد .
درپا یا ن قوا م نخست وزیرچنین گفت :

دولت پس ا زمطا لعه زیا دا ختیا را ت بسیا رمحدودی ا زمجلس خوا ست ولی بوا سطه بعضی پیش آ مدها مسکوت ما ندا لبته با ردیگردر ا ینموردمذا کره خوا هدشدوتا جنگ هست مشکلات فراوا ن درپیش دا ریم .

*

رئیس مجلس گفت روز ۱۷ آ ذربوا سطه کسا لت در مجلس نبودم که

ازمجلس تلفن کردندجمعی دانش آموزبمجلس آمده ازبابت نان شکایت دارندکه خبردادندآنها با طاقهای رسمی مجلس تجاوزکرده و به غارت پرداخته اندوحتی متعرض نمایندگان هم شده اند که بعدا" هم بدکاکین ومغازه ها وحتی خانه نخست وزیرهم تجاوزنموده اند. از دولت خواستاریم که محرکین بشدت مجازات شوند.

*

سپهبداحمدی که بفرمانداری نظامی تهران منصوب شده بود، اعلامیه زیررا منتشرساخت:

نظربه اینکه بعضی ازجرایدوقتی خبرتوقیف روزنامه ای رامنتشر میسازنددرضمن اظهارتاسف نزدیک به این مضمون را "اینگونه توقیفها را غیرقانونی میدانیم" نیزاضافه می نمایندواین جمله ممکن است سوء تفاهم ایجادکنند. لزوما" به اطلاع عموم میرسانندکه حکومت نظامی هیچ عملی راکه مخالف قانون باشدانجام نداده ونخواهد دادوکسانی که خلاف آنرا می گویندیا ازقانون بی اطلاعندویا سوء نظردارند. اینک برای روشن شدن اذهان ماده ۸ حکومت نظامی را ذیلا" نقل می کند.

ماده ۸ ـ روزنامجات ومطبوعات اگربرضداقدامات دولت انتشاراتی به طبع برسانندنمرات روزنامه وادارهروزنامه توقیف خواهدشد.

درصورتیکه تحریک به ضدیت دولت باشدمتصدیان یا مدیران آنها موافق حکم نظامی مجازات خواهندشد.

ضمنا" تذکرمیدهدکه امروزاقدامات دولت مخصوصا" متوجه امور ذیل میباشد:

۱ـ حفظ وتشدیدروابط حسنه با متفقین واجتناب ازهرگونه سوء تفاهم با آنها.

۲ـ حفظ حیثیت وشئون مقامات رسمی مملکتی وجلوگیری ازهر امری که نسبت به آن مقامات اهانت آمیزباشد.

۳ـ حفظ امنیت وجلوگیری از اختلال نظم وآسایش عمومی .

بنابراین هرروزنامه ایکه انتشاراتی مخالف امور مذکوربدهد مشمول ماده فوق بوده وبیدرنگ توقیف خواهدشدو ممکن است درمدت حکومت نظامی تحت توقیف بماند .

البته درصورت لزوم جزء اخیر ماده فوق نیزدرباره متخلفین اجرا خواهدشد .

فرماندارنظامی تهران

*

خانواده مسعودی ازواقعه ۱۷ آذر خیلی صدمه دیدند .علاوه برتوقیف وبازداشت چندتن ازآنان ووابستگانشان اطلاعات دراثر توقیف دچارزیان وضررفراوانی شد .بهمین جهت عباس مسعودی درسر مقاله اطلاعات درتاریخ پنجم مرداد ۱۳۲۲چنین نوشت :

درباره واقعه ۱۷ آذرما عادت به پرده پوشی نداریم . میخواهند بگویندکه آقایان رشادوعظیما که هردوما مورتحقیق ورسیدگی وبازجوئی بودندبموضوع چکهائی برخوردندکه ازطرف محمدرضا شاه پهلوی صادرشده وحاکی ازمداخله شخص شاه درواقعه مزبورمیباشد .

بدنبال این جریانات عمیدی نوری درجلسه مصاحبه مطبوعاتی صالح وزیردادگستری درباره چکهای مزبورسئوالاتی کرده ومیگوید من اطلاع دارم که برسررسیدگی به چکهائی که کشیده شده وبازپرس برسیدگی پرداخته نگرانیهائی بوجودآمده ودرنتیجه حکم انتظار خدمت بازپرسان صادرشده ولی آنها شهامت بخرج داده قبل ازوصول حکم ببانکملی رفته وصورت قسمتی ازچکها را برداشته اند .

رشادبازپرس پرونده درجواب مسعودی نوشت که من یک قاضی بیطرف هستم ومیخواستم وظیفه قانونی خودرا انجام داده وقانون را اجرا کنم ولی درکشوری که قضات مقهورارادهوزارتخانه هستندبر خلاف قانون اساسی همواره درخطرتغییروتبدیل میباشنداجرای چنین تصمیمی غیرممکن است .ازآقای حکمت که آنروزدررأس وزارت دادگستری بودندبایدپرسیدکه چرا اینکاررا کردند .بمحض سقوط کابینه قوام

ادا ره‌شهربا نی که‌تا آنروزمشغول رسیدگی بپرونده ۱۷ آذربود، بغتتا" کا رخودرا متوقف سا خت .ا زطرف دا دستان نظامی هم به من وعظیما ا خطا رشدکه‌دیگردرشهربا نی کا ری ندا ریدولی ما توجهی به تغییردولت نکرده‌کا ررا تعقیب میکردیم‌وبتدریج رسیدگی با ین وا قعه‌جا نگدا زکه‌عده‌ا ی جا ن خودرا ا زدست دا دندفراموش شد .مهم ا ین ا ست که‌آقا ی مسعودی هم‌بنوشته‌خودیکی ازشرا یط ا ئتلاف‌در پا رلمان باموا فقین توا م‌ا ین بوده‌که‌ا زا وخوا سته‌ا ندکه‌ا زتعقیب قوا م‌دست بردا ردوا وهم‌قبول کرده‌ودرنتیجه‌قوام‌کنا ررفته‌ا ست .

عظیما درپا سخ مسعودی چنین نوشت : درکا رپرونده ۱۷ آذر ا عما ل نفوذها ئی میشدولی چون من ورشا درا مخا لف قا نون شکنی دیدندبرخلاف قا نون ما را ا زکا ربا زدا شته‌وبما مورین شهربا نی گفتندپرونده‌را کدشود .با توجه‌بجریا ن پرونده‌متهمین وهمدستا ن آنا ن معلوم‌هستندولی چون تحقیقا ت خا تمه‌نیا فته‌نمیتوا ن اسامی را ا علام کرد .فقط با صرا حت میتوا نم‌بگویم‌که‌آقا یا ن مسعودیها در وا قعه ۱۷ آذردخا لت دا شته‌ا ند .

*

دکترا مینی دربا ره‌وا قعه ۱۷ آذرودولت قوا م‌ا لسلطنه چنین میگوید :

بین شا ه‌ونخست وزیرا ختلاف ا فتا ده‌بود .شا ه‌میل ندا شت که قوا م‌روی کا ربا شد .خودقوا م‌نمیرفت میبا یست ا ورا مجبورکنند .با تحریکا ت میخوا ستنددولت را سا قط کنند .پس ا زا ینکه‌سروصدا ها خوا بیدوجلسه‌دولت درخا نه‌قوا م‌تشکیل شدوزراء ا جا زه‌رفتن بخا نه ومرخص شدن را میخوا ستند .قوا م‌بشا ه‌تلفن کرد .با شا ه‌طوری صحبت میکردکه‌پیری با جوا نی صحبت میکرد .قوام‌گفت"غا ئله‌تما م‌شده‌و یکنفرهم‌طی تظا هرا ت بقتل رسیده‌وچون شهیدشده‌طبق‌قانون ا سلام گفته‌ا یم‌ا ورا با لبا س دفن کنند .حکومت نظا می هما علام‌شد ."

دوررزبعدنما یندگا ن مجلس را دعوت کردندکه‌بنخست وزیری

بیا یند .عباس مسعودی خیلی پریشان بود .قوام را بصورت یک غول درآورده بودند .کسانیکه در واقعه شرکت داشتند خود را باخته و موش شده بودند و دو مرتبه از سوراخها بیرون آمدند .

*

صدرالاشراف چنین مینویسد :

درسال ۲۱ وقتی قوام نخست وزیر شد کمی خواربار و مضیقه نان کار دولت را مشکل کرده و انقلاب را تحریک میکرد .روز ۱۷ آذر قرار بود بعضی از نمایندگان قوام را استیضاح کنند .قریب دو هزار دانشجو مدارس را تعطیل کرده به مجلس ریختند و بعنوان نبودن نان ،درب و پنجره اطاقهای مجلس را شکستند .وکلا از گوشه و کنار فرار کردند ولی حدود ۲۰ نفر از جمله من گرفتار جمعیت تظاهرکننده شدیم و راه فرار برما مسدود شد .دولت عده کافی نظامی و تانک و توپ فرستاد و از دو طرف میدان بهارستان را احاطه کردند .جمعیت ۶ نفر از نمایندگان از جمله مرا مامور کردند که برویم نزد شاه و رفع غائله را از شاه بخواهیم .این وضع ظاهر بود و معلوم نبود این ده هزار تظاهرکننده چگونه جمع شده اند . دو احتمال بیشتر نبود یکی اینکه از طرف شاه بود برای اینکه قوام را مستاصل کرده استعفا کند و اگر استعفا نکند وکلا با استیضاح او را معزول کنند یا اینکه از طرف قوام تحریک شده برای مرعوب کردن مجلس و استیضاح کنندگان .احتمال دوم قوی تر بود زیرا آنروز مجلس میخواست بقوام رأی اعتماد یا عدم اعتماد بدهد و قوام میدانست که شاه نظر موافق با او ندارد و وکلا بیشتر بشاه تمایل دارند که قوام این وضع را بوجود آورده بود .خلاصه من و عباس مسعودی ـ میرسیداحمد بهبهانی، محمدرضا تهرانچی ـ یمین اسفندیاری نزد شاه رفتیم .شاه زیاد مشوش و نگران بود .پس از تشریح جریان شاه گفت حالا چه باید کرد ؟چهار نفر از ما که مخالف قوام بودیم گفتیم صلاح است که قوام استعفا بدهد و نظامیان از جلوی مجلس بروند .شاه از من پرسید گفتم ابداً صلاح نیست که عزل و نصب دولت با تظاهرات صورت گیرد .از طرفی قوام مسئول

است وبا یدنظم‌را ازا وبخواهید .اگرعاجزاست خودا ستعفا خواهدکرد .
احضارنظامیان هم‌صلاح نیست اگرآنها نباشندبدون تردیدمجلس‌و
کتابخانه مجلس هم‌غارت خواهدشد .بمغازه‌ها ومردم‌تجاوزمیشود .
سیداحمدبهبهانی گفته‌های مرا تصدیق کردولی شاه‌که‌باطناً مایل
بودقوام استعفا بدهدباطاق دیگررفت وبعداً ازقوام‌شنیدم‌که‌با و
تکلیف کردولی قوام‌گفته‌بودتا مجلس بمن رأی عدم‌اعتمادندهد
استعفا نمیکنم .شاه‌نزدماآمدوگفت برگردیدوازطرف من مردم‌را
نصیحت کنیدتا متفرق شوندونمایندگان نیزدرمجلس حاضرشده‌تکلیف
دولت را روشن کنند .ما بطرف مجلس رفتیم‌مردم‌مارا احاطه‌کرده‌من
ومسعودی را واردمجلس کردند .سایررفقا گریختند .درمیان جمعیت
برادران لنکرانی را شناختم .عده‌ای مرا روی دوش گرفته‌باینطرف
وآنطرف میبردندوگفته‌های شاه‌را میپرسیدند .معلوم‌شدطرفداران
قوام‌هستند .سرانجام‌مرا به‌مجلس برده‌دراطاق کوچکی گذاشتند .اما
طرفداران قوام‌بشدت مسعودی را مضروب ساختند .بکسانی که‌جلوی
اطاق من بودندگفتم‌برویدمسعودی را نجات بدهیدکه‌همین کارراهم
کردند .ازآنها خواهش کردم‌که‌ما را نجات بدهیدکه‌این کاررا انجام
دادند . بااینطرزکه‌یکی ازآنها فریادزدکه‌قوام‌السلطنه‌به‌باغ
جلوی عمارت مجلس واردشده‌که‌مردم‌به‌آن سمت هجوم‌بردندوما ازدر
چاپخانه‌بیرون رفته‌بااتومبیلی خودرا بمنزل رسانیدیم .
جمعیت نزدیک غروب درخیابان شاه‌آباد دکاکین‌را غارت‌کرده
ودراثرتیراندازی نظامیها عده‌ای کشته‌شدند .سپس جمعیت بخانه
قوام‌هجوم‌برده‌پنجره‌ها را شکسته‌اموالی را غارت‌کردندامابه‌علت
مقاومت نظامیها متفرق شدند .همان شب بلوا مرتفع وشهرآرام‌شد .
قوام‌دوماه‌وچندروزبعدبعلت اختلاف با وزراء استعفا دادولی ریشه
آن عدم‌موافقت شاه‌با زمامداری قوام‌بود .
دررسیدگی بواقعه ۱۷ آذرمستنطق مامورتعقیب قضیه‌کاررا
بطرف دربار میکشد .به‌بانکملی رفته‌می خواسته‌بصورت حسابهای شاه

رسیدگی کندزیرانوشته شده بودکه شاه به مسببین پول داده است. ولی وزیردادگستری آن دونفررا منتظرخدمت کردکه موجب حملات بیشتر بدربار شد. درتابستان ۱۳۲۲درکابینه سهیلی وزیردادگستری شدم. شاه باکمال جدیت قضیه رسیدگی بواقعه ۱۷ آذررا خواستار شد. دیدم در ۸ماه هیچ تحقیقاتی جدی نشده وهیچ مدرکی هم بدست نیامده. بحساب شاه رسیدگی شد. مسلم گردیدکه موضوع پرداخت پول ازطرف شاه بی موردا ست. یکی ازنمایندگان موضوع را سئوال کردگزارش جامعی دادم که ازشاه رفع اتهام کرد.

شاه میخواست به قوام گوشمالی بدهدوچون مرا حاضربا ینکارندید ازمن رنجید. یکی دومورد دیگرهم پیش آمدکه رنجش زیادترشدولی شاه بنصایح من که ازروی خیرخواهی بودمطمئن وقانع گردید.

*

محمدعلی مسعودی سردبیروقت روزنامه اطلاعات که پس ازدستگیری مسعودیها مخفی شده وازمخفی گاه برای آزادی بازداشت شدگان تلاش میکردبه نگارنده میگفت روز ۱۷ آذربرای نجات عمویم به عمارت بهارستان رفته حتی اسلحه بدست داشتم. رهبری تظاهرات رابرادران لنکرانی وعده ای دیگربرعهده داشتنداحتمال زیاد میرفت که عباس مسعودی وتعدادی ازنمایندگان دراین ماجرا بقتل برسندولی باکمک دوستان فراوانی که داشتم وباوضع خاصی ازمهلکه نجات یافتند. مدت دوماه مخفی بودم مخصوصاً بازداشت پدرم میرزاحسن مسعودی باوجودکهولت که هیچگونه نقشی هم دروا قعه نداشت خیلی مرا نگران کرده بود. سرانجام هیئتی که ماموررسیدگی شده بودهمه آنها را بیگناه دانست ودستورآزادی را صادرکرد.

*

ابوالفضل آلبویه درمجله وحیدکه درواقعه ۱۷آذربازداشت شده بودتحت عنوان (درزندان قوام السلطنه) چنین مینویسد:

روز ۱۷ آذر ۱۳۲۱ درشهرتهران بلوا شد. مخالفین قوام السلطنه

نخست وزیر بمجلس هجوم آوردند و خیابانها را شلوغ کردند. مردم مغازها را چپاول نمودند و محصلین اغوا شده راه بهارستان را پیش گرفتند و چهره انقلاب وطغیان نمایان گشت. دولت برای حفظ امنیت از قوای نظامی کمک خواست. تانکها در خیابانها براه افتادند. جلوی مجلس تیراندازی شد و چند نفر هم از پای درآمدند. وضع نان شهر بد شده و علت عمده این اغتشاش کمیابی و بدی وضع نان بود. متفقین آذوقه‌ها را برای مصارف سربازان خود میخریدند و تقریباً قحطی پیش آمده بود. بعد از ظهر مردم آشوب طلب خانه نخست وزیر را غارت کردند. روز بعد بخیابان لاله‌زار در دفتر روزنامه آزاد نزد عبدالقدیر آزاد رفتم. گفتند بروزنامه نبرد متعلق بخسرو اقبال رفته که منهم به آنجا رفتم. در تالار بزرگی همه سیاسیون آنزمان جمع شده بودند. عبدالقدیر آزاد پشت میز ریاست بود و با سخنان تند خود همه را تشویق به انقلاب میکرد. یکنفر را بنام علی غفاری فرستاده بود که اگر به قوام دسترسی پیدا کردند او را بدار بکشند. چون آزاد عقیده داشت اگر تاخیر کنند انگلیسها نخواهند گذارد قوام را بدار بزنند. در این هنگام پلیس وارد ساختمان شد و دستور تسلیم ما را داد.

عبدالقدیر آزاد

آزاد زیر میز رفت و ما مجمعه تهران خود را توی بخاری بزرگ سالن انداخت. کسی آنها را ندید. من و خسرو اقبال و جهانگیر تفضلی و جلال شادمان را بازداشت کردند. بتدریج افراد دیگری دستگیر شدند با سامی مهندس آقامیر - مهندس صدوقی - مهندس زرمهر - عمادکیا - تاجبخش - حسن مسعودی - علی اصغر امیرانی - احمد دهقان - اسدالله طوفانیان - احمد طباطبائی.

آقای سلحشورکه برای دیدن خسرواقبال وتفضلی آمده بودستگیر شد .عباس مسعودی که مصونیت پارلمانی داشت برای دیدارزندانیان میآمدوبزندانیان خیلی کمک میکرد .همان شب قوام اعلامیه داد که من مقصرین اصلی راگرفته واگرخونی ازآنها ریخته شودکسی نباید تأسف بخورد . همه روزنامه ها توقیف شده بودوروزنامه اخبار روز منتشر میشدکه مقالات آنرا حسین شجره مینوشت .سرانجام مراجزو۱۴نفر مسببین اصلی حوادث قملدادکردندوقراربودما ۱۴نفررا محاکمه و اعدام کنند .مامورین دربدردنبال عبدالقدیرآزادمیگشتند .روزی ردپای اورا درمنزل محمودمصاحب پیدا میکنند .اتفاقاً آنجا بود . آزادعادت داشت هرجا میرفت لباسهای منحصربفردخودرا ازقبیل جوراب وپیراهن ولباسهای زیر ،میشست وآفتاب میداد .وقتی مامورین میرسندشلوارآزادآویزان بودمامورین شلوارزا بعنوان مدرک جرم میآورندومصاحب را یکی دوروزتوقیف میکنند .وقتی از زندان آزادشدم یکشب شخصی را دیدم شبیه رانندگان که کلاه چرمی بسروعینک دودی بچشم داشت معلوم شدآزاداست وگفت درراه دماوند پارکابی کامیون است وبااین لباس اصلاً شناخته نمیشود .

دکترضیاءالدین شادمان برای دیدار برادرش بزندان میآمد وما اعلامیه تهیه کرده باومیدادیم که پلی کپی میشدوروی میزروسای شهربانی پخش میکردیم .دکترا قبال برای دیدارخسرواقبال وتفضلی باوجوددوستی باقوام چندبار بزندان آمد .همه ما احترام حسن مسعودی را نگاه میداشتیم چون آدم موقری بود .وضع ما درزندان خوب بود .ببهانه حمام اززندان میرفتیم وبرمیگشتیم .

احمددهقان درزندان ترتیب تئاتر را داده بود .اسدالله طوفانیان را بشکل قوام درمیآوردوآفتابه هم دست میگرفت وبالهجه قوام میگفت (ایکه دستت میرسدکاری بکن) .قوام کاری نداشت که کی درواقعه ۱۷ آذرمقصراست .مخالفین خودازجمله مسعودیها را توقیف کرده بود .

*

مرتضی لنکرانی را درلندن دیدم از علت وقایع ۱۷ آذر را جویا شدم. مرتضی گفت حقیقت این است که بما خبر رسید شاه میخواهد دولت قوام را ساقط کرده و یک دولت نظامی بریاست سپهبد یزدان پناه روی کار بیاورد و روش پدر خود را در پیش بگیرد. بهمین جهت ما با اطلاع و همکاری قوام شروع بتظاهراتی کردیم و جمعیت و دوستان فراوانی که داشتیم براه انداختیم. طرفداران شاه هم براه افتادند زود و خورد و کشمکش شروع گردید. این وضع موجب شد که وکلای طرفدار شاه بکلی مرعوب شده و برنامه ای را که برای سقوط قوام داشتند فراموش کنند. فرمانداری نظامی مرا هم توقیف کرد ولی بدستور شخص قوام آزاد شده بدفتر او رفتم. تصادفاً شاه با و تلفن کرد میدیدم که قوام خیلی با قدرت با شاه صحبت میکند بطوری که مطلب مورد بحث شاه را با قاطعیت رد کرد. من هم از اینکه بخاطر قوام بزندان رفته و میدیدم که شخصی است که میتواند اینطور جلوی شاه بایستد خوشحال بودم.

بطوریکه میدانید بعداً رسیدگی بپرونده ۱۷ آذر بقضات شریف دادگستری (رشاد- عظیما) سپرده شد که از دوستان نزدیک ما و از قضات آزاده بودند و میخواستند بخیلی از اسناد و مدارک رسیدگی کنند که کار با نتظار خدمت آنها کشید. بهرصورت پرونده ۱۷ آذر به بوته نسیان و فراموشی سپرده شد.

*

فرخ مینویسد:

واقعه ۱۷ آذر از حوادث تاریخی است که سالها ماهیت آن بصورت معمای غیرقابل حل باقی میماند. من وزیر خوار بار کابینه قوام بودم. هر روز که از عمر حکومت میگذشت مخالفین قوام افزایش می یافت قوام السلطنه شاه را از خود رنجانده بود. در همین وقت جناح انگلیسی حزب توده بمخالفت با او برخاست در نتیجه اوضاع او خیلی وخیم شده بود. از روز ۱۵ آذر دسته دسته دانشجویان در میدان بهارستان تظاهراتی

میکردند. ازروز ۱۶ آذرتوده‌ایها نیزوارد شدندوابتکار عمل را بدست گرفتند. روز ۱۷ آذرآنگلوفیهای ایران همبآنها پیوستند. وقتی تظاهرکنندگان بخانه‌قوام ریختندمن دردفترکارنخست وزیر دروزارت امورخارجه‌بودم. ازخانه‌اش خبردادندکه همه‌اثاثیه‌را غارت کرده‌وخانه‌اش داردمیسوزد. صدای گوینده مرتعش بودولی قوام‌با خونسردی وجسارت عجیبی جواب داد (بجهنم. بگذاربسوزد).

وقتی قوام‌دیدتوطئه‌بزرگی علیه‌اودرحال تکوین است بمقابله پرداخت دست بدامان سپهبدا حمدی زدکه‌رئیس شورایعالی جنگ بود. قوام‌باوپیشنهادکردکه‌شغل فرمانداری نظامی تهران‌رابپذیرد. اما آن صاحب‌شنل آبی زیربارنرفت وگفت شما فرماندهان فراوان دارید یکبارهم‌بسراغ‌آنها بروید. مملکت چندباربمن احتیاج پیدا کردوظیفه‌امرا انجام‌دادم. درقضیه‌لرستان، دروواقعه‌شهریور ۲۰ که همه‌فرماندهان مخفی شده‌بودندچه‌کسی قدم‌بمیدان گذارد. این بار میخواهم‌این مسئولیت را نپذیرم.

امیراحمدی ازقوام‌جدا شدولی نخست وزیربا علیحضرت متوسل گردیدکه‌شاه‌هم‌باوتکلیف کرد. سرانجام‌سپهبدامیراحمدی بناچار مسئولیت را پذیرفت. بلافاصله‌آتاشه‌نظامی روس بدیدن اورفت و گفت ازوضع تهران نگران هستیم‌اجازه‌دهیدقوای ما به‌تهران وارد شود. احمدی گفت منهم‌نگرانم‌ازورودقوای روس که‌بلافاصله‌قوای انگلیس خواهدآمد. لازم‌نیست. ظرف پنج ساعت هرج‌ومرج راازبین خواهم‌برد. بسرعت مشغول کارشد. همه‌گردانندگان تظاهرات راتوقیف کرد. سیصدقبضه‌اسلحه‌بدست آورد. تهران باردیگرزندگی معمولی خودراازسرگرفت.

سلمان اسدی نزدمن آمدوگفت سفیرانگلیس برای شما پیغام فرستاده‌که ۵ مستشارانگلیسی برای ۵ استان‌استخدام کنید. گفتم چهارصدمن گندم‌که‌اینهمه‌آشپزونانوانمیخواهد. فردای آنروز ترات مستشارسفارت آمدوهمان تقاضاراتکرارکرد. گفتم‌اگرمستشار

انگلیسی بگیریم روسها هم همین توقع را دارند. باید بوزیر خارجه بگوئید که دولت لایحه استخدام آنها را بمجلس بدهد. بعداً قوام بمن گفت انگلیسها از شما مکدرند. جریان را گفتم گفت ولی شما بحرفهای آنها ترتیب اثر ندهید. گفتم نزدیکی شما با روسها موجب شده که انگلیسها علیه دولت تحریک کنند. قوام گفت من بروسها نزدیک نشده ام.

چند روز بعد قوام بوزراء تکلیف استعفا کرد. من وچهار نفر از وزراء استعفا کردیم. دبیر اعظم بهرامی بمن گفت بیجهت استعفا دادی. گفتم چرا گفت قوام بمن گفته چرا برای کارهای دولت بدربار گزارش داده ای؟ گفتم من وزیر مسئول هستم وحق دارم درباره کارهایم بدربار گزارش بدهم. قوام بمن گفت پس استعفا بده. گفتم من استعفا نمیدهم بهتر است خود حضرتعالی وهمه دولت استعفا بدهند. چون قوام میترسید که اگر استعفا کند دومرتبه مامور تشکیل کابینه نشود.

*

فرهاد مسعودی مینویسد:

در بهمن ۱۳۲۱ درجلسه هیئت وزیران مشاجره سختی بین قوام نخست وزیر ودبیر اعظم بهرامی وزیر کشور روی داد. قوام بدبیر اعظم گفت استعفا بدهید او هم گفت طبق قانون اساسی بفرمان ملوکانه بوزارت منصوب شده ام وعزل من هم جز با فرمان شاهنشاه ورای مجلس امکان پذیر نخواهد بود. قوام درصدد برآمد بدون آنکه خود استعفا کند کابینه را منحل سازد. لذا به وزیران خود دستور داد که استعفا بدهند ده نفر از وزراء استعفای خود را فوراً تقدیم کردند ولی دبیر اعظم بهرامی سپهبد امیر احمدی ـ نصرالله انتظام ـ اللهیار صالح حاضر به استعفا نشدند. دو روز بعد انتظام وبهرامی استعفای خود را به پیشگاه ملوکانه تقدیم داشتند باین ترتیب کابینه عملاً منحل شد وچون کابینه در مجلس اکثریتی نداشت قوام درصدد برآمد چند تن از نمایندگان با نفوذ را بوزارت انتخاب کند تا بتواند رأی اکثریت را داشته باشد ولی

چون قانون منع نمایندگان بوزارت وجودداشت لایحه‌ای بمجلس تقدیم‌نمود. نمایندگان فوریت لایحه را حذف کردندوقوام‌ازنمایندگانی که‌نامزدوزارت شده‌بودندخواست که‌استعفا کنندولی آنها چون وضع دولت را متزلزل میدیدندقبول نکردند. بالاخره‌قوام‌که‌حاضرنبود کاخ نخست‌وزیری را ترک گویدگروهی ازنمایندگان نزداورفتندو ازاوخواستندکه‌استعفا کند.

*

بدنبال همین کشمکش ها درمطبوعات آن ایام‌دیده میشودکه بهرامی وزیرکشوراستعفای خودراحضوراعلیحضرت چنین تقدیم میدارد:

پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایونی

خدای واحدوقلب مبارک شاهانه‌بهترین گواه‌است که‌با توجه‌به‌مصائب کشورهیچوقت جزایمان وعقیده‌سائق خدمتم نبوده‌کوچکترین نظرشخصی را درموضوع‌حفظ مصالح کشورمداخله نداده‌ام.

اکنون به‌احتمال اینکه‌ذات مقدس شاهانه‌ازحقیقت جریان امرآگاهی حاصل فرموده‌باشندمحض آنکه‌صدق عرایضم‌بهتربه ثبوت رسیده‌باشدباوجوداطلاع کامل ازموادقانون اساسی و غیره‌فقط برای آنکه‌ازناحیه‌چاکرمشکلی برای‌رئیس دولت در تشکیل هیأت وزیران ایجادنشوداستعفای خودرا ازخدمت وزارت کشورتقدیم‌پیشگاه مبارک ملوکانه‌نموده‌به‌نام‌مصالح وطن احتراماً استدعای قبول آن رادارم. فرج‌الله‌بهرامی

*

بااینطرزقوام‌السلطنه‌روز۲۴بهمن ۱۳۲۱شرفیاب شده‌استعفای خودرا تقدیم‌میدارد. روزنامه‌اطلاعات که‌درصف مخالفین قوام قرار داشت چنین مینویسد:

آقای قوام‌پس‌از۶ماه‌و۱۲روززمامداری مجبوربا ستعفا شدکه

استعفای ایشان با خوشوقتی مردم روبرو گردید. باید گفت این مدت از تاریک ترین وسخت ترین دورانی بود که بر ملت ایران گذشته است. در این مدت مردم عوض نان سنگ، شن وخون خوردند. قوام رفت در حالیکه جز یادگار تلخ وخاطرات غم انگیز چیزی دیگر از خود برای مردم باقی نگذاشت وما وامثال ما که دچار خشم وکین او شدیم بیش از دیگران صدمه دیدیم. ما میتوانیم قوام وعمال ایشان را به محاکمه دعوت کنیم ولی چون او برکنار است از اینکار صرفنظر میکنیم. ولی این جرمها بی کیفر نخواهد ماند.

*

فرخ می نویسد: درهمانموقع درمنزل مهدی نمازی وعبدالحسین نیکپور نمایندگان جمع شده درباره کابینه جدید بحث میکردند. سهیلی مامور تشکیل کابینه شد. با اینکه به سهیلی خیلی خدمت کرده بودم تدین وزیر خواربار شد. سهیلی بمن گفت روس وانگلیس با شرکت شما در کابینه مخالفت کرده اند. تدین بلافاصله مستشاران انگلیسی را استخدام کرد. منهم بدنبال اعلام تشکیل انتخابات، انتخاب شده به مجلس رفتم. علیه سهیلی وتدین اعلام جرم کردم. آنچه مربوط با مور مالی بود در جلسه علنی مطرح شد. گفتم آنها مقداری پول گرفته وبملت ایران وکیل فروخته اند. مسئله دیگر سوء استفاده آنها از وجوه شهرداری تهران برای ساختمان خانه هائی درشمیرانات بوده است. دستورات تلگرافی سهیلی وتدین را برای فرماندار ان خواندم که آنها در انتخابات یادآور شده بودند نظریات نمایندگان سیاسی روس وانگلیس هم مراعات بشود.

طرح اعلام جرم از نظر سیاسی درموقع اشغال متفقین درمحاکم دادگستری بصلاح تشخیص داده نشد ومسکوت ماند ولی در امور مالی تعقیب گردید.

* * *

دولتهای (کوتاه مدت)
و
خدمت تاریخی قوام السلطنه

پس از شهریور ۱۳۲۰ دولتها خیلی متزلزل و (کوتاه مدت) بودند. درچهار سال اول سلطنت پهلوی دوم ۹ نفر فرمان نخست وزیری گرفتند که همه کابینه های چندماهه داشتند با این شرح :

ذکاء الملک فروغی ۶ ماه ـ سهیلی ۵ ماه ـ قوام السلطنه ۶ ماه ـ سهیلی ۱۳ ماه ـ ساعد ۸ ماه ـ سهام السلطان بیات ۶ ماه ـ حکیم الملک ۲ ماه ـ صدرالاشراف ۴ ماه ـ حکیم الملک ۴ ماه .

درسال ۱۳۲۴ پس از واقعه آذربایجان کشور با تشنجات شدیدی روبرو شد. با ردیگر نمایندگان بسراغ یک شخصیت (استخواندار) یعنی قوام السلطنه رفتند که در آن ایام بحرانی (مردمیدان) بود. با اینکه روابط شاه و نخست وزیر پس از واقعه ۱۷ آذر تیره مانده بود ولی نخست وزیری قوام چاره ناپذیر گردید زیرا میتوانست نقش مهمی در باره آذربایجان وروابط با شورویها بازی کند. پس از برارتمایل نمایندگان مجلس، فرمان نخست وزیری قوام صادر گردید. این بار طول مدت نخست وزیری او زیاد شد. پس از واقعه آذربایجان و باافزایش

قدرت شاه عمر دولتها طولانی ترگردید. پس از مرداد ۳۲ مدت نخست وزیری دکتر اقبال به (۴۰ ماه) افزایش یافت که تا آنوقت طولانی ترین ایام زمامداری یک نخست وزیر در زمان محمدرضا شاه بود. ولی وقتی هویدا نخست وزیر شد با (۱۳ سال نخست وزیری) رکورد ار طول مدت نخست وزیری در تاریخ معاصر ایران گردید. افزایش مدت نخست وزیری و کابینه ها عیوبی داشت ولی مهمترین حسن آن ثبات و امنیت و آرامش کشور بود که دولتها میتوانستند برنامه های وسیع عمرانی و آبادانی را در سراسر کشور پیاده کنند. البته باید این حقیقت را قبول کرد که پس از مرداد ۳۲ (بغیر از ایام نخست وزیری دکتر امینی و دکتر بختیار و تا حدی نخست وزیران آخرین سال سقوط رژیم) نقش اصلی را شاه بعهده داشت و نخست وزیران عامل اجرای برنامه های شاه بودند. با تغییر نخست وزیران هیچ تغییری در کشور حاصل نمیشد فقط مهره ها جا بجا میشدند ولی گردش چرخها بر یک محور ادامه داشت.

بهرحال این دوره از نخست وزیری قوام که درخشان ترین ایام نخست وزیری او بود با زیگریهائی که از خود نشان داد از او (یک مرد تاریخی) ساخت که توانست نقش مهمی در بازگشت آذربایجان به ایران) و (تخلیه ارتش سرخ از کشور ما) داشته باشد.

*

مسعود بهنود مینویسد: وقتی حکیم الملک نخست وزیر بود به سفارش بولارد سفیر انگلیس برای خارج کردن آمریکائیها از صحنه تصمیم گرفت که راهی مسکو بشود. تنها راه ارتباط مورخ الدوله سپهر مدیر عامل شیلات بود. حکیمی از او خواست تا ترتیب ملاقات او را با کاردار سفارت شوروی (علی اوف) بدهد. علی اوف در خانه سپهر از حکیمی خواست بعنوان حرکت مساعد انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی را شروع کند تا او بتواند از استالین چنین درخواستی را بعمل آورد. حکیمی فردای آنروز اعلامیه انجمنها را منتشر ساخت. غافل از

اینکه خبر ملاقات او توسط مورخ الدوله به رقیب منتظر یعنی قوام السلطنه داده شده بود که او هم توسط مظفر فیروز علی اوف را از خطر چنین کاری برحذر داشت. گفتگوی مظفر فیروز علی اوف نقشه حکیمی را بهم زد و بدنبال آنهم آجسن معاون وزارت خارجه آمریکا علاء سفیر ایران را خواسته و بحث آنها درباره جواب ایران بپاسخ ویشنسکی درباره شکایت ایران بود. بدنبال آنهم مطالبی مطرح شد که بسفیر آمریکا در تهران تلگراف شد و بدنبال آن شاه ناچار شد به نخست وزیری قوام تن در دهد. در نتیجه شاه حکیم الملک را بوزارت دربار منصوب نمود.

*

مهدی بامداد مینویسد: یکی از وزرای کابینه قوام که مرد درستکاری است میگفت روزی برای موضوعی با تفاق هژیر نزد قوام السلطنه نخست وزیر رفتیم. من با قوام دست دادم ولی هژیر دست قوام را بوسید. هنگامیکه از خانه قوام خارج شدیم من هژیر را ملامت کردم و با وگفتم دست بوسیدن یعنی چه؟ هژیر در جواب گفت که من و موسوی زاده که وزیر دادگستری بود نزد قوام رفتیم. او افتاد پای قوام السلطنه را بوسید. من که چنین حرکتی را از موسوی زاده دیدم پیش خود گفتم اگر پای قوام را نبوسم لااقل دستش را ببوسم. از آنوقت تا بحال من هر وقت قوام السلطنه را می بینم دست او را میبوسم.

*

دکتر ارسنجانی مینویسد: پس از واقعه آذربایجان بشدت برای نخست وزیری قوام فعالیت میکردم. لیدرهای مجلس سید ضیاء الدین طباطبائی و دکتر طاهری با اشاره سر ریدر بولارد سفیر انگلیس که مخالف قوام بود میکشوشیدند که او بنخست وزیری نرسد. آنها میگفتند اگر قوام نخست وزیر شود آذربایجان را بروسها میفروشد و برای جاه طلبی های خود رژیم مملکت را تغییر خواهد داد. بهمین جهت سید محمد صادق طباطبائی - دکتر محمد مصدق - موتمن الملک

را پس از استعفای حکیم الملک نامزد نخست وزیری کرده بودند. دکتر مصدق نپذیرفت. اقلیت مجلس با نامزدی سید محمد صادق طباطبائی مخالفت کرد. موتمن الملک هم حاضر بشنیدن این قبیل حرفها نبود. سرانجام وقتی رأی تمایل در مجلس گرفته شد قوام ۵۱ رای و موتمن الملک ۵۰ رای داشت و قوام در یک مبارزه پارلمانی بسیار رشدید پیروز گردید.

*

یکی از نمایندگان مجلس در مجله خواندنیها چنین نوشت:

سید محمد صادق طباطبائی حق بزرگی بگردن قوام دارد. زیرا قوام و موتمن الملک هریک ۵۰ رای داشتند و فقط یک رأی او بعنوان رئیس مجلس موجب شد که قوام حائز اکثریت شود. تلاش ابوالقاسم امینی و ابوالحسن صادقی هم خیلی موثر بود. وقتی سید محمد صادق نزد شاه میرود شاه دچار تعجب شده میگوید شما دیروز میگفتید کار قوام بجائی نمیرسد و موتمن الملک حائز اکثریت میگردد حالا چگونه قوام با یک رأی برده است. رئیس مجلس میگوید همانطوریکه دیروز عرض کردم دکتر مصدق و مریدانش جداً با نخست وزیری قوام مخالف بودند ولی امروز که بمجلس آمدم دیدم بین نمایندگان شک و تردید پیدا شده و ده نفر از مخالفین قوام میگفتند اگر قوام قول بدهد که شکایت ایران را در شورای امنیت دنبال کند ما با و رأی خواهیم داد. ابوالقاسم امینی با قوام صحبت کرد و او هم قول قطعی داد. اینجانب هم دیدم رأی قوام و موتمن الملک مساوی است برای خاتمه دادن ببحران رأی خود را به قوام دادم. بخصوص که میدانستم در صورت تمایل مجلس موتمن الملک حاضر بقبول نخست وزیری نیست و در حال استراحت میباشد. ولی شاه گفت چنین نیست موتمن الملک قول داد پس از رأی تمایل فوراً قبول نخست وزیری را بنماید. از طرفی ایشان نقشه خوبی درباره آذربایجان تهیه کرده که بعقیده من شایسته نخست وزیری در این روزها بود.

بهرحال شاه با اینطرز حاضر شد بعد از چند سال قوام را بحضور بپذیرد و فرمان نخست وزیری را امضا کند. با اینطرز فرمان نخست وزیری

قوام درهشتم بهمن ۱۳۲۴ امضا وکابینه خودرا تشکیل داد. انتخاب مظفرفیروز بمعاونت نخست وزیری تاثیر بدی درشاه ومجلس داشت بخصوص اینکه او نزدیک به ۶ ماه بودکه روابط خودرا با سیدضیاء بهم زده ورا ه خانه قوام را پیش گرفته بودوکینه عجیبی نسبت بدربار پهلوی داشت.

سیدضیاء بمن گفت مظفربرای مراجعت من به فلسطین آمد. ومثل شمشیربرنده ای دردست من بودکه با توده ایها مبارزه میکردم. وقتی بدیدار شاه رفتم وحمایت خودرا از شاه اعلام داشتم مظفرا زمن جدا شدو شب نوروز ۱۳۲۵ ازمن انتقام گرفت ومرا دستگیرکردوتحویل زندان شهربانی داد.

روزچهارشنبه ۲۲ اسفند موتمن الملک وقوام السلطنه بدعوت شاه نهاررا درکاخ اختصاصی صرف کردند. موتمن الملک به قوام نصیحت کردکه باید درتصمیمات کلی با شاه مشورت کندونباید با اقدامات کوچک وبا تحریک جرایدبه تضعیف مقام سلطنت بپردازد. ولی این مذاکرات تاثیری درقوام نداشت چون علاوه برسیدضیا، سرلشگر ارفع ومیرزاکریم خان رشتی راکه ازمحارم شاه بوددستگیرساخت.

* * *

واقعه آذربایجان وتخلیه
ایران از ارتش سرخ

نقش ارزنده قوام درتخلیه آذربایجان از ارتش سرخ وجلوگیری از تجزیه آذربایجان وکردستان درتاریخ ایران فراموش شدنی نیست. اگر به قوام السلطنه هرایرادی وارد باشد این خدمت او را باید ارج نهاد که با حسن سیاست وتدبیر خاصی توانست بغائله آذربایجان ونقش تجزیه طلبی درآذربایجان وکردستان پایان بخشد. من پیشه وری را در اوایل انتشار روزنامه دادشنا ختم که بعلت دوستی با مرحوم لسانی شروع با نتشار مقالاتی تحت عنوان (از زندان تا کاشان) میکرد. پس از مدتی امتیاز روزنامه (آژیر) را گرفت ومنهم گاهگاهی مقالاتی درروزنامه او مینوشتم. روزنامه اش درچاپخانه دادبچاپ میرسید. درهمان ایام روزنامه اقدام بمدیریت عباس خلیلی رعد امروز بمدیریت مظفرفیروز- مرداد امروز بمدیریت محمد مسعود نزدما چاپ میشدکه کرارا اتفاق میافتاد که این ها آنجا بهم برمیخوردند. پیشه وری مردآرام ومتین وکم حرف وتودار وخیلی بی دست وپا بود. مظفرفیروزکه روزنامه اش ارگان سیدضیاء بودخیلی جسور وپرمدعا ومرتجع بنظر میرسیدوبا روش اشرافی خودبا نتشار روزنامه پرداخته دربیان عقایدش پافشاری داشت مخصوصا به حزب

توده وچپی ها وا زجمله پیشه وری با قلم وزبا ن حمله میکرد. ولی بعداً خودا ودرکا بینه قوا مبا وزرا ی توده ای را بطه نزدیک برقرا رکرد و سرا نجا مبعنوان سفیرا یرا ن درمسکوتعیین شدومدتی هم درپا ریس یک گروه جمهوریخوا ه تشکیل دا دکه کا رش بجا ئی نرسید .

پیشه وری یک روزنا مه دوصفحه ای را بزحمت ا دا ره میکردواز پردا خت هزینه اش هم عا جزبود .بهمین جهت روزنا مه ا ش درعالم مطبوعا ت خیلی جلب توجه نمیکرد .قسمتی ا زمطا لب روزنا مه به آذربا یجان ا ختصا ص دا شت .وقتی ا نتخا با ت تبریزشروع شدپیشه وری خودرا نا مزدنما یندگی کرده بود .هیچکس تصورنمیکردکه ا وحتی در ا مرا نتخا با ت توفیقی دا شته با شد .ولی وقتی بعنوان نماینده ا ول شهر تبریزنا مش ا علام شدمن که ا زنزدیک پیشه وری را میشنا ختم دچا رشگفتی فرا وا ن شدم وتوجه یا فتم که درپس آن قیا فه آرام ونجیب ومظلوم وخیلی سا ده یک چهره قا طع ومصمم ومرموزدیگری وجوددارد که نا شی ا زروا بط پنها نی ونزدیک ا ین روزنا مه نگارقدیمی بامقامات شوروی ا ست که توا نسته بوددرآ ن شرا یط حسا س با دا شتن آنهمه رقیب سرسخت ا نتخا با تی چنین توفیقی بدست آورد .وقتی بتهران با زگشت وبرا ی چا پ روزنا مه به چا پخا نه آ مده بودبا وتبریک گفتم اظهارداشت ا ین کا رمهمی نیست برنا مه دیگری هم هست که ا گرتوفیق حاصل شود برا ی ا یرا ن بخصوص برا ی آذربا یجا ن خیلی مفیدخوا هدبود .پس ا زا فتتا ح مجلس وشرکت پیشه وری درجلسا ت ا ولیه مجلس شورا یملی وفا صله دا شتن ا وا زفرا کسیون پا رلما نی حزب توده زمزمه ها ئی به گوش میرسیدکه ا عتبا رنا مه چندنفرا زجمله پیشه وری ردخوا هدشد .

ا ین ا مرموجب نگرا نی پیشه وری ودوستا نش شدوشا هدبودم که عمیدی نوری ولسا نی چقدرفعا لیت میکردندوا زدوستا ن خوددرمجلس میخوا ستندکه رأی موا فق با عتبا رنا مه پیشه وری بدهند .ولی گروه مخا لف برهبری دکترطا هری ـ ملک مدنی ـ ا میرنصرت ا سکندری، عما دا لسلطنه فا طمی وذوا لفقا ری ودیگرا ن درمخالفت بااعتبارنامه

پیشه‌وری سماجت داشتند. روز اخذ رأی در مجلس بودم که پیشه‌وری از داخل جلسه علنی خارج شد و یکسر بلژ مطبوعات آمد و کنار من نشست و گفت اینجا بهتر است. اگر اعتبارنامه من رد شد باز هم جای من در لژ مطبوعات است. با اینکه او حق داشت و میتوانست در جلسه علنی باشد معلوم نشد چرا بلژ مطبوعات آمده است.

پس از اخذ رأی معلوم شد (آراء موافق و مخالف) مساوی است و با اصطلاح نصف بعلاوه یک نمیباشد و اعتبارنامه رد شد.

مطلبی که همانروز گفته میشد و باور کردنش مشکل بود اینکه دو نفر از اعضای فراکسیون پارلمانی حزب توده (ایرج اسکندری - رحمتقلی خلعت بری) با اعتبارنامه پیشه‌وری رأی مخالف داده‌اند که اگر حتی یکنفر از آنها رأی موافق میداد اعتبارنامه تصویب میشد. دکتر کشاورز که خود در آنوقت نماینده مجلس بوده مینویسد: (حقیقت این است که ایرج اسکندری رأی موافق داد ولی آرداشس آوانسیان بعلت دشمنی با پیشه‌وری در زندان با ورأی مخالف داد که دکتر مصدق هم این اقدام را محکوم کرد.)

پیشه‌وری ناسزاگویان درحالیکه میگفت (این مرتجعین از من انتقام گرفته‌اند) از لژ مطبوعات خارج شد. وقتی دوستان روزنامه‌نگار میخواستند او را دلداری بدهند میگفت من با این سادگیها دست بردار نیستم خیلی زود حساب این مرتجعین مارکدار را خواهم رسید.

این لجبازی فئودالها و مرتجعین آنروز مجلس با اقدام غیر منصفانه‌ای که انجام داده بودند موجباتی را فراهم ساخت که پایه تجزیه آذربایجان کار گذاشته شد.

روزنامه داد در باره رد اعتبارنامه پیشه‌وری چنین نوشت:

بدون اینکه در صلاحیت پیشه‌وری بحثی بعمل آید و معلوم شود این شخص که در دوره حکومت ظلم و سراسر تعدی رضا شاه بیش از ده سال در زندان بسر برده و حتی با و نگفته‌اند چرا در حبس هستی؟ این کسی که حتی پرونده‌ای هم نداشت که برایش حکم محکومیت صادر نمایند. این

کسی که فعلا" از مال دنیا دستش تهی وفقط متکی بسوابق آزادیخواهی خودش میباشد چه اشکالی درکارش هست که نسبت با عتبارنامه او مخالفت میشود؟ اگر نسبت بجریان انتخابات تبریز اشکالی بود چرا اعتبارنامه ثقة الاسلامی ـ اسکندری وچندتن دیگر تصویب شد؟ اگر شخصیت پیشه وری مورد اعتراض بود کدامیک از مخالفین درجلسه علنی دراین خصوص مختصر اظهاری نمودند که ذهن سایرین روشن شده باشد. جالب این بود که اعتبارنامه پیشه وری باید با نصف بعلاوه یک از عده حاضر رد شود با پنجاه ویک رأی مخالف از یکصدنفر عده حاضر... با اینکه اعلام شد باید مجددا" اعتبارنامه برأی گذارده شود ولی متولیهای مجلس کاری کردند که اعتبارنامه رد شده تلقی گردید."

با اینطرز پیشه وری که بارد اعتبارنامه اش دچار عصبانیت زیادی شده وبدنبال آنهم روزنامه آژیر توقیف گردیده بود مأیوس از تهران روز سوم شهریور ۱۳۲۴ عازم تبریز گردید و موجودیت (فرقه دمکرات) را ضمن بیانیه ای بزبانهای فارسی وترکی اعلام داشت. عمال فرقه دمکرات چندسازمان دولتی را اشغال کرده ونیروی شوروی سربازان ایرانی را درسربازخانه ها زندانی کردند وسرتیپ درخشانی فرمانده لشگر هم مقاومتی نکرد ودرنتیجه پیشه وری بعنوان صدر فرقه ونخست وزیر آذربایجان تشکیل حکومتی را اعلام نمود. اولین اقدام او تشکیل کنگره خلق آذربایجان بود که روز ۲۴/۷/۲۹ وسیله حاج عظیم خان برادر ستارخان افتتاح شد و پیشه وری دراین کنگره چنین گفت:

ما اول درآذربایجان حکومت ملی بوجود میآوریم. ماخود مختاری آذربایجان را بدست آورده وسایر ایالات نیز از بتکار ما درسی گرفته مملکت خودرا آباد وسربلند خواهیم ساخت. این کنگره وظیفه مجلس موسسان را بعهده دارد. دراین کنگره اعلام شد، مردم آذربایجان باصول مشروطیت واجرای قانون اساسی وفادارهستند واصول مختاریت را برای امور داخلی با استفاده از قانون اساسی اجرا میکنند. بدون آنکه بتمامیت واستقلال ایران خللی وارد آید. مجلس ملی ایجاد

حکومت ملی را که مستقیماً امور داخلی ما را اداره میکند لازم میداند.
کنگره سپس ۳۹ نفر را انتخاب کرد که انجام انتخابات مجلس ملی
واجرای تصمیمات کنگره ملی را تا تشکیل مجلس ودولت ملی بعهده
خواهد داشت .

روز ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴ مجلس ملی آذربایجان بریاست شبستری
شروع بکار کرد و پیشه وری کابینه خود را باین شرح معرفی نمود :
۱ـ سید جعفر پیشه وری نخست وزیر ۲ـ دکتر سلام الله جاوید وزیر کشور
۳ـ جعفر کاویان وزیر قشون ملی ۴ـ دکتر مهتاش وزیر کشاورزی
۵ـ محمد بیریا وزیر فرهنگ ۶ـ دکتر اورنگی وزیر بهداری ۷ـ غلامرضا
الهامی وزیر دارائی ۸ـ یوسف عظیما وزیر دادگستری ۹ـ کبیری
وزیر راه و پست وتلگراف ۱۰ـ رضا رسولی وزیر تجارت واقتصاد ملی
۱۱ـ تا تعیین وزیر کار نخست وزیر بر امور آن نظارت میکند .

سپس مجلس ملی زین العابدین قیامی را بریاست دیوان تمیز
وفریدون ابراهیمی را بدادستانی آذربایجان انتخاب نمود .

بدنبال واقعه آذربایجان روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ طی تظاهرات وسیعی
که در سراسر کردستان صورت گرفت (حکومت کردستان آزاد) تشکیل شد .
روز دوم بهمن مجلس ملی کردستان منعقد و قاضی محمد را بسمت صدر
حکومت ملی تعیین نمود . بدنبال این اقدام شیخ بابا به عنوان
نخست وزیر ـ سیف قاضی بعنوان وزیر جنگ منصوب گردیدند . ضمناً
ملامصطفی بارزانی وعمرخان شکاک وعده دیگری از روسای قبایل
بمقام ژنرالی منصوب ودر رأس نیروهای مسلح کرد قرار گرفتند .

در همانوقت در مطبوعات نوشته شد که تشکیل حکومت کردستان
بدنبال ملاقات قاضی محمد با میرجعفر باقراوف در باکو و مساعدت
وپشتیبانی دولت شوروی وارتش سرخ صورت گرفت . سران کردستان
از جمله ملامصطفی بارزانی ، کرارا بشوروی رفته و روسها همه آنها را
وادار کرده بودند که پیشوائی قاضی محمد را بپذیرند و الا آنها بسهولت
زیر بار یکدیگر نمیرفتند .

*

پس از واقعه آذربایجان گروهی از افسران فراری ارتش بآنها پیوسته وطی بیانیه‌ای چنین اعلام داشتند:

چون همکاری با سازمان ارتش که آلت بی اراده ارتجاع واستعمار وعمال بی وطن است درنظر هرآزادیخواهی خیانت محسوب میشود. لذا برای ما ادامه خدمت مقدور نبود ودراین دقایق تاریخی که برادران قهرمان آذربایجانی ما جانبرکف درراه استقلال ایران مشغول فداکاری هستند متفقاً با ارتش ملی که از برادران آزادیخواه وپاکدامن ودلاور تشکیل شده ملحق میشویم.

سرگرد جعفر سلطانی ـ سروان جودت ـ سروان نصیری ـ ستوان یکم دبیرنیا ـ ستوان دوم کوپال ـ ستوان دوم آریان تاش ونفر دیگر

*

تفرشیان درباره افسران فرقه دمکرات چنین مینویسد:

نیروهای مسلح آذربایجان چهار نوع بودند. عده‌ای از اعضای فرقه دمکرات که با چریکهای زیردست خود قیام کرده بودند خودشان بخود درجه داده واز طرف فرقه تائید شده بودند که نامشان افسران فدائی بود. عده‌ای از مسئولین حزبی بودند که فرقه بآنها درجه افسری داده بود. عده‌ای هم در دانشکده تاره تاسیس شده فرقه آموزش نظامی دیده بودند. عده‌ای هم ما بودیم که با درجات خود از ارتش بفرقه دمکرات پیوسته بودیم که ۷۰ نفر بودیم که ستون فقرات ارتش را تشکیل میدادیم. افسران فدائی هیچکس را قبول نداشتند. روزی همه ما را به باشگاه افسران دعوت کردند. کنفرانسی با حضور پیشه‌وری ـ بی ریا ـ کاویان وزیر جنگ تشکیل شد. کار به جنجال وفحاشی پیشه‌وری بیکی از افسران کشید. زیرا تبلیغات شدیدی علیه ما میشد. حتی در مواردی برفقای ما تیراندازی شد. سرگرد صفوت فرمانده وقت دانشکده افسری درمحل خدمت کشته شد. سرگرد خلعت بری را از پشت بگلوله بستند ولی نجات یافت. یکروز پیشه‌وری برای سرکشی بسربازخانه میآمد. ستوان دیانت افسر نگهبان درآشپزخانه ناظر تقسیم غذا بود. پیشه‌وری به او

میگویدچرا دردفترکارش نبوده میگویددرتقسیم غذا نظارت میکرده است .پیشه وری عصبانی شده بسربازها دستورمیدهدا وراکتک بزنند. چون سربازها حاضرنمیشوندبه اسکورت خوددستورمیدهدکه اورامضروب میسازندواین عمل موردا عتراض سرابازها قرارمیگیردکه قصد اعتصاب داشتندولی جلوی آن گرفته شد. ×××

درهمان ایام روزنامه ها نوشتندکه عده ای ازاعضای فرقه دمکرات به خانه لیقوانی ریخته پیرمردصدساله راکشان کشان بخارج برده سر اورا با سنگ متلاشی کردند .یک پسراوراکشتند .چوان ۱۸ساله نوه او را با تیرزدند .مادرش اورا دربغل گرفته التماس میکردکه اورانکشند ولی اورا ازدامان مادرگرفته قطعه قطعه کردند .زنها به صحراوکوهها گریختند .گفتندمحرک اصلی این جنایت فجیع آرا داشس وکیل ارامنه شمال درمجلس بودکه پرونده تنظیم شده حاکی ازهمین امرمیباشد .

*

فرخ مینویسد : روزچهارم آبان ۱۳۲۴حمله فدائیان فرقه دمکرات بپادگانهای نظامی آغازشدوپیش ازهمه شهرمیانه بتصرف دمکراتها درآمد .با این ضربت دولت مرکزی آگاه شدکه فدائیان با اسلحه ای که توسط دستهای مرموزبین آنان پخش شده عملا"شروع بجنگ کرده اند. دولت باوابسته نظامی شوروی برای اعزام قوا به آذربایجان مذاکره میکند ونیروهم میفرستدکه مقامات شوروی درشریف آباد جلوی نیروها را میگیرند .فرمانده نیروهای شوروی درایران هم با عزام قوا اعتراض کردوآنرا عمل خصمانه ای نسبت به ارتش سرخ نامید .

فدائیان فرقه روز ۲۵آبان بسراب ریختند .ستوان یکم ضیاء مهر و ۱۷ نفردیگررا به بیابان بردندوآنها را درحالیکه زنده بودند قطعه قطعه کردند .وقتی فدائیان بمراغه رسیدنداول شهردارمراغه راکشتند .درمشکین شهرچنان کشتاری براه انداختندکه مرکزرابشدت تکان داد .پس ازدستگیری ستوان اردبیلی آنقدرگلوله به تن او شلیک کردندکه بهنگام دفن جنازه کسی نتوانست اورا غسل بدهد .

سروان ادیب امینی (برادرداودمؤیدامینی نماینده‌سابق مجلس ازاردبیل)راچندکیلومتردورازشهربرده‌بطرزوحشتناکی مقتول ساختندبخاطرانگشترطلائی دستش انگشت اوراقطع کردند .چندافسر دیگرراکشته‌چنان دفن کردندکه‌پاهایشان روبهوابود .عدل الدوله کبیری روز۲۹ مردادبا عده‌ای تفنگچی بمراغه‌میرودوضمن توقیف متنفذین بمقامات مسئول شهراخطارمیکندکه‌چون ارتش خلق‌تشکیل شده‌دیگراحتیاجی بقوای انتظامی نیست‌که‌مامورین اوراتوقیف میکنندولی کماندوئی شوروی مخالفت میکند .پس ازچندی یحیی سالار فرماندارشهرمراغه‌وسرهنگ امین آزادرئیس انتظامات شهر برای پاره‌ای مذاکرات بکماندوئی شوروی دعوت میشوندولی هنگام‌مراجعت توسط گماشتگان کماندوئی شوروی‌هدف‌گلوله‌قرار میگیرند .فرماندارجابجافوت میکندولی سرهنگ امین آزادکه‌زخمی میگرددتوسط مامورین کبیری درطویله‌ای زندانی شده‌وچندروزبعد اورابه‌شیشوان برده‌بقتل میرسانندوجنازه‌اش رابچاه‌میاندازند . بیچاره‌سرهنگ امین آزادوقتی هدف‌گلوله‌قرارمیگیردوصیت نامه برای همسرش مینویسدوتوسط استوارهمکارخودمیفرستدکه‌اوهم‌نامه ووصیت نامه‌رابدمکراتها ه یدهد .

لشگرآذربایجان باامضای قراردادسرتیب درخشانی تسلیم فرقه‌دمکرات شدولی تیپ رضائیه‌ازخودرشادت نشان‌دادوتمام‌سلاحهارا نابودکردتابدست دمکراتها نیفتد .

پس ازقیام‌پیشه‌وری درآذربایجان من بعنوان استاندار انتخاب شدم .حضوراعلیحضرت شرفیاب شده‌گفتم‌چون کمیته‌فرقه دمکرات تشکیل شده‌بایدبفرمانده‌لشگرآذربایجان دستورداده‌شود که‌شبانه‌هر۷ تن سران فرقه‌رادستگیرکرده‌ازبیراهه‌بتهران بیاورند . اعلیحضرت به‌آقای شکرائی دستوردادندکه‌درباره‌این پیشنهاد در جلسه‌محرمانه‌ای باحضورصدرالاشراف نخست وزیر- زندوزیرجنگ - ارفع رئیس ستادارتش تصمیم‌گرفته‌شود .دراین جلسه‌قرارشددونفر

افسر مورد اعتماد به آذربایجان رفته آنها را دستگیر کنند. آنها با هواپیما رفتند ولی دست خالی برگشتند وقتی علت را جویا شدم گفتند سرتیپ درخشانی فرمانده لشگر آذربایجان دستور محرمانه را اجرا نکرده و گفت صلاح نمیدانم که اعضای کمیته مرکزی فرقه دمکرات توقیف شوند زیرا ممکن است این امر در بعضی نقاط منجر بشورش و آشوب شود.
وقتی بسرلشگر ارفع گفتم این افسر باید بعلت تخلف تسلیم دادرسی ارتش گردد گفت میانه سرتیپ درخشانی با روسها خوب است و تغییر او صلاح نمیباشد. من میخواستم سرلشگر کیکاوسی را بعنوان فرمانده ارتش همراه خود ببرم. به آنها گفتم کنار آمدن فرمانده لشگر با روسها دلیل انحراف از وظایف است.

در مرداد ۲۵ هیئتی بریاست پیشه وری از تبریز بتهران آمدند و در باغ جوادیه (ارباب مهدی یزدی) اقامت کردند که عبارت بودند از پیشه وری ـ دکتر جاوید ـ پادگان ـ ژنرال پناهیان رئیس ستاد فرقه دمکرات ـ فریدون ابراهیمی و سرهنگ مرتضوی و چند تن دیگر که جلسه ای در منزل قوام تشکیل شد. تقاضای آنها این بود که افسرانی که از ارتش گریخته و بفرقه پیوسته اند مورد بخشودگی قرار گرفته ترفیع آنها داده شود. سرلشگر رزم آرا رئیس ستاد ارتش گفت اینکار امکان ندارد و نظام ارتش بهم میخورد آنها افسران فراری هستند. ژنرال پناهیان گفت اینها کسانی هستند که نهضت دمکراتیک آذربایجان را بوجود آورده اند و مورد تائید میباشند و باید ترفیع آنها داده شود. مظفر فیروز از پیشنهاد پناهیان جانبداری کرد و گفت اگر شاه با این پیشنهاد موافق نیست دولت با تصویبنامه اینکار را انجام خواهد داد. ولی پناهیان گفت توشیح شاه لازم است. مظفر فیروز بعداً همراه هیئت حضور شاه رسیدند. اعلیحضرت صریحاً نظر رزم آرا را تائید کردند و گفتند هرگز نمیتوانم خلاف قانون اساسی و نظام ارتش به افسران فراری ترفیع بدهم. بعداً هم بوزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش گفتند من در صورت اجبار حاضرم از سلطنت کناره گیری کنم ولی عملی

خلاف مصالح کشوروپاشیدگی ارتش انجام نمیدهم .اگر دستم قطع شود این ترفیعات را امضاء نخواهم کرد .

*

منشورگرکانی درکتاب سیاست شوروی درایران درباره پیشه وری چنین مینویسد :

هنگام برچیده شدن حکومت مساوات تیها دربادکوبه دونفر از افراد فعال آنها بنام عبدالعلی وعباسقلی اهل بادکوبه درهمسایه آقایف (بهرام ومحرم)درمحله چمبره کندی درخانه خودجلسات مخفی داشتندو یک پسربچه خوش صورت بنام میرجعفرفرزند میرجواداهل مثلث خلخال که پدرش درده شغل چاوشی داشت وعمویش دربادکوبه گدائی میکرد خانه شاگردصاحبخانه بود .بعداز انحلال حکومت مساوات میرجعفربا تماس با (آقایف ها)واردکمیته عدالت گردید .درسال ۱۲۹۹ پس از هجوم بلشویکهای روس به انزلی وغازیان همراه باکارگردانان کمیته ایالتی قفقازکه درصدرآنها بهرام ومحرم آقایف بودندواردایران شدونام فامیل خودرا پیشه وری گذاشت .وهمیشه بعنوان عامل شورویها فعالیت میکرد .

*

روزنامه ایران تریبون پیشه وری راچنین معرفی میکند :

میرجعفرجعفراوف میگفت پدران اوازخلخال به آذربایجان شوروی رفته اندوغیرازیک برادرکس دیگری درآنجا نداشت .بعداز ختم واقعه جنگل باتغییرنام باسم سیدجعفرپیشه وری بتهران آمد . او سندیکای کارگران چاپخانه ها راکه خیلی فعال بودبوجودآورد . و پس ازشناسائی توسط مامورین شهربانی دستگیرشد .

پیشه وری بادکترسلام الله جاویدبکاشان تبعیدشدوپس ازشهریور ۲۰که اززندان وتبعیدخلاصی یافت درتهران بکاردولتی پرداخت و رئیس شرکت تعاونی اداره ای شدکه آقای داراب متصدی آن بود . داراب نام (اسداف)را داشت ورئیس تامینات حکومت بلشویکی گیلان بوده است. اسداف یا داراب نقشه ترورسرتیب زاهدی راکه در

گیلان طرح شده بود به زاهدی داد و زاهدی در آن موقع همه کاره گیلان بود و با این خبر جان خود را نجات داد. بهمین جهت وقتی زاهدی نخست وزیر شد دارا ب از بند پهلوی بوکالت انتخاب گردید.

*

پیشه وری کیست ؟

پیشه وری خود را چنین معرفی میکند: از نظر زندگی خصوصی سرگذشت من طنطنه و تشعشعی ندارد. در زاویه خلخال در ۱۲۷۲ متولد شدم. در ۱۲ سالگی با خانواده خود به قفقاز مهاجرت کردم. در مدرسه ای که تحصیل میکردم وارد کار شده مانند یک مستخدم ساده کار میکردم. پس از خاتمه تحصیل در همانجا بمعلمی پرداختم. پس از انقلاب کبیر، اقیانوس نهضت اجتماعی مرا هم مانند سایر جوانان معاصر از جای خود تکان داد و بمیدان مبارزه سیاسی انداخت. در آزادی ملل روسیه عملاً" دخالت داشتم. علاوه بر مبارزات آزادیخواهی یک نظر ملی مرا تحریک میکرد و میدانستم که نجات و سعادت ملت و میهن من در پیشرفت رژیمی است که انقلابیون روسیه میخواهند. و اگر غیر از لوای پر افتخار لنین بیرق دیگری در روسیه در اهتزاز باشد استقلال و آزادی ملت

ایران همیشه در معرض خطر خواهد بود. نهضت جنگل مرا هم مانند همه آزادیخواهان ایران جلب نمود. با تفاق دوستان صمیمی خودکه اغلب آنها توی حزب توده هستند زیر آتش گلوله توپ پیش میرفتیم. غذای روحی ما ایمان وعقیده بود. وقتی در ردیف آزادیخواهان بزرگ بودم هرگز خودرا بزرگ نمیدانستم و از نظر خود همان آدم ساده وبیغرضی بودم که دستمال دست گرفته شیشه های مدرسه را پاک میکرد. حال که ۵۰ سال از عمرم میگذرد و ۳۰ سال آنرا در مبارزه سیاسی و در زندانها بسر برده ام خودرا همان مستخدم زحمتکشی که در مدرسه خدمت میکرد میدانم و برای همان طبقه چیز مینویسم. در جریان نهضت جنگل بتهران آمدم و شورای مرکزی اتحادیه کارگران را تشکیل و روزنامه حقیقت را منتشر کردم. در دوره رضا خان چهار بار مرکز مارا منحل کردند ولی پنجمین مرکز را تشکیل داده فعالیت مطبوعاتی را به اروپا منتقل کرده و نشریات خودرا توانستیم از دیوار چینی که پلیس رضا خانی دور ایران کشیده بود بایران برسانیم. بالاخره در سال ۱۳۰۹ توقیف شدم. هشت سال تمام در قصر بغیر از ما زندانی سیاسی دیگری نبود. میخواستند ما را بمرگ تدریجی نابود کنند. بعد از ۸ سال ۵۳ نفر را نزد ما آوردند. همه تحصیل کرده و کتاب خوانده بودند ولی تجربه ما را نداشتند و در نبرد سیاسی پخته و ورزیده نبودند. در سال ۱۳۱۹ پس از ده سال زندان بکاشان تبعید گردیدم. بیست روز بعد از شهریور ۲۰ توانستم رهائی یافته خودرا بتهران برسانم.

*

احسان طبری مینویسد: پیشه وری از کمونیستهای قدیمی بود که در جنبش گیلان مقام وزیر را داشت. بعدها دبیر اول حزب کمونیست ایران شد. با عنوان (پرویز) سرمقاله های روزنامه حقیقت را مینوشت. موقع بسلطنت رسیدن رضا شاه مقالات مخالف مینوشت و شهرت یافت. در سال ۱۳۰۹ دستگیر و زندانی شد که مورد اهانت زندانیان از جمله روستا و آرداشس قرار میگرفت. پس از شهریور ۲۰

وقتی ا ززندا ن آ زا دشدوروزنامه آ ژیررا مینوشتبامقامات آذربایجان شوروی تما س گرفت وبه با کودعوت شد .ا زوضع آ نجا را ضی نبود . در مرا جعت بمن میگفت درآ نجا فقط ا فرا دچا کرصفت زندگی میکنند . درموقع مردن رضا شا ه تسلیتی نوشت که مسلما" ا ین عمل اوبدستور با قرا وف بودکه موجب ا خرا جش ا زحزب توده شدکه کنگره ا ول حزب تصمیم گرفت .

وقتی فرقه دمکرا ت درآ ذربا یجا ن تشکیل شدوسا زما ن حزب توده آ ذربا یجا ن ا علام کردکه بفرقه دمکرا ت ملحق میگرددا ین عمل موجب عدم رضا یت گروه رهبری حزب توده شدونا مه ا ی به ا ستا لین نوشت و موضوع را موردا نتقا دقرا ردا د .ولی ا ستا لین انگشت تهدید را نشا ن دا دکه همین ا مرکا فی بود .با قرا وف مدعی تصرف آذربا یجا ن ا یرا ن بودومیگفت ا گر ۵میلیون آ ذربا یجا ن جنوبی به ۳ میلیون آ ذربا یجا ن شما لی ملحق گرددما دا را ی جمهوری ۸میلیونی خواهیم شدوشرکت من دردفترسیا سی حزب کمونیست شوروی تأ مین ا ست .
با قرا وف ا زطرف بیریا به ا ستا لین معرفی شده بود .درواقعه آذربایجان حسا بها ی شوروی درجدا ئی آ ذربا یجا ن درست درنیا مدوتوطئه ها ی ا مپریا لیسم آ مریکا وا نگلستا ن ا ین کا ررا عقیم سا خت وبجا ی دیکتا توری پیشه وری دیکتا توری پهلوی را جا یگزین نمود .

*

دکترا رسنجا نی مینویسد : پیشه وری وقتی روزنا مه آ ژیررا منتشرمیکردمن درآ پا رتما ن روزنا مه "دا ریا "دوا طا ق با ووا گذا ر کردم .روزها با هم بحث میکردیم .پیشه وری بنما یندگی ازطرف کارگران وروشنفکرا ن آ ذربا یجا ن درکنگره حزب توده شرکت کردونامزدکمیته مرکزی بود .توده ا یها دسته بندی کرده ا عتبا رنا مه ا ش را ردکردند. بدنبا ل ردا عتبا رنا مه ا ش درمجلس کینه عجیبی ا زحزب توده دردل ا وبا قی گذا شت .پیشه وری که با عینک دسته شکسته وپا لتوپشت میز می نشست وچیز مینوشت میگفت لیدرها ی حزب توده خا ئن هستندو

این فکلی ها به آزادی مملکت خیانت میکنند. او خود را کمونیست میدانست. روز فوت رضا شاه ضمن انتقاد از اعمال او به محمدرضا شاه تسلیت گفت. اینکار او موجب تحریک زعمای حزب توده شد و همه جا او را خائن میخواندند. پیشه وری در میهمانی دوشنبه های دربار حضور می یافت. پیشه وری شرح صرف نهار خود را با شاه و جریان شرفیابی را برایم شرح میداد. پیش از عزیمت به آذربایجان میگفت هیچ امیدی بحزب توده ندارد و باید تشکیلات تازه ای بوجود آورد و دوکان لیدرهای حزب توده را بست. یکروز به فریدون ابراهیمی که از حزب توده طرفداری میکرد دشنام داد که ابراهیمی تحت تاثیر منطق پیشه وری قرار گرفت. وقتی پیشه وری در آذربایجان فرقه دمکرات را تاسیس نمود همه جا حزب توده را منحل ساخت و امیرخیزی مسئول تشکیلات حزب توده را بتهران تبعید نمود. از تهران هرکس بدیدن پیشه وری میرفت از حزب توده بشدت انتقاد میکرد. انور خامه ای هم بمن میگفت حزب توده هیچگونه موافقتی با فرقه دمکرات آذربایجان ندارد و ما نمیدانیم چرا پیشه وری تشکیلات حزب توده را منحل ساخته است. تا سه روز حزب توده سکوت کرد ولی با مشورت شورویها با لحن موافقی از فرقه دمکرات یاد کرد. بهمین جهت حزب توده در مازندران و گیلان و خراسان بدنبال سازمانهائی بود که برای خودمختاری تلاش کنند.

*

خلیل ملکی درباره پیشه وری چنین مینویسد:

قبل از شهریور ۲۰ وقتی بزندان افتادم آرداش که جزو ۵۳ نفر بازداشتی بود، پیشه وری را موجودی قابل ترحم میدانست که در تمام مدت زندگیش محروم بوده است. من پس از منتقل شدن بکریدور هفت وقتی دیدم پیشه وری را بکلی منفرد ساخته و غیر از دو سه زندانی سیاسی قدیم کسی با او رفت و آمد نمیکند بدیدارش رفتم. او از خاطرات خود از ایام معلمی در دهات تا وزارت کشور حکومت جنگل و پس از آن برایم تعریف کرد. من رفقای دیگر از ۵۳ نفر را ملامت کردم که چرا بدون

مطالعه پیشه وری را با یکوت کرده اندوا زاطلاعات او که دست کم جنبه تاریخی دارد استفاده نمیکنند. قرار شد که جلسات عمومی در یکی از اطاقهای ما تشکیل شود و پیشه وری از تجربیات انقلابی خود و تاریخ حوادثی که مستقیماً در آن دخالت داشته برای ما صحبت کند. این جلسات سخنرانی و مشورت توأم با بحث خیلی آموزنده بود و لازم وضروری بنظر رسید. با این ترتیب پیشه وری از حالت انزوا و بایکوت شدن بیرون آمد.

در کریدور ۷ غیر از زندانیان سیاسی امیرجنگ و چند نفر دیگر از بختیاریها هم بودند. روزی پیشه وری از مصدر امیرجنگ خواسته بود که بعد از ظهرها با پوتین و صدای بلند راه نرود که این مطلب به امیرجنگ گران آمد و پیشه وری را تهدید کرده بود که بمصدر خود امر کرده است در صورت لزوم چکمه آهنی بپوشد. من از این قدرت نمائی او در برابر پیشه وری ضعیف بسیار ناراحت شدم. عصر آنروز وقتی امیرجنگ خواست هنگام قدم زدن وراجی کند و مایل بود که با او قدم بزنم پیش پیشه وری رفتم و امیرجنگ اینکار را جوابی بحرفهای ظهرش تلقی کرد.

بعد از شهریور ۲۰ وقتی پیشه وری خواست در نخستین کنگره حزب توده شرکت کند بعلت تحریکات آرداشس در پشت پرده تصمیم گرفتند اعتبارنامه پیشه وری را که از طرف آذربایجانیها برای شرکت در کنگره انتخاب شده بود رد کنند. من با این امر مخالف بودم. در حضور نوشین به آرداشس گفتم شما که نمیخواهید با پیشه وری همکاری کنید پس با چه کسی قصد همکاری دارید؟ بهمین جهت اعتبارنامه او بی سر وصدا کنار گذاشته شد.

باید بگویم اعتبارنامه پیشه وری حقاً در مجلس شورایملی رد شد زیرا سندی وجود داشت که قنسول شوروی در آذربایجان رسماً برای انتخاب پیشه وری بکمیسیون انتخاب فشار آورده بود. البته این ایراد بر هبران حزب توده هم وارد بود. کنار گذاردن او با این خاطر نبود. پیشه وری هم صبر کرد تا در زمان حکومتش در آذربایجان از

رهبران حزب توده انتقام بگیرد. اگر این اختلافات کودکانه وجود نداشت شاید وضع آذربایجان شکل دیگری بخود میگرفت.

ملکی درباره واقعه آذربایجان مینویسد: از آذربایجان اخبار وحشتناکی میرسید که نه تنها اصلاح طلبان بلکه اعضاء محافظه کار کمیته مرکزی نیز از شنیدن آن برخود میلرزیدند. کمیته مرکزی حزب توده مرا با اختیارات تام مامور کرد که به تبریز بروم و در سازمان ایالتی آذربایجان تصفیه کامل و اصلاحاتی را اجرا کنم. دکتر جودت استاد دانشگاه هم خواست با من بیاید که قبول کردم و به تبریز آمدو در کلیه اقدامات هم آهنگ بودیم. اینک شمه ای از وضع سازمان ایالتی آذربایجان و شورای متحده بریاست بیریا را باطلاع میرسانم:

اکثریت بزرگ اعضای حزب توده را در تبریز مهاجرها تشکیل میدادند و رفتارشان طوری بود که در بعضی موارد شورویها هم ناراضی میشدند. زیرا رفتارشان بیشتر موجب جدائی مردم و طبقات محروم و دیگران از حزب میشد. اما عده ای از افسران جوان اهل باکو یا آذربایجان قلباً با این مهاجران تجزیه طلب موافق بودند. آنها میخواستند زبان ترکی زبان رسمی باشد. میتینگ ها و تظاهرات بیشتر بتظاهراتی که ممکن بود در باکو برگذار گردد شباهت داشت تا بتظاهراتی که حزب توده در تهران داشت. در کمیته شهرستان تبریز دیدم که ۶ عکس استالین را با هم بدیوار نصب کرده اند. من ۵ عکس را بدست خود کندم و گفتم این یکی باشد کافی است مشروط براینکه عکسهای خیابانی - ارانی - ستارخان - باقرخان و سایر انقلابیون ایرانی را در پهلوی عکس استالین نصب نمائید. در کارخانه ها عکسهای متعددی از افسران و ژنرالهای شوروی بر دیوارها کوبیده شده بود دستور دادم این عکسها را فرو آورده در صورت لزوم عکسهائی از رهبران انقلابی نهضت مشروطه و نهضت توده جای آنها نصب شود. درباره عکس بزرگ استالین که بر بالای سر بیریا رئیس شورای متحده نصب بود در جلسه مشترک کمیته ها سخن گفتم و همه اعضاء آنرا تائید کردند که باید

عکس پائین آورده شود. ولی بیریا فرمانده بیسوادو مقتدر و بلامنازع شورای متحده تبریز اعتنائی نداشت تا عاقبت شبی درخانه خود بیریا از او قول گرفتم که عکس استالین را بآن شکل بالای سرخود نزنند. عکس کذائی پائین آمد اما درتوی پنجره مجاور میز بیریا جای گرفت.

پیشه وری با دراختیار گرفتن رادیو تبریز بشدت بدولت مرکزی حمله میکرد و میگفت آزادیخواهان تهران وسایر نقاط کشور اشخاص عاجز و زبونی هستند و باراده و قدرت خود اعتمادی ندارند و در انتظار نجات دهنده ای از خارج هستند. چرا از آذربایجان یاد نمیگیرند؟

این قبیل اظهارات که از پیشه وری آرام یک دیکتاتور قلدر ساخته و بشدت همه گروهها را مورد حمله قرار میداد بقدری تولید ناراحتی کرده بود که حتی بزرگ علوی از سران حزب توده در روزنامه رهبر چنین نوشت: (آقای پیشه وری - ما در زیر سرنیزه های حکومت نظامی مبارزه میکنیم ولی پشت شما به استالین گرادگرم است.)

*

درهمان ایام در رسانه های گروهی گفته شد که حکومت جدید آذربایجان از کلیه کارکنان دولت در شهرهای آذربایجان تقاضا کرد که همچنان بکار خود ادامه بدهند. همچنین این حکومت کلیه کنسولگریها را محترم میشمارد و رادیو مسکو برنامه حکومت جدید آذربایجان را چنین اعلام کرد:

۱- ایجاد یک دولت ملی در آذربایجان

۲- باید تشکیلات دولتی از هرگونه خرابکاری و فساد پاک شود.

۳- زبان آذری در کلیه مدارس تدریس شود.

۴- دولت آذربایجان سعی میکند که صنعت و تجارت را از هر جهت تقویت کرده و توسعه دهد.

۵- باید در اصول تشکیلات اداری تجدید نظر بعمل آید تا حقوق عموم محفوظ بماند.

درهمانموقع روزنامه تایمز لندن چنین نوشت: بوین وزیر

خارجه انگلستان اظهار داشت که درکنفرانس مسکو نزدیک بود قضیه ایران حل شود و در ملاقات با استالین با و پیشنهاد کرد که کمیسیونی از نمایندگان آمریکا و شوروی و انگلیس با ایران اعزام و طی طرحی بدولت ایران پیشنهاد کنند که در سراسر ایران و از جمله آذربایجان انجمنهای ایالتی و ولایتی تشکیل گردد. استالین با این پیشنهاد موافقت کرد ولی بعلت مخالفت مولوتف وزیر خارجه شوروی پیشنهاد مزبور بمرحله اجرا نرسید. از قرار معلوم مولوتف به استالین گفته بود با اندکی انتظار سراسر ایران تحت نفوذ شوروی قرار خواهد گرفت بهمین جهت استالین را وادار کرد که با پیشنهاد بوین مخالفت کند.

*

دکتر انور خامه‌ای مینویسد:

در شهریور ۱۳۲۴ که دولت شوروی میدید جنگ دارد پایان می یابد و نیروهای ارتش سرخ باید از ایران خارج شوند تصمیم گرفت بنام جنبش خودمختاری آذربایجان که هنوز در اشغال او بود حکومت خودمختاری درست کند و آنرا وسیله اعمال فشار بر دولت ایران جهت تامین منافع خود مانند امتیاز نفت شمال قرار دهد و سرانجام اگر اوضاع مساعد بود این استان را از ایران جدا کند. برای این منظور پیشه‌وری - غلام یحیی دانشیان - دکتر جاوید و چند تن از عمال دیرین خود را مامور تشکیل فرقه دمکرات ساخت. اما این عده نه سازمانی داشتند و نه پیروان زیادی، چاره‌ای نبود جز اینکه سازمان حزب توده و شورای متحده کارگران در آذربایجان با این فرقه خلق الساعه ملحق گردند. آتاکیشیف معاون میرجعفر باقروف دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان شوروی که برای پیاده کردن این نقشه به تبریز آمده بود رهبران کمیته ایالتی حزب توده را احضار و به آنها دستور داد که فوراً ویکجا بفرقه دمکرات ملحق گردند. آنها هم فرمان را اجرا کردند و بدون آنکه بکمیته مرکزی حزب توده اطلاع دهند بیانیه‌ای صادر کردند و ضمن آنکه ایرادهائی از حزب گرفتند جدائی خود را از حزب توده و

الحاق بفرقه اعلام نمودند. این خبر برای تمام اعضای حزب توده بویژه رهبران حزب ناگوار بود. چون طبق اساسنامه حزب اگر افراد یا سازمانهائی ایراد داشتند باید در کنگره یا کنفرانس فوق العاده حزب مطرح کنند و یا لااقل پیشنهاد اصلاحاتی بحزب بکنند که اگر ترتیب اثری به آن داده نشد دست بچنین اقدامی بزنند نه اینکه خود سرانه جدائی خود را اعلام دارند. سرانجام جلسه مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش تشکیل شد. در این جلسه هیچکس جرئت نکرد از عمل کمیته ایالتی آذربایجان دفاع کند و با اینکه همه میدانستند کار کمیته ایالتی آذربایجان بدستور شوروی بوده تصمیم گرفتند ضمن تائید فرقه دمکرات آذربایجان عمل کمیته ایالتی را تقبیح کنند و بیانیه تهیه و برای چاپ فرستاده شد. کامبخش بلافاصله خود را بسفارت شوروی رسانیده و جریان را اطلاع میدهد. آنها مخالفت شدید خود را با انتشار بیانیه اعلام میدارند که کامبخش با عجله به چاپخانه رفته بنام کمیته مرکزی جلوی انتشار بیانیه را میگیرد. بعداً که به کامبخش اعتراض میشود میگوید رفقای شوروی بمن دستور دادند که از انتشار بیانیه جلوگیری کنم. کامبخش برخلاف دکتر ارانی نه تنها ناسیونالیست نبود، میهن پرست هم نبود، بلکه به اصول مارکسیست و کمونیست هم اعتقادی نداشت. کامبخش یک عامل سرسپرده شوروی بود. چیزی بالاتر از یک جاسوس برای شوروی و هرچه از دستش برمیآمد انجام میداد تا ایران در دامان شوروی بیفتد. یا لااقل بخشی از ایران را اسیر شوروی سازد. از این بالاتر اگر سیاست شوروی اقتضا میکرد که تمام ایران یا بخشی از آن در تحت استعمار انگلستان یا آمریکا قرار گیرد کامبخش با جان و دل اجرای آنرا بعهده میگرفت. سراسر وجود کامبخش بشوروی تعلق داشت. کامبخش حتی در توطئه بقصد جان رقبای خود هم ابائی نداشت و دست کم در کشتن دو نفر از رهبران حزب دست داشت. دکتر ارانی و پیشه وری.

کامبخش تحصیلات متوسطه را در شوروی انجام داده و از نزدیک در شوروی

انقلاب اکتبر را ناظر بوده است ودر رشته خلبانی در شوروی شاگرد اول بوده است .درنیروی هوائی ایران درجه ستوانی داشت .بعلت ارتباط با دکتر ارانی درسال ۱۳۱۶ توقیف وبه ده سال حبس مجرد محکوم شده بود .زبان روسی را بهتر از زبان مادریش میدانست . در دوره چهاردهم از قزوین بنمایندگی مجلس انتخاب شد .همراه روزبه وسرهنگ سیامک سازمان نظامی حزب توده را بوجود آورد .اوایل تأسیس حزب توده کامبخش بعضویت پذیرفته نشد ولی براثر فشار مقامات شوروی اجازه عضویت حزب را بدست آورد .کامبخش یکی از شاهزادگان قاجار وپدرش از فئودالهای قزوین بود .
کامبخش وقتی در اردیبهشت ۱۳۱۶ با زداشت میگردد در نخستین جلسه بازجوئی گروه ۵۳ نفر را به پلیس معرفی میکند .در دیماه ۱۳۳۵ به شوروی فرار میکند وهمراه پیشه وری وغلام یحیی در باکو مستقر میگردد.

*

عمیدی نوری درکتاب (آذربایجان دمکرات)چنین مینویسد :
دریکی از شبهائی که پیشه وری درباغ مصفای جوادیه آرمیده بود دیدار این دوست دیرینه که اولین برخورد من با او ۲۴ سال قبل درروزنامه حقیقت بود رفتم .پس از طی تشریفات وارد اطاق پیشه وری شدم که با کمال سادگی تا سال قبل درچاپخانه "داد" همدیگر را میدیدیم واز بدبختی های کشور صحبت میکردیم .هیچ تناسبی بین روح صاف واخلاق متواضع وروحیه درویش منش او با این سالن مجلل با فرشها وتابلوهای زیبا مشهود نبود .
من آنجا پیشه وری ـ صادق پادگان ـ دکتر جهانشاهلو ـ فریدون ابراهیمی ـ مقانی را دیدم واز اینکه موضوع آذربایجان حل نشده ابراز تأسف کردم .پیشه وری گفت تأسفی دربین نیست بازهم یکدیگر را می بینیم یا درتهران یا درتبریز .یکهفته طول کشید که نخست وزیر از من خواست که برای مشاهده تخلیه نیروی سرخ به آذربایجان بروم. باتفاق احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره ـ سرهنگ علا نماینده وزارت

جنگ ـ ابوالحسن ورزی نماینده نخست وزیری به آذربایجان رفتیم. درحالیکه خبر داشتیم که پیشه وری درآخرین لحظه اقامت خود در تهران به مستشارالدوله گفته بود با عصبانیت مردم تبریز دیگر مسئولیت حفظ جان تهرانیها را نمیتوان بعهده گرفت. ولی من میدانستم نزد پیشه وری وهمکارانش آنقدر موقعیت دارم که مورد غضب قرار نگیرم زیرا هنگام وقوع حادثه آذربایجان در دولت صدر با قدرت ارفع وخودمختاری سرتیپ اعتماد مقدم روزنامه "داد" بجرم نشر اخبار آذربایجان چندبار توقیف گردید و منهم با تهام عکس وبیوگرافی پیشه وری در محکمه جنائی فرمانداری نظامی تحت تعقیب قرار گرفته بودم.

در اولین برخورد با تبریز و دیدن مجسمه های شاه عباس ونادرشاه فهمیدیم آذربایجانیها چقدر به ایران وتاریخ باستانی ایران علاقمند هستند زیرا درحالیکه در هیچ کجا حتی اصفهان مجسمه شاه عباس نیست فقط تبریز معرف عظمت ایران باستان میباشد. من وقتی این میهن پرستی مردم آذربایجان را دیدم بفکر آنها افتادم که قصد خیانت بوحدت ملی ایران را داشته و آذربایجان را (عضو شقاقولوس ایران) معرفی میکردند. بیادخشونت بعضی مامورین مرکزی میافتادم که چقدر با مردم بدرفتاری میکردند. ما در میهمانیهای مربوط به تخلیه تبریز از ارتش سرخ شرکت داشتیم. در همانروز در باغ گلستان مجسمه ستارخان نصب گردید و مردم تبریز در مقابل مجسمه اورژه رفتند. برای ما که پس از شهریور فریاد میزدیم مجسمه های رضا شاه را بردارید و مجسمه قهرمانان ملی وآزادی را بگذارید جالب بود. به ملکی یادآور شدم که بخاطر نوشتن چنین مقاله ای در سال ۲۰ وزیر دادگستری دولت فروغی ما را به محاکمه کشید. ما آنروز را تحمل کردیم و حالا نظریم که مجسمه رضا شاه را برمیدارند و مجسمه ستارخان را نصب میکنند. در مراسم رژه ارتش دمکراتها، ملکی به پیشه وری گفت پس از شهریور ۲۰ عمیدی نوری را بعلت نوشتن مقاله (توشه سفر رضا شاه) بدادگستری کشیدند و مراهم

بمناسبت پیشنهاد برداشتن مجسمه های رضا شاه تعقیب کردند ولی حالا شاهد آن هستیم. پیشه وری میگفت تهران حرف میزند ولی ما عمل میکنیم. در اینموقع برادرستارخان بزبان ترکی تشکر کرد. به پیشه وری گفتم از طرف نخست وزیر دستور داریم برای مشاهده تخلیه ارتش سرخ به نقاط مختلف برویم. پیشه وری با خنده گفت ارتش سرخ همه جا را تخلیه کرده هرکجا میل دارید بروید. الها می گفت آیا رژه فدائیها را دیدید؟ گفتم بله. گفت در تهران شهرت داده اند که افسران شوروی با لباس مبدل نیروی نظامی ما را اداره میکنند. پس از بازدید به نخست وزیر تلگراف کردیم که در تبریز و سایر شهرها اثری از ارتش سرخ نیست.

وقتی نگاهی بافراد برجسته فرقه دمکرات میکردیم میدیدیم که اکثراً از زجردیدگان رژیم گذشته هستند. پیشه وری ۱۰ سال - دکتر جهانشاهلو ۵ سال - دکتر جاوید و علیزاده و احمدی هریک چند سال در زندان بوده اند. علیزاده میگفت دو قسم املاک از طرف فرقه دمکرات تقسیم گردیده است. یکی اراضی خالصه و دیگری املاک مالکینی که با نهضت بمبارزه پرداختند از قبیل ذوالفقاریها و کسانیکه از آذربایجان گریخته اند و الابسیاری از مالکین مانده و عضویت فرقه دمکرات را هم پذیرفته اند. ما مخالف مالکیت نیستیم. وقتی بماکو رسیدیم یکی از وکلای دادگستری میگفت یک قسمت از ارتفاعات آرارات در زمان رضا شاه بترکیه داده شد. حتی شایع بود که فروغی بشاه گفته بود این ارتفاعات از نظر سوق الجیشی خیلی اهمیت دارد ولی رضاشاه ترتیب اثر نداد. اما در شهریور ۲۰ یکعده از افسران ایرانی این ارتفاعات را بتصرف درآوردند. در ماکو میگفتند که سرلشگر امیر طهماسبی، اقبال السلطنه ماکوئی را به تبریز برد و پس از چندی در تبریز درگذشت و گفتند که جواهراتش را ضبط کرده بتهران فرستاده اند.

پس از بازدید از شهرهای مختلف آذربایجان برای دیدن پیشه وری بکاخ (باش وزیر) یعنی عمارت نخست وزیری رفتیم. باجهانشاهلو موکل

۵۳ نفری من در محکمه جنائی تهران در دوره رضا شاه و الهامی دوست ۱۹سال پیش وزارت دادگستری ام که اولی معاون نخست وزیر و دومی وزیر دارائی است خوش و بش کرده و ارد اطاق دوست و همقلم روزنامه نگار مان مدیر روزنامه آژیر شدیم. پیشه وری میگفت در این چند ماه با وسایل کمی که داشتیم خیلی کار کردیم. میگفت این عمارت مرکز اقامت ولیعهد در زمان قاجاریه بود ولی در زمان رضا شاه از سکه افتاد. پیشه وری میگفت کنسول آمریکا علاقه برای بررسی و مداخله در کارهای آذربایجان دارد و بخبرنگاران آمریکائی اجازه داده شد بهر کجا که میخواهند بروند تا ببینند ارتش سرخ اینجا را تخلیه کرده است. ولی به آنها گفتم که اجازه مداخله به خارجیها در امور داخلی ایران را نمیدهم. کنسول گفت پس چرا از کمکهای مامورین شوروی استفاده کردید؟ گفتم اگر از کمکهای معنوی شوروی استفاده کردیم چون اصلا" طرفدار آزادی و حفظ حقوق ملتها هستند اشکالی ندارد چنانکه مشروطه طلبان از کمکهای معنوی انگلستان و آمریکا استفاده کردند. در همین موقع از تهران بما خبر رسید که فورا" بتهران حرکت کنید. ولی پیشه وری گفت بیائید کارخانجات را که راه انداختیم ببینید و ما را بکارخانه پارچه بافی تبریز برد. در بین راه گفت این اتومبیلی که سوار هستیم اتومبیل سیدضیاء الدین طباطبائی در تهران بوده است. آن را در تهران فروخته اند و شخصی به تبریز آورد و ما آنرا ۳۲هزار تومان خریدیم. وقتی دخترهای کارخانه، پیشه وری را دیدند ابراز احساسات کردند و هم گفت اینها همه دختران من هستند. پیشه وری میگفت با بروز نهضت، بانکملی تمام پولها را از بانک کشید و حتی ۱۶میلیون تومان پول مردم را خارج ساخت و ما را در مضیقه گذاشت ولی با کمک شورویها کارخانه را دایر کردیم. ما باید سعی کنیم تمول و ثروت در آذربایجان زیاد شود. مردم ثروتمند بضرر ما نیستند بلکه باید از فعالیت آنها برای عمران و آبادی استفاده کرد. پیشه وری ما را به باشگاههای حزبی و رادیو تبریز برد و میگفت فرقه دمکرات برای این

تأسیس شده که آذربایجانی مقدرات خودرا دردست بگیرد. آذربایجانی از حکومتهای تهران دلخوشی ندارد. شب همراه پیشه‌وری با انجمن فرهنگی ایران وشوروی رفتیم عکس مرحوم رشدیه نصب بودکه موضوع سخنرانی مربوط باوبود. ناطق بزبان ترکی صحبت میکردوگاهی بفارسی شعرمیخواند. پیشه‌وری لوله‌های آب را نشان دادوگفت میخواهیم ۵۰ کیلومتردرشهرلوله‌کشی کنیم. بعدقبرستان ماشینها را نشان دادوگفت اقلا" ۱۰میلیون تومان پول مملکت دراینجانفله شده است. بدادگستری رفتیم معلوم شدطبق ماده‌واحده‌ای کلیه جرایم دزدی وکلاهبرداری ومنافی عفت بخشوده شده ولی از این ببعدکیفر دزدی واختلاس وهتک ناموس اعدام است که یکی دونفرهم اعدام شدند ودیگرآب ازآب تکان نمیخورد. دراین راه حداکثرخشونت بخرج داده میشد.

درآخرین روزملاقات ما درتبریزبا پیشه‌وری، من ازنظریات قوام السلطنه وعلاقه مخصوص اوبه نهضت های دمکراتیک صحبت کردم وازمظالم گذشته برآذربایجان ابرازتأسف کرده وگفتم باید موضوع بدست خودمان حل شود. آذربایجان جزوتفکیک ناپذیرایران میباشد. پیشه‌وری گفت درحسن نیت قوام تردیدندارم ولی ازدستگاه ارتجاعی تهران گله‌دارم وبایدبگویم که آذربایجانی حاضرنیست ازتهران استاندار وفرمانده لشگربپذیرد. اساس اختلاف ما درتهران درباره همین دوموضوع بود. من گفتم قوانین ما اجازه نمیدهدکه استاندار وفرمانده لشگررا انجمن ایالتی آذربایجان تعیین کند. پیشه‌وری گفت دراینکه ما جزوایران هستیم تردیدنیست واوامرمرکزرا هم اجرا میکنیم ولی بایدبرای اینکارها راه حل قانونی پیداکرد. ماچیزی نمیخواهیم غیرازاصلاحات. فرقه دمکرات جنبه دمکراتیک داردودکتر اورنگی ودکترعظیما که درکابینه هستندعضوفرقه دمکرات نیستند. من هم گردمقام نرفته فقط رهبرفرقه خواهم ماندوبس.

بازیهای مهم سیاسی قوام السلطنه

با اینکه قوام السلطنه چندبار فرمان نخست وزیری دریافت داشته بودولی میتوان گفت این بار از مهمترین ادوار نخست وزیری او بشمار میرود. مسئله مهمی که موجب شدقوام موردتمایل مجلس شورایملی قرار بگیرد، واقعه آذربایجان وقیام پیشه وری وفرقه دمکرات بود که مجلسیان فکرکردندیک شخصیت کارکشته ویک بازیگر ماهرسیاسی میتواند ایران را از مشکلات نجات دهدبهمین جهت متوجه قوام شدند.

نتیجه اقدام قوام السلطنه این بار سفربمسکو وملاقات بااستالین- امضای قرارداد نفت شمال با شورویها - بازداشت اشخاص حتی وزیر کابینه خود- تشکیل کابینه ائتلافی با اعضای حزب توده وحزب ایران - تشکیل حزب دمکرات - نجات آذربایجان وتخلیه ارتش سرخ بود.

سفربه مسکو- درنخستین روزهای تشکیل دولت ازطرف نخست وزیر اعلام شدکه بنابدعوت سران اتحادجماهیرشوروی برای دیدار با مارشال استالین عازم شوروی میباشدتا بتواندمشکلات فیمابین را حل کند.

همراهان قوام درسفرمسکوعبارت بودنداز جواد عامری - حمیدسیاح،

دکتر شفق - عبدالحسین نیکپور - سلمان اسدی - دری - عمیدی نوری - جهانگیر تفضلی - قاسم مسعودی - حمیدرضوی - پیرنظر.

عمیدی نوری جزئیات این سفر را در روزنامه داد منتشر ساخته که قسمتی از آن چنین است :

روزیکه قوام مورد تمایل مجلس قرار گرفت من نزدش بودم. هنوز دچار نقاهت از کسالت بود که فرمان نخست وزیری با وجانی داد. برای وزیرانش بمطالعه پرداخت. چندبار او را در منزلش دیدم که برای وزیرانش و همراهانش به مسکو فکر میکرد. مرا هم باین سفر دعوت کرد. مسافرت ۳ هفته طول کشید. فقط سه تماس حساب شده برقرار گردید. اول دیدار با استالین به تنهائی که با توپ و تشر میزبان از میهمان استقبال شد. باینصورت که استالین میگفت ایران همیشه بما کارت زده و امیدی بشما در حل مشکل نیست. با اینطرز قوام با افسردگی از دیدار استالین بازگشت.

دوم میهمانی مولوتف بود که دنباله توپ و تشر رئیس خورا گرفته و گفت در ایران مجلس و مطبوعات در اختیار مرتجعین است و نمیگذارند که روابط ایران و شوروی اصلاح گردد. دشمن شماره یک شوروی سیدضیاء است که در رأس اکثریت مجلس قرار دارد و هر روز نقشه سقوط دولت را میکشد. قوام السلطنه گفت من زمامدارم و آنها را سرجای خود مینشانم. جواد عامری و دکتر شفق میگفتند آخر ما هم در مجلس هستیم که مولوتف حرف آنها را رد نمیکرد. سومین تماس با استالین در سه مورد دور میزد. اول گله گذاری شوروی از تبعیض ایران که همیشه انگلیس را بر شوروی ترجیح میدهد چنانکه نفت جنوب را به انگلیسها داد و نفت شمال را به شورویها نمیدهد. دوم درباره وضع آذربایجان که باید تمایلات مردم آنجا مورد نظر قرار گیرد و باید بین دولت ایران و خود آذربایجان حل گردد. سوم موضوع تخلیه ارتش سرخ از ایران میباشد که در اینخصوص اشاره به نگرانی از وضع ایران و توجه اوضاع بین المللی شده و وعده دادند که قسمتهائی از ایران در دوم مارس تخلیه شود.

قوام درباره این مطالب روش قاطع پیش گرفت وبدون اینکه هیچگونه ضعفی نشان بدهد با صراحت تقریباً جواب رد داد. قوام بدکتر شفق دستور داد پاسخی درباره رد تقاضای شوروی برای نفت تهیه کند. در جلسه ای که ما هم بودیم این پاسخ خوانده شد. من سکوت را شکسته گفتم با این جواب دیگر چه آمدنی وچه توفیقی؟ قوام با پرخاش گفت مگر نمی بینید که آنها از ما نفت میخواهند. میفرمائید ما وعده نفت بدهیم ووقتی به ایران بازگشتیم دکتر مصدق اعلام جرم کند آنوقت من محاکمه وحبس خواهم شد. من گفتم هیچکس نمیتواند اعلام جرم کند اگر در باره تاسیس شرکت نفت صحبت بشود. طبق قانون دادن امتیاز جرم است نه تاسیس شرکت. قوام قدری آرامش یافت وگفت چطور؟ گفتم آقای عامری حقوقدان هستند ومیتوانید سئوال کنید. عامری گفت من الان متن قانون را بخاطر ندارم. فوراً قانون را آوردند مطالعه کرد وگفت حق بجانب آقای عمیدی است. برای مذاکره جهت تأسیس شرکت نفت اشکالی نیست. بهمین جهت پاسخ داده شد ایران حاضر است برای نفت شمال شرکت تشکیل بدهد که اکثریت سهام در دست ایران باشد.

در مورد آذربایجان، این استان جزء لاینفک ایران است. زبان ترکی زبان محلی است. فرهنگ وادبیات آنجا از قدیم فارسی بوده وشعراء وادبا زبان فارسی را زبان مادری خود دانسته لذا مقتضی است کسانی که دست بکارهائی در آنجا زده اند که منافی استقلال و تمامیت ایران باشد از اینطرز فکر خود داری کنند. بدیهی است اصلاحات لازم در آذربایجان بعمل خواهد آمد وقانون انجمنهای ایالتی وولایتی اجرا خواهد شد. در موضوع تخلیه ایران تا دوم مارس برابر قرارداد باید انجام شود. بنابراین علتی برای بقای ارتش سرخ در ایران وجود ندارد. ضمناً اطمینان قلبی داده میشود مناسبات دوستانه ایران وشوروی بسط داده شود ونگرانیهای شوروی از ایران رفع گردد.

پس از مکاتبات مکرر سرانجام شوروی یک جواب مأیوس کننده

به قوام دادکه چنین بود: (۱ـ درخصوص نفت، با حسن نیت راه حل شرکت مختلط ایران وشوروی را پیشنهاد نمودیم چون موردقبول قرار نگرفت ما هم آنرا ردشده تلقی کرده بهمان امتیاز نفت شمال باقی هستیم. ۲ـ درخصوص آذربایجان ما هم آنرا امرداخلی میدانستیم ولی توصیه هائی نمودیم که هردوطرف قبول ننمودند. بنابراین نسبت باین موضوع مهم نظریات موردتذکررا پس گرفته تلقی مینمائیم. ۳ـ درخصوص بازگشت نیروی شوروی ازایران، چون ازانقلاب اکتبر ببعدمناسبات ایران وشوروی برپایه دوستی استوارنیست بنابراین نگرانی خاطرازایران فعلاً" مانع تخلیه کامل نیروی سرخ ازایران میباشد. برای این امربقراردادا ۱۹۲۱ اشاره میکنیم که متن ماده ۶ آن چنین میباشد:

ماده ۶ـ دولتین معظمتین متعاقدین قبول مینمایندکه اگردولت ثالثی بخواهدبواسطه مداخلات نظامی پلتیک غاصبانه رادرایران مجری ویاخاک ایران را مرکزعملیات ضدشوروی قراردهدوباین طریق مخاطراتی متوجه حدودروسیه ودول متحده آن بشوددرصورتیکه دولت روسیه قبل ازوقت بدولت ایران اخطارنمایدودولت ایران دررفع مخاطره مزبورمقتدرنباشدآنوقت دولت روسیه حق خواهدداشت قشون خودرا بخاک ایران واردنموده برای دفاع ازخوداقدامات نظامی بعمل بیآورد. دولت شوروی متعهدمیشودهمینکه مخاطره مزبوربرطرف شد، فوراً" قشون خودرا ازحدودایران خارج نماید.)

بارسیدن این جواب دیگرقوام ازادامه مذاکرات مأیوس شدو مقررگردیدکه باهواپیما بسوی تهران برگردیم. دراین وقت خبر رسیدکه استالین ضیافتی برای شرکت همه افرادهیئت اعزامی ترتیب داده است. وقتی قوام ازدعوت استالین اطلاع یافت مراجعت هیئت را بتأخیرانداخت وبه بیات وزیردارائی وکفیل نخست وزیرچنین تلگراف کرد: ۱۴ اسفند ۱۳۲۴ـ باطلاع اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ومجلس شورای ملی برسانید، بمناسبت میهمانی که امشب ژنرالیسم

استالین به افتخار میسیون اعزامی ایران برپا نموده اند. حرکت بسمت ایران بتاخیر افتاد و ممکن است روز پنجشنبه وارد تهران بشویم. درخصوص عدم تخلیه ایران از نیروهای شوروی اعتراض خودرا بآقای مولوتف کمیسر امورخارجه دولت شوروی دادم وضمن میهمانی نیز شفاها بنام دولت ایران اعتراض خودرا بشخص ژنرالیسم استالین تقدیم خواهم داشت. تقاضاها وقراردادهائی که برخلاف مصلحت و منافع کشور ایران باشد قبول نخواهد شد.

بهرحال قوام السلطنه در مسکو متوجه گردید که کوشش های او بی نتیجه است ولی سعی داشت که رابطه قطع نگردد. تنها نتیجه این شد که سادچیکف بسمت سفیر شوروی در ایران منصوب گردید و مقرر شد مذاکرات از طریق دیپلماسی در تهران تعقیب گردد. و اعلامیه زیر در پایان سفر انتشار یافت:

(نخست وزیر ایران آقای قوام السلطنه در مدت توقف در مسکو (از ۳۰ بهمن تا ۱۵ اسفند ۱۳۲۴) چندبار با ژنرالیسم استالین و مولوتف کمیسر امورخارجه ملاقات و مذاکره نمودند. در این مذاکرات دوستانه مسائلی که مورد علاقه طرفین بود مورد بحث قرار گرفت. طرفین ساعی خواهند بود که با تعیین سفیر جدید موجبات تحکیم روابط دوستانه دو کشور بیش از پیش برقرار گردد.)

قوام السلطنه پس از مراجعت از شوروی چنین گفت: دولت شوروی نمیخواست تقاضای موکد مرا برای تخلیه ایران از قوای شوروی بپذیرد. من نیز نمیتوانستم بعضی از تقاضاهای دولت شوروی را بپذیرم. چون قشون شوروی ایران را تخلیه نکرد و آذربایجان خودمختاری میخواست لذا هیئت نمایندگی ایران نتوانست در مذاکرات خود در مسکو نتیجه بگیرد.

* * *

<u>امتیاز نفت شمال و تخلیه ارتش سرخ</u> ـ قوام السلطنه در مسکو بخوبی دریافت که روسها خواستار امتیاز نفت شمال ایران هستند. با زیبهای

فرقه دمکرات آذربایجان وکردستان هم برای این است که روسها میخواهند به نفت شمال دست یابند. بهمین جهت درصدد برآمد که با امضای قرارداد نفتی کار آذربایجان را یکسره کند. از نکات جالب اینکه با مراجعه به سوابق تاریخی دیده میشود که قوام السلطنه دومین بار است که (نفت شمال) را وسیله بازیهای سیاسی خود قرار داده است. در سال ۱۳۰۰ پس از کودتای ۱۲۹۹ وقتی قوام السلطنه برای اولین بار به نخست وزیری رسید، با کمک (مورگان شوستر) امتیاز نفت شمال را به کمپانی استاندارد اویل آمریکائی داد که بتصویب مجلس هم رسید. مدت امتیاز هم ۵۰ سال بود. تصویب این قرارداد سروصدای فراوانی تولید کرد. شورویها به ایران اعتراض کرده یادآور شدند که طبق قرارداد ۱۹۲۱ ایران نباید در حریم امنیت شوروی پای دیگر کشورها را بگشاید. بعلاوه امتیاز نفت شمال قبلاً" به خوشتاریا تبعه شوروی داده شده بود و اگر ایران نتواند نفت خود را استخراج کند نباید بدیگران امتیاز بدهد. دولت انگلیس هم طی یادداشت شدیداللحنی بدولت ایران اعتراض نمود که خوشتاریا امتیاز خود را به انگلیسها واگذار کرده که منجر به بهره برداری نشد و واگذاری امتیاز نفت شمال به آمریکائیها برخلاف بوده است. درحالیکه مجلس امتیاز نفت خوشتاریا را رد کرده بود. با اینکه رد قرارداد خوشتاریا با واطلاع داده شده بود معهذا او این امتیاز را به انگلیسها و هلندیها واگذار کرده و از آن استفاده نموده است.

با سقوط دولت قوام السلطنه امتیاز واگذاری نفت شمال به آمریکائیها منتفی گردید و دولت مشیرالدوله حتی حاضر بمذاکره در باره آن نشد.

سالها بعد در هنگام واقعه آذربایجان وسفر قوام السلطنه به شوروی بار دیگر ماجرای نفت شمال مطرح گردید و این بار قوام السلطنه قرارداد را با سادچیکف سفیر شوروی امضاء کرد.

متن موافقت نامه نفت از طرف قوام نخست وزیر ایران برای سادچیکف

سفیرشوروی فرستاده شدکه برطبق موادآن دولت ایران موافقت داردبرای مدت ۵۰ سال قسمتی ازمناطق نفتی شمال ایران دراختیار شورویها گذاشته شودکه در ۲۵سال اول ۴۹درصدودر ۲۵سال دوم ۵۰ درصد سهام متعلق بایران خواهدبود .سرمایه ایران مناطق نفتی وسرمایه شورویها کلیه مخارج وماشین آلات وحقوق متخصصین وامثالهم خواهد بود .پس ازخاتمه مدت دولت ایران یا سهام شورویها را خریداری میکند یا قرارداد را تمدید مینماید .منتها چون دولت حق نداشت چنین موافقت نامه یا قرارداد دی تنظیم کندوحتی طبق پیشنهاد تصویبی دکتر مصدق حق مذاکره هم نداشت ،آنرا موکول بافتتاح مجلس دوره پانزدهم کرد .

دولت شوروی اصرار داشت که موافقت نامه وسیله قوام نخست وزیر امضاء گرددولی قوام میگفت این اقدام خلاف قانون است وباید مجلس نظربدهد .سادچیکف دراین باره به قوام چنین نوشت :

(دولت شوروی نمیتواند اظهارات شما را درباره امضای قرارداد قبول کند .ما این را نقض موافقت نامه ۴ آوریل ۱۹۴۶میدانیم . دولت شوروی مصراً تقاضا داردکه موافقت نامه بطورکامل اجرا گردد .)

بدنبال امضای موافقت نامه روابط قوام السلطنه با استالین ومولوتف وشورویها بصورتی درآمده بودکه صمیمانه ترین تلگراف بین آنها ردوبدل میشدکه دونمونه آن چنین است :

تلگراف استالین :

مورخه ۱۹ فروردین ۱۳۲۵مطابق با ۸ مارس ۱۹۴۶

تهران ـ جناب آقای قوام السلطنه نخست وزیر ـ بمناسبت وصول تلگراف دوستانه جنابعالی که درنتیجه خاتمه موفقیت آمیز مذاکرات بین شوروی وایران که آن جناب شخصاً بطورموثردرآن شرکت فرموده اندمخابره شده است مراتب سپاسگزاری خودرا اظهار میدارم . اطمینان دارم نتیجه مطلوبی که دراثراین مذاکرات موفقیت آمیز بین شوروی وایران بدست آمده است موجبات

تحکیم مناسبات روزافزون همکاری ومودت بین مردم کشورهای ما را فراهم نماید. نخست وزیر ا.ی. استالین

*

تلگراف مولوتف :

مورخه ۸ مارس ۱۹۴۶ مطابق ۱۹ فروردین ۱۳۲۵
تهران- جناب آقای قوام السلطنه نخست وزیر ایران ووزیر خارجه خواهشمندم تشکرات مرا از تبریکات وحسن نیتی که بمناسبت خاتمه موفقیت آمیز مذاکرات فیما بین که نتیجه صمیمیت در امر تحکیم مناسبات مودت آمیز اتحاد جماهیر شوروی وایران میباشد ابراز فرموده اید قبول فرمائید.
امیدوارم که مذاکرات فیما بین مربوط بمسائل اقتصادی نیز با مشارکت جنابعالی به همین نتیجه موفقیت آمیز بسود ملت های ما انجام پذیرد.

وزیر امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی و. مولوتف

*

رادیوهای خارجی ضمن نشر خبرهای مربوط بحسن رابطه ایران وشوروی اظهار میداشتند که موافقت نامه امضاء شده بین قوام السلطنه وسادچیکف سفیر شوروی برای منطقه ای درشمال ایران درحدود ۲۵ هزار میل مربع است. حتی نوشته شد که در نیویورک میگویند محافل انگلیسی اظهار عقیده میکنند که توافق نفتی ایران وشوروی بسیار بجا وبمورد است. ولی این امتیاز شامل منطقه آذربایجان نمیباشد.

توقیف ناگهانی
گروهی از افراد سیاسی ومقامات مملکتی

روز پنجم مرداد ۱۳۲۵ خبرگزاری پارس چنین اعلام کرد: (نظر باینکه این اواخر عده‌ای که هویت آنها در پیشگاه افکار عمومی محرز و مسلم است مشغول توطئه و تحریک بر علیه دولت و حکومت مشروطه گردیده‌اند و نظر باینکه مصالح کشور اقتضا نداشت بیش از این به آنها اجازه خرابکاری و دسیسه داده شود از طرف رئیس دولت طبق ماده ۵ قانون حکومت نظامی به قوای انتظامات مقرر گردید اشخاص مفصلاً لاسامی زیر بازداشت شوند:

آقایان، دکتر طاهری، حسام دولت آبادی، شیخ حسین لنکرانی، احمد لنکرانی، حسام الدین لنکرانی، مرتضی لنکرانی، مصطفی لنکرانی.

اوامر رئیس دولت از طرف قوای انتظامات بموقع اجرا گذارده شد و آقایان نامبرده دستگیر و بازداشت و زندانی میباشند.)

بتدریج عده دیگری از قبیل سیدضیاء الدین طباطبائی، علی دشتی جمال امامی، میرزا کریم خان رشتی (اکبر) سالار سعید سنندجی، مورخ الدوله سپهر (وزیر پیشه و کابینه قوام) بازداشت شدند.

توقیف شدگان افراد مهمی بودند که یکی از آنها میرزا کریم خان رشتی بود. او رابطه نزدیکی با رضا شاه و محمدرضا شاه پهلوی و خود قوام السلطنه داشت. در شمال بخصوص گیلان دارای نفوذ زیادی بود و وقتی هم توقیف شد خبرگزاری رویتر چنین خبر داد: میرزا کریم خان رشتی یکی از مشاورین مخصوص اعلیحضرت پادشاه ایران و از دوستان بریتانیا است که بدستور رئیس دولت با تهام تحریک علیه امنیت کشور توقیف شده است.)

روزنامه ایران مانوشت: (از اینکه خان رشتی اخیراً دست بتحریکاتی

زده حرفی نیست ودرا ینکه چندنفرا زوا بستگا ن دربا رشا هنشا هی حتی ملکه ما درهم درا ین را ه با وکمک کرده ا ندتردیدی نمیبا شد .)

*

من میرزا کریم خا ن رشتی را ندیده بودم ولی با فرزند او نعمت ا لله (خا ن ا کبر) که یکبا را زفومن بنما یندگی مجلس انتخاب شده بودا زنزدیک آشنا ئی دا شته ودا رم .ا زخا نوا ده ها ی اصیل گیلان بوده همیشه با محمدرضا شا ه پهلوی حسن را بطه دا شته ا ست .

خا ن ا کبر میگفت کرا را"شا هدبودم که رضا شا ه بخا نه آ نها آ مده و با پدرش وچندتن دیگردرمنزل آ نها ببا زی ورق پردا خته وبردو با خت هم خیلی جدی بودکه با پولها ی طلا ردوبدل میشد .

مسعودا نصا ری مینویسد :بعلت ا ختلاف با هما یونجا ه معاون وزا رت خا رجه میخوا ستما زآ نجا بروم .با مصطفی فا تح دوست بودم . جریا ن را با وگفتم .مرا نزدمیرزا کریم خا ن رشتی برد .ا ودرپیشگا ه شا هنشا ه خیلی مقرب بود .گفتم میخوا هما زوزا رت خا رجه به وزارت کشوربروم وا ستا ندا رفا رس بشوم . دوروزدیگربمن تلفن کردوگفت شا هنشا ه بشما خیلی محبت دا رندخوب ا ست به گیلان برویـد .نامه از وزا رت دربا ربه وزا رت خا رجه نوشته شدکه حسب ا لامر ملوکانه بوزارت کشورا نتقا ل یا بند .

یکی ا زبستگا ن میرزا کریم خا ن رشتی میگفت ا وا زبا زیگرانی بودکه با شا ها ن پهلوی را بطه بسیا رنزدیک دا شت .درواقعه حمله مجا هدین بتهرا ن وقتل با لاخا ن سردا ر رل مهمی دا شته ودرخیلی ا زکا رها مشا ورنزدیک سپهسا لارتنکا بنی بودوا ورا درحرکت بتهران تشویق میکرد .باسردارسپه که قصدرسیدن بسلطنت راداشت خیلی همکاری میکرد ومورد توجه بود .بعدا"بعلت گزارشاتی که علیه ا وبه رضا شا ه دا ده شد درسا لها ی نخستین سلطنت پهلوی بزندا ن ا فتا دوبه یزدتبعیدشد که مدت ۱۴سا ل درزندا ن وتبعیدبود .بمنا سبت عروسی ولیعهدا ز زندا ن آ زا دگردیدولی تحت نظربودتا ا ینکه درشهریور ۲۰آزادگردید .

با محمدرضا شاه خیلی نزدیک شد. او را دت زیادی به محمدرضا شاه داشت. با اینکه با قوام السلطنه خیلی دوست بود او را با زداشت کرد. برادرش علی اصغرخان امشه را بطه ای نزدیک با قوام داشت و از او خواست که برادرش را آزاد کند. قوام گفت میدانید که با میرزاکریم خان و شما خیلی دوست هستم (در گیلان در کار ملاک با هم مراوده نزدیک داشتند) ولی جریان سیاست طوری است که باید میرزا کریم خان مدتی در زندان باشد (بستگان میرزا کریم معتقدند که بخواهش روسها قوام اینکار را کرده بود زیرا میرزا کریم خان با کمونیستها و روسها خیلی مخالف بود.) در سال ۱۳۲۶ که دچار کسالت شدید شده بود شاه همراه شاهپور غلامرضا و فردوست و ارنست پرون و احمد شفیق بخانه میرزا کریم خان آمد و شاه وقتی دید میرزا کریم خان آخرین روزهای عمر را میگذراند ناراحت شد و با حال تأثر از او جدا گردید.

*

احمد سمیعی در کتاب سی و هفت سال چنین مینویسد:

مورخ الدوله سپهر نقل میکرد که در تابستان سال ۱۳۲۴ با قوام مشغول صرف نهار بودیم که سرتیپ صفاری رئیس شهربانی را خواست. وقتی آمد با وگفت بروید میرزا کریم خان رشتی را توقیف کنید. میرزا کریم خان از رجال طرف اعتماد شاه بود. صفاری گفت من رئیس شهربانی هستم و چون حکومت نظامی هست باید آنها اقدام کنند. قوام که از این پاسخ عصبانی شده بود روی کاغذ مارکدار نخست وزیری دستور توقیف میرزا کریم خان را داد.

یکماه بعد من و سید محمد صادق طباطبائی رئیس مجلس با قوام نهار میخوردیم که گفت امروز شاه مرا خواسته و شما هم همراه من بیائید. ما علاقه ای بهمراهی نشان ندادیم ولی قوام گفت شاه کار مهمی ندارد میخواهم شما هم همراه من باشید. با اصرار رفتیم و وقتی بدفتر شاه رسیدیم خیلی ناراحت شد و گفت من با جناب اشرف کار خصوصی دارم و با آقایان کاری ندارم. قوام گفت، ما مطلب خصوصی نداریم. آقایان

که رئیس مجلس ووزیر موردا عتما دهستندوبا یددرجریا ن کا رهـــا
با شند .شا ه گفت من ا زجنا ب ا شرف خواهشی دا رم که قول مساعد میخواهم.
قوا م گفت من میدا نم شما چه میخوا هید .آ ن آ دم با ما دروخوا هر شما بر
ضدمن تحریک میکندوهما ن بهترکه درتوقیف بما ند .وقتی ا زکـــاخ
شا ه خا رج شدیم قوا م گفت من کریم رشتی را آ زا دنخوا هم کردوشا ه هم
هیچ کا ری نمیتوا ندبکند .

بعدا" میرزا کریم خا ن رشتی آ زا دشد .سرتیب صفـــا ری میگفـت
هنگا میکه درسا ل ۲۶ فوت کردا زا وتجلیل فوق ا لعا ده ای بعمل آمد
وشا ه همرا ه فردوست دریک هوا پیما ی دوموتوره ا زبا لادراین مرا سم
شرکت دا شتند .با ا ینکه هیچ گا ه سمت رسمی ندا شت ا زکا رگردا نها ی
سیا ست ا یرا ن درزما ن رضا شا ه ومحمدرضا شا ه بود .

* * *

با زدا شت ا ین عده سروصدا ی فرا وا ن تولیدکـــرد .خیلی ها
میگفتندبا زدا شت سیدضیاء شا یدجنبه ا نتقا مجوئی دا شته با شدکه در
کودتا ی ۱۲۹۹ قوا م را توقیف کرده بودوحا ل که فرصت بدست قـوا م
ا فتا دا ورا بزندا ن ا ندا خت .ا فرا دی نظیر میرزا کریم خا ن رشتی و
جما ل ا ما می ودشتی ودکترطا هری را بخا طرنزدیکی با شا ه وارتبا ط
با سیا ست خا رجی بزندا ن ا ندا خت .ولی دستگیری مورخا لدوله سپهر
وزیرکا بینه که ا زمحا رم ا وبودخیلی تعجب آوربود.ازآن شگفت انگیزتر
با زدا شت برا درا ن لنکرا نی بودکه همه جا ا زقوا م حما یت میکردند
وشا یدا ولین وآخرین دولتی بودکه موردحما یت آ نها قرا رگرفت .

شیخ حسین لنگرا نی را کرا را" درخا نه ا ش درسنگلج میدیدم وبا
برا درا نش روا بط دوستی نزدیک دا شته ودا رم .بین طبقا ت مختلف
مردم دا را ی نفوذ فرا وا نی بود .ا ولین کسی که پس ا زرفتن رضاشاه
درخا نه خودجمعیت برا ه میا ندا خت وعلیه (رضا خان) فعا لیت میکـرد
شیخ حسین بود .درا ین جریا ن فقط حسا م لنکرا نی توا نسته بودا ز
چنگ پلیس بگریزد .ا زآ ن پس هروا قعه ا ی که درتهران اتفاق می افتاد

برادران لنکرانی را بازداشت میکردند. حتی یکی از روزنامه‌ها نوشت (گویا پس از واقعه ۱۵ بهمن) برادران لنکرانی جامه‌دان بدست باطاق رئیس شهربانی رفتند و گفتند ما خودمان آمده‌ایم تا توقیف شویم که دیگر مامورین شهربانی دنبال ما نگردند و با این شاهکار تا مدتی دیگر کسی سراغ برادران لنکرانی نمیرفت. ولی یکی از برادران لنکرانی بمن گفت این مطلب صحت ندارد و ما چنین کاری نکرده‌ایم. با اینکه در هر ماجرائی با جهت و بی جهت ما را بازداشت میکردند.

عمیدی نوری درباره بازداشت و تبعید برادران لنکرانی چنین نوشت: خبر بازداشت و تبعید شیخ حسین لنکرانی آزادیخواه معروف و برادران مبارز او بکرمان در محیط سیاسی تهران تاثیر مخصوصی نمود. اعلامیه خبرگزاری پارس افکار عمومی را قانع نساخت زیرا مبارزه آنها در برابر دیکتاتوری رضا شاه و علیه سیدضیاء و سهیلی و ساعد و اکثریت مجلس چهاردهم مخصوصاً مبارزه با فکر تمدید مجلس که بزرگترین اقدام در راه حفظ دولت حاضر بود عنوان ارتجاعی و ضد مشروطیت را نسبت به آنها منتفی میسازد. مردم از یکدیگر میپرسند چگونه دوستان صمیمی نخست وزیر و کسانی که در راه زمامداری ایشان در واقعه ۱۷ آذر جانشان بخطر افتاد با زداشت و تبعید میشوند و با آنکه بحسن نیت شخص اول مملکت (منظور قوام است) عقیده دارند میگویند شاید اطرافیان جریانات را طور دیگر جلوه میدهند. مردم یکی از صفات نخست وزیر را پایداری در دوستی میدانند بهمین جهت انتظار دارند کسانی که با خلوص نیت با مخالفین ایشان مبارزه نموده و خود را طرفدار آقای قوام معرفی نموده‌اند اگر یکی از چرخهای کشور را در دست ندارند لااقل از حق آزادی مسکن خود برخوردار باشند. آقای نخست وزیر شاید آگاه باشند در اطراف ایشان کسانی یافت میشوند که از شانه‌های سایرین برای خود نردبان ساخته‌اند.

سایر مطبوعات چنین نوشتند: این ۵ برادر در راه اجرای منویات

نخست وزیرفعلی ایران حتی جان خودرا درکف دست نهاده وهمه چیز خودرا وقف مبارزه درراه آزادی نموده حال بنام خرابکار ودسیسه بکرمان تبعیدشده اند .همه میدانندکه یک قسمت ازموفقیت های آقای قوام مرهون فداکاری برادران لنکرانی است .شیخ حسین همان کسی است که از ۱۵ سال پیش تاکنون همواره فریاد میزدباید قوام نخست وزیرشود .برادران لنکرانی در ۱۷ آذرقوام را ازخطرات بزرگی نجات دادند .شیخ حسین ازمخالفین قراردادد ۱۹۱۹وکودتای ۱۲۹۹ بودودر ۱۷ آذرباکمک برادرانش قوام را ازخطراتی رها ساخت .

محمدمسعودچنین نوشت : من هم با همه ارادت به لنکرانیهااقرار میکنم که مردمان راحتی نبودندوهیچوقت حاضرنمیشدنددست روی دست بگذارندواوضاع را بهرشکل ومنحوی است تماشا کنند .اینها در یک کلبه خرابه درسنگلج زندگی میکنندوچائی خودراباخرمامیخورند زیرا پول آنها کفاف قندوشکررا نمیدهد .یک القانیان بهتر ازده لنکرانی دراوضاع عمومی تاثیردارد .برادران لنکرانی راتوقیف میکنندولی برادران القانیان یکی درپاریس ویکی درژنوویکی درلندن ویکی درآمریکا ویکی درسرای رشتی ها پول پارومیکنند . این چه جنونی است که امثال لنکرانیها ومرا گرفته ،وطن ،وطن حاج علینقی کاشانی .خدایارخان .القانیان وامثالهم میباشد . دولت بایدلااقل اموال ۲۰نفرازآنها را بنفع خزانه عمومی ضبط کندوالا زتوقیف لنکرانیها دردی دوانخواهدشد .

حمیدهاشمی درروزنامه بیداری کرمان نوشت : به مظفرفیروز وزیرکارقوام خبرمیدهندکه برادران لنکرانی درتجریش قصددارند درموقع مراجعت شما را ترورنمایندکه ایشان هم مراتب رابه شهربانی خبرمیدهندکه این امرمنجربه توقیف آنان میگردد .این بهانه ای بود برای دستگیری آنها .برادران لنکرانی درکرمان ازسرنوشت خود بیمناک اندولی نسبت به قوام وفادارمیباشندومیگویند معلوم نیست اطرافیان،قوام را بکجا میبرند؟ ازقرارمعلوم قوام السلطنه

هم‌تلگرافی بکرمان مخابره‌وبرای رفاه‌وآسایش آنها دستوراتی داده‌است .

حسام‌لنکرانی که‌ازدست مامورین گریخته‌بودبه‌روزنامه‌ها چنین نوشت :

مسلماً"لنکرانیها که‌درراه‌نگاهداری مشروطه‌وبرقراری‌آن عمری را بحبس وتبعیدوشکنجه‌وعذاب گذرانیده‌اندهیچگاه‌حاضرنخواهند شدبنام‌مشروطه‌باارکان مشروطیت مبارزه‌شود .سپس خطاب به‌قوام نوشت: زمانیکه‌ملاقات باشما جرم‌محسوب میشدبیش‌ازهمه‌کس‌لنکرانیها باشما ملاقات مینمودندبرعکس زمانیکه‌برمسندا قتدارنشستیددیگر هیچگاه‌ایجادمزاحمت ننمودیم .چون ازهیچ دولتی تقاضای مادی ومقامی نداشته‌ونداریم .یقین بدانیدکه‌تبعیدلنکرانیها شکست لنکرانی نیست بلکه‌این بزرگترین فتحی است که‌نصیب مرتجعین وبدخواهان شده‌وخائنین ملت خودرادراینموردفاتح و مظفروفیروز میدانند . (درضمن اشاره‌به‌مظفرفیروزشده‌است) .

شایع است که‌سفیرانگلیس تقاضای تبعیدما را نموده‌یقین داریم‌که شما اطاعت امر اجانب را نخواهیدنمودواجازه‌مداخله‌به‌خارجیهارا نخواهیدداد .متوجه‌باشیدکسانی هستندکه‌ماموریت دارندبین شما ودوستانتان جدائی بیاندازندوتاحدی هم‌موفق شده‌اند .وازاین عمل دونتیجه‌خواهندگرفت اول آنکه‌شما را درپرتگاه‌تنهائی بیابند ودیگرآنکه‌شما را متهم‌سازندکه‌دوستانتان قبل ازموفقیت نزدتان محترمند .هرقدرزودترموفق بطرداین افرادمشکوک بشوید زودتر موفق به‌انجام‌کارها خواهیدشد .

مادرلنکرانیها بروزنامه‌ایران ما چنین نوشت :

من ازقوام‌طرفداری نمیکنم‌زیرا میترسم‌مرا هم‌تعبیدکند .چون هرکس ازایشان طرفداری کردحکم تبعیدش صادرشد .من فرزندانم را برای خیابانهای تهران تربیت نکرده‌ام .آنان را برای مبارزه وجانفشانی وکشتن وکشته‌شدن درراه‌وطن بارآورده‌ام .من آنان‌را

برای آزادی میخواهم نه آزادی را برای آنان. خدا شاهد است اگر یقین کنم با حبس وحتی کشتن فرزندانم آزادی برای ایران وایرانی باقی میماند حاضرم دیگر اسمی از آنان نیاورم.*

سرانجام پس از ۵ ماه قوام در تاریخ ۱۲ دیماه ۱۳۲۵ با دستخطی دستور آزادی برادران لنکرانی را چنین میدهد:

(آقای رئیس شهربانی - دستور فرمائید جناب آقای لنکرانی واخوان را محترماً به تهران بیاورند. وسایل آسایش ایشان را در راه فراهم فرمائید. قوام).

روزنامه ها در آن ایام نوشتند برای استقبال از آنها عده ای تا قم وکهریزک رفتند وهمراهان با ۵۰ اتومبیل سواری و ۱۵ اتوبوس آنها را همراهی کردند. درمقابل منزل سنگلج آقای لسانی از طرف مستقبلین خیرمقدم گفت. شیخ حسین تشکر کرد واحمد لنکرانی گفت مبارزه ما برای دفاع از آزادی است که از همین خانه شروع شده بنابر این حبس وتبعید وشکنجه اهمیتی ندارد.

پس از چند سال مرتضی لنکرانی را در لندن دیدم. ضمن اظهار تأسف از قتل حسام لنکرانی توسط حزب توده جریان را جویا شدم. گفت چه بگویم؟ چقدر باین سران حزب توده کمک کردیم. خانه ما و بستگان ما پناهگاه آنها بود. روزبه ومریم فیروز وعباسی مدتها در خانه ما مخفی بودند. مریم فیروز مقاله نوشته واز محبت های فوق العاده (بانو) خواهرما هنگام پناه دادن با وخیلی تشکر کرده واو را فرشته رحمت خواند درحالیکه کیانوری دستور قتل حسام را داده است. روزبه که بچه های احمد لنکرانی اورا عموی خود صدا میکردند رهبری تیم ترور حسام را بعهده میگیرد. ابوالحسن عباسی که در خانه ما پناه داده شده بود وتوسط سرهنگ دفتری دستگیر شد وشب وروز مورد محبت برادران من مخصوصاً حسام بود با (پتک) محکم بسر حسام میزند واو را میکشد. عجب است اگر بگویم حزب توده ماشین حسام را پس از قتل او به برادرم مصطفی بدوهزار تومان فروخت. حسام برای نجات سران حزب توده

ا ززندا ن چقدرزحمت کشیدوهیچکس نفهمیدچرا ا ورا کشتند .یکروز سپهبدبختیا ر رئیس سا واک مرا خوا ست وگفت حسا مکجا ست ؟ گفتم خبرندا رم .گفت من خبردا رمحسا مرا حزب توده کشته است .گفتم امکا ن ندا رد .گفت ا سنا دکا فی دا ریمکه ا وا زخیلی اسرا ر ا طلاع داشته بهمین جهت ا ورا کشته ا ند .گفتم پرونده را بدیوا ن جنا ئی بفرستیدوما هم بدا دگا ه میآ ئیم .بختیا رگفت ما هرگزحا ضرنیستیمکه برای شماتریبون درست کنیمکه بیا ئیدنطق کنید .وقتی جریا ن را به برا درم احمدگفتم ا وهما ظها ردا شت چنین چیزی ممکن نیسته اینها میخوا هندبین ما وحزب توده ا ختلاف ا یجا دکنند .حسا ما ینهمه به حزب توده وسران حزب بخصوص روزبه وکیا نوری وهمسرش مریم فیروزکمک کرده چطورا مکا ن دا ردکه روزبه حسا مرا بکشد .حا ل که پرده ها کنا ررفته می فهمیمکه ا ینها چقدرا زا نسا نیت بدورهستند .کیا نوری ا خیرا" دررا دیوتهران به قتل حسا ما عترا ف کرد .دکترکشا ورزهم درکتا ب خودنوشت که حسام بدستورکیا نوری کشته شده ا ست .

شیخ حسین لنکرا نی بیش ا ز ۹۰ سا ل دا رد .با ا ینکه لبا س روحا نیت بتن داردهموا ره طرفدا رآ زا دی ودمکرا سی بوده وصریحا" میگویدبا یدا سلام وهرا یدئولوژی دیگردرخدمت ا یرا ن با شد .وکرا را" گفته با ا ین شعرسعدی مخا لفمکه میگوید (سعدیا حب وطن گرچه حدیثی ا ست شریف . نتوا ن مردبسختی که من ا ینجا زا دم)ا ومیگویدهرگز ا نسا ن نمیتوا ندا زوطن جدا با شدحا ل ا ین وطن درهروضعی میخواهد با شد .

مرتضی میگفت هنگا موا قعه آ ذربا یجا ن پیشه وری ا زشیخ حسین خوا ست که درمجلس آ ذربا یجا ن شرکت کندشیخ گفت بعنوا ن نما ینده تهرا ن حا ضرم . با نا صرقشقا ئی هم مذا کره کردا وهم گفت بعنوان نما ینده فا رس حا ضرم .درمذا کرا ت پیشه وری درتهرا ن شرکت دا شتو میخوا ست ا ورا ا زرا هی که میرودبرحذردا رد .جدا ئی آ ذربا یجا ن را خیا نت میدا نست .با پیشه وری حیلی دوست بود .برای تصویب

اعتبار نامه‌اش خیلی تلاش کرد و میگفت من از وکلای آن دوره خواهش کردم روی آتش آب بپاشند ولی آنها نفت پاشیدند و واقعه آذربایجان را بوجود آوردند.

*

من وقتی بعنوان روزنامه‌نگار به لژ مطبوعات میرفتم شاهد نطقهای پرازکنایه و نیش و حمله و انتقاد شیخ حسین لنکرانی در مجلس بودم. سبک خاصی داشت. یکبار وقتی پشت تریبون رفت یک بقچه بزرگ قرمز رنگی را که همراه داشت روی تریبون گذاشت و هر وکیلی که بحرفهای او اعتراض میکرد برای ساکت کردن او میگفت (بله... اسناد مربوط بشما همینجاست..). سرانجام یکبار وکلا در پشت تریبون با وحمله کرده بقچه را گرفته باز کردند معلوم شد مقداری روزنامه است که مطالبی درباره وکلای آنروز مجلس در آن نوشته شده بود. ولی او هرگز اعلام نمیکرد تا همه در حال ابهام بمانند.

شیخ حسین لنکرانی که مدتها در کرج زندگی میکرد بار دیگر بهمان سنگلج بازگشته و ایام کهولت را میگذراند. سنگلج از مناطقی بود که اکثر کسانی که از قفقاز آمده بودند در آنجا زندگی میکردند. لنکرانیها نیز حدود ۱۷۰ سال قبل، از قفقاز به ایران آمده‌اند. خانواده‌های نخجوان، آیرملو، امیراحمدی، نصیرنصیری، میرپنج، میرافضلی و گروهی دیگر از خانواده‌ائی هستند که هنگام عهدنامه ترکمانچای و گلستان به ایران آمده‌اند. خانواده آیرملو که فامیل مادری محمدرضا شاه میباشند، جزو همین خانواده‌ها هستند.

*

انور خامه‌ای درباره حسام لنکرانی چنین مینویسد:

دکتر کیانوری در اثر روابطی که از گذشته با رزم‌آرا داشت و احتمالا" این روابط پس از آزادی او از زندان توسط حسام لنکرانی برقرار شد. اطلاعات زیادتری از حوادث پشت پرده بدست میآورد و تصور مینمود بزودی رزم‌آرا همه کاره ایران خواهد شد و دست شورویها را در ایران باز خواهد گذاشت و امتیاز نفت شمال را به آنها

خواهد داد. بهمین جهت میخواست زودتر از رفقای خود از زندان بیرون بیاید و زمینه تسلط قطعی خود را بر سازمانهای حزبی فراهم آورد.
کیانوری فرار خود را از زندان کاملا" عملی میدانست. چون هم از موافقت رزم آرا با آن اطمینان داشت و هم سازمان اطلاعات و افسران حزب در اختیار او بود. کیانوری برخلاف میل رزم آرا بر اثر وجود اسکندر سرابی در اطراف خانه اش پس از ۱۵ بهمن دستگیر شد. وقتی رزم آرا همه کاره بود دیگر دلیلی برای ماندن او در زندان وجود نداشت. رابط بودن حسام لنکرانی با او دلیل دیگری بر ارتباط با رزم آرا بود. زیرا حسام که در قتل مسعود متهم بود با کمک رزم آرا از زندان آزاد شد و با استفاده از این آزادی کارهای مهمی برای حزب توده انجام میداد که از آنجمله تاسیس چاپخانه مخفی حزب توده و توزیع منظم روزنامه مردم بود. کیانوری میخواست به تنهائی فرار کند ولی بر اثر اشتباه حسام لنکرانی موضوع فاش شد و همه رهبران حزب خواستار فرار شدند. سرانجام همین اطلاعات زیاد حسام لنکرانی از بازیهای پشت پرده حزب توده بلای جان او شد. *
دکتر جودت ضمن اعترافات خود چنین میگوید:
دریکی از جلسات هیئت اجرائی باتفاق آراء تصمیم گرفته شد که حسام لنکرانی باید اعدام شود. قرار شد اینکار بکمک سازمان افسری و روز به انجام گردد. از طرف سازمان افسری عباسی با حسام تماس گرفت و ترتیب قتل را دادند. با همکاری یکنفر بنام آرسن خانه ای را بطور موقت اجاره کردند و حسام را به آنجا بردند و او را بقتل رساندند. من به آن خانه رفتم و جریان را بمن گفتند. بعد او را در حیاط منزل چال کردند. منهم جریان را به هیئت اجرائی گزارش دادم. جریان قتل به کمیته مرکزی گزارش شد که در پلنوم چهارم مطرح گردید.

*

سیاوش بشیری مینویسد: حسام لنکرانی که از سال ۱۳۲۱ عضو حزب توده شده بود نقش فعالی داشت. در تهیه چاپخانه و ایجاد ارتباط بین

سران حزب وزندان وتهیه مخفی گاه برای رهبران حزب ونیزفرار رهبران حزب از زندان،حسام بعداً ازحزب ناراضی شدوشروع به انتقاد نمودورهبران چاره را درنابودی او پیدا کردند .دراین قتل ازنظر تشکیلاتی احمدقاسمی - دکترجودت - سرهنگ مبشری دخالت داشته اند خسروروزبه وعباسی وآرسن عاملین جنایت بوده اند .بدستورسرهنگ مبشری منزلی با شرایط مناسب اجاره شدوپس ازدوشب قاسمی ومبشری به آن منزل واردگردیدند .ابتدا قاسمی برای روشن شدن ذهن عاملین قتل شروع بصحبت کردونقاط ضعف حسام را برشمردوگفت وجودحسام باعث نابودی حزب خواهدشد .پس ازاو مبشری صحبت کرد وگفت بایدحسام نابودگردد .شب بعدآرسن وروزبه که ازنقشه آگاهی داشتندواردهمان منزل شده وطرح قتل را تنظیم کردند .فردای آنشب حسام توسط روزبه به آن محل دعوت شدولی پس ازنیم ساعت هنگامی که خواست ازمنزل خارج گرددآرسن با پتک به مغزاو کوبیدواورانقش زمین ساخت .حسام را درهمان محل دفن کردندوشب بعددکترجودت به آن محل آمدواز این اقدام ستایش کرد .بستگان حسام مطلع شدند که فرماندارى نظامی تهران بقایای جسدحسام را درآن محل بدست آورد .

× × × ×

احمدلنکرانی درتاریخ اول خرداد ۱۳۶۰ نامه ای به مریم فیروز عضوکمیته مرکزی حزب توده وهمسردکترکیانوری نوشته ودرآن بمسائل مهمی اشاره نموده ازجمله چنین مینویسد :

یکروزازطرف تیموربختیار بفرماندارى نظامی احضارشدم . پس ازمختصرسلام وتعارفی ازماجرای جنایتی هولناک وباورنکردنی آگاهم کرد .من مدتی دربهت وحیرت فرورفتم .هنوزوقوع چنین جنایتی را نمیتوانستم باورکنم که سرتیپ مبصراحضارشد .ازمن خواستندکه برای آشنائی بیشترازاین واقعه به اطاق مبصربروم وبا سروان عباسی مفلوک مواجه شدم . سروان عباسی با بیان پرازندامت بشرح جنایت پرداخت وبعنوان شاهدی برصدق مدعا دستهای مرتعش

خودرا نشان دادو میگفت ازشبی که بدستورهیئت اجرائیه حزب حسام را کشتیم ومن نیزشریک این برادرکشی بودم دچارنا راحتی های عصبی شده ودستها یم دائم درحال ارتعاش است .او داستان ترور محمدمسعودرا میگفت وداستانها ومطالب دیگربا ورنکردنی نقل میکرد .من هاج وواج ازخودبیخودازجا برخاستم تا خدا حافظی کنم ، مبصرازمن خواست که آنها را دربهره برداری ازتبلیغاتشان یاری دهم وچون دیدمن درنا باوری ازوقوع چنین برادرکشی هستم ساکت شد .عباسی خواست با من خدا حافظی کنددستش را ردکردم .دوباره به اطاق بختیار احضارشدم .ازمن خواست درمصاحبه مطبوعاتی که دراین باره تشکیل خواهدشدشرکت کنم .او هم همچنان مرا درناباوری از چنین جنایتی پا برجا میدیدوبهرصورت بختیارهم با چهره ای بازتر ازاول با من خدا حافظی کرد .

وقتی ازفرمانداری نظامی خارج شدم وراه بیابانهای بهجت آباد را پیش گرفتم با خودگفتم نکنداین باربرادران یوسف ،یوسف ما را دریده باشند .نکندقابیلها هابیل ما را کشته اند .اگرچنین باشد پس وای برما که مدتها با قتله برادرمان زیریک سقف خوابیده وتوی یک کاسه هم غذا بودیم .با خودمیگفتم وقتی بخانه بروم جواب پرسشها را چه بدهم وبگویم تیموربختیار با من چکارداشت ؟بگویم یوسف ما را برادرانش کشته اندوبدست خودپاره پاره اش کرده اندواینکه آقایان مدعی هستندکه حسام بشوروی رفته دروغ بوده دروغ . . .آیا بیهوده سخن باین درازی . . .

درخانه معلوم شدکه پیش ازاین بختیاربرادرم مرتضی را احضارکرده وماجرا را با او درمیان گذاشته ومرتضی بتصوراینکه توطئه ای درشرف تکوین است با ناراحتی هرچه تمامتروبا قلبی دردناک بتحقیق در صحت وسقم این خبرهولناک پرداخته است .

مثل اینکه شما ازاولی هائی بودیدکه ازنتیجه ملاقات من با بختیار وماجرای این جنایت باخبرشدیدواین همان روزهائی بودکه بختیار

با تمام قوا درصدد دستگیری شما بود و شما هم از این خبر به پهنای صورتتان اشک میریختید و چون شما به از خودگذشتگی برادر ما واقف بوده و به او صادقانه مهر و محبت خواهری داشتید و او هم بشما احترام توأم با محبتی داشت. کیست که بما بگوید این تافته های جدا بافته بچه حقی بخود اجازه دادند که برادر همرزم صدیق خود را چنین از بین ببرند. این مردان انقلابی چه کسانی بودند؟ اینها هستند:

۱ـ دکتر بهرامی تا توبه نکرد و تعهد نکرد که دیگر نان جاسوسی نخورد دست از این دنیا نشست.

۲ـ دکتر یزدی که فرزندانش بجرم جاسوسی در آلمان دمکراتیک زندانی شدند و خودش جزئی از لژیون خدمتگذاران شاه درآمد.

۳ـ مهندس علوی آن الکلیست بیچاره ضعیف که تنفرنامه سپرد و با اینکه خدا و پیغمبر را شفیع قرار داد معذالک با خواری اعدام شد.

۴ـ دکتر جودت که بقول خسرو روزبه (دهاتی فرنگ رفته ایست که از ایرانی بودنش شرم دارد و در گرفتاری افسران شریف سازمان نظامی از مقصرین درجه اول است.) این اظهار نظر مربوط بزمانی است که روزبه از هیئت اجرائیه بریده بود و میخواست بکوه بزند و از من خواست که پا در میانی کنم که منهم پس از چند جلسه مذاکره موفق شدم.

۵ و ۶ـ از احمد قاسمی و فروتن دو کاسه بدل چینی کم عمق پر از ترک و مملو از عقده و آرزوهای بلندپرواز و ناسالم.

۷ـ دکتر کیانوری که در ۲۷ سال با بازیهای ناموفق و خودسرانه مردم ایران را دچار اختناق مضاعف ساخت و راه را برای غیرقانونی شدن حزب توده هموار ساخت و چه بسا افراد بیگناه را در بازی سیاسی (رزم آرا و کیانوری) بزندانهای دراز مدت گرفتار ساخت و در برخورد با مسئله نفت و مرحوم دکتر مصدق کاری کرد که حزب به لغت نابجای (توده ای ـ نفتی) دچار شد.

اکنون حزب توده بکجا رهبری میشود. خدا میداند. البته این از وظایف اعضای حزب توده است نه ما.

۸ـ بقراطی ،این مردمرعوب وچلی که غالبا سوژه مسخرگی وتفریح آقایان بود.

۹ـ اما خسرو روزبه .میدانم که محمد مسعود موثرترین روزنامه نویس زمان خود علیه دربار رودربار یان وشاه واشرف بود وچندین بار قصد جانش را کردند وهمیشه درصدد از بین بردن آن روزنامه نگار نامدار بودند تا اینکه یکروز صبح شنیدیم که او را ترور کردند .شاید شاه و اشرف چند صباحی گرفتار طعن ولعن شدند وبا ترور مسعود نفس راحتی کشیدند.

ضبط است که خسرو روزبه در محاکمه اش بعد از اینکه سروان عباسی همه چیز و مطالب را درباره محمد مسعود گفته است که ما او را کشتیم تا شاه بدنام شود .حسام را کشتیم چون صاحب اسرار و . . . .بود .جای بسی شگفتی است که روزبه ،سرهنگ مبشری را که زیر شکنجه کلید رمز سازمان نظامی را بمامورین داده شماتت میکرد و میگفت مبشری چون فرد حزبی است میبایست طاقت میآورد و کلید رمز را با خویشتن بگور میبرد آنوقت خود بدون هیچ شکنجه ای این چنین بسخن آید و بگوید من هیچ کاری بدون دستور حزب نکردم.

باید از این آقایان پرسید که در صندوقچه سینه حسام چه اسراری از شما ها نهفته بود که نگذاشتید بخارج برود و در خارج خود را بمقامات حزب شما برساند .برای ما مایه بسی خوشحالی است که اگر در مبارزات ضد استعماری با شما بودیم خوشبختانه از شما نبودیم.

خسرو روزبه

خسرو روزبه با سوگند موکد و قول شرف بتکذیب این خبر با من ملاقاتها داشت. شبی روزبه بسراغ من آمد تا بگوید به رفقای خارج از ایران نوشته ام تا از گمشده ما خبر بگیرند و بفرستند. ضمن مذاکرات وقتی دانست از بسیاری

ماجراها بخصوص ازموضوع محمدمسعودبی اطلاعم‌گفت براستی شما از این موضوع خبردارنشدید؟ بازقول دادحتماً خبرخوبی ازحسام‌خواهد رسید. من درآخرین دیدارم‌با روزبه‌ازاوخواستم‌که همه‌راههای ارتباطی اش را با من قطع کندوهمه‌نشانیها را پاک سازد. تا خبری ازحسام نیایددیگرمن اورا نشناسم‌واوهم‌مرا گمشده‌ای کروکورولال انگارد.

شما با اینکه‌خودیکی اززنانی بودیدکه‌برای حفظ حیثیت خود ازترس مأمورین رژیم‌همیشه‌زهربا خودمیداشتیدبدون توجه بافشای رازی پرداخته‌بودیدکه‌وقتی مهندس‌گوهریان اززندان آزادشد خبری نشاندارازقول شما نقل کردکه‌دیگربرای من جای شبهه‌باقی نماند. شایدشما حق داشته‌باشیدازحیث عاطفی زناشوئی درمحاکمه رسیدگی باین‌جنایت بعنوان شاهدشرکت نکنیدولی حق ندارید بسر وروی کسانیکه‌ضررشان بشما نرسیده‌لجن پاشی کنید.

درآن روزگاروانفساکه‌جوخه‌های آتش دسته‌دسته‌افسران وطنپرست رابکام مرگ میکشیدگروهی ازافسران را مرتضی برادرم‌با جیپ شروین باوندجا بجا میکردکه‌پس ازمدتی مرتضی موردسئوال قرار گرفته‌بودکه‌آن ماشین جیپ ازآن که‌بود؟لعن ونفرین بادبرآنها که‌دانسته‌یا ندانسته‌یا ازراه‌ترس وتهدیداین سردران ملی راکت بسته‌تحویل دادند. ما ازاعضای کمیته‌مرکزی وقت حزب توده‌در عجبیم که‌با وجوداینکه‌خودبه‌مظلومیت حسام‌رأی داده‌واین جنایت را محکوم‌دانسته‌اندچرا بدفاع ازحیثیت حسام‌برنخاسته‌اند. تالااقل نام‌حسام‌دراعدادنامردان درنیاید.

چه‌شبها وروزها که‌ما هم‌افتخارخدمت ونگهبانی ازشخصیت هائی را داشتیم‌که‌با افکارمتفاوت تنها درجهت مخالفت با شاه‌ودستگاه استبدادی درحال اختفا بسرمیبردند. خانواده‌ما ازهمان روزهای کودتای ۱۲۹۹مبارزه‌با عوامل آنرا وظیفه‌شرعی ووطنی خودداشت وما مورین هموارهٔجل وپلاس خودراجلوی خانه‌ما پهن کرده‌داشتند.

دکترکیا نوری که از راه پیشگوئیها ئی فا ل نخودی، خودرا با لقوه صاحب قدرت می بیندچرا یکبا رموردا ستیضا ح شما قرا رنگرفت که چرا دست به چنین جنا یا تی زده است ؟ گنا ه دستگیری وشها دت آنهمه افسرشهیدی که میتوا نستندپشت وپنا ه این مردم انقلابی با شندچه کسا نی بودند؟ اگردا نستی چرا عکس العمل نشا ن ندا دی ؟ از این آقا ودا رودسته ا ش نپرسیدیدچرا پس ا زلورفتن سا زما ن نظامی حزب با فسرا ن درحا ل مرخصی دستوردا دیدسرخدمت برگردندوآ نها هم آنرا تا کتیک حزب دا نسته بوا حدها ی خودبا زگشتندوهمه اسیرشده بجوخه های ا عدا م سپرده شدند .چرا ا ینها را نپرسیدیدوعا شق وا رمهرسکوت بر لب دا رید .

وقتی با ین گذشته ها میا ندیشم ومی بینم چه انسانیتها وفداکاریها بدست نا مردا ن بخا ک وخون کشیده شدآ رزو میکنم که ا یکا ش ا زما در نزاده بودم وقبل ا زا ین وا قعه درعدا دفرا موش شدگا ن قرا رمیگرفتم .

* * *

چرا قوا م وزیرکا بینه خودمورخا لدوله را توقیف کرد؟

یکی ا زبا زیگرا ن سیا سی درا یران مورخالدوله سپهر بودکه با همه مقا ما ت مملکتی ا رتبا ط ودوستی نزدیک دا شت .چون نویسنده بودوبزبا ن خا رجی هم آشنا ئی دا شت ،چندجلدکتا ب تألیف نموده وبا اکثرسفرای خا رجی ا رتبا ط دوستی برقرا رمینمود .خیلی ا زکسا نی که مورخا لدوله رامیشنا ختند با وجودصمیمیتی که ا زا ومیدیدندبا وا طمینا نی ندا شتند .با وجود ا صا لت خا نوا دگی ومشا غل گونا گونی که دا شت درآ خرین روزهای عمر درعسرت ما لی بسرمیبردولی هرگزنمیگذا شت که کسی ا زوضع داخلی ا وبا خبربا شد .من همیشه ا زمورخ ا لدوله سپهردربا ره خبرهای پشت پرده روزنا مه کمک میگرفتم وا نصا فا ا و خبرها ی خوبی را هم قبل از دیگرا ن درا ختیا رمیگذا شت .آ رزودا شت نخست وزیرشود .درا یا می

که مجلس ابراز تمایل به نخست وزیران میکرد هر وقت کابینه‌ای میخواست تغییر کند توقع او از ما روزنامه‌نگاران این بود که نام او را هم جزو کاندیداهای نخست وزیری بگذاریم. یکبار هم هنگام تغییر کابینه هژیر بعنوان سردبیر روزنامه داد با او مصاحبه مفصلی به عنوان نامزد نخست وزیری کردم که برنامه‌های درازمدت خود را برای اداره امور کشور بیان میداشت. ولی هیچگاه از طرف مجلس و فراکسیونها و شاه نامزد نخست وزیری نشد.

در کابینه قوام السلطنه بعنوان وزیر پیشه و هنر معرفی گردید. دکتر ارسنجانی درباره باز داشت او چنین مینویسد:

سه هفته قبل از توقیف سپهر شبی من اتومبیل او را نزدیک کاخ سلطنتی دیدم. وقتی جریان را از سپهر پرسیدم گفت باتفاق جناب اشرف نزد شاه بودیم. در این ملاقات شاه در حضور قوام از سپهر تمجید میکند که در بهبود روابط نخست وزیر و دربار نقش مهمی را بازی کرده است. قوام میل نداشت کسی را بالای سر خود ببیند و از اینکه میدید سپهر توانسته توجه شاه را جلب کند، دلتنگ بود. از فردای آنروز اطرافیان مظفر فیروز همه جا مراقب مورخ الدوله بودند تا اینکه شبی در جلسه هیئت دولت فیروز با حالت مخصوص خود از در وارد شد و با صدای بلند در حضور نخست وزیر گفت (جناب آقای سپهر تبریک میگویم که بسمت وزیر دربار منصوب شده اید). قوام از شنیدن این خبر ابرو در هم کشید و مورخ الدوله هم که از این خبر اطلاعی نداشت در حیرت مانده بود که قوام با عصبانیت گفت شما وزیر کابینه هستید و حق ندارید بدون اجازه من بدربار بروید و با کسی ملاقات کنید. کار آنشب جلسه دولت بدعوا و مرافعه کشید و سپهر با عصبانیت جلسه دولت را ترک گفت.

• مظفر آنشب به قوام گفته بود اگر تو مورخ الدوله را توقیف و تبعید نکنی او بزودی این معامله را با ما خواهد کرد. از طرف دیگر عدم ورود مورخ الدوله بحزب دمکرات نخست وزیر را خیلی عصبانی کرده بود و

اورا بشدت مظنون ساخت ودوستیهای گذشته را بکلی فراموش نمودو همانشب دستورتوقیف مورخ الدوله را صادرکرد.
مورخ الدوله صبح هنگام خروج ازخانه اش درحالیکه با اتومبیل وزارتی عازم وزارتخانه بودبدست مامورین شهربانی توقیف وتحت نظرقرارگرفت. بزودی وسایل تبعیدمورخ الدوله به کاشان فراهم شدوباحال مریضی اورا به کاشان فرستاده دریکی ازاطاقهای قطار راه آهن درده کیلومتری شهرزندانی وممنوع الملاقات کردند.
چندی بعدکابینه ائتلافی تشکیل وموضوع دستگیری سپهرهمه اطرافیان قوام را دچار وحشت ساخت. ازآن پس دیگرمظفرفیروز فعال مایشاء شده بود. مورخ الدوله ۵۶روزدرتبعیدبود.
روزنامه آسیای جوان چنین نوشت: روز ۱۶تیر ۱۳۲۵خبرتوقیف مورخ الدوله منتشرشد. ازدوستان قدیم قوام وازکسانی بودکه نقش فعالی درروی کارآمدن اوداشت. اعلامیه ای که قوام السلطنه دراین باره صادرکردحکایت داشت که علت بازداشت وی توطئه وتحریک علیه حکومت وبی لیاقتی وعدم توجه بکارهای وزارتخانه بوده است. اما حقیقت امرمکتوم ماند. ظاهرمطلب چنین بودکه مورخ الدوله یک فردسیاسی بشمارمیرفت وداعیه نخست وزیری داشت وخودرابهیچوجه کمترازقوام نمیدانست. هنگامیکه متوجه نارضایتی حزب توده شد، محرمانه باب مراوده را باآن حزب گشودومشغول تهیه مقدمات سقوط کابینه قوام شد. مظفرفیروزازموضوع مطلع شدوبرای اینکه خودرابیشتر بجناب اشرف نزدیک کندباشتاب نزدقوام رفت وتوطئه چینی سپهررا باطلاع اورسانید. بعداً خودمظفربین حزب توده وقوام السلطنه واسطه شدومقررشدکابینه ائتلافی تشکیل شود. رهبران حزب توده حداقل پنج وزارتخانه را میخواستند. کشور- خارجه- دادگستری - فرهنگ وپیشه وهنر. همچنین پیشنهادنمودندکه فرقه دمکرات هم درکابینه شرکت داشته باشد. آنها میخواستندهمراه فرقه دمکرات وحزب توده ایران اکثریت مطلق کابینه را دردست داشته باشندوعملاً قوام را

بدنبال خودبکشندولی قوام فقط سه نفررا قبول کرد. ایرج اسکندری ودکترکشاورزبدون موافقت کمیته مرکزی با قوام بتوافق رسیدند. حزب توده برای وزارت کشورکامبخش - برای وزارت خارجه ایرج اسکندری - برای وزارت دادگستری نورالدین الموتی وبرای وزارت فرهنگ دکترکشاورزوبرای وزارت پیشه وهنردکتریزدی را درنظر گرفته بودولی اسکندری وکشاورزکه مامورمذاکره بودندمیل نداشتند کامبخش والموتی واردکابینه شوندوبدون توافق با کمیته مرکزی آنرا عملی ساختندوکمیته مرکزی را درمقابل عمل انجام شده قرار دادندکه سخت موجب عدم رضایت درداخل کمیته شده بود. روزمعرفی هم میخواستندکشاورزرا وزیرپست وتلگراف بکنندکه زیربارنرفت و مقاومت کردوسرانجام جای اورا بادکتراقبال عوض کردند.

*

مورخ الدوله سپهردرباره بازداشت خودچنین مینویسد:

باسوابق ممتددوستی که با نخست وزیرداشتم بعلت وسوسه های مظفرفیروزنخست وزیرپلنگ صفت ایران بیرحمانه تصمیماتی برخلاف قوانین موجوددرباره من گرفت ودرگرمای سوزان تیرماه مرابکاشان تبعیدنمودوحال آنکه ازطرف من کوچکترین قدمی علیه اوبرداشته نشدوحتی خیال سوئی هم درخاطرم خطورنکرد.

روابط من باقوام ازجنگ بین المللی اول آغازشد. دارای صفات خوب وبدبحدافراط بود. هوش وشجاعت وفعالیت وقدرت را با تجربه نیم قرن خدمات دولتی توأم ساخته شخصیت واستخوانی پیدا کرده بودکه نقائص اخلاقی اورا میپوشانید. پس ازشهریوروقتی حریف قوی پنجه ای مثل رضاشاه را درمقابل خودندیدپای بمیدان مبارزه گذاشته چون مدتی ازسیاست دوربودازبعضی ازدوستان نگارنده از قبیل مستشارالدوله - حکیم الملک - بهاء الملک استفاده میکرد. بزرگترین مانع سوءظن دولتین روس وانگلیس بودکه یقین داشتند اوفتح تاج السلطنه قراگوزلورا ببرلن فرستاده تا با ولیاء دولت آلمان

کتابخانه تاریخ اسلام و ایران
۳۷۴

اطمینان بدهدکه بمحض ورودسربازان آلمانی بباد کوبه قوام درراُس ملیون ایران قدرت را بدست بگیرد .مدال طلای ایرانیان مقیم آلمان برای قوام ازجمله دلائل بود .سرریدربولاردجزوصورت طرفداران آلمان برای بازداشت نام اورا هم به سهیلی داده بود .

دردربارهم سابقه مطلوبی نداشت ولی همه مشکلات را ازپیش پای خود برداشت ودرسال ۱۳۲۱ نخست وزیرشد .راجع بافرادکابینه بامن مشورت کردولی گفت متفقین هنوزعضویت شما را درسفارت آلمان از یادنبرده اند .زمینه راآماده وبعداً شما را دعوت میکنم .میخواست موتمن الملک را وزیرمشاورکندگفتم حتماً قبول نمیکند .

یکی ازافرادی راکه باوتحمیل کردم عبدالحسین هژیربودولی الان استغفارمیکنم وپیش وجدان خودشرمسارم .

سرانجام قوام توانست سفرای هرسه کشورآمریکا وانگلستان و شوروی را رام کند.حتی مطبوعات را منکوب وباوکلابالحن آمرانه ودیکتاتورمآبانه رفتارکند .بدربارهم دندان نشان دادوتصمیم به انحلال پارلمان گرفت وبااینکه هرسه دولت ازاوپشتیبانی میکردند شاهنشاه باشجاعت گفتندانحلال مجلس خلاف قانون اساسی است . از این کشمکش حادثه ۱۷ آذربوجودآمد .خانه قوام السلطنه دچارحریق گردید .بالاخره موردعدم اعتمادمجلس قرارگرفت وخانه نشین شد . سهیلی میگفت قوام ازهیچ اقدامی روگردان نیست وخدادروجودش ترس وملاحظه نیافریده است .

سرانجام پس ازواقعه آذربایجان بفعالیت پرداخت .من گناه دیگری هم مرتکب شدم مظفرفیروزرا باومعرفی کردم .درآنموقع همه معتقدبزمامداری قوام شده بودندحتی موتمن الملک .

وقتی نخست وزیرشدلیستهای مختلف برای اسامی وزراء بمن ارائه دادکه درضمن آن صورتی ازآیةالله کاشانی بود .وقتی عازم مسکو شد ،بمن گفت کفالت نخست وزیری راسهام السلطان داردامامرنوشت دولت را بتومیسپارم .درمسکونقش یک دیپلمات زبردست را بازی

کردوزیربا رهیچگونه تعهدی نرفت .دریکی ازملاقاتهای محرمانه با استالین بدون حضورایرانیان فقط با حضورمترجم روسی قول اعطاء امتیازنفت شمال را دادومراتب بسادچیکف گفته شد .سرریدر بولاردمیگفت عجب اشتباهی درباره قوام کرده بودم واقعاً مردبزرگی است .از قوام دریک ضیافت خواهش کرده بودکه بیادگاربا او عکسی بگیرد .قوام فوراً با زوی سفیرشوروی راگرفته وخوددروسط ودوسفیر دردوسمت اوقرارگرفتند .دکترطاهری درغیاب نخست وزیرکاری میکرد که قوام معزول شده درمسکوتوفیقی حاصل نکندولی ازنقشه های او جلوگیری کردم .پس ازمراجعت ازمسکوچنان دیکتاتورشده بودکه با وزراء مثل منشی رفتارمیکردولی با وجودصمیمیت کامل زیربار تحکمات اونرفتم .

موقعیکه علیه کارخانه داران اصفهان اعلامیه صادرنمودم در جلسه هیئت دولت بمن اعتراض کردوگفت خلاف مسئولیت مشترک وزراء است .گفتم مسئولیت درامورکلی است نه وزارتخانه ای که مسئول آن هستم .بعدها فهمیدم چون قوام کارخانه چای درلاهیجان داشته ترسیده که مبادا تهدیدبمصادره کارخانه های اصفهان به مالکیت کارخانه او هم لطمه بزند .با حبس بدون محاکمه رجال ازقبیل سیدضیاء که به تحریک مظفرفیروزبودمخالف بودم .با تأسیس حزب دمکرات که نقشه مظفربودمخالفت ورزیدم .عجب اینکه نظامنامه حزب ابتدا درعمارتی درجاجرودبا حضورسادچیکف سفیرشوروی ومظفرتدوین گردیدوبعد رقابت بین دوحزب دمکرات وتوده سفارتخانه های غربی را بسمت حزب دمکرات متمایل ساخت .

عموماً تصورمیکنندکه قوام با تصمیم قبلی ازراه وطنپرستی روسها را فریب داده وباطناً با آمریکا بوده درحالیکه قضیه برعکس است قوام به تمام معنا با سیاست شوروی همراه بوده ومیخواست با تکاء آن ارتقاء مقام حاصل نماید وتاحدی سادچیکف را وسیله فیروزبا این نقشه موافق ساخت اما کرملین مخالفت کردوتغییررژیم ایران را تقسیم

وتشکیل حکومت ملوک الطوایفی دانست که رنجش قوام از روسها از همینجا آغاز گردید. سوء ظن قوام بنگارنده از آنجا زیاد شد که تقرب مرا بدربار تا حدی موجب بطلان نقشه های خود دانست. من نزدیکی او را بسلطنت لازم میدانستم ولی مظفر نزدیکی مرا بدربار بزرگ کرده ذهن قوام را مشوب ساخت که منجر بباز داشت من شد.

* * *

کابینه ائتلافی قوام السلطنه

قوام السلطنه پس از مراجعت از مسکو یکی از برنامه هائی که داشت تشکیل کابینه ائتلافی بود. بهمین جهت سه تن از سران حزب توده را بوزارت منصوب کرد. دکتر یزدی وزیر بهداری - دکتر کشاورز وزیر فرهنگ - ایرج اسکندری وزیر پیشه و هنر. همچنین اللهیار صالح از حزب ایران بوزارت دادگستری. برخی از مطبوعات مظفر فیروز وزیر کار را رهمواسته به فرقه دمکرات دانسته اند.

حزب توده قبل از شرکت در کابینه ائتلافی قوام بکرات مخالفت خود را با شرکت در دولتها اعلام میکرد. چنانچه در قطعنامه ای چنین آمده است: (دولتهائی که از شهریور ماه تا بامروز سرکار آمده اند با قلیت فاسد و جا برتکیه داشتند و اصول مشروطیت را مراعات نمینمودند و در اغلب موارد قانون اساسی را پایمال سیاست آزادی کش و نیات خصوصی خود قرار داده اند. لذا حزب توده از شرکت در این قبیل دولتها جداً خودداری خواهد ورزید.).

احسان طبری هم گفته بود: (از شرکت در کابینه ها تا زمانی که مجلس و دولت آزادیخواهی سرکار نیایند خودداری میورزیم. زیرا شرکت ما در دستگاههائی که تمام آن اسقاط و پوسیده است رسوائی ببار خواهد آورد.)

دولت ائتلافی قوام السلطنه

از راست به چپ ردیف اول : امیر علائی - دکتر یزدی - عبدالحسین هژیر - اللهیار صالح - قوام السلطنه مظفر فیروز - سپهبد امیر احمدی - سرلشگر فیروز .

ردیف دوم : دکتر اقبال - ایرج اسکندری - دکتر کشاورز - انوشیروان سپهبدی .

ولی در مهر ماه ۱۳۲۵ کمیته مرکزی حزب توده چنین اعلام میکند :
(علت شرکت وزراء حزب توده در کابینه ، تقویت جبهه های ضد استعماری وکوشش برای رفع اختلاف وتشتت وسیعی در ایجاد وحدت واتفاق بمنظور تحکیم اساس دمکراسی است .) همچنین در روزنامه حزبی نوشتند : (شرکت وزراء در کابینه قوام بدولت ایشان چنان پایه محکمی در میان مردم داد که هرگز نظیر آن در تاریخ ایران برای کابینه های دیگر دست نداده بود .) .

دکتر جاوید وزیر کشور فرقه دمکرات گفت : پس از آنکه قوام سرکار آمد از خلق آذربایجان دعوت نمود و چون ما وطنپرستی آقای قوام را باور داشتیم دعوت او را پذیرفتیم . زیرا همه میدانستند که قوام جز اصلاحات وآبادی کشور منظوری ندارد .

دکتر کشاورز می‌نویسد : شرکت حزب توده در حکومت قوام مانند تأسیس حزب توده بدون شالوده محکم انجام گرفت . قوام به استالین وعده استخراج نفت شمال ایران را داده بود و برای اثبات حسن نیت خود حزب توده را بحکومت دعوت کرد . سهیلی هم از حزب توده برای شرکت در کابینه دعوت نمود ولی حزب نپذیرفت . قوام یکبار دیگر هم از حزب توده برای شرکت در کابینه دعوت کرد که رد شد . سلیمان میرزا که قوام را خوب میشناخت حزب را از اینکار برحذر داشت . ولی آخرین بار دیگر دعوت قوام در کمیته مرکزی وهیئت اجرائی مطرح نشد . یکروز غروب ایرج اسکندری ودکتر یزدی وشیخ حسین لنکرانی نزد من آمدند . یزدی ولنکرانی در اتومبیل ماندند واسکندری بمنزل آمد وگفت مشغول مذاکره با قوام هستیم ومیخواهم ترا هم نزد او ببرم . گفتم قوام را نمیشناسم واز رفتن بمنزل او خودداری کردم . چندی بعد رادمنش بمن گفت باید در کابینه شرکت کنم ووزیر فرهنگ هستم .

شرکت در کابینه در کمیته مرکزی مطرح نشده بود . باید قرار کرد که در شرایط آن روز ایران اگر مطرح هم می شد به تصویب می رسید . در جرایید حتی کیانوری وقاسمی که بعدها اظهار مخالفت با این کار

میکردنددرآن روزازشرکت درکابینه وازقوام تعریفها کردندوقوام را ستودند .کاری که من وبسیاری دیگرازدستگاه رهبری وکادرهای حزب نکردیم .

من قوام را برای اولین بار روزمعرفی وزراء به شاه ملاقات کردم. آن روزیک واقعه جالبی پیش آمدکه بسیارگویا است وهمه وزراء باید کاملا" به یاد داشته باشندومن جریان آن را همان شب به کمیته مرکزی اطلاع دادم .

عصرآن روزمن به اتفاق همسایه ودوستم اللهیار صالح که عضو حزب ایران بودووزیردادگستری شدبه شمیران به ویلای خسروانی که قوام درتابستان درآن منزل کرده بودرفتیم وزرای دیگررسیده بودند. مظفرفیروزکه رل "همه کاره" قوام را بازی می کردبه باغ که وزراء درآن جمع بودندآمدوگفت جناب اشرف مشغول لباس پوشیدن اند (قوام مریض بودودکترا قبال روزی چندبار به او آمپول میزد .)

آقایان وزراء حاضرباشندکه برای معرفی نزدشاه برویم وبعدگفت آقایان به ترتیب زیرمعرفی خواهندشد : نام هریک ازوزراء ووزارتخانه مربوط به آنها را بردتا به من رسیدوگفت آقای دکترکشاورز وزیرپست وتلگراف .من با تعجب گفتم گمان می‌کنم اشتباهی رخداده زیرا حزب به من گفته است که تو متصدی وزارت فرهنگ وتعلیمات عالیه خواهی بودوا وبه من جواب داد :ما با حزب وزارت پست وتلگراف را برای شما درنظرگرفته ایم .چندبار بین من وا وگفتگوشد .بالاخره من عصبانی شده وگفتم آقا من استاددانشکده طب ویکی ازدوازده نفر اعضاء شورای عالی فرهنگ هستم وزارت فرهنگ باکارمن واطلاعات من مربوط است ولی وزارت پست وتلگراف ربطی به استادی دانشگاه وکارمن ندارد وبنابراین من این وزارت را قبول نمی کنم وبرای رفتن به شهرآماده شدم .مظفرفیروزگفت صبرکنیدتامن باجناب اشرف صحبت کنم . به داخل عمارت رفت ومراجعت کرده گفت جناب اشرف می گویندحزب توده ایران برای شما وزارت پست وتلگراف رادرنظر

گرفته وبا زمن رذکردم .خواستم از باغ خارج شوم ،مظفرفیروزچندبار به داخل عمارت رفته وبرگشت که مرا مجبوربه قبول وزارت پست و تلگراف کندودفعه آخربه جای اواکبرخان ،پیشخدمت قوام به باغ آمد وگفت آقای دکترکشاورزآقای سفیرشوروی میخواهندبا شما صحبت کنندگوشی تلفن را بردارید (تلفن درآلاچیق باغ بود)وزراء به دور من که گوشی را برداشته بودم جمع شدند .

صدائی به زبان فارسی گفت آقای دکترکشاورزسلام من آشوراوف منشی سفارت شوروی هستم جناب آقای سفیرسادچیکف حاضرندومن مطالب ایشان را برای شما ترجمه می کنم .ایشان ازشما خواهش میکنندکه وزارت پست وتلگراف را قبول کنیدزیرا آقای قوام السلطنه عجله دارندبایدوزراء به اعلیحضرت معرفی شوند .آقای سفیرمی گویند قبول این وزارت به نفع حزب شما وبه نفع ایران وشوروی است .

من سادچیکف را می شناختم چون فرزندان اورا مانندفرزندان تقریباً تمام اعضای سفارتخانه های خارجی در تهران معالجه میکردم .صحبت آشوراوف بسیارمرا عصبانی کردوبا فریادجواب دادم به آقای سادچیکف بگوئیدازکی سفیریک دولت خارجی بخوداجازه میدهدکه برای من دستورصادرکند؟ ایشان چه حق دارندکه درامورکشورماوحزب مادخالت کنند؟من عضوحزب توده ایران هستم که به من دستورداده وبه احدی اجازه نمیدهم که برای من تکلیف معین کندوگوشی راگذاشتم .

سپهبدی وزیرامورخارجه فوراً بطرف من آمدومرا بوسیدوگفت آقای دکترکشاورزشما روی همه ما را سپیدکردید .پس ازآن بطرف سپهبد احمدی وزیرجنگ که مردی بسیارمرتجع بودروکردوگفت : دیشب وقتی که دورهم جمع بودیم شما گفتیدحیف که وزرای توده ای بکابینه داخل شده اندزیرا آنها مأمورین شوروی هستندومن بشما گفتم کسانی مانند دکترکشاورزوایرج اسکندری وشهاب فردوس ودکتررادمنش وبسیاری دیگرازجوانهای تحصیل کرده مردم وطن پرست وباشرفی هستندخوشحالم که به این زودی صحت گفته من به اثبات رسیدویک یک وزراء ازمن

تشکرکردند. عده‌ای از این وزراء هنوز زنده‌اند. ظاهراً قوام درمقابل خودداری من از قبول وزارت به سادچیکف تلفنی شکایت کرده بود ولی جواب من به سفیر شوروی قوام را وادار به تسلیم کرد. دو سه دقیقه بعد مظفر فیروز به باغ آمد و گفت آقای دکتر کشاورز بعنوان وزیر فرهنگ و تعلیمات عالیه و آقای دکتر اقبال بعنوان وزیر پست و تلگراف معرفی خواهند شد.

درست است که قوام متکبر و مستبد، بیسواد از نظر علمی و سیاسی بود ولی طبقه حاکمه ایران را خوب می شناخت و میدانست چگونه با رشوه و وعده و تهدید آنان را که غالباً فاسد بودند را مکند.

اینکه می گویند در موضوع نفت او نقشه از قبل داشت که استالین را گول بزند، ممکن است درست باشد ولی بنظر من فرض دیگری نیز وجود دارد که من تاکنون از کسی نشنیده‌ام و نخوانده‌ام و آن این است:

قوام با آمریکا بند و بست داشت می دانیم که روزولت با استالین خیلی نزدیک شده بود تا آنجا که بعضی اوقات با استالین متفق شده و به چرچیل حمله می کرد. هنگامی که مسئله شرکت نفت شمال ایران بین قوام و استالین مطرح شد روزولت زنده بود و شاید قوام با اطلاع و موافقت روزولت یا بدون اطلاع آمریکا در نظر داشت واقعاً مواد موافقت نامه نفت را اجراء کند ولی مرگ روزولت و جانشینی که با استالین بمنازعه برخاست نقشه قوام را بهم زد و قوام که عملاً عامل آمریکائی ها بود (پای مستشاران آمریکائی را به ایران باز کرد) بنفع آنها عمل کرد و باین ترتیب شاه را هم راضی کرد.

این نکته که قوام به سفیر آمریکا گفته بود که اگر کار نفت با شوروی سر بگیرد او در نظر دارد که نظیر این موافقت را با آمریکا نیز در جنوب شرقی ایران (بلوچستان) امضاء کند، فرض بالا را تأئید و تقویت میکند، باید اضافه کنم که قوام با خاندان پهلوی مخالف بود و خیال کودتا را با تفاق رزم آرا در سر داشت و این مطلب را مظفر فیروز که مشاور و همه کاره قوام بود بما گفت.*

دکترکشاورزازجمله‌سران حزب توده بودکه ازطریق سازمان حزبی بوکالت ووزارت رسیدوجزو ۵۳نفر زندانی رژیم‌رضاشاه هم‌نبود.
اوپزشک بسیارحاذقی است که همیشه مطبش پرازپدران ومادرانی بودکه اطفال خودرانزادومیبردند.من نیزکه با برادردانشمندش کریم‌کشاورزآشنا بودم،خواهرزاده‌های خودرابرای معالجه‌نزداو می بردم‌که با مهارت ومهربانی آنها را معالجه‌کردکه هردوآنها اکنون درآمریکا بطبابت اشتغال دارند (دکترمعصومه‌گیلک،دندان پزشک درنیویورک ودکترفاطمه‌فلاح رئیس سرویس بیهوشی یکی از بیمارستانهای شیکاگووهمسردکترابراهیم‌فلاح)که‌بی شک باید بگویم‌حیات آنها مرهون حذاقت دکترکشاورزاست.
دکترکشاورزپس ازواقعه ۱۵ بهمن وتیراندازی به‌شاه مخفی‌شد وسپس ازکشورخارج گردیدوازمسکوسربدرآورد.دوبارغیاباً محکوم به‌اعدام‌شدوازآن زمان تابحال درمسکو- بغداد- الجزیره- ژنو بسربرده‌وازنخستین کسانی است که‌طی مصاحبه‌ای پرده‌ازروی اسرار حزب توده‌برداشت وخیلی ازترورها وکارهای حزب رافاش نمودودر ۱۴ مه ۱۹۵۸ طی نامه‌ای که‌به‌کمیته مرکزی حزب درمسکونوشته از عضویت درکمیته استعفاکرد.
دکترکشاورزدرحال حاضردراروپا زندگی‌میکندومقالاتی علیه خاندان پهلوی ورژیم‌سلطنت وجمهوری اسلامی ودرحمایت ازدکتر مصدق مینویسدوازطرفداران سرسخت جمهوریت میباشد

*

اسماعیل پوروالی درمجله‌روزگارنوتحت عنوان (قصه‌پرغصه‌من) می نویسد:
روزدهم‌مرداد۲۵قوام‌السلطنه‌با تشکیل یک کابینه‌ائتلافی از سه‌حزب دمکرات ایران - توده- ایران ودونظامی وتعدادی غیر حزبی ولی‌مخالف حزب توده‌وحتی مخالف حزب ایران معجونی ارائه دادکه‌بظاهرتقلیدی بوداز (مدروز)سیاست یادست کم‌تحمیل نسخه‌ای

که در آن اوقات برای کشورهای دور و بر شوروی تجویز شده بود. بعد از جنگ دوم جهانی کمونیستها در همه جا به تشویق کرملین خواهان مشارکت در حکومتهای ائتلافی بودند و لابد فکر میکردند که اگر سرشتر را وارد خیمه حکومت کنند، این شتر کم کم خیمه ها را از جا خواهد کند. ولی قوام آن کسی نبود که ذرع نکرده پاره کند و جائی بخوابد که آب زیرش برود. در سال ۲۱ هم که هیچ ضرورتی ایجاب نمیکرد در اولین کابینه ای که در دوران سلطنت محمدرضا شاه تشکیل داده بود باز بسراغ حزب توده رفته بود ولی با احتمال قریب به یقین این بار شورویها بودند که او را تشویق بچنین کاری کردند. و دست داشتن آنها بود که خواه و ناخواه عکس العمل انگلیسها را برانگیخت که منجر به غائله (نهضت جنوب) شد.

قوام که سخت بقدرت وارادهٔ خود مطمئن بود میدانست که شورویها چه انتظاری از یک دولت ائتلافی دارند ولی در عین حال نمیگذاشت که عنان کار از دستش بدر برود. تنها با این شگرد سیاسی هم توانست از یکطرف شورویها را قانع کند و از طرف دیگر هم توانست حزب توده و شورای متحده کارگران و فرقه دمکرات آذربایجان را عملاً "خلع سلاح نموده دست و پای آنها را توی پوست گردو بگذارد و سر فرصت ورق را بنحو دلخواه برگرداند. با اینکه برحسب ظاهر اینطور وانمود شده بود که گوئی حزب توده برنامه مشخص و معینی برای پیاده کردن در وزارتخانه هائی که مسئولیت آنرا پذیرفته اند دارد و هر وزیری بنوبه خود یدو بیضائی نشان خواهد داد و نقشه ای شسته و رفته از بغل درخواهد آورد و خلق خدا را یکسره مبهوت و مسحور در دردشناسی و درمان یابی وزیران توده ای خواهد کرد ولی خیلی زود همه دریافتند که همه این حرفهای دهن پرکن سخنان بی پشتوانه ای بوده و حزب توده هیچ نقشه عملی، برای هیچیک از دردهای اجتماعی نداشته و ندارد. دکتر کشاورز با انتخاب دکتر شایگان بعنوان معاون، ثابت کرد که مردی مدیر و مدبر است زیرا این عمل میان فرهنگیان گل کرد ولی در عوض موجب خشم خلیل ملکی و

توده‌ای های دوآتشه شدکه این مقام را درخورخود میدانست .وزارت ایرج اسکندری درپیشه وهنربی سروصدا بود .راست است که یک رهبر توده‌ای بودولی همچنان شاهزاده باقی مانده بود .دفتردکتریزدی دروزارت بهداری کاروانسرا بودکه بقول حافظ :

(هرکه خواهدگوبیا وهرکه خواهدگوبرو

کبروناز وحاجب ودربان دراین درگاه نیست)

هرروزازاول وقت اداری هرکس با وزیربهداری کارداشت یکسر باطاق اومیرفت ومجموع این مراجعین درگردمیزوزیرحلقه‌ای تشکیل میدادند .دکتریزدی بدون مضایقه پای هرنامه‌ای دستوری‌موافق مینوشت وامضاء میکردوهمه‌را راضی ازاطاق خودبیرون میفرستاد . بعدازسقوط کابینه ائتلافی فهرست استخدامهای عجیب دوران او جنجال برانگیخت .یک قلم‌مضحکش استخدام‌سه‌راننده برای یک اتومبیل وزیربود .

درضیافتی‌که‌حزب توده بمناسبت ائتلاف احزاب توده وایران وپیوستن حزب دمکرات ایران به‌آن ترتیب داده بودقوام‌درباشگاه حزب توده‌شرکت کرد .سران هرسه‌حزب که‌ساعتی بانتظار(جناب‌اشرف) نشسته بودندباورودنخست وزیربپاخاستندوپس ازنشستن‌قوام‌وخوردن بستنی واردتالاراجتماعات شد .نورالدین الموتی بنام‌حزب توده استدعاکردکه‌جناب اشرف که‌بحزب توده‌افتخارداده‌اندبرسرمیز بنشینند .قوام باتبسمی گفت اعضای حزب دمکرات ایران‌جای‌خالی مرا پرمیکنند .غرض‌آمدن بضیافت بودنه‌صرف غذا وامیدوارم‌امشب بهمه‌شما خوش بگذرد .بعددرمیان بهت وحیرت حاضران ازدربیرون رفت ودرمیان فریادهای "زنده‌باد جناب اشرف" باشگاه‌حزب توده را ترک گفت .

* * *

موسوی زاده و (چراغ قرمز) - یکی از وزرای کابینه قوام که بعلت عضویت در کمیته مرکزی حزب دمکرات ایران نقش مهمی در انتخاب نمایندگان مجلس داشت علی اکبر موسوی زاده وزیر دادگستری کابینه او میباشد که دشمنان سرسختی پیدا کرده بود.

در ایام قدرت او ناگهان داستان (موسوی زاده و چراغ قرمز) در مطبوعات انتشار یافت که بوضع وزیر دادگستری قوام لطمه فراوان زد. جریان چنین بود:

یکروز منشی وزیر دادگستری که جوان شیک و خوشروئی بود با طاق وزیر رفته و وزیر چراغ قرمز اطاق را روشن میکند که کار مهمی در دست رسیدگی دارد و هیچکس نباید وارد اطاق او بشود. اتفاقاً میرزا جواد خان عامری از وزرای سابق و از پیش کسوتان دادگستری قصد دیدار وزیر را داشته که پیشخدمت با او میگوید وزیر کار مهمی دارند. ولی او با بی اعتنائی با این گفته وارد اطاق وزیر میشود و میبیند که وزیر و منشی در کنار هم نشسته و کار مهمی هم ندارند. عامری اعتراض میکند و میگوید چراغ قرمز را فقط بخاطر گفتگو با منشی خود روشن کرده اید؟

مخالفین با این موضوع شاخ و برگهائی داده و داستانها ساختند ولی حقیقت این است که داستان چراغ قرمز ساخته و پرداخته مخالفین بود که در آن ایام بوضع وزیر دادگستری وقت لطمه فراوانی زد.

* * *

قوام السلطنه و سادچیکف سفیر شوروی قرارداد نفت ایران و شوروی را امضاء میکنند.

همین قرارداد مهم تاریخی موجب شد که ارتش سرخ، ایران را تخلیه کند.

نقش مظفرفیروز
و
خودمختاری آذربایجان وکردستان

وقتی قوام السلطنه قرارداد نفت با شورویها را امضاء کرد و رابطه اش را با روسها تحکیم نمود کوشید که مشکل آذربایجان وکردستان را حل کند. بدواً از پیشه وری خواست که همراه هیئتی به تهران بیاید.

در اردیبهشت ۱۳۲۵ پیشه وری با تفاق هیئتی از تبریز به تهران آمد. همراهان او عبارت بودند از: صادق پادگان - دکتر جهانشاهلو، فریدون ابراهیمی - صادق دیلمقانی - محمدحسن خان سیف قاضی که مذاکراتی را با هیئت تعیین شده از طرف دولت شروع نمودند که عبارت بودند از: مستشارالدوله صادق - شیخ حسین لنکرانی، مورخ الدوله سپهر - مظفرفیروز - محمدولی میرزا فرمانفرمائیان، ایپکچیان.

نامه قوام السلطنه به (مستشارالدوله) برای حل مسئله آذربایجان:

بتاریخ ۳۵/۲/۹ شماره ۳۳۹۸/۳۳۷۰

جناب آقای صادق صادق (مستشارالدوله)

نظر بتوجه افکار عمومی به تعمیم اصول دموکراسی وبسط عدالت اجتماعی از جنابعالی تقاضا میشود از لحاظ مصالح عمومی ایران با نمایندگان اهالی آذربایجان که بمرکز دعوت شده اند مذاکره

نموده طبق نیات وتصمیمات اصلاح طلبانه دولت طریقه مقتضی باتوافق نظرآقایان نمایندگان محترم اهالی آذربایجان پیشنهاد نمایند که بموقع اجرا گذارده شود. نخست وزیر ـ احمدقوام

پس از مذاکرات زیاد دوسه جلسه ملاقات پیشه وری با قوام السلطنه موافقتی حاصل نشدوقوام نتیجه را چنین اعلام داشت : پس از ۱۵ روز مذاکره متاسفم که بعضی از تقاضاهای آنان از حدود اختیارات قانونی وموادهفت گانه دولت خارج بودوبدین جهت تا پیدا کردن راه حل مذاکرات بتعویق میافتد.

نظر باینکه باکمال حسن نیت مایل بحل مسائل موردبحث میباشم با اتخاذ تدابیری که موافق قوانین ومقررات باشدوبادر نظرگرفتن موافقت نامه متبادله درباره نفت شمال بااتحاد جماهیر شوروی که ظرف ۷ماه باید مجلس تشکیل شودوانجام انتخابات وتشکیل مجلس امیدوارم مردم آذربایجان بتوانندآزادانه نمایندگان خود را انتخاب وبمرکزاعزام دارندتا مشکلات فعلی رفع شود.*

با بازگشت پیشه وری وهمراهان به آذربایجان نخست وزیر میکوشیدراه حلهائی پیدا کندتا بهرصورتی است ارتش سرخ از ایران برود. بهمین جهت تصمیم گرفت که مظفرفیروزمعاون نخست وزیررا که مغزمتفکرکابینه شده بودوباچپی ها همسروسری داشت به آذربایجان بفرستد، تا مذاکرات را با پیشه وری به نتیجه برساند.

مظفرفیروزکه پدرش نصرت الدوله درزمان سلطنت رضا شاه کشته شده بودکینه عجیبی ازخاندان پهلوی داشت ومیکوشیدازهرراهی است انتقام بگیرد. چون ازطریق سیدضیاء نتوانست با محمدرضا شاه بجنگدخودرا بدامن قوام السلطنه انداخت. ولی قوام السلطنه در عین حمایت که ازاو میکردبشدت مراقب کارهای مظفرهم بود.

*

* عودبهنودمینویسدیکی از دلایل موفقیت قوام این بودکه درهیچ لحظه ای تمامی آنچه راکه دردل داشت برای اطرافیان بازنمیکرد.

درحالیکه مظفرفیروزتمام امورمربوط به آذربایجان را زیرنظر داشت درنمی یافت که چرا تمام پیش بینی های جناب اشرف درست از آب درمیآید. علت این بودکه شب ورودپیشه وری به تهران عباس شاهنده مدیرروزنامه فرمان که با پیشه وری آشنائی کامل داشت در باغ جوادیه بدیدن رهبرفرقه رفت. هیچکس ندانست که پس از خداحافظی چگونه دراطاق خواب او درکمدی پنهان شدتا توانست کلیدرمزرا ازجیب او بیرون بیاوردوبدینوسیله تمام مخابرات پیشه وری با تبریزوباقراوف رئیس جمهورآذربایجان شوروی وپاسخهایش کشف میشد. مظفربدون آنکه ازموضوع آگاه باشدمیدید قوام ازمذاکرات وپیشنهادها خبرداردوبدنبال آنهم قوام باصرف مقداری هزینه سری نخست وزیری دوتن ازسران سطح بالای فرقه را خریداری کرده بود.

*

دکترعبدالحسین مشیرفاطمی که مدتی معاون نخست وزیربود به نویسنده کتاب درلندن چنین گفت:

یکروزقوام بمن یک ماموریت محرمانه دادوگفت با وسیله نقلیه خودت چندروزمراقب کارهای مظفرفیروزباش وببین بکجا ها میرود وجریان را بمن گزارش بده... من هم این دستورنخست وزیررا اجرا کرده مدتی با اتومبیل شخصی خودم اتومبیل اورا تعقیب کردم. یکبارمشاهده کردم که بباغ ییلاقی سفارت شوروی درزرگنده رفت و وقتی به نخست وزیری رفتم وجریان را به قوام السلطنه گفتم سرش را تکان دادومثل اینکه گزارشاتی دراین باره داشته ومیخواسته یقین حاصل کند.

*

درنشریه (سیاستمداران جیره خوار) مظفرفیروزوابسته به انگلیسها معرفی شده که نوشته بدستورمقامات انگلیسی ماموریت داشت که به چپی ها نزدیک شده وبخصوص با حزب توده همکاری کندکه همین امرموجب شده بودکه درکابینه ائتلافی همکاری نزدیک با وزرای توده ای داشت.

فرهنگ فرهی درروزنامه ایران تریبون طی مقاله مستندی با نقل مطالب از نشریات مختلف تحت عنوان مردهزارچهره چنین نوشته است :

هنگام واقعه خودمختاری آذربایجان دولت انگلستان برای مقابله با آن وقایع یکی از مامورین برجسته خودرابنام مارشال ادوارد به ایران فرستاد که بعداً لقب (درویش مراغه ای)را برای خودانتخاب کرد .کلنل لورنس وکلنل لچمن از دست پروردگان او هستند.وی عناوینی داشت از قبیل (گرگ زرد- شیطان بریتانیا- پوستین پوش غدار- روباه سفید) .وی با ورود به ایران جامه درویشی وکشیشی به تن داشت وبا دونام (درویش مراغه ای - کشیش یوحنای آشوری)به بسط شبکه جاسوسی تا آن سوی قفقاز میپرداز د .او درتهران با عنوان درویش مراغه ای ظاهر میشود وقسمتی از یادداشتهایش درباره مظفر فیروزچنین است :

قبل از من کارکنان ما با مظفرفیروزآشنائی داشتندولی من فقط با نام او آشنا بودم .او وسیله ویلسن آمریکائی استاد زبانهای شرقی دانشگاه شیکاگو ارتباطاتی با سازمانهای مختلف برقرارمیکند. او سیاستی عجیب مقرون به کینه وحس انتقام داشت که پایه آن روی حیله ودروغ وتحریک بود .او از پدرهوش فراوانی به ارث برده بود . بهمین جهت دنبال کسی میگشت که راهها را برای او هموار کند .اول از فلسطین سردرآورد وسیدضیاء را به ایران آورد ووقتی دکتر مصدق با اعتبارنامه سیدضیاء مخالفت کرده بود ونزد دائی خودرفت و میخواست او را منصرف کند .دکتر هدایت متین دفتری میگوید من حضورداشتم که دکتر مصدق بمظفرفیروزگفت .من بعنوان اینکه تو فامیل نزدیک من هستی روی ترا میبوسم وخوش آمد میگویم ولی از نظر سیاسی روش ترا تقبیح میکنم واجازه نمیدهم که کارگزار سیاست بریتانیا وارد پارلمان شود .

وقتی مظفرفیروزدیدسیدضیاء برای اجرای برنامه هایش مناسب

نیست بدنبال دیگری رفت وسرانجام برنامه‌هائی ترتیب یافت که مظفرا زسوئی با مقامات شوروی وا زطرفی با پیشه‌وری وقوام آنچنان نزدیک شدکه بعدا زمدتی مظفرکلیددشواریهای سیاسی هرسه جناح گردیدچنانکه میگویندا ساس خودمختاری آذربایجان درجلسه متشکل (ماکزیموف سفیرشوروی - مظفرفیروز- پیشه‌وری)درخانه قوام پی ریزی شد ووضع بصورتی درآمدکه‌وقتی حکیمی نخست وزیرقصد داشت به مسکوسفرکند ،کابینه‌اش کنارفت وقوام تنها حلال مشکلات شناخته شد واومورد تمایل مجلس قرارگرفت .روزنامه لوموندچنین نوشت : (انگلیسها وقتی میخواستندعامل خودشان رانزدروسهاجابزنند درهمه‌جا شایع کردندکه دیپلماسی انگلیس شدیداً با زمداری قوام مخالف است .چنان این شایعه‌را دامن زدندتا قوام بعنوان عامل روسها به‌بازماندگان پطرکبیرجا زده‌شد). مورخ الدوله سپهر مینویسد این مظفرفیروزبودکه‌سادچیکف سفیرزیرک شوروی را افسون کرد وبدام انداخت وبسودقوام فریب داد .کارفیروزدرموردحسن رابطه باسادچیکف خیلی قوام‌را خوشحال کرد .قوام مردمقتدردرکاردولت بود .وزیران کابینه‌درنظرا ومثل منشیان بودند .حق اظهارنظر زیادنداشتند .ولی مظفرمثل سایرین نبودا وعقل منفصل قوام‌بود . چیرگی برفکروروح اوداشت .

فرخ مینویسد :قوام‌بدون نظرفیروزآب نمیخورد .حضرت والا مغز متفکرکابینه‌بشمارمیرفت .قوام میگفت فیروزیعنی من .

ازراه‌یافتن عموهای مظفربکابینه (سرلشگرفیروزوزیرراه- محمد علی میرزافرمانفرمائیان وزیرکار) تاثیرونفوذ مظفردرقوام روشن بود .

پس ازبازگشت قوام ازمسکوهمه‌انتظارداشتندآذربایجان سر جداشده‌ایران به‌پیکرش پیوندزده‌شود .ولی مظفرفیروزبا امضای قراردادبا پیشه‌وری درتبریزتمام آرزوی استقلال طلبان ایران را نقش برآب کردومغزمتفکرقوام السلطنه (قوای نظامی فرقه دمکرات

زبان رسمی ترکی برای آذربایجان ـ اختیارات جداگانه و مستقل مالی برای آذربایجان ـ اتخاذ تصمیمات قانونی وسیله مجلس شورای ایالتی ـ گزینش استاندار خودمختار از طرف مقامات محلی) را به رسمیت شناخت وقرارداد را هم بعنوان رئیس هیئت اعزامی دولت امضاء کرد و در تصویب آن در مرکز پافشاری داشت.

با این اقدام آنگلوکمونیستی فیروز راه اقدام دو سیاست امپریالیسم در ایران باز شد. یکی فروکشیدن روسها از برج عاج قدسیت سوسیالیزم وتخطئه سیاست ضد امپریالیستی کمونیستها و دیگری آغاز نهضت جنوب و بالنتیجه تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ

بدستور مظفر فیروز افسران فرقه دمکرات از آذربایجان به تهران خواسته شدند و در خیابانهای تهران ظاهر گردیدند و مظفر پیشنهاد کرد درجه این افسران بیسواد دانشکده ندیده به رسمیت شناخته شود و ژنرال پناهیان وزیر جنگ آذربایجان رئیس ستاد ارتش بشود. فیروز نزد شاه رفت وتقاضا کرد شاه با این تقاضاها موافقت کند که با همان جواب روبرو شد که اگر دستم قطع شود امضاء نخواهم کرد.

در همانوقت بعضی از روزنامه های تهران چنین نوشتند:

وقتی مظفر فیروز معاون نخست وزیر در رأس هیئتی مرکب از موسوی زاده ـ سرتیپ محمدعلی علوی مقدم ـ مهندس خسرو هدایت و دو نفر دیگر به آذربایجان رفت و موافقت نامه را با پیشه وری امضاء کرد در تهران جنجالی برپا شد بخصوص اینکه طی این موافقت نامه درجه سرتیپی (غلام یحیی ـ کبیری ـ سیف قاضی) برسمیت شناخته میشد. همچنین حدود ۳۵۰ نفر از مهاجرینی که از روسیه آمده بودند صاحب درجه نظامی میشدند.

<u>خلاصه قرارداد مظفر فیروز و پیشه وری مورخ ۲۳ فروردین ۱۳۲۵:</u>

ماده اول ـ رئیس دارائی تبریز به پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت تعیین خواهد شد.

ماده دوم ـ وزارت کشور استاندار آذربایجان را از میان چند

نفرکه انجمن ایالتی پیشنهاد میکند انتخاب خواهد نمود.

ماده سوم- مجلس ملی بجای انجمن ایالتی شناخته میشود.

ماده چهارم- قوای محلی جزء ارتش ایران محسوب میشود. کمیسیونی از نمایندگان دولت آقای قوام و انجمن ایالتی در محل راه حل آنرا جهت تصویب هرچه زودتر پیشنهاد مینماید.

ماده پنجم- بیست و پنج درصد از عواید آذربایجان جهت مخارج عمومی بمرکز فرستاده میشود.

ماده ششم- در ساختمان راه آهن از میانه به تبریز تسریع خواهد شد.

ماده هفتم- فدائیان به ژاندارم تبدیل خواهند شد. نمایندگان دولت و انجمن ایالتی ترتیب کار را معین خواهند کرد.

ماده هشتم- خالصجات بتصویب مجلس بین دهقانین تقسیم خواهد شد. در مورد سایر اراضی کمیسیونی تشکیل و اظهار نظر میکنند.

ماده نهم - دولت قبول میکند که قانون انتخابات جدیدی که شامل نسوان هم باشد بمجلس پیشنهاد نماید. در این قرارداد همچنین موافقت شد که تدریس تا کلاس پنجم ابتدائی بزبانهای ترکی و کردی باشد.

ماده دهم- ایالت آذربایجان عبارت از استان های ۳ و ۴ خواهد بود.

ماده یازدهم- دولت موافقت دارد که شورای اداری مرکب از استاندار و روسای ادارات تشکیل و تحت نظارت انجمن ایالتی انجام وظیفه نماید.

ماده دوازدهم- در مدارس متوسطه و عالیه تدریس بدو زبان فارسی و آذربایجانی خواهد بود.

ماده سیزدهم- اکراد مقیم آذربایجان از مزایای این موافقت نامه برخوردار بوده و تا کلاس پنجم ابتدائی بزبان خودشان تدریس نمایند. (همچنین اقلیت های آسوری و ارمنی).

ماده چهاردهم- چون قانون جدید انتخابات شهرداریها بمجلس

پیشنهاد میگردد تا تصویب آن شهرداریهای فعلی آذربایجان وظایف خودرا انجام میدهند.

ماده پانزدهم- این موافقت نامه پس از تصویب هیئت دولت وانجمن ایالتی آذربایجان بموقع اجرا گذارده خواهد شد.

*

بدستور قوام السلطنه کمیسیونی در تهران مرکب از چند تن از وزراء از جمله وزیر جنگ ورئیس ستاد ارتش در منزل خود نخست وزیر وبریاست او تشکیل گردید. در این جلسه رزم آرا ریاست ستاد ارتش چنین گفت: (پیشنهاد فرقه دمکرات بمنزله انحلال ارتش است. باید دید مقامات بالای ارتش ایران حاضر بتخریب ارتش خواهند بود یا نه؟ آقایان از افسرانی اسم میبرند که از ارتش فرار کرده اند و بر ضد حکومت مرکزی قیام نموده اند. پذیرفتن چنین عناصری با سمافسر آنهم با دادن ترفیع درجه بمنزله تحریک ارتش میباشد. قبول چنین پیشنهاداتی برای ارتش ایران امکان پذیر نیست.)

کلیه شرکت کنندگان در جلسه حتی شخص قوام مبهوت ماندند که چگونه رزم آرا با این صراحت وقاطعیت مخالفت میکند. مظفر فیروز که بشدت از خواسته های فرقه دمکرات حمایت میکرد گفت (حال که شخص شاه ونماینده ارتش نسبت بدرجات این افسران بی اعتناء هستند، دولت میتواند با تصویبنامه این مشکل را حل کند.) ژنرال پناهیان گفت (تصویبنامه فقط یک سرگرمی است. باید حتماً شاه امضاء کند چون مطلب مربوط به ارتش میباشد.).

فرخ مینویسد: در مذاکرات بین دو طرف حتی فیروز تظاهر میکرد که بیشتر طرف فرقه ایها را دارد. فیروز با کینه ای که داشت سعی میکرد فاصله بین تهران وآذربایجان را زیادتر کند.

فریدون ابراهیمی جوان جاه طلبی که آلت دست مظفر شده وبه دادستانی آذربایجان رسید، پس از خاتمه غائله آذربایجان دستگیر ومحاکمه واعدام شد. او ضمن بازجوئیهای خود گفت مظفر فیروز آتش افروز

انقلاب بودوا زمن میخواست تا میتوانیداشخاص را اعدام کنید ونگذاریداحدی ازاینها زنده بمانندوبعدبرای تقویت حکومت پیشه‌وری سه‌صندوق چای ولی پرازاسکناس برای پیشه‌وری فرستاد وباهمین پول بودکه‌پیشه‌وری وغلام یحیی توانستند چندماه‌دیگر حکومت کنند.وعده‌ای دیگربیگناه‌را تیرباران کرده‌یا بداربزنند.

مجله‌خواندنیها بانقل قول ازروزنامه‌تریبون دوناسیون نوشت: براساس قراردادمحرمانه مظفرفیروزپیشه‌وری قراراست رژیم‌ایران جمهوری شده‌وقوام‌السلطنه‌رئیس جمهورشود.که‌این مطلب سروصدای زیادی براه‌انداخت.

بعضی دیگرازنشریات درباره‌این جریان درهمانوقت چنین نوشته‌اند: پس ازآمدن نمایندگان فرقه‌دمکرات آذربایجان به تهران وشرفیابی آنها باقوام‌السلطنه‌ومظفرفیروزرسماً ازحضورشاه تصویب پیشنهادات نمایندگی اعزامی راتقاضانمودند.طبق نوشته روزنامه‌اطلاعات شاهنشاه‌ایران گفتندبهیچ قیمت بادادن چنین امتیازاتی نمیتوانم‌موافقت کنم.قوام‌السلطنه‌ومظفرفیروز و نمایندگان فرقه‌دمکرات وحزب توده‌که‌ازآذربایجان آمده بودند ازاین ژست شاه‌خیلی ناراحت شدند.پس ازرفتن آنها بلافاصله‌شاه رئیس ستادووزیرجنگ رامیخواهدوچنین میگوید:بمن چنین پیشنهاداتی شده‌ولی بایدبدانیدکه‌این پیشنهادهامتضمن‌خیانت مسلم‌بکشورومیهن است.من بهیچوجه‌آنرانمیپذیرم‌وباتمام‌قوا ردخواهم‌کرد.برای اینکه‌به‌میهن وارتش علاقمندم‌وحتی حاضرم‌از سلطنت درصورت اجبارکناره‌گیری کنم‌ولی اقدامی که‌بضررکشور وارتش باشدمرتکب نشوم.

درکتاب اسرارسقوط ایران بااستفاده‌ازخاطرات سرلشگر ارفع زیرعنوان (تحت فرمان ۵ شاه) مطالب زیربرشته‌تحریردرآمده‌است:

ایرج اسکندری ازوزرای کابینه‌ائتلافی گفت روزی بعداز پایان جلسه‌هیئت دولت مظفرفیروزازسه‌وزیرعضوحزب توده‌خواست

برای کار مهمی بدفتر او برویم. بعد از حضور ما سه نفر از کشوی میز خود قرآن را بیرون آورد و گفت مطلب سری مهمی را میخواهم با شما در میان بگذارم. باید اول به قرآن قسم بخورید که موضوع مسکوت بماند. وزیران توده‌ای پاسخ دادند ما کمونیست هستیم و نیازی بقسم قرآن نداریم. ثانیاً ما اعضای کمیته مرکزی حزب توده هستیم نمیتوانیم مطالب را با آنها در میان نگذاریم. مظفر فیروز قرآن را در کشوی میز گذارد و گفت گرچه من الان با قوام همکاری میکنم ولی او کهنه کار و مرتجع است و بدرد نمیخورد. باید از موقعیت استفاده کنیم و بطور مطلق قدرت را در دست بگیریم و خود را از دست قوام و سایر رجال مرتجع و اشراف برهانیم. آنها گفتند چگونه اینکار عملی است؟ فیروز گفت با کودتای نظامی. گفتند ارتش در دست ما نیست ما با شما چهار نفر هستیم. فیروز گفت با قرار دادن رزم‌آرا در راس ستاد ارتش. آنها گفتند رزم‌آرا مرتجع است و از سرلشگر ارفع بدتر. فیروز گفت نه. او کاملاً در دست من است و هرچه بگویم انجام خواهد داد. پس از انتصاب رزم‌آرا بریاست ستاد ارتش و مطرح شدن کودتای مشترک (فیروز- رزم‌آرا) در کمیته حزب و دادن خبر آن به سفارت انگلیس موضوع تا حدی درز پیدا کرد. رزم‌آرا که موفقیت را حتمی میدانست بحرکاتی دست زد که سوء ظن اطرافیان را جلب نمود. استوار محمودی پیشخدمت رزم‌آرا جریان را به سرلشگر یزدان پناه گفت و از طرف او و شاهپور غلامرضا مطلب با طلاع شاه رسید. در آغاز میخواست موضوع را با قوام السلطنه در میان گذارده و رزم‌آرا را معزول و محاکمه کند ولی بمصلحت ندید و تصمیم گرفت جریان را مستقیماً و صریحاً به رزم‌آرا بگوید. بطور ناگهانی او را احضار کرد. او با هوشمندی ویژه‌ای که داشت پس از شرفیابی پیشدستی کرده جریان را گفت و خود را روی پای شاه انداخت و اعتراف کرد.

سرلشگر ارفع مینویسد: سیاست ما جراجویانه مظفر فیروز حد و حصر نداشت و از راههای مختلف خواب ریاست جمهوری را میدید. رزم‌آرا

خودرا خجولانه بزیر حمایت فرمانده کل قوا کشید و بشدت برژیم علاقه نشان داد و روش خشنی با آشوبگران سرخ در پیش گرفت .

دکتر کشاورز مینویسد : (قوام و مظفر فیروز پس از تاسیس حزب دمکرات شروع بسرکوبی سازمانهای ما نمودند که بعد بسرکوبی فرقه دمکرات بپردازند . وزرای توده‌ای باین عمل اعتراض کردند . یکی از وزیران نزدیک قوام گفت این کار نخست وزیر نیست بلکه کار شاه است . ما جواب دادیم که شاه حق دخالت در امور مملکت را ندارد و قوام مسئول امور میباشد . وزیر مزبور بما گفت من سری را برای شما فاش میکنم و آنرا بکسی نگوئید . امروز صبح نزد رزم آرا بودم و با او راجع بوضع آشفته کشور صحبت کردم با و پیشنهاد کردم که با یک کودتا حکومت را در دست بگیرد . قوام رئیس جمهور و شما رئیس الوزراء و مرد مقتدر ایران بشوید . رزم آرا گفت این کار آسانی است و دو ساعت بیشتر طول نخواهد کشید و آب از آب تکان نمیخورد ولی شرط این است که قوام دستور کار را بدهد . من گفته رزم آرا را بقوام گفتم و او هم گفت قدری زود است و باید صبر کرد . ما چند روز بعد از کابینه استعفا کردیم و اگر هم اصرار بماندن در کابینه را داشتیم قوام استعفای کابینه را میداد و خود را از شر ما خلاص میکرد .

مریم فیروز عمه مظفر فیروز و دختر فرمانفرما و خواهر نصرت الدوله معروف به (شاهزاده سرخ) همیشه زندگی مرفهی داشت و در زمان رضا شاه زن سرتیب اسفندیاری پسر محتشم السلطنه رئیس وقت مجلس بود . پس از طلاق هر هفته در باغ بزرگ شمیران خود میهمانی میداد که عده‌ای از سران حزب توده به آنجا میرفتند و مریم فیروز پس از مدتی تردید بین کیانوری و قاسمی که هر دو داوطلب ازدواج با او بودند کیانوری را انتخاب کرد .

فرمانفرما فئودال بزرگ و پدر مریم با پنج شاه که آخرین آن رضا شاه بود همکاری داشت . پسرش نصرت الدوله مدتی دست راست رضا شاه بود و بعد در زندان کشته شد . املاک فرمانفرما باندازه بلژیک بود .

محمدولی فرمانفرمائیان با فرقه دمکرات آذربایجان ساخت واملاک وسیع خودرا حفظ کرد.)

مهدی نیا درکتاب زندگی سیاسی قوام السلطنه، درباره مظفرفیروز چنین می‌نویسد: با تاسیس حزب دمکرات وتوقیف افرادی نظیر مورخ الدوله دیگرزمام امور بدست مظفرفیروز افتاد. قوام السلطنه نیزبطرزعجیبی ازاوشنوائی داشت. اوخودسرانه روزنامه هاراتوقیف وافرادرا بازداشت میکرد. فریاد اعتراض ازهمه سوبسمت قوام بلند بود. مظفرفیروز میخواست درانتخاب بعدی مجلس را دراختیارداشته باشد. فکرائتلاف تمام احزاب وگروههای سیاسی را مطرح میکند.

درموقعیکه سران فرقه دمکرات درتهران بودند، جلسه مذاکرات ائتلافی مرکب ازدکترجاویدوشبستری ازطرف فرقه دمکرات ـ صدرقاضی ومحمدقاضی ازطرف حزب کومله کردستان ـ نورالدین الموتی ودکتر رادمنش ازطرف حزب توده ـ اللهیارصالح ومهندس حقشناس ازطرف حزب ایران تشکیل میدهد. نقش مظفرفیروزدرهمکاری باحزب توده این بودکه اکثریت مجلس ازچپی ها انتخاب شوند. پیشنهادفیروز این بودکه ۲۵ کرسی بفرقه دمکرات ـ ۲۲کرسی بحزب توده ـ ۷کرسی بحزب کومله کردستان ـ دوکرسی بحزب ایران وبقیه بحزب دمکرات اختصاص داده شود. توده ایها پیشنهادرا پذیرفتندولی قوام زیربار نرفت وگفت بایدشورایعالی حزب باین پیشنهادرای بدهد. دراین جلسه بشدت با پیشنهادائتلاف مخالفت شدوقوام درهمانجا تصمیم گرفت برای اینکه ازشرمظفرفیروزآسوده شودا ورا بعنوان سفیربه مسکوبفرستد. چندتن ازدوستان مظفرفیروزازقبیل احمدملکی ـ خسروهدایت ـ غلامحسین فروهر ـ دکترپیرنیا نزدقوام رفته ازاو خواستندکه مظفربه مسکونرود. ولی قوام گفت چون وضع ایران وشوروی خیلی حساس است وجودمظفردرمسکوضروری است. مظفرتمارض کرد ولی قوام فردموردا عتمادی راخواست ودستورتوقیف مظفرفیروز را طبق ماده ۵ حکومت نظامی داده وبدست اوسپردوخودبه لاهیجان رفت.

آن شخص خودرا بمظفرفیروزرسانیدودستورقوام‌راباو نشان داد. مظفر وقتی‌فهمیددستورقوام‌خیلی جدی است بسرعت عازم‌مسکوگردید.

مظفرفیروزکه‌بشدت موردحمله‌وانتقادمحافل اجتماعی بود فتوحی قیام‌برایش چنین سرود:

سیاست چیست؟ازرنگی بیک‌رنگ‌دگرگشتن

(مظفر)سوی مسکورفتن و (فیروز)برگشتن

*

فرخ مینویسد: مظفرفیروزپس ازامضای قراردادبا پیشه‌وری هیئت اعزامی فرقه‌دمکرات را بحضورشاهنشاه‌بردوآنها را یکی یکی به‌اعلیحضرت معرفی نمود. وتقاضاکردکه‌اعلیحضرت درجات افسران فرقه‌را به‌رسمیت بشناسدکه‌ایشان گفتندمن چنین قدرتی ندارم‌که برخلاف قانون اساسی ومقررات ارتش به‌افسران‌فراری درجاتی بدهم. قوام‌بعدازمراجعت فیروزنزداعلیحضرت رفت وگفت اعلیحضرت اجازه بدهندکه‌رئیس دولت با مسئولیت خوداینکاررا انجام‌بدهد. اعلیحضرت گفتندکه‌اگردستم‌بریده‌شودچنین فرمان خیانت‌آمیزی راامضاء نخواهم‌کرد. درآن ایام‌حتی مظفرفیروزباین فکرافتاده بودکه‌ژنرال پناهیان رابجای تیمساررزم‌آراء رئیس‌ستاد ارتش ایران بکند. یکبارهم‌قوام‌ومظفرفیروزبفکرائتلاف حزب دمکرات ایران بافرقه‌دمکرات آذربایجان افتادند. این طرح فیروزودکتر سلام‌الله‌جاویدبود. سلام‌الله‌جاویدزمان استانداری مخبرالسلطنه درآذربایجان همراه ۱۵نفردیگرازقفقازبرای تبلیغات کمونیستی به‌ایران آمده‌ونامش هم(سلام‌الله‌مدد) بود. مدتی زندانی بودولی حالادکترجاویدوهمه‌کاره‌آذربایجان شده‌است.

*

سرلشگر ارفع که دشمنی سرسختی با سرلشگر رزم‌آرا داشت وگاهگاهی سمت ریاست ستاد ارتش این دو امیر ارتش با یکدیگر عوض میشد هرکدام علیه دیگری مطالب مستندی منتشر میساختند وگروهی از افسران ارتش هم با آنها جداجدا همکاری داشتند. سرلشگر ارفع معتقد بود که رزم‌آرا با همکاری مظفر فیروز و حزب توده قصد سرنگونی رژیم شاه را داشته است.

او مینویسد: نقشه (انقلاب سرخ فیروز- پیشه‌وری- روستا - اسکندری) در خانه رضا روستا کشف شده است. کمیته ترور که (اسپانتوم) نام داشت اسامی عده‌ای را تهیه کرده بود که باید در روز معین ترور شوند بدنبال آنهم با یک شورش زمام امور کشور بدست گرفته شود. وقتی این اوراق و اسناد بدست شاه افتاد دستور تعقیب مظفر فیروز را داد که قوام السلطنه پیشدستی کرد و هنگامیکه پرونده مظفر فیروز در شعبه ۱۵ بازرسی دادگستری در دست تکمیل بود بعنوان سفیر ایران عازم مسکو شد و دیگر هم از ترس شاه به ایران برنگشت.

فرخ مینویسد: وقتی معاون وزارت فرهنگ بودم یکروز در شورایعالی فرهنگ دیپلمی را ارائه دادند که مربوط بیکی از ایالات آمریکا بود. دیدم میخواهند به مظفر فیروز پسر نصرت الدوله درجه دکترای حقوق بدهند. بی اختیار تکان خوردم. چون میدانستم او حتی تحصیلات مقدماتی اش هم کامل نیست چه رسد بدکترای حقوق. گفتم بگذارید برای بعد تکلیف روشن شود. از دکتر جردن پرسیدم. او که رئیس مدرسه آمریکائی بود یکماه وقت خواست. بعد بما گفت این دیپلم ۲۰ دلار خریداری شده و ارزش آن شبیه القاب سابق میباشد. متاسفانه در آمریکا بعضی از موسسات فرهنگی چنین عناوینی را میفروشند. گفتم حاضر یدکتبا'

بنویسید .گفت بلی وسپس کتباً نوشت .اعتمادالدوله که از جریان مطلع شدگفت مگر با نصرت الدوله اختلاف داری ؟گفتم خیر .گفت پس چرا او را با خود دشمن کرده ای ؟من جریان را گفتم او اظهار داشت یک جلسه بشورا یعالی فرهنگ نرویدمن شخصاً شرکت میکنم وقال قضیه را میکنم .گفتم هرطور صلاح میدانید .او بجلسه رفت و مظفرفیروز را با چهار رای بدون توجه بگزارش دکتر جردن صاحب دکترای حقوق شناخت . ولی مظفر هرگز از این عنوان استفاده نکرد .

*

مظفرفیروز پس از سقوط رژیم همراه عده ای سازمانی بنام (جبهه انقلابی ملیون ایران) تشکیل داد که هدف او استقرار جمهوریت در ایران بود .پس از چندی پروفسور فریبرز نوذری که درسوئد زندگی میکند طی اعلامیه ای چنین اعلام داشت :

امروز که حدود ۳۵ میلیون ایرانی گرفتار دژخیمان خونخوار میباشند که ترور و وحشت به آنها اجازه نمیدهد که فعالیت سیاسی داشته باشند وظیفه ما ایرانیان مقیم خارج است که متفقاً بجهانیان نشان بدهیم که ایرانی هنوز زنده است وبه اصالت فرهنگ وتمدن ملی خود افتخار میکنیم .برای اینکه بتوانیم خواسته های ملت ایران را که همانا استقلال وتمامیت ارضی وبازگشت افتخارات ملی وفرهنگی وتامین عدالت اجتماعی وتعمیم آزادی فردی است با جرا بگذاریم پیشنهاد میکنم که همه گروههای مخالف جبهه ای (بنام جبهه متحد ملی برای آزادی ایران)تشکیل دهند .ضمناً لازم میدانم باطلاع هموطنان برسانم که متاسفانه بعلت تمایلات سازشکارانه آقای مظفرفیروز با رژیم خمینی جبهه انقلابی ملیون ایران منحل شده ودیگر فعالیتی نخواهد داشت .

*

درفروردین ماه ۱۳۶۷ مظفرفیروز درپاریس درگذشت .روزنامه تایمز چاپ لندن درباره او چنین نوشت :

مظفرفیروز از چهره های سرشناس سیاسی ایران درهفتم آوریل

۱۹۸۸درسن ۸۳ سالگی درپاریس درگذشت. او مرتب علیه شاه سابق ایران تبلیغ میکردوباسلطنت پهلوی مخالف بودبعلت اینکه پدرش نصرت الدوله درزندان رضا شاه درگذشته بود. مظفرفیروزبه شاهزاده سرخ معروف شده بود. او ازخاندان قاجاربود. دکتر مصدق دائی او بودوانتظارداشت که درزمان نخست وزیری او به ایران دعوت شودکه چنین کاری صورت نگرفت. او که مدتی سفیرایران در مسکوبودنقش مهمی درروی کارآوردن حزب کمونیست توده وکابینه ائتلافی قوام داشت.

بعدازسقوط شاه واستقراررژیم جمهوری اسلامی هم به ایران نرفت. درمجامع ومحافل مختلف شرکت داشت وباکتاب ومقاله به شاه سابق ایران مرتب حمله میکرد.

* * *

<u>بعضی ازاسنادسیاسی</u>

یک سندسری آمریکا تلگراف شماره ۴۶۶مورخ۱۴اردیبهشت ۱۳۲۵ کاردارسفارت آمریکا درتهران بوزیرخارجه آمریکا میباشدکه مضمون آن چنین است:

قوام بمن گفت که مذاکرات او باآذربایجانیان به بن بست رسیده است. نکته اصلی انحلال قشون آذربایجان میباشد. قوام اصرار میورزدکه این قشون بایدکاملا"منحل گرددوهرنیروئی که درآینده درآن ایالت مستقرمیگرددبایدمتشکل ازسربازان وظیفه وافسرانی باشدکه تهران منصوب مینمایدولی پیشه وری قبول ندارد. سایر نکات موردا ختلاف چنین است:

۱ـ قوام میگویدمجلس آذربایجان بایدمنحل شودوانتخابات جدیدی برای شورای ایالتی بعمل آیدولی پیشه وری میخواهدکه مجلس فعلی بصورت شورای ایالتی باقی بماند.

۲ـ قوام میخواهدامورمالی آذربایجان وسیله مامورین گماشته

شده از تهران تحت کنترل ونظارت درآیدوا وافراد محلی‌راباستخدام بگیرد .پیشه‌وری اصرار داردکه‌رئیس امورمالی باید از افراد محلی باشدوماموریـن تهران زیرنظرا وکارکنند .هیچگونه مذاکـــره‌ای در باره اینکه‌چه‌کسی باید‌حکمران کل آذربایجان باشدصورت نگرفته است .

قوام‌گفت امروزصبح با پیشه‌وری ملاقات کردم .سادچیکف سفیر شوروی هم‌بعنوان رابط حضورداشت .پیشه‌وری با روش غیرمودبانه‌ای صحبت کردکه‌قوام‌ناچارشدکنترل خودرا ازدست بدهدوبا زبان غیـر دیپلماسی صحبت کند .اگرمذاکرات فردا هم‌بهمین صورت‌باشدمذاکرات شکست خورده‌وپیشه‌وری به‌تبریزباز میگرددولی این بمنزله‌قطـع کامل مذاکرات نیست بلکه‌قوام‌معتقداست یا پیشه‌وری یا نماینده دیگری ازآذربایجان خواهدآمدومذاکرات ازسرگرفته‌خواهدشد .

قوام‌میگویدبه‌پیشه‌وری گفته‌اوامتیازاتی فوق آنچه‌بمـردم گفته‌نخواهدداد .زیرااصول مشروطیت وقوانین اوراازاینکارباز داشته‌است وبعلاوه‌ازطرف کابینه‌بیش ازاین اختیاراتی ندارد .

نهضت جنوب یا شورش درفارس

پس از تشکیل کابینه ائتلافی قوام و اقدامات فرقه دمکرات آذربایجان تشنجات فراوانی در مناطق جنوبی کشور بخصوص فارس و ایلات قشقائی بوجود آمد و خبرهای رسیده از آن مناطق حاکی از حملات مسلحانه به پادگانهای نظامی و پست های ژاندارمری و خلع سلاح ژاندارمها و محاصره بوشهر و شیراز بود. از طرف دولت سرلشگر زاهدی به فارس فرستاده شد تا در غیاب عمادالسلطنه فاطمی کفالت استانداری را هم بعهده بگیرد. در این موقع تلگراف زیر از طرف قشقائیها به قوام مخابره شد:

عموم اهالی ایلات و مردم شهرستانها برای بدست آوردن حقوق حقه پایمال شده خود قیام کرده اند و جلوگیری آنها از عهده ما خارج میباشد و اگر تا غروب روز دوشنبه اول مهرماه ۱۳۲۵ تکلیف قطعی معین نشود هر اتفاقی رخ دهد در مقابل تاریخ و وجدان مورد ملامت نخواهیم بود. با ارادت صمیمانه بشخص (جناب اشرف) اجرای تقاضاهای زیر را از دولت خواستاریم:

۱ـ اخراج وزیران توده ای از کابینه و تغییر روسای ناصالح در ارتش.

۲ـ واگذاری کارهای ادارات فارس از لشگری و کشوری بخود اهالی

فارس که تحت نظر مردم اداره شود .
۳ـ تشکیل انجمنهای ایالتی وولایتی درفارس .
۴ـ ازدیاد نمایندگان مجلس به تناسب جمعیت .
۵ـ اختصاص مبلغ کافی جهت عمران وفرهنگ وبهداشت محلی .
۶ـ تجدیدنظر درقوانین مضری که منافی قانون اساسی است .
۷ـ اتصال راه آهن مرکزی بشیراز وبوشهر واسفالت جاده ها .

محمدناصرقشقائی ـ ملک منصورقشقائی ـ خسروقشقائی ـ محمدحسین قشقائی

با رسیدن این تلگراف قوام السلطنه با نصایح پدرانه از ناصرخان خواست که دست از این اعمال بردارد ودرتلگراف حضوری بناصرخان گفت :اگر مقصود تاسی بقضایای آذربایجان میباشد که من مسئول آن نبوده ام واگر مساعدتی برای تسکین آنان شده بخاطر مصالح ملی بوده ودرحقیقت مجلس پانزدهم باید درباره آذربایجان تصیم بگیرد .

ناصرقشقائی گفت بجناب اشرف عقیده وایمان دارم وهمیشه آرزومندم زیرسایه مبارک باشم .چون چهار ماه است که مستدعیات اهالی موردتوجه قرارنگرفته ،بنده را مردم مجبورکرده اند به نزدیک شهرآمده استدعا دارم تا کارخراب نشده بعرایض ملت توجه فرمایند .

*

ناصرخان به تهران خواسته شدولی ازآمدن به تهران خودداری کردوهیئتی مرکب ازسردارفاخرحکمت استاندارکرمان ـ اعزازنیک پی معاون نخست وزیرـ علی هیئت دادستان دیوان کشورـ سرتیپ صفاری رئیس شهربانی ـ امیرهمایون بوشهری عازم شیراز گردیدند .
ناصرخان دردیدار با هیئت تقاضاهای اهالی را چنین اعلام داشت :
۱ـ انجمن ایالتی درفارس تشکیل شود .
۲ـ فارس دووزیر مشاوردرکابینه داشته باشد .
۳ـ فرمانده لشگرفارس احضاروفرددیگری منصوب گردد .
۴ـ امورژاندارمری فارس به محمدحسین قشقائی واگذارشود .

۵ـ انتخاب استاندار و روسای ادارات فارس با صلاحدید فارسیان صورت گیرد.

وقتی مراتب باطلاع قوام رسید با قسمتی از درخواستها موافقت نمود و اعلام داشت که صلاح نمیدانم امور ژاندارمری فارس به محمد حسین قشقائی واگذار گردد.

سرتیپ همت فرمانده لشگر فارس گفت: فعلاً "در کازرون بهیچوجه ماموری از طرف دولت وارتش وجود ندارد و کلیه امور بدست عشایر مهاجم اداره میشود و روسای ادارات را خودشان انتخاب کرده اند. در بوشهر هم پس از سقوط پادگانهای نظامی فعلاً "عشایر شهر را در دست دارند و از افراد ارتش و نگهبانی در آنجا کسی وجود ندارد.

سرلشگر زاهدی پس از مراجعت از فارس در جلسه هیئت دولت شرکت کرد و در حضور وزرای توده ای نتیجه مذاکرات خود را بصورت موافق با تقاضاهای آنها مطرح ساخت ولی وزرای توده ای و چندتن دیگر از وزراء با اقدام دولت در جهت انجام خواسته های عشایر فارس موافق نبوده و میگفتند اینها که مشتی خان و فئودال هستند و مردم از تعدیات آنها به تنگ آمده اند چطور میتوانند زبان مردم فارس باشند. حتی بعضی از آنها با مراجعت سرلشگر زاهدی بفارس موافق نبودند ولی قوام السلطنه روز ۱۲ مهرماه، سرلشگر زاهدی را با اختیارات تام بدون اطلاع هیئت دولت به شیراز فرستاد و امیر همایون بوشهری هم بعنوان نماینده شخص نخست وزیر خواسته های نهضت فارس را مورد تائید قرار داد و مشترکاً" اعلام داشتند که (از روزی که صدای نهضت در فارس بلند شد آن ها به منویات آن پی برده و دریافته اند که با در نظر گرفتن وحدت کامل و حفظ استقلال ایران بمنظور بدست آوردن حقوقی که لازمه حیات یک ملت مترقی است مبادرت باین نهضت نموده و مراتب بعرض جناب اشرف نخست وزیر رسید و موافقت معظم له را بدست آورده اند و علاوه بر انجام خواسته ها چون ممکن است بعضی افراد شهری و ایلی برخلاف دستور روسای نهضت مرتکب عملیات خلاف رویه و مقررات شده اند

جناب اشرف تا این تاریخ به‌آنها عفوعمومی مرحمت فرموده‌اند.)

پس از این اقدامات ناگهان درروز ۲۶ مهرماه سه‌هزارتن از بویراحمدیها به‌دهستان بیضا حمله‌کرده‌هستی مردم‌را غارت وعده‌ای را کشتندوافرادایل دشمن زیاری دهات زیادی را غارت کردندکه خودامیرهمایون بوشهری به‌نخست وزیرگزارش دادکه‌خسارات وارده بدهات خیلی زیاداست وغارتگران چیزی باقی نگذاشته‌اند.دولت بایدچهارهزارتن گندم‌ومقداری بذرفوری ارسال دارد.

*

بعدها عبدالرحمن فرامرزی درکیهان چنین نوشت:

"درنهضت فارس فجایعی شدکه‌صدیک آن درآذربایجان رخنداد. درکجای آذربایجان سیصدوده‌آبادی یکدفعه‌خاکسترشد.درکجای آذربایجان ۶۰۰ تن شکرغارت گردید.درکجای آذربایجان مردگبر راگرفتندوآلتش راقطع کردندوگفتندمیخواهیم‌ترا مسلمان کنیم. اینها فجایعی است که‌به‌آن نرسیدندومرتکبین برمملکت حکومت میکنندووکیل ووزیرازخودشان میتراشند."

با این جریانات وزرای حزب توده‌وحزب ایران قبل ازاینکه قوام‌ازآنها بخواهدکه‌ازکارکناره‌گیری کنندبعنوان‌اعتراض به اقدامات دولت واعلامیه‌سرلشگرزاهدی ازحضوردرکابینه‌خودداری کرده‌وباترمیم‌کابینه‌بعمروزارت ۷۵ روزه‌ی آنها پایان داده‌شدو مظفرفیروزهم‌بعنوان سفیرروانه‌مسکوگردید.

روزنامه‌های توده‌ای چنین نوشتند: اقدامات حزب توده‌برای روی کارآمدن دولت قوام‌وشرکت درکابینه‌برای این بودکه‌ایران ازخطرتجزیه‌وجنگ داخلی نجات یابد.دراینمدت سازمانهای ما در همه‌جا تحت فشارقرارگرفت.افرادمرتجعی که‌درگذشته‌درخدمت سیدضیاءالدین بودندبانزدیکی بحزب دمکرات ورهبرکل آن تجاوزات آشکاری راعلیه‌موسسات کارگری ودهقانی آغازکردند.درطغیان راهزنان فارس مشاهده‌شدکه‌بدون اطلاع هیئت وزیران قراردادی با

دزدان با مضاء رسیدوعصیان غارتگران بعنوان نهضت شناخته شد. کناره‌گیری ازکابینه موجب سلب اعتماد آنها ازقوام نشده وامیدوارند که دولت بتواند کارگشا باشدودرکارها توفیق حاصل کند.

اعزازنیک پی مینویسد: درکابینه قوام وزیرپست وتلگراف بودم که به ریاست هیئتی برای رفع غائله جنوب عازم شیرازشدم. با همراهان درشیراز به مقرفرماندهی لشگررفتیم. سرلشگرزاهدی فرمانده لشگربمرض نقرس مبتلاشده ونمیتوانست تکان بخورد. قاصدی نزدناصرخان قشقائی فرستاده پیغام دادیم که فردا هیئت اعزامی برای ملاقات ومذاکره نزدشما میآید. فردا بمنطقه قشقائی رفته واردسراپرده ناصرقشقائی شدیم. پس ازمذاکراتی که درآن مرتب (خودمختاری) تکرارمیشدباین نتیجه رسیدیم که دولت باستثنای استانداری بر روسای ادارات فارس راازبین اشخاص محلی انتخاب کندوموقتاً هم سرپرستی ژاندارمری آن حدودبه محمدحسین قشقائی واگذارگردد. صورتجلسه تنظیم ومفادآن باطلاع هیئت دولت رسید وتقاضای تصویب آنرا داشتیم. بلافاصله ازطرف قوام السلطنه جواب خشن وتندی رسید که طی آن هیئت دولت خواستارتسلیم بلاشرط عشایروانحلال نهضت جنوب بود. هیئت بناچارازفارس دست خالی برگشت وشمالی ها هم دریافتندکه با اینطرزتلاش آنها هم بی نتیجه است. خوشبختانه درسایه هدایت شاهنشاه وسیاست مدبرانه رئیس دولت ووضع مساعدبین المللی غائله شمال وجنوب پایان یافت وبازوان چپ وراست ایران که در حلقوم خرس وشیرگیرکرده بودآزادشد.

*

مجله خواندنیها ومجله آسیای جوان مطالبی درباره خاطرات قوام السلطنه منتشرکرده اندکه ازجمله مجله آسیای جوان درشهریور ماه ۱۳۲۹ با اشاره باین یادداشتها درباره کودتای قشقائیها وبختیاریها چنین مینویسد:

بعلت تیرگی روابط جهانشاه خان صمصام با پدرش (مرتضی قلیخان)

برسر مطالب ایلی وقایع مهمی درمنطقه اتفاق افتاد.
بختیاری همیشه دوحاکم داشت یکی از اولاد ایلخانی ودیگری از اولاد طایفه‌ای دیگر که این دوتیره همیشه با هم زدوخورد داشتند. بدنبال این اختلاف پدروپسر روابط جهانشاه‌خان وابوالقاسم‌خان بحدکمال رسید وحکیم‌الملک هم‌حکومت بختیاری را مشترکاً با این دوسپرد. انگلیسها با ابوالقاسم‌خان مخالف بودندزیرا درزمان‌جنگ‌از آلمانها طرفداری کرده بودکه بدستور مایر، آلمانها مقداری پول واسلحه با هواپیما برای اوبزمین ریخته بودند.

درکابینه قوام‌که پیشه‌وری درآذربایجان ازخودمختاری صحبت میکردوکابینه ائتلافی فعالیت داشت ناراضیها درتهران اجتماع کرده وشخصی بعنوان رابط سیاسیون تهران وسران بختیاری انتخاب گردیدوبمنطقه بختیاری رفت وهمه‌آنها قسم‌یادکردندکه نهضتی را شروع کنندوسران بختیاری هم ۵ هزارنیروی مسلح آماده کرده بمحض رسیدن خبرازتهران آنها به‌اصفهان حمله‌کرده‌قوای دولتی را خلع سلاح نموده‌ودراصفهان وخوزستان وفارس حکومتی درمقابل پیشه‌وری تشکیل دهند. آنوقت پس ازفتح اصفهان به‌تهران‌حرکت کرده‌زمام امورراً بدست گرفته‌برای سرکوبی پیشه‌وری عازم‌تبریزشوند.
هرمزاحمدی فرماندار وقت بروجردبخط خودبه‌ابوالقاسم‌خان بختیاری چنین مینویسد: (آقای تراث قنسول انگلستان به‌بختیاری تشریف میآورند. خواهش میکنم‌ازایشان پذیرائی کرده‌وازهیچگونه مهربانی دریغ نفرمائید). تراث سیاستمدارمجرب انگلستان بودکه برکلیه اعمال مامورین انگلستان درایران وخاورمیانه نظارت داشت.

قوام مینویسدنقشه تجزیه جنوب با نظراین شخص تهیه شده بودو قراربودتوطئه‌کنندگان درروزمعینی درمنطقه بختیاری اجتماع‌کرده وتراث هم‌دریک مجلس همه‌را ملاقات کرده‌وظیفه‌آنها را جداجداگوشزد کند. یکروزکه‌قوام‌درنخست وزیری بکارمشغول بوده‌واکبرخان به صدها ملاقات‌کننده‌جواب منفی میدادمسافری باصورت گردوخاکی و

مضطرب وارد اطاق شده میگوید عرض فوری و محرمانه ای با جناب نخست وزیر دارم. اکبرخان جواب منفی میدهد ولی در این هنگام در اطاق نخست وزیر باز شده محمدقوام خارج میگردد که مسافر روی پای او افتاده میگوید کار خیلی مهمی با نخست وزیر دارم که قوام او را میپذیرد. وقتی شروع به صحبت میکند قوام به اکبرخان میگوید بملاقات کنندگان بگوید امروز نخست وزیر کسالت دارد فردا بیایند. مسافر اصفهانی جریان را شرح میدهد. وقتی مسافر با دادن پیام خود راحت شد در مقابل قوام با شنیدن خبرها بشدت مضطرب گردید و مسافر با دستورات مهمی به اصفهان رفت. یکساعت بعد نخست وزیر تلگرافی به استاندار اصفهان و سرلشگر معتضدی فرمانده لشگر اطلاع داد که مظفر فیروز با اختیارات تام به اصفهان میآید و باید فردا مراسم استقبال از او در فرودگاه بعمل آید. آنشب جهانشاه خان و ابوالقاسم خان و ابوطالب شیروانی برای فعالیت انتخاباتی بشهرضا رفته بودند، که نامه قوام السلطنه به آنها رسید. به جهانشاه خان نوشته بود (برای مذاکره درباره امر لازمی فوراً به تهران حرکت کنید) به ابوالقاسم خان نوشته بود (مراقب انتظامات محل باشید تا جهانشاه خان مراجعت کند)

آنها استنباط کردند که قوام وسیله جاسوسان خود از ماجرا مطلع گشته که جهانشاه خان در پاسخ نوشت (چون ایل بواحمدی به ایل بختیاری حمله کرده ناچار است برای سرکوبی اشرار در محل بماند.) ابوالقاسم خان گفت حالا که شما به تهران نمیروید بهتر است من بروم و ببینم جناب اشرف چه کار لازمی دارند.

جهانشاه خان که با مظفر فیروز روابط دوستانه ای داشت و شایع بود که برای رسیدن بحکومت بختیاری او را بین قوام واسطه کرده وسی هزار تومان پول نقد و یک انگشتر فیروزه داده برای استقبال بفرودگاه اصفهان رفت. به محض اینکه فیروز از هواپیما پیاده شد دستور داد جهانشاه را توقیف کرده به تهران اعزام دارند. همچنین بلافاصله یک گردان نظامی به بختیاری قصبه شلمزار فرستادتا

مرتضی قلی خان بختیاری را هم تحت الحفظ به تهران بفرستند. محمدحسین وخسروقشقائی برای استقبال عازم فرودگاه شده بودند ولی وقتی خبرتوقیف جهانشاه خان را شنیدند قبل از اینکه دستگیر شوند پا بفرار گذاشتند. مظفرفیروز در اصفهان دستور توقیف ابوطالب شیروانی ـ حبیب الله رشیدیان ـ خسرو و محمدقشقائی را داد و با سرعت به اهواز رفت و دستور بازداشت سرتیب حجازی را داد و به تهران بازگشت. در اطاق توقیف شدگان در تهران سیدضیاء الدین طباطبائی دکتر طاهری ـ حسام دولت آبادی هم بودند. مظفرفیروز بعلت دوستی با جهانشاه خان به او گفت اگر حقایق را بگوید از نخست وزیر تقاضای عفو او را خواهد کرد. از او اعترافاتی گرفت که اعترافات را با امضای یکی از قضاتی که ناظر بود رسانید.

بتدریج جمال امامی و هرمز احمدی هم ببازداشت شدگان پیوستند.

در این ماجرا بین مظفرفیروز و سرتیب حجازی گفتگوی تندی شد. مظفرفیروز حجازی را با طاقی در کار آگاهی خواسته بود و از او سئوالاتی نمود که حجازی در جواب گفته بود شما صلاحیت رسیدگی ندارید و شما حق ندارید یک افسر شرافتمند ایرانی را جاسوس اجنبی بنامید. کار بجائی رسید که آنها با هم گلاویز شدند و حجازی با عجله از اطاق خارج شد که برود. مظفر فریاد زد که نگذارید این مرد برود. حجازی فریاد میزد (احمق ـ دزد ـ فضولی نکن) و از اطاق خارج شد. حجازی از عمارت شهربانی خارج شد و موضوع را بعرض اعلیحضرت رسانید و قوام برای اینکه اهانتی به ارتش نشده باشد، اعلامیه ای صادر کرد.

مظفرفیروز به قوام السلطنه گفته بود مصلحت نیست این پرونده به دادگستری برود زیرا ممکن است در آنجا مدارکش از بین برود. خود او محاکمه را شخصاً اداره میکند. بهتر است کمیسیونی از صالح، موسوی زاده و هژیر تشکیل شود تا تکلیف پرونده را روشن سازند و ضمناً دعوتی از مستشاران دیوان کشور از قبیل آقایان ممقانی و جهانشاهی و چند نفر دیگر بشود. مظفرفیروز در وزارت کار برای خود تشکیلات عریض و

طویلی بوجودآورده بود. او محافظین مخصوص داشت که حتی درمیهمانی خصوصی سادچیکف که میخواستند محرمانه صحبت کنند محافظین حضور داشتندکه سفیرشوروی بحضورمحافظین اعتراض داشت ولی فیروز گفت باید آنها حضورداشته باشند.

یکی ازرجال بما نوشته است ۷۲ساعت قبل ازآنروزیکه باید نهضت جنوب درشیرازواصفهان تواما"بعمل آید، ابوالقاسم‌خان بختیاری‌که‌خودبا سران بختیاری وقشقائی هم‌قسم‌شده‌بودقضیه‌را به اطلاع قوام‌السلطنه میرساندکه مظفرفیروزماموررسیدگی شد.

ابوالقاسم‌خان با توطئه‌قبلی جهانشاه‌خان را بدام‌فیروزانداخت ودستگیری مرتضی قلیخان را هم‌ماهرانه‌انجام‌دادودرمقابل این خدمت، حکومت بختیاری مستقلا" ازطرف قوام‌باوواگذارگردید.

شیروانی درخانه‌قوام‌درتهران توسط سرتیب صفاری رئیس شهربانی بازداشت گردید. محمدحسین وخسروقشقائی نیزدراثرپیغام‌ابوالقاسم خان بختیاری به‌اصفهان آمده‌بودندولی احتیاط راازدست نداده درناحیه‌امنی ماندندکه‌وقتی توقیف جهانشاه‌خان به‌آنها خبرداده شد، میگریزند.

وقتی ساعت قیام‌فرارسیدهنوزخسروومحمدحسین‌قشقائی باردوی خودنرسیده‌بودندکه‌پنجهزارسواروپیاده‌مسلح قشقائی شیرازومرکز لشگرفارس را محاصره‌وبه‌قوام‌تلگراف‌تهدیدآمیزمیکنندوانتظارداشتند که‌درهمین موقع نیروی بختیاری اصفهان را بتصرف درآورند.

ابوالقاسم‌خان‌دربختیاری مشغول متفرق نمودن سواران‌مسلح شدوبا کمک نیروی مسلحی که‌سرتیب صفاری دراختیار اوگذارده‌بودتوانست براوضاع‌مسلط گردد.

سایرطوایف وقتی متوجه‌شدندکه‌ابوالقاسم‌خان نقشه‌رالوداده‌وبر خلاف قسمی که‌یادکرده‌رفتارنموده‌ودستگیری مرتضی قلیخان‌ودو فرزندش جهانشاه‌خان وبهمن برآنها گران آمده‌بودهم‌قسم‌شدندتا ابوالقاسم‌رانابودنکرده‌ومرتضی قلیخان واولادش راآزادنکرده‌آرام

ننشینند .آتش جنگ در منطقه شعله ور شد .بدستور مظفرفیروزخانه امیرجنگ وامیرحسین خان درتهران که هردووکیل مجلس بودند ، تحت نظرقرارگرفت ولی سرانجام دولت تصمیم بعزل ابوالقاسم خان گرفت ومنوچهراسعدرا بجای اوماموزنمود .درفارس روزبروزدامنه نهضت توسعه یافت .شیرازوکازرون ودشتستان وبرازجان وبوشهربه دست سران نهضت افتادوقسمت مهمی ازاردوهای نظامی مقتول ومجروح وخلع سلاح شده وبتدریج عشایربواحمدی وتنگستانی وسایرایلات فارس به آنها پیوستندوعشایرخوزستان نیزهم بستگی خودرا باآنان اعلام نموده واخطارکردندکه وقتی اسلحه را بزمین میگذارندکه پیشه وری وغلام یحیی وفرقه دمکرات آذربایجان قلع وقمع شوند .

طرفداران قوام میگفتندکه دستگیرشدگان درنهایت احترام پذیرائی میشدندواین اقدامات همه وهمه بدستورمحرمانه شخص قوام بوده وبطورمصنوعی انگشت انگلیسها رادراین ماجراواردکرده بودند تا برخ روسها بکشند . مظفرفیروزهم ازنقشه هیچ خبری نداشت .بهمین جهت وقتی پیشه وری وفرقه دمکرات آذربایجان ازبین رفت ،تمام بازداشت شدگان آزادگردیدند ونهضت جنوب مانندآبی که برروی آتش ریخته شودخاموش شد . *

<u>گزارش چهارتن ازوزرای کابینه درباره وقایع جنوب کشور :</u>

محرمانه ومستقیم جناب اشرف آقای نخست وزیر

بتاریخ پنجشنبه چهارم مهرماه ۲۵ اینجانبان امضاء کنندگان زیرساعت ۹ونیم صبح دروزارت کارحاضروجریان پرونده توطئه جنوب وصورت تحقیقاتی که بعمل آمده دقیقاً قرائت واینک نسبت به آن بشرح زیراظهارنظرمینمائیم :

۱- کیفیت مدارک مثبته که درپرونده ضبط شده است وعبارت از نامه های جهانشاه خان وشیروانی - رشیدیان - هرمزاحمدی وغیره میباشد ،بادرنظرگرفتن صورت تحقیقات مخصوصاً آنچه ازابوالقاسم خان

وجهانشاه‌خان بعمل آمده ثابت میدارد که جریان توطئه با تبانی بیگانه و مداخله مستقیم مستر ترات سرکنسول انگلیس دراهواز و مستر گرافت کنسول اصفهان درجنوب با کمال شدت برعلیه دولت مرکزی جریان داشته است. وقوع حوادث فارس مخصوصاً از روزی که طبق جریان تحقیقات پیش بینی شده بود دلیل مثبت دیگری برصحت جریان توطئه بشمار میرود.

۲ـ طبق اعترافات صریح ابوالقاسم‌خان وجهانشاه‌خان وسایر تحقیقات و مدارک وقرائن موجود در پرونده، کسانیکه ذیدخل و موثر بوده‌اند و تعقیب آنان با نهایت سرعت ضرورت دارد عبارتند از: جهانشاه‌خان صمصام ـ اسدالله رشیدیان ـ ابوطالب شیرازونی ـ سرهنگ حجازی ـ هرمزا حمدی که باید جریان تعقیب قانونی نسبت به آنان درمراجع صلاحیت دار صورت گیرد و باین منظور قرار شد وزارت دادگستری کمیسیون تشکیل و نسبت بطریق اقدام، تصمیم مقتضی موافق مقررات قانون اتخاذ نمایند. ضمناً نظر بمداخله رحمت قوامی مشاور شرکت نفت مقتضی است دستور داده شود که نسبت بمشارالیه اقدامات لازم معمول دارند.

اللهیار صالح ایرج اسکندری امیرعلائی مظفرفیروز

*

روزنامه داد چنین نوشت: پسران مرتضی قلی‌خان بختیاری و سران ایلات جنوب درنظر دارند علیه دولت مرکزی قیام کرده حکومت خودمختاری دراصفهان تشکیل دهند. خسرو قشقائی دستور مظفرفیروز را مبنی برحضور دراصفهان به بهانه زمین خوردن از اسب اطاعت نکرد. محمدحسین قشقائی طی تلگرافی بقرآن قسم یاد کرد که قصد خیانت به (حضرت اشرف) را ندارد و با منتهای صداقت با دولت قوام کار خواهد کرد. حجازی فرمانده لشکر خوزستان که در توطئه دخالت داشت مورد بازجوئی قرار گرفت و سه صفحه از او تحقیقات بعمل آمد و باو برای امضاء داده شد و پس از امضای صفحات اول و دوم غفلتاً هر سه ورقه را پاره کرده

وازاطاق بیرون آمدودوان دوان درحالیکه افسران شهربانی اورا تعقیب میکردندخودرا به محل ارتش رسانیدکه بلافاصله توقیف شد.
بعنوان اعتراض به توقیف حجازی ناگهان سپهبدامیراحمدی وزیر جنگ ـ سرلشگررزم‌آرا رئیس ستاد ـ صفاری رئیس شهربانی استعفا کردندولی دراثراستمالت نخست وزیرومداخله اعلیحضرت استعفاها پذیرفته نشدوشخص نخست وزیربوزارت جنگ رفت وازجریان توقیف سرهنگ عبدالحسین حجازی اظهارتاسف نمود. درحالیکه مظفرفیروز پس ازبازگشت ازاصفهان طی مصاحبه‌ای چنین گفت:
(فعالیت هائی درجنوب ازطرف فرزندان ناخلف کشوربمنظورتامین منافع بیگانه ازتاریخ ۲۵/۶/۵ روبشدت گذارده وبخصوص مسافرتهای بیگانه دربین ایلات بختیاری وقشقائی شدت یافته است. جهانشاه صمام‌بختیار ـ حبیب‌الله رشیدیان ـ ابوطالب شیروانی ـ مرتضی قلیخان وامیربهمن وامیرقلی صمام‌بختیاری توقیف شده‌اند.
آنها میخواستندفرماندهان لشگررا درجنوب، دستیگروشهراصفهان‌را اشغال وسران حزب توده‌را بدارزنند. فرمانده لشگرخوزستان سرهنگ حجازی دراین توطئه دخالت داشته است که موردبازجوئی قرارگرفته است.) بامداخله قوام این ماجراپایان یافت.

* * *

ناصرقشقائی

خسروقشقائی

محمدحسین قشقائی

پایان غائله (آذربایجان)

درحالیکه مذاکرات تهران وتبریزبا سران فرقه دمکرات بجائی نرسیدو میرفت که دامنه این اختلاف شدت یابد ،قوام السلطنه ازچند راه با قدام پرداخت .ازطرفی با سادچیکف سفیرشوروی بمذاکرات دوستانه ادامه دادتا شایدبتواندروسها را وادارکندکه ازحمایت فرقه دمکرات دست بردارند .ازسوی دیگرعلاء نماینده ایران درسازمان ملل متحدبشدت به روسها حمله میکردوبسازمان ملل چنین نوشت :

"طبق ماده ۳۰بندا ول منشورملل متحد ،اختلافی راکه بین ایران وشوروی بوجودآمده ممکن است حفظ صلح وامنیت جهانی را بخطراندازد .

شوروی سپاهیان خودرا برخلاف مقررات مصرحه قراردادسه جانبه درایران نگاهداشته وبدخالت درامورداخلی ایران توسط عاملین خودومقامات مسلح شوروی پرداخته است .این عملیات تجاوزبقراردادفوق الذکروهمچنین منشورملل متحد میباشد .

حل عادلانه وفوری این اختلاف وسیله شورای امنیت مهمترین عامل حفظ روابط حسنه با شوروی میباشدایران بعنوان یک کشور سلطنتی علاقمندبحفظ مقاصدواصولی است که اعضاء مجمع ملل متحدصمیمانه تعهدنموده اندکه به آن احترام بگذارند ."

علاء درجلسه شورای امنیت چنین گفت :

دولت شوروی پیشنهاداتی با ایران نموده که باحاکمیت واستقلال ایران کاملا" مخالف است .دولت ایران هیچگونه قراردادمحرمانه یا غیرمحرمانه با شوروی ندارد واگرطرح قضیه ایران درشورای امنیت بتعویق افتدصلح جهانی درخطرخواهدبود .علاء گفت :آقای قوام نخست وزیر بمسکوسفرکردوچندبار با ژنرالیسم استالین و مولوتف ملاقات داشت ولی این ملاقاتهابهیچوجه به نتیجه نرسید .دولت شوروی تقاضاهای زیررا از ایران داردکه مخالف حاکمیت ایران میباشد :

۱- بقای سربازان شوروی برای همیشه دربعضی ازمناطق ایران .

۲- بایددولت ایران حکومت خودمختار آذربایجان رابرسمیت بشناسد .

۳- دولت شوروی حاضراست ازتقاضای نفت شمال صرفنظرکند بشرط آنکه یک شرکت مختلط نفت ایران وشوروی تشکیل گرددکه ۵۱درصدسهام متعلق بشوروی و ۴۹درصد متعلق بایران باشد .

دولت ایران کلیه این پیشنهادات را ردنمودزیرا با منشور آتلانتیک وپیمان ملل متفق وقانون اساسی ایران کاملا" مغایرت دارد .ازشورای امنیت تقاضا میکنم که فورا"بقضیه ایران رسیدگی شود .

علاء درپاسخ نماینده لهستان گفت مادام که نیروهای خارجی در ایران هستندهیچگونه مذاکراتی با دولت شوروی ممکن نخواهدبود وپیمان ۱۳۴۲تخلیه نیروی شوروی راازتمام ایران ازجمله آذربایجان تاروز ۲مارس ۱۹۴۶پیش بینی کرده است .

نماینده لهستان گفت پس هدف قوام ازسفربه مسکوفقط برای نوشیدن(ودکا)وحضوردرجشنها بودکه علاء گفت هدف ازاین سفرمذاکره درباره عدم مداخله مقامات شوروی درامورداخلی ایران بود .بلی از

آقای قوام پذیرائی شایانی در مسکو شد و بهترین مشروبات و عالیترین اغذیه تهیه گردید ولی آقای قوام پیوسته در فکر استقلال ایران بود و یک موهم از نظریات خود صرفنظر نکرد ولی متاسفانه در منظور خود در مسکو موفق نشد.

*

(جیمز برنر) وزیر خارجه وقت آمریکا درباره مذاکرات کنفرانس وزرای خارجه آمریکا ـ انگلستان ـ شوروی از ۱۶ تا ۲۷ دسامبر ۱۹۴۵ چنین مینویسد:

روز ۱۹ دسامبر با استالین ملاقات و با وگفتم ما راجع بوقایع ایران بواسطه تعهدی که روزولت و چرچیل و خود او در تهران کرده اند بسیار نگران هستیم زیرا در آن اعلامیه گفته شده که دول بزرگ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را برسمیت شناخته اند. ولی دولت ایران اعتراض میکند که وقتی میخواستند ۱۵۰۰ سرباز خود را به آذربایجان بفرستند تا طغیانی را که از طرف منابع خارجی تشویق میشده است خاموش نماید، ارتش سرخ آنها را معاودت داده است. لذا دولت ایران تقاضا کرده که ارتشهای خارجی ایران را تخلیه نمایند. ما دستور دادیم که بقیه ارتش آمریکا از ایران خارج گردند و به انگلستان و شوروی هم همین توصیه را کردیم. به استالین گفتم اگر تعهدات اعلامیه تهران را انجام ندهیم احتمال دارد که ایران شکایت خود را بسازمان ملل مطرح کند و ما هم مجبور هستیم به ایران مساعدت کنیم. بنظر ما توجیه این مسئله که ۱۵۰۰ سرباز ایرانی ممکن است وضع سیصد هزار نفر ارتش شوروی را بخطر اندازد درست نیست.

استالین گفت معادن نفت بادکوبه باید حفظ شود و هیچ اعتمادی بدولت ایران نیست. ممکن است خرابکارانی اعزام تا معادن نفت بادکوبه را به آتش بکشند و چون دولت شوروی حق دارد تا ۱۵ ماه مه ارتش خود را در ایران نگاه بدارد لذا میل ندارد قبل از آن ایران را تخلیه کند. در آنوقت هم باید وضع را بررسی کرد که آیا ممکن است سربازان شوروی را از ایران خارج کرد یا نه؟ تصمیم راجع به این

موضوع بستگی بوضع ایران دارد. پیمان ۱۹۲۱ بشوروی حق میدهد که هرگاه احتمال خطری را از منبع خارجی متوجه شوروی سازد ارتش خودرا بشمال ایران اعزام دارد.

من به استالین گفتم که باعث تعجب است که او نظر دولت ایران را نسبت بشوروی خصومت آمیز تلقی میکند.

دولت ایران با ارتش شوروی و آمریکا نهایت همراهی را برای حمل اسلحه و مهمات به شوروی کرده است. استالین گفت که شوروی هیچگونه نظر ارضی و غیرارضی نسبت به ایران ندارد. بمحض اینکه به امنیت معادن نفت بادکوبه اطمینان حاصل کند ارتش سرخ را از ایران خارج خواهد نمود. بنظر من ادعای روسها کاملا "پوچ و بی اساس بود.

با پیشنهاد بوین وزیرخارجه انگلستان که نمایندگانی از طرف سه دولت به ایران رفته موضوع را بررسی کنند با استالین مذاکره کردم. نظر قطعی نداد. من اظهار امیدواری کردم که هیچ اقدامی نباید در ایران بشود که موجب اختلاف ما و شوروی بشود. استالین گفت ما کاری نخواهیم کرد که صورت شما گلگون گردد. سرانجام روسها این پیشنهاد را نپذیرفتند و ایران هم آنرا رد کرد. *

بدنبال این اقدامات قرارداد زیر در تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۲۵ بین آنها به امضاء رسید:

۱- ارتش سرخ از تاریخ یکشنبه ۱۴ فروردین ۱۳۲۵ (۲۴ مارس ۱۹۴۶) یکماه و نیم خاک ایران را تخلیه می نمایند.

۲- قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرائط آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضاء مدت ۷ ماه برای تصویب به مجلس پانزدهم تقدیم خواهند شد.

۳- راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است ترتیب مسالمت آمیزی برای اجرای اصلاحات قوانین موجود و با روح خیر خواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.

نخست وزیر دولت [illegible] شاهی ایران - احمد قوام
سفیر کبیر دولت جماهیر شوروی - سادچیکف

نامه سادچیکف به قوام :

افتخار دارم که با طلاع عالیجناب برسانم که طبق دستورهای رسیده از فرماندهی شوروی در ایران کلیه عملیات مقدماتی را برای تخلیه کامل اراضی ایران ظرف مدت یکماه تا یکماه ونیم که آغاز آن ۲۴ مارس ۱۹۴۶ میباشد شروع گردیده است .

*

نامه قوام به سادچیکف :

افتخار دارم که با طلاع عالیجناب برسانم که یادداشت عالیجناب درباره تخلیه ایران از ارتش شوروی دریافت وملاحظه گردید .

درتعقیب مذاکرات قبلی افتخار دارم که با طلاع عالیجناب برسانم که دولت شاهنشاهی موافقت مینماید که دولتهای ایران وشوروی یک کمپانی نفتی برای اکتشاف واستخراج نواحی نفت خیزشمال تحت شرایط پیوست برقرار نمایند .

این قرارداد باید بتصویب مجلس برسد ونباید بیش از ۷ ماه پس از ۲۴ مارس سال جاری بتاخیر بیفتد .

*

امضای این موافقت نامه موجب گردید که فرقه دمکرات احساس کند که پشتش از حمایت شورویها خالی شده است .

پیشه وری وهمکارانش که در تهران در مدت اقامت درجوادیه حاضر به کوچکترین گذشت ونرمشی نبودند وشب وروز رادیو تبریز مردم را دعوت میکرد که از آذربایجان یاد بگیرند وقتی دیدند که ارتش سرخ دارد میرود احساس کردند چراغ عمرشان دارد خاموش میشود بهمین جهت درصدد حمله بدولت قوام السلطنه برآمدند .سران فرقه دمکرات ضمن نطقهائی چنین گفتند :

"قوام السلطنه از آزادیخواهان بمانند نردبانی در رسیدن به قدرت استفاده کرد سپس آن نردبان را شکست .او یکی از فریبکارترین

نخست وزیرانی بودکه دردوران اخیر برسرکار آمد. وی سیاستی راکه حکیمی وصدرالاشراف نتوانسته بودند بمرحله اجرا درآورند وبخشونت متوسل میشدند، قوام با خدعه ونیرنگ ومجامله وتعارف به مرحله عمل درآورد.

این روش که سیاست حسن نیت نام گرفت پدری از آزادیخواهان درآوردکه صدرحمت به سوء نیت صدروحکیمی .... وی درحالیکه ادعای مخالفت با ارتجاع را داشت ومیگفت با استعمار درافتاده تمام نوکران آنها را درزیرلوای حزب دمکرات گردآورده وبشدیدترین مبارزات ضدآزادی ودمکراسی پرداخت.

*

پیشه‌وری ضمن نطقی چنین گفت: نیروهای مسلحی که قصد تجاوز به آذربایجان را دارند فقط میتوانند از روی اجساد ما وزنان ومردان آذربایجانی عبورکنند که درراه دفاع ازمیهن سلاح بدست گرفته‌اند. مرگ هست ولی بازگشت نیست. من شخصاً آماده ام برای دفاع ازآزادی سلاح بدست گرفته دوشادوش فدائیان بجنگم. حال که آقای قوام درا ثرتلقین عناصرارتجاعی چنین خواسته ما میگوئیم برای دفاع ازوطن آماده ایم وتا آخرین قطره خون ایستاده ایم. قوام اشتباه میکند. او نیروی حقیقی نهضت ما را درک نکرده است. حال که آقای قوام چنین خواسته خوش باشد. ما بشدت خواهیم جنگید. اگرآقای قوام بزبان توپ با ما سخن میگوید ما ازآزادی خوددفاع میکنیم وخواستار جنگ نیستیم.

*

<u>اختلاف قوام السلطنه وعلاء</u> ـ درباره چگونگی شکایت ایران درشورای امنیت سازمان ملل بین قوام نخست وزیروعلاء نماینده ایران اختلاف نظرایجادشد.

موضوع تخلیه ایران برحسب تقاضای دولت ایران درجلسه شورای امنیت مطرح بود. روز ۲۶ مارس برای رسیدگی معین شده بود. درآنروز

نماینده شوروی به بهانه اینکه مشغول مذاکراتی با دولت ایران هستند تقاضا کرده بود رسیدگی بموضوع ۱۵ روز بتاخیر افتد. آمریکا و شوروی این تقاضا را قبول کردند. علاء نماینده ایران بدبیرکل سازمان ملل اطلاع داد که مذاکرات ایران و شوروی بجائی نرسیده است. یکروز قبل از تشکیل جلسه شورای امنیت که مقامات ایرانی و روزنامه ها و رادیوها خواستار تخلیه ایران بودند (غیر از افراد حزب توده و فرقه دمکرات و چپی ها که حتی از تخلیه مازندران و گیلان از ارتش سرخ ناراحت بودند)، بطور ناگهانی رادیو مسکو با یک ابلاغیه رسمی صریحاً اعلام کرد که اگر واقعه غیر مترقبه ای روی ندهد، دولت شوروی ظرف مدت ۶ هفته ایران را تخلیه خواهد کرد.

بمحض انتشار این خبر که موجی از شادی و شعف در همه محافل بوجود آورده بود روزنامه نگاران بسراغ قوام السلطنه رفتند ولی ایشان گفتند هنوز رسماً با طلاع دولت ایران نرسیده است. دو روز بعد شوروی رسماً به ایران اطلاع داد که تا تاریخ ششم مه ۱۹۴۶ بکلی ایران را تخلیه خواهند کرد. روز بعد نماینده شوروی در جلسه شورای امنیت گفت با اطمینانی که دولت شوروی برای تخلیه خاک ایران داده بهتر است موضوع از دستور خارج گردد. ولی علاء نماینده ایران گفت هنوز در این باره با دولت ایران قراردادی بسته نشده و کتباً هم بسازمان ملل و شورای امنیت اطلاع داده نشده. بهمین جهت شکایت ایران بقوت خود باقی است و با اینطرز جلسه شورای امنیت تعطیل شد.

این امر مورد اعتراض قوام قرار گرفت که کتباً به علاء چنین نوشت:

(جناب آقای علاء سفیر کبیر ایران ـ متن نامه جناب عالی به عنوان دبیرکل سازمان ملل متحد در دیلی نیوز منطبعه تهران منتشر و در روابط ایران و شوروی تاثیر بسیار بد نموده است و جای تعجب است که با تجربه ای که باید در امور سیاسی داشته باشید چرا برخلاف دستور و نظریات وزارت متبوع خود اظهاراتی نموده دولت و شخص اینجانب را در عسر و حرج میگذارید. من بجناب عالی تلگراف کرده بودم که چون

هنوزقضیه آذربایجان خاتمه نیافته وارتباط مستقیم با مامورین نداریم هیئتی برای تحقیقات میفرستم وپس از تحقیق تخلیه آذربایجان را بجناب عالی اطلاع میدهم. جناب عالی هم لازم بود فقط درزمینه همین دستور بشورای امنیت توضیح بدهید. آنچه را علاوه بر دستور گفته یا نوشته باشید درحکم این است که از طرف اینجانب گفته و مرادرمحظور بزرگ گذارده اید. زیرا اگر بگویم نماینده دولت برخلاف امر دولت اقدام نموده قبول نمیکنند واگر اظهارات جناب عالی را تصدیق کنم با نظریاتی که درحل مشکلات وموضوع غائله آذربایجان دارم موافق نمیدهد وخودرا بخدعه وتزویر معرفی نموده ودودوزه بازی نموده ام و ازهدف خودکه رفع مشکلات را با صدق گفتار درنظردارم دورافتاده ام. این است که لازم میدانم فوراً نامه ای راکه بدبیرکل سازمان ملل نوشته اید پس بگیرید وفقط آنچه راکه درتلگراف ۳۱ مه با حروف لاتین توضیح داده ام بیان نمائید وخارج ازآن توضیح دیگری ندهید و جواب تلگراف را برای اطمینان اینجانب فوری مخابره نمائید. توضیحات دیگر یا اگرضرورت اقتضا کردکه مطالب دیگری گفته شود بعداً بجناب عالی دستورخواهم داد. احمدقوام

*

علاء درآمریکا مصاحبه هائی انجام داد. سفیرآمریکا درتهران چنین بواشنگتن گزارش داده است:

قوام رنجش خودرا ازعمل علاء مبنی براینکه درشورای امنیت اعلام کرده که دولت ایران مخالف تاخیرتخلیه ارتش سرخ است اظهار داشته وگفته این اظهارات بدون اجازه او بوده وغیرضروری است. زیرا ترومن قبلاً وضع آمریکا را نسبت به این مسئله اعلام داشته است. اصولاً قوام میکوشد درهرامکانی ازروسها استمالت بعمل آورد ونرمش نشان بدهد واحساس میکندکه علاء این موضوع را درک نکرده است.

قوام به مخبرین گفت او دستورهای تلگرافی به علاء داده که درآن خودداری ازاینگونه رفتار درآینده تاکیدگردیده است.

ولی چون علاء دراقدام خودپافشاری داشت ونمیخواست شکایت ایران را مسترددارد روز ۲۵ آوریل ۱۹۴۶ قوام دستوردادکه علاء را از نمایندگی ایران درسازمان ملل متحدبرکنارسازند.

طبق اسنادمنتشره وزارت خارجه آمریکا، قوام برای پس گرفتن شکایت ایران به والاس موری سفیرآمریکا گفته بود (خودداری از استردادشکایت موجب آزردگی شورویها میشودوروسها ممکن است همانطوریکه موافقت کرده اندقوای نظامی خودرا از ایران خارج کنند ولی اسلحه وتجهیزات لازم دراختیار دمکراتها بگذارندوآنهارا بمقاومت تشویق کنند.

حکومت تهران ناگزیراست با عجله نیروی نظامی به آذربایجان بفرستد ولی روسها هم میتوانندبرای حفظ امنیت مرزهای خودازحق خود استفاده کنند).

*

اعزام نیروبه زنجان وآذربایجان وکردستان

بدنبال امضای قراردادنفت با شورویها وبازیهای ماهرانه قوام ومقاومت شدیدمحمدرضا شاه دربرابرخواسته های نامشروع رهبران فرقه دمکرات وپافشاری حسین علاء درسازمان ملل متحدوکمک های ذیقیمت آمریکائیها سرانجام شوریها ناچاربه تخلیه ارتش سرخ شدند.

با وجودمذاکره با مقامات شوروی معهذا شاه ودولت وارتش ازفکر نجات دادن آذربایجان غافل نبوده ومرتباً مذاکرات واقداماتی صورت میگرفت.

سرلشگرهمایونی که نقش مهمی درنبردبا تجزیه طلبان کردستان داشت بنویسنده کتاب چنین گفت:

"هنگامیکه پیشه وری درآذربایجان وقاضی محمددرکردستان مشغول تاخت وتازبودندوبا سلاحهائی که پس ازتسلیم سرتیپ درخشانی بدست آنها افتاده وهمچنین سلاحهای روسی که دراختیارداشتندوضع

منطقه‌را حتی تا زنجان ونزدیکی قزوین وخیم ساخته بودند. یکروز سپهبدرزم‌آرا رئیس ستاد مرا بتهران احضار کرد وباتفاق او سپهبد امیراحمدی وزیرجنگ نزدقوام السلطنه رفتیم. نخست وزیرضمن تشریح وضع منطقه گفت مطلب محرمانه‌ای را میخواهم با شما درمیان بگذارم. مذاکرات با دمکراتها به‌آنجا رسیده که من موافقت کرده‌ام زنجان را ازآنها پس بگیرم ولی (تکاب) را درمقابل به‌اختیار آنان بگذاریم. چون زنجان منطقه مهمی است، ازما نظرمیخواستند. من نقشه‌ای راکه همراه داشتم بدیوار نصب کرده گفتم صحیح است که زنجان ازنقطه‌نظر شهری ومملکتی جای بسیار مهمی است ولی ازنظرنظامی بهیچوجه درردیف تکاب قرار ندارد. ما اگرتکاب را ازدست بدهیم تمام منطقه بدست دمکراتها خواهد افتاد. تکاب یکی ازپایگاههای مهم نظامی ما است وهرگزنبایدآنرا ازدست بدهیم. واکنون قسمت زیادی از تدارکات ونیروهای ما درتکاب قرار دارد. قوام گفت من چون زنجان را مهمترمیدانستم توافق کرده‌ام وحالا که شما معتقدید تکاب مهمتر میباشد مصلحت دراین است که ما زنجان را ازآنها تحویل بگیریم ولی درتحویل تکاب تعلل کنیم.

پس ازخاتمه جلسه باتفاق رزم‌آرا بفرودگاه قلعه مرغی رفتیم و منتظرا علیحضرت شدیم که مشغول فراگرفتن فن خلبانی بودند. هواپیمای شاه قدری تاخیرکرد که همه ناراحت شدیم. پس از ۲۰ دقیقه وقتی شاه رسید رزم‌آرا بجلو دوید و مطلب را بعرض رسانید. شاه ازوضع نظامی منطقه سئوالاتی کردند وگفتم که روحیه ارتشیان خیلی خوب است وهرآن منتظرحمله هستند تا متجاوزین وتجزیه طلبان راشکست دهند.

بلافاصله ازتهران بمنطقه حرکت کرده بسقزرفتیم. تحویل وتحول زنجان شروع شد وچون دمکراتها درآنجا تشکیلات زیادی نداشتند ظرف یکی دوروززنجان تحویل ارتش گردید. وقتی دردفترکارم بودم دیدم تلفنچی میگوید آقای قاضی محمد میخواهد با شما صحبت کند. وقتی تلفن به‌مهاباد وصل شد دیدم تلفنچی میگوید گوشی راداشته باشید

الان آقای رئیس جمهور با شما صحبت میکند. خیلی خنده ام گرفت که این مرد چگونه خود را رئیس جمهور خوانده است. بهرحال چون اطلاع یافته بودم که با فشار سیاست خارجی اکراد روی قاضی محمد برای رهبری کردستان توافق کرده و حتی ملامصطفی بارزانی ریاست جمهوری او را پذیرفته بود دیگر خدا را بنده نبود. وقتی با تلفن صحبت کرد خیلی با ادب و تعارف گفت قطعاً آقای قوام السلطنه جریان را بشما گفته است. گفتم بله. بمن دستور لازم داده شده و بهمان صورت عمل خواهد شد. قاضی محمد گفت فوراً هیئتی را برای تحویل تکاب خواهم فرستاد. گفتم شما میدانید ما در تکاب تاسیسات و تدارکات زیادی داریم و این امر بسهولت امکان ندارد. آقای نخست وزیر بکارهای نظامی وارد نیست. دستور دولت برای تحویل تکاب داده شده ولی حدود ۱۵ روز طول میکشد تا ما از منطقه خارج شویم. قاضی محمد مشغول چانه زدن درباره مدت شد گفتم امکان ندارد و گفت پس از پایان مدت هیئت را میفرستم تا تکاب را تحویل بگیرند. چند روز بعد رزم آرا از من خواست که با سرعت خود را بزنجان برسانم. وقتی با هواپیما بزنجان رفتم دیدم منتظر اعلیحضرت در فرودگاه هستند که معلوم شد برای بررسی وضع نظامی منطقه بزنجان خواهند آمد. پس از چند لحظه هواپیمای شاه بزمین نشست پس از ادای احترام گزارش وضع منطقه باستحضار معظم له رسید. پس از اینکه مطلع شدند ارتش در سه منطقه تمرکز دارد اینطور اظهار کردند که نیروهای نظامی از سه سو حمله کنند تا بسرعت دمکراتها و کردهای تجزیه طلب را درهم بشکنند. بایشان توضیح دادم با تمرکزی که کردها و دمکراتها دارند و سلاحهائی که در اختیارشان هست احتمال دارد شکستی پیش آید بهتر است از منطقه ای که ضعیف تر هستند یعنی از سمت میاندواب ارتش حرکت کند و پس از درهم شکستن آنها در یک منطقه بتدریج با تمرکز قوا و سلاحها و آذوقه از سوی دیگر حمله شروع شود. چون تیمسار رزم آرا هم نظر مرا تائید کرد، بهمین صورت عمل شد و بسرعت ارتش به میاندواب حرکت کرد. با اینکه دمکراتها خیلی قوی بودند. ابتدا کارخانه قند

میاندواب را تحویل گرفته عده‌ای از سران دمکراتها را دستگیر و بلافاصله ۱۶۰۰ سرباز را که قبلاً" در ارتش بوده و بعداً" به دمکراتها تسلیم شده بودند با کندن پاگون دمکراتها آزاد کرده بتدریج به شهر میاندواب مسلط شده و تعداد زیادی تفنگ برنو و تفنگهای روسی از آنها گرفتیم."

*

با اینطرز روز ۱۵ آذر سال ۱۳۲۵ اعلیحضرت همراه سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد با یک هواپیما بفرودگاه زنجان وارد شده و فرمان حمله به آذربایجان را صادر کردند که قسمتی از آن چنین است :

افسران ـ درجه‌داران ـ افراد ارتش

شما که امروز در کردستان و زنجان و گیلان برای آزادی میهن عزیز گرد آمده گوش بفرمان منتظر اطلاع از ساعت حمله میباشید ، باید بدانید که ایران عزیز قرون متمادی است که با عظمت و سربلندی در دنیای قدیم و جدید شناخته شده است .
در تمام طول تاریخ هیچگاه نظیر پیش آمد شومی که در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ دامنگیر میهن عزیز ما شد و مشتی ماجراجوی بیوطن منطقه مهم و سرسبزی چون آذربایجان را از مام میهن جدا ساخته‌اند رخ نداده است . شما و همه افراد ملت ایران باید بدانید که اگر ما فوراً" با تمام وسایل برای نجات کشور اقدام نکنیم در آتیه غیر ممکن خواهد بود . پس بر ماست که بدون اتلاف وقت این منطقه زرخیز را از چنگ اهریمنان ماجراجو نجات بدهیم.
برای همین منظور مقرر میداریم قوای تامینیه بطرف آذربایجان عزیز حرکت و هر نوع مقاومت و ایستادگی را درهم بشکنند و پرچم شیر و خورشید را در تمام نقاط این سرزمین باهتزاز درآورند .
من دایماً" مراقب اعمال شما هستم و از نزدیک شجاعت و شهامت شما را ملاحظه خواهم کرد .

*

درنشریه دیگری چنین خواندم: روزدوم آبان سال ۱۳۲۵ شهر زنجان از طرف فرقه دمکرات تحویل دولت ایران گردد وفدائیان مسلح زنجان با سلحه خودرا تحویل مسئول فرقه دمکرات آذربایجان بدهند. وصورتمجلس هم وسیله سرهنگ مرتضوی نماینده فرقه دمکرات آذربایجان وسرهنگ بواسحقی نماینده ارتش ایران امضا شود.
فدائیان وقتی ازجریان مطلع شدندسربشورش برداشتندومحل سکونت هیئت نظامی را به آتش کشیدندوسرهنگ بواسحقی مورد سوء قصدقرارگرفت. افرادمسلح ایلات اصانلو وجهانشاهلوحاضربخلع سلاح نبودند. ذوالفقاری هادوشادوش ارتشی ها با دمکراتهامیجنگیدند درنتیجه عده ای مجروح ومقتول شده وخانه های زیادی غارت شد. شیخ محمدآل اسحق نماینده آیةالله اصفهانی بقتل رسید. شبانه نیروهای نظامی زیادی بعنوان ورودغله باقطار راه آهن بزنجان رسیدندو حکومت نظامی درشهرا علام شدوشهرزنجان بتصرف دولت وارتش درآمد. که گزارشات وشایعات فراوان درباره چگونگی اشغال وقتلهاوغارت درشهردرمطبوعات انتشاریافت.
سرهنگ مرتضوی نماینده دمکراتها درروزنامه آذربایجان طی گزارشی چنین نوشت: (ماروزاول آذرماه زنجان را تحویل دادیم. وستونهای نظامی ما شهررا ترک کردند. روزبعدتعدادقابل ملاحظه ای سربازبا تانک وتوپ بفرماندهی سرهنگ شقاقی شهرزنجان را تصرف کرده فرمانداری وتلگرافخانه وایستگاه راه آهن ودروازه های شهر را دراختیارگرفتندونیروهای نظامی وژاندارمری تظاهرات زیادی کردندوبدنبال نطق سرهنگ هاشمی افرادستونهای اعزامی بزدن و کشتن اعضای فرقه دمکرات وهواخواهان آنها پرداختند. قراربود سیصدژاندارم بزنجان بیایندولی تانک وتوپ ونیروهای موتوریزه فراوان بچشم میخوردکه موردا عتراض من قرارگرفت که نه تنها به آن اعتنائی نشدبلکه بدنبال اغتشاش کامل درروزدوم آذرحکومت نظامی هم اعلام شد.).

اعلامیه دولت چنین حاکی بود:

(با اینکه قرار بود از ۶ ماه قبل این منطقه تخلیه شود، متاسفانه با تمام قرارها روز ۸/۲۷ به سرهنگ بواسحقی سوء قصد شد و عده‌ای از فدائیان بشهربانی ریخته بمال و ناموس مردم دست درازی کرده بهمین جهت بستون اعزامی تحت فرماندهی سرهنگ هاشمی دستور داده شد که بزنجان حرکت کرده حکومت نظامی اعلام کند. در اینکار هیچگونه خدعه‌ای نبوده زیرا قبلا" بدکتر جاوید صراحتا" گفته شده بود که اگر تا روز ۸/۲۳ زنجان تخلیه نشود ناچار بوسیله نیروی نظامی شهر را اشغال خواهیم کرد. چون وقایعی روی داد که کاشف از عدم صمیمیت وحسن نیت بودن ناچار قوای نظامی بزنجان فرستاده شد.)

*

نامه دکتر جاوید به قوام السلطنه:

نمره ۳۵۳ ۲۵/۸/۱۳ وزارت کشور

ایالت آذربایجان محرمانه و مستقیم و فوری

جناب اشرف آقای نخست وزیر

چنانچه در این مدت حضرت اشرف ملاحظه فرموده اند مقصد اساسی اینجانب آزادی و استقلال مملکت و وحدت و یگانگی ملت ایران بوده است و برای پیشرفت این مقصد همیشه ساعی بوده و خواهم بود. آخرین ساعتی که مرخص میشوم عرایض زیر را بعرض رسانده عطف توجه مخصوص را خواهند داشت.

۱- برای سهولت تخلیه زنجان و استخدام سیصد نفر نگهبان از فدائیان خمسه و اعزام نگهبانان مرکز دستور فرمائید آقای سرهنگ گلپیرا یا سرهنگ سیامک یا سرگرد فریور یا سرگرد شجاعی بزنجان حرکت نمایند تا با بودن من در زنجان مقدمات کار فراهم گردد.

۲- دستور فوری واکید صادر فرمایند که عملیات جنگی در سردشت موقوف گردد و یک هیئت صلاحیتدار به سردشت اعزام گردد تا سبب

اصلی این زدوخورد را معین نموده و مقدمه تخلیه سردشت را فراهم نمایند تا تخلیه زنجان بتاخیر نیفتد.

۳- تا دو سه ماه تصفیه کارمندان ادارات زنجان صلاح بنظر نمیرسد. دستور فرمائید وزارت مربوطه نسبت به تغییر کارمندان زنجان اقدام نفرمایند و نیز خواهشمند است دستور فرمائید در ابلاغ مابقی موافقت نامه تسریع شود.

استاندار آذربایجان - دکتر جاوید

*

خبر اعزام نیرو به آذربایجان و کردستان در رسانه های گروهی انتشار یافت از جمله رادیو دهلی چنین گفت:

از تهران خبر میرسد که قوام السلطنه نخست وزیر ایران دستور داده که سربازان ایرانی بفوریت عازم کلیه شهرهای شمال ایران واقع در امتداد قسمت جنوب دریای خزر شوند و در شهرهائی که از طرف نیروهای شوروی تخلیه میشود فوراً مستقر گردند.

در این شهرستانها از طرف سربازان مزبور بازرسی کامل برای کشف اسلحه و خلع سلاح افراد بعمل خواهد آمد.

بموجب خبر دیگر علت این اقدام قوام السلطنه اینست که اطلاع حاصل نموده اند در بعضی از این شهرستانها افراد مسلح سبب مزاحمت مردم را فراهم کرده اند لذا به نیروهای اعزامی دستور داده شد باین عملیات خاتمه دهند.

رادیو لندن نیز از تهران خبر میدهد که دولت ایران سه دسته از نیروهای ژاندارم را به شمال ایران اعزام داشته تا امنیت در نقاط شمالی برقرار نمایند.

*

سپس قوام السلطنه بدکتر جاوید استاندار آذربایجان تلگراف کرد: (دولت برای حسن جریان انتخابات قوای لازمه را به آذربایجان خواهد فرستاد. چنانچه با حسن نیت تصمیم دولت را استقبال نمایند هیچگونه بدبینی و نگرانی پیش نخواهد آمد. چنانچه فرستادن قوا

با نا فرمانی وطرفیت پذیرفته شود ،عواقب وخیم داشته و مسئولیت آنرا متصدیان امور آن ایالت دریافت خواهند داشت .

*

تلگراف دکتر جاویدا ستاندار آذربایجان به قوام :

خیلی فوری . جناب اشرف آقای نخست وزیر

تلگراف شماره ۳۰۴۸ باکمال تاسف امروز ۱۳۲۵/۹/۲۰ ساعت ۹ ،درواقع ۲۴ ساعت بعداز عملیات جنگی زیارت شد .چنانچه حضرت اشرف اطلاع دارند اینجانب همیشه ساعی بوده ام که با حسن نیت حضرت اشرف کار آذربایجان با راه مسالمت حل گردد .امروز نیز از موقع استفاده کرده با کمک آقای شبستری موفق شدیم آقایان مربوطه را حاضر بترک مخاصمت نمائیم . امروز خدمت آقای سیف قاضی نیز اطلاع داده شد .برای اینکه از خونریزی وبرادرکشی جلوگیری شود دستور فرمائید ستون مربوطه ترک مخاصمت نمایند و اجازه بفرمائید اینجانب بمیانه رفته قرار آمدن قوای تامینیه را بگذارم .

*

متن تلگراف شبستری به شاه :

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

دراین موقع که قوای تامینیه بمنظور اجرای مراسم انتخابات به آذربایجان حرکت نموده و از نظر علاقمندی خاص اینجانب وجناب دکتر جاویدا ستاندار آذربایجان فوراً جلسه فوق العاده در انجمن تشکیل وبراثر جدیت ووطن خواهی شخص اینجانب وآقای دکتر و بعضی از خیرخواهان دیگر تصمیم گرفته شد

که به استانداری دستور داده شود تا از هرگونه سوء تفاهم یا عدم تمایلی که در مورد قوای تامینیه رخ دهد جداً جلوگیری تا وحدت و استقلال تمامی ایران از هرگونه خللی محفوظ و مصون بماند. بدیهی است این خدمت برجسته انجمن ایالتی آذربایجان و سایر وطنخواهان منظور نظر شخص اعلیحضرت همایونی واقع و در تحکیم آن هرگونه اوامر ملوکانه صادر خواهند فرمود. رئیس انجمن ایالتی آذربایجان ـ شبستری

*

شاه بتلگراف شبستری هیچگونه پاسخی ندادولی بفرماندهان نیروی آذربایجان دستور داد که چون انجمن ایالتی متوجه مضار برادرکشی شده و حاضر به تسلیم میباشد با همه با کمال رأفت و مهربانی رفتار نمائید.

بدین ترتیب روز ۲۵ آذر ۱۳۲۵ نیروهای دولتی وارد شهر تبریز شدند.

*

روز ۱۶ آذر ۱۳۲۵ فرقه دمکرات آذربایجان قطعنامه ای منتشر ساخت که خلاصه اش چنین است:

دولت ارتجاعی قوام السلطنه بی توجه بگذشته های ما جهت حل مسالمت آمیز اختلافات داخلی و جلوگیری از برادرکشی بالاخره پس از ۸ ماه مذاکره چهره حقیقی خود را نشان داد و برای خفه کردن صدای آزادیخواهان و منکوب ساختن دمکراسی بحمله مسلحانه علیه آذربایجان مبادرت ورزید و جنگ را آغاز نمودند. ما آشکارا گفته ایم که در آذربایجان کسی بفکر جنگ نیست ولی اگر آقای قوام با زبان توپ سخن میگویند ما از آزادی خود دفاع خواهیم کرد. ما تصور نمیکنیم آزادیخواهان ایران و مخصوصاً افسران و سربازان ارتش ایران کورکورانه آلت دست دیگران بشوند. هموطنان ما از پیر و جوان و زن و مرد آماده جنگند. امروز روز مردانگی و فداکاری است. ساعتی که در انتظارش بودیم فرا رسیده است. از این ساعت تمام شهرها و دهات آذربایجان بصورت دژهای پولادین تسخیرناپذیر مبدل خواهد گردید. ما در درجه اول

خواهیم‌کوشیدکه‌پای ژاندارمها ودشمنان آزادی،خاک مقدس ما را لکه‌دار نکنند .برفرض محال اگرآنها بتوانندبه‌بعضی ازنقاط آذربایجان واردشونددرآنجا اثری ازانسان نخواهندیافت زیرا تمام‌مردم‌آذربایجان تاآخرین نفس خواهندجنگید .ما حمله‌ارتجاع را درهم‌خواهیم‌شکست وملت ایران با ضرب شست فدائیان مازنجیرهای اسارت را پاره‌خواهدکرد .همه‌ما برای حفظ آزادی وآبروحیثیت آذربایجان بمنظوردفاع ازمیهن روانه‌جبهه‌خواهیم‌شد .اینست حرف‌آخرما ..

*

همچنین پیشه‌وری طی مصاحبه‌ای چنین گفت :

آذربایجان حکومت قوام‌ونیروهای سپاهی راکه‌باآنها اتکاء داردغاصب میداندولانه‌کلاغی راکه‌وی میخواهدبزورسرنیزه تشکیل دهدبعنوان مجلس قانونی شورایملی نمی شناسد .اینک شعله‌های انقلابی که‌ازآذربایجان مشتعل گردیده‌بحکومت مرتجعین،خائنین دیکتاتوروجلادان خون آشام‌پایان خواهدداد وحاکمیت حقیقی مردم راجایگزین آن خواهدساخت .این مسئله‌بدست نیروهای مسلح آزادیخواهان ودهقانان آذربایجان که‌درراه‌آزادی مردم‌ایران وحاکمیت ملی سلاح بدست‌گرفته‌اندوسیل آسا به‌جبهه‌روان هستند حل خواهدشدنه‌بدست‌گروههای سیاه‌قوام‌که‌ارتجاع خارجی آنرا مسلح ساخته‌است .ما امیدی بمجلس منحوس قوام‌نداریم .ما خود مجلس ملی داریم‌فقط برای اجرای موافقت نامه‌اسم‌آنرا تغییر داده‌ایم .چنانچه مردم‌ستمدیده‌ایران که‌درتمام‌نقاط کشورازحقوق وآزادی محرومندنمایندگان حقیقی خودرا به‌آذربایجان‌اعزام‌دارند ماآنها را باآغوش بازاستقبال خواهیم‌کرد .تاریخ تکرارمیشود . یکباردیگراحیای مشروطیت بدست توانای فرزندان آذربایجان سپرده میشود .بگذارپشت کسانی که‌میخواهندآزادی مارابزوراسلحه خفه‌کنندبلرزد .بگذارتهدیدقوام‌مبنی برهجوم‌به‌آذربایجان جامه عمل بپوشدتاجوانان آذربایجان که‌برای دفاع ازآزادی کفن

پوشیده اند اجازه حرکت به تهران را کسب نموده پرچم آزادی را بر فراز مجلس شورا یملی با هتزاز درآورند.

*

درهمین موقع روزنامه ارگان حزب توده درهم آهنگی با پیشه وری چنین نوشت:

ساعت موعود فرا رسیده است. آنها که از کشتار آبادان آغاز کردند، فارس را نامردانه بدزدان واگذاشتند، دهقانان ملایر را به گلوله بستند و از دار آویختند، معدنچیان زیرآب را تیرباران کردند، جمجمه بافنده شاهی را با ته تفنگ خرد کردند، برخانه کارگران بهشهر و چالوس آتش افکندند، دیروز با یک حرکت دیوانه وار آتش جنگ داخلی آذربایجان را افروختند. آتشی افروخته و سایه مرگی گسترده شده است. آینده نشان خواهد داد چه کسی خاکستر خواهد شد و در تاریکی عدم فرو خواهد رفت. حمله به آذربایجان حمله به همه ملت ایران است. حمله به آزادی ایران و حمله به استقلال و حاکمیت ملت ایران است. دشمنان ایران خیال میکنند حمله به آذربایجان، بدژ دمکراسی و آزادی ایران کار ساده ای است و بزودی فتح نمایان در انتظار آنهاست ولی اشتباه کرده اند. آنها بزودی سزای این گستاخی و ناجوانمردی را خواهند دید. آنها بزودی خواهند فهمید که با حمله به آذربایجان قصر جدیدی نساخته اند بلکه گور خود را کنده اند.

*

بموازات اقدامات سریعی که از طرف ارتش ایران بعمل آمد در همان ایام روزنامه ها نوشتند روزی که دستور حمله ارتش به آذربایجان صادر شد مسئولین سیاسی شوروی رسماً در حضور اعضای کمیته مرکزی فرقه دمکرات به پیشه وری ابلاغ نمودند که نیروهای مسلح آذربایجان نباید در برابر نیروهای مرکزی مقاومت کنند و پیشنهاد نمودند که فقط عده انگشت شماری از سران فرقه میتوانند بخاک شوروی پناهنده شوند.

باز هم مطبوعات نوشتند: روزهای ۱۶ و ۱۷ آذر ۱۳۲۵ هنگامیکه مامورین

نظامی وسیاسی شوروی آماده ترک ایران میشدندوسلاحهای سنگین را ازفرقه دمکرات پس میگرفتندفقط تعدادکمی تفنگ ومسلسل و اسلحه کمری دراختیارفرقه دمکرات گذارده بودندکه بعداً رزم آرا در مصاحبه ای گفت ۴۵هزارقبضه تفنگ وسه هزارمسلسل سبک وسنگین و ۸ میلیون فشنگ ازآنها گرفته شد.

بطورکلی پیشه وری با ترک مقاومت دربرابرنیروهای دولتی مخالف بودوبهمین جهت با نهایت ناراحتی وعصبانیت مجبوربترک ایران شدومستقیماً به شوروی رفت .دکترجاویداستاندارآذربایجان یا وزیرکشوفرقه دمکرات باحاج علی شبستری رئیس مجلس آذربایجان با تسلیم موافق بودندوپس ازفرارپیشه وری محمدبیریا بسمت دبیر کل فرقه دمکرات انتخاب شد.

سپس متینگی دربرابرکمیته مرکزی فرقه دمکرات تشکیل شد وپس ازنطق محمدبیریا دبیرکل جدیدبجای پیشه وری ودکترجاوید قطعنامه زیربتصویب رسید:

۱ـ بمنظورجلوگیری ازبرادرکشی ،هنگام ورودقوای تامینیه دولتی بشهرتبریز ،ازهرگونه تظاهرات مخالفت آمیزخودداری شده باکمال متانت ازآنها استقبال بعمل آید.

۲ـ فرقه دمکرات آذربایجان مانندگذشته پشتیبان ومدافع تمامیت واستقلال ایران وسعادت مردم میباشد.

۳ـ تمام سازمانهای فرقه واتحادیه ها کمافی السابق بکارهای روزانه خودمشغول خواهندبود. زنده باد استقلال ایران

بدنبال آن بیریا اعلامیه ای بشرح زیرازطرف فرقه دمکرات صادرکرد:

هموطنان عزیزـ مردم ما طرفداری خودرا ازصلح ومسالمت به ثبوت رسانده وتاامروزازهرنوع برادرکشی وخونریزی جلوگیری کرده اند .این بارنیزبرای پیشگیری ازهرگونه برادرکشی وخونریزی بایدازمنافع خودچشم بپوشیم ، منیت حفظ شود .ما بارها طرفداری

خودرا ازآزادی واستقلال ایران بدنیا نشان داده‌ایم. ما ازهمان اول اعلام‌داشتیم‌که‌آذربایجان جزء لاینفک ایران است. اما دشمنان آزادی میخواستندبه‌نهضت آذربایجان رنگ دیگری بدهند. آنها بمنظوربرقرارگردن مرزها درداخل ایران وبراه انداختن برادرکشی ازدست زدن بدسایس وتحریکات شوم‌خودداری نمیکردندوچون ما طرفدارصلح ومسالمتیم‌لذا ازورودنیروهای دولتی به‌آذربایجان بهیچوجه‌جلوگیری نکردیم‌تا آنها بتوانندمانندسایرنقاط درحسن جریان انتخابات نظارت کنند. بگذارتمام مردم‌دنیا بدانندکه خلق آذربایجان طرفدارصلح ومسالمت است. اینک نیروهای دولتی بدستور رئیس دولت آقای قوام‌السلطنه‌به‌آذربایجان می آیند. آذربایجان‌جزئی ازایران است. لذا باتوجه‌بنقش مهمی که حسن جریان انتخابات درسرنوشت سیاسی مردم‌ایران داردنظارت قوای دولتی درا ینجا نیزبایدعملی شودوبمنظورخاتمه‌دادن به‌بلاتکلیفی درکشوروافتتاح مجلس شورایملی، انتخابات هرچه‌زودترانجام پذیرد. با اعتمادبحسن نیت رئیس دولت آقای قوام‌السلطنه‌ازتمام مردم‌آذربایجان میخواهیم‌که‌خونسردی خودرا حفظ کرده‌ازبروزهر گونه‌ناامنی جلوگیری نمایند. مردم‌ما بایدمتانت خودرا نشان دهند. زنده‌باداستقلال ایران زنده‌بادمردم‌قهرمان ما که‌حافظ امنیت وانتظام است. زنده‌بادفرقه‌دمکرات آذربایجان مشعلدارآزادی.

*

باری روبین مینویسد: روسها برای ایران‌همان برنامه‌ای را که‌درروما نی وبلغارستان پیاده‌کرده‌بودندآماده‌ساختند. دراین هنگام‌سیاستمدارکهنه‌کارومکارایران قوام‌السلطنه‌بمقام نخست‌وزیری رسیدودراین مرحله‌حساس ازتاریخ ایران مهارت‌فوق‌العاده‌ای ازخودنشان داد. اوکه‌درگذشته‌روابط نزدیکی باآمریکائیها داشت وتلاش زیادی برای کشاندن آمریکائیها به‌صحنه‌سیاست ایران بعمل

آورده بود این بار تصمیم گرفت خود را طرفدار شورویها نشان بدهد. توافقهائی با شورویها بعمل آورد تا زمینه خروج نیروهای شوروی را از ایران فراهم سازد. قوام در عین حال برای خروج شورویها از ایران از آمریکائیها کمک خواست. *

بعدها ترومن و رهبران آمریکا ادعا کردند که اخطارهای شدیداللحن آنها استالین را وادار کرد که نیروهای خود را از ایران فراخواند. بازیهای سیاسی قوام در نزدیکی با روسها حتی آمریکائیها را دچار تردید کرده بود. با اینهمه باید گفت قوام خود را بروسها نفروخته بود بلکه پی فرصتی بود تا با روسها مقابله کند. پس از خروج نیروی شوروی قوام با دست بازتری اقدام میکرد. بهرحال اگر تهدید آمریکائیها و بازیهای سیاسی قوام نبود روسها باین سهولت از ایران دست برنمیداشتند.

تخلیه ایران از ارتش سرخ و خاتمه کار آذربایجان و کردستان موجب شد که شاه موقعیت محکمی پیدا کند و رزم آرا قهرمان عملیات نظامی با زپس گرفتن آذربایجان معرفی شود.

درباره واقعه آذربایجان ترومن رئیس جمهور آمریکا در ۲۴ آوریل ۱۳۵۲ چنین گفت: (در سال ۱۹۴۶ من مجبور شدم ولتیماتومی به نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی بدهم و از او بخواهم که مقررات پیمان سه گانه را رعایت نماید. ارتش روس در آنوقت از ایران رفت. زیرا دولت آمریکا در آنموقع در وضعی قرار گرفته بود که میتوانست با چنین وضعی مقابله کند. مخبر نیویورک تایمز از ترومن سئوال میکند که پیام شما به استالین چه بود؟ ترومن میگوید من به استالین پیام فرستادم که یا ارتش سرخ را از ایران بیرون ببرد و یا اینکه ارتش آمریکا به آنجا برود. در آن زمان تعدادی از ناوکان ما در خلیج فارس بودند و عده زیادی سرباز نیز در آن حوالی داشتیم. ما روزی را معین کردیم که میبایست آنها تا آنروز از ایران خارج شوند.)

*

مجله (اکونومیست) همان موقع پیشنهاد کرده بود که اگر نیروی شوروی ،کشور ایران را تخلیه نکند لازم است که آمریکا و انگلستان جنوب آنکشور را اشغال نموده و اقامت نیروهای خود را تا تخلیه نیروهای شوروی ادامه دهند. *

دکتر کشاورز چنین میگوید:

یکی از دلایل شکست فرقه دمکرات این بود که با فوت روزولت که روابط بسیار دوستانه ای با شوروی و استالین داشت، ترومن بجای او رئیس جمهور شد و ولتیماتوم مشهور خود را برای تخلیه ایران از ارتش شوروی داده بود. ترومن بمب اتمی را که شوروی فاقد آن بود برخ مردم جهان و شوروی میکشید. از طرف دیگر استالین که از ناحیه قوام برای نفت شمال ایران مطمئن شده بود دیگر نگهداشتن ارتش شوروی را در ایران لازم نمیدانست بهمین جهت دستور خروج ارتش شوروی را از ایران صادر کرد. استالین نفت میخواست نه ایران آزاد و دمکراتیک. عده ای همکه در این راه کشته شدند یا بزندانها و تبعیدگاهها فرستاده شدند قربانیهای رژیم استالین - بیریا، باقراوف بودند. کامبخش و برادرزنش کیانوری هم دو مزدوربی قید و شرط باقراوف بودند که موجبات شکست حزب توده را فراهم ساختند.

*

خروشجف نخست وزیر شوروی درباره واقعه آذربایجان چنین نوشت:

استالین حقیقتاً فراخواندن نیروهای شوروی را از خاک ایران بتاخیر انداخت. زیرا سرگرم اشغال شمال ایران توسط پیشه وری و یارانش بود. شاه این شورش را فرونشاند. برخی از شورشیان از مرکز گذشته و به شوروی پناهنده شدند. شاه بخوبی میدانست که ما با شورشیان همداستان بوده ایم. این ماجرا سبب شد که ایرانیان بیش از بیش نسبت بما بدبین بشوند.

وقتی (جنگ سرد ایران و شوروی درگرفت) خروشجف گفت: (ایران مثل سیب گندیده ایست که سرانجام بدامان شوروی خواهد افتاد).

خروشجف مینویسد: ما سرانجام باین نتیجه رسیدیم که باید جنگ سرد بین ایران وشوروی پایان یابد بهمین جهت از شاه بشوروی دعوت کردیم وامتیازات مرزی بسیار زیاد به ایران دادیم وبسیاری از خواسته هایشان را برآوردیم وخوشحال هم بودیم که بزرگترین موانع را درسر راه روابط نیکوی بین ایران وشوروی را از میان بردیم.

*

مسعود بهنود مینویسد: خروج نیروهای شوروی از ایران چنان برای قوام ایجاد محبوبیت کرده بود که دربار عملا "فلج شده بود. شاه با فرستادن سرلشگر ریاضی آجودان خود بسفارت آمریکا به مورای سفیر آن کشور گفته بود که قوام در چنگال روسها اسیر است واحتمال دارد با گرفتن وعده ریاست جمهوری با آنها معامله کند. مورای این گزارش را میفرستاد و میدانست که این کارهای قوام برای فریفتن روسها است.

*

اسمعیل پوروالی که بدعوت پیشه وری به آذربایجان سفر کرده بود در خاطرات خود در مجله روزگار نو راجع به واقعه آذربایجان چنین مینویسد:

عقب گرد صد و هشتاد درجه ای فرقه دمکرات در مورد قوای حکومت مرکزی وبخصوص کنار گذاشتن پیشه وری وآوردن بی ریا، این عروسک مفنگی خیمه شب بازی شورویها وتغییر رویه غیر منتظره انجمن ایالتی کامل العیار فرقه دمکرات بسته بسیاست دولتی بود که با آن موافقت نامه مربوط بتشکیل شرکت مختلط نفت ایران وشوروی را امضاء کرده بودند. این گواه آشکاری بود که شورویها بازی فرقه دمکرات را تمام شده میدانستند. مسئله آذربایجان برخلاف آنچه در محافل ارتجاعی دم گرفته بودند درست نشده بود برای اینکه شورویها آذربایجان را بالا بکشند. با همه خوشرقصیهائی که از طرف پاره ای از مهاجرین وطرفداران دوآتشه شوروی از جمله بیریا صورت میگرفت و سعی داشتند وانمود کنند که بین آذربایجان ایران وشوروی تفاوتی

قائل نیستندومیل ندارندکه رودارس حجابی بین این دوآذربایجان باشد ،شوروی این مسئله را هرگزبقصدتجزیه آذربایجان بوجودنیاورده بودبلکه بدین منظوردرست شده بودکه شوروی حکومت تهران را وادار بقبول پیشنهادنفتی خودبکند .بنابراین وقتی روز ۱۶ فرودین ۲۵ که قوام وسادچیکف بتوافق رسیدند دیگرعلت وجودی فرقه دمکرات منتفی شده بودوسیاست شوروی معطوف بتقویت حکومتی گردیده بود که بایدقراردادنفتی را بمجلس پانزدهم میبرد .

بنابراین ازشامگاه ۱۹ آذردیگرپیشه وری ودنباله روهای او در آذربایجان قدرتی نداشتندومقامات شوروی به آنها یادآورشدند که مصلحت شان اقتضا میکندکه به شوروی بروند .با اینکه ازروز ۲۰ آذر فرقه دمکرات ودبیرکل تازه آن بیریا خودراآماده استقبال ازنیروهای حکومت مرکزی میکردند (قلی اوف)کنسول شوروی درتبریزبه آنها اطمینان دادکه نیروهای دولتی فقط برای انتخابات به آذربایجان میآیندوبه آنها کاری ندارند .

ازصبح ۲۱ آذردرنمایشنامه ای که ستادارتش برای شهرتبریز تدارک دیده بودبروی صحنه آمد .نقشه این بودکه قبل ازورودقوای نظامی به تبریز (دمکرات کشی)راه بیافتدوآن بزن بکشی که در زنجان بعداز ورودقوای نظامی بعمل آمدصورت بگیرد .دراینکه فرقه دمکرات بین مردم مخالفانی داشت که پاره ای ازآنها بخون دمکراتها تشنه بودندجای تردیدنیست ولی جای تردیداست که بتوان قتل وغارتهائی که ازروز ۲۱ آذربعددرتبریزوسایرنقاط آذربایجان اتفاق افتادهمه را بحساب عکس العمل طبیعی مردم آن سامان گذاشت .

ویلیام دوگلاس قاضی آمریکائی دراین باره چنین مینویسد :

وقتی ارتش آذربایجان بازگشت با خودترس ووحشت بهمراه آورد وآنهائی که آمده بودندآذربایجان را نجات دهندخودبجان مردم افتادند وازهیچ قتل وغارتی کوتاهی نشان ندادندوهرچه بدست شان رسید

تصاحب کردند. بدنبال ارتش مالکین فراری بازگشتندوحتی بهره مالکانه سال قبل را از دهقانان گرفتندوچیزی برای خوردن آنها باقی نگذاشتند.

با اینکه بنا بنوشته روزنامه های باکوددرعرض سه شبانروزی که مرزشوروی باز بودقریب ۷۰ هزارنفرازدمکراتها بخاک شوروی پناه برده وعده زیادی هم کشته شده بودندبا اینحال بنا برپرونده های ستاد ارتش نزدیک ۲۵۰۰ نفربحکم دادگاه اعدام شدند. حدود ۸۰۰۰ نفر محکومیت شدیدپیدا کردندوتعداد تبعیدیها به ۳۶۰۰۰ هزارنفررسید. اگرماده واحده عفو متهمین از مجلس نمیگذشت خدا میداند این ارقام بچه میزانی بالامیرفت.

همین ارقام نشان میدهدکه فرقه دمکرات یک تشکیلات بی ریشه نبود ومیتوان آنرا مهمترین تشکیلاتی دانست که تا آنروز ایران بخود دیده بود. علت اینکه مثل شیربرفی درپرابرآفتاب تموزبسرعت آب شداین بودکه دمش بدم شوروی بسته شده بودوکورکورانه از آن تبعیت میکرد.

*

محمدرضا شاه درکتاب ماموریت برای وطنم درباره واقعه آذربایجان چنین مینویسد:

(چون روسها با متوقف ساختن نیروی اعزامی ما به آذربایجان برای سرکوبی آشوب طلبان علناً بحاکمیت ما متجاوزبودنداعتراضات شدیدی ازطرف ما وآمریکا وانگلیس به مسکوارسال واعتراضی هم به شورای امنیت سازمان ملل فرستاده شد. ولی روسها باین اعتراضات وقعی نگذاشتند. دراین هنگام قوام بروسها وعده داده بودکه اگر نیروی خودراازایران فراخوانندچندفقره امتیازبه آنهاداده میشود ازجمله بمجلس توصیه خواهدکردکه با تشکیل شرکت مختلط ایران و روس (۵۱ درصدمتعلق به روسها) برای کشف منابع نفتی شمال موافقت کنند.

قوام که سه نفرازاعضای حزب توده را درکابینه شرکت داده بود

میخواست حکومت انقلابی آذربایجان را برسمیت بشناسد و شکایت ایران را از سازمان ملل پس بگیرد. آقای علاء سفیر ایران در واشنگتن از دستور نخست وزیر برای استرداد شکایت از سازمان ملل امتناع نمود چون میدانست من مخالفم و در جلسه شورای امنیت مطالب را با بیانی شیوا و موثر مطرح کرد. پنج روز بعد گرومیکو نماینده شوروی در میان تعجب حضار اعلام کرد که تا ۶ هفته ایران را تخلیه خواهند کرد. قوام که تحت تاثیر روسها قرار گرفته بود روزی بمن پیشنهاد کرد که یا در کلیه امور شخصاً تصمیم بگیرم و یا او را در اداره امور کشور آزاد بگذارم که البته نظرش شق دوم بود. قوام در نظر داشت افسران خیانتکار ارتش را که به پیشه وری پیوسته بودند مجدداً بخدمت بگمارد و حتی افرادی را که از پیشه وری درجه افسری گرفته بودند بخدمت ارتش درآورد. وی روی پای من افتاد که با این پیشنهاد موافقت کنم. با وخاطرنشان کردم که ترجیح میدهم دستم قطع شود و چنین کاری را امضاء نکنم. قوام با ساده لوحی خیال میکرد که با این رویه هم مقام خود و هم تمامیت ارضی را حفظ میکند. نظر بجهات فوق قوام را احضار کرده دستور دادم کابینه خود را منحل و کابینه جدیدی بدون اعضای حزب توده تشکیل دهد. در همان موقع فرمان انتخابات جدید را صادر کردم که استان آذربایجان را هم شامل میگشت. سپس دستور دادم ارتش بسوی آذربایجان حرکت کند. چون روسها هم از یاران خود دست کشیدند. ارتش روز ۲۱ آذر ۲۵ فاتحانه وارد تبریز شد و حکومت شورشیان سرنگون گردید و یاغیان بکشور روسیه فرار کردند.

در همان موقع سفیر شوروی شرفیاب شد و در باره اعزام نیروی نظامی به آذربایجان با لحن تهدیدآمیزی گفت ما صلح جهان را بخطر انداخته ایم. از طرف دولت متبوع خود از من خواست که ارتش را فرا خوانم. با و گفتم مسئله عکس است اوضاع فعلی آذربایجان صلح را بخطر انداخته و تلگراف استانداری پوشالی آذربایجان را نشان دادم که تسلیم بلاشرط شورشیان را اعلام داشت. دولت شوروی هنوز امیدوار

بودکه مجلس قرار دادنفت را تصویب کندکه آنهم روز سوم مهر ۱۳۲۶ با تفاق آراء ردشد.

همچنین شاه در ۲۸ مرداد ۱۳۴۱ در میتینگ دوشان تپه چنین گفت:

اشتباه میکنندکسانی که تصور میکنندسازمان ملل موجب رفع غائله آذربایجان شد. البته سازمان ملل میخواست بنفع ایران کاری انجام دهدوما کمال احترام را هم باین سازمان داریم ولیکن مساعی سازمان با (وتو) مواجه شد. من شخصاً مسئولیت نجات آذربایجان را برعهده گرفته وآنرا بمام میهن بازگردانیدم. نقش ستایش آمیز عشایر و مردم شجاع این منطقه وهمکاری آنان با ارتش حقیقتی است که باید از آن نام برد.

شاه در پاسخ به تاریخ چنین مینویسد: بدنبال کوششهای تجزیه طلبانه درشمال غربی کشور زمزمه هائی دربعضی از ایالات جنوبی برخاست وپیدا بودکه انگلیسها کوشش میکنندکه درصورت ادامه نهضت تجزیه طلبی شمال یک منطقه تحت نفوذ در جنوب بوجودآورند. پیروزی برگروه تجزیه طلب جنوب آسان نبود اما فیصله دادن به کارآذربایجان وکردستان بس دشوارتر بودچرا که شوروی قوای قابل ملاحظه ای دراین دو منطقه داشت.

ابراهیم حکیمی نخست وزیری وطن پرست که هوادار انگلیسها بودبا روسها بشدت مخالفت داشت که از سمت خود استعفا کرد وقوام بجانشینی او انتخاب گردید. غالب فرماندهان نظامی غیر از رزم آرا بااقدامات نظامی برای پس گرفتن آذربایجان وکردستان موافق نبودند واز مداخله شوروی بیم داشتند. با این وصف تصمیم بمقابله با حوادث گرفتم. من ترجیح میدادم که شرافتمندانه درنبرد بخاطر استقلال و تمامیت ایران جان بسپارم تا پادشاه کشوری سرافکنده باشم.

با جرج آلن سفیر آمریکا که از دوستان صمیمی ایران بود مذاکره کردم او گفت آمریکا بخاطر ایران با شوروی وارد جنگ نخواهد شد. قوام هم سرانجام از مصالحه با شورشیان چشم پوشید واقدامات ما برای بازپس

ستاندن آذربایجان آغاز شد. ترومن رئیس جمهور آمریکا هم به وزیر خارجه شوروی اولتیماتومی داد که در پی آن قوای روس ایران را ترک کردند. من ورزم آرا مکرر با طیاره یک موتوره کوچک بر فراز صحنه های نبرد پرواز میکردیم. سرانجام با پیشروی قوای نظامی پیشه وری و همدستانش بخاک شوروی گریختند. بدین سان توطئه ای که برای اضمحلال ایران فراهم شده بود با شکست مواجه گشت.

*

اسناد سری آمریکائیها و چند نظر مهم
درباره واقعه آذربایجان

در ماجرای نفت شمال و تخلیه ایران از ارتش شوروی (موری) سفیر آمریکا در ایران تلگرافات زیادی به واشنگتن مخابره میکند که خلاصه قسمتی از آن چنین است:

قوام بمن گفت در سفر به مسکو استالین قرارداد ۱۹۲۱ را مجوزی برای حفظ قشون خود در ایران دانست ولی او که خود موقع امضاء قرارداد مزبور مصدر کار بوده هدفهای قرارداد را تشریح کرد.

استالین گفت منافع روسها ایجاب میکند که فعلا "قشون خود را در ایران نگاهدارد.

درباره وضع آذربایجان استالین گفت این امر داخلی است و چرا باید ایرانیها اینقدر آشفته باشند. آذربایجانیها تقاضای خود مختاری دارند نه استقلال و شوروی کاری نمیتواند انجام بدهد زیرا (شرف شوروی درگیر است.) ولی قوام گفته که مشروطیت ما اجازه خودمختاری را نمیدهد و چنانچه آذربایجان خودمختار شود ایرانستانها نیز پیروی خواهند کرد و حکومت مرکزی کنترل را از دست میدهد.

مولوتف گفت خوبست ایران رژیم موجود آذربایجان را برسمیت بشناسد منهای وزارت جنگ و امور خارجه. قوام گفته که مایل بسازش و همکاری

هست تا جائی که قانون اجازه میدهد. استالین و مولوتف موضوع نفت شمال را مطرح کردند و از تبعیضاتی که نسبت به شوروی شده ناراحت بودند. قوام بقانون منع مذاکره درباره نفت اشاره کرد. قوام گفت در یک موضوع استالین و مولوتف فریاد زدند (ما اهمیتی نمیدهیم که آمریکا و انگلیس چه فکر خواهند کرد. ما از آنها وحشتی نداریم) قوام از من خواهش کرد که بدولت خودگزارش ندهم و خود او هم موضوع را بشاهنشاه عرض نکرده است.

من تحت این توهم هستم که اینها کوششی است که از طرف قوام برای نزدیکی به آمریکا و انگلیس بعلت عدم توانائی او در برآوردن خواسته های شوروی باشد.

من یادآور شدم که شایعاتی از مسکو بتهران رسیده که ممکن است نخست وزیر با وسوسه های خیانت روبرو شود. من شخصاً این داستانها را باور ندارم و امیدوارم که اقدامات کذب شایعات را نشان بدهد. قوام شانه هایش را با تنفر بالا انداخت و گفت آنچه گفته حقیقت است. سعی داشته که در مذاکراتش بکوشد که از کدورت روسها بکاهد. چنانچه میخواستند مذاکرات با سفیر شوروی در تهران جانشین مذاکرات در شورای امنیت بشود. قوام گفت از مذاکرات در شورای امنیت عقب نشینی نخواهد کرد.

حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم. اعلیحضرت نگرانی عمیق خود را راجع بامکان تسلط شورویها بر پایتخت و بدست آوردن کنترل دولت خاطرنشان ساختند و چنانچه این عمل صورت گیرد شورویها دستورهائی را دیکته خواهند کرد که ایران را از توسل بسازمان ملل باز خواهند داشت. در آن صورت همکاری با آمریکائیها را غیر ممکن خواهند ساخت. شاهنشاه پیشنهاد کردند در آنصورت آمریکا و انگلستان باید بابتکار خود صدای احساسات ایران را منعکس سازند.

شاهنشاه راجع بگفتگوی قوام و من پرسیدند که آیا لاس زدن قوام با روسها موجب این خطر نخواهد شد که او را بمقامی بالاتر از این برگزینند

وبعداً که موردا ستفا ده قرا رگرفت بدورا نداخته شود؟ عرض کردم درفرصت بعدپا سخ مطلب را یا دآورخوا هم شد.
قوا م وعده قطعی دا دکه به علاء دستورا لعمل طرح شکا یت ا یران را در شورا ی ا منیت خوا هدداد.
ا بتها ج رئیس با نکملی بدیدن من آ مدوا طلاع دا دکه سا دچیکف سفیر شوروی به نخست وزیر پیشنها دنموده چنا نچه شا هنشا ه ونخست وزیر نا مه ای برا ی ا وا مضاء نما یندوبروسیه ا طمینا ن بدهندکه ترتیباتی برا ی ا ستخرا ج نفت شما ل بین ا یرا ن وشوروی دا ده شودممکن ا ست سپا هیا ن خودرا ا زا یرا ن عقب بکشند. ا بتها ج دروحشت بودکه ممکن ا ست قوا م با ا ین پیشنها دا غفا ل شده ونوعی قرا ردا دبه بندد که راه فرا رروسها درا نجا م تعهدا ت با زبا شدو علاقمندبودکه امروز با نخست وزیر قبل ا زا ینکه نها ربا شا هنشا ه صرف کند ملاقا ت کنم. در ملاقا ت فوری با نخست وزیرتوجه یا فتم که ما هیتاً موضوع صحت دا رد. قوا م پرسید سفیرشوروی درعوض عقب نشینی قوا ی شوروی موا فقت دراستخراج نفت شما ل را پیشنها دمیکند. ا گرشما بجا ی من بودیدچه میکردید؟ گفتم ا گرروسها را درمقا بل شورا ی ا منیت متعهدبعقب نشینی کنیدبهتر ا ست. قوا م معتقدبودکه هرعملی که موجب خشم شورویها بشود آنها نا را حتی خودرا برا ووا یرا نفروخوا هندریخت وسازمان ملل هم نمیتواند کا ری ا نجا م بدهد. تصویب تشکیل شرکت نفت با مجلس است وهرمجلسی درآ ینده برا ی شورویها ا ین شرکت نفتی را تصویب خوا هدکرد.
نخست وزیرقرا را ست نها ررا با شا هنشا ه وموتمن ا لملک صرف کندو ترتیب تنظیم نوعی قرا ردا درا بدهدمگرشا هنشا ه ا ورامنصرف سا زد.
در ملاقا ت بعدی قوا م مشورت مرا دربا ره قرا ردا دنفت باشوروی خواستار شد. من گفتم آ مریکا گما ن نمیکندبرا ی ا یران ضروروی با شدکه عقب نشینی قشون خا رجی را ا بتیا ع کند. من دیشب با شا هنشا ه ملاقا ت کردم ودریا فتم که نظرنخست وزیررا درمعا ملـه با شورویها میپسندد همچنا نکه موتمن ا لملک هم آ نرا میپسندید.

قوام در مصاحبه مطبوعاتی خود گفته بود تا خیر طرح موضوع ایران در شورای امنیت برای یکی دو هفته اهمیتی ندارد. قوام رنجش خود را از علاء ابراز داشته زیرا او گفته که دولت ایران مخالف تاخیر تصمیم شورای امنیت میباشد. قوام میکوشد که از روسها استمالت کرده و در مقابل آنها نرمش نشان بدهد و احساس میکند که علاء این موضوع را درک نکرده است. سرانجام شورای امنیت هم تقاضای شوروی را درباره تاخیر مذاکرات شورای امنیت رد کرد که منجر به اعتراض آنان شد و از جلسه خارج شدند.

وقتی گرومیکو تاریخ تخلیه ارتش سرخ را اعلام داشت علاء گفت بهتر است موضوع تا آنوقت در شورای امنیت مسکوت بماند که مورد تصویب قرار گرفت.

با امضای قرارداد نفت شمال و تصمیم شوروی به تخلیه ایران سادچیکف بقوام فشار میآورد که موضوع شکایت را از شورای امنیت پس بگیرد زیرا ادامه شکایت بمنزله توهینی به شوروی میباشد. در اثر فشار شوروی ها، قوام قول داده بود که شکایت را پس میگیرد و بدبیر سفارت آمریکا هم گفته بود نمیتوانند خواست شوروی ها را قبول نکنند زیرا وقتی انسان با شیر درنده سروکار دارد باید با وغذا بدهد و او را نوازش کند نه اینکه با وچنگ و دندان نشان بدهد ولی علاء بقوام پیغام داده بود که اگر چنین دستوری بدهد اجرا نخواهد کرد و حتی از سمت خود استعفا خواهد کرد. وزیر خارجه آمریکا هم نوشت که بقوام بگوئید موضوع مسکوت ماندن شکایت ایران بتصویب شورای امنیت بوده است نه ایران. بنابراین ایران باید محکم بایستد.

سرانجام سفیر ایران نامه ای بشورای امنیت نوشت که ایران مایل است شکایت خود را پس بگیرد. نماینده شوروی هم آنرا تائید کرد ولی نماینده آمریکا گفت نه ایران و نه شوروی هیچکدام تائید نکرده اند که اطمینانهای داده شده انجام خواهد شد. بنابراین بهتر است تا تخلیه ایران موضوع در دستور شورای امنیت باقی بماند. با اینکه

سپاهیان شوروی در ایران هستند نمیتوانند این حقیقت را دریابند که تصمیم ناگهانی ایران نسبت بوضعی که تا دیروز به آن اصرار میورزید چگونه باید بوجود آمده باشد.

چنانچه تعهدات انجام شد دیگر پرونده خاتمه یافته است و پس از آن دیگر شورای امنیت به آن کاری ندارد.

بالاخره شورای امنیت تصمیم گرفت مسئله ایران در دستور مذاکرات باقی بماند. نماینده شوروی گفت این تصمیم خلاف منشور ملل میباشد و در هر بحثی که راجع به ایران در شورای امنیت بشود شرکت نخواهد کرد.

اطلاع یافتم که اعلیحضرت آجودان خود سرلشگر ریاضی را نزد سفیر انگلستان فرستاده و یادآور شده که مبادا قوام موافقت نامه ای با آذربایجان منعقد کند که سپاهیان آذربایجان باوضع خود باقی بمانند. شاهنشاه امیدوارند که انگلستان اعمال نفوذ نموده جلوی چنین اقدامی را بگیرند. مراتب به بوین وزیر خارجه انگلستان اطلاع داده شد و او هم بسفیر یادآور شد که قوام احتیاج بعقد قرارداد ندارد و همچنین دولت ایران باید از بکار بردن زور علیه آذربایجان بپرهیزد.

سفیر با اعلیحضرت و قوام مذاکره کرد که از نتیجه آن بی اطلاع هستم.

قوام مرا وادار به درک این حقیقت کرد که محکم ایستادگی خواهد کرد و نمیخواهد بیش از این امتیازاتی بدهد. گاهی در برابر وقایع ضعف و ناتوانی نشان میدهد و من هم معتقدم که مفید میباشد.

گزارشات مقامات انگلیس و آمریکا در آذربایجان حاکی از تخلیه ارتش شوروی میباشد ولی نفوذ قشون شوروی برای ورود مهاجرین آذربایجانی بقوت خود باقی است.

*

جرج آلن سفیر آمریکا به واشنگتن چنین نوشت:

علاوه بر ملاقاتهای متعدد با شاه و قوام و تعداد زیادی از مقامات ایرانی همه اصرار دارند که آمریکا باید نقش مثبت تری در امور داخلی ایران برعهده بگیرد ولی تاکید کرده ام که آمریکا بشدت

ازاینکارپرهیزداردبهترین محافظ سازمان ملل است ولی ایرانیها بمداخله خارجی عادت کرده مثل فردزندانی هستندکه ازقدم زدن درآفتاب میترسند. بنظرایرانیها تنها راه مقابله با مداخله یک نیروی خارجی، دعوت ازدیگری بمداخله است.

ولی روسای ستادمشترک آمریکا معتقدبعملیات خصمانه متقابل بودند بهمین جهت مقررشدسلاحهای غیرتهاجمی و موادنظامی به ایران تحویل شودکه این آغازتحویل فزاینده سلاحها به ایران بشمارمیآید.

البته قوام حاضربوددورنمای یک امتیازنفت را دربلوچستان بعنوان پاداش به آمریکائیها بدهدووقتی سفارت آمریکا ازقوام پرسیدکه آیا مایل بپذیرفتن یک هیئت نفتی آمریکائی میباشد، واشنگتن بسرعت یادداشت ملامت آمیزی در ۸ آوریل ۴۶ بتهران فرستاد مبنی براینکه (ما نمیخواهیم درشورای امنیت اینطوربنظربرسدکه دراقدامات اخیرخود، بمنافع خودخواهانه خوددرنفت ایران چشم داشته ایم. ما حداقل تا تخلیه سربازان شوروی ازایران ولغوقانون ممنوعیت مذاکرات نفت مایل بهیچگونه مذاکره درباره نفت برای آمریکائیها نیستیم).

به موازات این اقدامات بریتانیا بصدورنفت خودازایران مشغول بودوقوام هم درنزدآمریکائیها ازانگلیسها انتقادمیکردودرعین حال گفت که مذاکرات خودرا درباره نفت با روسها ازآنها پنهان داشته است وبه آمریکائیها اطمینان دادکه هیچگونه امتیازی به انگلیسهانخواهد داد. قوام میگفت هرگونه امتیازی بانگلیسها داده شودبه آمریکائیها هم داده خواهدشد. قوام انگلیسها را متهم میکرددرراه برکناری او بتلاش مشغول هستند. بدون شک این بخشی ازبازیهای پیچیده قوام بود. او بقدرکافی حیله گروزیرک بودکه ببیندمنافع آمریکا وبریتانیادر کجا ازهم فاصله میگیردتا ازاین اختلافات بنفع خودبهره برداری نماید. روسها گول خورده بودند. قوام خواهان برگذاری انتخابات شد. روسها وحزب توده گمان میکردندکه نتیجه انتخابات منجربه تشکیل

مجلسی خواهدشدکه با دادن امتیاز نفت بروسها موافقت خواهدکرد. ارتش بعنوان اینکه انتخابات تا زمان اقتدار دولت برسراسرکشور برگزار نخواهدشدوارد تبریزگردیدودولت پیشه‌وری سقوط کرد. ولی وقتی مجلس تشکیل شدامتیاز نفت روسها را ردکرد. تنها کاری که مسکو انجام داد این بودکه دولت ایران را سرزنش کردکه به (لغو خیانت آمیز) تعهدات خوددست زده است.

*

ایوانف مورخ شوروی درباره همکاری قوام با آمریکائیها چنین مینویسد:

پس از طردعمال آلمانی در ایران وضعیف شدن مواضع امپریالیسم انگلستان، آمریکائیها با استفاده از موقعیت زمان جنگ بگسترش نفوذ خوددرایران پرداختند.

دردوران نخست وزیری قوام السلطنه قراردادبازرگانی باآمریکا امضاء شد وتخفیف های زیادی برای کالاهای آمریکائی درنظرگرفته شد. درپایان سال ۱۹۴۲ آمریکائیها بدون هیچ موافقت نامه‌ای فقط با توافق قوام السلطنه ببهانه تامین اسلحه ومهمات برای شوروی از طریق ایران، ارتش خودرا واردخاک ایران نمودندوسراسر منطقه جنوبی وراه آهن سراسری ایران وبنادرخرمشهروشاپوررا درخلیج فارس زیرکنترل گرفتند. شوارتسکف به ریاست ژاندارمری ایران منصوب گردید. سروکله مستشاران آمریکائی درادارات دولتی ایران پیدا شد. میلیسپودرسال ۱۹۴۳ برای دومین بار واردایران گردیدوبسمت مدیرکل دارائی ایران منصوب گردید. اوحق تنظیم بودجه واجرای آن وهمچنین کنترل کلیه پرداختهای دولتی وامورمالی ایران را بدست گرفت. حتی عزل ونصب وترفیع مقام با او بود. مجلس ایران دردوازدهم دسامبر ۱۹۴۳ به پیشنهاد قوام السلطنه اختیارات وسیعی به میلیسپوداد. بدین ترتیب همه امورمالی وکلیه شئون مملکتی در دست میلیسپوقرارگرفت. برطبق تقاضای میلیسپودر ۴ مه ۱۹۴۳ مجلس ایران قانون اختیارات تام اوراچه درامورمالی وچه درامورا قتصادی

تصویب نمود. میلیسپو آمریکائیها را در راس خیلی از ادارات دولتی قرار داد و ۵۲ نفر آمریکائی عضو هیئت او بودند. آمریکائیها برای مدت ۲۰ سال خواستار فعالیت میلیسپو در ایران گردیدند. مستشاران آمریکائی ۶ الی ۷ برابر از کارکنان مشابه ایرانی حقوق دریافت میداشتند. فعالیت هیئت مستشاران میلسپو موجب ورشکستگی مالیه و اقتصاد ایران گردید. بر اثر مداخلات همکاران میلیسپو در کارهای مملکت و بندوبست دلالان با مستشاران از جمله برادران رشیدیان عدم رضایت از کار آنها بجائی رسید که در ۸ ژانویه ۱۹۴۵ مجلس اختیارات میلیسپو را لغو کرد و دولت بیات او را برکنار ساخت که میلیسپو مجبور شد از ایران برود.

قوام هر بار که مصدر کار بود میخواست امتیاز نفت قسمتی از ایران را به آمریکائیها بدهد.

*

روزنامه اطلاعات در ۱۶ آذر ماه ۱۳۴۸ تحت عنوان اسناد سری وزارت خارجه آمریکا درباره تخلیه آذربایجان چنین مینویسد:

اسناد منتشر شده حاکی است که آمریکا در اختلافات شدید ایران و شوروی فقط میتوانست بشاهنشاه جوان ایران نظر مشورتی بدهد و از نظر ایران در سازمان ملل حمایت نماید. رویه محکم شاهنشاه ایران در مذاکرات با شورویها آنها را وادار بخروج نیروهای خود نمود که بباز گشت آذربایجان بایران منتهی گردید. درحالیکه شاه ایران حاضر بود با رژیم پوشالی آذربایجان بجنگ بپردازد، دولت قوام حاضر باین کار نبود. آقای (انگس وارد) کاردار سفارت آمریکا طی گزارش سری مینویسد: قوام السلطنه خیلی محرمانه با وگفته که مشکلات وی با شاه بیش از مشکلات او با یاغیان آذربایجان است. شاه در بکار بردن نیروهای منظمی علیه یاغیان اصرار داد. درحالیکه وی میترسد نیروهای ایران از طرف آنها که وسیله روسها تعلیم دیده و مجهز بسلاح روسی هستند شکست بخورند.

(آندره‌فونتن) درروزنامه‌لوموندمینویسد :

درسال ۳۹وقتی برای پیمان دوستی آلمان وشوروی مذاکره بودهیتلرباستالین وعده‌دادکه‌درموردایران باوی کناربیاید. پس ازاشغال ایران توسط متفقین استالین نمیخواست ایران را تخلیه‌کندتادرآذربایجان وکردستان حکومت خودمختاری دست نشانده بوجودآورد.

آمریکاکه‌درآنموقع دارای انحصاراسلحه‌اتمی بودبه‌شوروی گفت "ایران راتخلیه‌نماید." استالین درصددبرآمدکه‌موافقت آمریکا رابرای‌تقسیم‌ایران بمناطق نفوذ جلب‌کندولی آمریکا موافقت نکرد.

عاقبت ترومن مجبورشدکه‌شوروی رابرای تخلیه‌ایران‌بااسلحه‌اتمی تهدیدکند.چون شوروی درآنموقع اسلحه‌اتمی نداشت ایران‌راتخلیه کردودولت خودمختاروابسته‌به‌شوروی ازبین رفت.

*

باری روبین عضوتحقیقات اموربین المللی دانشگاه‌جرج تاون مینویسد :

استالین‌نقشه‌وسیعی‌برای استقراریک حکومت دست نشانده‌در آذربایجان وکردستان داشت.کارگردانان این امریکی(گراسنیخ) کنسول شوروی درآذربایجان‌ودیگری ابراهیم‌اوف معاون‌نخست وزیر آذربایجان شوروی بودند.صدها ماموروسی ازآذربایجان شوروی که‌تفاوتی بااهالی آذربایجان ایران نداشتند،برای تقویت عوامل محلی واردایران شدند.سلاحهائی که‌دراختیارتجزیه‌طلبان گذارده‌شده‌بودازهمان سلاحهای آمریکائی بودکه‌درزمان‌جنگ آمریکائیها دراختیارشورویها گذارده‌بودندتاچنین وانمودشودکه شوروی نقشی دراین جریان نداشته‌است.

بعدازتشکیل حکومت دست نشانده‌درآذربایجان ،هیئتی ازسران عشایروایلات‌کرددرباکوباجعفراوف نخست وزیرآذربایجان شوروی

ملاقات کردندوا وهمآنهارا تشویق کردکه حکومت خودمختاری نظیر آذربایجان تشکیل بدهند .همزمان با این اقدامات یک شبکه وسیع جاسوسی شوروی درایران فعالیت داشت .کلیه این عوامل باحضور واحدهای ارتش سرخ درشمال ایران خطرمهمی را برای آینده ایران بوجودآورده بود .

شاه ورهبران سیاسی ایران ،به آمریکا چشم دوخته بودند تا به استقلال ایران کمک کنند .درحقیقت ایران نخستین میدان جنگ سردپس ازپایان جنگ دوم بشمار میرفت که هرسه قدرت جهان درآن منافعی داشتند .آمریکا تصمیم گرفت تمام نیروهای خودرا برای تخلیه ایران ازارتش سرخ بکار اندازد .دراین هنگام سیاستمدار کهنه کارومدبری درایران یعنی قوام السلطنه بمقام نخست وزیری رسیدکه برای جلب اعتماد روسها کوشید .

البته نقش ترومن وآمریکائیهارا درواداراساختن استالین به تخلیه ایران نمیتواند انکارکردولی نقش قوام درایین میان کمتر از آمریکائیها نبود .

جرج آلن سفیرآمریکا درایران مینویسد :من با شاه ایران رابطه بسیارنزدیکی داشتم .یک شب شاه بمن گفت (دیروزخواهرم اشرف از من پرسیدآیا من مردهستم یا تو ؟) وبالحن جدی گفت بنظرشما صحیح است که من درکاخم بنشینم وبا اسبها وسگهای خودبازی کنم وشاهد از دست رفتن آذربایجان باشم ؟ گفتم بایدشما نقش موثری درکشور بعهده بگیریدولی نمیتوانستم پیش بینی کنم که اینکارتاکجا پیش خواهدرفت.

شاه به تقویت ارتش وسلاحهای جدیدخیلی علاقه داشت .مقامات آمریکائی برای شاه استدلال میکردندکه ارتش ایران هرقدرتقویت شودنمیتواندربرابرتجاوزاحتمالی شورویها مقاومت کند . تنها عاملی که میتواندروسها راازتجاوزبه ایران بازداردتضمین امنیت مرزها ازطرف آمریکاست .ازنظردولتمردان آمریکا آنچه ایران را

تهدید میکرد یک انقلاب داخلی بود که بجای ایجاد ارتش بزرگ به اصلاحات داخلی پرداخته میشد تا از نارضائی میکاست ورژیم از ثبات واستحکام برخوردار میشد. با وجود این شاه فکر خود را دنبال میکرد. شاه پس از پیروزی درباره واقعه آذربایجان وکردستان موقعیت محکمتری بدست آورد و میخواست اقدامات اصلاحی بعمل آورد.
آمریکائیها معتقد بودند حکومت قوی در ایران موجب بروز دیکتاتوری میشود که زمینه را برای پیشرفت کمونیستها فراهم میسازد.

*

حسنین هیکل مینویسد:

پیشنهاد مصدق درباره منع مذاکره دولت راجع به نفت که در مجلس بتصویب رسید اینطور تعبیر شد که یکبار دیگر مکر وحیله بریتانیا در پشت حرکتی قرار گرفته که ظاهراً بمنافع بریتانیا خدمت کرده است اما با آگاهی بیشتر از شخصیت مصدق تعبیر دیگری بما دست میدهد. آنچه مسلم بنظر میرسد این است که عکس العمل خشونت بار شوروی در قبال امتیازات مورد نظر و اقدام برای مستحکم کردن موقعیت خویش در شمال به ایران کمک کرد تا به آمریکا حامی جدید خود بیشتر تکیه کند چنانچه علاء سفیر ایران در واشنگتن در نوامبر ۴۵ به ترومن رئیس جمهور آمریکا گفت (در این موقعیت حساس من ملتمسانه از شما میخواهم تا به حمایت از حقوق ایران که استقلال وتمامیت آن در حال لگدمال شدن است ادامه دهید. تنها کشور شماست که میتواند ما را نجات بدهد).

در پایان جنگ علائمی که قبلاً در صحنه ایران وجود داشت بیشتر نمایان گردید. دشمنی میان آمریکا وشوروی شدت یافت. نقشه های شوروی آشکار شد. نقش بریتانیا کاهش یافت. شاه کوشش کرد که خود را بیشتر مطرح سازد.

بحران آذربایجان هم شاه وهم آمریکائیها را بمرحله آزمایش گذارد. روسها از اینکه میدیدند که انگلیسها امتیازات نفت جنوب را دارند وآنها هیچ امتیازی در شمال ندارند رنجیده خاطر بودند.

قوا م ا بتکا ر عمل را بدست گرفت وروسها را تطمیع کردکه ا متیازنفت شما ل را به آ نها خوا هدداد .درعوض توا نست ا زروسها تعهدبگیـردتا سربا زا نخودرا ا زا یرا ن خا رج کنند .ا قدا مقوا مدردا دن نفت شمال بروسها وتما یلش به پس گرفتن شکا یت ا یرا ن ا زشورا ی ا منیت شاه وآ مریکا ئیها را بهرا س ا ندا خت بنحویکه کا ردا رآ مریکا ا حسا س کرد که خطر (سیا ست تسکین ملایم)قوا مسرا نجا میا ا ورا بعروسک کا مـل روسها تبدیل میکندیا را ه را برا ی کسی که حا ضربا شداین نقش رابعهده بگیرد هموار می سازد .

شا ه قوا م را دوست ندا شت .بنظرقوا م شا ه موقعیت فرما ندهی کل قوای خودرا جدی میگرفت ونمیدا نست که فرستا دن ا رتش به آ ذربا یجا ن با نا کا می موا جه خوا هدشد .چندی بعدگزا رش شدکه شا ه نا رضا یتی خـود را ا زقوا م بیا ن دا شته و معتقدا ست که با یدجلوگیری ا زتبدیل شـدن ا یرا ن بعروسک شوروی دست به ا قدا ما ت قهرآ میززد .شا ه کوشیدتا ا ز حما یت آ مریکا ا طمینا ن بیشتربدست آ ورد .ا ما با وگفته شدکه حما یت موثرآ مریکا تنها میتوا ندا زطریق سا زما ن ملل بمرحله اجرا درآ ید .

*

سرلشگرحسن ا خوی رئیس پیشین ضداطلاعا ت ا رتش درخا طرا ت خـود درروزنا مه کیها ن چا پ لندن چنین مینویسد :

بعضی ها روز ۲۱ آ ذررا روزنجا ت آ ذربا یجا ن میدا نـنـدولی در حقیقت می توا ن گفت که روزنجات ا یرا ن بودزیرا روسها آ ذربایجان را ما نندیک دست ا یران زیرسا طورگذا شته بودندتا دولت ا یران تسلیم نظرآ نها شودکه آ نهم بلع تما م ا یرا ن بود .

بررسی ا ین ا مربا یدا زسوم شهریور ۱۳۲۰ که ا رتش شوری به ا یران وا ردشد ،موردتوجه قرا رگیرد .پس ا زا مضا ی قرا ردا دسه دولت (ا یران شوروی ـ ا نگلیس)که بهمت فروغی ا مضاء شد دول متجا وزقبول کردند که ۶ ما ه پس ا زخا تمه جنگ ا یرا ن را تخلیه کنند .روسها موا فقت کردند که دربعضی ا زقسمتها ی ا شغا لی آ نها ژا ندا رمری وا رتش ا منیت را

برقرارسا زندولی روسها ما نع شدندکه ا ین نیروها تا نـــک وتـــوپ وسوا رنظا مکا فی همرا ددا شته با شندتا درموقع حمله چریکهای تحت نفوذ آ نها آ سیب پذیر با شند .چنا نکه درسا ل ۱۳۲۴بفرما نده لشگـــر خرا سا ن سرهنگ وثوق (که بعدا"با درجه سرلشگری وزیـــرجنـگ شـد) پیشنها دکردندکه قسمت عمده وا حدها ی پیا ده خودرا ما مـورحفا ظـت جا ده ها کندکه ا ونپذیرفت که با مذا کره وا بسته نظامی شوروی واستاندار وقت خرا سا ن(منصورا لملک)تلاش شدکه یا طرح ا جرا گرددیا فرما نده لشگرخرا سا ن معزول گرددکه شا هنشا ه نظرسرلشگرارفع را دررد پیشنها د وا بقا ی فرما نده لشگرتا ئیدنمودند .هنگا میکه یک ستون مختلـــط کوچک برا ی ا ستقرا رنظما زسقزبه مها با دمیرفت روسها ما نع شدنـــدو درمذا کره وا بسته نظا می شوروی با رئیس ستا دارتش گفته شدکه بـــرا ی حفظ تعا دل ما نمیخوا هیم به نیروی ا یرا ن درآ ذربا یجان اضافه شود . نمونه دیگرهنگا مفرا را فسرا ن خرا سا ن وقتی ۵۰۰ژا ندا رم ا عـزا م میشد ،شورویها آ نها را دردما وندمتوقف سا ختند .درا ول تیرماه ۱۳۲۴ دا نشجویا ن دا نشکده ا فسری بتحریک حزب توده ا زصرف صبحا نه بعلت خوب نبودن نا ن ا عتصا ب غذا نمودند .ستا دا رتش که متوجه فعا لیت ا فسرا ن توده ا ی شده بودا زشا هنشا ه ا جا زه خوا ست ا فسرا ن تـــوده ا ی فعا ل را ا زتهرا ن وخرا سان بپا دگا نها ی جنوب منتقل سا زد .روسها که میل ندا شتندآ نها ا زا ین منا طق خا رج گردندوسیله حزب تـــوده به آ نها گفتندکه ا رتش درجنوب با تروریستها ی خوددرزدوخـــوردبـا عشا یرشما را ا زبین میبردوچون بزودی طرح شورویها برای برقـرا ری حکومت جمهوری توده ا ی درا یرا ن با جرا درمیآ یدشما ا زا رتش فـرا ر کرده درمنطقه ا شغا لی روسها درمنطقه ا منی بسرببریدتا روزعملیات نزدیک شود .به ا فسرا ن توده ا ی خرا سا ن گفتندکه بزودی با چندهزار مسلح ترکمن برمیگردیدوخرا سا ن را ا ولین جمهوری توده ا ی ا یران ا علام مینما ئیدوآ نها هم با سه کا میون پرا زا سلحه بطرف گرگان رفتند وفرا ریا ن تهرا ن هم به آ نها ملحق شده به گنبدرفتندوروسها کـــه از

حرکت یک ژاندارم جلوگیری میکردند از حرکت آنها بهیچوجه ممانعت نکردند که در اثر اقدامات سریع ستاد ارتش اینها در گنبد قلع و قمع گشتند. ۸۰ تن مقتول و بقیه به شوروی گریخته و هنگام فتنه پیشه وری به آذربایجان آمدند و افسران مورد سوء ظن به استناد ماده ۵ حکومت نظامی بازداشت گردیدند.

در همین ایام یکصد هزار تفنگ و سه هزار مسلسل سبک و یکهزار مسلسل سنگین از ارتش ایران گرفته شد که معلوم بود ارتش سرخ نمیتواند از آنها استفاده کند و همین سلاحها بود که در اختیار پیشه وری گذارده شد. که ظاهراً سلاحهای مأخوذه از نیروهای نظامی و ارتش جلوه گر شود.

ستاد ارتش به شاهنشاه گزارش داد که روسها به امتیاز نفت شمال و خودمختاری ایالات شمالی و الحاق آن به جمهوریهای شوروی قانع نخواهند بود و سعی خواهند نمود که یک حکومت متمایل به شوروی در تهران سرکار بیاید و از آنها دعوت بمداخله کند تا تمام ایران پشت پرده آهنین کشانیده شود. بهمین جهت با نجات آذربایجان ایران از خطر بسیار مهمی نجات یافت.

درباره واقعه آذربایجان باید بگویم که روسها نمیخواستند که قیام مسلحانه در آنجا وسیله حزب توده صورت گیرد. زیرا بدولت ایران دلیل قانونی میداد که حزب توده را در تمام ایران منحل و روسای آنها را دستگیر کند. در حالیکه لازم بود حزب توده در بقیه نقاط کشور بماند و کارستون پنجم شورویها را با اخلال در کار دولتها انجام دهد. بعلاوه مردم آذربایجان حزب توده را نوکر روسها میدانستند و حرف آنها را حرف روسها ... بهمین جهت وقتی پیشه وری در تابستان سال ۱۳۲۴ فرقه دمکرات آذربایجان را ایجاد کرد فوراً حزب توده آذربایجان، انحلال خود را اعلام و اعضای آن وارد فرقه دمکرات شدند.

روش فرقه دمکرات بدواً جنبه فریب مردم را داشت که اگر در دهی بهره مالکانه داده نمیشد، مأمور فرقه رعایا را مجبور به پرداخت

بهره مالکانه میکرد. ولی در مورد مخالفین از قتل امتناع نداشتند چنانکه در دره لیقوان حاج احتشام لیقوانی پیرمرد را کشتند و خانه اش را هم غارت کردند. تا کسی بفکر مخالفت با آنها نیفتد.

از ۱۵ آذر ۲۴ افراد مسلح فرقه دمکرات با حمایت علنی ارتش سرخ در اطراف پادگان تبریز موضع گرفتند. غروب روز ۱۹ آذر ۲۴ سرتیپ درخشانی با بی سیم به ستاد ارتش گزارش داد که (افراد مسلح فرقه مهلت داده اند که تا ساعت ۹ بعد از ظهر تسلیم شده اسلحه و مهمات را تحویل دهیم تا بگذارند افسران بهرکجا حتی تهران بروند و یا بجنگ ادامه داده و تمام افسران را اعدام خواهند کرد. من چون اهل آذربایجان هستم بمن پیشنهاد کرده اند که بمانم و فرماندهی نیروی نظامی آنها را برعهده بگیرم و چون دفاع میسر نیست از شاهنشاه اجازه گرفته شود تا پادگان تسلیم گردد و او بنفع ایران فرماندهی ارتش آنها را در دست بگیرد.) ارفع رئیس ستاد ارتش جواب داد من نمیتوانم چنین پیشنهادی را بعرض شاهنشاه برسانم. شما باید بوظیفه سربازی خود عمل کنید و در صورت مداخله روسها پادگان تبریز را سبکبار از راههای کوهستانی بجنوب آذربایجان برسانید.

سرتیپ درخشانی مستقیماً به حکیمی نخست وزیر مراجعه کرد و ایشان هم از سرلشگر ریاضی وزیر جنگ و رئیس ستاد خواست که دستور تسلیم بدهند ولی هر دو نفر امتناع کرده استعفای خود را مطرح ساختند لذا حکیمی شخصاً به درخشانی دستور داد که پادگان را تسلیم و خود و افسران بتهران حرکت کنند. بعداً معلوم شد درخشانی قبل از دریافت این دستور تسلیم شده بود. موقع حرکت افسران بسوی تهران فرقه دمکرات از حرکت سرهنگ ورهرام رئیس ستاد لشگر ممانعت کرد و بعنوان اینکه او مشغول تهیه وسیله دفاع بوده و سرتیپ درخشانی مانع شده است. ولی درخشانی برای اینکه ورهرام در تهران مدافع او شود برای آزادی او پافشاری کرد و بالاخره این دو نفر با بقیه افسران (جز چند تن که به پیشه وری ملحق شدند) به تهران آمدند. اغلب افسران هم

آذربایجانی بودندولی تمام زندگی خودرا درمحل جاگذاشتند.
درخشانی درتهران بازداشت ودردادگاه محکوم شد. سرهنگ زنگنه فرمانده پادگان رضائیه دوروزجنگیدوبه فدائیان تلفاتی واردساخت ولی بدستوردرخشانی تسلیم گردید. سرهنگ زنگنه را به تبریز برده محکوم به اعدام کردندوسپس با مبادله چندتوده ای آزاد شد. روز ۲۰ آذر ۱۳۲۴ پیشه وری دولت خودمختار آذربایجان را اعلام نمود.

دراواسط دیماه انگلیسها وآمریکائیها نیروهای نظامی خودرا خارج ساختندا ما حاضرنشدندکمکی بایران بنمایندکه متحدآنها دولت شوروی مفادقراردادسه دولت را اجرا کند. سرلشگرا رفع رئیس ستادبا سرریدبولاردسفیرانگلیس ملاقات ومیگویدبایدکاری کردکه روسها آذربایجان را بلع نکنند. بولاردمیگویدما حاضرنیستیم برای این مطلب به شوروی اعلان جنگ بدهیم. ارفع میگویدشماتمامیت ارضی ما را تضمین کرده اید. بولاردمیگویداینکاربه لندن مربوط است وما مجری دستورهستیم. همچنین ارفع درملاقات با والاس مورای سفیرآمریکا تقاضا میکندکه کاری کنیدکه روسها آذربایجان را تخلیه کنندولی مورای میگویدهیچکس نمیتواندآذربایجان را بگیردوروسها درموعد مقررایران را تخلیه خواهندکرد.

شنیده شدروزولت گفته بودکه استالین آرزوئی جزیک دوره صلح برای عمران وآبادی روسیه ندارد وکشورش آنقدروسیع است که محتاج اراضی کشورهای دیگرنیست. تنها کمک متفقین این بودکه ازروسها خواستندتهران را تخلیه کنندوآنها هم قبول کرده در ۳۰ـ ۴۰ کیلومتری شرق ومغرب تهران مستقرشدند وواحدهای مسلح آنها گاهگاهی به تهران میآمدند.

انگلیسها به آمریکائیها تلقین کرده بودندکه اگراصلی ازقانون اساسی که مربوط به انجمن های ایالتی وولایتی است بصورت صحیح اجرا گرددایران مانندآمریکا دارای استانهای خودمختار میگرددبدون اینکه باستقلال وتمامیت کشورلطمه واردشود. بهمین جهت درکنفرانس

وزرای خارجه سه دولت بزرگ در مسکو وزرای خارجه آمریکا و انگلستان به مولوتف پیشنهاد کردند که برای حل مسئله آذربایجان ایران بهتر است قانون انجمنهای ایالتی وولایتی اجرا گردد که مولوتف آنرا موکول باجازه استالین میکند. روز بعد مولوتف میگوید استالین گفت که چون ما برای حفظ استقلال ایران قرارداد امضا کرده ایم نمیتوان بدون حضور نماینده ایران در این مورد مذاکره کرد که بعداً" هم مذاکره در این باره بعمل نیامد. منظور انگلیسها این بود که بسهولت استانهای جنوبی ایران را از نفوذ دولت مرکزی خارج سازند که اگر روسها استانهای شمالی ایران را به جمهوریهای خود ملحق ساختند آنها هم استانهای جنوبی را مستقل کرده مورد بهره برداری قرار دهند. نظر استالین این بود که میتوانند در آن شرایط دولت مطیع خود را در تهران روی کار بیاورد و یکباره تمام ایران را ببلعد و خودمختاری آذربایجان و شمال ایران برای ارضای طمع او کافی نبود. دولت انگلیس پیشنهاد کرد که کمیسیونی از نمایندگان چهار دولت (ایران، انگلیس ـ شوروی ـ آمریکا) تشکیل شود تا قانون انجمنهای ایالتی وولایتی با توجه بشرایط هر منطقه در ایران اجرا شود. دولت حکیمی پیشنهاد را به مجلس فرستاد. ضمناً" آمریکا و انگلستان متذکر شدند که اگر دولت ایران پیشنهاد آنها را نپذیرد آنها از شکایت ایران در شورای امنیت پشتیبانی نخواهند کرد. معهذا با اشاره محرمانه شاهنشاه ایران پیشنهاد در کمیسیون امور خارجه مجلس رد شد. دولت حکیمی به شورای امنیت شکایت کرد و تقی زاده مطالب را در جلسه شورای امنیت تشریح نمود. شورا تصمیمی نگرفت و قرار شد موضوع در دستور شورای امنیت باقی بماند.

توده ایها بکمک روسها قصد سرنگونی دولت و اشغال تهران را داشتند ولی شاهنشاه دفاع از تهران را بعهده ارتش محول نمودند. در اجرای این طرح نسبت به مسلح کردن عشایر از جمله ذوالفقاریها اقدام شد. این طرح که جنبه های مختلف تاکتیکی داشت بقدری با

دقت تهیه گردیده بود که وقتی قوام نخست وزیر شد چون سپهبد آق اولی رئیس ستاد ارتش در ادامه آن تردید داشت قبل از عزیمت به مسکو طی یادداشت محرمانه ای دستور ادامه آنرا به سپهبد احمدی وزیر جنگ داد. ستاد ارتش میدانست که روسها میتوانند بسهولت بوسیله حزب توده و عوامل کمکی (مهاجرین قفقازی) اماکن حساس تهران را اشغال کنند بهمین جهت شبها عده ای نظامی بحال آماده باش بودند که در صورت اقدام آنها جنگ کوچه بکوچه ادامه یابد و در صورت لزوم شاهنشاه و هیئت دولت و نمایندگان مجلس و خزائن بانکملی و اسناد سیاسی باصفهان منتقل گردند. شاهنشاه تمام طرح را تصویب نموده با این اصلاح که خودشان در تهران میمانند و با افسران و سربازان از کشور و ملت دفاع خواهند کرد. حتی اعلیحضرت از حساب شخصی خود دو بار بر اجرای طرح کمک نقدی فرمودند. انگلیسها وقتی از جریانات مطلع شدند شیخ جاسب پسر شیخ خزعل را از خاک عراق به ایران فرستادند. فرمانده لشگر خوزستان اطلاع داد که شیخ جاسب با ۱۵۰ نفر مسلح عرب از بصره به فیلیه نزدیک خرمشهر حمله کرده و ژاندارمها را خلع سلاح و پاسگاه ها را اشغال و بزودی به خرمشهر حمله خواهد کرد. کنسول انگلیس هم میگوید برای حفظ آرامش منطقه نفتی هیچ اقدام مسلحانه نکنید. ارفع رئیس ستاد ارتش بفرمانده لشگر دستور داد بشیخ جاسب حمله کرده او را بوسط شط بیاندازید و بنظریات دیگران هم اعتنا نکنید که فرمانده لشگر هم همین کار را انجام داد.

تیمسار ارفع بخود من گفت انگلیسها باید بدانند که تجاوز بهر گوشه ایران تجاوز بخاک ایران است. فشار انگلیسها برای جدا کردن خوزستان کمک بروسها برای بلع تمام ایران است. ایران قابل تفکیک نیست. انگلیسها هم باید بدانند قبل از اینکه خوزستان نصیب آنها شود تمام ایران نصیب روسها خواهد شد.

سرانجام چون حکیمی را روسها قبول نکردند که برای مذاکره به مسکو برود در دیماه ۲۴ استعفا کرد و قوام نخست وزیر شد. تیمسار ارفع

میگفت با قوام مذاکره کرده ام ایشان میگویدبا یدنفت شمال رابروسها دادتا تعادل بوجودآید .انگلیسها هم با طناً طرفدار قوام بودندچون تصور میکردندکه اونفت شمال را بروسها میدهدوا متیاز نفت آنهادر جنوب محفوظ میماندوباطرح خودمختاری استانها نظرات آنهاتامین میشود .شاهنشاه دست قوام را هم درانتخاب رئیس ستاد ارتش بازگذاردند که بدواً تیمسار آق اولی وسرانجام سپهبدرزم آرا باین سمت تعیین شدند .

درمذاکرات با پیشه وری اشکال اصلی مسئله نیروی مسلح او بودکه میخواست (ارتش ملی آذربایجان وفدائیان) بهمان صورت جزو نیروهای مسلح ایران درآیند .اولین اثرمشهودآن قبول مجدد افسران فراری ارتش بودکه بجای محاکمه واعدام به پیشنهادپیشه وری درجه بالاتری به آنها داده شود .موقعی که پناهیان همراه پیشه وری به تهران آمده بودروزی بدیدارسرهنگ هاشمی حائری (بعداً "سرلشگر) میرود .اوفرمانده تیپ مکانیزه بود .هنگام مذاکره با اوسرگرد ابوالقاسم نظام موارداطاق میشود .وقتی پناهیان برای دست دادن با اوبرمیخیزدسرگردنظام که پناهیان را درلباس افسران روسی و درجه سرتیپی پیشه وری میبیندا عتراض میکندوبقصدقتل پناهیان دست به اسلحه کمری خودمیبردکه سرهنگ هاشمی اورا آرام کرده از اطاق خارج میسازد .درهمین موردبودکه شاهنشاه تقاضای قوام السلطنه را ردفرموده گفتند (اگردستم را قطع کنندچنین فرمانی را امضاء نمیکنم).

دراواخرتابستان ۱۳۲۵ تمام عشایرجنوب برهبری ناصرقشقائی قیام کرده تقاضای خودمختاری واخراج سه وزیرتوده ای را ازکابینه داشتند .ستادارتش برای سرکوبی قیام کنندگان سرتیپ هوشمندافشار را که بتهوروکاردانی درجنگ با عشایرمشهوربودبفرماندهی این نیرومنصوب کردولی فرماندهی تمام نیروهای جنوب با سرلشگر فضل الله زاهدی بودکه ازطرف قوام مامورمذاکره با قشقائیها شدو ارتباط خصوصی اوبا آنهامانع درگیری درمنطقه شدوقوام بااین بهانه

وزرای توده‌ای را از کابینه خارج و مظفر فیروز را سفیر ایران در مسکو نمود.

با فوت روزولت و جانشینی ترومن و تغییر سفرای آمریکا و انگلستان در ایران و تسلط بیشتر دولت بر اوضاع و تقویت ارتش تصمیم انجام انتخابات دوره پانزدهم گرفته شده بود ولی پیشه‌وری و قاضی محمد در مقابل این تصمیم دولت مقاومت میکردند. شاهنشاه بدولت قوام تذکر دادند که چون کشور را بدون پارلمان نباید اداره کرد لازم است تکلیف دولت را با پیشه‌وری و قاضی محمد روشن کرده نیروهای انتظامی در آن نقاط مستقر گردند ولی هنوز معلوم نیست که چرا قوام از ختم غائله آذربایجان خودداری میکرد. شاید فکر میکرد که اگر شورویها پشتیبان او باشند برای جاه‌طلبی های او مفید باشد و با اعمال زور در آن مناطق نمیخواست روسها را برنجاند. لذا هنگام اردوکشی بآن منطقه بعنوان استراحت به لاهیجان رفت که بدوستی او با شورویها لطمه‌ای وارد نشود. یک هفته قبل از حرکت نیرو به زنجان سرتیپ محمدعلی علوی مقدم بریاست یک هیئت نظامی به زنجان رفت که با معتمدین محلی مذاکره کند. عوامل فرقه دمکرات آنها را تهدید و عمارت آنان را گلوله‌باران کردند که اعضای هیئت با خوابیدن کف اطاقها جان سالم بدر بردند و شاهنشاه دستور حرکت نیروی نظامی به زنجان را صادر فرمودند که روز ۱۳ آذر در میان استقبال مردم وارد زنجان شدند. سپس نیروهای نظامی در اطراف زنجان باین شرح مستقر شدند:

۱- ستون یکم تحت فرماندهی سرتیپ میرحسین هاشمی مامور عبور از میانه بقصد تبریز.

۲- ستون دوم تحت فرماندهی سرتیپ ابراهیم ضرابی در تکاب با ماموریت عبور از مراغه.

۳- ستون سوم بفرماندهی سرتیپ فضل الله همایونی در سقز با ماموریت پیشروی به مهاباد.

۴- ستون چهارم بفرماندهی سرتیپ مقلی درطالش بامامـوریت پیشرفت بسوی آستارا .

شاهنشاه روز ۱۵ آذر با هواپیمای نظامی همراه سرلشگر رزم آرا رئیس ستاد ارتش به زنجان رفته و در قرارگاه فرماندهی امر فرمودند که ستونها روز ۱۷ آذر حرکت کرده و هرگونه مقاومت را درهم بکوبند . پیشه وری وقاضی محمد فریاد مقاومت تا آخرین نفس را میزدند . روسها دولت ایران را مکرراً از این عمل برحذر داشتند . اما در اراده شاهنشاه فتوری حاصل نشد و قوام هم که عکس العمل خفیف روسها را در رفتن نیرو به زنجان و استقبال مردم را دیده بود دیگر دچار ضعف و تردید نبود . روز ۱۸ آذر ارتش بقافلانکوه حمله کرد . عوامل پیشه وری پل رودخانه قزل اوزن را منفجر نمود . شب ۱۹ آذر یک ستون سواره نظام و سواران چریک ذوالفقاریها و افشارها تحت فرماندهی سروان تیمور بختیار خود را به ارتفاعات میانه رسانیدند و غلام یحیی که در آن منطقه مقاومت میکرد به سوی تبریز فرار نمود و در بین راه چون از قیام مردم تبریز مطلع شده بود به آستارا گریخت که با این طرز فدائیان سنگرها را ترک گفته و راه ارتش بطرف تبریز باز شد . با خبر پیشرفت ارتش روز ۲۰ آذر تبریز قهرمان قیام کرد و اهالی دلیر و غیور آن بدون اسلحه بمراکز فرقه دمکرات حمله بردند . پیشه وری و همکارانش با عجله بسوی جلفا فرار کردند و شهر بدست قیام کنندگان افتاد . شاهنشاه امر فرمودند عوامل مقدم خود را فوراً به تبریز برسانند تا خشم اهالی باعث زیاده روی در انتقامجوئی نشود و با اینطرز روز ۲۱ آذر نظامیان در میان احساسات پرشور مردم بشهر وارد شدند .

ستون سرتیپ همایونی با سه روز جنگ شدید در منطقه نیروهای قاضی- محمد را در منطقه کوهستانی جنوب مهاباد بعقب راند و ستوان سوار نظام سرتیپ ضرابی در مشرق مهاباد هرگردید و نیروی قاضی محمد از دو طرف محاصره شد که نیروی بارزانی قبل از محاصره بعراق گریخت و ملامصطفی بارزانی قبلاً بعراق سپس بروسیه رفت .

با اینطرز آذربایجان یعنی عزیزترین فرزندان ایران دوباره بآغوش میهن بازگشت. پیشه‌وری و غلام‌یحیی وسران فرقه به‌شوروی گریختند. درحل مسئله آذربایجان علاوه برملی گرائی همه ایرانیان استفاده بموقع شاهنشاه از اختیارات قانونی خودوحسن تدبیروبازیگریهای قوام که روسها را بخوبی اغفال نمودوقبول مسئولیت واجرای صحیح اوامرشاهنشاه درارتش وسیله سپهبدامیراحمدی وسپهبد درزم آرا و اقدامات دفاعی سرلشگرارفع ورشادت مردم آذربایجان موجب این موفقیت گردید.

*

پروفسورشفائی از افسران فراری ارتش ایران به شوروی در باره واقعه آذربایجان چنین مینویسد:

درزمستان سال ۱۳۲۴ناگهان خبرشدیم گروهی از افسران فراری را به آذربایجان برده اندکه عبارت بودنداز آذر- عظیمی -محمد قاضی یوسف مرتضوی - آگهی ویکی دونفردیگر... اینها زبان ترکی میدانستندو موردا عتماد مقامات شوروی بودند. تمام برنامه آذربایجان نقشه میرجعفرباقراوف دبیراول حزب کمونیست آذربایجان و محمدسعیداردوبادی نویسنده نامی آنجا ومیرزا ابراهیماوف طراح واجراکننده آن بود. ما بیچارگان خواه ناخواه به مجریان فعال و فداکار آن تبدیل شده بودیم. چندروزبعددسته دوم از جمله من شبانه عازم آذربایجان شدیم که عبارت بودیم از نوائی -حاتمی - پیرزاده - خلعت بری - قصریان- سلیمی - قهرمان و... درایستگاه تبریز آذرازما استقبال کردوما را به (کارونسرای افسران) بردند. روزبعد ما را با جعفرکاویان وزیرجنگ خلقی آشنا کردند. او قبلا" دربا کو نانوا بوده است. ریاست نظام وظیفه آذربایجان را بمن سپردند. با تمام توان خودکارمیکردم. خیال میکردم محیط فعالیت ایده آل خود را باز یافته ام. بعدمرا بریاست تشکیلات قشون وریاست اداره توپخانه منصوب ساختند. بمحض ورودگفتندبایدازعضویت حزب توده استعفا کرده عضوفرقه دمکرات شوید. گوسفندوارقبول کردیم. بعدا" فهمیدیم

که سران فرقه ما را از خود نمیدانند. ما را بعنوان کارشناس میخواهند. شخص کاویان با افسران ایرانی ابراز خصومت میکرد. آنها همیشه ما را بیگانه میدانستند در ۳۷ سال در شوروی همیشه این راحس میکردم. ما هرگز تصور جدائی آذربایجان والحاق به آذربایجان شوروی نمیکردیم ما حاضر به نوکری بیگانه نبودیم. پادگان و غلام یحیی وکامبخش و کیانوری نوکران سرسپرده و قسم خورده شوروی بودند.

کاویان بمن وتفرشیان وحاتمی ناسزا میگفت که چرا با سربازان بفارسی حرف میزنید. او فحش میداد و میگفت توله سگها بروید من خودم این قشون را اداره میکنم. نزد افسر شوروی از پادگان شکایت کردیم او گفت باو یاد آور میشود. بهمین جهت با دادن پلو و نوازش شکم خواست اهانت را جبران کند. بالاخره در تبریز فهمیدم که کار کردن با دمکراتهای صادراتی بسیار دشوار و مشقت بار و احیاناً خطرناک است. بسیاری از مردم عادی تبریز بما میگفتند چرا با اینها همکاری میکنید اینها ماموران دولت از خارج آمده اند. اما هنوز در آن موقع به عمق این همکاری مخوف پی نبرده بودم. تنها ۹ سال بعد در باکو ماهیت اصلی این سازمان بر من آشکار شد که بلادرنگ کنار گیری کردم اما راه بازگشت به میهن مسدود و مجازات اعدام در انتظارم بود.

همه میدانند که قوام السلطنه در نهایت مهارت توانست استالین را بفریبد. قوام در مقابل خودمختاری آذربایجان تحمیل کرد که استاندار مورد تأئید تهران باشد بهمین جهت دکتر سلام الله جاوید مورد قبول تهران و تبریز قرار گرفت و با اینطرز قوام توانست به آسانی این بازی را ببرد.

بهرحال در آنمدت رفتار احمقانه خودسرانه و گفتارهای بی سروته کاویان برای افسران قابل تحمل نبود. ستوان رنجبر رئیس دفتر من بدستور کاویان در بخاری اطاق کارم دیکتافون کار گذاشته و مکالماتم را ضبط میکرد.

من تمام قانون شکنیهای کاویان را به پیشه وری نوشتم و سرانجام

پیشه‌وری خودوزارت جنگ را برعهده گرفت و او را رئیس شهربانی کرد. ارتش شوروی بدنبال موافقت نامه امضاء شده با قوام از ایران فرا خوانده شد. سرلشگر عبدالله هدایت به تبریز آمد و برخورد دوستانه‌ای با ما داشت. وقتی ارتش عازم آذربایجان شد و شورویها هم از دمکراتها حمایت نکردند در میانه مقاومت دمکراتها درهم شکست. فرمانده آنجا غلام‌یحیی بود که همان قلدر و جاسوس بی شخصیت بود که هنوز هم در اثر کهولت و فلج مورد احترام کامل در باکو میباشد. او را مانند قهرمان ملی نگاهداری میکنند. درهمین جبهه دوست ما سرهنگ محمود قاضی‌اسدالله‌ی کشته شد. میگویند تیر از پشت سر باو خورده است. وقتی جنازه‌اش را به تبریز آوردند همه میگفتند چون با غلام‌یحیی اختلاف داشته قربانی شده است. سی و هفت سال بعد همیشه در شوروی ناظر دشمنیهای او با افسران فارسی بوده و به بیرحمی های غلام‌یحیی آگاه شدم. با اینطرز تردیدندارم که او دخالتهائی داشته است.

پیشه‌وری دستور داد لشگری از افراد داوطلب بنام لشگر (بابک) تشکیل گردد. فرماندهی آن با دکتر نصرت الله جهانشاهلو بود که کوچکترین اطلاع نظامی نداشت. او معاون پیشه‌وری بود و من هم رئیس ستاد این لشگر شدم. حدود سه هزار نفر از سراسر آذربایجان جمع کردیم. اکبر احمدی و عده‌ای دیگر افسر را گردآوری کردم. چون پیشه‌وری به قشون ملی خود اطمینان نداشت این لشگر را با داوطلبی و حقوق و مزایای زیاد آماده ساخت. قرارگاه کلی در اختیار ژنرال پناهیان بود. ولی مرکز اصلی فرماندهی باکو و کمیته مرکزی حزب کمونیست بود. در روز ۲۰ آذر ۱۳۲۵ گفتند از طرف پیشه‌وری بعنوان فرمانده کل قوا دستور ترک مقاومت داده شده است. چون شورویها با و دستور داده بودند. ما یک اردوی ده هزار نفری و یک لشگر داوطلب سه هزار نفری داشتیم و مدتها میتوانستیم مقاومت کنیم. سرانجام معلوم شد که نماینده شوروی نوری قلی اوف گفته است که مسکو مقاومت را صلاح نمیداند و معدودی افراد که جانشان در خطر است میتوانند از مرز

خارج شوند. سرهنگ آذر تهدید کرده بود که اگر به افسران اجازه داده نشود به شوروی بروند اقدام به جنگهای چریکی خواهند کرد و صورت افسران را داده بود که موافقت شد.

پس از واقعه گنبد قابوس این دومین بار بود که دچار سرنوشت مبهمی شده بودم. همراه همسر و سه دخترم به محل تجمع فراریان رفتیم و با اتومبیل عازم مرز شدیم. تمام آمال و آرزوها برباد رفت. مجبور شدیم گوسفندوار وطن را ترک کنیم. تن بچنان مهاجرتی دادیم که اگر میدانستم چه مصائبی بدنبال دارد با کمال میل با تحمل مشقات در وطن میماندیم.

روز ۲۰ آذر ۱۳۲۵ وقتی از روی پل جلفا از مرز میگذشتیم با کمال تعجب دیدم که سروان ابراهیم زاده معاون من در اداره نظام وظیفه لباس افسر روسی بتن دارد و در مقام مرزدار شوروی و عضو (کاگ ب) به ماشینها اجازه عبور میدهد.

در هر اداره‌ای در آذربایجان یک معاون وجود داشت که عضو سازمان جاسوسی شوروی بود. ابراهیم زاده تبعه شوروی بود که زبان فارسی را خوب حرف میزد و قبل از خروج در نظر داشت بمن بگوید که هرچه اثاثیه دارم با و بدهم که از مرز خارج کند که فرصت نشد.

*

دکتر عبدالله زاده طی یک مقاله تحقیقی با اشاره به اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا و وزارت خارجه آمریکا در کیهان چنین مینویسد:

پنجماه پس از اشغال ایران در شهریور ۲۰ توسط نیروهای بریتانیا و شوروی وزارت خارجه انگلستان درباره آینده سیاست خود در ایران چنین نوشت: اگر روسها در جنگ پیروز شوند برای مصون نگاهداشتن مرزهایشان قسمتهائی را در دریای بالتیک که در جنگ بدست آورده‌اند بخاک خود ملحق خواهند کرد. همچنین یک کمربند حفاظتی در آذربایجان ایران ایجاد خواهند کرد که امنیت حوزه‌های نفتی قفقاز را تامین کنند.

البته این اقدام روسها ناخوشایند است ولی در عمل قادر بجلوگیری از آن نیستیم. مصلحت اینست که با چنان اقدام روسها مخالفت نکنیم زیرا در مقابل عملی که ما نمیتوانیم مانع شویم آنها را با خود دشمن نکنیم.)

در پائیز سال ۱۳۲۴ پیشگوئی وزارت خارجه بریتانیا در مورد اقدام روسها تدریجاً تحقق یافت

در ۱۹ مه ۱۹۴۵ دولت ایران یادداشتهای مشابهی برای آمریکا و شوروی و انگلستان فرستاد که چون جنگ تمام شده، لذا دولت ایران خواستار خروج نیروهای متفقین از ایران میباشد. دولت بریتانیا نمیخواست که نیروهایش تدریجی و همزمان با خروج قوای شوروی صورت گیرد و قسمتی از قوا برای حفاظت مناطق نفتی تحت فرماندهی پلیس ایران باشند. آمریکا هم ناخرسند بود زیرا در اینصورت نمیتوانست برای تاسیسات ولوازمی که در ایران دارد قیمت خوبی از ایران دریافت دارد و ایران هم نمیخواست که آمریکا قبل از شوروی و انگلستان خاک ایران را تخلیه کند. دولت شوروی اصلاً جوابی نداد. حتی وقتی در کنفرانس یالتا دولت بریتانیا خواست تخلیه همزمان نیروها را مطرح کند شوروی از قبول آن امتناع نمود. از طرفی هم روزنامه‌های حزب توده مینوشتند که خروج قوای بیگانه از کشور وضع را بهمان صورت دوران رضا شاه باز میگرداند. دکتر کیانوری در روزنامه مردم ۱۲ مرداد ۱۳۲۴ نوشت (شرط اصلی برای خروج نیروهای خارجی از ایران اینست که آنها نسبت بمنافع مشروع خود در ایران اطمینان حاصل کنند) در همین زمان کنترل امور آذربایجان از دست دولت مرکزی خارج شده بود. پیشه‌وری و شبستری و صادق پادگان با تاسیس فرقه دمکرات امور آذربایجان را بدست گرفته بودند. روسها هم حمایت خود را از آنها اعلام داشتند و حتی زنجان هم بدست شورشیان افتاد. دولت بریتانیا دولت آمریکا را وادار کرد که یادداشتی برای دولت شوروی فرستاده و پیشنهاد نماید که تاریخ تخلیه ایران بجای دوم

مارس ۱۹۸۶ تا روز اول ژانویه ۱۹۴۶ خاتمه یابد ولی دولت شوروی باز هم در جواب طفره رفت. دولت ایران انتظار داشت که در کنفرانس مسکو در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۵ آمریکا و انگلستان بدولت شوروی برای تخلیه ایران فشار میآوردند که بعلت مخالفت مولوتف از برنامه کنفرانس حذف شد. ولی تصمیم گرفته شد که یک کنفرانس سه جانبه از طرف آمریکا و انگلستان و شوروی تعیین و موضوع را مطرح کنند که استالین موافقت کرد ولی باز هم بعلت مخالفت مولوتف منتفی گردید. بهمین جهت دولت حکیمی موضوع را بسازمان ملل متحد ارجاع کرد.

ویشنسکی به سهیلی پیشنهاد کرده بود که ایران شکایت خود را پس بگیرد تا مذاکرات مستقیم انجام شود ولی بعلت قول و قرارهائی مقرر شد شکایت مسکوت بماند. در این موقع قوام نخست وزیر شد که برای مذاکرات مستقیم عازم مسکو گردید. که با تقاضای نفت شمال و شناسائی حکومت خودمختار آذربایجان و برگزاری انتخابات مواجه شد. وقتی قوام گفت درباره نفت نمیتواند طبق مصوبه مجلس صحبت کند مولوتف طرح بیات را پیش کشید که بدون موافقت دولت و مجلس موضوع شرکت مختلط با شورویها را مطرح کرده بود. سرانجام قوام دست خالی از مسکو بازگشت ولی شکایت در شورای امنیت ادامه داشت.

بدنبال همین اقدام قوام برای رضایت شورویها گروهی از مخالفین آنها را بازداشت و وزرای توده‌ای را در کابینه وارد ساخت. وقتی یکی از اعضای سفارت بریتانیا از نبیل رئیس اداره سوم سیاسی وزارت خارجه درباره دستگیرشدگان سئوال کرد در پاسخ گفت (این رشوه‌ای است که ما به شورویها میدهیم و آنها را تشویق میکنیم که کاملاً ایران را تخلیه کنند و پس از آن همه دستگیرشدگان آزاد میگردند.) قوام خوب فهمیده بود که روسها بین نفت و فرقه دمکرات حتماً نفت را انتخاب خواهند کرد. روسها چون میدانستند تا مجلس تشکیل نگردد نمیتوانند امتیاز نفت را بگیرند بهمین جهت برای انتخابات فشار میآوردند در آن اوضاع و احوال مجلس پانزدهم را از طرفداران خود پر کنند

که اینکار هم نشد .
در پائیز سال ۱۳۲۵ قوام سیاست دلجوئی را کنار گذاشت و ارتش هم روحیه خود را باز یافته بود . وزرای توده‌ای در اثر فشار شاه از کابینه اخراج شدند . چون شاه بقوام گفته بود یا آنها را اخراج کند یا خود استعفا بدهد .

بعنوان انجام برنامه انتخابات ، ارتش بسوی آذربایجان حرکت کرد . مردم به ارتش پیوستند . کنسول بریتانیا در تبریز گزارش داد که دو نفر ماموروسی با هواپیما از تهران وارد تبریز شده و پیشه وری را بکنسولگری فراخوانده و با وگفته اند در مقابل نیروی دولتی مقاومت نکند . البته سفیر شوروی بقوام میگوید اعزام نیرو به آذربایجان در مرز شوروی ایجاد ناامنی میکند . قوام این اقدام را بمنزله مداخله در امور داخلی ایران تلقی کرده و بسفیر آمریکا میگوید اگر موضوع را به شورای امنیت ارجاع کند آیا دولت آمریکا حمایت خواهد کرد ؟ که جواب موافق با و داده میشود . قوام به علاء میگوید که یادداشتی با همان مضمون بشورای امنیت ارائه کند ولی تا دستور بعدی منتظر باشد . ولی علاء توجهی نکرده یادداشت را در ۱۵ آذرماه بشورای امنیت میدهد . دکتر جاوید استاندار آذربایجان بقوام تلگراف میکند از اعزام نیرو به تبریز خودداری کند . . قوام تلگراف را به شاه میدهد . شاه میگوید به دکتر جاوید بگوئید که سربازان من در تبریز با شما مذاکره خواهند کرد . روز ۲۱ آذر مردم ساختمانها را اشغال کرده همه سران فرقه دمکرات فرار کرده بودند . وابسته نظامی انگلستان چنین گزارش داده است (سقوط سریع فرقه دمکرات ـ قطع ناگهانی کمک روس و عدم واکنش شورویها نسبت به ورود نیروهای دولتی برای عده‌ای تعجب آور بود ولی کنسول بریتانیا از چند ماه قبل پی برده بود که صحبتهای جسورانه حکومت آذربایجان جز یک لاف بزرگی نبود و فدائیان وارتش خلقی چیزی بیش از یک دیوار مقوائی نبودند که برای مخفی نگهداشتن تنفر مردم از رژیمشان برپا کرده بودند .) کنسول آمریکا

گزارش دادکه (کاملاً آشکار بودکه مردم آرزوی جنگیدن با قوای دولتی را نداشتندورهبران فرقه نمیخواستندبرحمایت مردم تکیه کنند. با سقوط حکومت آذربایجان مردم آسوده شده وخیلی خوشحال وخندان هستند.)

*

دکترفوادروحانی با بررسی ومطالعات اسناد مختلف درباره دولت قوام چنین مینویسد:

هنگام تشکیل دولت سهیلی از حزب توده دعوت شدکه درکابینه شرکت کندولی حزب توده با اتکاء بشوروی همکاری با دولت را مفید نمیدانست ودعوت را ردکرد. اما وقتی قوام درصددتشکیل کابینه ائتلافی برآمدچون جنگ پایان یافته وحزب توده علاقه به اجرای وعده های دولت بنفع شوروی داشت از شرکت دردولت بعنوان وسیله ای برای تحقق هدفهای خوداستقبال کردوچنین شرکت دردولت رانوعی پیروزی برای خودتلقی نمود. سران حزب تصدیق میکردندکه این پیروزی را علیرغم میل شاه وسیاست امپریالیستی مدیون دوعامل اساسی بودند: یکی وجودارتش سرخ درایران ودیگری تشکیل فرقه دمکرات درآذربایجان. هرچندموضوع شرکت دردولت درکمیته حزب مطرح نشدولی اعضای برجسته کادررهبری مانندایرج اسکندری و دکتررادمنش با آن موافقت داشتندوقوام ازنفوذ آنهادرفرونشاندن اعتصاب مهمی که بین کارگران نفت خوزستان در ۲۳تیررخ داد استفاده کرد. با اینطرزدردهم مرداد ۱۳۲۵ کابینه ائتلافی با شرکت سه وزیرازحزب توده ویک وزیرازحزب ایران ویک وزیرمشاورازفرقه دمکرات تشکیل شد.

درتاریخ ۱۱مرداد سفیرانگلیس طی گزارشی که به لندن فرستاد اظهارنظرکردکه از یازده وزیرکابینه ائتلافی هشت نفریاکمونیست هستندیا همسفرکمونیستها. بطورکلی مقامات انگلیس نه تنها با کابینه ائتلافی بلکه اصولاً با حکومت وروش قوام بعنوان آلت بی اختیار دردست شوروی مخالفت میورزیدند. دراسفند ۲۴ سرریدردبولاردسفیر

انگلیس درایران نظرخودرا درباره بی نتیجه بودن عزیمت قوام به مسکوابراز میداردومیگوید "ایرانیها بهترین علوفه برای تغذیه استالین هستند". سرانجام وزارت خارجه انگلیس طرحی برای نحوه عمل درموقع بحرانی تهیه کردکه با افتادن قوام دردست روسها آنها نیزبا اعمال فشار از طرف شرکت نفت انگلیس وپشتیبانی از نهضت های خودمختاری وبالاخره اشغال خوزستان عمل متقابل انجام دهند.
حتی درماه ژوئیه دولت انگلیس مقدماتی برای پیاده کردن نیروی نظامی درخوزستان فراهم کرد. نظرمقامات آمریکا نیزمانندمقامات انگلستان بود. درهمان موقع وقتی قوام ازوضع شاه وانگلستان نسبت به حکومت خودنزدسفیرآمریکا شکایت کردوازاوکمک خواست سفیردرجواب باوتوصیه کردکه وزیران توده ای راازکابینه اخراج کندودرمسئله آذربایجان اقدام جدی بعمل آوردودراظهارات در دوستی با شورویها تخفیف قائل شود. قوام مجبوربود همکاری در کابینه ائتلافی راادامه دهدوبرای دفع خطرشورشیان جنوب از اتحادیه های کارگری ودولت شوروی کمک بخواهدیاهمکاری باحزب توده راخاتمه داده وباعشایروسران ارتش سازش کندواختلاف با شاه رادرموردرعایت قانون اساسی بوقت مناسبتری موکول نماید.
بهمین جهت تصمیم به برکناری وزرای توده ای گرفت. آنهاکه ازتصمیم قوام مطلع شدندبیکی ازمشاورین نزدیک اوازعملیات ضدتوده ای حزب دمکرات شکایت کرده بودندولی اوگفته بودکه محرک این عملیات قوام نیست بلکه شاه است وقوام دروضع حاضرمبارزه با شاه را مصلحت نمیداند. دراین موقع کمیته مرکزی حزب توده اعلامیه ای منتشرساخت که چون شرایطی که موجب شرکت حزب توده درکابینه ائتلافی شده بود منتفی شده بوزیران نماینده حزب دستورداده شده است که ازکابینه استعفا کنند. باین ترتیب کابینه ائتلافی در ۲۵ مهراستعفا کرد. عمرکابینه ائتلافی ازدوماه ونیم هم تجاوزنکرد. زیرا ادامه کارمشکل شده بود. قیام قشقائیها وبختیاریها ومخالفت نظامیها

ازمشکلات بود .درخوزستان فرمانده نظامی آبادان افرادعشایر عرب را تحریک کرده بودکه بمرکزحزب توده حمله مسلحانه بکنندووقتی قوام خواست فرمانده را بازداشت کند ،رئیس ستادارتش ،تهدیدبه استعفا کردوقوام را ازآن کاربازداشت .وابسته نظامی انگلیس به لندن اطلاع داده بودکه محافل نظامی وعناصرجناح راست قصدکودتا داشتندوباین منظوربا سفارت مشورت کردندولی نتیجه مشورت گفته نشد .ضمناً گزارش اضافه کردکه فرمانده لشگرفارس بدولت تاکیدکرد که بخواسته عشایرتسلیم شود .کنسول انگلیس درشیراز بلندن گزارش دادکه بعقیده او فرمانده نظامی مخفیانه روسای عشایررا برای قیام علیه حکومت ائتلافی متحدکرده است .

قوام بتدریج درموردآذربایجان دست باقدامات جدی زد .سفیر آمریکا بوزیرخارجه آمریکا گزارش دادکه قوام مصمم است نیروی نظامی به آذربایجان بفرستد .سفیرشوروی بملاقات قوام رفت وگفت طبق دستوری که ازمسکوداردبایدتذکردهدکه اعزام قوا به آذربایجان به مصلحت ایران نیست چون آذربایجان درمرزشوروی است مشکلاتی ایجادخواهدکرد .قوام گفت بایدموضوع درهیئت دولت مطرح شود و بعدجواب خواهدداد .قوام فوری سفیرآمریکا را احضارکردوازاوخواست که قصدطرح شکایت درشورای امنیت را داردونظرآمریکا را خواست . سفیربعداً موافقت آمریکا را باطلاع قوام رسانیدوعلاً رسماً بشورای امنیت اطلاع دادکه علیرغم نظرسفیرشوروی ،ایران قوای نظامی را به آذربایجان میفرستد . سفیرشوروی وقتی برای دریافت جواب نزد قوام رفت باوگفت قوا به آذربایجان اعزام میگرددکه سفیرشوروی گفت دولت شوروی باین موضوع بی اعتنا نخواهدبودواگردرروش خودتجدیدنظرنکنیددولت شوروی مجبورخواهدشددرروش خودنسبت بشما تجدیدنظرکند .سفیرآمریکا بواشنگتن گزارش دادکه قوام در جواب سفیرشوروی گفته اگراوکناربرودهرنخست وزیردیگری همکه سرکاربیایدمانندا وعمل خواهدکرد .چون این عمل شخصی نیست بلکه

تبعیت از افکار عمومی است. سفیر شوروی از این جواب قانع نشده نزد شاه رفت و از او خواست که دولت را از اعزام قوا به آذربایجان باز دارد ولی نه شاه و نه دولت هیچکدام حاضر به برگشت از این تصمیم نبودند.

*

احمد آرامش درباره واقعه آذربایجان مینویسد:

من قوام السلطنه را ناجی آذربایجان میدانم نه شاه را ... در اوایل حکومتش معاون وزارت پیشه و هنر و بعد وزیر کار بودم و بیش از هر وزیر دیگری به انگلیسی تسلط داشتم. بهمین جهت قوام مدتها با جرج آلن سفیر آمریکا مذاکره میکرد و در حضور من قول شرف داد که از دادن امتیاز نفت شمال بروسها با دیپلماسی و تدبیر خاص خود یعنی وکلای حزب دمکرات خودداری نماید. قوام قبل از سفر بمسکو بروسها خوشبین بود ولی پس از مذاکره با استالین و سران شوروی دریافت که روسها نسبت بخاک ما نظر استعماری دارند و حاضر نیستند که بموقع قوای خود را از آذربایجان خارج و حزب توده را از پشتیبانی خود محروم سازند. بهمین جهت بفکر تاسیس حزب دمکرات افتاد و برای تخلیه ارتش سرخ حمایت آمریکا را لازم شمرد. جرج آلن که بقول قوام اعتماد یافته بود از ترومن رئیس جمهوری خواست که برای خروج ارتش سرخ از ایران بشورویها اولتیماتوم بدهد و وهم اعلام داشت که اگر شورویها از ایران خارج نگردند با شورویها معارضه خواهد کرد و نیروی نظامی خود را به خلیج فارس اعزام خواهد داشت. چند پیام پی در پی ترومن برای استالین فرستاد که در سومین پیام خود که استالین را تهدید کرده بود نتیجه گرفت و سفیر آمریکا بدین طریق توسط من مراتب را بقوام اطلاع داد.

شورویها هنوز به اسرار اتم بطور کامل دست نیافته بودند و همچنین نمیخواستند که در برابر انسان ملل عهدشکن معرفی شوند. جرج آلن بقید شرافت نزد قوام متعهد گردیده بود که از مذاکرات سری

خودبا قوا مکلمه‌ای نزدشاه صحبت نکندو من مطمئنم که این آمریکائی با شرف بتعهدخودوفا دار بود.
روزی درخلوت از قوام پرسیدم که آیا قول وقرارهای سری مربوط به آذربایجان را بشاه میگوید؟ جواب داد هرگز. برای اینکه اولا" شاه دهانش لق است وممکن است بنزدیکان خودبگویدونقشه را بهم بزند وثانیا" اینکه شاه نزدسیاست انگلستان متعهداست وهفته‌ای یکروز با سفیرانگلستان درفرح آباد اسب سواری میکندوممکن است با او جریان را بگویدکه چه بسا ممکن است نقشه بازگشت آذربایجان عقیم بماند.
من اکنون این رازسربمهررا پس از ۲۵سال فاش میکنم وبا اینکه با بسیاری از اقدامات قوام مخالف بوده‌ام واز خرداد ۲۵ رابطه‌ام با او قطع بوده میگویم که ارتش ایران موقعی وارد تبریزشدکه فرقه دمکرات ازمرزگذشته بودوشاه فقط وسیله رزم آرا از عزیمت لشگربمیانه که برحسب دستورقوام صورت گرفت مطلع گردید.
(این قسمت آخر مطلب آرامش مغرضانه است زیرا ناشریا دداشتهای او اسمعیل رائین درحاشیه‌اش مینویسد: نگارنده خوددرجنگهای پارتیزانی وهنگام اعزام نیروازطرف روزنامه کیهان درجبهه بودم وشاهدحضورشاه درزنجان وگفتگویش با امرای ارتش وذوالفقاریها بودم. شاه درفرودگاه زنجان با مسئولان نظامی وچریکی گفتگوکرد و حمله میانه از (سرچم) آغازکردید. روز ۲۳ آذرمیانه دراشغال غلام یحیی بودوستون اعزامی چریک بفرماندهی برادران ذوالفقاری وتیمور بختیاردرخط الراس قافلانکوه منتظرحمله بشهرمیانه بودندکه ستاد ارتش با این اقدام آنها مخالفت کرده ویادآورشدکه ابتدا نظامیان واردشهرشوندوسپس چریکهای جنگنده ....).
قوام باتبختر ذاتی که داشت وبا وجودتنفرشدیدی که نسبت بشاه درخودحس میکرداصلا" حاضرنبودکه مسائل اساسی مملکت را به این جوانک نامحرم بگوید. او همیشه دردل شاه را تحقیر میکردوچون ازواقعه

۱۷ آذر ۲۱ دل چرکین بود عمداً با وبی اعتنائی میکرد و مسائل مهم را از او پنهان میداشت خاصه اینکه قوام عقیده داشت طبق قانون اساسی شاه یک فرد غیر مسئول میباشد و نباید او را در مسائل مملکتی دخالت داد ولی شاه مینویسد که قوام میخواست افسران فراری را به ارتش بازگرداند و من نپذیرفتم که قوام بروی پای من افتاد و التماس کرد وگفت تا موافقت نکنید برنخواهم خواست. این مطلب بکلی دروغ است)

*

دکتر فرهنگ در خاطرات خود مینویسد:

قوام برای در دست گرفتن دکتر جاوید و شبستری برنامه‌ای تنظیم کرد برای این منظور یک جوازچای بنام یکی از رابطه‌های فرقه دمکرات صادر نمود و با فروش آن بهر کدام از آن دو نفر یکصد هزار تومان رسید. این دو با دریافت پول جواز تا حدودی نرم شده و از قوام درخواست کردند که برای مدتی کوتاه استراحت به رامسر بروند. این با رقوام نقشه دیگری طرح کرد وقتی این دو نفر به هتل رامسر رفتند در هتل دوزن زیبا توجه آنها را جلب نمود. که خیلی به آنها نزدیک شدند. وقتی این دو نام و شغل خود را گفتند زنها با فحش و ناسزا گفتند (شما خائن و وطنفروش هستید دست از سر ما بردارید.) ـ دکتر جاوید و شبستری دست بردار نبودند و پس از صرف مشروب با بانوان، میگویند ما خیلی وطنپرست هستیم. زنها میگویند اگر چنین است آنرا روی کاغذ بنویسید. آنها هم نامه‌ای به این مضمون مینویسند (ما نوکر مطیع اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی و خادم دولت مرکزی بوده و سران فرقه دمکرات را خائن میدانیم). فردای آنروز آن دو با نوار هتل خارج شده وقتی دکتر جاوید و شبستری برای ادامه مذاکره به تهران میآیند قوام نامه آن دوزن زیبا را به آنها نشان میدهد و میگوید با اینطرز باید بروید و برای تهران کار کنید. آنها وقتی با این امر مواجه میشوند تسلیم دولت مرکزی شده و از ترس اینکه این نامه افشاء نشود برای دولت مرکزی کار میکردند و شخصاً هم با ستقبال ارتش

آمدند.

ترتیب کار را یکی از اعضای حزب دمکرات داده بود که یکبار هم باریش مصنوعی و عمامه در مسجد شاه بمنبر رفت و بنام حجت الاسلامی که از نجف آمده بر علیه آیة الله کاشانی صحبت کرده بود. او دو زن ارمنی را برای اینکار آماده کرده بود که بعداً قوام برای هریک از آن بانوان نفری ۱۵۰۰ تومان فرستاد ولی آنها رد کرده گفتند ما برای وطنمان کار کردیم و احتیاج به پول نداریم. *

نگارنده دکتر جاوید را از نزدیک میشناختم خیال میکنم این مطلب واقعیت نداشته باشد. شبستری را نمی شناسم ولی کسی که رئیس مجلس آذربایجان شده آنقدر خام نبود که با این سادگی وسیله دو زن چنین نامه‌ای بنویسد و نسبت خیانت بفرقه دمکرات بدهد. دکتر جاوید مرد پخته و متینی بود و سالهای سال او را میدیدم که در خیابان شاپور مطب کوچکی داشت و بعد از پایان ماجرای فرقه دمکرات هم در آنجا بمعالجه بیماران میپرداخت. کسانی که او را میشناختند میگفتند مرد متین و موقری بوده است. او جوان و بوالهوس و بی تجربه نبود که با این بازیها بدام بیفتد. شاید بازیگران آنروز حزب دمکرات پیش خود برنامه‌ای تهیه کرده بودند و زنهائی را آماده ساخته باشند ولی چنین نامه‌ای نمی تواند درست باشد.

دکتر جاوید و شبستری در دادگاه نظامی محاکمه و بدو سال حبس محکوم شدند ولی مورد عفو ملوکانه قرار گرفته پس از دو ماه از زندان آزاد شدند.

*

ارتشبد فردوست در خاطرات خود چنین یاد آور شده است:

وقتی روسها ارتش سرخ را از ایران خارج نکردند آمریکائیها به محمدرضا شاه اطلاع دادند که بروسیه اخطار کرده‌اند که ارتش خود را از ایران خارج سازد. همین امر باعث تغییر سیاست ایران شد و از وابستگی شاه به انگلیسها کاست تا اینکه در کودتای ۲۸ مرداد شاه صد در صد در

راستای سیاست آمریکا قرار گرفت .
شاه در اوایل سلطنتش از سفیر انگلیس انزجار شدیدی داشت و از یاد برده بود که او و ترات در رسیدن به سلطنتش نقش مهمی داشته اند و از دولت انگلیس خواست که او را احضار کنند ولی آنها جواب دادند که تا پایان ماموریتش در ایران خواهد ماند .

در مورد آذربایجان قوام پس از بازگشت از مسکو از شاه خواست تا بکلیه افسرانی که در آذربایجان به پیشه وری پیوسته اند یکدرجه ترفیع بدهد . محمدرضا شاه با این نظر مخالفت کرد و ارتش را برای سرکوبی دمکراتها به آذربایجان فرستاد . دوستون بفرماندهی سرتیپ هاشمی و سرتیپ ضرابی بسوی تبریز حرکت کردند . شاه و رزم آرا و منهم با هواپیما بالاسر ستونها پرواز کرده به ارزیابی نیروها پرداختیم . کاملا" مشخص بود که این ستونها نمیتوانند با نیروی پیشه وری مقابله کنند زیرا با یدا از ارتفاعات قافلانکوه که نیروهای غلام یحیی در آنجا مستقر بود عبور کنند و غلام یحیی هم دستور داده بود که پل از قبل از قافلانکوه را خراب کنند تا مانع عبور ارتشی ها گردد . با این وجود قبل از اینکه نیروی ارتش به قافلانکوه برسد مردم تبریز قیام کرده بیش از دو هزار نفر از دمکراتها را کشتند و خانه پیشه وری و مجلس آذربایجان را به آتش کشیدند و پس از کنترل شهر به استقبال ارتش آمدند .

من روز ۲۳ آذر از طرف شاه به آذربایجان رفتم . وقتی وارد فرودگاه شدم هنوز ساختمانش در آتش میسوخت . محمدرضا شاه ۵ میلیون تومان پول داده بود که بسرتیپ هاشمی دادم تا بمصرف برسانند . من بزندان تبریز رفتم . در زندان سه ژنرال (میلانیان - پناهیان - یکنفر دیگر) را دیدم گفتند اینها را مردم دستگیر کرده اند . حدود ۲۰ افسر که اکثرا" با من همدوره بودند . ضمن تشکر از من گفتند هیچ تقاضائی از شاه ندارند فقط یکی از آنها بنام شهیدی که با من بستگی فامیلی داشت از من خواست تا بسته ای حاوی مقداری طلا و پول برای همسرش ببرم .

ولی قاسمی نام که سمت ریاست بر آنها را داشت با عصبانیت گفت با او صحبت نکنید بگذارید هرکاری میخواهند بکنند. معلوم شد که آنها صدر دصدا میدوا ربودند که مجدداً خودمختاری به آذربایجان باز میگردد. و آنها در مناصب خود باقی خواهند ماند.

پس از بازدید از زندان مرا به پادگان نظامی بردند. انبارها در ۲۰ ساختمان بزرگ در زیرزمین دیده شد که حدود ۴۰ الی ۵۰ هزار مسلسل سنگین و سبک و خمپاره اندازو نارنجک در قفسه هائی در کاغذ پیچیده بود و در شهرهای دیگر هم همینطور که روسها برای استفاده فرقه دمکرات ذخیره کرده بودند که دست نخورده برجای گذاردند.

* * *

ژنرال کاویان

پروفسور شفائی از افسران متواری به شوروی مینویسد: ژنرال کاویان وزیر جنگ باصطلاح آذربایجان قبلاً "دربا کو (نانوا) بوده و با افسران ایرانی بقدری بدرفتاری کرد که پیشه وری او را تغییر داده بریاست شهربانی آذربایجان منصوب نمود.

او فارسی حرف زدن افسران را جرم میدانست.

درآرزوی استقلال کردستان

وقتی فرقه دمکرات درآذربایجان قیام کردقاضی محمدنیزدر کردستان خودرا رهبرآن منطقه اعلام داشت ومیخواست (نقشه کردستان آزاد)راکه ازقبل طراحی شده بودپیاده کند .این نقشه عبارت بودازقسمتهائی ازخاک ایران وعراق وترکیه وبخش کوچکی ازشوروی که نقشه آن همیشه بالای سرقاضی محمدبود .او پرچم سه رنگ دیگری عکس پرچم ایران(قرمز- سفید- سبز)با علامت خوشه گندم وخورشیدوقلم داشت که برفرازساختمانهای دولتی دیده میشد .
اودریک دعوت عمومی حکومت جمهوری کردستان راا علام داشت .پس ازاوسیف قاضی با درجه ژنرالی واونیفورم نظامی،قاضی محمدرا پیشوا ورئیس حکومت کردستان خواند .روز ۲۴آذرسیف قاضی با تفاق هیئتی برای عرض تبریک بسران فرقه دمکرات به تبریزرفتندوبعد ازآن دوحزب (دمکرات آذربایجان وکومله کردستان) با هم ائتلاف کردند .

*

قرارداد حکومت خودمختار آذربایجان
با حکومت خودمختار کردستان

با اقدامات نمایندگان شوروی در منطقه قراردادی بین دو حکومت خودمختار آذربایجان و کردستان با مضا رسید. نمایندگان کرد عبارت بودند از: قاضی محمد- سیف قاضی - سیدعبدالله گیلانی- عمروخان شکاک، رشیدبیک هرکی - زیروبیک هرکی - قاضی محمدخضری اشنویه (کنسول روس هاشماوف) نیز مشاور آنان بود.
نمایندگان حکومت خودمختار آذربایجان عبارت بودند از پیشه وری شبستری - صادق پادگان - دکتر جاوید- محمدبی ریا.

متن قرارداد چنین بود:

ماده ۱- درهرجائی که دو حزب لازم تشخیص دهند نمایندگان رسمی طرفین درهردو منطقه اختیارات کافی داشته باشند.

ماده ۲- درنقاطی از آذربایجان که ساکنین بیشتر آن کرد باشند کار ادارات دولتی بعهده اکراد خواهد بود و بالعکس.

ماده ۳- برای حل مسائل اقتصادی کمیسیون مختلطی تشکیل و تصمیمات کمیسیون با مساعی سران هردو حکومت اجرا خواهد شد.

ماده ۴- درصورت لزوم بین حکومت ملی آذربایجان و کردستان اتحاد جنگی منعقد و طرفین از کمک های متقابل برخوردار خواهند شد.

ماده ۵- هرگونه مذاکره با حکومت تهران با موافقت هردو حکومت آذربایجان و کردستان مقدور خواهد بود.

ماده ۶- حکومت آذربایجان برای پیشرفت زبان و ترقی و فرهنگ اکرادی که در آذربایجان زندگی میکنند کوشش خواهد نمود و بالعکس.

ماده ۷- هرکسی که برای برهم زدن مقام دوستی و تاریخی دو نژاد آذربایجان و کردستان و از بین بردن اتحاد دمکرات ملی یا خدشه دار کردن آن اقدام کند مجازات خواهد شد.

قاضی محمد و صدر قاضی سران فرقه کومله کردستان

این قرارداد به امضای تمام شرکت کنندگان درجلسه که نامشان ذکر شد رسید.

پس از امضای این قرارداد هیئت دولت جمهوری کردستان بشرح زیر اعلام گردید.

۱ـ قاضی محمد: رئیس حزب دمکرات کردستان ورئیس جمهور
۲ـ حاجی بابا شیخ: رئیس مجلس الوزراء
۳ـ محمدحسین سیف قاضی: نایب رئیس الوزراء ووزیردفاع
۴ـ مناف کریمی: ملاک وتاجر، نایب رئیس الوزراء، وزیرمعارف
۵ـ سیدمحمدایوبیان: دواقروش، وزیربهداشت
۶ـ عبدالرحمن آغا ایلخانی زاده: ملاک، وزیرامورخارجه
۷ـ اسماعیل آغا ایلخانی زاده: ملاک، وزیرارتباطات
۸ـ احمدالهی: بزاز، وزیراقتصاد
۹ـ خلیل خسروی: تاجر، وزیرکار

۱۰ـ کریم احمدیان : کارمند دولت ،وزیر برق وتلگراف وتلفن
۱۱ـ حاجی مصطفی داودی : تاجر ، وزیر تجارت
۱۲ـ محمدامین معینی : تاجر ، وزیر امور داخله
۱۳ـ ملاحسین مجدی : امام جمعه ، وزیر دادگستری
۱۴ـ محمدولی زاده : بزاز ، وزیر زراعت

*

اسمعیل پوروالی در مجله روزگار نو مینویسد :

حل مسئله کردستان بهمان آسانی مسئله آذربایجان صورت نگرفت .درکردستان دوقیام بهم گره خورده بود .درآنجا دولت وارتش ، هم با کردهای جبهه عراق وهم با کردهای ساکن ایران سروکار پیدا کرده بودند .قیام اول درتابستان ۱۳۲۳ درکردستان عراق بوقوع پیوسته وملامصطفی بارزانی امیدوار بود بتواند یک کردستان آزاد وخودمختار با کمک متفقین بوجود آورد ومشارکت کردها را از طرف دیگر درحکومت مرکزی عراق تسجیل کند .درآنموقع چنین بنظرمیرسید که هم انگلیسها وهم نوری سعید که خودکرد بود وهم هواخواه انگلیسها میخواستند این نقشه را پیاده کنند و (کردستان خودمختار عراق) وضع منطقه را زیروروخواهد کرد .شاید علت اینکه این نقشه بثمر نرسید پیدا شدن سروکله شورویها درمنطقه بود ونوری سعید هم درعراق کنار رفت ودولت پاچه چی با کردها درافتاد .بنحویکه ملامصطفی چاره ای جزروی آوردن بجانب کردستان ایران نداشت .این امر مقارن با پائیز سال ۱۳۲۴ وتأسیس حکومت محلی کردستان توسط قاضی محمد با جلب موافقت شورویها بود .بنحویکه ده هزار بارزانی درقلمرو حکومت او اسکان داده شدند که سه هزار مرد جنگی بارزانی بجبهه های سقز ـ بوکان ـ میاندواب ـ سردشت بمقابله با نیروهای ایران فرستاده شد و ۷ هزار تن اعضای خانواده آنها درنقده ـ اشنویه ، مهاباد تقسیم گردیدند .دراواخر آذرماه که بهمراه کبیری بمیاندواب رفته بودم ومحمود هرمز همراه بزرگ علوی وجهانگیر تفضلی بمهاباد

رفته بودندقاضی محمدبه هرمزچنین گفت : (خودمختاری برای ماامر تازه‌ای نیست .ازشهریور ۲۰تا بحال ما درکردستان‌خودمختاری داریم. ما میخواهیم‌مردم‌کرددرداخل ایران درامورخود ،خودمختار باشند. میخواهیم‌که‌تدریس فرزندانمان بزبان کردی وامورادارات باهمان زبان باشد .ما میخواهیم‌انجمن ولایتی کردستان طبق‌قانون‌اساسی بفوریت انتخاب بشود .ما میخواهیم‌مامورین دولتی ازاهالی محل انتخاب شوند .ما میخواهیم‌روابط ارباب ورعیتی را بصورتی دربیاوریم‌که‌آینده‌هردوطرف تامین باشد .ما میخواهیم‌تمام‌اقوامی که‌درمنطقه‌آذربایجان زندگی میکنندا عم‌ازترک ،آسوری ،ارمنی، دربرابرقانون برابرباشندوبرادروارامورراابین خودتقسیم‌کنند. ما میخواهیم‌با استفاده‌ازمنابع سرشارکردستان وتوسعه‌کارهای کشاورزی‌وبازرگانی وفرهنگی وبهداشتی‌موجبات هرچه‌بیشتررفاه مردم‌کردستان رافراهم‌کنیم .قاضی محمدگفت وقتی میخواستیم خودمختاری رادرکردستان عملی کنیم نمایندگان انتخابی از نواحی مختلف‌کردستان به‌مهاباد آمدندو (هیئت رئیسه ملی)را انتخاب کردندکه‌ریاست آن باخودا ینجانب میباشد . اماچه‌ضرورتی داشت که‌قاضی محمددردوم‌بهمن ۱۳۴۲بعنوان صدرحکومت ملی با ۱۲ وزیرازطرف مجلس ملی کردستان تعیین شدکه‌پرچم‌سه‌رنگ ایران را واروکنندوسبزآن پائین ورنگ قرمزرا بالابرندوعلامت مخصوصی ' زخوشه‌گندم‌وخورشیدوقلم‌برای آن بسازند .بدون تردیدآنرا بایستی ناشی ازفشارشورویها دانست تاحکومت مرکزی را تحت فشار بگذارندکه‌قراردادنفت شمال را موردقبول قراردهد .

درآذرماه ۲۵که‌نیروی ارتش‌عازم‌آذربایجان شد ،رزم‌آرا برای حل مسئله‌کردستان بااحتیاط بیشترقدم‌پیش نهادوحساب کردهای عراقی راازکردهای ایرانی جداکرد .روز ۲۹ آذرملامصطفی بارزانی ودوتن ازسران بارزانی را بعنوان میهمان ارتش به‌تهران آوردو به‌آنها سه‌راه‌پیشنهادکرد : ۱ـ سلاحهای‌خودرا بزمین بگذارند و

تا بعیت ایران را بپذیرند. درآنصورت دولت به آنها اراضی خالصه ومخارج ۶ ماهه را میدهد.

۲ـ اگرنمیخواهنددرایران بمانندولت ایران ۱۱۱نفرازسربازان بارزانی راکه درعراق محکوم به اعدام شده اندنگه میداردولی بقیه میتوانندبعراق برگردند.

۳ـ اگردوپیشنهادموردقبول نیست بایدبارزانیها تاآخر بهمن خاک ایران را ترک کنندوالابانیروی ایران درگیرخواهندشد.

ملامصطفی تصمیم قطعی را بمذاکره با سران بارزانی موکول کرد. درنهم دیماه به مهاباد رفت وپاسخ دادکه بعراق برمیگردیم. روزاول اسفنددرحالیکه ده هزاربارزانی سرگرم تخلیه کردستان شدند نیروهای ارتش شروع به پیشروی کردند. اما دراواسط اسفندارتش متوجه شدکه بارزانیها بجای اینکه بسمت عراق بروندمتوجه نقاط غربی آذربایجان شده اندتا با ایل شکاک تماس حاصل کنند. بهمین جهت از ۱۲ اسفندبین نیروهای ارتش وبارزانیها زدوخوردرگرفت که تا اوایل اردیبهشت ماه ادامه داشت. رزم آرا هم طی مصاحبه ای گفت: (جنگیدن با بارزانیها کارآسانی نیست بتمام معنی جنگجو هستند. دردفاع چنان استادندکه کمترکسی بگردآنها میرسد. در مهمات خیلی صرفه جوهستند. کوه وها مون را بدون خستگی طی میکنند) درحالیکه قوای ارتش با بارزانیها مشغول نبردبودند، دولت پاچه چی درعراق سقوط کردوباردیگرنوری سعیدنخست وزیرشدواز بارزانیها خواست که بعراق بازگردند. با اینطرزپس از ۵ سال ونیم ارتش ایران درکلیه مناطق بمرزرسیدند. درپنجم خردادهنگامیکه شاه سرگرم بازدیدازآذربایجان بودملامصطفی با تعدادفراوانی ازجنگجویان خودبخاک ایران واردشده وطول مرزترکیه وایران را پیمودوازراه آرارات وبازرگان خودرا بخاک شوروی رسانید.

قاضی محمدوصدرقاضی وسیف قاضی محکوم به اعدام شده بدارآویخته شدند. درآن هنگام درتهران شایع بودکه تهران نمیخواست رأی صادره

دربا ره آنها اجرا شود .هدف این بودکه پس از محکومیت به اعدام شاه آنها را ببخشد .اگرجزاین شدبخاطربا رزانیها بودکه بانیروهای دولت درگیرشده بودندودولت میخواست به آنها بفهماندکه اعمال ایشان تاثیری درسیاست دولت نخواهدداشت واگرکاررا بدترنکنند ،بهتر نخواهدکرد .

*

سرلشگرهمایونی میگوید : وقتی برای سرکشی شهرمیاندواب وارد تلفنخانه شدم تلفنچی گفت (پیشوا میخواهدبا شما صحبت کند) گفتم پیشوا دیگرکیست .گفت قاضی محمد .گفتم اوفقط قاضی محمداست و دیگرپیشوا ورئیس جمهورمعنی ندارد .قاضی محمدبرنامه را ازمن سئوال کردگفتم شهرمیاندواب دردست ارتش است وبزودی ارتش بر سراسرمنطقه مسلط خواهدشد .صلاح شما هماین است که زودترتسلیم شوید تا ازبرادرکشی جلوگیری شود .گفت من هیئتی رامیفرستم که قرارداد صلح راامضاء کنند .گفتم قراردادصلح بین دودولت است وشما ایرانی هستیدومنهم ایرانی دیگرقراردادصلح معنی نداردتادیرنشده زودترتسلیم شویدکه کاربجنگ نکشد .قاضی محمدگفت من تنها نیستم بایدباسران اکرادبخصوص بارزانیها صحبت کنم که سه هزارمردمسلح جنگی دارندودرسراسرمنطقه پخش هستندواگرآنها موافقت نکنندوضع شکل دیگری پیدا خواهدکرد .قاضی محمدگفت من شیخ بابا (نخست وزیر) وسیف قاضی (وزیرجنگ) را میفرستم وهیئتی هم همراه آنها خواهند بودآیا تأمین جانی دارند؟ گفتم حتم" من تعهدمیکنم .پس ازچند ساعت آنها با دواتومبیل وتعدادی مردمسلح واردشدند .بطورمفصل مذاکره شدگفتم بهتراست قبل ازاینکه ارتش حمله کندشما تسلیم شوید زیراحالاکه ارتش درسراسرمنطقه درحال پیشرفت است مقاومت شما فایده ای ندارد .کارهای بعدهم با دولت است که چگونه رفتارکنند . آنها گفتندما نمیتوانیم ازطرف همه کردها که خیلی شان هم مسلح هستندوبین ایران وعراق رفت وآمدارندقول بدهیم .بایدباهمه

مذاکره کنیم وترتیبی داده شود که همه آنها موافقت کنند .
آنها پس از خداحافظی رفتند و ما برنامه حمله سراسری بمنطقه کردستان را شروع باجرا کردیم .پس از شروع حمله با زهم قاضی محمد تلفن کرد با وگفتم تأخیر در تسلیم خیلی بضرر شما خواهد بود زودتر تسلیم شوید که ما مجبور بجنگ داخلی نشویم .قاضی محمد گفت اگر موافق هستید و تأمین میدهید من خودم برای مذاکره نزد شما بیایم .گفتم تأمین داریدکه با تفاق شیخ با با نزد من آمدند .او گفت ملامصطفی بارزانی هم قصد دیدار شما را دارد .گفتم اشکالی ندارد .گفت او هم تأمین میخواهد گفتم قول میدهم تأمین دارد .قاضی محمد گفت اگر میل دارید با هم بیکی دیگر از شهرهای کردستان برویم .قبول کردم .درجیپ اول من پهلوی دست راننده نشسته آنها در عقب قرار گرفتند .یکی از گروهبانهای مسلح وراننده من هم از عقب میآمد .در بین راه تظاهراتی بنفع آنها میشد .وهمه جا فریاد (زنده باد پیشوا)بگوش میرسید .اما وقتی مرا میدیدند دچار تعجب میشدند .با اینطرز بیکی دیگر از شهرهای کردستان رسیدیم .ساعت ۲ بعد از ظهر وقتی پیچ رادیو را باز کردیم باکمال تعجب شنیدیم که گفت امروز قاضی محمد وشیخ با با مدعیان ریاست جمهوری ونخست وزیری کردستان به ارتش ایران تسلیم شدند .فوراً پیچ رادیو را بستم چون این خبر خیلی نگران کننده بود و من هم در میان اکراد طرفدار قاضی محمد بودم .چند ساعت بعد دیدم نیروهای ارتش از کوههای اطراف درحال پیشروی هستند .نگرانی قاضی محمد وشیخ با با خیلی زیاد شد وگفتند مگر خبر رادیو تهران را نشنیدید .گفتم میدانید که صحت ندارد وشما میتوانید بهر کجا که میل دارید بروید .قاضی محمد گفت بهرحال بارزانیها تمام کوههای اطراف را اشغال کرده وتا دندان مسلح هستند .گفتم ما دقیقاً از وضع آنها مطلع هستیم وبرای ارتش شکست آنها اشکالی ندارد .آنها با سرعت وعجله خداحافظی کرده به مهاباد رفتند .مراتب را تلگرافاً بطور رمز به تهران مخابره کردم .
چند ساعت بعد رزم آرا تلگراف تندی کرد که چرا نیروهای مسلح کردها

را مرخص کردید؟ بچه مناسبت قاضی محمدوشیخ بابا وسیف قاضی را توقیف نکردید؟ بچه مناسبت درانجام حملات سرعت بخرج نمیدهید؟ من تمام دلائل را تلگراف میکردم ولی بازپاسخ بهمان صورت بود.

وقتی قاضی محمدوشیخ بابا رفتندخبردارشدیم که دربعضی مناطق سربازخانه ها را کردها آتش زده وقصد مقاومت وجنگ دارند. با تمام قوا وارد نبردشده درمدت کوتاهی تمام مناطق را تصرف کردیم. قاضی محمد وسیف قاضی وشیخ بابا توقیف شدند. صدرقاضی که نماینده مجلس بود ورابطه نزدیکی با قوام السلطنه داشت میخواست درخانه نخست وزیر متحصن شودکه وسیله رزم آرا پیغام دادم وجودش برای بازپرسی لازم است باتفاق یک سرهنگ بکردستان فرستاده شد. ضمن بازپرسی چندتن ازنزدیکان آنها اعتراف کردندکه بدستورقاضی محمد مقداری ازاسناد راسوزانده ومقداری ازسلاحها را بجاهای دیگرفرستادند و خلاصه معلوم شدتا آخرین لحظه قصد مقاومت داشتند. افسری که اورا از تهران آورده بودگفت دستوردادردصدرقاضی را به تهران برگردانند. گفتم آنروزدستورآن بودوامروزدستورچیزدیگری است باورسیددادم وگفتم بتهران میروی ومیگوئی همایونی اورا تحویل گرفته وبتهران نمیفرستد.

بهرصورت غائله آذربایجان وکردستان پایان یافت وارتش شاهنشاهی درمدت کوتاهی درسراسرمنطقه مستقرگردیدوگروهی از کسانیکه نقش رهبری این ماجرا را داشتندبخارج ازکشوربخصوص بخاک شوروی پناهنده شده وگروه ای زندانی شدند.

سرلشگرهمایونی درباره محاکمه واعدام سران حزب کوملـه کردستان سپس به نویسنده کتاب چنین گفت:

اینها دردادگاه نظامی محاکمه شدند. با توجه باسناد ومدارکی که بدست آمده بودوبا توجه بمطالب روزنامه های کردی ارگان حزب کوملـه ونطقهای سران کردهمه محکوم به اعدام شدند، غیرازشیخ بابا که عنوان نخست وزیررا داشت وپیرمردی بودکه دربین شیوخ کرد

مورد احترام خاصی بود. در این موقع هیئتی از تهران فرستاده شد که میخواستند پرونده محکومین را رسیدگی کنند. ضمناً در یافتم که به بعضی از آنها پولهائی داده شده بود. خودم به سقز رفتم و بعضی از افسران اعتراف کردند که پول گرفته اند. قبل از توقیف، خود قاضی محمد برای من هم یک بسته اسکناس آورد و گفت این هدیه را از من بپذیرید. گفتم با شما سوابقی ندارم که هدیه ای قبول کنم. با استرداد پولها فهمید که راهی برای فرار از مجازات ندارد. هیئت پس از رسیدگی در محل درباره احکام صادره اظهار نظری نکرد و به تبریز رفت و از آنجا احکام اعدام را تأئید کرد. منتها از تهران پیغام داده میشد که سران کرد بخصوص (قاضی محمد- سیف قاضی - صدر قاضی) به تهران فرستاده شوند. حتی صحبت از این بود که بهتر است در بین راه هدف گلوله قرار گیرند. ولی با اعزام آنها بتهران مخالفت کردم و خطر فرار و حوادث دیگر پیش بینی میشد. سرانجام از مرکز دستور اجرای حکم در مهاباد داده شد.

ملامصطفی بارزانی هم وقتی بدیدن من آمد مدتی از عراقیها و مقامات سفارت انگلیس گله کرد و گفت اینهمه گرفتاری را آنها برای ما فراهم کرده اند. گفتم بهتر است این اعتراضات را در تهران بسفارت انگلیس بکنید. گفت برای رفتن بتهران تأمین ندارم با وتأمین دادم و با اتومبیل بتهران آمد که مدتی در باشگاه لشکر ۲ و مدتی در کرج بسر میبرد و با تسلیم بارزانی ها دیگر غائله کردستان پایان یافت.

*

در روزنامه های آنروز درباره اعدام سران کردستان چنین نوشته شده است:

وقتی (قاضی ها) محکوم باعدام شدند یک هیئت ۱۲ نفری از افسران ارتش وارد مهاباد شدند. دادگاه صحرائی حکم اعدام را صادر کرده بود ولی آنها فکر میکردند که در تجدید نظر تبرئه یا بزندان محکوم خواهند شد. هیئت اعزامی مستندات پرونده را ۸۵ روز پس از صدور حکم اعدام

بررسی کرد. اتهامات قاضی محمد صدر حزب کومله و رئیس حکومت خودمختار کردستان قیام مسلحانه علیه دولت مرکزی و عقد قرارداد نفت با بیگانگان بنسبت ۵۱ - ۴۹ و توهین به ارتش و دستور قتل و آتش زدن بود. اتهامات دیگران همکاری با او و تائید حکومت خودمختار و تجزیه طلب کردستان و شرکت در کلیه امور با قاضی محمد اعلام شد.
جریان دادرسی ۴۸ ساعته و متناوبا بطول انجامید. دادستان چندبار بشدت بقاضی محمد حمله کرد که او در پاسخ اعتراض مینمود و میگفت اینجا دادگاه است و باید ادب رعایت گردد.
چندبار بعلت تشنج جلسه بعنوان تنفس تعطیل گردید. قاضی محمد بزبان کردی صحبت میکرد و ناطق زبردستی بود. او گفت تصور نکنید که من از مقدرات خود بی اطلاع بودم. من وضع خود را پیش بینی کرده بودم. اما چرا فرار نکردم؟ با وجود اینکه هر دقیقه و هر ساعت میتوانستم از مرز بگذرم. اینجا سرزمین کردستان است. هنوز قبور هشت نسل از پدران و اجداد من در این خاک باقی است. پس لازم بود برای بقاء ملت کرد این فداکاری را بنمایم.
بهرحال پس از طی تشریفات طولانی اجرای حکم اعدام درباره هر سه نفر داده شد.
صدر قاضی نماینده دوره چهاردهم مجلس که با قوام السلطنه سر و سری داشت در تهران تلاش میکرد که برادر و پسر عمویش را نجات بدهد. ضمن تلاش توجه یافت که وجود او هم در مهاباد برای بازجوئی لازم شده که بوزارت خارجه رفت و از قوام خواست که نگذارند او را به مهاباد ببرند و الا اعدام خواهد شد. قوام باو میگوید فشار نظامیها زیاد است و شما فعلا" به مهاباد بروید و من برای آزادی شما اقدام خواهم کرد. صدر قاضی را از همانجا با دژبانهای سرتیپ دفتری بمهاباد بردند.
دادگاه به ریاست سرهنگ پارسی نیا و دادستانی سرهنگ فیوضی تشکیل و قاضی محمد و سیف قاضی و صدر قاضی را محکوم به اعدام کرد. اتهامات عبارت بود از پوشیدن لباس ژنرالی - ریاست جمهوری

کردستان ـ تغییر پرچم سه رنگ ایران وحذف شیروخورشید ـ ملاقات با ژنرالهای بیگانه ـ قتل افسران وسربازان ارتش ایران ـ تعهد واگذاری امتیاز نفت به نسبت ۵۱ـ ۴۹ بخارجیها ...

تلاش فراوان بودکه آنها را به تهران بفرستندولی سیاست ارتش این بودکه کارها درمحل فیصله یابد. قاضی ها فکر میکردندبا رسیدن به تهران قوام به آنها کمک خواهدکرد. بهمین جهت هیئت تجدیدنظر روز ۲۶ دیماه ۱۳۲۶ واردمها باد شد. رئیس سرهنگ عطاء ودادستان سرهنگ نکوزاد بوده وسروان صلح جووسروان نبوی بوکالت متهمین ازطرف دادگاه تعیین شدندوپس ازطی جریان محاکمه حکم اعدام تائید شد. بین دادستان وقاضی محمدکرار "گفتگوهای تندی میشدکه یکبار دادستان آنها را (کردهای سگ صفت) نامید. قاضی محمدکه خوب صحبت میکردگفت من میدانستم که وقتی ارتش واردشودمرا بدار خواهندزد. با اینکه شش دستگاه اتومبیل سواری وجیپ دراختیار داشتم وهرلحظه میتوانستم ازمرزعبورنموده خودرا مستخلص نمایم ولی مثل پیشه وری (زن صفت) نبودم که درموقع خطرفرارکنم.

وقتی حکم صادرشدستاد ارتش دستوردادکه ظرف ۲۴ ساعت باید حکم اجرا شود. برای جلوگیری ازهرگونه پیش آمدی قرارشددرنیمه شب که مردم درخواب هستندا عدام صورت گیرد.

چون بایددادستان دادگاه درموقع اجرای حکم نظارت داشته باشدقبلا" وسایل مسافرت اوآماده شدتا بلافاصله پس ازاعدام ازمها بادحرکت کند. محکومین دریکی ازاطاقهای عمارت نظامی در بیرون شهرمها بادبا هم دریک اطاق بودندوحق ملاقات هم با اقوام خودرا داشتند. ساعت ۱۱ همان شب یک افسرنظامی به آنها گفت که دولت اجازه داده است که آنها را به تهران اعزام دارندوتا یکساعت دیگربمرکزخواهندرفت. محکومین خوشحال شده همدیگررا بوسیده و اثاثیه خودرا جمع کردند. طبق نقشه قبلی هرکدام را دریک کامیون پرازنظامیان مسلح سوارکرده بمرکزشهرآوردند. دراطاق بزرگی

یک کلام الله مجید گذارده و رئیس بهداری و دادستان نظامی و یک روحانی حضور داشتند که بمحض ورود قاضی محمد از جریان مطلع شد. با و گفته شد وصیت خود را بنویس. چون نتوانست بنویسد از روحانی محل خواست که بنویسد مقداری از اموال مرا بمدرسه و بیمارستان اختصاص دهند و کردها هم با هم متحد باشند. پس از خاتمه وصیت نامه تقاضا کرد که نماز بخواند که متجاوز از دو ساعت نماز او طول کشید. پس از پایان نماز قاضی محمد را بسوی میدان بردند وقتی چشمش بدار افتاد گفت دار زدن در مذهب اسلام مکروه است تقاضا دارم مرا تیرباران کنید ولی چون دستور ستاد ارتش دار بود این تقاضا رد گردید. بلافاصله رئیس حکومت کردستان بدار کشیده شد. هنگامیکه او را ببالای دار میکشیدند فریاد رعدآسائی کشید و گفت (زنده باد کردستان). در ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب کامیون حامل سیف قاضی وزیر جنگ حکومت خودمختار رسید. او شخصاً وصیت نامه خود را نوشت و نماز خواند. وقتی چشمش به جنازه قاضی محمد افتاد نعره کشید و گفت (زنده باد پیشوای کرد- زنده باد استقلال ملت کردستان). نعره های رعدآسای سیف قاضی مردم مهاباد را از خواب بیدار کرد ولی چون مقررات حکومت نظامی بود نمیتوانستند از خانه ها خارج شوند. وقتی او را بدار کشیدند طناب دار پاره شد و بزمین افتاد که او را فوراً پای دار سوم بردند و بالا کشیدند. ساعت ۵ صبح صدر قاضی را آوردند که از جریان آگاه شده بود شروع بناله و زاری کرد و طوری به سربازان التماس و تضرع مینمود که حتی خود را بروی زمین انداخته کفش سربازان را میبوسید. روحانی با عصبانیت گفت این سربازان و من قادر نیستیم که ترا نجات بدهیم حکم دادگاه باید اجرا شود بنابراین مرد انه رفتار کن و وصایای خود را بنویس. (مثل قاضی محمد و سیف قاضی شهامت داشته باش).

این حرفها قدری از حالت تضرع او کاست و وقتی او را بمیدان آوردند و چشمش بجنازه های بالای دار افتاد حالش بهم خورد که بهمان صورت او را هم بدار زدند. بلافاصله اتومبیل اعضای هیئت دادگاه تجدید

نظربطرف تبریزومیا ندوا ب حرکت کرد .مردم‌مها با دصبح زودکه‌ا ز خا نه‌ها ی خودبیرون آ مدندفوق ا لعا ده مبهوت شدندزیـــرا تصـــور نمیکردندکه مقدرا ت زما مدا را ن کردستا ن چنین باشد . مدتـــی بعد جنا زه‌ها را پا ئین آ وردندوتحویل بستگا نشا ن دا دندکه بنابرعادات خودمقدا ری پول سفیدنثا رجنا زه‌ها کردندوا گرقدرت حکومت نظا می نبودممکن بودحوا دث غیرمترقبه‌ا ی روی بدهد .

نکته‌جا لب ا ینکه بدستورشا ه بفرزندا ن آ نها که درخا رج تحصیل میکردندا زطرف بنیا دپهلوی بورس دا ده‌شده‌بودوتا سقـــوط رژیـــم چندتن ا زآ نها درخا رج تحصیل میکردندولی فعلا"ا زآ نها خبـــری در دست نیست .

*　　*　　*

فرار سران فرقه دمکرات آذربایجان به شوروی
و
سفر شاه به آذربایجان

درست یکسال پس از شروع غائله آذربایجان وکردستان درروز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ باین امر خاتمه داده شدوارتش ایران با موفقیت وپیروزی وارد تبریز شده وپیشه وری وغلام یحیی وگروهی از سران فرقه دمکرات بخاک شوروی گریختند. ومردم آذربایجان وکردستان با برگذاری مراسم جشن وشادی باردیگر احساس کردندکه دوشادوش سایر مردم ایران قرار دارندوبخواهای آشفته گروهی تجزیه طلب پایان داده شد. بهمین جهت همه ساله روز ۲۱ آذر از طرف ارتش جشن باشکوهی برگذار میشدکه شاه از نیروهای نظامی سان میدید.

بمناسبت این پیروزی شاه لقب (جناب اشرف) را بقوام السلطنه دادواز خدمات رزم آرا تجلیل کردکه متن هردوفرمان چنین است:

کاخ مرمر- تهران ۲۷ آذرماه ۱۳۲۵

جناب اشرف احمدقوام نخست وزیر

دراین موقع که بیاری خداوندمتعال غائله آذربایجان مرتفع وموفقیت بزرگ نصیب کشورگردیده است لازم میدانم

خشنودی ورضایت قلبی خودرا بشما اظهار نمایم. بدیهی است درتهیه موجبات این موفقیت مساعی واهتمامات شما تاثیر مهمی داشته است زیرا با وجود مشکلات فوق العاده استقامت شما که محرک آن احساسات میهن پرستانه بوده است بوضع ناگوار آذربایجان خاتمه داده وبرافتخارات شما افزود. انتظار داریم با همان لیاقت وشایستگی که درکارها دارید با تکمیل اصلاحات وتهیه وسایل سعادت وترقی کشور برمراتب رضامندی ما بیفزائید.

محمدرضا پهلوی

*

سرلشگر رزم آرا رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی

روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ درتاریخ ارتش ایران بیادگار خواهد ماند. زیرا ارتش وظیفه خودرا که جانبازی وفداکاری درراه میهن است به بهترین طریقی انجام داد. لازم میدانم از زحمات طاقت فرسا وشبانروزی شما که درراه سازمان صحیح وتعلیمات کامل وبخصوص روحیات میهن پرستانه ووظیفه شناس ارتش تحمل نموده اید قدردانی ورضایت خودرا اظهارنمایم.

محمدرضاپهلوی

*

پس از ختم ماجرای آذربایجان شاه که این موفقیت را ناشی از مقاومت وسرسختی خود میدانست تصمیم گرفت سفری به آذربایجان کرده به ابراز احساسات مردم پاسخ گرمی بدهد. گروهی روزنامه نگار داخلی وخارجی دراین سفر همراه شاه بودند که مردم با شادمانی فراوان مقدم شاه را استقبال کردند.

آنقدر مردم نسبت به شاه ابراز احساسات میکردند که مرتب اشک شادی درچشمان شاه حلقه میزد. حتی نوشتند یک آذربایجانی میخواست

فرزندخودرا جلوی پای شاه قربانی کند .که شاه مانع شد .بی تردید این یکی از زشت ترین کارهائی است که در اجتماع ما دیده میشد که برای ابراز احساسات نسبت به بعضی مقامات شروع بکشتن گاو و گوسفند میکردند و بعضیها نیز بتظاهر بسیار زشتی دست میزدند که قربانی فرزند است وخوشبختانه تا بحال واقعیت نیافته است .بیاد دارم که در زمان نخست وزیری دکتر اقبال بهمه استانداران ابلاغ شد که از کشتن گاو و گوسفند و حیوانات در مراسم استقبال جلوگیری شود تا به این رسم بربریت خاتمه داده شود .

شاه از ابراز احساسات مردم خیلی خوشحال بود .هنگام مراجعت به تهران ازدحام جمعیت بصورتی بود که شاه در نزدیکی در ورودی حزب دمکرات ایران (محل کافه شهرداری) ناچار شد بمرکز حزب وارد گردد .این برای اولین بار بود که شاه بمحل یک حزب سیاسی میرفت . آنوقت عده ای معتقد بودند که قوام السلطنه برای اینکه قدرت خود را به شاه نشان بدهد گروهی از طرفداران خود و از اعضای حزب را وادار کرده بود وضع را بصورتی درآورند که شاه مجبور شود به محل حزب وارد گردد .پس از مدتی توقف در محل حزب و کم شدن جمعیت آنوقت شاه با اتومبیل عازم کاخ مرمر گردید .

*

<u>سرنوشت مسببین واقعه آذربایجان وکردستان</u> ـ کسانیکه جریانات آذربایجان وکردستان را بوجود آورده بودند به سه دسته تقسیم شدند . گروهی بخاک شوروی گریختند .عده ای بجوخه اعدام سپرده شدند . تعدادی هم بزندان افتاده و بعداً مورد عفو و بخشودگی قرار گرفتند .

*

دکتر فریدون کشاورز مینویسد :

در مهاجرت مسکو که بسیاری از اسرار بعضی از رهبران افشا شد ، وقتی که دانستیم کامبخش در مدت سه سال اقامتش در ایران و در حزب چه کارها کرد برای من یقین حاصل شد که کامبخش از تمام جریانات

آذربایجان وسیله باقراوف مطلع شده بود. بخصوص که پس از شکست آذربایجان درحالیکه همه ما در وضع نیمه مخفی زندگی میکردیم، کامبخش از ایران به شوروی رفت.

شورویها بالاخره نهضت آذربایجان را تنها گذاشتند و رفتند. در نتیجه ۱۶ هزار نفر از فرزندان آذربایجان ایران بدست ارتش ایران (شاه) بقتل رسیدند. قسمتی از رهبران فرقه دمکرات آذربایجان به باکو مهاجرت کردند و بقیه که تسلیم شدند بزندان و شکنجه و اعدام محکوم گردیدند. این بایدبرای همه نهضتهای آزادیبخش و برای همه احزاب و میهن پرستان و انساندوستان درس عبرتی شد که باطناب دیگران بچاه نروند.

اکنون واقعه‌ای را برای شما شرح میدهم که از طرفی نشان میدهد که نظر و رفتار رهبران شوروی نسبت به آذربایجان ایران و رهبران فرقه دمکرات چگونه بود و از طرف دیگر شخصیت بعضی از رهبران فرقه بخصوص پیشه‌وری را روشن میکند.

در یک میهمانی شام که با فتخار پیشه‌وری و روسا و افسران ارتش فرقه دمکرات آذربایجان ایران در باکو از طرف باقراوف دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی داده شد باقراوف گفت: بزرگترین اشتباه و در عین حال علت شکست فرقه این بود که باندازه کافی روی وحدت آذربایجان شوروی و ایران تکیه و تاکید نکرد. چند نفر از افسران ایرانی که بفرقه پیوسته و در این میهمانی شرکت داشتند برایم تعریف کردند که پیشه‌وری در پاسخ باقراوف چنین گفت:

برعکس نظر رفیق باقراوف من عقیده دارم که بزرگترین علت شکست نهضت ما این بود که ما باندازه کافی روی وحدت خدشه ناپذیر آذربایجان ایران با ایران، روی وحدت و همبستگی ما بتمام ایران و مردم آذربایجان و جدائی ناپذیر بودن آذربایجان از ایران تاکید نکردیم.

کسانی مانند من که پیشه‌وری را از نزدیک شناخته‌اند میدانند

که شخصیت وشهامت او چنان بودکه برای ابراز حقیقت واظهار عقاید خود از کسی ترس وباک نداشت .باقراوف آشفته ومتغیّرشده خطاب به پیشه‌وری گفت (اوتورکیشی)یعنی مردک بنشین وباین طریق به پیشه‌وری توهین کرد .پیشه‌وری از این تاریخ موردکینه باقراوف وعمال اوقرارگرفت وچندی نگذشت که اتومبیل اوبا یک کامیون تصادف کرد .اوبا غلام‌یحیی دراتومبیل بودونزدراننده نشسته بود پیشه‌وری زخمی شداورا به بیمارستان بردند .کسانی که به عیادت او رفته بودندمیگفتندخطری متوجه اونیست ولی پیشه‌وری شب در بیمارستان فوت کرد .

باقراوف درزمان خروشچف محکوم باعدام شدواقرارکردکه از سالهای ۲۰تا مرگ استالین (۱۹۵۳) بیست هزارنفررا کشته که پیشه‌وری یکی ازآنها بود .غلام‌یحیی که ازنوکران باقراوف بود پس ازمرگ پیشه‌وری صدرفرقه دمکرات آذربایجان شدوبا حزب توده بظاهریکی شده وعضوهیئت اجرائیه حزب توده گردید .

پیشه‌وری مردی پاکدامن ،متواضع ،آزاده وشیفته آزادی زحمتکشان بود .تمام عمرخودرا درفعالیت های انقلابی وتبعیدگذرانید .او دوست شوروی بودومثل غلام‌یحیی نوکرنبود .۲۰سال درزندان وتبعید بود .بمناسبت مخالفت آرداشس که مردی جاه طلب وخودپرست بود بحزب توده راه نیافت .درابتدای زمامداری سردارسپه روزنامه حقیقت را منتشرمیکرد .پس ازشهریور ۲۰ روزنامه آژیررابراه انداخت . کریم‌کشاورزبرادرم‌با اودرروزنامه آژیرهمکاری میکردومقالاتی با مضای کریم‌رشتی مینوشت .

*

روزنامه (ایران تریبون) چنین نوشت : پیشه‌وری پس از واقعه آذربایجان به‌شوروی گریخت ومشغول نوشتن خاطرات خودشد وبا اینکه چندبار باوتذکردادندکه ازنوشتن خاطرات صرفنظرکنداو منصرف نشدوبهمین جهت گفتندکه دچارسانحه اتومبیل شده وبدره ای

پرتاب گردیده وبعضیها هم‌گفتندبا ضربه‌سنگینی که برسرا وواردشده کشته‌شده وخاطرات نوشته‌شده‌ا وا زبین رفت .ما درخانم پیشه‌وری در آذربایجان شوروی مرد .برا درخانم‌ا وکه‌برای دیدا رخواهرش به آذربایجان رفت بعنوان کسالت راهی قبرستان شد .داریوش تنها فرزندپیشه‌وری بعدا زکشته‌شدن پدرش مدتها تعادل روحی را ا زدست داده‌وبعدا"به‌آلمان غربی گریخت وفعلا" با زن وبچه‌های خوددر برلن غربی زندگی میکند .خانم‌پیشه‌وری چندسال قبل ا زشاه‌اجازه گرفت وبه‌ایران آمدکه‌فعلا"با دوخواهردیگرش درتهران زندگی میکند .

یکی ازبا زیگران واقعه‌آذربایجان (غلام‌یحیی)بودکه همراه پیشه‌وری به‌شوروی فرارکرد .ودرسال ۱۳۶۵درهمانجا مرد .اومرتکب جنایات زیادی درآذربایجان شده‌که‌داستانهائی ا زتعدیات و تجاوزات اونقل میکنند .

دکترجهانشاهلووزیربهداری حکومت پیشه‌وری درباره‌اوچنین مینویسد :

ا واسما"معاون وزیرجنگ بودا ما با وزارت جنگ کاری نداشت . درسال ۱۳۲۵ که‌عده‌ای فدائی سردوشی گرفتندا وژنرال فدائی‌شد . بطوری که‌ا زخودا وشنیدم‌نخست درروستاهای سراب شیره (دوشاب) می فروخت ا ما پس ا زآشنائی با چندتن دزدبه‌کا رقصابی پرداخت . درا ین زمینه‌خودش میگفت :"آنها شبانه‌ا زروستای دوردست گوسفند می دزدیدندومن درروستای خودودیگرروستاهای دورترگوشت‌میفروختم.

روزی تیمسارآذربا ما (پیشه‌وری ومن) دیدا رکردوگفت که‌چون غلام‌یحیی‌درفن سربازی یک مجسمه‌ناآگاه‌بیش نبوده‌دستور داده‌شودتا افسرآگاه‌وکارآمدبرای فرماندهی دفاع قافلانکوه‌روانه گردد . .ا ما پیشه‌وری موافقت نکرد .پس ا زرفتن تیمسارآذرمن سبب موافقت نکردن اورا پرسیدم .ا وگفت شما که‌خوب میدانید غلام‌یحیی را من به‌آنجا نفرستادم‌تا اورا اکنون عوض‌کنم .بیگمان با عوض

کردن غلام یحیی ما همگی دچار خشم روسها خواهیم شد".

درباره سایر متهمین وقایع آذربایجان وکردستان اطلاعات مستندی دردست ندارم. دکتر سلام الله جاوید (مددزاده) وشبستری به حبس محکوم ولی معاف گردیدند. فریدون ابراهیمی دادستان آذربایجان و۲۳ تن از افسران محاکمه واعدام شدند. *

انور خامه‌ای مینویسد: من با فریدون ابراهیمی دادستان کل حکومت خودمختار آذربایجان به پاریس سفر کردم. روزی با او ودکتر حکمی درکافه‌ای نشسته بودیم. دکتر حکمی از او پرسید چندتا حکم اعدام صادر کردی؟ گفت خیلی. از او پرسید هنگام صدور حکم اعدام ناراحت نشدی؟ گفت دفعه اول ناراحت کننده بود ولی بعداً عادی شد ودیگر هیچ احساس نمیکردم. دکتر حکمی گفت بسرنوشت دادستان دادگاههای انقلاب کبیر فرانسه که بعداً خود او با گیوتین اعدام شد فکر نکردی؟ ابراهیمی جواب نداد. من چندماه بعد وقتی عکس فریدون ابراهیمی را بالای جوبه دار دیدم فوراً این گفتگو جلوی چشمم مجسم شد. *

بعدها برای اینکه کار آذربایجان وکردستان برای همیشه خاتمه یافته باشد ماده واحده زیر از تصویب مجلس گذشت.

ماده واحده ـ کلیه اشخاصی که در غائله سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ در استان آذربایجان وشهرستان زنجان مرتکب جنحه یا جنایت عادی مربوط به غائله مزبور شده‌اند (باستثنای مرتکبین قتل ویا غارت) وهمچنین شرکاء ومعاونین آنها اعم از اینکه تحت تعقیب بوده ویا بموجب حکم قطعی وغیرقطعی محکوم شده‌اند ویا اساساً مورد تعقیب قرار نگرفته‌اند از تعقیب ومجازات معاف میگردند وهیچگونه آثار کیفری بعمل آنان مترتب نمیشود. شمول این قانون نسبت بکسانی از اشخاص مذکور درقسمت اول این ماده که فعلاً در ممالک خارجه هستند در هر مورد بخصوص موکول بتصویب هیئت وزیران وصدور فرمان همایونی خواهد بود. کسانی که خود را مشمول این قانون میدانند ودولت با نظر آنان

موافق نیست میتوانندبدیوان کشورشکایت کنندوباین شکایت در یکی ازشعب دیوان کشوررسیدگی میشودوحکم‌صادره‌قطعی خواهدبود. مقررات این قانون بهیچوجه‌درحقوق مدعیان خصوصی موثرنیست .

کسانی که‌براثرخاتمه‌غائله‌آذربایجان خاک ایران را ترک کرده‌اندوطبق این ماده‌واحده‌باید‌موردتعقیب قرارگیرندنمیتوانند ازمقررات مربوط بمرورزمان استفاده‌کنند .

* * *

ذوالفقاریها با تشکیل قوای چریکی وهمکاری با ارتش به‌نبرد با فرقه‌دمکرات پرداختند . خانواده‌ذوالفقاری ازخوانین بزرگ منطقه بودندکه‌دشمنانشان‌آنها را مظهرفئودالیزم میدانستند .

برادران ذوالفقاری اکثراوقات دردولت ومجلسین شرکت داشتند .

ناصر ذوالفقاری

محمدذوالفقاری نایب رئیس مجلس‌وسناتور، ناصرذوالفقاری وزیرووکیل وشهردارتهران، محمودوهدایت ومصطفی ذوالفقاری نماینده مجلس بودند .

ازبرادران ذوالفقاری فقط ازناصر ذوالفقاری عکسی دردسترس بود .درسمت شهردارتهران ازخودپاکی ورشادت‌نشان‌داد .

نخستین دولت حزب ساز

از بدو مشروطیت تا واقعه آذربایجان سابقه نداشت که نخست وزیر مملکت خود به تأسیس حزب اقدام کند.
قوام السلطنه نخستین نخست وزیری بود که در سمت خود به تاسیس حزب دمکرات ایران پرداخت وچون همیشه عده ای بدور دولت حاکم جمع میشوند، شخصیت ها وافرادی بعضویت حزب دمکرات درآمدند.
وضع آنروز کشور به قوام السلطنه چنان قدرتی داده بود که میتوانست خیلی از گروهها وسازمانها را به حزب جذب کند. نزدیکی انتخابات مجلس هم کمک بزرگی باو کرد که داوطلبان نمایندگی مجلس هم از سراسر کشور به عضویت حزب دمکرات درآیند.
تا آنروز مقتدرترین احزاب کشور توسط چپی ها سازمان داده شده بود. حزب دمکرات آذربایجان وفرقه کومله کردستان وحزب توده ایران درکنار هم بودند که حزب دمکرات ایران دربرابر آنها قرار گرفت.
نزدیکان قوام میگویند وقتی اطلاع حاصل کرد که روز یکشنبه نهم تیرماه ۱۳۲۵ مقاوله نامه ائتلاف بین حزب توده وحزب ایران منعقد میگردد که قرار است دکتر یزدی ودکتر کشاورز از طرف حزب

توده والله‌یار صالح ومهندس فریور از طرف حزب ایران آنرا امضاء کنند، پیشدستی کرد و روز ۲۱ تیرماه قبل از ائتلاف آنها تشکیل حزب دمکرات را اعلام نمود و مظفر فیروز دا وطلب تهیه مرامنامه و اساسنامه حزب شد. از قرار معلوم روسها و کارگردانان دو حزب از این اقدام ناراحت شدند که مظفر فیروز بروسها گفته بود که زیاد هم نمیتوان بحزب توده و چپی ها اعتماد کرد و بدست قوام السلطنه و حزب دمکرات بهتر میتوان بمقاصد سیاسی آنها جامه عمل پوشانید.

*

مجله پست ایران چاپ لندن از قول یک سیاستمدار بازنشسته چنین مینویسد:

در بهار سال ۱۳۲۵ تهران مرکز فعالیت های سیاسی جاسوسان خارجی شده بود و بحران خطرناکی تمامیت ارضی ایران را تهدید میکرد. در آذربایجان و کردستان نغمه خودمختاری ساز شده بود. قوام السلطنه که تازه از مسکو بازگشته بود سیاست سازش و نزدیکی با روسها و فرقه دمکرات را با کمک مظفر فیروز پیش گرفت. وقتی هم پیشه وری در تهران مذاکراتش بجائی نرسید گفت: (ما میتوانیم با آقای قوام موافقت کنیم ولی با سازمان حکومت تهران نمیتوانیم کنار بیائیم. تهران باید این سازمان را براندازد.) پس از عزیمت نمایندگان فرقه دمکرات از تهران مظفر فیروز عازم تبریز شد و با کلیه درخواستهای پیشه وری موافقت کرد.

فعالیتهای مشکوک مظفر فیروز عده ای از رجال ایران را بر آن داشت که محرمانه با قوام السلطنه تماس بگیرند و او را از فعالیتهای مشکوک مظفر فیروز برحذر دارند. بدنبال آنهم قوام یکروز سردار فاخر حکمت ـ عبدالحسین نیکپور ـ دکتر معاون ـ مسعود ثابتی را به نخست وزیری احضار کرد و به آنها چنین گفت: (من باین نتیجه رسیده ام که باید در این مملکت حزب بزرگی تأسیس شود که در رأس آن شخصیت های مورد اعتماد قرار بگیرند زیرا حربه ای را که دیگران استفاده میکنند

چرا ما بنفع خودمان بکار نبریم).

حاضران فکر قوام را پسندیدند و گفتند بشرطی که افراد مشکوک در آن راه نیابند (منظور مظفر فیروز بود .) قوام که مقصود آنها را دریافت این شرط را پذیرفت و سپس اسامی زیر را برای این منظور اعلام داشت : دکتر علی امینی ـ غلامحسین فروهر ـ سلمان اسدی، منوچهر تیمورتاش ـ دکتر سیاح و تنی دیگر که جلسات اولیه در منزل مسعود ثابتی تشکیل شد .

مظفر فیروز از جریان آگاه شد ولی چون نمیتوانست در تصمیم قوام خللی وارد سازد کوشید آنرا زیر نفوذ خود درآورد .

مسعود ثابتی منزل نصرالدوله اعتمادی در خیابان صفی علیشاه را اجاره کرد و اثاثیه دفتر حزب را هم ناصرالدین میرزا ناصری خریداری نمود و نام حزب را هم (ایران نو) گذاردند و کمیته مرکزی حزب از افراد زیر تشکیل گردید :

سردار فاخر حکمت ـ دکتر معاون ـ مهندس خسرو هدایت ـ دکتر امینی ابوالحسن صادقی ـ سلمان اسدی ـ نیکپور ـ مسعود ثابتی ـ منوچهر تیمورتاش ـ ناصرالدین میرزا ناصری ـ غلامحسین فروهر ـ دکتر سیاح دکتر آشتیانی ـ حسین افشار قاسملو .

چند روز بعد قوام این عده را احضار کرد و گفت کدام بهتر است (من رهبرنهائی باشم یا رهبرنهانی) که پس از مذاکراتی گفته شد که بهتر است رئیس دولت رهبرنهانی باشد و از پشت پرده حزب را تقویت کند که قوام هم با خنده گفت (تصمیم خردمندانه ایست) .

چند روز بعد قوام وسیله تلفن سردار فاخر و دکتر معاون و مسعود ثابتی را خواست و گفت (من تصمیم شما را درباره حزب امشب اعلام میکنم و وسیله رادیو مردم را در جریان میگذارم و رهبری حزب را نیز خودم بر عهده میگیرم) . آنها گفتند مراتب را باطلاع اعضای کمیته مرکزی (حزب ایران نو) میرسانند .

شب هنگام قوام در رادیو چنین گفت : (برای اینکه در آینده تحت

برنامه معینی بتوانیم موفقیت های بیشتری بدست آوریم ونظر به اینکه اصول دمکراسی ایجاب میکندکه با تشکیلات اجتماعی وبرنامه مشخص دمکراتیک بسوی اصلاحات پیش برویم مصمم شدم که با پشتیبانی عناصر فعال وآزادیخواه حزبی بنام دمکرات ایران تشکیل بدهیم.)

اعلام این خبر برای همه اعضای کمیته مرکزی حزب ایران نوتکان دهنده بود وهمگی گفتند دیگر حزب دمکرات ایران چه صیغه ایست؟؟ یا مظفر فیروز رخنه کرده وبا این اسم خواسته بین حزب دمکرات ایران وفرقه دمکرات آذربایجان تشابه اسمی را بمیان آورد.

بلافاصله پس از تشکیل این حزب از طرف حزب توده وحزب ایران اعلامیه ای منتشر شد وائتلاف دو حزب را اعلام داشتند که دکتر کشاورز ونورالدین الموتی وایرج اسکندری از طرف حزب توده واللهیار صالح ومهندس فریور از طرف حزب ایران امضا کردند که همین امر منجر به کناره گیری عده ای از حزب ایران شد.

چند روز بعد اسامی اعضای کمیته مرکزی حزب دمکرات ایران از رادیو تهران چنین اعلام شد: سردار فاخر حکمت - محمدولی میرزا فرمانفرمائیان - مظفر فیروز - موسوی زاده - سیدهاشم وکیل، ابوالحسن حاج زاده - عمیدی نوری - محمود محمود - زین العابدین فروزش - حسن ارسنجانی - ابوالحسن صادقی ... ضمناً معاونت رهبری حزب بعهده مظفر فیروز واگذار شد.

روز پنجشنبه دهم تیرماه ۱۳۲۵ هیئت وزیران بدون حضور نخست وزیر تشکیل شد ووزراء دسته جمعی استعفای خود را امضاء کردند وقوام کابینه ائتلافی را روز بعد بشرح زیر معرفی کرد:

سپهبد احمدی وزیر جنگ - هژیر وزیر دارائی - اللهیار صالح وزیر دادگستری - دکتر اقبال وزیر پست وتلگراف - انوشیروان سپهبدی وزیر مشاور - امیر علائی وزیر کشاورزی - دکتر یزدی وزیر بهداری، دکتر کشاورز وزیر فرهنگ - ایرج اسکندری وزیر پیشه وهنر - مظفر فیروز با حفظ سمت معاونت نخست وزیر وزیر کار وتبلیغات شد.

قوام السلطنه علاوه بر نخست وزیری پست وزارت خارجه را هم بر عهده گرفت .

شرکت توده ایها در کابینه ائتلافی وفعالیتهای مظفر فیروز در راه نزدیکی ایران وشوروی، انگلیسها را بکلی ناراحت کرده بود که دست باقدامات زدند .

مقارن وقایع آذربایجان نشریات کشورهای عربی سروصدای زیادی برای نجات برادران عرب از دست ایرانیها براه انداختند . درعراق حزبی بنام استقلال تاسیس شدوازشورای امنیت سازمان ملل تقاضا کردکه درخوزستان رفراندم بکندتا معلوم شودکه اهالی تقاضای الحاق بعراق را دارند .بی بی سی ضمن اشاره بواقعه آذربایجان گفت هیئتی از شیوخ خوزستان بریاست شیخ احمدخزعل پسرشیخ خزعل واردبغداد شده ودرباره الحاق خوزستان به عراق با دولت مشغول مذاکره هستند .

هیچیک از این خبرها تغییری درروش کابینه قوام ندادومظفر فیروزتمام مساعی خودرا بکار میبردتا درانتخابات آینده کاندیداهای موردنظررا موفق سازد .برای انجام این مقصودبایدیک ائتلاف بزرگ ازحزب دمکرات ایران وحزب توده تشکیل میشد .نقشه این بودکه اکثرکرسیها بدست طرفداران سیاست شوروی بیفتد .مظفر میخواست در ائتلاف سایراحزاب ازقبیل دمکرات آذربایجان وکردستان و حزب ایران همباشند .

اولین قدم مظفرفیروزاین بودکه یک گردهمآئی با حضورقوام السلطنه ورضا روستا ودکترجودت نمایندگان شورای متحده تشکیل بدهدکه دراین جلسه قرارشدکه مسئله کارگری منحصربه شورای متحده باشد .

چندروزبعدهیئتی بریاست دکترجاویدازآذربایجان واردتهران شد وحزب توده برای اوضیافتی دادکه قوام هم شرکت کردوضمناً به خبرنگار رویترگفت (حزب دمکرات ایران با حزب توده ازلحاظ آزادیخواهی اختلافی ندارد) .

درهمین موقع که این اقدامات موجب نگرانی انگلیسها شده بود تلگراف رمزی از چهارمحال بختیاری به امضاء ابوالقاسم بختیاری بعنوان نخست وزیر رسید که خبر داده بود در اصفهان توطئه ای با شرکت کنسول انگلیس بنام (گلدو) و مشاور سفارت بنام (چارلز آلن ترات) علیه کابینه ائتلافی در شرف تکوین است و نام عده ای هم برده شد.

روز بعد مظفرفیروز معاون نخست وزیر و وزیر کار بطور ناگهانی عازم اصفهان شد. در فرودگاه بفرمانده پادگان اصفهان دستور داد که جهانشاه صمصام بختیاری فرماندار چهارمحال و برادرش امیر بهمن را دستگیر کرده در منزل فرمانده لشگر زندانی کنند. این عمل برای همه غیر مترقبه بود که ناگهان بدستور مظفرفیروز، مصباح فاطمی - شیروانی مدیر روزنامه میهن - برادران رشیدیان - مرتضی قلیخان بختیاری توقیف گردیدند.

بعداً اعلام شد که بازداشت شدگان در توطئه ای علیه دولت دست داشته و میخواستند در اصفهان یک میهمانی ترتیب داده افسران لشگر را به آن دعوت کنند و سپس از سه طرف بشهر اصفهان حمله کنند و پس از ویرانی ساختمان حزب توده و بدار آویختن سران آن حکومت خودمختار ضدکمونیستی در اصفهان اعلام کنند.

عده ای معتقد بودند که موضوع توطئه ساختگی بود و اختلاف ابوالقاسم بختیاری و جهانشاه خان صمصام که مشترکاً امور فرمانداری چهارمحال را برعهده داشتند موجب ارسال این گزارش شده بود. بهر حال اقدام تند مظفرفیروز که بدون مشاوره با نخست وزیر و وزرا صورت گرفته بود موجب شد که در هیئت دولت اختلاف نظر بوجود آید. دکتر اقبال و هژیر در مقابل وزرای توده ای قرار گرفته بعداً رزم آرا هم به آنها پیوست.

بدنبال این جریان بود که مظفرفیروز به شهربانی میرود و از سرهنگ حجازی فرمانده لشگر خوزستان که در آنجا بوده درباره توطئه بازجوئی میکند و بین آندو کشمکش میشود که حجازی به ستاد ارتش رفته

پنا هنده میشود .مظفرفیروزجریا ن را به‌قوا م‌میگویدوا وهم‌عصبا نی شده‌ا زرزم‌آ را میخوا هدکه‌حجا زی را تحویل بدهدولی رزم‌آ را میگوید ا فسرا رتش با یددرزندا ن ا رتش با شدولی قوا م‌نپذیرفته ،میخوا هد که‌حجا زی تحویل شهربا نی بشود .پس ا زا نجا م‌ا ینکا را فسرا ن ا رشد عکس ا لعمل‌نشا ن میدهندبنحویکه‌قوا م‌مجبورشده‌بوزارت جنگ بـــرود وا زا فسرا ن بمنا سبت توهینی که‌بسرهنگ حجا زی شده‌عذربخوا هد .

بدنبا ل ا ین جریا ن وا قعه‌فا رس ونهضت جنوب ا تفا ق میا فتد. مظفرفیروزبه‌قوا م‌فشا رمیآ وردکه‌ا ئتلاف بزرگ ا حزا ب صورگ گیـرد قوا م‌که‌مخا لف بودآ نرا به‌شورا یعا لی حزب محول سا خت .مظفرکه‌از شورا یعا لی‌حزب ا طمینا ن دا شت هنگا م‌تشکیل شورایعالی‌حزب عده‌ا ی ا زنما یندگا ن ا حزا ب موئتلفه‌را (شبستری ـ دکترجا وید ـ رضاروستا آ ردا شس ا وا نسیا ن ـ مهندس زیرک زا ده ـ مهندس حقشناس ،صدرقاضی) دروزا رت کا رنشا نده‌بودتا پس ا زا ینکه‌برنا مه‌ا ئتلاف بـه‌تصویـب شورا یعا لی حزب رسیدبرا ی ا مضا ی آ نها بیا وردودربا ررا که‌مخالف ا ینکا ربوددرمقا بل عمل ا نجا م‌شده‌بگذا رد .ولی درشورا یعا لـــی حزب ورق برگشت .مظفردرشورا یعا لی حزب گفت درا ئتـــلاف حـــزب دمکرا ت ۶۱ کرسی وا حزا ب دیگر ۵۹ کرسی خوا هنددا شت .

ا رسنجا نی وفروزش طرفدا رپیشنها دفیروزبودندولی‌مکی وچند تن دیگرمخا لف بودند .یکی دیگرا زمخا لفین گفت ما زیـــــربـا ر پیشنها دحضرت وا لاکه‌با نظرپروفسوربا رونیا ن رئیس بیما رستـــا ن شوروی تهیه‌شده‌نمیرویم .زیرا ا ومیخوا هدکشورمارابدامان‌کمونیـزم بیا ندا زد .بهمین جهت پیشنها دا ئتلاف ردشد .جریا ن به‌ا طـــلاع شاه رسیدکه‌قوا م‌را خوا ست وگفت "کا بینه‌ا ئتلافی منحل وکابینه‌جدیـدی تشکیل بدهد" .قوا م‌هم‌که‌ا زتحریکا ت مظفرفیروزخسته‌شده‌بوددرترمیم کا بینه‌وزرا ی حزب توده‌وحزب ا یرا ن را کنا رگذا شت . مظفرفیروز هم‌بعنوا ن سفیرا یرا ن درمسکوتعیین شد .عده‌ا ی هم‌معتقدبودنـــد نهضت جنوب وا ختلاف وزراء دربا ره‌آ نهم‌بترمیم‌کا بینه‌کمک کـــرد .

ولی فیروزا زرفتن به‌شوری تعلل میورزید.

*

یکی ازمطلعین درمجله‌خواندنیها چنین نوشت:

من ازقوام‌السلطنه‌شنیدم‌که‌لیست نمایندگان دوره‌پانزدهم را با مشورت شاه‌تنظیم‌کرده‌است. برای اثبات آن میگفت درلیستی که‌پس ازمطالعات فراوان تهیه‌شده‌وازنظرشاه‌گذرانیدم نام عمیدی نوری و زین العابدین فروزش درردیف کاندیداهای بابل بود. شاه‌قلم‌را برداشت وروی نام این دونفروهمچنین ارسنجانی خط کشیدوگفت انتخاب اینها بصلاح نیست. من دربرابرشاه‌ایستادگی فراوان کردم‌چون علاوه‌برصمیمیت آنها که‌درروزنامه‌هایشان میدیدم تعصب اجازه‌نمیدادکه‌آنها را ازخودبرنجانم. آنهم‌موقعی که‌اعلامیه حزب دمکرات درموردکاندیداتوری آنها صادرشده‌وبمحل رفته‌بودند. به‌شاه‌عرض‌کردم‌که‌چون دینی دربرابراین عده‌دارم‌متاسفانه نمیتوانم‌ازانتخاب محرومشان کنم. شاه‌گفت اگراینطوراست دیگر مشورت با من لزومی ندارد. خودتان هرتصمیمی اتخاذمیکنیداجرا کنید. من بفکرم‌رسیدکه‌نکنندربارازمخالفین حمایت کرده‌وباتحصن دردربارازطرف شاه‌تصمیمی‌اتخاذ گردد. ازاین نظرفوراً بشاه‌گفتم ازتوجهات اعلیحضرت سپاسگذارم‌ولی این پیه‌را به‌تنم‌مالیدم‌و قبول کردم‌که‌عباس اسکندری - عمیدی نوری - فروزش-ارسنجانی وچندتن دیگرازصمیمی ترین یاران من انتخاب نشوندچنانکه عمیدی نوری وفروزش انتخاب نشدندولی ارسنجانی واسکندری بر خلاف پیمانی که‌با شاه‌بسته‌بودم‌انتخاب شدند. البته موضوع‌اسکندری وارسنجانی با عمیدی نوری وفروزش جدا بودچون درعمل، دونفر اولی راصمیمی ترازدیگران میدانستم‌وحاضرشدم‌شاه‌را ازخودبرنجانم تاآن دونفرانتخاب گردندولی این بنفع شاه‌تمام‌شدچنانکه‌دیدیم اعتبارنامه‌ارسنجانی درمجلس ردشد.

وکلای این دوره میخواستندتقی زاده‌درمقابل سردارفاخرکه

ازطرف قوام کاندیدای ریاست شده بود موفق گردد و قوام از همانجا احساس کرد که مخالفینش در مجلس زیاد هستند.

هنگام افتتاح مجلس پانزدهم موسوی زاده بقوام گفته بود که نمایندگان حزب دمکرات که ۸۰ تن هستند در کلوب مرکزی حزب حضور یافته به کلام الله مجید قسم یاد کنند که در تمام دوره نمایندگی برهبر کل حزب و حکومت فعلی وفادار ند و تا سرحد امکان پشتیبانی و جانبداری خواهند نمود. وقتی قوام وارد جلسه شد بعلت مطالب تندی که دکتر بقائی گفت قوام جلسه را ترک کرد.

*

اعزاز نیک پی مینویسد: یکروز قوام السلطنه مرا خواست و شوارتسکف رئیس ژاندارمری را هم احضار کرده بود. بمن گفت با وبگو نمیخواستم مترجم اینجا باشد چون مسئله مهمی مطرح است و من مطالب را باید ترجمه میکردم. قوام گفت با وبگو همین الان با یک هواپیمای نظامی به تبریز برود و در آنجا منصورالملک استاندار را دستگیر و تحت اللحفظ به تهران با همان هواپیما میآورد. در ژاندارمری بماند تا دستورات لازم را بعداً بدهم. قبل از ترجمه گفتم قربان منصورالملک از طرف خود جنابعالی باین سمت برگزیده شده و با اینطرز توقیف وضع خیلی بغرنج خواهد شد و از نخست وزیر خواستم که درباره این تصمیم تند، بررسی و تجدید نظر شود. قوام گفت نمیدانید این شخص در آذربایجان چه میکند و دست بکارهای بی رویه ای زده است. با وچه مربوط است که برای مجلس چه اشخاصی باید کاندیدا شوند. چرا باید باکاندیداهای حزب دمکرات مخالفت کند. همچنین مخالفین خود را بعنوان همکاران پیشه وری بزندان بیاندازد. پادشاه و من و دولت زحمت کشیدیم تا آذربایجان از دست رفته به ایران بازگشت و حالا او دارد تمام زحمات را از بین میبرد و ممکن است با سوء سیاست منصورالملک باز هم آذربایجان از دست برود.

اجازه خواستم در اینکار مطالعه و بررسی زیادتر بشود و از شوارتسکف

هم‌خواستم‌که مطلب مهمی مطرح است که بعداً بشما اطلاع داده خواهدشد. ضمناً تقاضا کردم بعنوان وزیر پست وتلگراف به آذربایجان بروم ومنصوررا متوجه اوضاع واقدامات او بکنم‌که درروش خودتجدیدنظر کند. اینکارشدوطوفان برطرف گردید.

*

فرخ مینویسد: قوام السلطنه با تاسیس حزب دمکرات میخواست مدتها بحکومت ادامه دهد. دراواخرحکومتش مطبوعات با او درافتادند وصورتهائی با نام اشخاص منتشرساختندکه پروانه‌های جو- چوب، چای - برنج - قندوشکر- حریر بنام اشخاص صادرشده‌که هریک نیز مبلغی بحزب دمکرات کمک کرده‌اندووا سطه معاملات هم‌قنبرچهاردهی پیشکارقوام بوده‌است. همچنین اسامی گروهی‌ازنمایندگان ثروتمند را منتشرساخته‌بودندکه هریک ازآنها مبالغی ازپانصدهزارتا دو میلیون ریال نقدداده‌بودند. وقتی هم این عده‌وکیل شدندقوام همه‌آنها را خواست تا قسمنامه‌ای را امضاء کنندکه‌به (جناب اشرف) وفادارباشند. متن قسمنامه‌چنین بود:

(اینجانب بکلام‌الله مجیدوبخداوندمتعال وبشرافت خودسوگندیاد میکنم‌که درتمام‌مواردومواقع خصوصاً دردوره‌پانزدهم قانونگذاری نسبت بقانون اساسی پایدارووصادق ونسبت برهبرکل حزب دمکرات ایران وفاداروصمیمی وپشتیبان باشم. درسیاست خارجه‌با هرگونه اعمال نفوذ بیگانگان که‌مخالف استقلال مملکت وباعث تضییع حقوق ملت ایران باشدمقاومت ومبارزه‌کرده‌ومرگ را برمتابعت ازامیال بیگانه‌ترجیح داده‌ودرسیاست داخلی خودرا خدمتگذار ملت دانسته‌وپیوسته‌برای رفاه‌وسعادت جامعه‌ایرانی کوشش وبذل وجهدنمایم.)

قوام‌شخصاً ازانتخاب شدگان امضاء میگرفت و۷۴ نفرازمنتخبین آنرا امضاء کردند.

درجلسه‌سوگندمهندس خسروهدایت پیشنهادکردکه‌بهتراست در

جلسه فراکسیون راجع به اعتبارنامه‌ها تصمیم گرفته شود. دکتر بقائی گفت من از مال دنیا هیچ ندارم ولی در بین نمایندگان حزب دمکرات افرادی هستند که افکار عمومی آنها را کثیف ساخته است. حزب اگر به حقانیت خود اعتقاد دارد بایستی از همین جا آنها را طرد کند. من رسماً میگویم که اگر آنها طرد نشوند من از وکالت استعفا خواهم کرد.
حائری زاده هم گفت مسئله رد یا قبول اعتبارنامه یک عقیده شخصی است. من عقیده و ایمانم را بحزبی که دست بکار خلاف میزند نخواهم فروخت. من بکسی که اعتقاد نداشته باشم رأی نخواهم داد.
قوام خیلی ناراحت شد و گفت (شما ها دارید تحریک میکنید).
در جلسه بعد باز هم پس از مذاکراتی قوام خطاب به حائری زاده گفت (برو از حزب بیرون، از این لحظه از حزب اخراجی) باین هم اکتفا نکرد و دستور داد این مطلب را در رادیو بگویند.
در همان ایام خشنودنامی بشهرداری تهران رفت و زیر گوش مشایخی که مورد علاقه خاص قوام بود زد. او را گرفتند و بزندان انداختند و با گذشت مشایخی آزاد شد. او را به هیئت رئیسه مجلس آوردند چنین گفت: وقتی حزب دمکرات تشکیل شد من با جمعیت رفیقان بآن پیوستیم واسطه مظفر فیروز بود. من پولهائی خرج کردم قرار شده بود بمن بدهد. مرا نزد مشایخی شهردار بردند. افراد سرشناسی از حزب بمن گفتند باید تکلیف محمد مسعود مدیر مرداد مروز و علی اقبال روشن شود. میگفتند باید به مکی و عبدالقدیر آزاد گوشمالی داد. میگفتند باید میراشرافی را از بین برد. باید علیه مدیر صدای وطن اعلامیه منتشر کرد. حتی میگفتند آرامش را که روابطش با حزب بد شده باید از بین برد. مرا نزد مشایخی بردند که پولها پرداخت شود. من جریان را به آرامش خبر دادم و اختلافات پیش آمد و منجر به آن واقعه شد. (مشایخی بعداً گفته‌های علی اکبر خشنود را تکذیب کرد و گفت او مرد دائم الخمری بود).

*

قوام السلطنه برای تامین مخارج حزب بفکر دادن جواز افتاد

تا از این راه مبلغی بحزب کمک شود .که حدود ۴۴میلیون ریال ازراه فروش جوا زبرنج وجووچا ی بدست آوردوهمچنین مبالغی ازکاندیداهای ثروتمندحزب برا ی شرکت درا نتخا با ت گرفته شدکه حدوددو میلیون ودویست هزا رریا ل بمخا رج علنی حزب ا ختصا ص دا ده شدوچها رمیلیون وهشتصدهزا رریا ل آ ن تا آخرین روزبا قی ما نده بودکه ا زحساب بانک شا هی حزب بحسا ب شیروخورشیدسرخ دردولت حکیمی منتقل شد . در حدودبیست ویک میلیون ریا ل بمصرف سا زما نها ی کسب خبرومخارج متفرقه حزب رسیده بود .

*　　*　　*

مجلس پانزدهم
و
ردقرارداد نفت شمال

با انجام انتخابات دوره پانزدهم عده زیادی از دوستان ونزدیکان قوام باین مجلس راه یافتند واحتمال این بود که هرچه قوام بخواهد دراین مجلس تصویب شود.

درمهرماه سال ۱۳۲۶ مجلس افتتاح گردید. پس از آمادگی مجلس قوام مطابق تشریفات پارلمان از سمت خود استعفا کرد وبار دیگر مامور تشکیل کابینه شد. در ۲۹ مهرماه ۲۶ ضمن گزارش مبسوطی که درباره مسافرت به مسکو وحوادث آذربایجان وکردستان وتنظیم موافقتنامه نفت داد از مجلس تقاضا کرد که هرچه زودتر لایحه نفت تصویب گردد.

روزنامه ها درهمانوقت جسته وگریخته مینوشتند قوام با واگذاری نفت بروسها موافق نیست وحتی گفته شد که درجلسه سری مجلس گفته است که بخاطر حل مسئله آذربایجان وتخلیه ایران از ارتش سرخ موافقت نامه نفت ایران وشوروی را پذیرفته است. همچنین قوام پس از اخذ رأی اعتماد از مجلس گفت این رأی بخاطر برنامه های اصلاحی دولت میباشد ونباید آنرا بمنزله تصویب اقدام من در انعقاد موافقتنامه

نفت باشوروی تلقی کرد .من گزارش خودرا درباره نفت بمجلس میدهم واتخاذ تصمیم دراین موردبا مجلس است .دولت ایران انتظارندارد درصورتیکه مجلس لایحه را نفت را تصویب نکنددولت شوری رویه دوستانه ای راکه همواره نسبت بما داشته تغییردهد .

سرانجام قوام موافقت نامه نفت شمال با شورویها را بمجلس برد وظاهراً اصرار زیادی درتصویب آن داشت ولی مجلس ساخته وپرداخته قوام زیربار آن نرفت .

جالب اینکه پیشنهاد (کأن لَمْ یکُن)شدن موافقت نامه نفت ایران وشوروی ازطرف دکترشفق داده شدکه درتمام مذاکرات مسکو دوشادوش قوام السلطنه شرکت داشت واوکسی نبودکه بیگدار به آب بزند .درحقیقت بایک بازی ماهرانه موافقت نامه نفتی ایران و شوروی ردشد .دراین جلسه قوام درباره تصویب موافقتنامه پافشاری زیادی بخرج داد ولی ظاهراً مجلس زیربار نرفت ومتن ماده واحده با اصلاحاتی که درآن بعمل آمد باین شرح تصویب شد :

متن ماده واحده قانونی کان لم یکن شدن نفت شمال

ماده واحده ـ نظرباینکه آقای نخست وزیرباحسن نیت از قانون آذرماه ۱۳۲۳ استنباط درستی نکرده اندومجلس ایران استنباط فوق الذکررا مطابق مفهوم واقعی قانون فوق الذکر تشخیص نمیدهد ،موافقت نامه نفت ایران وشوروی "کان لم یکن" فرض میشود .

ب ـ بایددولت ایران درظرف ۵ سال درنواحی شمال کشور تفحص کامل کندومناطق نفت خیزرا معلوم نمایدتامجلس طریقه استفاده ازاین ثروت ملی را وسیله قانون معین کند .

ج ـ امتیازنفت به بیگانگان وایجادهرشرکتی که خارجیها در آن سهیم باشندممنوع است .

د ـ درصورتیکه وجودنفت بمقدارقابل استفاده مسلم گردد دولت میتواندبابفروش محصول آن بااتحادجماهیرشوروی

وارد مذاکره شود و نتیجه را با طلاع مجلس برسانند.

هـ ـ دولت موظف است درباره امتیازهای موجود بخصوص شرکت نفت جنوب برای احقاق حق ایران اقدامات لازم را بعمل آورده و مجلس را از نتیجه مذاکرات مطلع کند.

*

در این ماده واحده (ادعای غبن ایران در نفت جنوب) هم ذکر شده بود همچنین به (استقرار حاکمیت ایران بر بحرین) نیز اشاره شده بود و دکتر ارسنجانی که آنوقت هنوز اعتبارنامه اش رد نشده بود و در جلسات مجلس شرکت میکرد، پیشنهاد کرده بود که قرارداد نفت جنوب هم لغو شود و همچنین پس از استقرار حاکمیت ایران بر بحرین امتیاز شرکت نفت آمریکائی هم در آنجا ملغی گردد که این دو پیشنهاد مورد تصویب قرار نگرفت.

محمدعلی مسعودی که نماینده مجلس در آن ایام بود میگفت یک روز قوام مرا خواست و گفت محرمانه میگویم که باید باین قرارداد نفت رأی مخالف داده شود. شما بطوریکه مطلب در زنکند بهریک از وکلا که مورد اعتماد هستند مطلب را بگوئید.

به چندتن دیگر از نمایندگان مجلس هم این مطلب را گفته بود بنحویکه همه از نظر قوام آگاه بودند. روزیکه قوام برای دفاع از لایحه نفت به مجلس آمده بود در اطاق سردار فاخر حکمت از من پرسید که آیا همه وکلا در جریان قرار گرفته اند؟ گفتم بهمه گفته شده است غیر از چند نفر که یکی از آنها دکتر طباطبائی میباشد. بلافاصله وسیله اکبرخان پیشخدمت مخصوص خود دکتر طباطبائی را خواست و با او هم گفت که رأی مخالف بدهد. در نتیجه با وجود دفاع سخت قوام از لایحه، مجلسی که اکثر نمایندگان آن با قوام رابطه نزدیک داشتند همه غیر از عباس اسکندری به لایحه نفت (قوام ـ سادچیکف) رأی مخالف دادند و این نشان میدهد که قوام چه مرد وطن پرست و مصلحت اندیشی بود که با این مانور ماهرانه از دادن نفت شمال به شورویها خودداری کرد.

اسمعیل پوروالی درمجله روزگار نو مینویسد:

نقشه‌ای که قوام برای طرح مسئله نفت شمال در مجلس پانزدهم درنظر گرفته بود این بود که عصر ۲۸ مهر ماه ۱۳۲۶ در مجلس شرکت کند و پس از اینکه در اطراف جریانات دوره فترت گزارشی به مجلس میدهد بگوید چه مقتضیاتی ایجاب میکرد که در ۱۵ فروردین ۲۵ موافقت نامه‌ای با سادچیکف درزمینه تخلیه ایران از ارتش سرخ وطرح شرکت مختلط نفت ایران وشوروی امضاء کند. آنگاه عده‌ای از نمایندگان حزب دمکرات بسرپرستی دکتر شفق طرحی بقید دوفوریت تقدیم کنند که در بندهای اول ودوم آن موافقت نامه قوام وسادچیکف درزمینه نفت شمال (کمان لم‌یکن) ولی درعین حال به شوروی وعده بدهد که هر وقت دولت ایران قادر باستخراج نفت شد برای شوروی درفروش نفت اولویت قائل گردد و در بندهای سوم وچهارم برروی مسئله نفت جنوب ومسئله بحرین انگشت بگذارد که نشان داده شود دولت ومجلس به سیاست شمال وجنوب بیک چشم نگاه میکنند. درجلسه محرمانه‌ای که آنروز تشکیل شد، حسن ارسنجانی که جزو وکلای حزب دمکرات بود پیشنهاد کرد چون رضا شاه دیکتاتور بود وچرچیل هم این امر را تائید کرد، لذا تجدید قرارداد نفت جنوب فاقد اعتبار بوده وملغی است. درباره بحرین نیز این نکته گنجانیده شود که با استقرار حاکمیت ایران بر بحرین امتیازات شرکتهای نفت آمریکائی درآنجا نیز جنبه قانونی ندارد. هردو پیشنهاد رد شد و مقرر گردید در جلسه علنی فقط ماده واحده بهمان صورتی که تنظیم شده بود تصویب گردد. با اینکه صد وکیل در مجلس بودند قوام بجلسه نیامد و جلسه تعطیل گردید. معلوم شد، جرج آلن سفیر آمریکا که بترکیه رفته بود ساعت چهار ونیم بعداز ظهر همان روز مراجعت کرده و از نخست وزیر وقت ملاقات فوری خواسته که این دیدار را ساعت پنج ونیم بعداز ظهر تا پاسی از شب ادامه داشت ومتعاقب آن قوام تصمیم گرفت بمجلس نرود و جلسه مجلس ۲۴ ساعت بتأخیر بیفتد تا طرح فراکسیون حزب دمکرات را با نظریات

سفیرآمریکا تطبیق بدهد.

جرج آلن قبلاً گفته بودکه (ایرانیان صاحب خانه خودومختار درامورکشورخودمیباشندوآزادی کامل دررد وقبول قراردادقوام‌السادچیکف دارندولی اگرتصمیم به ردآن بگیرندوشورویها درصدد تهدیدوارعاب ایران برآیندآمریکا بایران کمک ومساعت خواهد کرد.) ایرانیها آزادی کامل داشتندکه دست ردبسینه شورویهابزنند ولی این آزادی کامل نبایدوضع آمریکائیها را درمجمع الجزایر بحرین به مخاطره اندازدونگرانی خاطربرای شرکتهای نفتی آمریکا بوجودبیاورد.

آنشب ارسنجانی تصمیمی گرفت که ۱۳ روزبعدبرداعتبارنامه اش انجامید. تصمیم این بودکه نگذاردجریانات پشت پرده مجلس پنهانی بماندوفکرمیکرداگرروزنامه ای مطالب را منعکس کندوکلانخواهند توانست یک شبه رنگ عوض کرده توافقی راکه درموردا ستیفای حقوق ملی درنفت جنوب واستردادبحرین بعمل آمده بهم بزنند. با اینکه عزم جزم کرده اندکه هرچه شورویها رشته اندپنبه کنند، درسربزنگاه بترسندازاینکه پاروی دم انگلیسها وآمریکائیها بگذارند. دیدار قوام وجرج آلن اورانگران کرده بودونمیخواست کاری برای فشار آمریکائیها انجام ندهد. ساعت ۹ شب با من قرارگذاشت با هم در ساختمان حزب دمکرات دیدارکردیم. آنشب درساختمان حزب گزارشی تهیه کردم که فردا صبح درسرمقاله ایران ما قرارگرفت ومثل توپ ترکید. هرمقدارخواستم وانمودکنم که این اطلاعات را من ازمنابع مختلف بدست آورده ام هیچکس باورنکردزیرا برهمه آشکاربودکه ارسنجانی شهرت اولیه اش را ازروزنامه های نبردوایران ما داشت و اسم (داریا) که بعداً اسم روزنامه اش شداسم بی معنائی بودکه مابرای او انتخاب کرده بودیم وقبل ازاینکه ازدانشکده حقوق تهران درجه دکترا بگیردنام (دکتردا ریا) سرزبانهاافتاده بود.

بهرحال نمایشی که قراربودروز ۲۸ مهرروی صحنه بیایدکه هم

دست ردبسینه روسها زده وهمگریبان انگلیسها را بچسبددرروز ۲۹مهر دراثرتوصیه های جرج آلن بدینصورت بروی صحنه آمدکه ایران عذر شورویها را بخواهدولی مزاحمتی برای انگلیسها وآمریکائیها فراهم نکند .نه فقط دورقضیه بحرین را خط بکشدبلکه مسئله نفت جنوب را بصورتی مطرح کندکه جنبه رفع تکلیف داشته باشد .همان وکلائی که روزگذشته عقیده داشتندکه بایدنشان بدهیم برای ماشمال وجنوب فرقی ندارد ،حال که شنیده اندآمریکائیها سفت وسخت پشت سرشان ایستاده اند دیگرچنان تدبیری را ضروری نمیدیدند .بخصوص که عامل افکارعمومی درآنروزها کمتربحساب میآمدوارسنجانی اشتباه کرده بودکه خیال میکردهمان حال وهوائی که برمجلس چهاردهم حکومت میکردبرمجلس پانزدهم نیزحاکم بود .

مسلماً یکی ازوکلائی که بماده واحده رأی ندادارسنجانی بودو تحریف وتغییرماده واحده را نقض غرض میدانست ونسبت بآن معترض بود .

سادچیکف بدولت ایران خاطرنشان ساخت (دولت ایران بطور عهدشکنانه تعهداتی راکه بعهده گرفته بودنقض کرد .دولت شوروی این موضوع راکه تصمیم مجلس درباره کأن لم یکن شمردن مقاوله نامه تأسیس شرکت نفت ایران وشوری باوجودحفظ امتیازنفت انگلیسها درجنوب ایران تبعیض خشنی نسبت به شوروی میباشدنمیتواندنادیده انگارد .دولت شوروی برضداعمال خصمانه یادشده که بامناسبات عادی دوکشورقابل گنجایش نیست شدیداً اعتراض میکندومسئولیت عواقب آنرا بعهده دولت ایران میگذارد .

درفروردین ۲۵متعاقب امضای موافقت نامه ،قوام درضیافتی که به افتخارسادچیکف داده بودبا ظرافتی هرچه تمامترگفت (ازدولت شوروی بایدهمه چیزخواست وهیچ نداد) .سادچیکف که آنموقع این حرف را یکنوع تعارف تلقی میکرد ،جام خودرا بسلامی قوام بلندکردو نوشید .درحالیکه یکسال ونیم صبروحوصله ضرورت داشت تااوبفهمدکه چطوربایدازدولت شوروی همه چیزخواست وهیچ نداد .

* * *

دولت قوام درسراشیبی سقوط

پس از حل مسئله آذربایجان وردمقاوله نفت ایران وشوروی در محافل سیاسی گفته میشدکه دیگرکار قوام السلطنه پایان یافته وباید دولت دیگری زمام امور را بدست بگیرد. قبل از هرچیزدرصف دولت وزرا بدودسته تقسیم شده بودند. وزرای شاه که رهبری آنها با سپهبد امیراحمدی بودووزرای وابسته به قوام که مستقیماً ازخودجناب اشرف دستور میگرفتند.

درروز ۲۴ خرداد ۱۳۲۶ طی اطلاعیه ناگهانی قوام السلطنه، پس از شش سال حکومت نظامی درتهران ملغی گردید. اعلامیه مزبوربیش ازهمه روزنامه نگاران را خوشحال کردوحملات تندی را به قوام السلطنه شروع کردند. ازآنجمله روزنامه های مردامروز ـ داد ـ آتش واقدام بودند. درهمین ایام بودکه محمدمسعودیک سندرسمی منتشرساخت که هرکس قوام را بکشدخانه شخصی اوبقاتل وورثه اوداده خواهدشد. قوام ازمطالب مطبوعات بشدت ناراحت گردیدبخصوص مطالب وکاریکاتورهای روزنامه های مردامروزوآتش موجب گردیدکه باردیگر متوسل بحکومت نظامی گردد. موسوی زاده وزیردادگستری را میخواهدومیگوید:

روزنامه‌ها خیلی تند میروند باید بار دیگر حکومت نظامی را برقرار کرد و از او میخواهد که متن لایحه را به هیئت دولت بیاورد. پس از تشکیل هیئت دولت، قوام چند روزنامه را نشان داد و گفت اینها مرا رئیس دزدان معرفی کرده و با چاپ صورقبیحه حیثیت نخست وزیر و مقامات مملکتی را نزد خارجیها میبرند و باید جلوی آن گرفته شود.

همایون جاه کفیل وزارت امور خارجه درباره مذاکرات این جلسه چنین مینویسد:

پس از قرائت لایحه اعلام حکومت نظامی توسط موسوی زاده قبل از همه سپهبد امیر احمدی وزیر جنگ و بعد از او منصور عدل و دنبال او هژیر. وزیر دارائی - علی اصغر حکمت وزیر مشاور - احمد حسین عدل وزیر کشاورزی - صادقی وزیر اقتصاد ملی - فروهر وزیر راه - سپهبد آق اولی وزیر کشور - سید علی نصر وزیر پست و تلگراف - سلمان اسدی وزیر کار و تبلیغات، دکتر اقبال وزیر بهداری و من که در غیاب سپهبدی کفیل وزارت خارجه بودم طرح را امضاء کردیم و نفر آخر شخص قوام بود که با امضای نخست وزیر کار تمام شد. ناگهان سپهبد امیر احمدی گفت این تصویب نامه قبول نیست اجازه بدهید بعرض اعلیحضرت همایونی برسد و درصورتیکه تصویب فرمودند اجازه اجرای آن داده شود. قوام گفت بعرض رسیده است. سپهبد امیر احمدی گفت باید منهم بعرض برسانم. قوام با خونسردی گفت بعرض رسیده و گزارش هیئت دولت هم بعرض خواهد رسید. سپهبد امیر احمدی گفت باور نمیکنم بعرض رسیده باشد و چون در برابر اعلیحضرت مسئول هستم امضای خود را پس میگیرم و با عصبانیت طرح را از جلوی قوام برداشت و امضای خود را از جا کند. قوام گفت پس باید امضای دیگری هم بکنید. سپهبد گفت آن چیست؟ قوام گفت آقای صاحبمنصب آن امضا (استعفاء) میباشد که باید از عضویت کابینه من کنار بروید. وزیر جنگ گفت من بشما استعفا نمیدهم چون نظامی هستم حضور اعلیحضرت شرفیاب میشوم و پس از اینکه جریان را بعرض رسانیدم آنوقت درصورت تمایل یا اوامر ملوکانه استعفا را تقدیم خواهم داشت.

قوام خیلی عصبانی شده بود و گفت بلندشو برو من شریک این قلدریها نمیشوم و سپس با عصبانیت از جلسه هیئت دولت خارج شد. سپهبد امیراحمدی یکسر حضور شاه شرفیاب شد ولی آنطوریکه تحقیق نمودم شاه استعفای او را صلاح ندانست و گفت بهترین راه مبارزه با قوام است و چون رئیس الوزراء طبق قانون اساسی حق ندارد وزراء را معزول کند لذا مشغول کار خود باش و در جلسات هیئت دولت شرکت نکن. سپهبد امیراحمدی روز بعد طبق دستور شاه در دفتر وزارت جنگ حاضر شد و اولین کسی که بدیدار او رفت میرا شرافی مدیر روزنامه آتش بود که مطالب روزنامه اش در هیئت دولت مطرح شده بود.

قوام وقتی از جریان مطلع شد پیغام فرستاد اگر فوراً عمارت وزارت جنگ را ترک نگوید دستور خواهم داد او را بیرون کنند. سپهبد امیراحمدی برای بار دوم حضور شاه شرفیاب شد و با استدعای فراوان، شاه استعفای او را پذیرفت و بدنبال او سپهبد آق اولی وزیر کشور که فقط ۲۵ روز عضو کابینه شده بود استعفای خود را تقدیم داشت. و با اینطرز حکومت نظامی بار دیگر در تهران مستقر گردید.

*

این جریان موجب گردید که دودستگی در هیئت دولت روز بروز زیادتر گردد. شاه هم دنبال فرصت بود تا کابینه دیگری را بجای قوام انتخاب کند. زیرا قوام در مقابل شاه ایستادگی میکرد. پس از رد موافقت نامه نفت شوروی در مجلس حملات روزنامه ها و رادیوهای مخالف دولت خیلی شدت یافت. در داخل مجلس هم وکلای حزب دمکرات بتدریج روش انفرادی در پیش گرفته تا اینکه ناگهان نه نفر از وزرای قوام دسته جمعی استعفای خود را حضور اعلیحضرت تقدیم و طی نامه ای به آقای قوام السلطنه چنین نوشتند:

بتاریخ ۱۳۲۶/۹/۱۴ جناب اشرف آقای نخست وزیر

مرقومه مورخ ۱۳ آذر شماره ۱۹۴۷/۲ زیارت و موجب کمال تأسف گردید. زیرا اینجانبان همواره کمال میل را

داشتیم که دوره خدمتگذاری خودرا با کمال صمیمیت بریاست جناب اشرف تا آخرین موقع امکان ادامه داده باشیم تا چه رسد باینکه در این باب وارد مکاتبه و مشاجره شویم. متاسفانه کشف حقیقت ایجاب مینماید که درجواب مرقومه عالی عرض شود اولا" تقدیم استعفانامه به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بعد از آن بود که جناب آقای جم وجناب آقای حکمت شرفیاب شده و نظریات اینجانبان را در عدم امکان کار و تصمیم بر استعفا قبلا" باطلاع جناب اشرف رسانیدند و بعد از آنکه قبول نفرمودید بالضروره استعفانامه خودرا به پیشگاه مبارک همایونی تقدیم نمودیم بعلاوه قانونا" هم الزامی برای وزراء دیده نمیشود که تشریفات تقدیم استعفا حتما" بوسیله نخست وزیر انجام یابد خاصه که در این مورد طریق دیگری هم وجود نداشته ثانیا" اینکه مرقوم فرموده اند که بیانیه صادره از آن مقام محترم قبلا" در هیئت وزراء قرائت شده بدیهی است بیاناتی که بنا بود در مجلس ایراد بفرمائید با طلاع هیئت وزراء رسیده بود ولی مسلم است که ما بین آنچه انتشار یافت با متن بیانیه که روز شنبه ۷ آذر با طلاع هیئت وزیران رسید اختلافات فاحشی وجود داشت که موجب تعییرات سوء و مزید تشنجات موجوده در کشور گردید. ثالثا" راجع بحضور در جلسه روز چهارشنبه ۱۱ آذر که بعد از انتشار بیانیه تشکیل یافت به اطمینان اینکه هیچگونه تغییری در متن اولیه داده نشده اطلاعی از متن جدید برای ما حاصل نشده ضرورت مطالعه آن هنوز پیش نیامده بود بنابراین آنچه که در عریضه استعفانامه خودمان ذکر شده بود بدون تردید صحیح و منطبق با حقیقت است.

محمود جم ـ نوری اسفندیاری ـ جواد بوشهری ـ احمد حسین عدل ـ علی اصغر حکمت ـ دکتر اقبال ـ دکتر سجادی ـ فروهر ـ عبدالحسین هژیر.

قوام السلطنه که خیال نمیکرد با این سهولت دولت او متزلزل شود وقتی توجه یافت که مجلس قیافه مساعدی ندارد یکبار در جلسه علنی مجلس گفت: نمایندگان مجلس در حزب قسم یاد کرده اند که وفادار باشند و خیال نمیکنند که آنها از قسم خود عدول کنند ولی یکی از نمایندگان قسم خورده گفت (اگر ما قسم خوردیم و چیزی هم امضا کردیم موقعی بوده که وکیل مجلس نبوده ایم ولی اکنون نماینده مجلس هستیم و وظایفی بر عهده داریم و نمیتوانیم برخلاف وظیفه خود قدم بردارید. ما باید وطن را از خطر برهانیم. نجات وطن بر همه چیز حتی قسمی که در خارج از مجلس خورده ایم مقدم است).

وکلای مجلس که گروهی با نزدیکی به شاه در صف مخالف قوام قرار گرفته بودند او را در فشار قرار داده بودند که طبق اساسنامه حزب باید کنگره تشکیل و هیئت اجرائیه جدید را انتخاب کند. قوام که فکر میکرد اگر کنگره تشکیل شود احتمال دارد هیئت اجرائی از مخالفین او انتخاب گردند با تشکیل کنگره مخالفت میکرد فقط بدعوت شورایعالی حزب میپرداخت که همان کمیته اجرائی قبلی بودند که فقط آشتیانی زاده را بجای حائری زاده تعیین کرده بود. مخالفین قوام بنام اینکه مواد اساسنامه زیر پا گذاشته شده عده قابل توجهی از اعضای حزب را دعوت کرده و یک کمیته اجرائی موقت انتخاب کردند که عبارت بودند از سردار رفاخر حکمت - مهندس رضوی - مهندس خسرو هدایت، دکتر بقائی - دکتر راجی - دکتر طباطبائی - محمدعلی مسعودی.

از طرف کمیته اجرائی موقت دکتر مظفر بقائی و مهندس خسرو هدایت نزد قوام رفته و با او گفتند ما شما را برهبری حزب قبول داریم ولی کمیته ای را که شورایعالی حزب انتخاب کرده است قبول نداریم. قوام گفت کمیته همانست که بود و شما ها غیرقانونی هستید. با اینطرز دیگر دسته بندی در حزب دمکرات خیلی مشخص گردید. در داخل مجلس در حقیقت حزب دمکرات دو فراکسیون داشت یکی طرفداران قوام السلطنه بریاست ملک الشعراء بهار و دیگری مخالفین او و طرافداران شاه

بریاست سردار فاخر حکمت که فراکسیون دوم در تاریخ ۱۴ آذرماه ۱۳۲۶ چنین تصمیم گرفت : (جلسه فراکسیون دمکرات در تاریخ صبح شنبه ۱۴ آذرماه تشکیل گردید و پس از مطالعه و بررسی اوضاع فعلی ولزوم خاتمه دادن به بحران چنین تصمیم گرفته شد که از این تاریخ پشتیبانی فراکسیون از دولت وادامه اعتماد بجناب اشرف آقای احمدقوام دیگر میسر نخواهد بود. دبیر فراکسیون ـ احمد رضوی).

قوام که کرارا "سرد و گرم روزگار را چشیده بود بیدی نبود که از این بادها بلرزد. بهمین جهت با کمال بی اعتنائی با قدامات فراکسیون مخالف خود بکار را ادامه داد و آنقدر بخود مطمئن بود که در جلسه ۱۸ آذر ۱۳۲۶ از مجلس تقاضای رأی اعتماد نمود. از ۱۱۲ نفر عده حاضر در مجلس فقط ۴۶ نفر با و رأی دادند که حداقل باید ۵۷ رأی موافق میداشت. قوام هنگام ترک جلسه بدوستان نزدیک خود میگفت (باور کردنی نبود) و میخواست قسمنامه گروهی از کسانی را که در حزب دمکرات در وفاداری با او امضاء کرده اند و اکنون با و رأی مخالف داده اند منتشر سازد که دوستان نزدیکش او را از اینکار باز داشتند. و با اینطرز کابینه قوام پس از ۶۸۵ روز کار در روز ۱۳۲۶/۹/۱۸ سقوط کرد و بار دیگر قوام السلطنه بکنج خانه پناه برد.

*

مسعود انصاری مینویسد : روزهای آخر زمامداری قوام السلطنه غمناک بود. بیاد دارم هر روز در وزارت خارجه اقلا "ده نفر سر میز ناهار او می نشستند. همه از وزراء و وکلا بودند. ولی روزهای آخر گاهی میشد که هیچکس نمی آمد و من تنها با او در خانه شهاب خسروانی نهار میخوردیم.

در تلگراف و نامه های رسمی قوام السلطنه تبختر زیادی دیده میشد ولی در نامه های خصوصی که اکثرا "بخط زیبای او نوشته میشد که همان خط فرمان مشروطیت است لطف و محبت فراوان ابراز میکرد و نامه هایش با (دوست عزیزم) شروع میشد که من چند فقره از آنرا جزو اسناد خود حفظ کرده ام.

بازیهای سیاسی علیه قوام السلطنه

طول مدت نخست وزیری قوام السلطنه موجب شده بود که مخالفین زیادی پیدا کند و بازیهای سیاسی علیه او شدت یابد.

والاحضرت اشرف مینویسد: قوام سیاستمداری بود با جذبهٔ رهبری فوق العاده، او نسل اندر نسل اشرافی و بی اندازه سختگیر بود. اجازه نمیداد که در اطاقش صندلی غیر از خود برای دیگری بگذارند. تا هیچکس حتی وزرای کابینه اش نتوانند در حضور او بنشینند. اجازه نمیداد نمایندگان مجلس با او مستقیماً صحبت کنند و اصرار داشت که هر نظری دارند بمنشی او بگویند تا منشی مطالب را بعرض حضرت اشرف برساند. اگر کسی از این قاعده صرفنظر میکرد و مستقیماً با او مذاکره مینمود بطرف منشی خود رو کرده میگفت (این آقا چه میگویند؟).

با وجود بعضی حالات متکبرانه یک قدرت سیاسی بود که راحت میشد با وی کنار آمد و روی او حساب کرد. هنوز حزب دمکرات شکل نگرفته بود که وزرای توده ای را کنار گذاشت. وقتی در صدمین روز تاسیس حزب اعضا در خیابانها تظاهرات میکردند بعضی از دوستان برادرم با وهشدار میدادند که اگر محبوبیت قوام کنترل نشود ممکن است مشکلاتی برای رژیم سلطنت بوجود بیاید. نخستین بار که برادرم از سیاست قوام ناراحت شد درباره مسئله آذربایجان بود که برادرم میگفت از دست دادن آذربایجان مثل از دست دادن یکدست میباشد و میکوشد تا آذربایجان به ایران بازگردد. وقتی قوام تصمیم گرفت به روسیه برود و با استالین ملاقات کند شاه تصمیم گرفت که خود اقدام کند. من از طریق بیمارستان شوروی در تهران و از طریق صلیب سرخ روسی اقدام کردم تا ترتیب دعوتی داده شد که بروسیه بروم. همراه سرلشگر شفائی به شوروی رفتم و موفق بدیدار استالین شدم. در بین راه آینه بدست گرفته خود را نگاه کنم آینه افتاد و شکست چون خرافاتی هستم آنرا بفال بد گرفته نگرانیم از ملاقات استالین بیشتر شد.

همراه با مترجم روسی از میان زرق و برق کاخ کرملین بدیدار

استالین نائل شدم. انتظار دیدار شخصی را با هیکلی بزرگ وهیبت انگیز داشتم اما در مقابل خود مرد کوتاه قد گوشتالوئی را دیدم با شانه های پهن وسبیلی کلفت که خیلی آرام و ملایم بنظر میرسید. ممکن بود او را با یک درشکه چی ودربان اشتباه کرد. اما چشمانش نافذ و سیاه وترسناک بود. وقتی دست مرا فشرد مرا بطرف مبل هدایت کرد که بنشینم. قرار بود ده دقیقه ملاقات طول بکشد. گفتم لنین منافع تزارها را در ایران لغو کرد وتقاضا کردم که روسیه پشتیبانی خود را از جمهوری آذربایجان خاتمه بدهد. استالین گفت ایران بدوستان دیگر جز شوروی احتیاج ندارد. اختلافات ما باید دوستانه حل شود نه از طریق سازمانها یا نیروهای خارجی وایران نباید با تکاء آمریکا با شوروی مخالفت کند.

بنظر من او یک روشنفکر کمونیست نبود بلکه فردی واقع بین ومرد عمل بود که بشیوه امپراطوران روسیه حکومت میکرد. موضوع نفت ایران وشوروی را پیش کشید که طرح آنرا قوام وسادچیکف امضا کرده بودند. من نه موافقت ونه مخالفتم را گفتم واینکار موجب رضایت خاطر او شد. درخاتمه اظهار امیدواری کرد که روسیه فعالیت جنگ سرد را در ایران متوقف کند.

استالین مرا تا دم در همراهی کرد ودستش را روی شانه ام گذاشت وگفت سلام قلبی مرا به برادرتان شاهنشاه ابلاغ کنید وبگوئید که اگر ده نفر مثل شما داشت هیچگونه نگرانی نداشت وبمترجم خود هم گفت این یک وطنپرست واقعی است.

ملاقات ده دقیقه ای من دوساعت ونیم طول کشید. روز بعد هم در جشن ورزشی بدعوت استالین شرکت کردم وپهلوی او ومولوتف نشستم. مرتب از من میپرسید راحت هستید. او شیرینی وچای بمن تعارف میکرد. قبل از ترک روسیه، استالین یک کت خزعالی بمن هدیه کرد. من از پوشیدن این کت همیشه لذت میبرم.

پس از مراجعت به ایران وبا حل مسئله آذربایجان درتابستان

۱۳۲۶وقتی‌طرفدا ران قوا م‌اکثریت را درمجلس دا شتندا یـــن توهم بوجودآ مدکه‌ا گرقوا م‌بخوا هدمیتوا ندشا ه‌را سا قط کند .یک شب قوا م را بخا نه‌خوددعوت کرده‌با وگفتم‌چه‌چیزها ئی دربا ره‌جا ه‌طلبی ها ی ا وبگوشم‌رسیده‌ا ست .ا زحرفها ی من زیا دتعجب نکردوگفت‌ا ین‌حرفها نا درست ا ست ومن همیشه‌به‌رژیم‌سلطنت وفا دا رهستم .گفت بـــرا ی ا ینکه‌ثا بت‌کنم هرگزعلیه‌رژیم‌سلطنت ا قدا م‌نمیکنم‌چه‌با یدبکنم . گفتم‌بهترین نشا نه‌وفا دا ری شما ا ستعفا ی شما ســـت .قـوا م‌گفت بهیچوجه‌قصدا ستعفا ندا رم‌وهیچ قدرتی هم‌درروی زمین نمیتوا نـد برخلاف میلم‌مرا وا دا ربه‌ا ستعفا کند .فردا ترتیبی خوا هم‌دا دکـه‌ا ز مجلس رأی ا عتما دبگیرم .

روزبعدتقا ضا ی جلسه‌فوق ا لعا ده‌مجلس را برا ی را ی‌اعتمادکرد که‌علیر غم‌تصورخودش نتوا نست ا کثریت بدست آ وردودرنتیجه‌کنـا ر رفت .درواقع من بلوف نزده‌بودم‌ا زطریق ا رتبا طا تـــی کـه‌بـا نما یندگا ن‌مجلس دا شتم‌میدا نستم‌ا گرقوا م‌تقا ضا ی رأی ا عتما دبکند ا کثریت نخوا هددا شت .

*

سرتیب صفا ری مینویسد : قوا م‌ا لسلطنه‌با من سوا بق خانوادگی دا شت .ا رتبا ط با خا نوا ده‌ما ا زقدیم‌بود .تقریبا"ا ملاکی را کـــه‌در گیلان تهیه‌کرده‌ا زمن وبرا درا نم‌خریدا ری کرده‌ا ست .او مردی مدبر با حوصله‌ـ خونسردـ دقیق ـ موشکا ف ودرا مور مهمه‌طرفدارمشورت بود . بسخنان‌ا شخا ص‌گوش میدا دولی درا تخا ذ تصمیم‌سریع وچا لاک بـود . شتا بزدگی وعجله‌را دوست نمیدا شت ودرا تخا ذ تصمیمات دلیروشجاع بود .وقتی در۱۷ آ ذربا ا لتها ب با وخبردا دم‌که‌خا نه‌ا ش را چپـــاول کرده‌ا ندبا قیا فه‌آ را می گفت به‌ا کبرخا ن بگوئیدآ یا یک دست لباس برا ی من گذا شته‌ا ندکه‌به‌حما م‌برو م‌یا خیر ؟ من چنین تحملـــی را از ا شخا ص‌کمتردیدم .

درزما مدا ریش بسیا ربا ا قتدا ررفتا میکرد .ا زتشریفا ت لذت میبرد . ظا هرا"بسیا رمتکبرجلوه میکردولی درمجا لس ا نس خیلی مودب وخوش

محضربود .به اشخاصی که با وی نردمحبت میباختندکمال همراهی را میکردودرپیشرفت آنها کوشا بود .درسیاست کشـــــورداری قوی و سریع الانتقال وبا اراده بود .ازنقاط ضعف او اینکه بسیار ره جاه طلب ومقام دوست بود .درعین سخاوت به ازدیاد وجمع اموال علاقه فراوان داشت .ازتملق وچاپلوسی بسیار خوشش میآمد .آنهائکه با فکارش وارد بودندخیلی زودبا خوش آمدگوئی درافکارش رسوخ میکردند . وبلاشک این افرادهمان کسانی بودندکه درموقع خانه نشینی باحملات ناجوانمردانه آزرده خاطرش میساختند .دردوره پانزدهم پـــس ازرد قراردادنفت ایران وشوروی، مجلس درمقابل قوام قیافه ناراضی بخود گرفت وآثارفتوردرحکومتش ظاهرگردید .وزرای کابینه یکی بعداز دیگری کناررفتند .دیگرازوزراء ونزدیکان غیرازچندتـــن باقی نمانده بودند .هنوزقوام عمارت وزارت خارجه را ترک نگفته بودوبا سماجت نمیخواست ازمقام خوددست بردارد .برای دادن گزارشات شهربانی بعمارت وزارت خارجه رفتم که آنشب برق خاموش بـودواز شمع استفاده میشد .ازآن هیاهووایاب وذهاب ومگسان دورشیرینی خبری نبود .سکوت مرگباری درهمه جا دیده میشد .دراطاق انتظاردیگر پرنده پرنمیزد .اکبرخان پیشخدمت مخصوص هم مغموم روی صندلـــی جلوس کرده بود .اجازه ورودداد .دیدم درپناه نورملایم شمع مشغـــول تحریراست .درآنوقت قیافه اغلب اشخاصی که با روح تملق گـــرداو جمع میشدندودروغهای شاخدارمیگفتنددرنظرم مجسم شددرحالیکـــه همه این مردراتنها گذاشته وعلانیه بی ارزشی جاه ومقام واقتـــداررا مشاهده کردم .

وقتی تحریرپایان یافت ،پرسیدچه خبردارید؟ گفتم تعدادمخالفین شما درمجلس بیشترشده میخواهندحکومت دیگری راسرکاربیاورنـــد . گفت اشتباه میکنندمن خدمت کرده ام .نه استعفا کرده ام ونـــه حکـــم انفصالی دریافت داشته ام .این شرحی که دارم مینویسم نطقی است که میخواهم درمجلس بخوانم وتقاضای رأی اعتمادبکنم .گفتم با این

وضع چه اصراری دارید که بمانید. گفت مجلس حاکم بر قضایا است و ما در کشور مشروطه زندگی میکنیم. وقتی مجلس رأی اعتماد بدهد در مقام خود باقی میمانم. گفتم من تحقیق کرده ام مجلس به شما رأی نخواهد داد. بنابراین بهتر است استعفا کنید و با عزت کنار بروید. وقتی به اعلیحضرت استعفا دادید چه بسا ممکن است مجدداً شما را مامور تشکیل دولت بکنند. چون دلبستگی بمقام داشت در اتخاذ تصمیم مردد بود و گفت نظر شما را بررسی میکنم.

روز بعد قوام السلطنه با اعتمادی که بدوستان مجلسی خود داشت به آنجا رفت و نطق کذائی را ایراد کرد و خدمات دوره زمامداری خود را تشریح نمود و تقاضای رأی اعتماد کرد. همانطوریکه حدس زده بودم به استثنای عده معدودی از دوستان نزدیکش که با و معتقد بودند بقیه رأی مخالف دادند. سردسته مخالفین افرادی بودند که به آنها بسیار محبت کرده و بیشتر مطمئن به آنها بود. در مراجعت از مجلس مرا احضار کرد و وقتی نزدش رفتم گفت پیش بینی شما کاملاً صحیح از آب درآمد بعکس افرادی که قصداً غفال مرا داشتند و مرا از اکثریت مجلس مطمئن ساختند شما بمن پیشنهادی کردید که حق بود آنرا میپذیرفتم و این گناه کسانی است که برای حفظ موقعیت خود مرا آلت مقاصد خود قرار دادند.

فزونت برنج رسد چون به برتری کوشی
که مانده تر شوی آنگه که برشوی بفراز

* * *

فعالیت رکن چهارم و مخالفین
برای تعقیب (جناب اشرف)

پس از برکناری قوام السلطنه طبق روش معمول در ایران که وقتی کسی قدرت را در دست دارد میتوان گفت اکثر افراد حتی مخالفین سرسخت آنها قفل خموشی بر دهان زده و سکوت و عزلت پیشه میگیرند تا از انتقامجوئیهای صاحبان قدرت مصون باشند ولی در عین حال خود را آماده میسازند تا بمحض اینکه صاحب قدرت سقوط کرد و بخانه و خانواده پناه برد، زیپ های دهان را گشوده صداها و اعتراضها از هر گوشه ای بلند شده و طرفداران نیز که هنگام قدرت با تملق و تمجید صاحبان مقام را تشویق و تأئید میکردند سکوت مطلق در پیش گرفته و بتدریج اینهائی را که فکر میکردند همیشه دنیا بکام آنها خواهد بود بپای میز عدالت میکشیدند.

قوام السلطنه که دوستان زیاد و دشمنان فراوان داشت وقتی از کار برکنار شد و دشمنان او هم خوب میدانستند که شاه هم بشدت با قوام مخالف است پرده از روی کارهای قوام بخصوص درباره (جواز فروشی) و اعمال نفوذ در سازمانها و توقیف اشخاص و روزنامه ها برداشته و

وسیل اعتراض وا علام‌جرم‌بدادگستری ومجلس علیه‌قوام‌السلطنه‌روان گردیدمخصوصاً روزنامه‌هائی که‌مکررا زطرف قوام‌توقیف ومدیران آن زندانی یا متواری شده‌بودندمقالاتی علیه‌او ونوشته‌خواستارآن بودندکه‌هرچه‌زودترقوام‌بپای میزعدالت خواسته‌شود.

سرانجام‌اعلام‌جرمها بکمیسیون عرایض مجلس شورایملی رسید وموردرسیدگی قرارگرفت. اما چون مجلس پانزدهم‌ساخته‌وپرداخته خودقوام‌بودوبازیگران حزب دمکرات ایران درآن‌راه یافته‌بودند بازعده‌ای ازطرفداران قوام‌درآن وفاداری خودرا به (جناب اشرف) نشان دادندووقتی کمیسیون عرایض با علام‌جرمها رسیدگی میکردسه تن ازدوستان نزدیک قوام (سیدهاشم‌وکیل ـ حسن اکبر ـ صادقی) که‌اکثریت اعضای کمیسیون را تشکیل میدادندرأی ببرائت قوام دادندودوتن دیگردراقلیت ماندند. گزارش کمیسیون درجلسه‌روز ۳شنبه ۲۹مهرماه ۱۳۲۷درجلسه علنی مجلس خوانده‌شدمبنی برانیکه اکثریت اعضای کمیسیون آقای قوام‌راازاتهامات منتسبه مبری میشناسند.

هنگام‌طرح گزارش مخالفین قوام‌هیاهوبراه‌انداخته‌وموافقین هم‌صف بندی کرده‌بودندکه‌جناب اشرف را نجات دهند. شکرالله‌صفوی بگزارش کمیسیون اعتراض کردوپس ازخواندن صورت جوازهای صادره ونتیجه‌بازجوئی ازدریافت کنندگان جوازها ووجوهی‌که‌آنهاپرداخت کرده‌بودندگفت بااینطرزچطورکمیسیون عرایض رأی به‌برائت آقای قوام‌داده‌وبهتراست باردگزارش موجبات تعقیب نخست وزیرسابق را فراهم‌سازند. ولی مجلس باین اعتراض توجهی نکردواکثریت گزارش کمیسیون عرایض وبرائت قوام‌را تصویب نمودند.

بدنبال این اقدام‌ازطرف جامعه مطبوعات اعتراضی با ۳۰امضاء به‌رأی کمیسیون عرایض شدکه‌گروهی ازآنها عبارت بودندازاز: عباس مسعودی ـ عبدالرحمن فرامرزی ـ عمیدی نوری ـ شکرالله صفوی ـ احمدفرامرزی ـ عبدالقدیرآزاد ـ احمددهقان ـ حسین زعیمی،

لطف الله ترقی ـ ابوالقاسم پاینده ـ سعیدی فیروزآبادی ـ جعفر شاهید ـ رحیم صفاری ـ کوهی کرمانی .

خلاصه این اعتراض روزنامه نگاران چنین بود :

موضوع منع تعقیب آقای قوام السلطنه از جرائم انتسابی از طرف کمیسیون عرایض مجلس تأثیر نامطلوبی در افکار عمومی نموده زیرا با وجود اعترافات صریح قوام السلطنه در پیشگاه مجلس شورایملی و وجود آنهمه اسناد و مدارک غیرقابل انکار منع تعقیب چنین شخصی بمنزله شکست فاحش عدالت و قانون در کشور میباشد . عجب تر آنکه سه تن از رأی دهندگان خود با قوام السلطنه همکاری صمیمانه داشته و مطابق کلیه موازین قضائی حق شرکت در چنین قضاوتی را نداشته اند . این وضع اسف بار جامعه مطبوعات ایران را بر آن داشت که بساحت مقدس مجلس شورایملی متوسل گردیده و از وکلای شریف که قطعاً از این جریان متأسفند برای حفظ آبروی خود و مجلس شورایملی بخواهند ترتیبی اتخاذ شود که حقایق در پیشگاه افکار عمومی آشکار و مقام مجلس در انظار ملت بیش از پیش حفظ شود .

*

قوام السلطنه که بطور کلی روح دیکتاتوری داشت و متملقین و چاپلوسان او را دوره کرده بودند پس از واقعه آذربایجان چندبار بجان مطبوعات افتاد .

حزب دمکرات یکدسته ای مجهز به چوب و چاقو تهیه کرده و برای مرعوب کردن مخالفین اقدام میکرد . بخاطر دارم در آن ایام روزنامه داد که هنگام تشکیل حزب دمکرات از طرفداران قوام بود و عمیدی نوری هم در کمیته مرکزی حزب شرکت داشت از اقدامات قوام دفاع میکرد . بعداً بعلت اختلاف شدید بین اعضای کمیته مرکزی و مخالفت با روش دیکتاتوری قوام عده ای استعفا کردند که از جمله عمیدی نوری بود که بتدریج در صف مخالف قرار گرفت تا آنجا که گروهی از چاقوکشان حزب دمکرات بدفتر روزنامه ها از جمله روزنامه داد حمله کردند .

یکشب دروسط اطاق حروفچینی روزنامه ایستاده ومشغول تنظیم صفحه روزنامه بودم که به صفحه بند میگفتم چگونه مطالب را تنظیم کند که ناگهان سروکله ۵ نفر از این گروه (بزن بهادر) حزب دمکرات درسالن حروفچینی روزنامه پیدا شد وصفحه روزنامه را که برای چاپ آماده شده بود از روی میز کنار کشیده بوسط اطاق پرتاب کردند که تمام حروفها از هم پاشید وبا حمله بکارکنان چاپخانه وروزنامه وبهم زدن وضع از آنجا گریختند. منهم با استفاده از فرصت چون تجدید حروفچینی روزنامه در آنموقع شب امکان نداشت جریان امر را بطور مشروح تهیه کرده از کارکنان چاپخانه خواستم که آنرا بصورت فوق العاده ای تهیه کنند تا فردا صبح بجای روزنامه منتشر کنم وهمین کار هم شد. جریان امر را با ذکر اسامی حمله کنندگان (که بعضی از آنها هم بعداً صاحب مشاغلی درکشور شده بودند) وبا حمله شدید بروش دیکتاتوری قوام روز بعد بجای روزنامه بصورت (فوق العاده روزنامه داد) با تیراژ خیلی زیادتر منتشر ساختم. این امر موجب عصبانیت قوام شد که دستور توقیف مدیر وسردبیر روزنامه داد را داد که مدت دو ماه در مخفی گاه بسر میبردیم. مدتی در منزل بستگان خود از قبیل غلامرضا نوری - ضیاء پور قاضی دادگستری - علی بهنام خلبان باشگاه هواپیمائی بودیم ونگارنده سرانجام ناچار شدم مدتی درکوهستانهای منطقه ییلاقی نور بسر برم تا با آزادی روزنامه ودستور منع توقیف بار دیگر به انتشار روزنامه ادامه دهم. همین جریانات یکی از موارد اعلام جرم روزنامه نگاران علیه قوام السلطنه بود که هنگام کناره گیری از کار با روزنامه نگاران حسن مناسبات برقرار میکرد وهنگام قدرت آنها را بزندان میکشید وبتوقیف روزنامه ها اقدام میکرد.

جمال امامی درمجلس گفت درزمان نخست وزیری قوام السلطنه اطلاع دادند که عده ای از اعضای حزب دمکرات ریخته اند بر روزنامه های آتش - داد - اقدام ومطبعه شان را بهم زدند. من ۱۵۰ نفر از افراد خودم را مامور کردم هر ۵۰ نفر را بیک روزنامه فرستادم واز آنها حفاظت کردم

حال آنکه این روزنامه‌ها از مخالفین من بودند. با دکتر فاطمی مدیر باختر امروز هم مخالفم. او بخود من توهین کرد از او بدادگاه شکایت کرده و او را محکوم نمودم. ولی اگر چاقوکش بفرستند برای باختر امروز از او هم دفاع میکنم. اینکه دولت نشد که چاقوکش بروزنامه‌ها بفرستد.

*

عباس اسکندری در مجلس گفت قوام السلطنه ناشی ترین و ساده ترین رجلی است که در این مملکت از نظر کار دولت وجود دارد. قوام با آن تجربه حزب درست کرد. برای مخارج حزب از هدایا استفاده کرد. پشت همین تریبون مجلس گفت نمیتوانستم برای مخارج حزب از بودجه مملکت بردارم و با این پولها احتیاج داشتیم. بعد پولها را بردند و در بانک حساب باز کردند (محمدعلی مسعودی - ۲۳ میلیون تومان آن بنفع خزانه مملکت ضبط شده است. این پولها رشوه بوده و اعلام جرم هم شده است) خیال میکنم همه بدانند که فروش جواز و رشوه و هدیه و یا هرچه بوده حرام اندر حرام بوده است.

یکبار هم در مجلس وکلا درباره این وجوه طرح زیر را تقدیم داشتند:

کلیه وجوهی که از طرف وزارت دادگستری راجع به حزب دمکرات ایران از بابت وجوه دریافتی پروانه های صادره و وارده دریافت گردیده و فعلا" تحت توقیف است به زلزله زدگان درجزو باجگیران بالمناصفه اختصاص و فورا" پرداخت شود تا تحت نظر شیر و خورشید سرخ ایران و سه نفر از نمایندگان که از طرف مجلس تعیین میشوند بمصرف برسد.

غلامحسین رحیمیان - مکرم - بهادری - عباسی - امامی هری - مسعود ثابتی - افشار - جوادگنجه‌ای - محمدعلی مسعودی - گنابادی و چندتن دیگر....

ولی مجلس این پیشنهاد را رد کرد چون معتقد بود که پرونده تحت رسیدگی مقامات قضائی است و تا خاتمه دادرسی نباید وجوه آن را مورد استفاده قرار داد.

*

فرخ مینویسد: درمدت بیست وچندماه زمامداری قوام چندین میلیون باعضای حزب دمکرات پرداخت شده وقنبرچهاردهی پیشکار او چندمیلیون سوء استفاده کرده وچندملک درگیلان مالک شده وجوازهای زیادی موردمعامله قرارگرفته است. اوتنها خدمتی که برای خودذکر میکنددستخط مشروطیت است که بقلم او نوشته شده است. ما تصدیق میکنیم که معاویه هم منشی وحی بوده ولی شقی ترین افرادبشر است.

قراردادی که مظفرفیروزبدستورقوام السلطنه با پیشه وری برای جدائی آذربایجان امضاء کردقابل مجازات است چنانکه قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله هم نمونه دیگری ازکارهای این دوبرادرمیباشد.

مظفرفیروزدرواشنگتن بجرم قاچاق مشروب تحت تعقیب قرار گرفت ودرتهران نیزمحاکمه وبرای همیشه ازخدمت دولت منفصل شد وچندماه هم درزندان بود. آنوقت قوام السلطنه اورا وزیروسفیرو معاون رهبرکل نمود. قوام دردادن شغل به اشخاص بدنام وسوءاستفاده چی بی باک بود. عده ای را هم ازصندوق بدرآوردکه درمحل بی نام یابدنام بودند.

*

مشفق کاظمی مینویسد: قوام السلطنه که میخواست بعده ای از اطرافیان خودرتبه اداری بدهدقانون استخدام زمان رضاشاه راکه وضع ثابتی با مراستخدام ورتبه کارمندان داده بودبا تصویب نامه ای بهم زدووضع بصورت عجیبی درآمدتا جائیکه همه کارمندان حتی مستخدمین سرپائی را به رتبه های ۸ و ۹ رسانید. درواقع شیرازه امورادارى ازهم گسست ومیخواست با این اقدام بطرفداران دولت بیفزاید.*

میگویندکه یکی ازوزراء پیشخدمت خودرا احضاروبا وامرونهی میکند. مستخدم که ازبرکت همین تصویبنامه به رتبه ۸ اداری رسیده بودبوزیر میگویدشما حق ندارید بمن اینطوردستوربدهیدمن دارای رتبه ۸ هستم وشما که سابقه اداری زیادی ندارید رتبه ۷ هستید.

همچنین اکبرخان پیشخدمت مخصوص قوام السلطنه وچندتن ازکاخداران و مستخدمین وزارتخانه ها وبرخی دیگرکه سوابقی درشرکت قماش و

وزارتخانه‌ها داشته و با وزرا نزدیک بوده‌اند بطور غیرمستقیم توانستند از این رتبه‌های کوپنی استفاده کنند که شیرازه امور استخدامی کشور را بهم ریخته بود).

قوام السلطنه وقتی از نخست وزیری کنار رفته بود میخواست به سفر اروپا برود حتی از دادن گذرنامه سیاسی با وخودداری شد. سالهای بعد قانونی از مجلسین گذشت که نخست وزیران و وزیران پس از برکناری میتوانند از گذرنامه سیاسی استفاده کنند و در آن شرطی هم گذارده شده بود که موافقت دولت بود تا به مخالفین رژیم که سابقه وزارت داشتند گذرنامه سیاسی داده نشود.

*

آخرین بار که فرمان نخست وزیری قوام السلطنه صادر شد در تیر ماه ۱۳۳۱ بود که فقط سه روز دوام داشت و با ماجرای ۳۰ تیر مستعفی شد و بمخفیگاه رفت.

طی قانونی که از مجلس گذشت اموالش مصادره و مهدورالدم اعلام گردید که از جریان مفصل آن بعداً اطلاع حاصل خواهید فرمود.

* * *

ضمیمه کتاب

اظهارنظر معاون پیشه‌وری (باش وزیر)
درباره سران دولت آذربایجان دمکرات

دکتر جهانشاهلو از ۵۳ نفر زندانی زمان رضا شاه که پس از قیام فرقه دمکرات و نخست وزیری پیشه‌وری معاونت او را بعهده داشت در کتاب خود (سرگذشت ما و بیگانگان) آنها را چنین معرفی میکند:

پیشه‌وری - مردی درستکار و پرتلاش و نویسنده‌ای با سواد بود. از او ضعف مالی ندیدم. زمانی بسیار دلیر و گاهی بسیار ترسو بود. در ستیز با دشمن و بیگانه روش پایداری نداشت و بر سر همین دودلیها و بی باکی‌ها حساب نشده جان خود را رایگان از دست داد. با اینکه همه را دلداری میداد خود ناامید بود و چند بار بمن گفت خدا لعنت کند کامبخش را که دوباره مرا باینکارها کشید. میگفت من روسها را خوب میشناسم تا جائیکه سودشان اقتضا کند بما یاری خواهند داد اما همینکه سودشان در جهت دیگر اقتضا کرد ما را میان میدان تنها رها خواهند کرد و چه بسا که بدست دشمن خواهند داد. براستی هم همینجور شد. روزی از دارائی ارتش بمن گزارش دادند که غلام یحیی روی تکه کاغذهائی با مضای پیشه‌وری حواله میآورد که کمترین آن صدهزار تومان است و پول دریافت میدارد و صورت مخارج را هم نداده است. از پیشه‌وری

پرسیدم چرا غلامیحیی صورتحساب نمیدهد؟ گفت گمان میکنی این یادداشتها را بمیل خود مینویسم. آنها دستور میدهند و منهم مینویسم (مقصود روسها بود)

روزی غلامیحیی از زنجان آمده بود پیشه وری پرسید نزدیک ۲۵۰ هزار گوسفند را که مصادره کرده اید چرا نمیفروشید و پولش را بوزارت دارائی نمیدهید. غلامیحیی جوابی نداد بعداً پیشه وری بمن گفت او میگوید ۲۵۰ هزار گوسفند را فدائیان سربریده و خورده اند.

دکتر سلام الله جاوید- بظاهر پزشک بود اما با پزشکی چندان سروکاری نداشت. از دستیاران با سابقه روس و سازمان امنیت بود. پیشه وری میگفت او در زندان کاشان نقش پادوئی شهربانی را بازی میکرد. همچنین میگفت از باکو سازمان امنیت شوروی توصیه او را کرده بود.

در تمام مصادره ها دست داشت. یکبار برادرزنش از من چندکامیون خواست که اثاثیه او را به تهران ببرد معلوم شد ۵ کامیون قالیهای بسیار نفیس و مبل و گنجه دارد. چون کامیون ندادم چندکامیون کرایه کرد و به تهران فرستاد.

روزی هم دکتر غلامرضا عدل نزد من آمد و گفت خانه مرا در تبریز مصادره کرده اند که اکنون پیشه وری در آن زندگی میکند. بدان اعتراضی ندارم اما صندوق آهنی کوچکی در آن بوده که اسناد خانوادگی ما در آنجاست و از من خواست که صندوق را بایشان بدهم. نزد پیشه وری رفتیم گفت من اجاره خانه را میپردازم و از مصادره اموال هم آگاه نیستم. مرا مامور تعقیب کرد معلوم شد که اثاثیه تحویل دکتر جاوید شده است و صندوق آهنی را هم بدستور خانم دکتر جاوید باز کرده و چون غیر از سند در آن چیزی نبوده صندوق خالی را برده که اغذها را بدور ریخته اند.

غلامرضا الهامی وزیردارائی - قبلا"شهردار تبریز بوده است.پیشه‌وری گفت بعلت پرونده اختلاسی که داشت تحت تعقیب قرار گرفت ووقتی کار فرقه بالا گرفت بدان پیوست .مردی کاردان وپرتلاش بود . کارهائی انجام میدادکه شایسته یک وزیر نبود .

رسولی وزیراقتصاد- مردی آگاه بودکه رفتارنادرست ازاودیده نشد .

دکتراورنگی وزیربهداری - قبلا"هم‌رئیس بهداری آذربایجان بود. باسوادونیک نفس بود .

دکترمهتاش‌وزیرکشاورزی - قبلا"مسئول کشاورزی ودامپزشکی آذربایجان بود .دل خونی ازدست مصادره‌کنندگان‌فرقه دمکرات داشت .

عظیماوزیردادگستری - مردی نیکوکاربودوهیچ کاری نمیتوانست درمقابل سران غارتگرانجام‌بدهد .

جعفرکاویان‌وزیرجنگ - ازکمونیستهای قدیمی است که پس ازدستگیری بخدمت اداره‌سیاسی درآمدودرشناخت کمونیستها ازاو استفاده میشد ولی مدعی بودکه‌آنها را دست انداخته است .قبلا"کارگرنانوا بوده که‌روسها بعنوان وزیرجنگ اورا تحمیل کرده‌بودند .بیسوادو نادان وفریبکاربود .اوسردسته مصادرکنندگان بشمارمیرفت .بزرگترین پولی که‌بدست آوردازفروش جنگ افزارهای فرقه‌بود .وقتی موضوع را تعقیب کردم‌پیشه‌وری گفت موضوع را ندیده‌بگیرزیرا شورویها چنین میخواهند .

محمدبیریاوزیرفرهنگ - قبلا"درتبریزدرباغ‌ملی دنبک میزدو تصنیف میخواندومسئول بخشی ازگردونه‌های چرخ فلک بود .شخصی

دریده وکم‌سوا دونا دا ن بود .عکس ا ستا لین وبا قرا وف را همه جا نصب میکرد .هما وبودکه خلیل ملکی ودکترجودت وعلی امیرخیزی را ا زآذربا یجا ن تبعیدکرد .ا وا ززمره چندتن ا نگشت شما ربودکه زبا ن فا رسی را بیگا نه میخوا ند .بدستورا برا هیما وف وزیرفرهنگ شده بود .قبلا" روسها برا ی نخست وزیری ا ورا نا مزدکرده بودندکه بعدا" به پیشه وری بعنوا ن معا ون نخست وزیرتحمیل شد .هنگا میکه روسها پیشه وری وپا دگا ن ومرا مخا لف حل مسا لمت آ میزبا قوا م وا متیا ز نفت تشخیص دا دندما را به با کوتبعیدوبیریا را صدرفرقه دمکرا ت نمودندکه صدا رت ا وچندروزبیشتردوا مکردوهنگا مورودا رتش شا هنشا هی به تبریزموردهجوم مردم قرا رگرفت وبه بیما رستان شوروی پنا هنده شدکه روسها ا ورا به با کوآوردند .

کبیری وزیرپست وتلگراف ـ ا زخا نوا ده ها ی سرشناس آذربایجان بود . ا طرا فیا ن ا ودرمرا غه غا رتگریها ئی کردندومقدا ری را هم تحویل ا ربا با ن روس دا دند . .شخصا" غا رتی نکردولی همدستا نش غارت زیاد کردند .

روزی با تفا ق پیشه وری وچندتن دیگربطورنا شنا س سفرکوتاهی به آ ن نوا حی کردیم .با هرکه صحبت میکردیم نا را ضی بود .بسیا ری ا زآنا ن آ شکا را گفتند روزگارما صدمرتبه بدترا زگذشته وروزگاری شده که با ژا ندا رمری سروکا ردا شتیم خدا شرا ین دمکرا تها را زودترا زسر ما دورکند .پیشه وری بما گفت ا زهمینجا برگردیم .

زین ا لعابدین قیامی رئیس دیوانعالی کشور ـ ا زکا رمندان بلندپا یه دولت بودکه زما ن فروغی کفیل وزا رت کشورشد .ا وپست دولتی نپذیرفت با ا صرا رپیشه وری رئیس دیوا نعا لی کشورشد .مردی پا کدا من وآگا ه بود .ا زتبریزبه با کورفت وا ستا دتا ریخ دا نشگا ه با کوشدوهما نجا درگذشت .

فریدون ابراهیمی - دادستان آذربایجان - مردی پاکدامن و معتقد به حزب توده و فرقه دمکرات بود. بسبب ناآزمودگی زیاده رویهائی کرد. از رشوه خواران دل پرخونی داشت. سرانجام دکتر جاوید پس از آذر ۲۵ او را تحویل دادگاه ارتش دادکه اعدام شد.

سرتیپ عبدالرضا آذر - رئیس ستاد ارتش فرقه دمکرات - سربازی باسواد و در فرانسه درس نظامی خوانده و از اعضای حزب توده بود. دستورهای کامبخش را بسازمان نظامی قابل پذیرش نمیدانست. چنانچه دستور کامبخش درباره قیام افسران خراسان توسط سروان دانش همه خانوادهها را گرفتار کرد. آذر خود را به افسران خراسان رسانید و به باکورفت و پس از قیام، رئیس ستاد ارتش فرقه دمکرات شد. پس از آمدن سرهنگ پناهیان به تبریز دچار دسیسه های او شد و بعداً به باکو رفت. در سال ۱۹۶۵ به ایران بازگشت و مورد بی مهری اربابان روس و حزب توده قرار گرفت. بشدت مورد حمله احسان طبری قرار گرفت. در اثر بیماری غده مغزی درگذشت و از نا سزاهای میهن فروشان راحت شد.

در سال ۱۳۲۵ سرلشگر ظفرالدوله مقدم و سرهنگ پناهیان به تبریز آمدند و گفتند میخواهند بما ملحق شوند وقتی پیشه وری با من مشورت کرد گفتم این دسیسه است. کامبخش که هر دو هفته پنهانی با پوشاک افسران روسی به تبریز میآمد گفت پناهیان را قبول و با ظفرالدوله موافقت نکرد.

میخواستند مرا از معاونت پیشه وری برکنار کنند نمیدانستند که خود من حسابی جداگانه در دستگاه چپ در مواردی استوارتر از پیشه وری دارم. از من دست برداشتند و علیه سرتیپ آذر به توطئه پرداختند و به پیشه وری یاد آور شده بودند که آذر میخواهد علیه او کودتا کند و جای او را بگیرد. یکروز سرتیپ عظیمی که افسری دلیر بود و هنگام ورود ارتش اعدام شد گفت آذر را با صلاحدید روسها بجای نامعلومی فرستاده اند. بعداً معلوم شد به باکو رفته و سرتیپ میلانیان جانشین او شد که افسری

پرکار بود. بعدژنرال پناهیان بجای او رئیس ستاد ارتش شد. کامبخش خود افسری مطلع و با سواد بود ولی بدستور روسها اینکارها را انجام میداد.
کامبخش هم از دستور اربابان رنج میکشید ولی معلوم نبود چه رازی در کار بود که چاره جز اجرای آن نداشت.

صادق پادگان معاون فرقه دمکرات - مردی پاکدامن و راستگو و یکرنگ بود. پس از کشته شدن پیشه وری در باکو دبیر اول فرقه دمکرات شد.

حاج میرزا علی شبستری - در بازار تبریز سردلال بود. روسها او را بعضویت کمیته مرکزی فرقه دمکرات منصوب کردند. کم سواد و پرمدعا و ناآگاه بود. آلت دست سلام الله جاوید بشمار میرفت. بساز پلیس تهران و روسها میرقصید. سهمیه قند و شکر یکسال آذربایجان را باهم در بازار تهران فروختند و پول آنرا بین خود تقسیم کردند.

غلام یحیی دانشیان - در باکو در کارخانه سوهان کش بوده است. در جنگ دوم روسها او را به سراب آوردند. در آنجا (شیره - دوشاب) میفروخت. بعداً با دزدها آشنا شد گوسفند میدزدید و قصابی میکرد و میفروخت و عواید آنرا تقسیم مینمودند. پس از قیام فرقه وقتی بزنجان آمد، تبهکاریها و غارتگریهای او و همدستانش روی آدمکشان و غارتگران تازی و مغول را سپید کرد.

*

در اینجا باید نکته مهمی را یادآور شوم که وقتی برای مذاکرات با دولت قوام با پیشه وری به تهران آمده بودیم محرمانه همراه پیشه وری و پادگان به سفارت شوروی بدیدن سادچیکف رفتیم. سادچیکف گفت: ارتش شوروی مشغول تخلیه آذربایجان است بی گمان وضع شما دشوار خواهد شد. باید در مذاکرات با قوام و دولت او نرمش بخرج بدهید و

حداقل مصونیتی برای خوددست وپا کنید .ما تا اینجا شما را یاری کردیم .

من وپادگان موافق بودیم‌ولی پیشه‌وری لجبازی میکرد . سادچیکف تلگراف استالین را خطاب به‌پیشه‌وری بما داد بدین مضمون (انقلاب فرازنشیب دارد .اکنون باید بدین نشیب تن در دهیدوخودرا برای آینده‌آماده‌کنید)تلگرافرا پس‌ازخواندن سادچیکف ازما پس گرفت .با اینطرز معلوم‌شدکه همانطوریکه‌پیشه‌وری قبلا" گفته‌بودروسها با این‌تلگراف حکومت ساخته‌وپرداخته‌خودرا رها کرده‌اند .

هنگامیکه‌قرارشدبا پیشه‌وری عازم‌باکوشویم‌پیشه‌وری ازروش ناجوانمردانه‌شورویها سخت برآشفت وبه‌سرهنگ قلی اُف پرخاش کرد وگفت شما ما را آوردیددرمیان واکنون که‌سودشما اقتضا میکندمارا رها کرده‌اید .ازما گذشت اما مردمی که‌به‌گفته‌های ما سازمان یافتند وفداکاری کرده‌اندهمه‌را زیرتیغ‌دادید .

قلی اُوف بترکی‌با وگفت (کسی که‌ترا آوردبتومیگویدبرو) . .

دکترجهانشاهلودرباره فوت پیشه‌وری چنین مینویسد :

من درشوروی همه‌جا درکنارپیشه‌وری بودم‌اینکه میگویند باقراوف به‌پیشه‌وری اهانت کرده‌ازبیخ وبن دروغ‌است .جریان‌چنین است :

دردیداری باقراوف ازشکست فرقه‌دمکرات اظهارتأسف کردو بشدت به‌مولوتف تاخت وگفت اوبا ناشایستگی وناپایداری سیاسی کارآذربایجان را باینجا کشانید (باقراوف ازنظرقدرت پس‌ازاستالین وبیریا قرارداشت) .پیشه‌وری درگفتارش یادآورشدکه‌سبب‌اصلی‌شکست فرقه‌دمکرات آذربایجان‌این بودکه‌زودتربا سازمانهای مترقی وملی ایران ائتلاف نکرد .

باقراوف گفت نه‌اشتباه‌شما ازآغازاین بودکه‌یکباره‌بادولت ایران وسازمانها ومردم‌آن قطع رابطه‌نکردیدودست بدست کردید .اگرقاطع

عمل کرده بودیدویکبا ره از آنها می بریدیدوبه ما میپوستیدا کنون دولت ایران وجهان درمقابل کارانجام یافته قرارگرفته بودو نمیتوانستندبا گفتگوهای سیاسی آذربایجان را از آن ایران بدانند. سپس بحزب توده حمله کردوگفت روش انقلابی ندارد و میخواهد با پارلمان بازی کامیاب گردددرحالیکه درهیچ کشورسرمایه داری از راه مبارزه پارلمانی نمیتوان بفرمانروائی دست یافت. باقراوف گفت آیا مصلحت بوددریک استانی که همه مردمش مسلمان هستندیک ارمنی نادان یعنی اردشیرآوانسیان را برهبری حزب بگمارند. اینگونه کارها اگرویران گری نیست دست کم نادانی که هست. در باره نفت شمال از من سئوالی کردگفتم امتیاز نفت شمال را به شما نخواهند داد این یک بازی سیاسی است. باقراوف گفت آنها این وعده پوچ را برای تخلیه آذربایجان داده اند.

چندی بعدیکروزپیشه وری از من خواست بخانه او بروم. وقتی بخانه اش رسیدم گفت چندروزاست که راننده اتومبیل دربین راه درجاهای خلوت میایستد. میگویدچون موتورگرم میشودا ینکارراميکند. واقعیت این است که من باینکار مظنون شده ام وتصور میکنم نظر سوء قصددرباره من دارند. گفتم ازسوی چه کسانی؟ گفت حتما" ازسوی انگلستان وآمریکا چون دشمن دیگری ندارم. حکومت ایران هم توانائی چنین کاری را ندارد. گفتم اگرسوء قصدازجانب انگلستان و آمریکا باشدبایدآنها راآگاه کنیم که فکری بکنند. پیشه وری سخت دراندیشه فرورفت وگفت این راننده را ازمیان ایرانیها تعیین کرده اندو ماهیانه اش را هم آنها میپردازند (منظورشورویها ست) ولی وقتی به راننده گفتم نبایدبایستددیگرآن روش تکرارنشد. گفتم با دیگری هم مطالب را مطرح کرده اید؟ گفت با غلام یحیی وهمسرم. گفتم با غلام یحیی چرا؟ گفت چون اوبی چون وچرا نوکرسازمان امنیت روسیه است.

با اینکه بدگمان شده بودم باز نمیتوانستم باورکنم که این اقدام از

ناحیه شورویها باشد. زیرا نمیدانستم کسانی که همه چیز حتی زندگی خودرا در راه دوستی آنها گذاشته باشند اینطور با آنان رفتار شود.

روزی پیشه‌وری از من خواست بدیدارش بروم. گفت دو روز دیگر با سرهنگ قلی اوف و غلام‌یحیی برای سرکشی پاره‌ای از بخشها که مردم ما در آنجا هستند میروم چون شکایتهائی بسازمان امنیت اینجا شده است. گفتم رانندهمان را نده است گفت نه یک ارمنی زنجانی است گفتم او آدم خوبی نیست گفت دوستان او را تعیین کرده‌اند و سفارش کرده‌اند که بهیچکس نگو و جز خودت و خانواده‌ات هیچکس نباید باخبر باشد. ضمناً موافقت کرده‌اند پسرم داریوش نیز همراهم باشد. سه چهار روز بعد بمن خبر دادند که پیشه‌وری در راه (کیراوف‌آباد) در اثر تصادفی درگذشته است. وقتی رفتم و جنازه را دیدم نشانه‌های مسمومیت در آن بود. تمام بدن ورم کرده و زخم کوچک در یکی در گوشه راست صورت و دیگری در گردن نزدیک شانه دیده میشد. گفتم این دو زخم که آدم را نمیکشد. گفتند او سالها در زندان رضا شاه بوده و با دشواری زندگی کرده و قلب بیمارش در اثر این پیش آمدها تاب نیاورده و از دست رفته است. بیمارستان همگزارش داد که در اثر نارسائی قلب تلف شده است.

مراسم تدفین پیشه‌وری با چند جمله ابراهیم اوف و گفتار محمد بیریا که آثار شوق از آن نمایان بود و جمله‌های بی‌سروته میرآقا آذری پسر عموی پیشه‌وری پایان یافت. باید یادآور شوم که در این تصادف اتومبیل غلام‌یحیی و سرهنگ قلی اوف که همراه بودند فقط ضربه‌هائی دیدند که پس از مدتی از بیمارستان مرخص شدند.

* * *

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران

محمدرضا شاه پهلوی ۱۳۷۴

عاشق ورزش و علاقمند به ورزشکاران بود

هنگامیکه تیم کشتی ایران در مسابقات کشتی جهانی مقام سوم را بدست آوردو مهندس جهانبخت توفیق و عباس زندی با مدال طلا و محمدعلی فردین با مدال نقره به وطن بازگشتند، محمدرضا شاه پهلوی برای ابراز خرسندی از این موفقیت، ورزشکاران را در را مسر پذیرفتند و یک هفته میهمان شاه ایران بودند.

عکسها از پائین از راست: ناصر گیوه چی - عباس زندی - مهدی نیکخو (داور) - محمود ملاقاسمی - غلامرضا تختی - محمدمهدی یعقوبی - احمد وفادار.

ردیف دوم از راست: محمود منصفی (خبرنگار کیهان) - شعاع مدیر باشگاه شعاع - ابوالملوکی (داور) - محمدرضاشاه - سرلشگر ایزدپناه - مهندس توفیق - سرهنگ معروفخانی (دبیر فدراسیون کشتی)

ردیف سوم: سرلشگر نصیری - رضی زاده مدیر باشگاه پولاد - سرهنگ پرویز خسروانی مدیر باشگاه تاج - غلامرضا مجید مدیر باشگاه ببرو کیان - شایسته از اعضای تربیت بدنی - محمدعلی فردین.
(بقیه از کارکنان دربار هستند).

منابع ومآخذ

۱ـ ماموریت برای وطنم ـ بسوی تمدن بزرگ ـ پاسخ به تاریخ : محمدرضا شاه پهلوی

۲ـ خاطرات چرچیل ـ از جنگ دوم جهانی : ترجمه تورج فرازمند

۳ـ خاطرات ایدن : مترجم کاوه دهقان

۴ـ ایران، روایتی که ناتمام ماند ـ ایران کوه آتشفشان: محمدحسنین هیکل ـ ترجمه : حمید احمدی ـ سید محمد اصفهانی

۵ـ ایران ـ انقلاب بنام خدا : پیر بلانشه و کلر بریر ـ مترجم : قاسم صفوی

۶ـ چهره های درآینه : اشرف پهلوی

۷ـ کتاب یکرنگی : دکتر شاپور بختیار

۸ـ قصه پرغصه من (خاطرات اسمیل پوروالی)ـ مجله روزگار نو

۹ـ خاطرات اعزاز نیک پی (تقدیر یا تدبیر)

۱۰ـ سالهای بحران : خاطرات ناصر قشقائی

۱۱ـ استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران نوشته : ا.س ملیکف ترجمه : سیروس ایزدی

۱۲ـ از بیست شهریور تا فجایع آذربایجان وزنجان : کوهی کرمانی

۱۳ـ تاریخ سیاسی معاصر ایران : سیدجلال مدنی

۱۴ـ اهمیت استراتژیکی ایران درجنگ دوم جهانی: دکتر همایون الهی

۱۵ـ تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران در دوره معاصر : سعید نفیسی

۱۶ـ نگاهی بتاریخ سیاسی ایران وجهان: عبدالحسین مسعود انصاری

۱۷ـ خاطرات ثریا : ترجمه موسی مجید

۱۸ـ رهبران مشروطه : ابراهیم صفائی

۱۹ـ مصاحبه با تاریخ : اوریانا فلاچی ـ مترجم : مجید بیدار نریمان

۲۰ـ من متهم میکنم : دکتر فریدون کشاورز

۲۱ـ پنجاه وسه نفر : بزرگ علوی

۲۲ـ پنجاه نفر و ... سه نفر : انور خامه ای
۲۳ـ خاطرات سیاسی خلیل ملکی: بکوشش محمدعلی همایون کاتوزیان
۲۴ـ ۷ سال در زندان آریامهر: خاطرات احمد آرامش ـ بکوشش اسمعیل رائین
۲۵ ـ قیام افسران خراسان : پروفسور احمد شفائی
۲۶ـ قیام کلنل محمدتقی خان پسیان :علی آذری
۲۷ـ زندگی سیاسی قوام السلطنه : جعفر مهدی نیا
۲۸ـ قوام بعد از شهریور ۲۰: خاطرات ژنرال ادوارد انگلیسی
۲۹ـ خاطرات ارتشبد فردوست : (نقل از کیهان هوائی)
۳۰ـ تاریخ ملی شدن نفت ایران :دکتر فواد روحانی
۳۱ـ پنجاه سال نفت ایران : مصطفی فاتح
۳۲ـ تاریخ بیست ساله ایران : حسین مکی
۳۳ـ کتاب سبز : جعفر رائد
۳۴ـ سی و هفت سال : احمد سمیعی
۳۵ـ ایران ـ خفقان ـ قیام : گفتگوئی با دکتر علی امینی ـ پری سکندری
۳۶ـ نوشته های از دکتر باستانی پاریزی
۳۷ـ خاطرات آخرین سفر شاه در لندن: پرویز راجی
۳۸ـ خاطرات من در یادداشتهای پراکنده : دکتر امیر علائی
۳۹ـ توفان در ایران : سیاوش بشیری
۴۰ـ خاطرات سیاسی : عبدالحسین مفتاح
۴۱ـ تاریخ تحولات سیاسی ایران : جهانگیر قائم مقامی
۴۲ـ جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران :سرهنگ غلامرضا نجاتی
۴۳ـ صعود مقاومت ناپذیر شاه ایران : ژرار دوویلیه
۴۴ـ بازیگران عصر طلائی : ابراهیم خواجه نوری
۴۵ـ از سیدضیاء تا بختیار : مسعود بهنود
۴۶ـ گزارش یک زندگی : دکتر علی اکبر سیاسی
۴۷ـ یادداشتهای دکتر قاسم غنی : بکوشش دکتر سیروس غنی
۴۸ـ جنگ قدرتها در ایران : باری روبین ـ مترجم :محمود مشرقی

۴۹ـ خاطرات والنتین برژکف :ترجمه هوشنگ جعفری
۵۰ـ خاطرات سرریدبولارد : ترجمه حسین ابوترابیان
۵۱ـ تاریخ نوین ایران :ایوانف مورخ شوروی ـ ترجمه هوشنگ تیزآبی
۵۲ـ ازسوم تا بیستم شهریور : داود مؤیدامینی
۵۳ـ وقایع سوم شهریور : محمدرضا خلیلی عراقی
۵۴ـ خاطرات اعظام قدسی
۵۵ـ خاطرات صدرالاشراف : بکوشش دکترجواد صدر
۵۶ـ خاطرات ایرج اسکندری
۵۷ـ تاریخ احزاب سیاسی :ملک الشعراء بهار
۵۸ـ لبخندپیروزی : فرهاد مسعودی
۵۹ـ اسناد سری آمریکا درباره واقعه آذربایجان
۶۰ـ سیاست شوروی درایران : منصورگرگانی
۶۱ـ هزارفامیل : علی شعبانی
۶۲ـ آذربایجان دمکرات : ابوالحسن عمیدی نوری
۶۳ـ مرگ بودوبازگشت هم بود : نجفقلی پسیان
۶۴ـ خاطرات سیدمهدی فرخ :معتصم السلطنه
۶۵ـ یادداشتهای دکترحسن ارسنجانی
۶۶ـ تاریخ رجال ایران : مهدی بامداد
۶۷ـ ماموریت آمریکائیها درایران : دکترمیلیسپو ـ ترجمه : ابوترابیان
۶۸ـ گذشته چراغ راه آینده : ازانتشارات جامی
۶۹ـ خاطرات تفرشیان ازافسران فراری بشوروی
۷۰ـ خاطراتی ازنویسنده وگفتگو ومصاحبه با تعدادی ازمقاماتی که درخارج ازکشوربسرمیبرند .
۷۱ـ نقل مطالبی ازمطبوعات داخلی وخارجی وبعضی ازنشریات انگلیسی

قبل ازولایتعهدی

در اوج اقتدار

عازم سویس برای تحصیل

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران ۱۳۷۴

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران

عکس‌های تاریخی از (پهلوی دوم)

غلط نامه

با عرض معذرت از خوانندگان گرامی خواهشمند است قبل از خواندن کتاب چند غلط زیر را اصلاح بفرمائید :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
پ	۱۶	پندارش	پنداریش
۱۰	۴	ندگان	شوندگان
۲۰	۷	چندتن	چندین
۲۳	۱۸	تصویب	تصویب شده
۲۳	۱۹	به‌آنها	به‌آنها حمله
۲۷	۷	بخودر	بخورد
۲۸	۱۰	جیز	چیز
۳۱	۲	ورشن	روشن
۳۴	۱۴	ررا	را
۴۰	۱۷	ملبی	قلبی
۴۱	۵	ابناع	ابناء
۴۹	۳	نبوم	نبودم
۵۴	۱۵	ارکاب	رکاب
۵۵	۲۷	احتیاط	احتیاطی
۵۷	۲۰	ملاقاتی	ملاقاتی را
۷۲	۱۶	خیام	خیالم
۱۰۲	۲۳	لایزال	خداوندلایزال
۱۳۰	۲	شما	شاه
۱۵۳	۱۸	بمن	بمن فرمودند
۲۰۴	۵	نخواهد	نخواهند
۲۱۰	۱۸	ندیدم	دیدم
۲۳۶	۱۷	شوروی	شوروی گفت
۲۴۹	۶	سعودی	سعودی است
۳۰۲	۱۷	ز	از
۳۳۵	۲۵	انتخاب	انتخابات
۳۳۸	۵	یشنهاد	پیشنهاد
۳۳۸	۲۷	راز	را از
۳۵۹	۲۴	تعبید	تبعید
۴۷۱	۲۶	نوشیندن	نوشیدن
۴۱۹	۹	یران	ایران
۴۲۵	۲	او	او و
۴۲۸	۲	زنجان	زنجان باید
۴۳۳	۱۰	با	به
۴۳۴	۸	جمجخه	جمجمه
۴۴۶	۲۴	ضروروی	ضروری
۴۵۳	۱۴	نمیتواند	نمیتوان
۴۴۵	۱۲	باید	بایدبرای
۴۶۴	۱	مقلی	مقبلی
۴۷۹	۱۴	پل از	پل
۴۸۰	۳	صدردصد	صددرصد
۵۱۹	۱۱	پنهانی	پنهان
۵۲۸	۴	دربارن	دربار
۵۴۷	۱۲	دریکی	یکی
۵۵۰	۱۸	تومان	توفان
۵۵۱	۱۸	تاریخ	شرح حال